۱۲۹

۱۳۶

فهرست فصول هذا الکتاب

صفحه	عدد	فصل	تعداد حدیث
۲۴	۲۰	دوم	دو حدیث
		سوم	یک حدیث
		چهارم	یک حدیث
		پنجم	یک حدیث
		ششم	پنج حدیث
		هفتم	شش حدیث
		هشتم	
		نهم	شش حدیث
		دهم	[illegible]
		یازدهم	دوازده حدیث
		دوازدهم	
		سیزدهم	
		چهاردهم	
		پانزدهم	
		شانزدهم	

در تاریخ خرداد ۱۳۳۵ [illegible]

[illegible]

شرح ملا خلیل

[illegible] محرم الحرام [illegible]

جلد اول صافی شرح ملا خلیل کافی در محکمات الروضه

[illegible] محرم الحرام سنه ۱۲۵۳ [illegible]

[illegible] تبریز ۱۳۰۵ [illegible]

[illegible] ۱۳۱۸

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد وآله وشيعتهم المتقين الى يوم الدين الذين آمنوا وعملوا الصالحات
فهم في روضة يحبرون وبعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی مأمور شد بصافی در شرح کافی
ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق رازی کلینی بزبان فارسی و بانجام رسانید شرح بیست و سه کتاب از آن شروع نمود در شرح
کتاب الروضه که شیخ ابو جعفر طوسی و نجاشی و غیرهما از آخر کتاب کافی شمرده اند بتاریخ شنبه هیجدهم شهر شوال سال هزار
و هشتاد و لا حول ولا قوة الا بالله اصل کتاب الروضه شرح بفتح راء و سکون واو و ضاد با نقطه استعاره است از چمن
و مرغزار خوش آب و هوا و گیاه و گلهای رنگارنگ باعتبار اینکه از مطالعه آن کمال نزهت حاصل میشود پس شاید
مثال یعنی این کتاب احادیث متفرقه است که مطالعه آنها نزهت افزا است بیانکه برای ضبط مواضع حوالجات میشود باینکه
احادیث این کتاب را چهل فصل کنیم فصل اول اصل محمد بن یعقوب الکلینی قال حدثنی علی بن ابرهیم عن ابیه عن
ابن فضال عن حفص المؤذن عن ابی عبد الله علیه السلم وعن محمد بن اسمعیل بن بزیع عن محمد بن سنان عن
اسمعیل بن جابر عن ابی عبد الله علیه السلم انه کتب بهذه الرسالة الى اصحابه وأمرهم بمدارستها والنظر فیها و
تعاهدها والعمل بها فکانوا یضعونها فی مساجد بیوتهم فاذا فرغوا من الصلوة نظروا فیها قال وحدثنی الحسن بن
محمد عن جعفر بن محمد بن مالک الکوفی عن القاسم بن الربیع الصحاف عن اسمعیل بن مخلد السراج عن ابی عبد الله
علیه السلم قال خرجت هذه الرسالة من ابی عبد الله علیه السلم الى اصحابه شرح شاید که مصنف کتاب الروضه
حدیث اول را که رسالت است نقل کرده باشد از کتاب الرسائل که تصنیف محمد بن یعقوب کلینی است و این باعث
شده باشد که مردمان الحاق کرده باشند کتاب الروضه را بکافی بخیال اینکه مصنفش محمد بن یعقوب کلینی است و
لیکن لفظ محمد بن یعقوب الکلینی قال از زیادتی کاتبان است و از شیخ زین الدین عاملی منقولست که کتاب الروضه جزو کافی نیست
و موید این است آنچه در فصل سوم می آید که خطبة لامیر المؤمنین علیه السلم وهی خطبة الوسیلة محمد بن علی بن معمر الخ

واین راوی شاگرد تلعکبری هرون بن موسی است و او شاگرد محمد بن یعقوب کلینی است چنانچه در فهرست است
و مستبعد است روایت از شاگرد شاگرد خود و در بیان سند حدیث اول از فصل چهارم توضیح این
میشود و ایضا مؤید این است از جمله آنچه می آید در حدیث اول از فصل سی و هشتم که از پدر یعنی ابرهیم بوده و وجوه بطلان
الحدیث بیان میشود در شرح آن ابن فضال بفتح فا و تشدید ضاد با نقطه حسن بن علی بن فضال است و عن
محمد بن اسمعیل عطف است بر عن ابن فضال با در بهذه برای تقویت تعدیه است رساله بکسر و فتح را بی نقطه
اسم مصدر باب افعال است و اینجا عبارت است از مکتوبی که فرستاده شده است سوی کسی التعاهد تازه
بتازه وارسیدن مسجد بیت عبارت است از خلوتخانه که برای نماز ساخته میشود از حجره سرا یا عبارت است از
جای نمازی که از حصیر و مانند آن می باشد و قابل نقل و حرکت است فاذا فرغوا من الصلوة نظروا فیها اشعار است
باینکه فضیلت تعقیب بیش از ... ضمیر قال در دوم نیز راجع بمحمد بن یعقوب است مخلد بفتح میم و سکون خا با نقطه و فتح
لام و دال بی نقطه است یا بضم میم و فتح خا و تشدید لام مفتوحه است یعنی محمد بن یعقوب کلینی گفت که خبر داد مرا
علی بن ابرهیم از پدرش ابرهیم بن هاشم از ابن فضال از حفص مؤذن از امام جعفر صادق علیه السلم و از محمد بن اسمعیل بن
بزیع بفتح با یک نقطه و کسر زا با نقطه و عین بی نقطه از محمد بن سنان بکسر سین بی نقطه و تخفیف نون از اسمعیل بن جابر
از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه امام نوشت این رساله را سوی یاران خود و امر کرد ایشان را به بحث خواندن و در
گفتن آن و تأمل در آن و ثابت ماندن بر آن و رسیدگی آن و عمل بآن پس یاران بودند که میگذاشتند آن رساله را در نماز
گاههای خانههای ایشان پس چون فارغ میشدند از نماز تأمل میکردند در آن محمد بن یعقوب گفت که و خبر داد
مرا حسن بن محمد از جعفر بن محمد بن مالک کوفی از قاسم بن ربیع صحاف از اسمعیل بن مخلد سراج از امام جعفر صادق علیه السلم
راوی گفت که بیرون آمد این رساله از جانب امام جعفر صادق علیه السلم سوی یاران خود اصل بسم الله
الرحمن الرحیم اما بعد فاسئلوا ربکم العافیة وعلیکم بالدعة والوقار والسکینة وعلیکم بالحیاء
والتنزه عما تنزه عنه الصالحون قبلکم وعلیکم بمجاملة اهل الباطل تحملوا الضیم منهم وایاکم
ومماظتهم شرح العافیة بعین بی نقطه و کسر فا و تخفیف یا فارغ بودن از آفت و از شر و شور و این کلام
ترغیب در تقیه است چه اهل تقیه سلامت دوم می باشند وعلیکم هر جا اسم فعل است بمعنی الزموا با برای تقو

تعدیه است الدعة بفتح دال بی نقطه و تخفیف عین بی نقطه مصدر معتل الفا واوی است از باب منع وا
گذاشتن و مراد اینجا مسامحه و تغافل از بدیهای اهل روزگار است الوقار بفتح واو و قاف و راء بی نقطه
مصدر باب حسن آهستگی التسکینه بفتح سین بی نقطه و کسر کاف فادام ما تنزع الصالحون عبارتست از
پیروی خواهش المجامله بجیم مصدر باب مفاعله مداهنه یعنی معاشرتی که ظاهر شخص دوستی باشد و در
باطن دوستی باشد صاحب قاموس گفته که جامله لم یصفه الاخاء بل ماسحه بالجمیل ذا حسن عشرته تحملوا بحاء بی نقطه
امر باب تفعل است التحمل بردباری مشقت الضیم بفتح ضاد با نقطه و سکون یاء دو نقطه پایین ظلم الظلم
بتشدید ظاء با نقطه مصدر باب مفاعله جدا شدن از خصم برای جدا شدن در نزاع یعنی مدد نجویم برفعت و
عظمت آن مستحق عبادت که بخشنده است بهر چیز هر تدبیر را که لایق است مهربان بمومنان است اما
بعد از تسمیه پس طلب کنید از صاحب کل اختیار شما سلامت دین را و ملازم باشید مسامحه را و آهستگی را
و ادام را و لازم باشید شرم را و پرهیز را از آنچه پرهیز کرده اند از آن صالحان پیش از شما و لازم باشید
ملاهنه اهل باطل را و بردبار ستم را از ایشان و دور باشید از یکدیگر جوییدن را و جدا شدن در نزاع ایشان
را اصل دوم دینوا فیما بینکم و بینهم اذا انتم جالستموهم و خالطتموهم و نازعتموهم الکلام
فانه لابد لکم من مجالستهم و مخالطتهم و منازعتهم الکلام بالتقیة التی امرکم الله ان تاخذوا بها
فیما بینکم و بینهم شرح دینوا بدال بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و نون امر باب تفعیل است التدین
هموار و ملایم کردن ما بینکم و بینهم عبارتست از گفتگو بسر معاملات است المخالطه شارکت در مال
نازعتموهم بنون و زاء با نقطه و عین بی نقطه است المنازعه کردن چیزی از کسی و مراد اینجا و
مراد اینجا مانع باشد از شریک در مال استحقاق خود را در وقت محاسبه دو شریک با یکدیگر الکلام در اول
منصوب مفعول دینوا است و در دوم منصوب بنازع است بتقدیر الزموا و جمله استیناف بیانی است بالتقیه
التقیه حال الکلام است امرکم الله اشاره است بامثال آیت سوره مومنین ادفع بالتی هی احسن السیئه
و مذکور است در کافی در کتاب الایمان والکفر در حدیث ششم باب بیست و هفتم که باب التقیه است و ابن سوره
یقرأ ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه یعنی نرم و هموار کنید با ایشان آنچه در میان شما و میان اهل

باطل است چون شما همنشینی کنید با ایشان و شارکت کنید با ایشان و محاسبه کنید با ایشان سخن را بهر سبب که
شان اینست که نیست چاره شما را از همنشینی ایشان و شارکت ایشان و محاسبه با ایشان لازم باشید سخن را بتقیه که
امر کرده شما را الله بانکه فرا گیرید آن در معامله که در میان شما و میان ایشان است اصل سوم فاذا ابتلیتم بذلک
منهم فانهم سیوذونکم و تعرفون فی وجوههم المنکر و لولا ان الله یدفعهم عنکم لسطوا بکم و ما فی
صدورهم من العداوة والبغضاء اکبر مما یبدون لکم شرح ابتلیتم بضم همزه ساقطه بوصل و سکون باء یکنقطه
و ضم تاء دو نقطه بالا و کسر لام ماضی مجهول باب افتعال است الابتلاء گرفتار کردن اشاره بذلک در شمی نخ است که
مفهوم است از سابق سین در سیوذونکم برای تاکید است و ایذاء برای تسلی یاد داشت تا مباد اگر دلگیر شوند از رنجانیدن
ابلدو با عشهر ایشان شود پس فانهم سیوذونکم بتقدیر فاصبروا لانهم سیوذونکم است منکر اسم مفعول است یعنی
زشتی و ترش است و اگر مصدر میمی است بتقدیر مضاف است یعنی اثر انکار قلبی که عبوس است و حاصل هر دو یکی
است تعرفون فی وجوههم المنکر اشاره است بایه سوره حج و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات تعرفون فی وجوه الذین
کفروا المنکر یکادون یسطون بالذین یتلون علیهم آیاتنا سطوا بفتح سین بی نقطه و فتح طاء بی نقطه ماضی جمع مذکر
غایب معلوم معتل اللام واوی نصر است السطو بفتح سین بی نقطه و سکون طاء بی نقطه حمله آوردن از
روی قهر و غلبه یعنی پس چون گرفتار شوید بهمنشینی سخن از جانب اهل باطل پس صبر کنید بهر سبب که ایشان
البته آزار میکنند شما را و میشناسید از روهای ایشان بدی انکار را و اگر نبودی اینکه الله دفع میکند ایشان را از شما هر
آینه حمله و تندی میکردند بشما و آنچه در سینهای ایشانست از دشمنی و کینه بزرگتر است از آنچه اظهار میکنند برای شما
اصل چهارم مجالسکم و مجالستهم واحدة و ارواحکم و ارواحهم مختلفة لا تأتلف لا تحبونهم ابدا و لا
یحبونکم غیر ان الله اکرمکم بالحق و بصرکموه و لم یجعلهم من اهله فتجاملونهم و تصبرون علیهم و هم لا مجاملة لهم
و لا صبر لهم علی شیء من امورکم شرح غیر منصوب بمضاف است و قائم مقام مستثنی منقطع است وان بفتح همزه
و تشدید نون معمول است حق عبارتست از مضمون ذکر معلوم است باآیات بینات محکمات قرآنی گردد
اینها امر نبوا الاهل الذکر از هرچه معلوم نباشد و محتاج الیه باشد سوای آنچه و اختلاف از روی
ظن صحیح شد و دلالت میکند بر وجوب امام معصوم عالم بجمیع احکام الله تعالی و متشابهات در هر زمان تا

انقراض تکلیف موافق آیه سوره حدید هو الذی ینزل علی عبده آیات بینات لیخرجکم من الظلمات الی النور

وآیه سوره مؤمن وقال الذین فی النار لخزنة جهنم ادعوا ربکم یخفف عنا یوما من العذاب قالوا اولم تک تأتیکم رسلکم

بالبینات قالوا بلی بصر کوه از باب تفعیل است فا از برای تفریع است واین اشاره است باینکه اهل علم در کمال الطمأنینه اند

ونیروانی ندارند از مخالفت مخالفان بخلاف اهل ظن که در اضطرابند وپیوسته در جدال وآزارند بجا ملومهم ونظر غیر

بجنیم است **یعنی** مجلسهای شما ومجلسهای ایشان یکی است وروهای شما وروهای ایشان اختلاف دارد الفت با

یکدیگر نمیگیرد با این که دوست بمیدارید ایشان را امر کنی وایشان دوست نمیدارند شما را امر کنی فرق اینست که او

کرده شما را بحق ودین ورد کرده شما را بحق ونکرد این ایشان را از اهل حق پس معامله نیکوئی میکنید با ایشان وصبر میکنید

ببدی ایشان وایشان نیست معامله نیکوئی ایشان را ونیست صبری ایشان را برچیزی از کارهای مختص شما **بدانکم** ترتیب

این حدیث در بعضی نسخ نوعی دیگر است وآن باین دو شکل است که از اول حدیث تا ولا اصبر لهم علی شیء که در این اصل است موافق

است وبعد از ولا اصبر لهم علی شیء اینست که ومیلهم وسواس بعضهم الی بعض که در اصل پنجاه وششم است تا فان سرکم که

در اصل شصت وچهارم است وبعد از فان سرکم اینست که امر الله فیهم الذی که در اصل شانزدهم است تا من جملة شیاطین

الانس ومکرکم که در اصل پنجاه وششم است وبعد از من جملة شیاطین الانس ومکرهم اینست که من بعضکم تدفعون انتم

السیئة که در این اصل واصل پنجم است تا کلمة العذاب لیتم که در اصل شانزدهم است وبعد از ولیتم ان تکونوا مع نبی الله آت

که در اصل شصت وچهارم است واز اینجا تا آخر حدیث موافق است **اصل پنجم** تدفعون انتم السیئة بالتی هی احسن

فیما بینکم وبینهم تلتمسون بذلک وجه ربکم بطاعته وهم لاخیر عندهم لا یحل لکم ان تظهروهم علی اصول دین

الله فانهم ان سمعوا منکم فیه شیئا عادوکم علیه ورفعوه علیکم وجهدوا علی هلاککم واستقبلوکم بما تکرهون ولم

یکن لکم النصف منهم فی دول الفجار **شرح** تدفعون اشارت است بآیه سوره مؤمنین که ادفع بالتی هی احسن السیئة وآیه سوره

حم سجده که ولا تستوی الحسنة ولا السیئة ادفع بالتی هی احسن تظهروهم از باب افعال است دین الله عبارت از اسلام است

اصول دین الله عبارت از آیات بینات محکمات که در آنها امر بسؤال اهل الذکر ونهی از پیروی ظن واز اختلاف از روی ظن

صریح شده ومضمون آنها یکی است وآن وجوب امام معصوم عالم بجمیع احکام در هر زمان تا انقراض تکلیف است و

بلکه عبارت از آنها وامثال آنهاست [illegible] ولهذا ارجاع ضمیر مفرد بآنها در فیه شده **حکایت** شخصی از فضلای ماوراء النهر که

انتشر

انتشر منبری ما بود در مسجد الحرام نشسته بود با جمعی از شاگردان وچون پیغام داده بود که فلانی میخواهد که مرا ببیند

که سؤالی دارم وعبورم از آنجا واقع شد رفتم وسلام کردم ونشستم بعد از تواضعات بسیار گفت که شیعه امامت را از

اصول دین میشمرند ومن هر چند از علمای شیعه پرسیده ام دلیلی برای آن نگفتند که باعث تسلی

شود گفتم که آنچه الله تعالی مردمان را تکلیف بآن کرده دو قسم است یکی از قبیل اعمال جوارح است مثل نماز و

حج ودیگری از قبیل تصدیق قلبی است مثل تصدیق برسالت رسول وتصدیق بامامت امام بحق که باشد و

مردمان سه قسم اند **اول** جمعی که میدانند امامت حق را وتصدیق بآن میکنند **دوم** جمعی که میدانند وتصدیق

بآن نمیکنند **سوم** مستضعفان که نمیدانند امامت امام حق را ومعذوراند ومراد باصول دین اسلام چیزی

چند است که تارک یکی از آنها اگر چه مستضعف باشد کافر باشد بسبب اینکه تصدیق بجمیع ما جاء به الرسول نکرده

واز این معلوم میشود که تصدیق بامام حق از اصول دین است بخلاف نماز وحج زیرا که تارک بعضی بکسل کافر نمیشود

گفت که این دلیل درست است وتا حال نشنیده بودم وبعضی شاگردانش [illegible] رسید وذکر کرد [illegible]

که جوابیکه [illegible] گفتند که تو جوابی بگو تا من خاطرنشان او کنم [illegible] عادوا بفتح دال است ورفعوه براء وفا

وعین بی نقطه از باب منع است الهلاک بفتح ها وتخفیف لام مصدر باب ضرب وعلم فنا النصف بفتح نون وفتح صاد

وفا بکسر وفتح وضم نون وسکون صاد وعدالت است [illegible] ومراد اینجا انتقام است الدول بضم وفتح وکسر دال بی نقطه

وفتح واو جمع دوله بفتح وضم دال وسکون واو سلطنتها ومعنی فجور مذکور است در کافی در کتاب توحید در

حدیث سوم باب سی ودوم که باب البیان والتعریف ولزوم الحجة است که فالهمها فجورها وتقویها قال بین لها ما

یاتی وما یترک [illegible] الحاصل اینست که فجور اقدام بکاریست که حکمش معلوم نیست وسؤال اهل الذکر از آن نشده وتقوی

خودداری از آن کار است **یعنی** دفع میکنید شما بدیرا بنیکیئی که آن بهتر است در معاملاتی میان شما ومیان مخالفان

است طلب میکنید بآن راه رضای صاحب کار را یعنی شما را بفرمانبرداری او ومخالفان نیست چیزی نزد ایشان

حلال نمیشود برای شما اینکه مطلع کنید ایشان را بر مضمون اصول دین الله چه سبب است که ایشان اگر شنوند از شما

در آن مضمون چیزی را دشمنی میکنند شما را بر سر آن وشهرت میدهند از برای شما وسعی میکنند بر سر قتل شما و

مواجهه میکنند شما را با چیز نکرده میدارید آن را ونمیشود از برای شما انتقام از ایشان در دولتهای فاجران

فرقا

اصل ششم فافرقوا بينكم وبين اهل الباطل فانه لا ينبغي لاهل الحق ان ينزلوا انفسهم منزلة اهل
الباطل لان الله لم يجعل اهل الحق عنده بمنزلة اهل الباطل الم يعرفوا وجه قول الله في كتابه اذ يقول ام
نجعل الذين آمنوا وعملوا الصالحات كالمفسدين في الارض ام نجعل المتقين كالفجار شرح اصل باطل ضد
حق است ومعني حق بيان شده از اصل چهارم الم يعرفوا جمع مذكر غايب معلوم باب ضرب استفهام انكاري سابق آ
وضمير راجع باهل باطل است ووجه بمعني راه وروش است ومراد اينست كه مخالفان خيال ميكنند كه مراد بمفسدين
جمعي اند كه انكار رسالت كرده اند در ظاهر نيز ومراد بفجار اهل معاصي صريحه از اهل تصديق برسول است واين
موافق راه وروش اين آيه نيست زيرا كه اين آيه بعد از امر داود بحكم بحق ونهي او از اتباع هوا است وبعد از بيان آنكه
اتباع هوي اگر جايز باشد خلق سموات وارض باطل ميشود پس مراد بمفسدين پيشوايان ضلالت است از اين امت
كه حكم از روي ظن ميكنند ومراد بفجار تابعان ايشان است كه عمل بظن ميكنند هر چند كه شب وروز در نماز
وروزه وساير عبادات باشند زيرا كه جميع عملها از ايشان باطل است يعني پس شناسيد مرتبه شما را در
ميان شما وميان اهل ظن است چه بدرستي كه سزاوار نميشود براي اهل حق اينكه فرود آورند خود شان را در
مرتبه اهل ظن زيرا كه الله نكرده است اهل حق را نزد خود در مرتبه اهل ظن آيا نه اين كه اهل باطل نفهميده اند
راه قول الله در كتاب خود در جايي كه ميگويد در سوره ص بلكه آيا ميگردانيم جمعي را كه مومن شدند بالله وبرسول و عمل
كردند صالحات را كه ماخوذ از الله ورسول است مانند جمعي كه فساد در زمين ميكنند بحكم از روي ظن بلكه
آيا ميگردانيم خود داران از مجهول الحكم را مانند پيروايان در مجهول الحكم اصل هفتم اكرموا انفسكم عن اهل
الباطل ولا تجعلوا الله تبارك وتعالي وله المثل الاعلي وامامكم ودينكم الذي تدينون به عرضة لاهل
الباطل فتغضبوا الله عليكم فتهلكوا فمهلا مهلا يا اهل الصلاح لا تتركوا امر الله وامر من امركم
بطاعته فيغير الله ما بكم من نعمة شرح اكرموا امر است از باب افعال جمله تبارك وتعالي وله المثل الاعلي معترضه است
المثل بفتح ميم وفتح ثاء سه نقطه حجتي كه باعث غالب شدن بر خصم است وصفت وهر دو اينجا مناسب است المثل
الاعلي اشاره است بسوره نحل وسوره روم امامكم بكسر همزه منصوب معطوف بر الله است دينكم بكسر دال
منصوب است وعبارت است از حق كه بيان شد در شرح اصل چهارم الذي صفت دينكم است تدينون مضارع

جمع مذكر مخاطب معلوم باب ضرب است عرضة بضم عين بي نقطه وسكون راء وضاد با نقطه منصوب و
مفعول دوم لا تجعلوا است وعبارت است از محل دشنام واين اشاره است بآيه سوره انعام ولا تسبوا
الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا بغير علم وبيان ميشود در اصل سي ويكم فتغضبوا بغين با نقطه
وضاد با نقطه وبا يك نقطه جمع مذكر مخاطب معلوم باب افعال منصوب بتقدير ان بعد از نهي است الله منصوب و
مفعول به است فتهلكوا از باب ضرب يا علم است مهلا بفتح ميم وسكون هاء منصوب ومفعول فعل محذوف است
بتقدير امهلوا مهلا يعني مهل آهستگي تكرار براي تاكيد است امر الله عبارت از تقليد است من امركم بطاعته عبارت
است از امام عالم بجميع احكام ومتشابهات واشاره است بآيه سوره نساء يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا
الرسول واولي الامر منكم فيغير منصوب مضارع غايب معلوم باب تفعيل منصوب است واشاره است بآيه سوره
انفال ذلك بان الله لم يك مغيرا نعمة انعمها علي قوم حتي يغيروا ما بانفسهم يعني گرامي داريد خود تان را از دشنام
اهل باطل ومگردانيد الله را تبارك وتعالي را واست حجت بالاتر وامام شما را ومذهب شما را كه عمل ميكنيد بآن
محل دشنام براي اهل باطل پس بغضب در آورند الله را بر شما پس هلاك شويد پس لازم باشيد آهستگي را لازم باشيد
آهستگي اي صالحان ترك مكنيد امر الله را وامر امامي را كه امر كرده الله شما را بفرمان برداري او پس تغيير دهد الله
آنچه را كه با شماست از نعمتي اصل هشتم احبوا في الله من وصف صفتكم وابغضوا في الله من خالفكم
وابذلوا مودتكم ونصيحتكم لمن وصف صفتكم ولا تبذلوها لمن رغب عن صفتكم وعاداكم عليها
وبغاكم الغوائل هذا ادبنا ادب الله فخذوا به وتفهموه واعقلوه ولا تنبذوه وراء ظهوركم ما وافق
هذا الهدي فخذوا به وما وافق هواكم فاطرحوه ولم تأخذوا به شرح احبوا امر باب افعال است في براي سببيت است صفتكم
منصوب ومفعول مطلق براي نوع است ومراد بمن وصف صفتكم كسي است كه در صفات امام كه شروط امامت است
موافق شما باشد وگويد كه شرط امامت است اينكه معصوم وعالم باشد بجميع احكام ومتشابهات قرآن وپيروي ظن
نكند اصلا ابغضوا امر باب افعال است ابذلوا بباء يك نقطه وذال با نقطه امر باب نصر وضرب است رغب معلوم باب علم است
بغاكم بباء يك نقطه وغين با نقطه والف منقلبه از ياء است وضمير مخاطب مفعول اول است الغوائل جمع غائله بمعني بلا است و
سبب اجتماع سحر وعلت هلاكت وان مفعول دوم است هذا بتقدير خذوا هذا است الادب بفتح همزه وفتح دال

وباء یکنقطه و شین بی نقطه و اضافه در او بنا باعتبار اینست که ائمه مربیان ادب میکنند و بین قیاس است فی
دراد بالله ادبنا مرفوع و مبتداست و میتواند بود که هذا مبتدا باشد و ادبنا بدل یا عطف بیان باشد و بر هر
تقدیر ادب الله خبر مبتدا است لا تنبذوه بنون و باء یکنقطه و ذال با نقطه نهی باب ضرب است هداکم بضم ها و دال بی نقطه
عبارتست از امام عالم بجمیع احکام و متشابهات اخذتم به خبر بمعنی امر است هواکم بفتح ها و تخفیف واو عبارتست از
خواهش نفس و از اعتقاد بلندی ناسنده ان منشا پیروی ظن و تقلید اهل ظن است اطرحتموه از باب افعال است
و در بعض نسخ از باب منع یا باب تفعیل است **یعنی** دوست دارید برای الله کسی را که وصف کرد امام را سوای وصف شما
امام را و دشمن دارید برای الله کسی را که مخالفت کرد شما را و دهید دوستی شما را و خالص کنید دوستی شما را برای کسی که وصف
کرد موافق وصف شما و مدهید دوستی برای کسی که نفرت کرد از وصف شما و دشمن داشت شما را بر سران و خواهش کرد
برای شما هلاکت را و کمید این را بیان این انکار ادب الله است پس جیبید آن و خوب فهم کنید آن را و در دل قرار
دهید آن را و بینید آن را زاد پیش نهای شما پس آنچه موافق قول امام شما باشد جیبید آن را و آنچه موافق
خواهش نفس شما باشد اندازید آن را و مجیبید آن **اصل نهم** وایاکم والتجبر علی الله واعلموا ان عبدا لم یبتل
بالتجبر علی الله الا تجبر علی دین الله فاستقیموا لله ولا ترتدوا علی اعقابکم فتنقلبوا خاسرین اجارنا الله و
ایاکم من التجبر علی الله ولا قوة لنا ولا لکم الا بالله **شرح** التجبر بجیم و باء یکنقطه و راء مصدر باب تفعل تکبر نمودن لم یبتل
بضم یاء مضارعه و سکون باء یکنقطه و فتح تاء دو نقطه بالا و تخفیف لام مفتوحه مضارع غائب مجهول معتل اللام
باب افتعال است الا برای استثنای منقطع است دین الله عبارتست از حق که بیان شد در شرح اصل چهارم و
از تجبر است مضمون ما وافق هداکم اخذتم به و ما وافق هواکم اطرحتموه و لم تاخذوا به که در اصل سابق است و
مقصود اینست که هیچ بنده تکبر صریح بر الله تعالی نکرده پس نهی از تکبر بر الله تعالی راجع میشود سوی نهی از تکبر
بر دین الله تعالی و سر باز زدن از آن فاستقیموا لله اشاره است بآیه سوره هود فاستقم کما امرت و من تاب
معک ولا تطغوا انه بما تعملون بصیر و آیه سوره شوری واستقم کما امرت ولا تتبع اهواءهم و در سوره آل عمران
یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا الذین کفروا یردوکم علی اعقابکم فتنقلبوا خاسرین است و در سوره مائده و لا
ترتدوا علی ادبارکم فتنقلبوا خاسرین است **یعنی** و دور دارید از یکدیگر خود تا نزاع و تکبر بر الله را و بدا

که هیچ

که هیچ بنده از بیان امت مبتلا نشده به تکبر بر الله صریحا لیک تکبر کرده بر دین الله پس راست شوید برای الله بقید
دین او و بر مگردید از دین او بر پاشنهای پاهای خود پس برگردید زیانکاران پناه دهاد ما را الله تعالی و شما را از تکبر بر الله و
نیست قوت عزم کاری برای ما و نه برای شما مگر بوسیله الکبری الله **اصل دهم** وقال ان العبد اذا کان خلقه الله فی
الاصل اصل الخلق مؤمنا لم یمت حتی یکره الله الیه الشر ویباعده منه ومن کره الله الیه الشر وباعده منه
عافاه الله من الکبر ان یدخله والجبریة **شرح** اصل الخلق عبارتست از آفرینش اول و حوادث که آب است و تقسیم
بر دو قسم یکی عذب فرات که ماده بهشت و اهل بهشت است و دیگری ملح اجاج که ماده جهنم و اهل جهنم است چنانچه مذکور
است در کافی در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب الخرس و فیه زیادة و وقوع التکلیف الاول است یکره
مضارع معلوم باب تفعیل است کبر بکسر کاف و سکون باء یکنقطه است الجبریة بکسر جیم و سکون و کسر باء یکنقطه و کسر راء
بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه پایین و بفتح جیم و سکون و فتح باء یکنقطه مبالغه در کبر است **یعنی** و امام گفت در سال اکبر بدید
کرده چون باشد که او بین باشد و را الله در اصل که اصل آفرینش است مومن نمی میرد تا آنکه مکروه کند الله سوی
او شر را و دور کند او را از شر و هر که مکروه کرد الله سوی او شر را و دور کرد او را از شرها پناه داد او را الله از
کبر اینکه داخل شود او را و از تجبر بر دین الله **اصل یازدهم** ولانت عریکته وحسن خلقه وطلق وجهه وصار
علیه وقار الاسلام وسکینته وتخشعه وورع عن محارم الله واجتنب مساخطه ورزقه الله مودة
الناس ومجاملتهم وترک مقاطعة الناس والخصومات ولم یکن منها ولا من اهلها فی شیء **شرح**
العریکة بفتح عین بی نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه پایین پهلو از عریکه عبارتست از آنکه
کسی از مجاورت او آزار نکشد طلق ماضی غائب معلوم باب حسن است و به راء و عین بی نقطه ماضی غائب
معلوم و در بعض نسخ المحارم بفتح میم و کسر راء جمع محرم بضم میم و سکون حاء و فتح راء حرام کرده شدها
الناس و جا عبارت است از اهل باطل است و مصدر باب اول رضا و تفاعل است و در دوم مضاف
مفعول است مجامله بجیم بیان شد در شرح اصل اول و مصدر رضا و تفاعل است بنا بر اینکه واو
برای تقسیم است و مراد اینست که بعضی اهل باطل با او دوست باطنی میشوند و بعضی مجامله و مدارا
میکنند ماضی و مصدر میتواند بود و من ... منها و من اهلها برای نفی است مثل التامن علی

یعنی نرم میشود پهلوی او و خوش میشود خوی او و کشاده میشود روی او و میگردد بر او آهستگی اسلام و
آرام اسلام و فروتنی اسلام و پرهیز میکند از حرام کرده شدهای الله و دوری میکند از محلهای غضب الله و روزی
میکند او را الله دوستی مردمان و سلوک خوش نمای ایشان و وا میکند او را در بریدن مردمان را از گفتگوهای شنیعانه
و او یمن باشد منسوب بان گفتگوها و نه منسوب باصل آن گفتگوها در چیزی از حالات آن اصل دوازدهم
وان العبد اذا کان الله خلقه کافرا فی الاصل اصل الخلق کافرا لم یمت حتی یحبب الله الیه الشر
ویقربه منه فاذا حبب الیه الشر و قربه منه ابتلی بالکبر و الجبریة شرح و بسبب آن که بنده چون باشد
باین روش که الله آفرین باشد او را در اول کار آفرینش است کافر نمی میرد تا آنکه محبوب کند الله سوی او شر را
و نزدیک کند شر را نسبت با وی پس چون محبوب کرد سوی او شر را و نزدیک کرد او را نسبت با و مبتلی میشود بکبر و
جبریه اصل سیزدهم فقسا قلبه و ساء خلقه و غلظ وجهه و ظهر فحشه و قل حیاؤه و کشف الله
ستره و رکب المحارم فلم ینزع عنها و رکب معاصی الله و ابغض طاعته و اهلها فبعد ما بین حال
المؤمن و حال الکافر فسلوا الله العافیة و اطلبوها الیه و لا حول و لا قوة الا بالله شرح غلظ بغین با نقطه و ظاء
با نقطه معلوم باب حسن و ضرب است الفحش بضم فاء و سکون حاء بی نقطه و شین با نقطه بجا و از حد گذشتن معلوم
باب ضرب است الترکیب بشین بی نقطه و سکون تاء دو نقطه بالا و راء پرده رکب و جا معلوم باب علم است لم ینزع بنون
و زاء و عین بی نقطه مضارع غایب معلوم باب ضرب است النزوع بضم نون و زاء بر گشتن از کاری بعد با شتغال معلوم با
حل است ما موصول و فاعل بعد است و صبار تا است زنعا و ت کما تدرسا فنا است الحول بفتح حاء و سکون
واو کیبدن کسی از کاری بقوه زورمندی کسی در کاری یعنی پس سخت میشود دل او و زشت میشود خوی او
درشت میشود روی او و ظاهر میشود فحش او و کم میشود شرم او و برمیدارد الله پرده او را و در بر کی میشود حرام کرده
شدها را پس دور نمیکند از آنها و مرتکب میشود معصیتهای الله را و دشمن میشود طاعت او را و اهل طاعت او را
پس دور شد آنچه میان حال مؤمن و حال کافر است خواهش کنید از الله رهایی را از حال کافر و جست و جوی کنید آن رهایی
را سوی الله و نیست گیبیدن عزم کسی از کاری و نه زورمندی عزم کسی بر کاری مگر بوسیلهٔ انگیزی الله اصل چهاردهم
صبروا النفس علی البلاء فی الدنیا فان تتابع البلاء فیها و الشدة فی طاعة الله و ولایته و ولایة من امر

بولایته خیر عاقبة عند الله فی الاخرة من ملک الدنیا و ان طال تتابع نعیمها و زهرتها و غضارة عیشها
فی معصیة الله و ولایة من نهی الله عن ولایته و طاعته شرح صبروا بصاد بی نقطه و باء یک نقطه امر باب
تفعیل است البلاء بفتح باء یک نقطه و تخفیف لام و الف و همزه منقلب از واو مفعول ثانی منصوب بعطف بر
تتابع مجرور بعطف بر البلاء میتواند بود ولایته بکسر و فتح واو مجرور است امر معلوم باب تفعل است عاقبة مستبرا
منون و تمیز است عند الله نعت عاقبة است فی الاخرة نعت دیگر عاقبة است الملک بضم میم و سکون لام پادشاهی
و تانیث آن باعتبار سلطنت جایز است پس ضمیر بعضها راجع بملک و راجع بدنیا میتواند بود و الزهرة
بفتح زای و سکون هاء و فتح راء شکوفه و اینجا عبارت است از تازگی و صفا الغضارة بفتح غین با نقطه و
تخفیف ضاد با نقطه و راء خوشی فی معصیة متعلق بملک است یعنی صبر فرمایید خود را بر بلا در زندگی
دنیا چه پی در پی شدن بلا در دنیا و سختی در فرمانبرداری الله و دوستی او و دوستی کسی که امر کرده
دوستی او بهتر است باعتبار عاقبت نزد الله در زندگی آخرت از پادشاهی دنیا هر چند دراز شود پی در پی
شدن نعمت آن و تازگی آن و خوشی زندگی آن در معصیت الله و در دوستی کسی که نهی کرده الله از دوستی او
و فرمانبرداری او اصل پانزدهم فان الله امر بولایة الائمة الذین سماهم فی کتابه فی قوله و جعلناهم ائمة یهدون
بامرنا و هم الذین امر الله بولایتهم و طاعتهم و الذین نهی الله عن ولایتهم و طاعتهم و هم ائمة الضلالة الذین
قضی الله ان یکون لهم دول فی الدنیا علی اولیاء الله الائمة من آل محمد شرح التسمیه بیان علامت و نشان کسی
و کتاب و فی قوله متعلق است بسماهم و این عبارت با تکرار در دین آیه سوره انبیا و نظیر آن در سوره
حم تنزیل و جعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون بمعنی کرده ماست آنچه مذکور است
در سوره دخان که فیها یفرق کل امر حکیم امرا من عندنا و در سوره قدر که تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر
و بیان شده در کافی در کتاب الحجة در حدیث باب فی شان انا انزلناه فی لیلة القدر و تفسیرها که باب جعل کرامات
اینکه این عبارت از حکمی که مذکور است در متشابه کتاب الهی و تفسیر آن نازل میشود با ملائکه و روح در شب قدر بر
امام زمان که والی امر و ولی امر است و مراد اینست که از این معلوم میشود که ائمه حق جمعی اند که در احکام خود صبر میکنند
بر آنچه در کتاب الهی است و یقین دارند بآیات کتاب الهی و از آن تجاوز نمیکنند بسوی ظن و اجتهادات ظنیه و ائمه ضلالت

ایشانند و چون از این ظاهر میشود معنی امر در این در سورهٔ نسا یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول و
اولی الامر منکم ومعنی ذکر در سورهٔ نحل وسورهٔ انبیا فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون معلوم میشود که
امر الله تعالی بولایت ائمه که تسمیه کرده ایشان را در دین ایزد در کجای قرانست چنانچه گفته وهم الذین امر الله بولایتهم
وطاعتهم والذین در سوم مبتداست ودر چهارم خبر مبتداست نهی اشارتست بامثال ایه سورهٔ هود
ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار وهم ائمة الضلالة الخ جمله معترضه است در بیان شرح و در شرح
اصل یعنی الائمة مجرور و بدل اولیاء است یعنی چه بدوستی که الله امر کرده بدوستی امامانی که نشان داده
ایشان را در کتاب او در قول او در سورهٔ انبیا که ذکر کرده ایم ابرهیم را واسحق را ویعقوب را امامانی که راه
نمائی کنند مردمان را بسوی صراط مستقیم وجنت بوسیلهٔ کارها وانفسهم ائمه جمعی اند که امر کرده است الله در سورهٔ
انبیا وسورهٔ نحل وسورهٔ انبیا بدوستی ایشان وفرمانبرداری ایشان وجمعی که نهی کرده الله از دوستی ایشان
وفرمانبرداری ایشان وایشان ائمه ضلالت اند جمعی اند که قضا وقدر کرده الله این که باشد برای ایشان سلطنت
در دنیا بر دوستان الله که امامان از آل محمد اند اصل شرح یعملون فی دولتهم بمعصیة الله ومعصیة
رسوله صلی الله علیه واله لیحق علیهم کلمة العذاب ولیتم امر الله فیهم الذی خلقهم له فی الاصل اصل الخلق
من الکفر الذی سبق فی علم الله ان یخلقهم له فی الاصل ومن الذین سماهم الله فی کتابه فی قوله وجعلناهم
ائمة یدعون الی النار شرح ضمیر یعملون راجع بائمه ضلالت است لیحق معلوم باب ضرب است کلمة العذاب
عبارتست از ایه سورهٔ اعراف ولقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن والانس لیتم نیز معلوم باب ضرب است من در
اول بکسر میم بیان الذی است من در دوم بفتح میم برای استفهام است مثل ایه سورهٔ نمل امن خلق السموات
والارض وضمیر جعلناهم راجع بظالمین است مثل فرعون وجنود او ومراد اینست که از قبیل ایشان جمعی در دین
امت خواهند بود یعنی ائمه ضلالت عمل میکنند در دولتشان بمعصیت الله ومعصیت رسولش صلی الله
علیه واله تا ثابت شود کلمهٔ عذاب وتا تمام شود کار الله در ایشان کاری که افرید ایشان را برای آن در اول
که اول افرینش است که کفر است که سابق شده در علم الله اینکه افریند ایشان را برای آن در اول و
کیانند جمعی که نشان داده ایشان را الله در کتابش در قول او در سورهٔ قصص که ذکر کرده ایم ایشان را

امامانی

امامانی که میخوانند مردمان را بسوی آتش جهنم اصل حدیث فتدبروا هذا واعقلوه ولا تجهلوه فان
الله من جهل هذا واشباهه مما افترض الله علیه فی کتابه مما امر الله به ونهی عنه ترک دین الله
ورکب معصیته فاستوجب سخط الله فاکبه الله علی وجهه فی النار شرح تدبروا امر باب تفعل است
اشاره الیه هذا مصدر تمام است خواه در ائمه هدی وخواه در ائمه ضلالت اعقلوه امر باب ضرب است
لا تجهلوه نهی باب علم است واشباهه عبارتست از ایات بسیار که در آنها بیان حال ائمه هدی وبیان حال
ائمه ضلالت شده موافق انچه مذکور است در کافی در کتاب فضل القران در حدیث چهارم باب چهاردهم که
باب النوادر است که نزل القران اربعة ارباع ربع فینا وربع فی عدونا وربع سنن وامثال وربع فرائض و
احکام من در هما در اول برای تبعیض است ودر دوم برای تبیینست وظرف متعلق است بافترض است
ومراد اینست که تولی بائمه هدی وتبری از ائمه ضلالت همه فرض الهی است که حاصل است بسبب امر به شرع
ونهی عنه در قران ودین الله عبارتست از نحوی که بیان شده از اصل چهارم استوجب معلوم است اکبه
بتشدید باء یکنقطه از باب افعال است ومتعدی نیست واین موافق قول صاحب قاموس ومخالف قول جوهری
است یعنی پس تامل کنید این نشان داده را وفهم کنید آنرا ونادان مباشید آنرا چه بدرستی که هر که
نادان شد این نشان داده را وماننده های آنرا از جمله انچه فرض کرده الله بر او در قران بسبب انچه امر کرده الله
بان ونهی کرده از ان ترک کرد دین الله را ومرتکب شد معاصی الله را پس مستحق شد غضب الله را پس نگون کرد
او را الله بر روی او در آتش جهنم اصل حدیث وقال ایتها العصابة المرحومة المفلحة ان الله اتم لکم
ما اتاکم من الخیر واعلموا انه لیس من علم الله ولا من امره ان یاخذ احد من خلق الله فی دینه بهوی و
رأی ولا مقاییس قد انزل الله القران وجعل فیه تبیان کل شیء وجعل للقران ولتعلم القران
اهلا شرح العصابة بکسر عین بینقطه وصاد بینقطه وباء یکنقطه نفر قلیل واصل استعمال آن در
ما بین ده تا چهل است مرحومه براء وحاء بینقطه یعنی مؤمنین است موافق ایه سورهٔ احزاب وکان
بالمؤمنین رحیما مفلحه بفاء وحاء بینقطه اسم فاعل باب افعال است واشاره است بایه قد افلح المؤمنون
اتاکم بهمزه والف از باب افعال است من در اول بیانیه است خیر بفتح خاء بانقطه وسکون یاء دو نقطه

باین عبارتست از قرآن بموافق ایهٔ سورهٔ ال عمران ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون
عن المنکر واولئك هم المفلحون وامام قرآن برای شیعهٔ امامیه باعتبار اینست که ایشان میشناسند اهل قرآن
واهل علم قرآن را پس مشکلات ایشان حل میشود ومن در دوم وسوم تبعیضیه است علم الله عبارتست از
علمی که بوسیلهٔ ملائکه وروح در شبهای قدر ومانند آنها بائمهٔ هدی رسیده در تاویل متشابهات قرآن
اهو عبارتست از قرآنست که مشتمل است بر متشابهاتی که هنوز بعض تاویل آنها بائمهٔ هدی نرسیده الهوی
بفتح ها وتخفیف واو والف مقصوره خواهش نفس وانرا اعتقاد میشد یعنی مانند الرای بفتح را وسکون همزه ظن
کار دوی قرین می باشد واستفراغ وسع در تحصیل آن شود وانرا اجتهاد می نامند المقاییس بفتح میم جمع مقبوس
است که اصل مقیس است بنا بر اینکه مفرد در جمع بکسر میرود وسوی اصلش میشود قیاس کرده شدها یعنی مسائلی
که حکم آنها از روی قیاس است که مقاییس بعد از رای مبنی بر اینست که در آن زمان ابو حنیفه میگفت که ظن
حاصل بقیاس اقوی از سائر اقسام ظن است تبیان کل شی اشارتست بایهٔ سورهٔ نحل ونزلنا علیك الکتاب تبیانا
لکل شی لعلم بکسر لام وکسر عین وسکون لام است ودرین کلام اشارة است باینکه کل لفظ قرآن نزد غیر
ائمهٔ هدی محفوظ نیست چنانچه مذکور است در کافی در اواخر کتاب فضل القرآن وباینکه علم معنی کل قرآن نزد
غیر ائمهٔ هدی نیست وهر دو مذکور است در کافی در کتاب الحجة در احادیث باب انه لم یجمع القرآن کله الا
الائمة علیهم السلام وانهم یعلمون علمه کله که باب سی وپنجم است یعنی وامام گفته در رسالهٔ که این طائفه رحم کرده شده
مطلوب پس بدرستی که الله اتمام کرد برای شما حجت را که دادن شما که قرآنست وبدانید این را که شان اینست که نیست
از جملهٔ علم الله ودر از جملهٔ کار او اینکه عمل کند کسی از آفرید گان الله در دین او بخواهش نفس ونه اجتهادی ونه قیاس کرده
شدهای پیدا بیان اینکه بتحقیق فرو فرستاد الله قرآن را وکردانید در آن بیان و انچه حاجت دارند وکردانید برای لفظ
قرآن وبرای علم بمعنی قرآن اهلی را **اصل نوزدهم** لا یسع اهل علم القرآن الذین اتاهم الله علمه ان یاخذوا فیه
بهوی ولا رای ولا مقاییس اغناهم الله عن ذلك بما اتاهم من علمه وخصهم به ووضعه عندهم کرامة من الله
اکرمهم بها وهم اهل الذکر الذین امر الله هذه الامة بسؤالهم **شرح** لا یسع بفتح سین بی نقطه وعین بی نقطه است اهل
منصوب ومفعول به است ان یاخذوا فاعل است که عبارتست از قرآنست باعتبار معلوم بودن آن نزد اهلش موافق

ایهٔ سورهٔ زخرف وانه لذکر لك ولقومك وسوف تسئلون وهم اهل الذکر اشارتست بایهٔ سورهٔ نحل وسورهٔ
انبیا فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون **یعنی** که نخواهش نداده اهل علم قرآن را که داده ایشان را علم قرآن ازینکه
عمل کنند در دین بخواهش نفس ونه ظنی ونه قیاس کرده شدهای پیدا این کمی بی نیاز کرده ایشان را الله از
عمل بوسیلهٔ انچه داده ایشان را که علم قرآنست واختیار داده ایشان را بان علم وکذاشته آن علم را نزد ایشان برای
مکرمتی از جانب الله که گرامی کرده ایشان را بان مکرمت وایشانند اهل ذکری که امر کرده الله این امت را بسؤال
ایشان بعد از وفات نبی صلی الله علیه **اصل بیستم** وهم الذین من سالهم وقد سبق فی علم الله ان یصدقهم
ویتبع اثرهم ارشدوه واعطوه من علم القرآن ما یهتدی به الی الله باذنه والی جمیع سبل الحق **شرح** من سالهم
مبتداست وقد سبق جملهٔ حالیه است یصدقهم معلوم باب تفعیل است ویتبع معلوم باب افتعال یا باب علم
عطف بر یصدقهم است ویتبع اثرهم بفتح همزه وفتح ثاء سه نقطه وراء بی نقطه منصوب است ارشدوه خبر مبتدا
اعطوه بفتح طاء بی نقطه از معتل اللام باب افعال است یهتدی معلوم باب افتعال است **یعنی** وایشانند جمعی که هرکس سؤال
کند ایشان را بحالی که بتحقیق گذشته باشد در علم الله اینکه انکس راستگو شمرد ایشان را وپیروی کند قول ایشان را راه
بنمایند او را وبدهند او را از جمله علم قرآن انچه راه می یابد بوسیلهٔ آن بسوی الله باذن الله وبسوی همگی راهها
الحق بکار انکس می اید در دنیا واخرت **اصل بیست ویکم** وهم الذین لا یرغب عنهم وعن مسالتهم وعن علمهم الذی
اکرمهم الله به وجعله عندهم الا من سبق علیه فی علم الله الشقاء فی اصل الخلق تحت الاظلة فاولئك
الذین یرغبون عن سؤال اهل الذکر والذین اتاهم الله علم القرآن ووضعه عندهم وامر بسؤالهم
شرح یرغب معلوم باب علم است ومراد رغبت تا اخر عبارت الشقاء بفتح شین بی نقطه ومد وقصر مصدر باب علم
است ومراد اینجا ناشان عاقبت بخیر نیست تحت بفتح تاء دو نقطه بالا وسکون حاء بی نقطه وتاء دو منصوب وظرف
الخلق است ومراد بخلق ایشان در تحت الاظلة مندرج ساختن ایشانست در تحت الاظله است والاظله بفتح همزه و
کسر ظاء بی نقطه وتشدید لام جمع ظل بکسر ظاء عبارتست از نمونهای مردمان که مصورند مو بمو چنانکه کوچك بوده
ومذکور است در کافی در کتاب الحجة در حدیث دوم باب فیه نتف وجوامع من الروایة فی الولایة که باب صد وهشتم
است که عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله خلق الخلق فخلق ما احب مما احب وکان ما احب ان خلقه من طینة الجنة وخلق

من بغض مما ابغض وكان ما ابغض خلقه من طينة النار ثم بعثهم في الظلال فقلت واي شيء الظلال
الم تر الى ظلك في الشمس شيء وليس بشيء ودر كتاب الايمان والكفر در حديث چهارم باب ششم كه باب فطرة الخلق
على التوحيد است مذكور است ودر تفسير آيه سوره اعراف واذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم
كه اخرج من ظهر آدم ذريته الى يوم القيمة فخرجوا كالذر يعني وايشانند جمعي كه دور كرده‌اند غيشود از ايشان
واز سؤال ايشان واز علم ايشان كه گرامي كرده ايشان را الله بآن وكرده‌اند اين علم را نزد ايشان هركسي كه
كذشته براود رعلم انتصفتان ناعاقبت بجيزي دراول از بيشتر ايشان در تمنيها پس ايشانند جمعي كه دور كرده‌اند
ميشوند از سؤال اهل علم قرآن وجمعي كه داده ايشان را الله علم قرآن وكذاشتند علم را نزد ايشان وعام كرده
ودمان را بسؤال ايشان **اصل بيست ودوم** واولئك الذين ياخذون باهوائهم وآرائهم ومقاييسهم حتى
دخلهم الشيطان لانهم جعلوا اهل الايمان في علم القرآن عند الله كافرين وجعلوا اهل الضلالة في
علم القرآن عند الله مؤمنين وحتى جعلوا ما احل الله في كثير من الامر حراما وجعلوا ما حرم الله في
كثير من الامر حلالا فذلك اصل ثمرة اهوائهم **شرح** مضارع در ياخذون براي افادهٔ استمرار در زمان
ماضي است ولهذا افعال بعد از آن بلفظ ماضي است نظير ولقد امر على اللئيم يسبني فمضيت ثمة قلت
لا يعنيني دخلهم بدال بي‌نقطه وخاء با نقطه ماضي غايبٌ مجرد است از باب نصر است الدخل بفتح دال وسكون خاء ديوانه كردن
نظير تخبط در آيه سوره البقرة الذي يتخبطه الشيطان من المس قاموس الدخل محركة ما داخلك من فساد في عقل
او جسم ايضا المدخول المهزول وفي عقله دخل وقد دخل كفرح جعلوا دو جا يعني زعموا است علم القرآن دو جا
بمعني صريح القرآن است وآن عبارتست از آيات بينات محكمات كه آنها ام الكتاب وشافي‌اند بينا است ودر
آنها صريح شده امر به پيروي علم ونهي از پيروي ظن پس از آن معلوم ميشود كه مؤمنان اين امت كيانند وكافران
اين امت كيانند واماني كه هدي است كيست واماني كه داعي سوي جهنم است كيست وعند الله صفت علم القرآن است
بنا بر اينكه اگرچه ظرف است اما در حكم معرفه است زيرا كه مراد اينست كه معروف است باينكه مضمون آن در
جميع كتابهاي انبياي صاحبان شريعت بوده ومحفوظ است از محو ونسخ موافق آيه سوره رعد يمحو الله ما يشاء
ويثبت وعنده ام الكتاب وموافق آيه سوره شوري شرع لكم من الدين ما وصي به نوحا والذي اوحينا اليك

وما وصينا به ابراهيم وموسي وعيسي ان اقيموا الدين ولا تتفرقوا فيه كبر على المشركين ما تدعوهم اليه
ميتواند بود كه علم القرآن در حكم نكره باشد ابن هشام در مغني اللبيب در باب سوم در باب احتمال وصفيت وحاليت
در ظرف گفته كه ومحتملان في نحو يعجبني الزهر في اكمامه والثمر على اغصانه لان المعرف الجنسي كالنكرة وازينكه
اينكه عند الله حال باشد مناسب مقام نيست اهل الضلالة عبارتست از جمعي كه كنند كه آيات بينات
محكمات بتاويل وتخصيص نامعقول موافق آيه سوره حديد هو الذي ينزل على عبده آيات بينات ليخرجكم
من الظلمات الى النور وآيه سوره بقره ان الذين يكتمون ما انزلنا من البينات والهدى من بعد ما بيناه
للناس في الكتاب اولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون بنا بر اينكه والهدى عطف بر ما انزلنا باشد
وضمير بيناه راجع بالهدى باشد وللناس مبني بر اين باشد كه دلالت بينات محكمات كه در آنها امر به پيروي علم
ونهي از پيروي ظن صريح ومكرر شده بر وجود امام عالم بجميع احكام در جميع قرآن در هر زمان شبهه نيست نزد
هيچيك از مردمان كه تصور آنها كنند پس هر كه انكار كند مكابره ميكند ودر تحت اولئك داخل است الامر برب
است از قرآن فادر فذلك براي بيان است اشاره الى ذلك جميع قبايح مذكوره در دين فقرات است اصل
ثمرة اهوائهم اشاره است باينكه اهواء ايشان ثمره اينست كه محروم در دنيا وآخرت دارد الجمله اينكه محروم اند
از استفاضهٔ معارف يقينيه در توحيد وعدل وغيرآنها از ائمهٔ هدي ودر سرگرداني وهر زه گويي ماند
اند الجمله اينكه در آخرت بعذاب ابدي گرفتار اند **يعني** فلان واغيار از اهل قرآن واهل علم قرآن جمعي اند
كه عادت خود كرده‌اند كه عمل كنند بخواهشهاي طبع ايشان واجتهادات ايشان وقياس كرده شدهاي ايشان
تا آنكه ديوانه كرد ايشان را ديو زيرا كه ايشان كمان كردند اهل ايمان را در محكم قرآن كه نزد الله است كافران و
كمان كردند اهل ضلالت را كه در محكم قرآن كه نزد الله است مؤمنان تا آنكه كمان كردند چيزي را كه حلال كرده
در بسياري از قرآن حرام وكمان كردند چيزي را كه حرام كرده است در بسياري از قرآن حلال با اين آنكه چيزي كور
شد بنياط حاصل خواهشهاي طبع ايشانست **اصل بيست وسوم** وقد عهد اليهم رسول الله صلى الله
عليه وآله قبل موته فقالوا نحن بعد ما قبض الله عز وجل رسوله يسعنا ان ناخذ بما اجتمع عليه
راي الناس بعد قبض الله تعالى رسوله وبعد عهده الذي عهده الينا وامرنا به مخالفا لله و

رسول الله صلى الله عليه وآله فما أحد أجرأ على الله ولا أبين ضلالة ممن أخذ بذلك وزعم
أن ذلك يسعه شرح عهد ماضى غائب معلوم باب علم اشارتست بامثال حديث ثقلين که موافق
ومخالف مضمون آن را روايت كرده اند از رسول الله صلى الله عليه وآله از آنجمله مذكور است در كافى
در كتاب الحجة در حديث دوم باب ما نص الله عز وجل ورسوله على الأئمة عليهم السلام واحداً فواحداً که باب شصت و چهارم
است که وقال إني تارك فيكم أمرين إن أخذتم بهما لن تضلوا كتاب الله عز وجل وأهل بيتي عترتي أيها
الناس اسمعوا وقد بلغت إنكم ستردون علي الحوض فأسألكم عما فعلتم في الثقلين والثقلان كتاب الله عز وجل
وأهل بيتي ما اجتمع عليه رأي الناس عبارتست از تجويز پيروى ظن و اختلاف و نزد كوفيين مخالفا حال مفعول
قتلوا است يا حال فاعل اجتمع است نظام مشابر لبيس است اجرا بهيم و درا و هنه افضل التفضيل منصوب است بنزع
منصوب است ضلالة منصوب و تميز است يعنى و بتحقيق سفارش كرد سوى ايشان رسول الله صلى الله
عليه وآله پيش از وفاتش پس گذاشتند كه ما بعدا نگذاريد دنيا که رفت الله عز وجل رسولش را كه جايش دارد مارا اينكه عمل كنيم
بانچه فراهم آمد بر آن مصلحت بينى مردمان بعد از گرفتن الله رسولش را و بعد از سفارش رسول که سفارش كرد
از آن سوى او و امر كرد ما را بآن برحالى كه آن مخالف است امر الله را در محكمات قرآن و امر رسولش را صلى الله عليه
وآله در سفارش او پس نيست هيچ كسى دليرتر بر الله و نه ظاهرتر باعتبار گمراهى از كسى كه عمل كرد بآن مصلحت
بينى مردمان وگمان كرد اينكه آن گنجايش دارد او را اصل پنجم والله إن لله على خلقه أن يطيعوه
ويتبعوا أمره في حياة محمد صلى الله عليه وآله وبعد موته هل يستطيع أولئك أعداء الله أن
يزعموا أن أحداً ممن أسلم مع محمد صلى الله عليه وآله أخذ بقوله ورأيه ومقاييسه فإن قال
نعم فقد كذب على الله وضل ضلالاً بعيداً شرح هل براى استفهام تعجبيست اعداء مرفوع وبدل يا عطف
بيان اولئك است يا منصوب بتقدير اعنى است يزعموا از باب نصر است من اسلم مع محمد عبارتست از
كسانى كه اسلام ايشان از ته دل بوده واعمال ايشان موافق فرموده او بوده مراد بقول اينجا خواهش نفس است
بقرينه اينكه بجاى آن هوى در اصل آينده است نظير آيه سوره يوسف إن النفس لأمارة بالسوء ضمير
قوله ورأيه ومقاييسه راجع باحدا است ضمير قال راجع ببعض اعداء الله است كه در آن زمان معروف بوده

ويشتر

وبيشتر از ديگران سعى داشتند در قول ورأى ومقاييس وافتراء كرده كه معاذ بن جبل بفرموده رسول الله
اجتهاد در رأى كرده چنانچه منقولست در كتب مخالفان كذب على الله مبنى بر اينست كه كذب بر رسول الله
كذب بر الله است شرح قسم به الله كه بدرستى كه براى الله است بر مخلوقات اينكه فرمان برند او را و پيروى
كنند فرمان او را در زندگى محمد صلى الله عليه وآله و بعد از وفات او آيا استطاعت دارند آن جماعت دشمنان الله
اينكه دعوى كنند كه كسى از جمله جماعتى كه مسلمان شدند با محمد صلى الله عليه وآله عمل كرده بفرموده محمد بقول خود و
رأى خود ومقاييس خود پس اگر بعضى ايشان گويد كه آرى پس بتحقيق كه دروغ بسته بر الله و گمراه شده گمراهى دور اصل
پنجم وإن قال لا لم يكن لأحد أن يأخذ برأيه وهواه ومقاييسه فقد أقر على نفسه وهو ممن يزعم أن الله
يطاع ويتبع أمره بعد قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وقد قال الله وقوله الحق وما محمد إلا رسول قد خلت
من قبله الرسل أفإن مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئاً و
سيجزي الله الشاكرين شرح جمله لم يكن تفسير لا است جمله فقد اقر جزا ئيه است از جمله احتمالات اين آيه اينست كه
مخالفان كه بعضى گمان شنيدن كشته شدن محمد در روز احد بودند و استفهام تقرير نيست بلكه براى تقريع كه خبر است مانند
او قتل مبنى بر اينست كه وفات او بمرضى بود كه باعث شد خوردن زهر كه خيبر بوده و هر سال عود ميكرده تا منجر بوفات
شده پس وفات او باعتبارى موت است و باعتبارى مقتوليت است انقلاب بر اعقاب برجوع قهقرى است و اينجا
عبارتست از ترك احكام اسلام با وجود دعوى مسلمانى لن يضر الله شيئاً يعنى اينست كه هيچ ضرر بجهود شما نمى رسد بحجت
الله الشاكرين اشارتست باينكه گرنجيكان بسبب شيوع قتل محمد از ترس ملك كه باخود مى گفتند كه كاش كشته شده مى بود و
ثابت قدمان در آن روز شكر كردند بر بقاى حجت و صحى او يعنى و اگر گويد كه نه خود جايز براى كسى از مسلمانان از ته دل اينكه
عمل براى خود ومقاييس خود پس بتحقيق اقرار كرده بتمام حجت اهل حق و بجهود شما و از جمله كسى است كه دعوى ميكند اينرا
كه الله فرمان برده ميشود و پيروى كرده ميشود قرآن او و بعد از گرفتن رسول الله صلى الله عليه وآله از دنيا و بتحقيق
گفته الله در سوره آل عمران و قول او حق است كه نيست محمد مگر رسولى كه بتحقيق گذشته پيش از او رسولان آيا
بنابر گريختن شما محض خبر قتل او اگر بميرد يا كشته شود برميگرديد بر پاشنهاى شما وهر كه برگردد بر پاشنهاى خود پس
البته ضرر نمى رساند الله را هيچ قسم ضررى و زود باشد كه ثواب دهد الله شكر كنندگان را بر بقاى حجت سوال اصل بيست و ششم

وذلک لیعلموا ان الله یطاع ویتبع امره فی حیوة محمد وبعد قبض الله رسوله محمدا صلی الله علیه واله و
کما لم یکن لاحد من الناس مع محمد صلی الله علیه واله ان یاخذ بهواه ولا رایه ومقاییسه خلافا
لامر محمد صلی الله علیه واله فکذلک لم یکن لاحد من بعد محمد صلی الله علیه واله ان یاخذ بهواه
ولا رایه ولا مقاییسه شرح خلافا مصدر بمعنی اسم فاعل است وحال موکده است از ضمیر مستتر در یاخذ
موافق آیه سوره نور فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم یعنی واین قول
الله در سوره آل عمران برای اینست که مردمان بدانند اینرا که الله فرمان برده میشود وپیروی کرده میشود فرمان او در
زندگی محمد وبعد از گرفتن الله محمد را صلی الله علیه واله از دنیا وچنانچه جایز نبود برای کسی از جمله مردمان با محمد صلی الله
علیه واله اینکه عمل کند بخواهش طبع خود ونه اجتهاد خود ونه قیاس کرده شدهای خود خلاف فرمان محمد صلی الله
علیه واله پس همچنان جایز نبود برای کسی بعد از محمد صلی الله علیه واله اینکه عمل کند بخواهش طبع خود ونه اجتهاد خود ونه
قیاس کرده شدهای خود اصل بیست وهفتم وقال صلوا رفع ایدیکم فی الصلوة الا مرة واحدة حین تفتتح الصلوة
فان الناس قد شهروکم بذلک والله المستعان ولا حول ولا قوة الا بالله شرح واعلم گفته در رساله که واگذارید
برداشتن دستهای خود را هر وقت گفتن الله اکبر مگر یکبار در وقتی که افتتاح کرده میشود بتکبیر احرام چه بدرستی
که مردمان مخالف بتحقیق مشهور کرده اند شما را بان برداشتن دستها والله است آنکه مدد طلبیده میشود ازو ونیست
گشتن ونه از کاری ونه قوت بر کاری مگر بوسیله الله اصل بیست وهشتم وقال اکثروا من ان تدعوا الله
فان الله یحب من عباده المؤمنین ان یدعوه وقد وعد عباده المؤمنین الاستجابة والله مصیر دعاء
المؤمنین یوم القیمة لهم عملا یزیدهم به فی الجنة فاکثروا ذکر الله ما استطعتم فی کل ساعة من ساعات اللیل
والنهار فان الله تعالی امر بکثرة الذکر له والله ذاکر لمن ذکره من المؤمنین واعلموا ان الله لم یذکره احد
من عباده المؤمنین الا ذکره بخیر شرح اکثروا بثاء سه نقطه وواو امر باب افعال است ان تدعوا بکون
دال بی نقطه وضم عین بی نقطه وسکون واو مصدریه است وقد وعد اشاره است بآیه سوره مؤمن وقال ربکم
ادعونی استجب لکم مصیر اسم فاعل باب تفعیل بی تنوین وبا تنوین میتواند بود پس دعا مجرور ومنصوب میتواند
ومصدر نایب ظرف زمان است امر بکثرة ذکر اشاره است بآیه سوره جمعه واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون

والله ذاکر اشاره است بآیه سوره بقره فاذکرونی اذکرکم یعنی وامام گفت در رساله که بسیار کنید از اینکه
دعا کنید الله را چه بدرستی که الله دوست میدارد از بندگان او که مؤمنانند اینرا که دعا کنند اورا وبه
تحقیق که وعده کرده بندگان اورا که مؤمنانند استجابت دعا والله گرداننده دعای مؤمنانست در روز
قیامت برای ایشان عملی که زیاده کند درجه ایشان را در بهشت پس بسیار کنید ذکر الله را چندانکه استطاعت
دارید در هر ساعتی از ساعتهای شب وروز چه بدرستی که امر کرده به بسیاری ذکر برای او والله ذاکر است برای کسی که ذکر
کرد اورا از جمله مؤمنان وبدانید اینرا که الله ذکر نمیکند اورا کسی از بندگان او که مؤمنانند مگر آنکه الله ذکر
میکند اورا به بهتری اصل بیست ونهم فما اعطوا الله من انفسکم الاجتهاد فی طاعته فان الله لا یدرک شئ من
الخیر عنده الا بطاعته واجتناب محارمه التی حرم الله فی ظاهر القران وباطنه فان الله تعالی قال
فی کتابه وقوله الحق وذروا ظاهر الاثم وباطنه واعلموا ان ما امر الله ان تجتنبوه فقد حرمه
شرح اعطوا بضم طاء بی نقطه وسکون واو امر معتل اللام باب افعال است لا یدرک مجهول باب افعال است ظاهر
القران عبارتست از مدلول مطابقی یا تضمنی قران باطن قران عبارتست از مدلول التزامی قران و
مذکور است در کافی در کتاب الحجة در حدیث سیم باب من ادعی الامامة ولیس لها باهل تا آخر که بابست هشتاد وسیم
که سال کردم عبد صالح را علیه السلام از قول الله عز وجل قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن گفت
ان القران له ظهر وبطن فجمیع ما حرم الله فی القران هو الظاهر والباطن من ذلک ائمة الجور وجمیع ما
احل الله تعالی فی الکتاب هو الظاهر والباطن من ذلک ائمة الحق تتمه آیه سوره انعام اینست ان الذین یکسبون
الاثم سیجزون بما کانوا یقترفون ان تجتنبوه بتقدیر بان تجتنبوه است وضمیر منصوب عاید بما است یعنی
یعنی پس بدهید الله را از خودتان سعی در فرمان برداری او چه بدرستی که الله دریافته نمیشود چیزی از خیر نزد
او مگر بفرمان برداری او واجتناب حرام کرده شدهای او که حرام کرده آنرا الله در ظاهر قران وباطن قران
چه بدرستی که الله تعالی گفته در کتاب خود وقول او حق است در سوره انعام که واگذارید ظاهر گناه را وباطن
گناه را وبدانید اینرا که آنچه امر کرده الله باینکه اجتناب کنید ازو وا گذارید آنرا پس بتحقیق که حرام کرده آنرا
اصل سیم واتبعوا آثار رسول الله صلی الله علیه واله وسنته فخذوا بها ولا تتبعوا اهواءکم

وَرَايَكُم فَتَضِلُّوا فَاِنَّ اَضَلَّ النَّاسِ عِنْدَ اللّهِ مَنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَرَاْيَهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللّهِ وَاَحْسِنُوا
اِلَى اَنْفُسِكُم مَا اسْتَطَعْتُم فَاِنْ اَحْسَنْتُم اَحْسَنْتُم لِاَنْفُسِكُم وَاِنْ اَسَاْتُم فَلَهَا وَجَامِلُوا النَّاسَ وَ
لَا تَحْمِلُوهُم عَلَى رِقَابِكُم تَجْمَعُوا مَعَ ذَلِكَ طَاعَةَ رَبِّكُم شرح اتبعوا امر باب افتعال یا باب علم است
آثار بهمزه والف و ثاء سه نقطه جمع اثر بفتح همزه و فتح ثاء عبارتست از اقوال سنن بضم سین و تخفیف نون
مفتوحه و نون دوم است و در بعض نسخ بتشدید نون مفتوحه و تاء دو نقطه بالاست و اول جمع دوم
است و عبارتست از افعال رسول الله و ترو کش که با نها قصد پیروی امت باشد و سننه منصوب
بعطف بر آثار است یا مااضمر عامله علی شریطة التفسیر است و ضمیر بنا بر اول راجع باثار و سنن است و بنا بر
دوم راجع بر سنن است و در بعض نسخ اراکم بجای رایکم است فتضلوا معلوم باب ضرب منصوب بحذف نون است
اضل الناس عند الله اشارتست بایه سوره قصص فان لم یستجیبوا لک فاعلم انما یتبعون اهواءهم ومن اضل
ممن اتبع هویه بغیر هدی من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین و با در بغیر برای سببیت است و غیر عبارتست
از امام ضلالت و شیطان هدی من الله عبارتست از امام عالم بجمیع احکام و جمیع قرآن موافق ایه سوره حج و
لقمان ومن الناس من یجادل فی الله بغیر علم ولا هدی ولا کتاب منیر و ایه سوره بقره ان الذین یکتمون ما انزل الله
من البینات من بعد ما بیناه للناس فی ام الکتاب اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون و بیان شد در شرح اصل
بیست و دوم ان احسنتم در سوره بنی اسرائیل است وجاملوا بجیم امر باب مفاعلست و مجامله بیان شد در شرح
اصل اول لا تحملوا بحاء بی نقطه نهی باب ضرب است تجمعوا بجیم و عین بی نقطه خطاب باب منع مجزوم بحذف نون در
جواب امر و نهی است طاعة ربکم اشاره است بایه سوره آل عمران لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین
ومن یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء الا ان تتقوا منهم تقیة ویحذرکم الله نفسه والی الله المصیر و ایه سوره مجادله
لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الاخر یوادون من حاد الله ورسوله یعنی و پیروی کنید اقوال رسول
الله صلی الله علیه و آله را و طریقهای او را پس عمل کنید بآنها و پیروی مکنید خواهشهای طبع شما را و ظن شما را
پس گمراه شوید چه بدرستی که گمراه ترین مردمان نزد الله کسی است که پیروی کند خواهش طبعش را و ظنش را بسبب
غیر راهنمائی که از جانب الله باشد و نیکی کنید سوی خودتان چندانکه قدرت دارید پس اگر نیکی کنید نیکی

می کنید برای خودتان و اگر بدی کنید پس از برای خودتان است و مداهنه و سازکاری کنید مردمان
مخالف را و بار مکنید ایشان را بر گردنهای خودتان بترک تقیه و اگر مداهنه کنید و ایشان را بار بر خود نکنید
جمع میکنید با آن فرمانبرداری صاحب کل الاختیار شما را اصل بیست و دوم وَاِيَّاكُم وَسَبَّ اَعْدَاءِ اللّهِ حَيْثُ
يَسْمَعُونَكُم فَيَسُبُّوا اللّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَقَدْ يَنْبَغِي لَكُم اَنْ تَعْلَمُوا حَدَّ سَبِّهِم لِلّهِ كَيْفَ هُوَ اِنَّهُ
مَنْ سَبَّ اَوْلِيَاءَ اللّهِ فَقَدِ انْتَهَكَ سَبَّ اللّهِ وَمَنْ اَظْلَمُ عِنْدَ اللّهِ مِمَّنِ اسْتَسَبَّ لِلّهِ وَلِاَوْلِيَائِهِ فَمَهْلًا
مَهْلًا فَاتَّبِعُوا اَمْرَ اللّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّهِ شرح وایاکم وسب اعداء الله اشارتست بتفسیر ایه
سوره انعام ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم فیسبوا منصوب بحذف نون است
العدو بفتح عین و سکون دال و بضم عین و ضم دال و تشدید واو مصدر باب نصر و بر ... مصدر اینجا
بمعنی اسم فاعل است و حال است و افراد و تثنیه و جمع در آن مساوی است و مراد اینست که سب العدو
سب میکنند چون نمیدانند که سب الله است انتهک بنون ماضی غایب معلوم باب افتعال است الانتهاک
مانع کردن و مراد اینجا کثرت ارتکاب سب است چنانچه گویا که سب را مانع کرد و ابن اثیر در نهایه گفته که انتهکوا
ای بالغوا فی خرق محارم الشرع واتیانها استسب بسین بی نقطه و تشدید باء یک نقطه ماضی غایب معلوم باب استفعال
است مهلا بفتح میم و سکون و فتح هاء بیان شد در شرح اصل هفتم امر الله عبارتست از قرآنست یعنی و دو
ر دارید از یکدیگر خودتان را و دشنام دشمنان الله را در جائی که میشنوند دشنام شما را پس دشنام دهند الله
را بحالی که دوستکان باشند در آن دشنام بر دانشی باینکه دشنام کیست و بتحقیق سزاوار میشود برای شما اینکه
دانید معنی دشنام ایشان را برای الله که چگونه است آن بدرستی که هر که دشنام داد دوستان الله را پس
بتحقیق مانع کرده دشنام الله را و کیست ستمکارتر از کسی که دشنام حاصل کند برای الله و برای دوستان او
پس لازم باشید آهستگی را لازم باشید آهستگی را پس پیروی کنید قرآن را و نیست بجز عزم انکاری و
نه قوت عزم بر کاری مگر بتوسیل ... الله اصل بیست و چهارم وَقَالَ اَيَّتُهَا الْعِصَابَةُ الْحَافِظَةُ لِلّهِ اَمْرَهُم
عَلَيْكُم بِآثَارِ رَسُولِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَسُنَّتِهِ وَآثَارِ الْاَئِمَّةِ الْهُدَاةِ مِنْ
اَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَسُنَّتِهِم فَاِنَّهُ مَنْ اَخَذَ بِذَلِكَ

فقد اهتدی ومن ترک ذلک ورغب عنه ضل لانهم هم الذین امر الله بطاعتهم وولایتهم شرح
عصابه بکسر عین بیان شده در شرح اصل هیجدهم الحافظ مرفوع ونعت العصابه است بنابر آنکه الف لام اسم
فاعل از جملهٔ موصولات است الحافظ بمعنی الذین حفظوا است سبیل الله مرفوع وفاعل حافظ است امرهم منصوب
ومفعول الحافظ است وعبارتست از قرآن ولهذا فرمود باعتبار اینست که نزول قرآن برای بندگان است
ستیتهم بتشدید نون وتاء دونقطه بالااست سنتهم بنون مفتوحه بنون دوم مکسورست ودر بعض نسخ بتشدید
نون وتاء دونقطه بالاست امر الله بطاعتهم وولایتهم اشارتست بآیهٔ سورهٔ نساء یا ایها الذین آمنوا اطیعوا
الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم یعنی واما گفته میشود که طایفهٔ قلیله جمعی که حفظ کرده الله برای ایشان
قرآن ایشان را نزد امام ایشان پیروی کنید اقوال رسول الله صلی الله علیه وآله را بعد از و در طریقت او را واقوال
امامانی که راهنمایانند از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وآله بعد از و در طریقهای ایشان چه بدرستی که شأن اینست
که هر که پیروی کرد ایشان را بتحقیق راه یافت بسوی صراط مستقیم وهر که ترک کرد ایشان را ورو گردان شد از ایشان گمراه شد
زیرا که ایشان همان کسانند که امر کرده الله در سورهٔ نساء بفرمانبرداری ایشان ودوستی ایشان اصل سی ونهم
وقد قال ابونا رسول الله صلی الله علیه وآله المداومة علی العمل فی اتباع الآثار والسنن وان قل ارضی
لله وانفع عنده فی العاقبة من الاجتهاد فی البدع واتباع الاهواء الا ان اتباع الاهواء واتباع
البدع بغیر هدی من الله ضلال وکل ضلالة بدعة وکل بدعة فی النار شرح ارضی افعل التفضیل است
یعنی خوشنودتر لام لله برای تقویه است انفع بفتح همزه وتخفیف لام حرف استفتاح وتنبیه است وتتمهٔ کلام رسول الله
است ان بکسر همزه وتشدید نون مفتوحه است بغیر هدی من الله بیان شده در شرح اصل سیام کل ضلالة بدعة برای
دفع توهم جمعی از اهل حق است که پیروی بدعت سلف جایز است بخیال اینکه بدعت را دیگران کرده اند وما عبث
نکرده ایم وحاصل دفع اینست که هر چه موافق قرآن وبیان رسول نباشد بدعت است زائد ولن ینال
شیء من الخیر عند الله الا بطاعته والصبر والرضا لان الصبر والرضا من طاعة الله واعلموا
انه لن یؤمن عبد من عبیده حتی یرضی عن الله فیما صنع الله الیه وصنع به علی ما احب وکره
ولن یصنع الله بمن صبر ورضی عن الله الا ما هو اهله وهو خیر له مما احب وکره | ینال بنو

وبتحقیق

وبتحقیق گفت پدر ما رسول الله صلی الله علیه وآله که مستمر بودن در عمل در پیروی آثار وسنن هر چند کم باشد
خوشنود کننده تر است الله را وفایده رساننده تر است برای صاحبش نزد الله در آخرت از سعی بسیار در بدعتها
وپیروی خواهشهای طبع آگاه باشید بدرستی که پیروی خواهشهای طبع وپیروی بدعتها که بسبب غیر راهنمایی کم
از جانب الله است گمراهی است وهر گمراهی بدعت است وهر بدعتی در آتش جهنم است با عاملش اصل سی وششم
ولن ینال شیء من الخیر عند الله الا بطاعته والصبر والرضا من طاعة الله واعلموا انه لن یؤمن عبد
من عبیده حتی یرضی عن الله فیما صنع الله الیه وصنع به علی ما احب وکره ولن یصنع الله بمن صبر ورضی عن
الله الا ما هو اهله وهو خیر له مما احب وکره شرح ینال بنون والف قبل از یاء مضارع غایب مجهول باب علم
وعلم است الصبر در اول مرفوع ومبتدا است والف لام برای عهد خارجی است یعنی صبر ما والف لام در دوم برای جنس وبرای
عهد خارجی میتواند بود وبرین قیاس است الرضا ومحل آن خبر مبتدا است حتی برای استثنا است ما صنع الله الیه
عبارت از محبوبات طبع است وصنع به اشارت بمکروهات طبع است علی بنائیه است وظرف مستقر متعلق بمجموع
صنع الله الیه وصنع به است ما در ما علی ما احب مصدریه است وضمیر راجع بالله است که اینجا معلوم باب علم
است وما در ما هو موصوله ومفعول یصنع است که در آخر مجهول باب علم است وفاعلش الله تعالی است یعنی
وهرگز دریافته نمیشود چیزی از خیر نزد الله مگر بفرمانبرداری او وصبر ما بر مظلومیت ورضای ما بقضای الهی
در تسلط ظالمان برای اینست که صبر ورضا از جملهٔ فرمانبرداری الله است وبدانید این را که شأن اینست که هرگز مؤمن
نمیشود بنده از بندگان الله مگر آنکه راضی شود از الله در آنچه کرده الله است بسوی او وآنچه کرده با او بنابر خواهش
الله چیزها را برای بندهٔ مؤمن خود وکراهت الله سند آنها را برای بندهٔ مؤمن خود وهرگز نمیکند الله با کسی که صبر کرد
وراضی شد از الله مگر آنچه را که آنکس اهل آنست وآن بهتر است برای آنکس از آنچه آنکس دوست داشت واز آنچه را
دوست نداشت اصل سی وهفتم وعلیکم بالمحافظة علی الصلوات والصلوة الوسطی وقوموا لله قانتین
کما امر الله به المؤمنین فی کتابه من قبلکم وایاکم وعلیکم بحب المساکین المسلمین فان من حقرهم وتکبر
علیهم فقد زل عن دین الله والله له حاقر وماقت وقد قال ابونا رسول الله صلی الله علیه وآله امرنی ربی بحب
المساکین المسلمین شرح المحافظة بانجا بر چیزی از ترس فوت شدن یا فاسد شدن آن الصلوة الوسطی عبارت

ازنماز ظهر و زجمعه است و بیان شده در شرح کافی در کتاب الصلوة در حدیث اول باب فرض الصلوة که باب سوم است
القنوت در نماز کردن و آن صدر تر داست که مذکور است بعد از این آیه که فان خفتم فرجالا او رکبانا سلب مجمع
البیان گفته که قانتین قال ابن عباس معناه داعین حقر بحاء بینقطه و قاف و راء ماضی غایب معلوم باب ضرب یا باب
تفعیل است ماقت بقاف و تاء دو نقطه بالا اسم فاعل باب نصر است یعنی و لازم باشید پاسبانی از نمازها و
نمازی که میان تر است و بایستید در نماز برای الله بر حالی که دعا کنندگان باشید چنانچه امر کرده بان الله مومنان را در کتاب خود
در سوره بقره و امر کرد شما را و لازم باشید دوستی بیچارگان را چه بدرستیکه هر که خوار شمرد ایشان را و تکبر کرد بر ایشان
پس بتحقیق لغزید از دین الله و الله او را خوار شمرده و دشمن داشته است و بتحقیق گفت پدر ما رسول الله صلی الله
علیه و آله که امر کرد مرا صاحب کل اخیار من بدوستی بیچارگان مسلمانان اصل بیست و هشتم و اعلموا ان من حقر
احدا من المسلمين القى الله عليه المقت منه و المحقرة حتى يمقته الناس و الله له اشد مقتا فاتقوا الله
في اخوانكم المسلمين المساكين فان لهم عليكم حقا ان تحبوهم فان الله امر رسوله صلى الله عليه و آله بحبهم
فمن لم يحب من امر الله بحبهم فقد عصى الله و رسوله و من عصى الله و رسوله و مات على ذلك مات و هو
من الغاوين شرح مقت بفتح میم و سکون قاف مصدر باب نصر است من در منه برای ابتداء است و ضمیر راجع
بمن حقر است و مراد اینست که پیاپی دشمنی میکند مردمان را المحقرة بفتح میم و سکون حاء بینقطه و فتح قاف و راء مصدر
باب ضرب و حسن خواری مقتا باب نصر منصوب و مرفوع میتواند بود و واو در والله و در و هو حالیه است و مصدر
است و مصدر بدل حقا است من الغاوین اشاره است بآیه سوره شعرا فکبکبوا فیها هم و الغاوون یعنی
یعنی بدانید که شان اینست که هر که خوار شمرد یکی از مسلمانان را می اندازد الله بر او دشمنی را از جانب او و خواری را تا
آنکه دشمن شوند او را مردمان بر حالی که الله برای او سختر است باعتبار دشمنی پس بپرهیزید از عذاب الله در برادران
مومن شما که بیچارگان اند چه بدرستیکه برای ایشان است بر شما حقی اینکه دوست دارید ایشان را چه بدرستیکه الله
امر کرد رسول الله را صلی الله علیه و آله بدوستی ایشان پس هر که دوست ندارد کسی را که امر کرده الله بدوستی او پس
بتحقیق عصیان کرده الله را و رسولش را و هر که عصیان کند الله و رسولش را و بمیرد بر آن می میرد بر حالی که او از جمله
گمراهان است اصل سی ام وایاکم والعظمة و الکبر فان الکبر رداء الله تعالی فمن نازع الله رداءه قصمه

الله

الله و اذله یوم القیمة و ایاکم ان یبغی بعضکم علی بعض فانها لیست من خصال الصالحین فانه من
بغی صیر الله بغیه علی نفسه و صارت نصرة الله لمن بغی علیه و من نصره الله غلب و اصاب
الظفر من الله شرح العظمة بفتح عین بینقطه و فتح ظاء با نقطه و الکبر بکسر کاف و سکون باء یک نقطه و راء
نازیدن بخود فان الکبر مبنی بر اینست که و الکبر از قبیل عطف تفسیر است بنابر اینکه عظمت گاهی استعمال
میشود در چیزی که مقدار الرداء بکسر راء و دال بینقطه و الف و همزه منقلب از یاء جامه است که مراد اینست که نازیدن
بخود کبر از کسی میزیبد که جمیع صفات کمال عین ذات او باشد نه کسی که هیچ صفتی و صفت کمال عین ذات او
نباشد و در هستی نیز محتاج بغیر باشد نازع بنون و زاء با نقطه و عین بینقطه است و رداءه منصوب
مفعول دوم نازع است قصمه بقاف و صاد بینقطه ماضی غایب معلوم باب ضرب القصم بفتح قاف و سکون صاد
شکستن کی صریح که او از دش بر اید یا جدا کند و ضمیر بفا اسم ان است ان یبغی من ان است یبغی بیاء یکنقطه
و غین با نقطه مضارع غایب معلوم باب ضرب است یعنی و دور دارید از یکدیگر خودتان را و نازیدن بخود
را چه بدرستیکه نازیدن بخود رداء الله تعالی است پس هر که نزاع کرد الله را با جامه او شکستش صریح
میکند او را الله و خوار میکند او را در روز قیامت و دور دارید خودتان را از اینکه زیاده روی کند بعض
شما بر بعضی چه بدرستیکه آن خصلت نیست از جمله خصلتهای صالحان چه بدرستیکه شان اینست که هر
که زیاده روی کند میگرداند الله زیاده روی او را ضرر بر خودش و میگرداند یاری الله را برای کسی که زیاده روی کرد
بر او و هر که یاری کند او را الله غالب میشود و در می یابد ظفر بر دشمن را از جانب الله اصل سی و یکم و ایاکم ان
یحسد بعضکم بعضا فان الکفر اصله الحسد و ایاکم ان تعینوا علی مسلم مظلوم
فیدعو الله علیکم فیستجاب له فیکم فان ابانا رسول الله صلی الله علیه و آله کان یقول
ان دعوة المسلم المظلوم مستجابة و لیعن بعضکم بعضا فان ابانا رسول الله صلی الله علیه
و آله کان یقول ان معونة المسلم خیر و اعظم اجرا من صیام شهر و اعتکافه فی المسجد الحرام
شرح اصل الحسد اشارت است بحسد ابلیس آدم را که باعث کفر ابلیس شد فیدعو منصوب است فیستجاب نیز منصوب
است باعتبار عطف و ضمیر راجع بمظلوم است یعنی و دور دارید خودتان را از اینکه رشک برد بعض شما بر بعضی چه

بدبختی که کفر بنیاد آن رشك بردنست و دور دارید خودتان را از اینکه مدد کنید ظالمی را بر ستمکاری
مظلومی پس خواند الله را بر شما پس مستجاب شود برای او در شما چه بدبختی که بدید ما رسول الله صلی الله
علیه و آله بود که میگفت که بدبختی که دعای مسلمان مظلوم مستجابست که باید که مدد کند بعضی شما بعضی
را چه بدبختی که بدید ما رسول الله صلی الله علیه و آله بود که میگفت که مدد مسلمانان بهتر است و بزرگتر است
باعتبار ثواب از روزه یکماه و اعتکاف او ماه در مسجد الحرام **اصل حدیث** و ایّاکم و اعسار احدٍ من اخوانکم
المسلمین ان تعسروه بالشیء یکون لکم قِبَله وهو معسرٌ فانّ ابانا رسول الله صلی الله علیه و آله کان
یقول لیس لمسلم ان یعسر مسلما ومن انظر معسرا اظلّه الله بظلّه یوم لا ظلّ الّا ظلّه **شرح** الاعسار
بعین بی نقطه و سین بی نقطه و راء بی نقطه مصدر باب افعال سختگیری در طلب مال نمودن از کسی که توانایی بر دادن
ندارد و مصدر یاست مصدر بدل اعسار است و برای تعیین انت و تعرض خطاب ما باب افعال است
جمله یکون لکم نعتا للشیء است بنا بر اینکه در حکم نکره است و چون الف لام برای عهد ذهنی است قبله بکسر قاف
و فتح باء یکنقطه و ضمیر راجع باحد منصوب است بظرفیت و واو حالیه است و معسر و مجا اسم فاعل باب افعال
بمعنی صاحب عسره یوم مضاف بجمله است و عبارتست از روز قیامت ظلّه مرفوع است و منصوب میتواند
یعنی و دور دارید یکدیگر خودتان را و سختگیری کسی از برادران شما از که مسلمانانند اینکه سختی کنید
او را بچیزی که باشد شما را نزد او و بحالی که او تنگدست است چه بدبختی که بدید ما رسول الله صلی الله
علیه و آله بود که میگفت که جایز نیست برای مسلمانی که سختگیری مسلمانی را و هر که مهلت دهد تنگدستی را سایه دهد
او را الله تعالی بسایه عطای او است در روزی که نیست سایه مگر سایه عطای او است **اصل حدیث** و ایّاکم ایّتها
العصابة المرحومة المفضّلة علی من سواها حبس حقوق الله قبلکم یوما بعد یوم و ساعة بعد ساعة
فانّه من عجّل حقوق الله قبله کان الله اقدر علی التعجیل له الی مضاعفة الخیر فی العاجل والآجل وانّه من
اخّر حقوق الله قبله کان الله اقدر علی تاخیر رزقه ومن حبس الله رزقه لم یقدر ان یرزق نفسه
شرح قبلکم بکسر قاف و فتح باء یکنقطه منصوب بظرفیت است و ظرف نعت حقوق الله است نظیر عنده که بیان شد در
شرح اصل بیست و دوم لام در له برای تقویت عمل مصدر در مفعول به است مثل ضربی لزید حسن و نظیرا ضارب لزید

که برای

که برای تقویت عمل اسم فاعل است در مفعول به الی متعلق بتعجیل است **یعنی** و دور دارید از یکدیگر خودتان
را ای طایفه قبیله رحم کرده شده ترجیح داده شده بر هر که غیر ایشانست از جمله مردمان و بند کردن حقوق الله
را که نزد شماست روز بروز و ساعت بساعت چه بدبختی که شان اینست که هر که شتابان کرد حقوق الله
را که نزد اوست مثل ادای نمازهای فریضه در اول وقت مقرر آنها شد الله توانا تر بر شتابان کردن
او سوی چند برابر کردن خیر در دنیا و آخرت و بدبختی که شان اینست که هر که تاخیر کرد حقوق الله را که نزد
اوست بسبب شغل دنیا و طلب لذت آن شد الله توانا تر است بر تاخیر روزی او و هر که بند کرد الله روزی او را
توانا نشد بر اینکه روزی دهد خود شرا **اصل حدیث** فادّوا الی الله حقّ ما رزقکم یطیّب لکم بقیّته
و ینجز لکم ما وعدکم من مضاعفته لکم الاضعاف الکثیرة التی لا یعلم عددها ولا کنه فضلها
الّا الله ربّ العالمین **شرح** فادّوا بفا و فتح همزه و تشدید دال مضموم امر معتل اللام باب مفاعله است
حقّ ما رزقکم عبارتست از خمس و زکوة فریضه و مانند آنها یطیّب بطاء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و
باء یکنقطه مضارع غایب معلوم باب تفعیل مجزوم است و ضمیر مستتر راجع بالله است ینجز بنون و جیم و زاء
مضارع غایب معلوم باب افعال مجزوم است ضمیر مضاعفته راجع بالله است و اشارتست بآیه سوره بقره
من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة الاضعاف منصوب و نایب مفعول مطلق
الکنه بضم کاف و سکون نون مقدار **یعنی** پس رسانید سوی الله حق آنچه را که روزی کرده شما را تا پاکیزه کند برای
شما باقی مانده آن و وفا کند آنچه را وعده کرده شما را که چند برابر کردن او است چند برابرهای
بسیاری که نمیدانند عدد آنها را و نه مقدار شرف و رجحان آنها را مگر الله که صاحب کل اختیارهاست و هر چیز است
اصل حدیث و قال اتّقوا الله ایّتها العصابة وان استطعتم ان لا یکون منکم محرج الامام
فانّ محرج الامام هو الذی یسعی باهل الصلاح من اتباع المسلمین لفضله الصابرین علی اداء حقّه العارفین
بحرمته واعلموا انّه من نزل بذلک المنزل عند الامام فهو محرج الامام فاذا فعل ذلک عند الامام
احرج الامام الی ان یلعن اهل الصلاح من اتباعه المسلمین المفضّلین الصابرین علی اداء حقّه العارفین
بحرمته فاذا لعنهم لاحراج اعداء الله الامام صارت لعنته رحمة من الله علیهم وصارت اللعنة من

الله ومن الملائكة ورسلاً على اولئك واعلموا انها العصابة ان التسنيم من الله قد جرت في الصالحين
قبل **شرح** ذلك اتقوا الله در این مقام برای اشارت بنهی از غیبت یکدیگر است که مذکور است در سوره حجرات ولا
یغتب بعضکم بعضا وان وصیت است ومقصود اینست که خاطر جمع است که نبا غیبت یکدیگر نزد امام که اخراج
امام باشد می کنید ومقصود از اتقوا الله اینست که نزد یکدیگر نیز نکنید ان مصدریست ومصدر مفعول
استغصم است مخرج بخاء بی نقطه وراء وجیم اسم فاعل از باب افعال از اخراج بتنگ آوردن ومراد اینجا بیچاره وملجا
کردن سوی بیزار شدن از بعض شیعه امامیه است چنانچه بیان میکند بقوله اوکان نا اخرجها صل تعلیل اینست
که مخرج امام ملعون است وملعون از جمله شما می باشد یعنی بعین بی نقطه وعین بی نقطه والف منقلب از یاء
از باب منع است التعی بد گویی وسخن چینی ذکر ان التسنیم من الله برای تسلی مخاطبان است دیگر امام ملجا
میشود بسبب اخراج اعداء الله الامام در آخر منصوب مفعول به اخراج است یا مرفوع وفاعل لعنهم است صالحین
اینجا عبادت از اوصیای انبیا است که سنت الهی گذشته در ایشان که ملجا ومضطر شوند سوی ایشان نکرده
ایشان است قبل مبنی بر ضم است بتقدیر قبلی یا بتقدیر قبلنا یا بتقدیر قبل هذا الزمان است **یعنی** وامام
در بهانه که پرهیز کنید عذاب الله را که در غیبت است ای طائفه قلیل اگر مستطیع شدید این که نباشد از جمله شما
کسی که ملجا کننده امام باشد چه بسبب سستی که ملجا کننده امام او انکس است که بد گویی میکند با اهل صلاح از جمله تابعان
امام تسلیم کنندگان برای فضل امام صابران بر اذا حق امام شناسندگان مرتبه امام وبدانید اگر شما این
کرم کروه دامد این جا بیکاه نزد امام پس او ملجا کننده امام است پس چون کند عمل را نزد امام ملجا میکند امام را
سوی اینکه لعنت کند اهل صلاح را از جمله تابعان او تسلیم کنندگان برای فضل او صابران بر اذا حق او شناسندگان
مرتبه او پس چون امام لعنت کند مومنان را بسبب ملجا کردن دشمنان الله امام را میشود لعنت و رحمت از جانب
الله بر آن مومنان ومیگردد لعنتی از جانب الله واز جانب ملائکه ورسولان الله بر آن ملجا کنندگان وبدانید ای
طائفه قلیل این اگر طریقه وعادت از جانب الله تحقیق دوان شده در اوصیای انبیا پیش از من **اصل وتحقیق**
وقال من سره ان یلقی الله وهو مومن حقا حقا فلیتول الله ورسوله والذین امنوا ولیبرأ الی
الله من عدوهم ویسلم لما انتهى الیه من فضلهم لان فضلهم لا یبلغه ملک مقرب ولا نبی

مرسل ولا من دون ذلک **شرح** حقا مفعول مطلق برای تاکید است وعاملش محذوف است بتقدیر حق
ایمانه حقا وجمله نعت مومن است یعنی مومنی که ثابت باشد ایمان او وثبوتی وتکرار از برای تاکید تاکید است
فلیتول بسکون لام اول وتشدید لام مفتوح امر غایب معتل الفاء ومعتل اللام باب تفعل است التولی
کسی را ولی خود کردن یعنی کارساز دین خود گردانیدن به پیروی او وتبرا جستن از پیروی ظن الذین
امنوا اینجا عبارتست از اوصیاء معصومین موافق آنچه مذکور است در کافی در کتاب الحجة در حدیث هفتم
باب فرض طاعة الائمة علیهم السلام که باب هشتم است ودر حدیث پانزدهم باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة
که باب صد وهفتم است ودر حدیث دهم مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام که باب صد وبیست ودوم است
ولیبرأ بیاء یکنقطه وراء وهمزه مضارع غایب معلوم باب علم مجزوم است ولیسلم مضارع غایب معلوم باب تفعیل
مجزوم است لما بکسر لام وتخفیف میم است انتهى ماضی غایب معلوم باب افتعال است من در آخر فتح میم وسکون
نون منصوب ومضاف است **یعنی** وامام گفت در رساله هر که خوشحال کرد او را اینکه برخورد الله را در
دم مرگ یا روز قیامت بر حالی که او مومن باشد حقا حقا پس باید که کارساز خود در دین کند الله را ورسول
او را وجماعتی را که این کردند که ایمن کردند پیروان خود را از عذاب جهنم واز پیروی ظن وخطا وباید که بیزار شود
سوی الله از دشمنان این مومنان وباید که تسلیم کند برای آنچه رسید سوی او از جمله فضل این مومنان
زیرا که هیچ کس فضل این مومنان نمیرسد به آن فرشته مقربی ونه پیغمبر رسولی ونه جمعی که در بیان آنچه مذکور شده
باشند **اصل وتحقیق** الم تسمعوا ما ذکر الله من فضل اتباع الائمة الهداة وهم المومنون قال اولئک
مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک
رفیقا فهذا وجه من وجوه فضل اتباع الائمة فکیف بهم وفضلهم **شرح** تسمعوا خطاب است
اتباع بضم همزه وسکون تاء دو نقطه بالا مرجع ضمیر هم المومنون است واشارتست به اینکه من یطع الله و
الرسول تا صدد این آیه عبارت است از شنوندگان امر الله ورسولش به پیروی علم ونهی الله ورسولش از
پیروی ظن واختلاف از روی ظن پس مخصوص شیعه امامیه است بیان این آیه مذکور است در کافی در کتاب الحجة در
سی وپنجم ابواب التاریخ که باب صد ودهم است فکیف بهم بتقدیر فکیف تحیطون بهم است وفضلهم از قبیل

عطف تفسیرست بر ضمیر مجرور و ترک اعاده جار در مثل این جایز است یعنی آیا نشنیده بلکه اگر مذکور کرده
الله از جملهٔ فضل تابعان ائمه که راه‌نمایانند و ایشانند مؤمنان که گفته در سورهٔ نسا که اگر جماعتی که اطاعت کنند
الله و رسول را با جمعی اند که انعام کرده الله بر ایشان از جملهٔ پیغمبران و بغایت راستگویان و شهیدان و صالحان
و خوبند آن نعم علیهم باعتبار رفیق یاران اینکه این راه‌های بهشت‌اند زیرا که فضل تابعان امامان بهیچ که ملاحظهٔ
آن امامان و فضل ایشان **اصل چهل و نهم** ومن سرّه أن یتمّ الله له ایمانه حتّی یکون مؤمنا حقّا
حقّا فلیف لله بشروطه التی اشترطها علی المؤمنین فإنّه قد اشترط مع ولایته وولایة رسوله
وولایة أئمّة المؤمنین إقام الصلوة وإیتاء الزکوة وإقراض الله قرضا حسنا واجتناب الفواحش
ما ظهر منها وما بطن **شرح** فلیف بفتح فا و سکون لام و فتح یاء دو نقطه پایین و کسر فاء دوم است و در
بعض نسخ فلیتق الله است اقام مصدر باب افعال و منصوب است اقراض الله قرضا حسنا عبارت از
صلهٔ امام است مجلسی و مانند آن بنابر اینچه مذکور است در کافی در کتاب الحجة در حدیث دوم باب صلة الامام
علیه السلام که باب صد و بیست و هفتم است که هو والله فی صلة الامام خاصة ما ظهر منها عبارت است از
قدر مشترک میان اینچه مدلول مطابقی یا تضمنی قرآن باشد و اینچه فاعلش آنرا از مردمان پنهان نکند و
مانند آنها و ما بطن عبارت است از قدر مشترک میان اینچه مدلول التزامی قرآن باشد و اینچه فاعلش آنرا از مردمان
پنهان کند و مانند آنها و مثالهای هر کدام مذکور است در کافی در کتاب الحجة در حدیث دهم باب من ادعی
الامامة تا آخر که باب هشتاد و چهارم است و در کتاب النکاح در حدیث چهل و نهم باب نوادر که باب صد و نود و ...
و در کتاب الاشربة در حدیث اول باب تحریم الخمر من الکتاب که باب بیستم است **یعنی** و هر که خوشحال کرده او را اینکه
اتمام کند الله برای او ایمان او را تا آنکه باشد مؤمن حقا پس باید که وفا کند برای الله بشرطهای او که شرط کرده
آنها را بر مؤمنان چه سبب بستی که الله بتحقیق شرط کرده با تصدیق بربوبیت او و تصدیق برسالت رسول او
و تصدیق امامت امامان مؤمنان بر پا داشتن نماز را و دادن زکوة را و قرض دادن الله را قرض نیکو و احتراز
از همه آنها را خواه آنچه ظاهر شده از جملهٔ آنها و خواه آنچه باطن شده **اصل پنجاهم** فلم یسوّغ شیئا ممّا افترض ممّا
حرّمه الله الا وقد دخل فی جملة قوله فمن دان الله فیما بینه وبین الله مخلصا لله ولم یرخّص لنفسه

فی ترک شیء من هذا عند الله فی حزب الغالبین فهو من المؤمنین حقّا وإیّاکم والإصرار علی
شیء ممّا حرّم الله فی ظهر القرآن وبطنه وقد قال ولم یصرّوا علی ما فعلوا وهم یعلمون إلی ههنا
روایة القاسم بن الربیع **شرح** یصر معلوم و مجهول باب تفعیل میتواند بود و ما حرم الله عبارت است از
که شمرده شده در قرآن در امثال آیهٔ سورهٔ نسا حرمت علیکم امهاتکم تا آخر و اضافه در قوله برای عهد است پس
عبارتست از امثال آیهٔ سورهٔ انعام ولا تقربوا الفواحش ما ظهر منها وما بطن اشاره الیه هذا وفا بشروطی است که
مذکور شده در اصل سابق حزب الغالبین اشارتست بآیهٔ سورهٔ مائده ومن یتولّ الله ورسوله والذین آمنوا فان
حزب الله هم الغالبون و حقا بتقدیر حق ایمانهم حقّا است و جملهٔ حالیه است بخلاف اینچه گذشت در اصل چهل و
سوم در سورهٔ آل عمران چنین است که والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم
ومن یغفر الذنوب الا الله ولم یصرّوا علی ما فعلوا وهم یعلمون الی ههنا روایة القاسم بن الربیع کلام مصنف است و شاید
که تخصیص ذکر قاسم مبنی بر این باشد که او مشهورتر از ما قبل و ما بعد آن سند است و روایت که قاسم بن ربیع
روایت کرده اینچه را که بعد از این مذکور میشود پس آن مخصوص و راوی دیگر است بخلاف اینچه گذشت زیرا که
هر سه شریک‌اند در آن **یعنی** پس چیزی باقی نماند از جملهٔ اینچه بیان کرده الله تعالی از جملهٔ آنچه حرام کرده الله تعالی مگر بود
حالی که داخل شده در جملهٔ قول او که ما ظهر منها وما بطن پس هر که پرستش کرد الله را در آنچه میان او و میان الله است
بر حالی که اخلاص کننده است برای الله و رخصت نداد برای نفس خود در ترک این چیزی از این و فا بشروط پس وی نزد
الله داخل است در لشکر او که غالب‌اند بر خصم و او از جملهٔ مؤمنان است حقا و دور دارید از یکدیگر خود تان را از
دایم چیزی از آنچه حرام کرده الله در ظاهر قرآن و باطن قرآن و بتحقیق گفته الله در سورهٔ آل عمران که و حال آنکه اصرار نکرده‌اند
بر گناهی که کرده‌اند و ایشان میدانند که اصرار نکردند تا اینجا روایت قاسم بن ربیع است از اسمعیل بن مهران سراج از امام
جعفر صادق علیه السلام است **اصل پنجاه و یکم** یعنی المؤمنین قبلکم إذا أتوا شیئا ممّا اشترط الله عزّ فقالوا انّهم قد
عصوا الله فی ترک ذلک الشیء فاستغفروا ولم یعودوا الی ترکه فذلک معنی قول الله ولم یصرّوا علی ما
فعلوا وهم یعلمون **شرح** المؤمنین قبلکم عبارت است از مؤمنان زمان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا اتوا بفتح
نون و ضم سین بی نقطه بتقدیر کانوا اذا اتوا است و این جمله استینافیه است بیان ستاتوا است و خبر المؤمنین نیست

والا بجای انا المؤمنون میگفت نسوا بفتح اللام یا بی باب علم است ومأخوذ است از نسیان بمعنی ترک التفات
سوی چیزی مثل این در سوره جاثیه الیوم ننسیکم کما نسیتم لقاء یومکم هذا وسیوا این بود که نسوا بفتح سین وتشدید لام
واوی باید بضم باشد مأخوذ از نسو بفتح نون وسکون سین بمعنی ترک عمل وحاصل هر دو یکی است ومؤید دوم است
لفظ ترکهم ذلک الشیء وحمل بر نسیان حقیقی اینجا خوب نمینماید زیرا که صاحبش عاصی نمیشود فاستغفروا از تفعیل
است ومراد فاستغفروا لذنوبهم است واو در ولم یعودوا حالیه است ومراد اینست که از ایشان آن کردن نه حقیقة
ونه حکما ومع هذا آن گناه را بمنزله چندین گناه میشمردند چنانچه گفته که فاستغفروا لذنوبهم یعنی کار دیگری نیست که بعنوان
اصرار صادر شده باشد ومعنی اصرار مذکور است در کافی در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوم باب الاصرار علی الذنب
که باب صد وچهاردهم است که الاصرار ان یذنب الذنب فلا یستغفر ولا یحدث نفسه بتوبة فذلک الاصرار ولم یعودوا
است وازین تفسیر ظاهر میشود که واو در ولم یصروا حالیه است وواو در وهم یعلمون برای عطف بر ولم یصروا است
در تحت حال است ومراد اینست که ایشان میدانند که اصرار نکرده اند ومع هذا آن گناه خود را بمنزله چندین گناه
میشمرند نظیر این مذکور است در کافی در کتاب العقل در حدیث دوازدهم باب اول که ویری الناس کلهم خیرا منه و
شرهم فی نفسه وهو تمام الامر مخفی نماند که مفسران عامه واو در ولم یصروا را عاطفه گرفته اند وبنا بر این ذکر ولم یصروا
بیفایده مینماید یعنی الله تعالی میخواهد مؤمنان پیش از زمان شما را با این که چون بی التفاتی میکردند چیزی را
از جمله آنچه شرط کرده الله در کتابش می شناختند این که ایشان بتحقیق عصیان کرده اند الله را در ترک ایشان آن چیز را
پس استغفار میکردند برای گناهان ایشان وحال آنکه عود نکرده بودند سوی ترک آن پس اینست معنی قول الله که ولم
یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون اصل حدیث وهم واعلموا انه انما امر ونهی لیطاع فیما امر به ولینتهی عما نهی عنه
فمن اتبع امره فقد اطاعه وقد ادرک کل شیء من الخیر عنده ومن لم ینته عما نهی الله عنه فقد عصاه
فان مات علی معصیته اکبه الله علی وجهه فی النار شرح نائب فاعل لیطاع ضمیر راجع بالله است ونائب
فاعل لینتهی ظرف است ومراد اینست که امر ونهی او با همه نیست بلکه از روی جد واراده ثواب مطیع وعقاب
عاصی است یعنی وبدانید که شان اینست که جز این نیست که الله امر کرده ونهی کرده برای اینکه اطاعت
کرده شود در انجام امر کرده بان وبرای اینکه دست کشیده شود از آنچه نهی کرده از آن پس هر که پیروی کرد امر او را

پس

پس بتحقیق اطاعت کرده او را وبتحقیق دریافته هر چیز را از ثواب که نزد الله است وهر که دست نکشید از آنچه
نهی کرده الله از آن پس بتحقیق عصیان کرده الله را پس اگر بمیرد بر معصیتش ... که افکند او را الله بر روی او
در آتش جهنم اصل حدیث وهم واعلموا انه لیس بین الله وبین احد من خلقه ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا من
دون ذلک من خلقه کلهم الا طاعتهم له فجدوا فی طاعة الله ان سرکم ان تکونوا مؤمنین حقا حقا
ولا قوة الا بالله وقال وعلیکم بطاعة ربکم ما استطعتم فان الله ربکم شرح ملک بفتح میم وفتح لام
مجرور وبدل تفصیل الله است من بفتح میم موصول است ودون منصوب است کلهم مجرور است وضمیر راجع
بخلقه است والا استثنای مفرغ است طاعتهم مرفوع واسم لیس است وضمیر راجع باحد است بدانکه این کلام رد
ابطال هوا وهوس صوفیان بی قید است که میگویند که از ظهورات الحقایق بطلت الشرایع چنانچه در دفتر اول
مثنوی رومی از جمله ایشان مذکور است با توجیهات دیگر فجدوا بضم جیم وتشدید دال بی نقطه امر باب
نصر است ودر بعض نسخ فاجتهدوا است ما مصدریه است ومصدر نایب ظرف زمان است فان در فان برای
تعلیل واستدلال است واین مبنی بر اینست که الف ولام الله برای عهد خارجی است بمعنی آن مستحق عبادتی که فعل
همه کس اینست وخالق کل ما سوای خود است پس ربوبیت او مخصوص مخاطبان نیست واین معنی باعث کمال
جد مخاطبان در طاعت اوست یعنی وبدانید که شان اینست که نیست وسیله میان الله ومیان کسی از مخلوقان او
فرشته مقرب ونه پیغمبر مرسل ونه کسی که در پایین آنچه مذکور شد باشد از جمله مخلوقان او همگی ایشان مگر فرمان
برداری ایشان برای او در امر ونهی او پس جد وجهد کنید در فرمان برداری الله اگر خوش حال کند شما را اینکه
باشید مؤمنان حقا حقا ونیست قوت عزم بر کاری مگر بوسیله اعانت الله وامام گفت در رساله که ولازم
باشید فرمان برداری صاحب کل اختیار شما را چندانکه استطاعت داشته باشید چه بدرستی که الله صاحب کل
اختیار شما است اصل حدیث وهم واعلموا ان الاسلام هو التسلیم والتسلیم هو الاسلام فمن سلم فقد اسلم
ومن لم یسلم فلا اسلام له ومن سره ان یبلغ الی نفسه فی الاحسان فلیطع الله فانه من اطاع الله
فقد ابلغ الی نفسه فی الاحسان وایاکم ومعاصی الله ان ترکبوها فانه من انتهک معاصی الله فرکبها
فقد ابلغ فی الاساءة الی نفسه ولیس بین الاحسان والاساءة منزلة فلاهل الاحسان عند ربهم

ولاهل الاسآءة عند ربهم النار فاعملوا بطاعة الله واجتنبوا معاصيه شرح الاسلام دینی
که الله تعالی پسند کرده از اد در ایه سورة آل عمران که ان الدین عند الله الاسلام و در سوره مائده که ورضیت
لکم الاسلام دینا التسلیم قبول امر و نهی الهی در آیات بینات محکمات که در اینها امر بسؤال اهل الذکر از هم
مشتبه از جمله محتاج الیه در دین و نهی از پیروی ظن و اختلاف از دو وظن صریح و معلوم است و علم
القرآن بعبارتنا از انها است چنانچه در شرح اصل بیت و دوم گذشت و ملحق تمام آیه سورة آل عمران
وما اختلف الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم ومن یکفر بآیات الله فان الله سریع الحساب
الاسلام هو التسلیم برای بیان اینست که تسلیم اعم از اسلام نیست والتسلیم هو الاسلام برای بیان اینست که
اسلام اعم از تسلیم نیست و باین ثابت شود مساوات میان اسلام و تسلیم و ظاهر شود تفریع در فمن
یبلغ بیاء یکنقط و عین بانقطه مضارع غایب معلوم باب افعال است الابلاغ رسانیدن و مفعولش محذوف
است و دلالت برآن میکند فی الاحسان پس تقدیر یبلغ الاحسان الی نفسه است فی الاحسان بتقدیر فی وقت
الاحسان و مراد اینست که هر احسانی که کند از اسوی خود رساند و برین قیاس است یبلغ فی الاسآءة
الی نفسه و در بعض نسخ فی در فی الاحسان در دو جا نیست هم در فی الاسآءة هست ان بفتح همزه و سکون
نون مصدریه است و مصدر بدل معاصی است ترکیبوها خطاب باب علم است انتهاک بنون مصدر
باب افتعال بیان شده در شرح اصل بیت و یکم لیس بین الاحسان والاسآءة منزلة یعنی اینست که مهلت از
اعراف و افراد مرجون لامر الله و مانند ایشان در عاقبت کار یا ملحق باهل احسان شود یا ملحق باهل اسآءة
میشود پس منافات ندارد با احادیثی که مذکور است در کافی در کتاب الایمان والکفر در باب الضلال که
باب صد و هفتاد و یکم است و مانند آن از ابواب قادر فلاهل برای بیان است یعنی و بدانید که دین اسلام
است قبول امر و نهی الهی و قبول امر و نهی الهی است دین اسلام پس هر که قبول امر و نهی الهی کرد بتحقیق
صاحب دین اسلام شد و هر که قبول امر و نهی الهی نکرد پس نیست دین اسلام برای او و هر که خوشحال کرد
او را اینکه رسانید احسان را سوی خود در وقت احسان پس باید که اطاعت کند الله را در امر و نهی او چه
درستی که شان اینست که هر که اطاعت کرد الله را در امر و نهی او پس بتحقیق رسانید احسان را سوی خویش
در

در وقت احسان و در دار ثبات در بکنه یکر خود نشانید و معصیتهای الله را اینکه در یکب نشوید انها را
چه به درستی که شان اینست که هر که ما نع کرد معصیتهای الله را پس ترک کند انها را پس بتحقیق رسانید اسآءة را
در وقت اسآءة سوی خود و نیست میان احسان و اسآءة منزله بیان این اینکه برای اهل احسان است نزد صاحب
کل اختیار ایشان بهشت و برای اهل اسآءة است نزد صاحب کل ایشان آتش جهنم پس پیش عمل کنید بفرمان
برداری الله و اجتناب کنید معصیتهای او را اصل شانزدهم واعلموا انه لیس یغنی عنکم من الله احد من خلقه
شیئا لا ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا من دون ذلک فمن سره ان تنفعه شفاعة الشافعین عند الله
فلیطلب الی الله ان یرضی عنه شرح اسم لیس ضمیر شان مستتر در لیس است یغنی بغین با نقطه و نون مضارع غایب
معلوم باب افعال است الاغناء مطمئن کردن کسی را با خود است اغنی بفتح غین و نون و الف که مصدر باب
علم است بمعنی استقرار و اقامت در یکجا کار مصدر باب افعال بعد تضمین معنی دفع است بنا بر اینکه دفع ضرر از
کسی باعث استقرار و اطمینان او میشود من در من الله برای بدلیت است مثل ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة
احد مرفوع و فاعل است شیئا نایب مفعول مطلق است یا مفعول به است و بنا بر اول بمعنی شیئا من الاغناء است
و بنا بر دوم بمعنی شیئا من الضرر است ملک بفتح میم و فتح لام مرفوع و بدل تفصیل احد است ان تنفعه شفاعة الشافعین
اشارت بایه سوره مدثر فما تنفعهم شفاعة الشافعین یعنی و بدانید که شان اینست که نیست شان اینکه
دفع ضرر کند از شما بدل الله کسی از مخلوقان او چیزی از دفع ضرر نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه کسی پایین تر از ایشان
پس هر که خوشحال کرده او را اینکه بهره مند کند او را شفاعت شافعان نزد الله پس باید که طلب کند سوی الله این را
که راضی شود از او اصل هفدهم واعلموا ان احدا من خلق الله لم یصب رضا الله
الا بطاعته وطاعة رسوله وطاعة ولاة امره من آل محمد صلوات الله علیهم ومعصیتهم من معصیة الله
ولم ینکر لهم فضلا عظم ولا صغر شرح رضا بکسر را و الف مقصوره مفعول به لم یصب طاعة رسوله
مرفوع و مبتدا است یا مجرور بعطف بر طاعته است و بر تقدیر اول طاعة ولاة مرفوع است بعطف بر طاعة رسوله
و بر تقدیر دوم مرفوع است و بهر تقدیر خبر مبتدا محذوف است بتقدیر من طاعة الله بقرینه من معصیة
الله الولاة بضم واو و تخفیف لام جمع والی یا جمع ولی حافظ از چیزی از فساد امر و عبارت از قرآن است ضمیر

معصیتهم راجع بجمیع رسوله و ولاة امره است یا راجع بولاة امر است و واو در ولم یکن حالیه است
و عامل حال معصیتهم است و ضمیر مستتر راجع بعاصی است که مفهوم است از معصیتهم و مراد اینست که نا فرمان
داران ایشان نافرمان بردار الله است هر چند که اعتراف کرده باشد بامامت ایشان و لوازم امامت ایشان نظیر نعم العبد
زید لو لم یخف الله لم یعصه جای اینکه منکر شده باشد چنانچه مذکور میشود در اصل این عظم بالضم غایب معلوم
باب حسن بمعنی فضل است و لا صغر بالضم غایب معلوم باب حسن است بتقدیر و لا فضل صغرات و بدانید
اینرا که کسی از جمله مخلوقات الله در یافت خوشنودی الله را که بفرمان برداری او فرمان برداری رسول او و فرمان
برداری قیمان قرآن او از جمله آل محمد صلوات الله علیهم از جمله فرمان برداری الله است و معصیت ایشان
از جمله معصیت الله است بحالی که آن عاصی منکر شده باشد برای ایشان فضیلت اگر بزرگ شده باشد مثل امامت
از خلیفه اگر کوچک شده باشد مثل لوازم امامت بدیهیها اینکه منکر شده باشد اصل پنجاه و سوم و اعلموا ان
المنکرین هم المکذبون و ان المکذبین هم المنافقون و ان الله قال للمنافقین و قوله الحق
ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و لن تجد لهم نصیرا شرح درک بسکون را و بفتح هم می
تواند بود یعنی و بدانید اینرا که منکران فضل و الیان امر الله ایشانند تکذیب کنندگان آیات بینات
محکمات که در آنها نهی از پیروی ظن در نقل احکام الله تعالی صریح شده بسبب تاویل و تخصیص نامعقول و
اینرا که تکذیب کنندگان آن آیات ایشانند منافقان و بدرستی که الله گفته برای منافقان و قول او حق است
در سوره نسا که بدرستی که منافقان در مرتبه پایین تر از جمله آتش جهنم اند و هرگز نخواهی یافت برای ایشان
مددکاری را اصل پنجاه و چهارم و لا یفرقن احد منکم الزم الله قلبه طاعته و خشیته من احد من الناس
اخرجه الله من صفة الحق و لم یجعله من اهلها فان من لم یجعله الله من اهل صفة الحق
فاولئک هم شیاطین الانس و الجن شرح لا یفرقن بفا و را و قاف نهی مضارع معلوم است از
باب علم مؤکد بنون تاکید ثقیله یا خفیفه است الفرق بفتح فا و فتح را الاضطراب جمله الزم نعت احد
است ظرف در من احد متعلق بلا یفرق است الناس عبارت از مخالفان است و جمله اخرجه صفت احد است
معنی حق بیان شد در شرح اصل چهارم ذکر الجن از قبیل تقسیم است و مراد اینست که بعض ایشان شیاطین

الزم

انس اند و بعضی از ایشان جن اند بنابر اینکه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله مبعوث است بسوی انس و بسوی جن و ایرادات
نکرد با اینکه در اصل اینجا لفظ و الجن نیست زیرا که از قبیل اکتفا بمفهوم است یعنی و باید که مضطرب نشود البته
کسی از جمله شما شیعه امامیه که لازم کرده الله دل او را فرمانبرداری خود و ترس خود از کسی از جمله مخالفان که
بیرون کرده او را الله از بیان حق و نکرده اینه او را از اهل بیان حق چه بدرستی که هر کسی که نکرده اینه ایشان را الله از جمله
اهل بیان حق پس ایشانند بعضی شیاطین انس و جن اصل پنجاه و پنجم و ان الشیاطین الانس حیلة و مکرا
و خدائع و وسوسة بعضهم الی بعض یریدون ان استطاعوا ان یردوا اهل الحق عما اکرمهم الله به من
النظر فی دین الله الذی لم یجعل الله شیاطین الانس من اهله ارادة ان یستوی اعداء الله و اهل الحق
فی الشک و الانکار و التکذیب فیکونون سواء کما وصف الله تعالی فی کتابه من قوله ودوا لو تکفرون
کما کفروا فتکونون سواء شرح الحیل بکسر حا بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین منقلب از واو دیرکی در
تصرف در اعتقاد کسی کردن اینک او از خالی عالی المکر بفتح میم و سکون کاف و را بی نقطه زیرکی در بر دمال الخدائع
بکسر همزه و بها و سوسه منصوب و مضاف است و جمله یریدون استیناف بیانی است و مفعول شی
محذوف است و مفهوم است از ان یردوا و بتقدیر یردون ان ردا ان یردوا اول بکسر همزه شرطیه است و دوم
بفتح همزه مصدریه است و مصدر مفعول به استطاعوا است من در من النظر بیانیه است نظر در چیزی
بمعنی التفات بسوی او و پی بردن است دین الله عبارت از حق که بیان شده در شرح اصل چهارم الذی نعت النظر
یا نعت دین الله است ارادة منصوب بنزع خافض و مفعول له یریدون است و مراد اینست که اراده کردند اهل حق برابری
استوا میشود فیکونون در اول خطاب و غیبت میتواند بود و اثبات نون بنابر حکایت لفظ قرآن یا بنابر عطف
یریدون است که قایم مقام جزای شرط است پس بدو وارد بجمعی که از صدقه اسلام که نفاق کرده مومنان را و کافران
صریح و اینرا از طریقت ایشان مخالفان طریقت اهل اسلام و مخالف طریقت اهل کفر صریح است چنانچه گفته در حق
ایشانند مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء و من یضلل الله فلن تجد له سبیلا و این مبنی بر اینست که
با وجود کفر صریح بتجویز پیروی ظن در نقل احکام الله تعالی و انکار وجوب امامت معصوم عالم بجمیع در هر زمان تا
انقراض تکلیف کرده اند مثل تلبیس ایشان که مذکور شد در آیه سابقه بود و دوا لو تکفرون که فالکم فی

المنافقين فئتين والله اركسهم بما كسبوا اتريدون ان تهدوا من اضل الله ومن يضلل الله فلن تجد له سبيلا
ابن هشام در مغنی اللبيب در معانی لو گفته که والثالث ان تكون حرفا مصدريا بمنزلة ان الا انها لا تنصب واكثر وقوعها
هذه بعد ودّ او يود نحو ودوا لو تدهن فيدهنون يود احدهم لو يعمر يعني وسبب نهی که برای شياطين انس
است حيلها ومکرها و فتنه هايی و وسوسه بعضی ايشان سوی بعضی برای تمهيد مقدمات فريب و وضع
اصول فاسد به روی ظن بيان اينکه اراده ميکنند که اهل حق را اگر استطاعت داشته باشند ليز اگر
برگردانند اهل حق را از آنچه گرامی کرده اهل حق را الله بآن که نگاه در دين الله است و ان نگاه کی نکرد اند الله
شياطين انس را از اهل آن برای اراده اينکه برابر شوند دشمنان الله و اهل حق در رغبت در دين الله و
انکار دين الله و دروغ شمردن دين الله پس باشيد برابر چنانچه بيان کرده الله تعالی در قرآن که قول اوست در
سورة نساء ودّوا لو تکفرون کما کفروا فتکونون سواء که دوست داشتند اگر کافر شويد بدين الله چنانچه ايشان کافر شدند پس شويد
برابر در تاويل و تخصيص تا معقول در دين الله **اصل بيست و ششم** قد نهى الله اهل النصر بالحق ان يتخذوا
من اعداء الله وليا ولا نصيرا فلا يهولنكم ولا يردنكم عن النصر بالحق الذي خصكم الله به من حيلة
شياطين الانس ومكرهم وحيلهم ووسوسة بعضهم الى بعض فان اعداء الله ان استطاعوا صدوكم
عن الحق فيعصمكم الله من ذلك **شرح** ثم نهى الله اشارت بتمام آيتی که مذکور شد از سورة نساء که فلا تتخذوا
منهم اولياء حتى يهاجروا في سبيل الله فان تولوا فخذوهم واقتلوهم حيث وجدتموهم ولا تتخذوا منهم وليا ولا نصيرا
پس ذکر ثم که برای تراخی است اشارت است باينکه بيان اين نهی و آنچه مذکور شد در فقره سابقه نهی بی فاصله شد
و آن فاصله باعتبار زمان زندگی رسول الله صلى الله عليه وآله است و اولياء بمعنی دوستان است و
اين نهی باعتبار بعد از وفات اوست و تولی بمعنی دعوی امامت ناحق است مثل آيه سورة محمد فهل عسيتم
ان توليتم ان تفسدوا في الارض و ولی بمعنی امام است و نصير بمعنی مددکار در دين است مثل نصر و فا
بالنصر بالحق برای سببيت است و ظرف متعلق بنصر است و معنی حق بيان شد در شرح اصل چهارم من در اول از
برای تبعيض است فلا يهولنکم نهی غايب معلوم باب نصر يا باب تفعيل است مؤکد بنون ثقيله يا خفيفه است
من در دوم اسم است بمعنی فعل و فاعل فلا يهولنکم خبر ولا يردنکم بعنوان تنازع است جمله مبتدا و سواء بفتح

واو اسم مصدر است و مکر او مصدر باب فعل است و بر هم تقدير خبر مبتدا است و مضاف است **يعنی**
بعد از آن نهی کرده الله اهل مددکاری از جانب الله بسبب حق را از اينکه فرا گيرند از جمله دشمنان الله امامی يا و مددکار
کار برادر در دين پس بايد که مضطرب نکنند البته شما را و برنگردانند البته شما را از مددکاری بسبب حقی که مخصوص
کرده شما را الله بآن بعض حيله شياطين انس ديگر ايشان و حيلهای ايشان و مکرها و فتون حيله ايشان است
سوی بعضی و از شما اثری نيابد چه سبب نهی که دشمنان الله اگر استطاعت داشته باشند منع ميکنند بحيله و مکر
شما را از حق و مکر شما را از حق پس نگاه ميدارد شما را الله از آن منع بحيله و مکر **اصل بيست و هفتم** فاتقوا الله وكفوا السنتكم
الا من خير واياكم ان تذلقوا السنتكم بقول الزور والبهتان والاثم والعدوان فانكم ان كففتم
السنتكم عما يكره الله مما نهاكم عنه كان خيرا لكم عند ربكم من ان تذلقوا السنتكم به فان ذلق اللسان فيما يكره
الله وفيما نهى عنه مرداة للعبد عند الله ومقت من الله وصم وعمى وبكم يورثه الله اياه يوم القيمة
فتصيروا كما قال الله صم بكم عمي فهم لا يرجعون يعني لا ينطقون ولا يؤذن لهم فيعتذرون و
اياكم وما نهاكم عنه ان تركبوه **شرح** ان در اول بفتح همزه و سکون نون بتقدير من ان است تذلقوا بذال
بانقطه و قاف خطاب معلوم باب افعال يا باب تفعيل است الاذلاق والتذليق تند کردن زبان در گفتگو کففتم بدو
فا معلوم باب نصر است يکره معلوم باب علم است در عما بيانيه است ذلق بفتح ذال با نقطه و فتح لام مصدر باب علم است
مرداة بفتح ميم و سکون را و فتح دال بی نقطه و همزه و تاء تانيث اسم مکان برای کثرت است و گاهی بجای همزه الف
منقلبه از يا مي باشد و اول بمعنی نفس است و دوم بمعنی مهلکات است المقت بفتح ميم و سکون قاف و تا دو نقطه
بالا مصدر باب نصر دشمنی الصم بفتح صاد و فتح ميم اول مصدر باب علم کری العمی بفتح عين و الف منقلبه از يا
مصدر باب علم کوری البکم بفتح با يک نقطه و فتح کاف مصدر باب علم لالی يورثه از باب افعال است و ضمير راجع
بذلق است و ياء راجع بهر يک از صفت صم و عمی و بکم است و اين جمله استينافيه بيانی است برای بيان الحکم
حمل در سه بر مجازيت فتصيروا صيغه خطاب منصوب بر تن لفظ است پس جمله کان تا آخر معترض است لا ينطقون
ولا يؤذن لهم فيعتذرون مذکور است در سورة مرسلات و فاء فيعتذرون برای سببيت است و الجواب نفی
يسود و منصوب بسود پس برای تعقيب است و عطف بر يؤذن است و مراد مجموع اذن و اعتذار است برای

اشارتست باینکه اگر با ذون شوید اعتذاری ندارند یعنی پس پرهیز کنید از عذاب الله و نگاه دارید زبانهای شما
را از سخن خوب ودود ... خود تان را از اینکر شد کنید زبانهای شما را بگفتن دروغ و بهتان و گناه و دشمنی
با مردمان چه بدبختی کرشما اگر نگاه دارید زبانهای شما را از آنچه ناخوش میدارد او را الله که چیزیست که نهی کرده
شما را از آن میشود بهتر برای شما نزد صاحب کل اختیار شما از اینکر شد کنید زبانهای شما را با آنچه بد بختی کند
زبان بد با آنچه ناخوش دارد او را الله و آنچه نهی کرده از آن جای فساد بسیار است برای بنده نزد الله و دشمنی
است از جانب الله و کدورتست و کوه هست و لا ایست بان این کر جاشین ان شدی میکند الله ان دشمنی را و کری
را و کودی را و لالی را در روز قیامت چنانچه گفت الله تعالی بنا فقان در سوره بقره کر کران کور را که لال
اند پس ایشان جواب نمیکرد اند نمیخواهد این اگر سخن میگویند و نمیشود اینکر رخصت داده شود برای ایشان
پس عذر خواهی کنند در روز قیامت و دور دارید از نیکه بکر خود تان را از طلبیه را که الله نهی کرده شما را از آن
کر کر کنک شوید اصل پنجاه و هشتم وَعَلَيْكُمْ بِالصَّمْتِ إِلَّا فِيمَا يَنْفَعُكُمُ اللهُ بِهِ فِي أَمْرِ آخِرَتِكُمْ وَيَرْجُو لَكُمْ عَلَيْهِ
وَأَكْثِرُوا فِي التَّهْلِيلِ وَالتَّقْدِيسِ وَالتَّسْبِيحِ وَالثَّنَاءِ عَلَى اللهِ وَالتَّضَرُّعِ إِلَيْهِ وَالرَّغْبَةِ فِيمَا عِنْدَهُ
مِنَ الْخَيْرِ الَّذِي لَا يَقْدِرُ قَدْرَهُ وَلَا يَبْلُغُ كُنْهَهُ أَحَدٌ فَاشْغَلُوا أَلْسِنَتَكُمْ بِذَلِكَ عَمَّا نَهَى اللهُ عَنْهُ مِنْ أَقَاوِيلِ
الْبَاطِلِ الَّتِي تُعْقِبُ أَهْلَهَا خُلُوداً فِي النَّارِ مَنْ مَاتَ عَلَيْهَا وَلَمْ يَتُبْ إِلَى اللهِ مِنْهَا وَلَمْ يَنْزِعْ عَنْهَا
شرح علیکم اسم فعل است یعنی الزموا بای برای تقویت تعدیه است کنایه باستثنای نافع در آخرت مبنی
اینست که نافع در دنیا باعتبار کسب معاش حلال و مانند آن در آخرت نیز نافع است یرجو بمعنی با واو منقلبه از
همزه و جیم و راء معلوم باب افعال است و اکثروا بثاء سه نقطه امر باب افعال است التهلیل گفتن لا اله الا الله
التقدیس تطهیر و مراد اینجا گفتن یا قدوس است بضم قاف و تشدید دال مضموم که صیغه مبالغه است یعنی
بغایت پاک از نا لایق و تسبیح گفتن سبحان الله الثناء بفتح ثاء سه نقطه و تخفیف نون و الف ممدوده
در پی آورده صفات کمال علی متعلق بثناء است لا یقدر بقاف و دال بی نقطه و راء نفی مضارع معلوم تا
باب ضرب است القدر بفتح قاف و سکون دال اندازه کردن الکنه بضم کاف و سکون نون مقدار لایق چیزی
احد فاعل دو فعل است بعنوان تنازع فاشغلوا بشین با نقطه و غین با نقطه امر باب ضرب یا باب افعال

تقدیر

تعدیه شغل بعن بتضمین معنی حرف است اقاویل جمع اقوال است و اقوال جمع قول است الباطل کوینده
مسائل از دو وی ظن برای اینکه تابع او شوند مثل فلاسفه و مثل یعنی غالفان موافق آیه سوره حج وان ما
یدعون من دونه هو الباطل تعقب بعین بی نقطه و قاف و باء یک نقطه غایبه معلوم باب افعال است اهلها
منصوب مفعول اول است من بدل بعض و بدل کل اهلها است لم ینزع بنون و زاء با نقطه و عین بی نقطه مضارع
غایبه معلوم باب ضرب است یعنی لازم باشید خاموشی را مگر در آنچه نفع میرساند شما را الله بان در کار آخرت شما
و ثواب میدهد شما را بران و بسیار کنید از تهلیل و تقدیس و تسبیح و ثنا بر الله و زاری سوی او و رغبت در آنچه
نزد او ست که بهشتی است که اندازه نمیکند قدر او را و نمیرسد بکنه او هیچ کس پس مشغول کنید زبانهای شما را بانچه گفته شد
و بر کردانید زبانها را از آنچه نهی کرده الله از آن که سخنهای باطل است که از پی میدهد اهلش را خلود در آتش
جهنم کسی را که مرد بران سخنها و توبه نکرد سوی الله از آنها و دل نکند از آنها اصل پنجاه و نهم وَعَلَيْكُمْ بِالدُّعَاءِ فَإِنَّ
الْمُسْلِمِينَ لَمْ يُدْرِكُوا نَجَاحَ الْحَوَائِجِ عِنْدَ رَبِّهِمْ بِأَفْضَلَ مِنَ الدُّعَاءِ وَالرَّغْبَةِ إِلَيْهِ وَالتَّضَرُّعِ إِلَيْهِ وَالْمَسْأَلَةِ فَارْغَبُوا
فِيمَا رَغَّبَكُمُ اللهُ فِيهِ وَأَجِيبُوا اللهَ إِلَى مَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ لِتُفْلِحُوا وَتَنْجُوا مِنْ عَذَابِ اللهِ شرح لم یدرکوا معلوم باب افعال
است نجاح بفتح نون و جیم و حاء بی نقطه مصدر باب منع است حوائج جمع حاجه بهمزه منقلبه از واو و بیاء اجماع
سه حرف علت است با در با فضل برای استعانت است الرغبة بفتح راء و فتح غین با نقطه و بضم راء و سکون غین
و باء یک نقطه مصدر باب علم انقطاع از دیگران در توجه سوی کسی ضمیر الیه در دو جا راجع بهم است مسئلة بعد در سوال
است فارغبوا امر باب علم است الرغبة بفتح راء و سکون غین خواهش کسی در چیزی بضم ... ازبان تفعیل است احیبوا
بکسر جیم و سکون باء دو نقطه پایین و باء یک نقطه امر باب افعال است الاجابه کسی را مقبول الدعوة کردن دعا
الیه تا آخر اشارتست بامثال آیه سوره مؤمن وقال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی
سیدخلون جهنم داخرین لتفلحوا بفاء و حاء بی نقطه از باب منع است تنجوا بسکون نون و ضم جیم معتل اللام
یعنی لازم باشید دعا را چه بدبختی که مسلمانان در دنیا فتند بر آمدن حاجتها را نزد صاحب کل اختیار ایشان بچیزی
که فاضلتر باشد از دعا و بریدن شدن از دیگران در توجه سوی الله و زاری سوی الله و حیرد در دعا پس رغبت
کنید در آنچه ترغیب کرده شما را الله در آن و اجابت کنید الله را بتوجه سوی آنچه خوانده شما را سوی آن تا فائز شوید

شوید و رها شوید از عذاب الله اصل شصتم وایّاکم ان تشرّه انفسکم الی شیء حرّم الله علیکم فانّ
من انتهک ما حرّم الله علیه ههنا فی الدنیا حال الله بینه و بین الجنّة و نعیمها و لذّتها و کرامتها
القائمة الدائمة لاهل الجنّة ابد الآبدین شرح تشره بشین با نقطه و راء و هاء مضارع غایبه معلوم
باب علم است الشره بفتح شین و فتح راء حرص انتهاک بنون مصدر باب افتعال بیان شده در شرح اصل سی و یکم
اشاره الیه ههنا روی زمین است فی الدنیا یعنی فی الحیوة الدنیا است و ذکر این اشارت تا بیکبار دفع
شدن آن خرّمی نزد در روی زمین خواهد شد ابد بفتح همزه و فتح باء یکنقطه و دال بی‌نقطه منصوب بر ظرفیت زمان
است و مضاف است ابدین بهمزه و الف و کسر باء یکنقطه اسم فاعل است یعنی و دور دارید خودتان را
از اینکه حریص شود نفسهای شما سوی چیزی که حرام کرده است الله بر شما چه بدرستی که شان اینست که هر که مانع
کرد آنچه را که حرام کرده است الله بر او در اینجا در زندگی دنیا حایل و مانع میشود الله میان او و میان بهشت و نعمت
بهشت و لذت بهشت و گرامی بودن در بهشت که بر جای مستمر است برای اهل بهشت در همیشه همیشگیان.
اصل شصت و یکم واعلموا انّه لیس بخطر الخطر لمن خاطر الله بترک طاعة الله و رکوب معصیته فاختار ان
ینتهک محارم الله فی لذّات الدنیا منقطعة زائلة عن اهلها علی خلود نعیم فی الجنّة و لذّاتها و کرامة
اهلها ویل لاولئک ما اخیب حظّهم و اخسر کرّتهم و اسوء حالهم عند ربّهم یوم القیمة استجیروا
الله ان یجیرکم فی امثالهم ابدا و ان یبتلیکم بما ابتلاهم و لا قوّة لنا و لکم الا به شرح الخطّ بفتح خاء
بنقطه و تشدید طاء بانقطه منصب الخطر بفتح خاء بانقطه و فتح طاء بی‌نقطه و راء اشراف بر هلاک و گروی که در
دوانیدن برای است المخاطره بفتح خاء بانقطه و طاء بی‌نقطه و راء مصدر باب مفاعله بمعنی گرو کردن کسی را بطلب
پیشی گرفتن بر آنکس در اسب دوانیدن و مانند آن الله در او منصوب است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه
است و مصدر مفعول به است منقطعة مجرور و صفت لذات یا صفت دنیا است علی متعلق باختار است
ما اخیب بسکون خاء بانقطه و فتح یاء دو نقطه پایین و فتح باء یکنقطه و او معطوف بر آن صیغه تعجب است حظّهم
بفتح حاء بی‌نقطه و تشدید طاء بانقطه منصوب است و در بعض نسخ حظرهم بفتح خاء بانقطه و فتح طاء بی‌نقطه و
داستان در دوم و سوم بتقدیر من آن است ابد الظرفیه بکلم است باعتبار بعض که مفهوم از سابق است

یعنی

یعنی و بدانید این که شان اینست که بد نصیبی نیست اشراف بر هلاک آوردن خویشتن برای کسی که بگروی کرد الله
را بترک فرمانبرداری الله و ارتکاب معصیت او پس گزیده این گرو را آنکه بکند حرام کرده شدهای الله را
برای لذتهای دنیا که بریده شده است بر طرف شونده است از اهل آنها بر همیشگی نعمت عظیم در بهشت
و لذتهای بهشت و گرامی بودن اهل بهشت وای برای آن جماعت چه بی فائده است نصیب ایشان و
چه زیانکار است رجعت ایشان و چه بد است حال ایشان نزد صاحب کل اختیار ایشان در روز قیامت
پناه جوئید از الله را از اینکه روان کند شما را در روش ایشان همیشه و از اینکه مبتلا کند شما را بآنچه مبتلا
کرده ایشان را بآن و نیست قوّة عزم بر کاری برای ما و برای شما مگر بوسیله کبریای الله اصل شصت و دوم
فاتّقوا الله ایّتها العصابة الناجیة ان اتمّ الله لکم ما اعطاکم فانّه لا یتمّ الامر حتّی یدخل علیکم
مثل الذی دخل علی الصالحین قبلکم و حتّی تبتلوا فی انفسکم و اموالکم و حتّی تسمعوا من اعداء الله
اذی کثیرا فتصبروا و تعرکوا بجنوبکم و حتّی یستذلّوکم و یبغضوکم و حتّی یحمّلوا علیکم الضیم فتحتملوه منهم
تلتمسون بذلک وجه الله و الدار الآخرة و حتّی تکظموا الغیظ الشدید فی الاذی فی الله
تعالی یجترمونه الیکم و حتّی یکذّبوکم بالحقّ و یعادوکم فیه و یبغضوکم علیه فتصبروا علی
ذلک منهم شرح ان بکسر همزه و سکون نون شرطیه است و بفتح همزه مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمان
است اتمّ ماضی معلوم غایب باب افعال برای تعریض است ما موصوله عبارتست از ایمان مفعول دوم اعطاکم محذوف
است بتقدیر اعطاکموه و ضمیر عائد منصوب مطرد است ضمیر فانّه ضمیر شان است لا یتمّ مضارع غایب معلوم
مضاعف باب ضرب است الف لام الامر برای عهد خارجیست و عبارت از ایمان و ثبات است مثل الذی دخل علی الصالحین
باشارة آیه سوره بقره ام حسبتم ان تدخلوا الجنّة و لمّا یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مسّتهم البأساء
و الضرّاء و زلزلوا حتّی یقول الرسول و الذین آمنوا معه متی نصر الله الا انّ نصر الله قریب تبتلوا بضمّ تاء
خطاب و سکون باء یکنقطه و فتح تاء افتعال و فتح لام مجهول مثل اتمّ و اولیست للابتلاء آزمودن فتصبروا
بصاد بی‌نقطه و باء یکنقطه و راء جمع مذکر خطاب معلوم باب ضرب یا باب تفعّل بحذف یکی عطف بر تسمعوا است
الصبر شکیبائی و التصبّر تحمّل از صبر در وقت مشقّت و کمال صبر تعرکوا بعین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه مضارع جمع مذکر

مخاطب معلوم باب نصر است عطف بر تصبر و است العزم بفتح عین و سکون زاء مالیدن و مفعول شی
محذوف است بتقدیر ترکوا الاذی الکثیر یا بر عجبوبکم برای الت است الجنوب بضم جیم و ضم نون و با و یکنقطه
جمع جنب بفتح جیم و سکون نون پهلوها عرکن بجنوب عبارتست از تاب آوردن آزار قاموس هو عرکه بهو
بعرك الاذی بجنبای محتمله و اصل آن اینست که چون بر ستور بار کرده گذارند و راه رود آن بار را میماله
بد به پهلوی خود بیستد گو گویکر دالها نقطه و تشدید کلام مضموم است یغضوکر یا ء یکنقطه و غین بانقطه و ضاد
بانقطه از باب افعال است تحملوا بهاء بیک نقطه مجهول باب تفعیل است و ضمیر جمع مفعول اول و نائب فاعل است الضیم
بفتح ضاد بانقطه و سکون یاء دو نقطه پایین ظلم و آن منصوب و مفعول دوم است فتحملوه بحاء بیک نقطه معلوم
باب افتعال است و ضمیر مفرد راجع بضیم است تلتمون بمیم بیک نقطه معلوم باب افتعال جمله حالیه است یا
استینافیه ثانی است مشار الیه ذلك مصدر تحتملون است کظموا بظاء بانقطه معلوم باب ضرب است
الغیظ بفتح غین بانقطه و سکون یاء دو نقطه پایین و ظاء بانقطه خشم و آن منصوب و مفعول کظموا است فی ذات
الله برای تعلیل است مثل فذلکن الذی لمتننی فیه و ظرف متعلق بکظموا است یجرمونه بجیم و راء جمع مذکر
غایب معلوم باب ضرب جمله حالیه است و ضمیر مفرد راجع بالذی است معنی قاموس جرم الیهم جریمة جنی جنایة
یکذبوکم از باب تفعیل است با در بالحق برای سببیت یا برای مصاحبت است و بنابر اول متعلق بیکذبوکم است و
بنابر دوم حال ضمیر منصوب معنی حق بیان شد در شرح اصل چهارم فی در فیه برای تعلیل است و ضمیر راجع
بحق است مشار الیه ذلك مصدر یکذبوکم داول معطوف بر انست یعنی پس پرهیز کنید از عذاب الله که برای
مرتدان بسبب امتحان مقرر شده ای جماعت اهل نجات از جزئی که در عوض تمام کند الله برای شما ایمانی را که داده
بشما از انچه مدبریتی که ر شان اینست که تمام نمیشود آن که دایمان مگر آنکه داخل شود بر شما مانند آنچه داخل
شده بر صالحان پیش از شما و مگر آنکه آزموده شوید بمصیبتها در جانهای شما و مالهای شما و مگر آنکه
شنوید از دشمنان الله درشتی بسیار را پس صبر کنید و مالیدن دشمنی را به پهلوهای شما و مگر آنکه خوار
شمرند شما را و بد شوند با شما و مگر آنکه بار کرده شوید ظلم پس تاب آورید آنرا از ایشان برحالی که طلب کنند
آنچه مذکور شد راه الله را و برای اجرت را و مگر آنکه فرو خورید خشم سخت را در درشتی برای الله تعالی

برحالی که جایت کنندگان در دشتی را بسوی شما و مگر آنکه دروغ گوی شمرند شما را بسبب حقی که تمسك بآن دارید
و دشمنی کنند شما را بسبب آن حق و بد شوند با شما بنابر آن حق پس صبر کنید بر آنچه مذکور شد از ایشان
اصل شصت و سوم و مِصداق ذلك کُلِّه فی کتاب الله تعالی الذی انزله جبرئیل علی نبیکم سمعتم قول
الله تعالی لنبیکم صلی الله علیه و آله فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل و لا تستعجل لهم
ثم قال و لقد کذبت رسل من قبلك فصبروا علی ما کذبوا و اوذوا فقد کذب نبی الله و الرسل
من قبله و اوذوا مع التکذیب بالحق شرح در دو اینکه صاحب مجمع البیان در تفسیر سوره هل
اتی ذکر کرده در ترتیب نزول سوره قرآنیه در مکه و در مدینه اینست که نزول سوره انعام پیش از نزول
سوره احقاف بوده و هر دو در مکه بوده و بنابر آن ثم قال مبنی بر اینست که جامعان مصاحف مشهوره
جا بجز ترتیب نزول سوره را رعایت نکرده اند نقل بعض آیات از سوره نبوده کرده اند یعنی و دلیل بر
صدق آنچه مذکور شد همگی آن در کتاب الله تعالی است که فرود آورد آنرا جبرئیل بر پیغمبر شما بیان اینکه
شنیدید قول الله تعالی برای پیغمبر شما صلی الله علیه و آله را در آیتی که در سوره احقاف است که پس صبر کن چنانچه
صبر کردند صاحبان جد که نوح و ابرهیم و موسی و عیسی اند از جمله رسولان و طلب تعجیل عذاب مکن برای
مخالفان بعد از آن گفته در آیتی که در سوره انعام است که و هر آینه بتحقیق دروغگو شمرده شدند رسولانی
پیش از تو پس صبر کردند بر تکذیب ایشان و آزار کرده شدند پس بتحقیق دروغگو شمرده شد نبی الله
و رسولان پیش از او و آزار کرده شدند با دروغگو شمردن بسبب حق اصل شصت و چهارم فان سرکم ان تکونوا
مع نبی الله محمد صلی الله علیه و آله و الرسل من قبل فتدبروا ما قص الله علیکم فی کتابه مما
ابتلی به انبیاءه و اتباعهم المؤمنین ثم سلوا الله عز و جل ان یعطیکم الصبر علی البلاء فی
السراء و الضراء و الشدة و الرخاء مثل الذی اعطاهم یعنی پس اگر خوشحال کند شما را اینکه باشید
با نبی الله محمد صلی الله علیه و آله و رسولان پیش از وی پس تأمل کنید آنچه را که حکایت کرده و خوانده الله
بر شما در کتابش از آنچه آزموده کرده آن پیغمبران خود را و تابعان ایشان را که مؤمنان اند بعد از آن طلب کنید
از الله عز و جل اینکه دهد شما را صبر بر آزموده در خوشی و در آزار و سختی و سستی مانند صبری که داد ایشان را

ربنا افرغ علينا صبرا وثبت اقدامنا اصل شصت و پنجم وإياكم ومماظة أهل الباطل وعليكم
بهدى الصالحين ووقارهم وسكينتهم وحلمهم وتخشعهم وورعهم عن محارم
الله وصدقهم ووفائهم واجتهادهم لله في العمل بطاعته فإنكم إن لم تفعلوا
ذلك لم تنزلوا عند ربكم منزلة الصالحين قبلكم شرح مماظّه بتشدید ظاء با نقطه بیان شد
در شرح اصل اول الهدى بفتح هاء وسكون دال بى نقطه روش يعنى و دور داريد از يكديگر خودتان
را و نزاع با اهل باطل را و لازم باشيد روش صالحان را و آهستگى ايشان را و وقار ايشان را
و بردبارى ايشان را و فروتنى ايشان را و پرهيز ايشان را از حرام كرده شدهاى الله و راستگويى
ايشان را و وفادارى ايشان را و سعى ايشان را براى الله در عمل بطاعت او چه بدرستى اگر نه
كنيد آنچه را كه مذكور شد فرود نمى آييد نزد صاحب كل اختيار شما در مرتبه و فرود آمدنگاه صالحان
پيش از شما اصل شصت و ششم واعلموا إذا أراد الله بعبد خيرا شرح صدره للإسلام فإذا
أعطاه ذلك نطق لسانه بالحق وعقد قلبه عليه فعمل به فإذا جمع الله له ذلك تم
له إسلامه وكان عند الله إن مات على تلك الحال من المسلمين حقا شرح شرح باب
منع است وضمير مستتر راجع بالله است موافق آية سورة انعام فمن يرد الله ان يهديه يشرح
صدره للإسلام ومن يرد ان يضله يجعل صدره ضيقا حرجا كأنما يصعد في السماء كذلك
يجعل الله الرجس على الذين لا يؤمنون و آية سورة زمر أفمن شرح الله صدره للإسلام فهو على
نور من ربه فويل للقاسية قلوبهم من ذكر الله أولئك في ضلال مبين صدره منصوب لسانه
مرفوع است معنى حق بيان شد در شرح اصل چهارم عقد معلوم باب ضرب است وضمير مستتر
راجع بعبد است قلبه منصوب است يعنى و بدانيد اين را كه الله چون اراده كند ببنده توفيق را گشاد
ميكند دل او را براى اسلام پس چون الله دهد آن بنده را آنچه مذكور شد گويا ميشود زبان او بحق و
مى بندد دل خود را بر حق پس عمل ميكند بآن پس چون فراهم كند الله براى او آنچه را كه مذكور شد
تمام ميشود براى او اسلامش و ميشود نزد الله اگر ميرد بر آن حالت از جمله مسلمانان حقا اصل شصت و هفتم

وإذا لم يرد الله بعبد خيرا وكله إلى نفسه وكان صدره ضيقا حرجا فإن جرى على
لسانه حق لم يعقد قلبه عليه وإذا لم يعقد عليه قلبه لم يعطه الله العمل به فإذا اجتمع ذلك
عليه حتى يموت وهو على تلك الحال كان عند الله من المنافقين وصار ما جرى على لسانه
من الحق الذي لم يعطه الله أن يعقد قلبه عليه ولم يعطه العمل به حجة عليه شرح وكله از باب
ضرب است الحرج بفتح حاء بى نقطه و فتح راء و جيم بغايت تنك و ازين كتاب گاه و بنا بر اول حرجا نعت ضيقا است
و بنا بر دوم مفعول له است و بر هر تقدير براى بيان حال كلى است كه آيات بينات محكمات دلالت ميل و
تخصيص را معقول ميكند و چندان مشقت بر خود قرار ميدهد در آن خيال فاسد كه گويا كه ميخواهد كه
سوى آسمان رود يعنى و چون اراده نكند الله ببنده توفيق را وا ميگذارد او را سوى نفس او كه اماره بسوء
است و ميشود سينه او تنك بغايت تنك پس اگر جارى شود بزبان او در وقت خواندن قرآن آيات
بينات محكمات نمى بندد دل خود را بر آن و چون نه بندد بر آن دل خود را نميدهد او را الله عمل بآن پس
چون فراهم آيد آنچه مذكور شد براو تا آنكه ميرد بر حالى كه او بر آن حالت باشد ميشود نزد الله از جمله منافقان
و ميشود آنچه جارى شد بر زبان او از جمله حق كه نداد او را الله توفيق اينكه ببندد دل خود را بر آن و نداد او را
توفيق عمل بآن حجتى براو در روز قيامت اصل شصت و هفتم فاتقوا الله وسلوه أن يشرح صدوركم
للإسلام وأن يجعل ألسنتكم تنطق بالحق حتى توفاكم وأنتم على ذلك وأن يجعل منقلبكم
منقلب الصالحين قبلكم ولا قوة إلا بالله والحمد لله رب العالمين شرح منقلب بفتح لام مصدر ميمى
باب انفعال است و ميتواند بود كه اسم مكان و بتقدير منقلب اليه باشد در سوره انشقاق وينقلب الى اهله
مسرورا يعنى پس پرهيز كنيد از عذاب الله كه از براى منافقان مقرر است و طلب كنيد از الله اينكه گشاده
كند سينهاى شما را براى اسلام و اينكه گرداند زبانهاى شما را باين روش كه گويا شود بمضمون آيات بينات
محكمات تا آنكه فرا گيرد شما را از دنيا بر حالى كه شما بر آن مضمون حق باشيد و اينكه گرداند بازگشت شما را
سوى او بازگشت صالحان پيش از شما و نيست قوت عزم بر كارى مگر بتوسل اينكه نيرى الله و سپاس الله را است
كه صاحب كل هر كس و هر چيز است اصل شصت و هشتم ومن سره أن يعلم أن الله يحبه فليعمل بطاعة

الشیعة من ولیتبعنا الائمة قول الله تعالی لنبیه صلی الله علیه واله قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم والله لا یطیع الله عبد ابدا الا ادخل الله
علیه فی طاعته اتباعنا ولا والله لا یتبعنا عبد ابدا الا احبه الله ولا والله لا یدع
احد اتباعنا ابدا الا ابغضنا ولا والله لا یبغضنا احد ابدا الا عصی الله ومن مات
عاصیا لله اخزاه الله واکبه علی وجهه فی النار والحمد لله رب العالمین شرح یعلم معلوم
مجردات ولیتبعنا بسکون لام امر غایب از باب افتعال است اتباعنا بتشدید تا بکسر مصدر باب
افتعال منصوب است لا در والله در سه جا برای تمهید نفی در جمله بعد از آن است لا اخزاه بخا با نقطه وزای
با نقطه مصدر معتل اللام یائی باب افعال رسوا کردن یعنی وهر که خوشحال کند اورا اینکه داند این را که الله
دوست میدارد اورا پس باید که عمل کند بفرمانبرداری الله عز وجل وباید که پیروی کند ما را اما نشنید
قول الله تعالی را برای پیغمبرش صلی الله علیه واله در سورة آل عمران که بگو که اگر باشید که دوست دارید
الله را پس پیروی کنید مرا تا دوست دارد شما را الله وآمرزد برای شما گناهان شما را قسم بالله که فرمان
برداری نمیکند الله را بنده هرگز مگر وقتی که داخل کرده باشد الله بتوفیق خود بر آن بنده در فرمانبرداری
او پیروی ما ائمه هدی را ونه بخدا قسم که پیروی نمی شود ما را بنده هرگز مگر آنکه دوست داشته باشد
اورا الله ونه بخدا قسم که وا نمیگذارد پیروی ما ائمه هدی را هرگز مگر آنکه دشمن شده ما را ونه بخدا
قسم که دشمن نمیشود ما ائمه هدی را کسی هرگز مگر آنکه عصیان کرده الله را وهر که مرد بر حالی که عصیان
کننده است الله را رسوا میکند اورا الله وسرنگون میکند اورا بر روی او در آتش جهنم وسپاس الله
راست که صاحب کل اختیار در هر کون وهر چیز است فصل دوم دو حدیث است اول الصحیفة علی فصل دوم
بن الحسین علیهما السلم وکلامه فی الزهد محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی وعلی بن ابرهیم
عن ابیه جمیعا عن الحسن بن محبوب عن مالک بن عطیة عن ابی حمزة قال ما سمعت باحد
من الناس کان ازهد من علی بن الحسین علیهما السلم الا ما بلغنی عن علی بن ابی طالب صلوات
الله علیه شرح الصحیفة بفتح صاد بی نقطه وکسر حاء بی نقطه وفاء ورقی که چیزی بر آن نوشته شده باشد از جلد

بضم زاء وسکون هاء مصدر باب منع وعلم وحسن بی رغبتی در چیزی ومراد اینجا بی رغبتی است در
کار آخرت بهر یا از جمله دنیا ودر بعض نسخ وکلامه فی الزهد نیست محمد بن یحیی وعلی بن ابرهیم چاد در یعنی
حدیثی که در حدیث سابق بود داخل است این حدیث مرسلست از محمد بن یعقوب کلینی واو در کتاب
الرسائل ذکر کرده باد در باحد برای الصاق است جمله کان ازهد صفت احد است والا برای استثنای مفرغ
بنابر اینکه ما سمعت باحد بتقدیر ما سمعت زهدا باحد است وما در دوم موصول ومفعول سمعت
یعنی این صحیفه علی بن الحسین علیهما السلم است وسخن او در زهد است روایت کرد محمد بن یحیی از
احمد بن محمد بن عیسی وروایت کرد علی بن ابرهیم از پدرش همگی از حسن بن محبوب از مالک بن عطیه بفتح
عین بی نقطه وکسر طاء بی نقطه وتشدید یاء دو نقطه در پایین از ابو حمزه ثمالی که نامش ثابت بن دینار است
گفت که نشنیدم زهد را با کسی از جمله مردمان که بوده باشد زاهدتر از علی بن الحسین که زهد را که رسید
بمن از علی بن ابی طالب صلوات الله علیه اصل قال ابو حمزة کان علی بن الحسین علیهما السلم اذا
تکلم فی الزهد ووعظ ابکی من بحضرته قال ابو حمزة وقرأت صحیفة فیها کلام زهد من
کلام علی بن الحسین علیهما السلم وکتبت ما فیها ثم اتیت علی بن الحسین علیهما السلم فعرضت
ما فیها علیه فعرفه وصححه شرح فعرفه از باب ضرب است یعنی گفت ابو حمزه که بود علی بن الحسین علیهما
السلم که چون سخن میگفت در زهد وپند میداد میگریانید هر که را که در حضور او بود وگفت ابو حمزه که
خواندم صحیفه را که در آن سخنی بود در زهد در دنیا بود از جمله سخن علی بن الحسین علیهما السلم ونوشتم آنچه را که
در آن بود وبعد از آن آمدم نزد علی بن الحسین علیهما السلم پس عرض کردم اجزا که در آن بود پس
شناخت آن را وحکم بصحت آن کرد اصل وکان ما فیها بسم الله الرحمن الرحیم کفانا الله وایاکم
کید الظالمین وبغی الحاسدین وبطش الجبارین ایها المؤمنون لا یفتننکم الطواغیت
واتباعهم من اهل الرغبة فی هذه الدنیا المائلون الیها المفتتنون بها المقبلون علیها
وعلی حطامها الهامد وهشیمها البائد غدا واحذروا ما حذرکم الله منها وازهدوا فیما
زهدکم الله فیه منها ولا ترکنوا الی ما فی هذه الدنیا رکون من اتخذها دار قرار ومنزل

اسنیطان شرح کفانا بقاف ... دو نقطه زیادتجارد عایشان ... الکفایه بکسر کاف مصدر باب ضرب نگاه داشتن
کسی از ضرر دیگری فلان از او والکید بفتح کاف وسکون یاء دو نقطه زیر مکر یشتی و فیه ابغی بفتح باء یک نقطه
وسکون غین با نقطه زیاده روی لا یفتنکم بقاف وتاء دو نقطه بالا ونون نهی غایب معلوم باب ضرب یا باب
افعال یا باب تفعیل مؤکد بنون ثقیله یا خفیفه است الطواغیت بفتح طاء بی نقطه وکسر غین با نقطه وسکون
یاء دو نقطه پائین وتاء دو نقطه بالا جمع طاغوت پیشوایان ضلالت که اظهار اسلام میکنند و نه دار
من تعیض است ومدخولش شامل کافران صریح نیز هست لما تلون بغت الطواغیت وابناعهم ا
المفتنون بقاف وتاء دو نقطه بالا ونون اسم فاعل یا اسم مفعول باب افعال فریفته شدگان یا فریفته کرده
شدگان الاقبال مصدر باب افعال رو آوردن الحطام بضم حاء بی نقطه وطاء بی نقطه کاه خشک درد
شکسته واینجا استعاره شده برای متاع دنیا کر پی اعتبار است الهامد بدال بی نقطه اسم فاعل باب
متغیر الهشیم بفتح هاء وکسر شین با نقطه بمعنی مفعول باب ضرب گیاه خالی شکسته شده واین نیز استعاره
شده برای متاع دنیا کر متغیر است البائد بباء یک نقطه وهمزه منقلبه از یاء ودال بی نقطه اسم فاعل باب
ضرب برطرف شونده اثر واحد واینجا بی نقطه وذال با نقطه وده امر باب علم است سخن کم و دهد کم
از باب تفعیل است ترکوا باء ونون نهی باب علم ونصر است الرکون بضم راء میل وبود آنچه در
صحیفه بود اینکه بسم الله الرحمن الرحیم کفایت کناد ما را الله وشما را از دشمنی مکر کنندگان یعنی زیاده روی
دشمن جویان وتندی ستمکاران ای مومنان باید که فریفته نکنند البته شما را پیشوایان ضلالت و
پیروان ایشان از جمله اهل رغبت در دین دنیا که میل کنند کاندسوی دنیا و فریفتگان که رو بدنیا
رو آورند که اندر دنیای درهم شکسته دنیا که متغیر است وبیان خالی دنیا که برطرف شونده است
فردا هر روزیکی روز در آید که منم واحتراز کنید از آنچه احتراز فرموده شما را الله از جمله دنیا که حرام است
ومیل مکنید از آنچه بی رغبتی فرموده شما را الله در آن از جمله دنیا ومیل مکنید سوی آنچه دنیا
میل کسی که قرار کرفته دنیا را سرای آرام وجای وطن ساختن اصل والقرار لکم مما فیها علیها ذلکه
وشبهها من بعض بقایاها وتغیر انقلابها ومثلاتها وتلاعبها باهلها انها لترفع الحجارة

ونقض

ونقض الشريعة تورد اقواما الى النار رغما فيهما معتبر ومختبر وزاجر لمنتبه ان
الامور الواردة عليكم في كل يوم وليلة من مظلمات الفتن وحوادث البدع وسنن الجور
وبوائق الزمان وهيبة السلطان ووسوسة الشيطان لتثبط القلوب عن نيتها
وتذهلها عن موجود الهدى ومعرفة اهل الحق الا قليلا ممن عصم الله شرح
من در هر دو تبعیضیه وتعلیلیه میتواند بود تنبه بنون وباء یک نقطه وهاء مصدر باب تفعیل است
که مستعمل شده بمعنی اسم فاعل برای مبالغه من برای بیان دلیل و تنبیه است تصریف مصطلح
انبیای معصوم است وعبارتست از انقلاب ایام عبارتست از دولتها ونعمتها تغیر انقلاب وعبارتست
از برگشتن رفتن سوی صاحب اقبالش یا در فتن از صاحب دولت سوی ثانی المثلات بفتح میم وضم ثاء سه نقطه
جمع مثله بفتح میم وسکون وضم ثاء عقوبتها وآن معطوف بر تصریف یا بر ایام است التلاعب بعین
بی نقطه وباء یک نقطه مصدر باب تفاعل مبالغه در بازیگری مراد بازی اهلها را عیان در دنیاست وباء برای تعدیه ا
واین اشارتست باینکه در آیه سوره حدید اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب ولهو استعمال مصدر بمعنی اسم فاعل
شده برای مبالغه واز قبیل استعاره است ومبنی بر تشبیه دولتها ونعمتهای دنیاست بآنکه میرود زیر و بالا که
مغرکر کیرکر بوزینه بر بر زمین کرد سودی میکند وسکان زنان بر شده در حلو مردم جمله انها استیناف بیانی
ملاعبست الجمیل بفتح خاء با نقطه است مرتبه ایراد حاضر کردن بر سر آب مانند آن پس کر تورد اینجا شد ذکر شده
در آیه سوره واقعه فنزل من حمیم از قبیل تهکم است تعدیه ایراد بالی بتضمین معنی ایصال و مانند آنست پس
بر عذاب میکنند بخلاف ورود در سوره مریم وان منکم الا واردها جمله تورد اقواما الى النار رغما از قبیل ذکر
سبب واراده مسبب است ومراد اینست که اقوام اولین مغتر رها میکنند باز نبرده در دنیا است معتبر و مختبر
مصدر میمی باب افتعال است منتبه بنون وباء یک نقطه وهاء اسم فاعل باب افتعال است ودر بعض نسخ معضلات
بضاد با نقطه وتشدید لام است ودر بعضی بمات بلام وتشدید میم است یعنی نوازل الفتن بکسر فا
وفتح تاء دو نقطه بالا جمع فتنه بکسر فاء وسکون تاء از وجودها خواه بنعمت وخواه برحمت واختلافها
میان مردمان البدع بکسر باء یک نقطه وفتح دال بی نقطه وعین بی نقطه جمع بدعه بکسر باء وسکون دال

برویها خواهش نفس وحکمهای باطل وارد بحوادث بدع تازه بساذه از جمله بدع است که هر روز زیاد
میشود السنن بضم سین وفتح نون اول جمع سنت بضم سین وتشدید نون طریقها البوائق بکسر همزه
منقلب از واو بلاهای ناگهان الهیبة بفتح ها وسکون یا دو نقطه پایین وبا یک نقطه ترس و آن
مضاف بمفعول است لتثبط بفتح لام وثا سه نقطه وبا یک نقطه وطا بی نقطه مضارع غایبه معلوم باب
تفعیل خبر ان است التثبیط مانع شدن تثبطها بدل از ا نقطه از باب افعال است الموجود دریافته شده
معلوم الهدی بضم ها والف منقلب از یا امام عالم بجمیع احکام ومتشابهات چنانچه بیان شد در فصل تاسع
در شرح اصل چهارم اهل الحق عبارتست از شیعه امامیه است الا قلیلا استثنا از فاعل است یعنی مگر
بیا نیز است یا تبعیضیه است باعتبار اینکه مردمان نعمتهای سابق را خلید درمن عظم الله عصمه از باب
ضرب است یعنی قسم باینکه بدبختی که برای شماست از جمله اینچیزها دنیاست بر خلاف دنیا راهنمایی
ودعایت آگاه کننده که گردش ایام دنیاست واز حالی بحالی گردش دنیاست وعقوبتهای دنیاست و
بازی ونمود دنیاست ولعبان دنیا را لیمان این اینکه بدبختی که دنیا هرآینه برمیدارد پست ترا و فرو
میگذارد بلندمرتبه را و وارد میکند جمعی را چند را سوی آتش جهنم فردای قیامت پس دیان عبرت کرد فتنی
است وجز کو فتنی است ومنع کننده ایست برای بیدار دل بدبختی که احوالیکه وارد میشود بر شما
در هر روزی وهر شبی که تاریکیهای از نمودهاست وتازهای بدعتهاست وطریقهای ستم است و
بلاهای ناگهان زمانست وترس پادشاه است ووسوسه شیطانست هرآینه مانع میشود دلها را از
بیداری اینها وغافل میکند اینها را از دریافتن شدن واز جمله راهنما واز شناختن اهل حق مگر کمی را از دلها
که کسی که نگاه داشت ورا الله بتوفیق خود **اصل** فلیس یعرف تصرف ایامها وتقلب حالاتها
وعاقبة ضرر فتنتها الا من عصمه الله ونهج سبیل الرشد وسلک طریق القصد ثم استعان
علی ذلک بالزهد فکرر الفکر واتعظ بالعبر وازدجر وزهد فی عاجل بهجة الدنیا وتجافی عن
لذتها ورغب فی دائم نعیم الآخرة وسعی لها سعیها وراقب الموت وشنئ الحیوة مع القوم
القوم الظالمین **شرح** اسم لیس ضمیر شان مستتر است یعرف مضارع غایب معلوم باب ضرب است

نخ

نخ بنون وجیم ماضی غایب معلوم باب منع است النهج بفتح نون وسکون ها راه سلوک راه ابی شتباه
الرشد بضم را وسکون شین با نقطه وبفتح را وفتح شین ودال بی نقطه مصدر باب نصر وعلم راستی و
درستی سبیل الرشد عبارتست از حق که بیان شده در فصل سابق در شرح اصل چهارم سلک بسین بی نقطه
از باب نصر است القصد بفتح قاف وسکون صاد بی نقطه ودال بی نقطه مصدر باب ضرب میانه روی
وسلک طریق القصد از قبیل عطف تفسیر است اتعظ بتشدید تا دو نقطه در بالا که اولش منقلب از واو است
وعین بی نقطه وظا با نقطه ماضی غایب معلوم باب افتعال است بالعبر بکسر عین بی نقطه وفتح با یک نقطه ورا
واز جمع عبره بکسر عین وسکون با بمعنی عجایب زمانهاست ودر بعض نسخ بالصبر بفتح صاد بی نقطه وسکون
با یک نقطه ورا است ازدجر بزای ودال بی نقطه منقلب از تا افتعال وجیم ورا است البهجه بفتح با یک نقطه
وسکون ها وجیم خوشنمایی التجافی بجیم وفا ویا مصدر تفاعل دوری رغب معلوم باب علم است سعیها مفعول
مطلق برای نوع است المراقبه براء وقاف وبا یک نقطه انتظار چیزی بپاییدن راه آن شنی بشین با نقطه
دوندن وهمزه ماضی معلوم باب علم است **یعنی** بس نیست شان اینکه بشناسد تغیر ایام دنیا وگشتن
احوال دنیا را وعاقبت ضرر فتنهای دنیا را مگر کسی که نگاه داشت ورا الله ورفت راه رشد را و
سلوک کرد راه میانه روی را بعد از آن مدد جست بر آن راستی روی بزهد در دنیا پس مکرر کرد فکر را
در احوال دنیا وپند گرفت بعجایب دنیا پس دست کشید وبی رغبتی کرد در شتابان خوشنمایی دنیا
ودوری کرد از لذت دنیا ورغبت کرد در همیشگی نعمت آخرت سعی که لایق بآنست وانتظار کشید مردن را
ودشمن شمرد زندگی با جماعت ظالمان را **اصل** نظر الی ما فی الدنیا بعین یقظ حدید النظر واعتبر
حوادث الفتنة وضلال البدع وجور الملوک الظلمة فقد لعمری استدبر من الامور
الماضیة فی الایام الخالیة من الفتن المتراکمة والانهماک فیما تستدلون به علی تجنب الغواة
واهل البدع والبغی والفساد فی الارض بغیر الحق **شرح** النیر بفتح نون وتشدید یا دو نقطه تا
مکسوره ورا صاحب نور حدید بفتح حا بی نقطه ودال بی نقطه اول صفات است بصیر معلوم ومجهول باب
افعال میتوانند بود الابصار دیدن ورشدن ودیدن ورکردن حوادث الفتن عبارتست از حوادثی که بعد از

اشتقاق دولت از خاندان معویه سوی مروان و خاندان او و واقع شدن مثل فتنه عبد الله بن زبیر و حجاج و
عبد الملک بن مروان ضلال البدع عبارتست از فتواهای مفتیان و قضاهای قاضیان از زمان جور
الملوک الظلمة عبارتست از ستم پادشاهان روی زمین که منصوب باسلام بوده اند در آن زمان فاد در فقد
برای تعقیب ذکریست لعمری بفتح لام و فتح عین بی‌نقطه و سکون میم و راء و یای متکلم قسم است که جمله
معترضه شده میان قد و مدخولش اسند بتشدید دال بی‌نقطه و باء یکنقطه ماضی معلوم باب استفعال است
الاسناد بازکشتن از چیزیست بعد از دیدن آن امور ماضیه عبارتست از وقایع کربلا و ایام خلافت عباس
است از زمانی که پیش از انتقال دولت سوی مروان و بنی مروانست من برای بیان الامور است یا تعلیلیه
است و بنا بر دوم الفتن المتراکمة عبارتست از دولت ثلثه و معویه و مزید آن است که واقعه کربلا به
سبب ایشان بوده المتراکمة اسم فاعل باب تفاعل انواع فتنه بر روی هم و این اشارة است بانواع
ظلم بر امام حسین و اهل بیتش و اصحابش از قتل و نهب و اسر الانهماک مصدر باب انفعال الحاح نادر
ما تتنزلون به عبارتست از فتن متراکمة و این اشارتست بانکه واقعه کربلا باعث سوا بی خلفاء
ثلثه و امثال ایشان شد و مردمان دانستند که این ظلم از کجاست و چراست و بی اعتباری ایشان نزد الله
تعالی تا چه حد است و اگر این نبود سالوس منافقین عوام را بازی میداد التجنب بجیم و نون و باء یکنقطه
مصدر باب تفعل مبالغه در اجتناب الغواة بضم الغین بانقطه و تخفیف واو جمع غاوی گمراهان و از عبادت
از ثلثه و امثال ایشان والفساد فی الارض اشارتست بایه محمد فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض
وتقطعوا ارحامکم معنی حق گذشت در فصل سابق در شرح اصل چهارم معنی بغیر الحق ظاهر است از آنچه
گذشت در فصل سابق در شرح اصل سیوم بیان این اکر نگاه کرد سوی آنچه واقع است در دنیا بچشم
بینا گزند بیش است و دیده ور شد حوادث فتنه را و گمراهی بعضها او پیرا هی پادشاهانی که ستم
کارانند پس بتحقیق قسم بزندگی خودم و اپس گشتاشید کارهای گذشته را در روزگار سر انجام که فتنها
بر روی هم است و الحاج در چیزیست که استدلال میکنید بان بر وجوب تجنب گمراهان و اهل بدع
و زیاده روی و فساد در زمین بسبب پیروی ضد حق فاستعینوا بالله وارجعوا الی طاعة

الله وطاعة من هو اولی بالطاعة ممن اتبع فاطیع فالحذر الحذر من قبل الندامة
والحسرة والقدوم علی الله والوقوف بین یدیه وتالله ما صدر قوم قط عن معصیة
الله الا الی عذابه وما آثر قوم قط الدنیا علی الاخرة الا ساء منقلبهم وساء مصیرهم
یعنی ارجعوا امر باب ضرب از لازم است اتبع بتاء دو نقطه بالا و باء یکنقطه و عین بی‌نقطه ماضی غایب
معلوم باب افتعال است الاتباع پیروی نمودن الحذر بفتح حاء بی‌نقطه و فتح ذال بانقطه و راء منصوب بفعل
محذوف است بتقدیر احذروا و تکرار برای تاکید است تالله بتاء دو نقطه بالا قسم از روی تعجب است صدر
بصاد بی‌نقطه و دال بی‌نقطه و راء بی‌نقطه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب است الصدر بفتح صاد و سکون دال
والصدود بضم صاد و ضم دال رجوع و مراد اینجا رجوع سوی الله تعالی است بعوض عن معصیته یا بمعنی است که
پیش از توبه مرگ ایشان را در یابد ما ساء منقلب کرده اند از آب بعد از سیراب شدن منقلب بفتح لام مصدر میمی
باب انفعال است المصیر بفتح میم و کسر صاد اسم مکان باب ضرب بازگشتگاه یعنی جایی که سوی آن بازگشت شود
یعنی بده جمیع باالله و برگردید سوی فرمانبرداری الله و فرمانبرداری کسی که او سزاوارتر است بفرمانبردار
از کسی که پیروی نمود مردمان را پس فرمانبرده شد پس لازم باشید احتراز از آنکه پیش از پشیمانی و حسرت
و وارد شدن بر الله از دو زمرده و ایستادن نزد او در روز قیامت برای حساب قسم بالله که بازگشتند سوی
قومی هرگز از معصیت الله مگر سوی عذاب او و ترجیح ندادند قومی هرگز دنیا را بر آخرت مگر آنکه بد شد بازگشت
ایشان و بد شد بازگشتگاه ایشان که جهنم است اصل وما العلم بالله والعمل الا الفان
مؤتلفان فمن عرف الله خافه وحثه الخوف علی العمل بطاعة الله وان ارباب العلم واتباعهم الذین
عرفوا الله فعملوا له ورغبوا الیه وقد قال الله انما یخشی الله من عباده العلماء فلا تلتمسوا شیئا
مما فی هذه الدنیا بمعصیة الله واشتغلوا فی هذه الدنیا بطاعة الله واغتنموا ایامها واسعوا لما
فیه نجاتکم غدا من عذاب الله فان ذلک اقل للتبعة وادنی من العذر وارجی للنجاة شرح الالف
بکسر همزه و سکون لام و بفتح همزه و کسر لام و بهمزه و الف و کسر لام مصاحب المؤتلف بضم میم و سکون همزه
اسم فاعل باب افتعال الفلس در مصاحبت که از مصاحب خود جدا نشود اصلا و حثه بحاء بی‌نقطه و تاء

ثانیه رفقاطرفاضی معلوم غایب باب نصر است ثم در از باب العلم عبارتست از علم قرآن که بیان شد در فصل سابق و شرح اصل بیت و دوم و از باب العلم عبارتست از جمعی که نزول علم القرآن برای بیان امامت ایشان است تا ناجیهم بفتح همزه عبارت است از شیعه امامیه الذین عرفوا الله شجران است و مبنی بر اینست که معرفة الله بمعنی شناختن ربوبیت اوست و ربوبیت بمعنی صاحب کمال اختیار هر کس و هر چیز بودنست و این متضمن وجوبست ترا خود رایی و پیروی ظن و اختلاف از روی ظن در نفس احکام الهی است پس کسی که این را نشناخته خدا را نشناخته و تفسیر این مذکور است در کافی در کتاب العقل در حدیث دوم باب صفة العلماء که باب ششم است اقل افعل التفضیل است کلام در المتغیر ای متغیر است الثغر بفتح ثاء دو نقطه بالا و کسر راء یکنقطه و عین بی‌نقطه مظله که باز خواستن در قیامت میشود از آن افعل التفضیل است من بکسر میم برای نسبت است العذر بضم عین بی‌نقطه و سکون ذال با نقطه حالتی در کسی که باعث گذرانیدن گناه ظاهری او شود و بفتح و ضم عین مصدر باب ضرب قول اعتذار کسی است اضعل التفضیل برای مفعول است کلام در المنجاة برای تعلیل است یعنی و بیت علم بربوبیت الله و عمل بمقتضای آن دو مصاحب که خالص‌اند در مصاحبت پس هر که شناخت الله را بربوبیت ترسید از و وعید و او داشت او را آن ترس بر عمل بفرمان برداری الله و بدرستیکه ائمه هدی و تابعان ایشان آنانند که شناختند الله را بربوبیت پس عمل کردند برای او و رغبت کردند سوی او و تحقیق کفته الله در سوره فاطر که جز این نیست که میترسند از عذاب الله از جمله بندگان او جمعی که عالمانند برای ربوبیت الله پس طلب بکنید چیزی را از جمله ابجد دین دنیاست بوسیله معصیت الله و مشغول شوید در دین دنیا بفرمان برداری الله و غنیمت شمرید فرصتهای زندگی دنیا را و سعی کنید برای ابجد در آنست رهایی شما فردا قیامت از عذاب الله چه سببی که آن کم کننده تراست مظلمه را و نزدیکتر است بسبب عذر شما و امیدوار تراست برای آن رهایی **اصل** وَقَدِّمُوا أَمْرَ اللَّهِ وَطَاعَةَ مَنْ أَوْجَبَ اللَّهُ طَاعَتَهُ بَيْنَ يَدَيِ الْأُمُورِ كُلِّهَا وَلَا تُقَدِّمُوا الْأُمُورَ الْوَارِدَةَ عَلَيْكُمْ مِنْ طَاعَةِ الطَّوَاغِيتِ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ وَطَاعَةِ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ **شرح** امر الله عبارتست از قرآنست که کار دعوت الله تعالی را

من در اول بفتح میم موصوله است و در دوم بکسر میم است و تعلیلیه است و بیانیه نمیتواند بود در سوم بکسر میم و تعلیلیه است بین یدی الله بمعنی بین یدی امر الله است بقرینه سابق بلکه و الی الشادی است بتقلید سوره حجرات یا ایها الذین امنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و اتقوا الله ان الله سمیع علیم اولی الامر منکم عبارتست از ائمه عالمین بجمیع قرآن که برای مصلحت مردمان مخلوق شده اند و آن قرآن نیز برای مصلحت مردمان نازل شده پس الامر بمعنی قرآن است و من در منکم تعلیلیه است و ظرف حال اولی است یا مال الامر است یعنی و تقدیم کنید کار الله را و فرمان برداری کسی را که واجب کرده الله فرمان برداری او را پیش از کارها همگی آنها و تقدیم کنید کارهایی را که وارد میشود بر شما بسبب فرمان برداری طواغیت کراهی بسبب خوشی اینکه دنیا پیش از کار الله و فرمان برداری او و فرمان برداری صاحبان قرآن برای شما **اصل** وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ عَبِيدُ اللَّهِ وَنَحْنُ مَعَكُمْ يَحْكُمُ عَلَيْنَا وَعَلَيْكُمْ سَيِّدٌ حَاكِمٌ غَداً وَهُوَ مُوقِفُكُمْ وَسَائِلُكُمْ فَأَعِدُّوا الْجَوَابَ قَبْلَ الْوُقُوفِ وَالْمُسَاءَلَةِ وَالْعَرْضِ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ يَوْمَئِذٍ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ **شرح** المسائلة سؤال یکی دو بار اعدوا بفتح همزه و کسر عین بی‌نقطه و تشدید دال مضموم است امر است از اعداد باب افعال تکلم مضارع غایبه معلوم باب تفعل بحذف یکی از دو تاء است سوالی بآیه سوره هود یعنی و بدانید اینرا که شما مملوکان الله اید و ما شریک شماییم در مملوکیت حکم میکند بر ما و شما مالکی که حکم کننده است در روز قیامت و او ایستاده کننده شماست و پرسنده شماست از اعمال شما پس آماده کنید جواب را پیش از ایستادن و پرسیدن و عرض اعمال بر صاحب کمال اختیار هر کس و هر چیز در آن روز سخن نمیگوید کسی برای شفاعت مگر برخصت الله **اصل** وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ لَا يُصَدِّقُ يَوْمَئِذٍ كَاذِباً وَلَا يُكَذِّبُ صَادِقاً وَلَا يَرُدُّ عُذْرَ مُسْتَحِقٍّ وَلَا يَعْذِرُ غَيْرَ مَعْذُورٍ لَهُ الْحُجَّةُ عَلَى خَلْقِهِ بِالرُّسُلِ وَالْأَوْصِيَاءِ بَعْدَ الرُّسُلِ **شرح** المستحق کسی که حق با جانب اوست عذر بضم عین بی‌نقطه و تشدید ذال با نقطه کسی که عذرش باطل نباشد لا یعذر مضارع غایب معلوم باب ضرب است له الحجة علی خلقه بالرسل و بالاوصیاء بعد الرسل اشارتست بتفسیر آیه سوره نساء رسلا مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة یعنی و بدانید اینرا که الله راست گو نمیشمرد در آن روز هیچ دروغ گو را و دروغ گو نمیشمرد هیچ راست گو را و رد نمیکند عذر مستحق عذر را و معذور نمیدارد کسی را که معذور نباشد برای او

بر همان غالب بر مخلوقان او و رسولان بودید دهندگان بامور اوصیاء و ترسانندگان از مخالفت اوصیا
با وصیای بعد از رسولان **اصل** فاتقوا الله عباد الله واستعينوا في اصلاح انفسكم وطاعة الله
وطاعة من تولونه فيها لعل نادما قد ندم فيما فرط بالامس في جنب الله وضيع من حقوق
الله واستغفروا الله وتوبوا اليه فانه يقبل التوبة ويعفو عن السيئة ويعلم ما تفعلون
شرح استقبلوا نیکونه ناف ذکر را بیکنقط است لاستقبال توجه سوی چیزی و از سر گرفتن کاری و
بنا بر اول اینجا عبارت است از اهتمام و ترک مساهله در کاری تولونه بفتح تا و تشدید لام مفتوحه
جمع مذکر مخاطب معلوم معتل الفاء و معتل اللام باب تفعل بحذف یکی از تاء است یا بضم تا و ضم لام
مشدده از باب تفعیل است التولی و التولیة کسی را امام خود شمردن فی در فیها برای تعلیل است
و ضمیر راجع بطاعة الله است یا فی برای ظرفیت است و ضمیر راجع بانفسکم است و اشارت است
بترک اظهار آن برای تقیه از ظالمان لعل برای استفهام است موافق مذهب کوفیین یا برای ترجیت
ندم معلوم باب علم است فی در فیما بمعنی علی است و ما مصدریه است فرط بفا و را و طاء بی نقط ماضی
غایب معلوم باب تفعیل است و این اشارت است بایه سوره زمر ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت
فی جنب الله و در کافی در کتاب التوحید در حدیث نهم باب النوادر که باب بیست و سوم است مذکور است
که جنب الله امیر المؤمنین است و من اسم است بمعنی بعض و مفعول ضیع است یعنی حق بیان شد
در فصل سابق در شرح اصل چهارم و جمع باعتبار تعدد آیات بینات محکمات است و تضییع
بعض آنها عبارت است از تقصیر در جنب الله بی عطف برای تفسیر است **یعنی** پرهیز کنید از عذاب
الله ای بندگان الله و توجه کنید در اصلاح نفسهای خود در فرمان برداری الله و فرمان برداری
کسی که امام خود شمرده اید او را برای فرمان برداری الله تا هیچ پشیمانی هست که بتحقیق پشیمان
شده باشد بر تقصیر شده در زمان گذشته از جنب الله و ضایع کردنش بعض حقهای الله را و استغفار
کنید الله را و بازگشت کنید سوی او چه بدرستی که او قبول میکند بازگشت از بندگانش و میگذرد از گناه
و میداند آنچه را که می کنید **اصل** وایاکم وصحبة العاصين ومعونة الظالمين ومجاورة

الفاسقين احذروا فتنتهم وتباعدوا من ساحتهم واعلموا انه من خالف اولياء الله و
دان بغير دين الله واستبد بامره دون امر ولي الله كان في نار تلتهب تاكل ابدانا قد غابت
عنها ارواحها وغلبت عليها شقوتها فهم موتى لا يجدون حر النار ولو كانوا احياء لوجدوا
مضض حر النار فاعتبروا يا اولي الابصار واحمدوا الله على ما هداكم **شرح** الفاسقین بی نقط و الف
و جا بی نقط ناحیه و پیشگاه در بهای سرا هادین الله عبارت است از حق که بیان شده در فصل سابق در شرح اصل
چهارم استبد بینا میکنقط و تشدید دال بی نقط معلوم باب استفعال الاستبداد در خود شدن تلتهب تخفیف
تا یکنقط مضارع غایبه معلوم باب افتعال است ابدانا قد غابت عنها ارواحها عبارت است از ابدان مخالفان
حق که مرده اند در حقیقت و زندگان مینمایند در صورت و این اشارت است بتفسیر آیه سوره توبه الا فی الفتنة
سقطوا و ان جهنم لمحیطة بالکافرین باینکه ایشان در دنیا در جهنم اند و مینمایند غلبت علیها شقوتها
اشارت است بایه سوره مومنون قالوا ربنا غلبت علینا شقوتنا المضض بفتح میم و فتح ضاد بانقط مصدر
باب علم دردناکی واحمدوا الله علی ما هداکم اشارت است بایه سوره اعراف و قالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا
وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله **یعنی** دور دارید از یکدیگر خودتان را و همراهی اهل عصیان را و مدد
ظالمان را و همسایگی فاسقان را احتراز کنید از اموال و اسباب که ایشان را گمراه کرده و دور شوید از ناحیه
ایشان و بدانید اینکه شان اینست که هر که مخالفت کرد امامانی را که الله تعیین ایشان کرده و عمل کرد
بغیر دین الله و مستقل شد بکار خود نزد امامی که از جانب الله است شده را آتشی که زبانه میکشد میخورد
بدنهایی را که غایب و غافل شده از آنها روحهای آنها و غالب شده از آنها ناعاقبتی بخیری آنها پس ایشان در دنیا
مردگانند ادراک نمیکنند گرمی آتش را و اگر میبودند زندگان میبودند هر آینه ادراک میکردند دردناکی گرمی
آتش را پس عبرت گیرید ای صاحبان دیده و بینا و سپاس کنید الله را بر اینکه راه نموده شما را سوی حق و بهشت
اصل واعلموا انكم لا تخرجون من قدرة الله الى غير قدرته وسيرى الله عملكم ثم اليه تحشرون
فانتفعوا بالعظة وتادبوا بادب الصالحين **شرح** و بدانید اینکه شما بیرون نمیروید از سلطنت
الله سوی غیر سلطنت او و البته می بیند الله عمل شما را بعد از آن سوی او محشور میشوید پس منفعت در

سوی تو برایت لیکن بس مند شوید این وعظ او را سپر دلهای صالحان دوم اصل احمد بن محمد
بن احمد الکوفی وهو العاصمی عن عبد الواحد بن الصواف عن محمد بن اسمعیل الهمدانی
عن ابی الحسن موسی علیه السلم قال کان امیر المؤمنین علیه السلم یوصی اصحابه ویقول اوصیکم
بتقوی الله فانها غبطة الطالب الراجی وثقة الهارب اللاجی واستشعروا التقوی شعارا
باطنا واذکروا الله ذکرا خالصا تحیوا به افضل الحیاة وتسلکوا به طریق النجاة شرح در کافی در
کتاب العقل در حدیث سی ودوم باب العقل ابو عبد الله العاصمی مذکور است وشاید که مراد همین باشد و
یا فی تحقیق مجهولات الغبطة بکسر غین با نقطه وسکون با یک نقطه وطاء بی نقطه وسیله خوشحالی الثقة
بکسر ثاء سه نقطه وتخفیف قاف وسیله استوارکاری اللاجی بجیم ویاء منقلبه از همزه اسم فاعل باب علم
اورندن استشعروا بشین با نقطه وعین بی نقطه وراء امر باب استفعال است الاستشعار پوشیدن لباسی
که متصل بموی بدن باشد مثل پیراهن وآن لباس را شعار بکسر شین وتخفیف عین می نامند ولباسی
را که در فوق شعار پوشیده شود دثار بکسر دال بی نقطه وتخفیف ثاء سه نقطه می نامند شعارا حال
التقوی است باطنا احتراز است از شعاری که در فوق آن لباسی دیگر نباشد وممکن باشد تحیوا
بحاء بی نقطه وتخفیف یاء دو نقطه در پایین مفتوحه مضارع معتل العین بیاء ومعتل اللام بیاء باب علم
مجزوم در جواب امر است ضمیر به راجع است به الله یا ذکر وضمیر راجع است به شعار باطن وذکر خالص
افضل منصوب بنا بر مفعول مطلق است وطریق منصوب ومفعول به است یعنی روایت کرد احمد بن محمد بن
احمد کوفی واو است عاصمی از عبد الواحد پسر صواف بفتح صاد بی نقطه وتشدید واو والف وفاء از محمد بن اسمعیل
همدانی بفتحها وسکون میم ودال بی نقطه از ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلم گفت که بود امیر المؤمنین علیه
السلم که سفارش میکرد یاران خود را ومیگفت که سفارش میکنم شما را بترسیدن از غضب الله چه بدرستی که آن ترس
خوشحالی طلبکار امیدوار است واستوارکاری گریزان از غضب بناه آورنده سوی رحمت است وشعار خود
کنید ترس الهی را بحالی که شعار باطنی باشد ویاد کنید الله را ذکری که بیغش وبیریا باشد تا زندگانی کنید بآن
بهتر زندگانی وبروید بآن راه رهایی از غضب بجهنم را اصل انظروا فی الدنیا نظر الزاهد المفارق

لها فانها تزیل الثاوی الساکن وتفجع المترف الآمن لا یرجی منها ما تولی فادبر ولا یدری ما هو آت
منها فلینتظر وصل البلاء منها بالرخاء والبقاء منها الی فناء فسرورها مشوب بالحزن والبقاء فیها
الی الضعف والوهن شرح تزیل بزاء ویاء دو نقطه پایین مضارع غائبه معلوم باب افعال است الثاوی
بثاء سه نقطه وکسر واو وتخفیف یاء در اینجا بمعنی مقیم است تفجع بتاء وجیم وعین بی نقطه مضارع غائبه معلوم
باب منع است المترف بتاء دو نقطه بالا وراء وفاء اسم مفعول باب افعال وتفعیل کسی که نعمت او را اکراه وتجاوز
از حد خود کرده باشد الآمن بهمزه والف وکسر میم است لا یرجی براء وجیم والف منقلبه از واو مجهول باب نصر است
تولی ماضی معلوم باب تفعل است فادبر ماضی معلوم باب افعال است لا یدری بدال بی نقطه وراء والف منقلبه
از یاء مجهول باب ضرب است فینتظر منصوب است وصل بصاد بی نقطه ماضی مجهول باب ضرب است الرخاء
بفتح راء وخاء با نقطه والف وهمزه منقلبه از واو مصدر باب نصر ومنع وحسن وسعی بمعنی عیش وسیع لا برخاء
بمعنی آنست که هیچ رجائی نیست بلا بیت البقاء مرفوع ومبتدا است الی فناء خبر مبتدا است مشوب بفتح میم و
ضم شین با نقطه ویاء یک نقطه اسم مفعول معتل العین باب نصر است الضعف بفتح وضم ضاد وسکون
عین وبفتحتین ضاد وفتح عین بیقوتی فعل وما ننداینها الوهن بفتح واو وسکون وفتح ها سستی
یعنی نظر کنید در دنیا نظر بی رغبتی که جدا شونده است از آن چه بدرستی که دنیا زایل میکند مقیم دائم گرفته را
وببرد می آورد صاحب تنعم را امید او ایمن نمیشود از دنیا آنچه روان کرده شد پس ماضی شود و دا
نمیشود آنچه آینده است از دنیا پس انتظار کشیده شود سوسنه کرده شده محنت از دنیا بوسعت عیش
وپایدار نبودن از دنیا منتهی سوی فناست پس خوشحالی دنیا آمیخته شده است باندوه وپایداری در دنیا
منتهی است سوی بیقوتی وسستی اصل فهی کروضة اعتم مرعاها واعجبت من یراها عذب شربها طیب
تربها تمج عروقها الثری وتنطف فروعها الندی حتی اذا بلغ العشب ابانه واستوی بنانه هاج
فتحتت الورق وتفرق ما اتسق فاصبحت کما قال الله عز وجل هشیما تذروه الریاح وکان
الله علی کل شیء مقتدرا انظروا فی الدنیا فی کثرة ما یعجبکم منها وقلة ما ینفعکم شرح اعتم بعین بی نقطه
وتاء دو نقطه بالا ماضی معلوم باب افعال است الاعتمام بحد کمال رسیدن سبزه مرعی بفتح میم وسکون

آی و عین بی‌نقطه و الف است انجحت بعین بی‌نقطه و جیم و باء یکنقطه ماضی غایب معلوم باب افعال است
الاعجاب بسیار خوشحال کردن عذب بفتح بی‌نقطه و سکون ذال بانقطه و باء یکنقطه است شرها
شیرین بفتح نقطه و سکون را و باء یکنقطه است طیب بفتح طاء بی‌نقطه و تشدید یاء دو نقطه پایین
مکسوره کز تخفیف و تسکین ان جایز است و باء یکنقطه است و ان ضد خبیث است مثل [illegible]
بفتح بتشدید جیم مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب است النطف ریختن آب فروعها بضم عین
بی‌نقطه و ضم راء بی‌نقطه و قاف فاعل است الثری بفتح ثاء سه نقطه و راء بی‌نقطه و الف نم پنهان در
زمین ینطف بنون و طاء بی‌نقطه و فاء مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب است النطف ریختن آب فروعها
بضم فاء و راء و عین بی‌نقطه فاعل است الندی بفتح نون و دال بی‌نقطه و الف نم ظاهر این دو فقره
برای مبالغه در شان دنیا سبزه است و محمول بر حقیقت نیست لابان بکسر همزه و تشدید یاء یکنقطه
و الف و نون وقت تمور برای چیزی استوی بسین بی‌نقطه ماضی غایب معلوم باب افتعال است الاستوی
اعتدال تبجح بی‌نقطه و تشدید تاء دو نقطه بالا مضارع غایبه معلوم باب افعال است انتهی به
تشدید تاء دو نقطه بالا کد اولش منقلب از واو است و سین بی‌نقطه و قاف ماضی غایب معلوم باب افعال
است کثرة تبدل تفصیل فی الدنیا است یعنی دنیا مانند و ضرابت که بحد کمال رسید سبزهای او
بسیار خوشحال کرد کسی را که می‌بیند خوش مزه است آب آن پاکیزه است خاک آن بیرون میدهد نهالهای
سبزه آن نم را و میریزد شاخهای سبزه آن رطوبت را تا آنکه چون رسید کیاه بوقتش و معتدل شد
روییدنش و زینت یافت که میریزد الله برای او و برای کنده میکند بجز را بو سنرشدن پس میکوید چنانکه
کفت الله در رسول [illegible] خاشاک که می باشد از بادها و بود الله بر هر چیزی توانا نظر کنید در دنیا در بسیاری
اعجاب بسیار خوشحال میکند شما را از دنیا و کمی اعجاب آن میرساند شما را فصل سوم یکحدیث است خطبة
لامیر المؤمنین صلوات الله علیه و هی خطبة الوسیلة شرح این خطبه ایست از امیر المؤمنین صلوات
الله علیه آن خطبه وسیله بفتح واو و کسر سین بی‌نقطه است چون مذکور میشود در آن بانقیر شی

فصل سوم

اصل محمد بن علی بن معمر عن محمد بن علی بن عکابة التمیمی عن الحسین بن النضر الفهری

عن ابی عمرو الاوزاعی عن عمرو بن شمر عن جابر بن یزید قال دخلت علی ابی جعفر
علیه السلم فقلت یا ابن رسول الله قد ارمضنی اختلاف الشیعة فی مذاهبها فقال یا جابر
الم اقفک علی معنی اختلافهم من این اختلفوا ومن ای جهة تفرقوا قلت بلی یا ابن رسول
الله قال فلا تختلف اذا اختلفوا شرح محمد بن علی بن معمر بفتح میم و سکون عین بی‌نقطه و فتح میم
دوم و راء شاگرد تلعکبری هرون بن موسی بوده و این از امادات ابیست که مصنف کتاب الروضه
محمد بن یعقوب کلینی نیست عکابه بضم عین بی‌نقطه و تخفیف کاف و الف و باء یکنقطه است نضر
بفتح نون و سکون ضاد بانقطه و راء است فهر بکسر فاء و سکون هاء و راء پدر قبیله قریش است
اوزاع بفتح همزه و سکون واو و زاء و الف و عین بی‌نقطه پدر قبیله از همدان است و دهی از دمشق
است الارماض براء و ضاد بانقطه تافته کردن کسی را از کار ازرده کی الم اقفک بهمزه استفهام انکاری
و فتح همزه دوم و کسر قاف و سکون فاء است الوقف مطلع کردن کسی را بر سری و مراد اینست که پیش
ازین مرا از گفته بودم بتو چرا فراموش کردی و حاصل جواب امام اینست که اصل اینست که اهل اختلاف
از روی ظن شیعه نیستند در حقیقت بلکه اهل باطلند و انتحال التشیع کرده اند و انتحال مبطلین مذکور
است در کافی در کتاب العقل در حدیث دوم باب صفة العلم تا آخر کتاب سوم است معنی عبارت
از باعث و مرجع فاء در فلا تختلف برای تفریع است یعنی روایت کرد محمد بن علی بن معمر از محمد بن علی بن عکابه
تمیمی از حسین بن نضر فهری از ابو عمرو اوزاعی از عمرو بن شمر از جابر بن یزید که گفت که داخل شدم بر امام
محمد باقر علیه السلم پس گفتم که ای پسر رسول الله بتحقیق تافته کرده اختلاف شیعه در مذاهب ایشان از
روی ظن پس گفت که ای جابر آیا مطلع نکردم ترا بر باز گشت اختلاف ایشان که [illegible] اختلاف کردند و
از کدام راه متفرق شدند گفتم بلی مطلع کردی ای پسر رسول الله گفت که پس اختلاف مکن چون ایشان
اختلاف کنند اصل یا جابر ان الجاحد لصاحب الزمان کالجاحد لرسول الله فی ایامه یا جابر
اسمع وع قلت اذا شئت قال اسمع وع و بلغ حیث انتهت بک راحلتک ان امیر
المؤمنین علیه السلم خطب الناس بالمدینة بعد سبعة ایام من وفات رسول الله صلی

اللّٰه علیه وآله و ذلك حین فرغ من جمع القرآن و تألیفه فقال شرح ان الجاهلیة تکرار وجهی است
که پیشتر مذکور شده بوده و مراد اینست که باعث اختلاف ایشان از دوری ظن ترك تصدیق ایشان
است بوجوب امام عالم بجمیع احکام و متشابهات در هر زمان تا انقراض دنیا و عی بکسر عین بی نقطه
امر معتل اللام واوی و معتل اللام یایی باب ضرب است اذا شئت بکسر همزه و فتح ذال بانقطه و نون ساکنه
مکتوبه بصورت تنوین و کسر شین با نقطه و سکون همزه و ضم تاء دو نقطه بالاست و مراد اینست
که دین هنگام که دا الستم که منشا اختلاف ایشان خروج ایشان از حقیقت شیعه است راضی شدم
باختلاف ایشان و تا فنگی من بر طرف شد ما نند اینکه تا فنگی ندارم از اختلاف مخالفان صحیح و جایز است
در هر بیت اینکه شبث بفتح شین با نقطه و فتح باء یک نقطه و فتح ثاء سه نقطه باشد یعنی اینکه جید
بر دل و دیگر فراموش نمیکنیم با، و و یك برای تعدیه است ان امیر المؤمنین علیه السلم توضیح جوابی است
که مذکور شد و حاصل اینست که امیر المؤمنین علیه السلم تضلیل و تکفیر کرده ایشان را بنا بر اینکه طریقه
ایشان تجویز اختلاف از روی ظن است جمع امیر المؤمنین علیه السلم قرآن را کما هو حقه مذکور است در
کافی در کتاب فضل القرآن در حدیث بیست و سوم آخر ابواب یعنی ای جابر بدرستی که منکر امامت
زمان مانند منکر رسول است در آیا شری جابر ابشنو و حفظ کن کفتم کردین هنگام یعنی شدم که فرمودی
بشنو و حفظ کن و تبلیغ کن به دیگران در هر جا که رسانیدی از احادیث بدرستی که امیر المؤمنین علیه السلم
خطبه کفت مردمان را دو هفت روز بعد از رحلت روز وفات رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و
آن وقتی بود که فارغ شد از جمع قرآن و ترتیب آن با نیزه گفتا اصل الحمد للّٰه الذی منع
الاوهام ان تنال [illegible] وجوده وحجب العقول ان تتخیل ذاته لامتناعها من التشابه و
التشاکل بل هو الذی لا یتفاوت فی ذاته و لا یتبعض بتجزئة العدد فی کماله فارق الاشیاء
لا علی اختلاف فی الاماکن و یکون فیها لا علی وجه الممازجة علمها لا باداة لا یکون العلم الا بها و لیس
بینه و بین معلومه علم غیره به کان عالما بمعلومه ان قیل کان فعلی تأویل ازلیة الوجود و ان قیل لم
یزل فعلی تأویل نفی العدم فسبحانه و تعالی عن قول من عبد سواه و اتخذ الها غیره علوا کبیرا

تمامه بالحمد الذی ارتضاه من خلقه و اوجب قوله علی نفسه شرح منع بنون و عین بی نقطه معلوم و
مجهول میتواند بود الاوهام جمع وهم بفتح واو و سکون هاء خطرات قلوب است بفتح همزه و سکون نون
مصدر است و مصدر مفعول دوم منع است ثال بنون والف منقلبه از یاء مضارع غایبه معلوم
باب علم است الا برای استثنای مفرغ است و بر خولش منصوب است الوجود مصدر باب ضرب دارای
و مراد اینجا استجماع جمیع صفات کمال است یا مراد قدرت بر کل شیء است و حاصل مراد یکی است و
این مبنی بر اینست که مذکور است در ذهن هر عاقل اینکه فاعل بقول کن و محض نفوذ اراده مستجمع جمیع صفات
کمال و منزه از جمیع صفات نقص است حجب بحاء بی نقطه و جیم و با یک نقطه ماضی غایب معلوم یا مجهول
باب نصر است الشبه بکسر شین با نقطه و سکون باء یک نقطه و بفتح شین و فتح باء مانند و نفی مانند داشتن
است باینکه مجرد یا غیر او بمی باشد و کسی نمیتواند گفت که او مانند روح من است نفی تفاوت در ذاتش
اثبات بساطت ذات است نفی تبعض بتجزیه عدد در کمالش اثبات عینیت صفات کمال و لا اشیاء فیها
لا علی اختلاف الاماکن مبنی بر اینست که هر چه غیر اوست مکانی است علمها ماضی مجرد معلوم است
کان تامه است و اشارت است بحدیث مشهور که کان اللّٰه و لم یکن معه شیء و وجود اینجا عبارت است از قدرت
بر کل شیء المحض نفوذ اراده که مستلزم استجماع جمیع صفات کمال است و مقصود اینست که استعمال
کان در او بمحض معنی کون با ازلیت کون نیست چنانچه ظاهر لفظ است بلکه مبنی بر ازلیت قدرت بر کل
شیء است بنا بر فرق میان اسماء اللّٰه و اسماء المخلوقین که مذکور است در کافی در کتاب التوحید در
آخر حدیث من الباب الاول الا ان فیه زیادة و هو الفرق بین المعانی التی تحت اسماء اللّٰه و اسماء المخلوقین
که باب هفتم است و این رد است بر فلاسفه زنادقه که او را فاعل موجب میشمرند چون معلول از علت
تامه را محال میشمرند لم یزل بفتح زای از افعال ناقصه است و حذف خبر از برای اختصار در صله کلام است
که مقام دلالت بر تتمه آن میکند و ان کان تامه است و امثال این اختصار در کلام عرب بسیار است چنانچه
ابن اثیر در باب الهمزه مع النون گفته و چون کون بتاویل وجود است پس لم یزل کان تامه بمعنی نفی ضد
است و آن عدم بفتح عین و فتح دال و بضم عین و سکون دال است که مصدر باب علم است و بمعنی نا دارایی است

ومراد اینست که هر که موجب وخالی از قدرت بر کل شیء نبود. سبحانه منادی مضاف است بحذف
حرف ندا یا مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر اسبح که مضارع متکلم باب منع است و
حاصل هر دو یکی است یعنی سپاس الله است که منع کرد اوهام را اینکه دریابد او چیز را مگر
دارایی او را و حاجب شد عقلها را از اینکه تخیل کنند دانا و را برای سر باز زدن ندانا و از مانند
و همتا بودن ملک او است که تفاوت نمیکند در ذاتش و متبعض نشد بتجزیه عدد در کمالش
جدا شد چیزها از او بنا بر اختلاف مکانهای او و دانها و میانه شد در چیزها نه برو اما یعنی گلی تمکنی با
متمکنی و دانستن چیزها را با آلتی که نمی باشد دانستن مگر بآن آلت و نیست میان او و میان معلومش
علمی زاید بر ذاتش که بآن شده باشد عالم بمعلومش اگر گفته شود که الله بود پس بنا بر تاویل ازلیت
دارایی و اگر گفته شود که لم یزل کائنا پس بنا بر تاویل نفی نادارایی وست پس ای تنزیه او و متعالی است
از قول کسی که عبادت کرد غیر او را و فرا گرفت مستحق عبادتی را غیر او و علو بزرگ سپاس میگوییم او را
بسپاسی که پسندیده از از مخلوقاتش و لازم نیافت قبول آن سپاس را بر خودش اصل واشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله شهادتان ترفعان القول
وتضاعفان العمل خف میزان ترفعان منه وثقل میزان توضعان فیه وبهما الفوز بالجنة
والنجاة من النار والجواز على الصراط وبالشهادة تدخلون الجنة وبالصلوة تنالون الرحمة
اکثروا من الصلوة على نبیکم ان الله وملائکته یصلون على النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و
سلموا تسلیما صلى الله علیه وآله وسلم تسلیما شرح شهادتان خبر مبتدا محذوف است بتقدیر هما
شهادتان ترفعان بر او فاء و عین بنقطه معلوم باب منع ماخوذ است از رفع بمعنی بلند مرتبه کردن و الکلام
القول برای عهد خارجی است و عبارتست از آنچه در آیه سوره ابراهیم است که یثبت الله الذین امنوا بالقول
الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة ویضل الله الظالمین بنا بر اینکه بالقول متعلق بامنوا یا متعلق
بیثبت باشد و قول ثابت عبارت باشد از صلوة بر محمد و آل محمد که جز تشهد در نماز است و بعد از
شهادتین است چه وجوب آن در هر نماز ثابت است نزد موافق و مخالف یا عبارت باشد از آیات

بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف و در دوی امن بنزول الذکر از هر شبهه چه مضمون آن آیات
بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن عبارات ثابت است در هر کتاب شریعتی از شرایع انبیا و حاصل هر دو یکیست
و آن صریح بوجوب امام عالم بجمیع محتاج الیه در دین از آل محمد در هر زمان تا انقراض تکلیفات و موافق
اول مذکور است در کافی در کتاب الجنائز در باب ان المیت یمثل له ماله وولده وعمله قبل موته که باب هشتاد
وهفتم است و باب بعد از آن و فی الحیوة متعلق بیثبت باشد و ظالمین عبارت باشد از غیر مومنین
بقول ثابت و مراد اینست که این دو شهادت باعث ایمان بقول ثابت میشود و از او بلند مرتبه و عظیم
القدر میکند پس کسی که ایمان بقول ثابت دارد این شهادت مسلوبست از او و حقیقه و عملش ضیع نیست
موافق آنچه مذکور است در کافی در کتاب الدعاء در باب من قال لا اله الا الله مخلصا که باب چهل و دوم
است و میتواند بود که ترفعان ماخوذ از رفع بمعنی بر طرف کردن باشد موافق آنچه بعد از آنست والقول
عبارت باشد از آنچه در سوره هود و سوره مومنون است که الا من سبق علیه القول و مراد بالصلوة
در اول نماز است یا مراد صلوات بر محمد و آل محمد است موافق دوم و بنا بر اول اکثروا من الصلوة
على نبیکم اشارتست باینکه تمیز نماز بصلوة باعتبار تمام و جزو مهم آنست بعد از شهادتین
تشهد که اللهم صل على محمد وآل محمد ان الله در سوره احزاب مذکور است یعنی گواهی میدهیم که
نیست مستحق عبادتی مگر الله تنهایی او نیست شریکی او را و گواهی میدهیم اینکه محمد بنده او و رسول
اوست اینها دو گواهی است که بلند مرتبه میکند قول را و مضاعف میکند عمل را سبک شد ترازوی عملی
برداشته شوند از آن و سنگین شد ترازوی عملی که گذاشته شوند در آن و بآن دو شهادت است بهره مند
شدن بهشت و رهایی از آتش جهنم و گذشتن بر صراط و بآن گواهی داخل میشوید بهشت را و بنماز در
می یابید رحمت الهی را بسیار کنید درود بر پیغمبر شما بدرستی که الله و فرشتگان او درود میکنند بر پیغمبر
ای جمعی که گرویده اید درود کنید برو و تسلیم کنید فرمان او را تسلیمی عظیم و درود کند الله برو و تسلیم کند
شفاعت و را تسلیمی عظیم اصل ایها الناس انه لا شرف اعلى من الاسلام ولا کرم اعز من التقوى
ولا معقل احرز من الورع ولا شفیع انجح من التوبة ولا لباس اجمل من العافیة ولا وقایة امنع

من القناعة ولا مال اذهب بالفاقة من الرضا بالقناعة ولا كنز اغنى من القنوع ومن اقتصر على
بلغة الكفاف فقد انتظم الراحة وتبوء خفض الدعة والرغبة مفتاح التعب والاحتكار مطية
النصب والحسد آفة الدين والحرص داع الى التقحم في الذنوب وهو داعي الحرمان والبغي سائق
الى الحين والشره جامع لمساوي العيوب رب طمع خائب وامل كاذب ورجاء يؤدي الى الحرمان
وتجارة تؤول الى الخسران الا ومن تورط في الامور غير ناظر في العواقب فقد تعرض لمفضحات
النوائب وبئست القلادة الذنب للمؤمن شرح لا براى نفى جنس است شرف ونظيرش مبنى بر فتح
است ومنصوب است محلا اعلى مرفوع تقديرى وخبر لا است اسلام تسليم قول الله تعالى است كه صريح آ
دينى از اختلاف از روى ظن موافق آيه سوره آل عمران ان الدين عند الله الاسلام وما اختلف الذين
اوتوا الكتاب الا من بعد ما جاءهم العلم وبيان اين شده در فصل اول در اصل پنجم لا كرم اعز من التقوى
عبارتست باية سوره حجرات كه ان اكرمكم عند الله اتقيكم وتقوى ضد فجور است ومعنى انها مذكور است
در كافى در كتاب التوحيد در حديث سوم باب البيان والتعريف ولزوم الحجة كه باب بيست ودوم است وان غمر
دارى از پيروى ظن وترك پيروى پيشوايان پيروان ظن است المعقل بفتح ميم وسكون عين بى نقطه وكسر
قاف ملجا احرز بحاء بى نقطه وراء وزاى افعل التفضيل است ورع بفتح واو وفتح راء وعين بى نقطه آ
انجح بنون وجيم وحاء بى نقطه است اجمل بحاجت است الوقاية بفتح وكسر وضم واو وتخفيف قاف والف وياء
دو نقطه در پايين الحجز بان نگاه داردن از ضرر وبكسر واو نگاه داشتن از ضرر السلامة بفتح سين بى نقطه وتخفيف
لام دورى از محتمل ضرر واز محل تهمت بادر بالفاقة بفاء والف وتخفيف قاف براى تعديه است القناعة بفتح
قاف ونون وعين بى نقطه مصدر باب منع اكتفا بروزى كم بمعنى ترك قرض كردن وسوال وامثال انها براى
خرج زيادى رضا بقناعت حال كسى است كه مال بسيار دارد وفضول مال خود را در مستحقين صرف ميكند
وخود بروزى كم اكتفا ميكند واغنى بغين با نقطه ونون افعل التفضيل باب علم است القنوع بضم قاف وضم
نون مصدر باب منع قناعت البلغة بضم باء يك نقطه وسكون لام با غين با نقطه معاش كذا الكفاف بفتح
كاف وتخفيف فاء والف وفا قدرى از روزى كه بس باشد وزياده از قدر حاجت نباشد وان مجرور ومضاف

ایه

اليه است انتظم بنون وطاء با نقطه ماضى معلوم باب افتعال است الراحة منصوب ومفعول به است
الدعة بفتح دال بى نقطه وتخفيف عين بى نقطه فراغت وان مجرور ومضاف اليه است الرغبة بفتح راء و
سكون غين با نقطه مصدر باب علم خواهش مال دنيا الاحتكار بحاء بى نقطه وراء مصدر باب افتعال ايد
خوبى وحبس غله براى انتظار گرانى ومراد اينجا مال بر سر هم گذاشتن است النصب بفتح نون وفتح صاد
بى نقطه شدت تعب الحرمان بكسر حاء بى نقطه وسكون راء مصدر باب ضرب وعلم ندادن كسى را بهره
سائق بكسر همزه است الحين بفتح حاء بى نقطه وسكون ياء دو نقطه پايين ونون هلاك واز اد الشره
بفتح شين با نقطه وفتح راء وهاء مصدر باب علم شدت حرص المساوى بفتح ميم وسين بى نقطه والف
وكسر واو وتخفيف ياء منقلب از همزه جمع مسوءة بفتح ميم وسكون سين وفتح واو وهمزه وتاء كه اسم مكان
براى كثرت است ونقل حركت واو وقلب آن بالف جائز است بدترها از جمله عيبها رب بضم راء و
تشديد باء يك نقطه مفتوح اسم است نزد كوفيين ومبتدا است ومضاف است وخبرش خائب است آ
بخاء با نقطه والف وكسر همزه وباء يك نقطه مفتوح اسم است بمعنى بى بهره واسل ورجاء وتجارة
مجرور بعطف بر طمع است غير منصوب وحال است بئست بكسر باء يك نقطه وسكون همزه وفتح سين
بى نقطه وتاء دو نقطه بالا فعل ذم است قلادة بفتح قاف ودال مرفوع است يعنى اى مردمان بدبختى
كردار است كه نيست شرفى بالا از اسلام ونيست گرامى بودنى نزد الله تعالى عزيزتر از پرهيزكارى
ونيست پناهگاهى نگاه دارنده تر از اجتناب حرامها ونيست شفاعت كننده رواتر از توبه ونيست توانگرى
خوشنماتر از برى بودن از آفت ونيست باعث نگاه دارنده تر از دورى از محل ضرر ونيست مالى
برطرف كننده تر فقر را از خوشنودى بقناعت ونيست گنجى بى نيازتر از اكتفا بقدر ضرورى و
هر كه اقتصار كند بر معاش كه ازان نگاه دارنده از گدائى پس بتحقيق بهم رسانيده راحت ومتصرف شده
راحت را وجاى خود كرده آسودگى فراغت را ورغبت در دنيا كليد آزار است وبر سر هم گذاشتن
مال دنيا مركب بجوريست ورشك خوردن آفت دين اسلام است وحرص دنيا خواننده است صاحب
ناسوى بيباكى در گناهان وآن پيبا كه خوانده است سوى بى بهره گذاشتن وزياده روى راننده است

سوی هلاک وشدت حرص دنیا فراهم آورنده است بدیها عیبها را همی طمع بی بهره است وبی
آرزو پی بنیاد است ولیکن امید میرساند سوی بهره کی وبی سوداگری بر میگردد سوی زیان
کاری آگاه باشید وهر که پی پا کاند در آمد در کارها بر حالی که فکر نمیکند در عاقبتها پس تحقیق
متعرض شد برای رسوا کنندهای بلاها وزشت کردن بندیت کردن بندگاه بای بی من **اصل**
ایها الناس انه لا کنز انفع من العلم ولا عز ارفع من الحلم ولا حسب ابلغ من الادب ولا
نصب اوضع من الغضب ولا جمال ازین من العقل ولا سوءة اسوء من الکذب ولا حافظ
احفظ من الصمت ولا غائب اقرب من الموت **شرح** نصب بفتح نون وفتح سین بی نقطه است
ودر بعض نسخ بصاد بی نقطه است اوضع با ضاد با نقطه وعین بی نقطه است بمعنی پست تر غضب بغین
با نقطه وفتح ضاد با نقطه وبا یک نقطه علامت زادگی از اصلی است که جز نادی ان غالبا شدید بی نسب
صاحبش مناسب بلیس است ولئیم است سوءة بسین بی نقطه وسکون واو وبهمزه است **یعنی**
ای مردمان نیست گنجی بهره رساننده تر از دانش ونیست عزتی بلندتر از بردباری ونیست کمالی رساتر از خو
سلوکی ونیست زادگی پست تر از خشمناکی ونیست آراستگی زیبنده تر از خردمندی ونیست زشتی
زشت تر از دروغ ونیست نگاه داری نگاه دارنده تر از خاموشی ونیست غائبی نزدیک تر از مرگ چرا که البته
می آید پیش از قیامت وثواب وعقاب **اصل** ایها الناس من نظر فی عیب نفسه اشتغل عن عیب غیره
ومن رضی برزق الله لم یاسف علی ما فی ید غیره ومن سل سیف البغی قتل به ومن حفر لاخیه
بئرا وقع فیها ومن هتک حجاب غیره انکشفت عورات بیته ومن نسی زلله استعظم زلل غیره
ومن اعجب برایه ضل ومن استغنی بعقله زل ومن تکبر علی الناس ذل ومن سفه علی الناس شتم
ومن خالط الانذال حقر ومن حمل ما لا یطیق عجز **شرح** لم یاسف بهمزه وسین بی نقطه از باب علم است
سل بسین بی نقطه وتشدید لام از باب نصر است حفر بحاء بی نقطه وفا وراء از باب ضرب است هتک بتاء
دو نقطه بالا از باب ضرب است الزلل بفتح زای وفتح لام اول مصدر باب ضرب وعلم لغزش اعجب بعین بی نقطه و
جیم وباء یک نقطه ماضی مجهول باب افعال است سفه بسین بی نقطه وفا وها از باب علم است شتم بشین با

نقطه

نقطه وتاء دو نقطه بالا مجهول باب نصر وضرب است الانذال بفتح همزه وسکون نون وذال با نقطه جمع
نذل بفتح نون وسکون ذال [...] حقر بحاء بی نقطه وقاف وراء معلوم باب حسن وضرب یا مجهول باب تفعیل
حمل بحاء بی نقطه از باب ضرب اشارتست بآیه سوره احزاب وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا **یعنی** ای مردمان
هر که نظر کند در عیب خودش بر گشت از گفتگوی عیب غیر او وهر که راضی شد بداده الله اندوهگین نشد
بر مالی که در دست غیر اوست وهر که کشید شمشیر زیاده روی را کشته شد بان وهر که کند برای برادر خودش چاهی را
افتاد در ان وهر که درید پرده غیر خود را نمایان شد عیبهای خانه او وهر که فراموش کرد لغزش خود را بزرگ شمرد
لغزش غیر خود را وهر که خود پسند شد برای خود گمراه شد وهر که مستغنی از علم شد بخرد خود لغزید وهر که تکبر کرد بر مردمان خوار
شد وهر که سبکی کرد بر مردمان دشنام داده شد وهر که مصاحبت کرد خسیسان را بی اعتبار شد وهر که برداشت
آنچه در طاقت نبود عاجز شد **اصل** ایها الناس انه لا مال اعود من العقل ولا فقر اشد من
الجهل ولا واعظ ابلغ من النصح ولا عقل کالتدبیر ولا عبادة کالتفکر ولا مظاهرة اوثق
من المشاورة ولا وحشة اشد من العجب ولا ورع کالکف عن المحارم ولا حلم کالصبر والصمت
شرح اعود بعین بی نقطه ودال بی نقطه افعل التفضیل است ومرفوع است النصح بضم نون وسکون صاد بی
نقطه وحاء بی نقطه مصدر باب منع خلوص ومصدر اینجا بمعنی اسم فاعل است برای مبالغه وعبارت است
از قران که باطل در ان نیاید اصلا موافق آیه سوره حم سجده لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه وعظ
قران راهنمای است سوی جمیع مسائل دین باعتبار اشتمال آن بر آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن
وامر بسوال اهل الذکر از هر چه نیست در بر ووجوب امام عالم بجمیع متشابهات واحکام دین در هر زمان
تا انقراض تکلیف التدبیر بدال بی نقطه وباء یک نقطه وراء مصدر باب تفعل نظر در عاقبت کارها التفکر
بفا وراء مصدر باب تفعل نظر کردن در صحت وفساد عملها **یعنی** ای مردمان نیست چیزی که شایان تر
مالی سودمند تر از خردمندی ونیست تنگدستی سخت تر از نادانی ونیست پند دهنده رساتر
از قران ونیست خردمندی مانند نظر در عاقبت کارها ونیست عبادتی مانند نظر در صحت وفساد عملها
ونیست مددکاری استوارتر از مشاورت با دوستان ونیست رمیدگی سخت تر از خود پسندی ونیست

پرهیزکار دیانت خود داری از حرام کرده شدها و نیست بُرده باری مانند شکیبایی و خاموشی

اصل أَیُّهَا النَّاسُ فِی الْإِنْسَانِ عَشْرُ خِصَالٍ یُظْهِرُهَا لِسَانُهُ شَاهِدٌ یُخْبِرُ عَنِ الضَّمِیرِ وَحَاکِمٌ یَفْصِلُ بَیْنَ الْخِطَابِ فِی نَاطِقٍ یُرَدُّ بِهِ الْجَوَابُ وَشَافِعٌ یُدْرَکُ بِهِ الْحَاجَةُ وَوَاصِفٌ یُعْرَفُ بِهِ الْأَشْیَاءُ وَ أَمِیرٌ یَأْمُرُ بِالْحَسَنِ وَوَاعِظٌ یَنْهَى عَنِ الْقَبِیحِ وَمُعَزٍّ یُسَکِّنُ بِهِ الْأَحْزَانُ وَحَاضِرٌ تُجْلَى بِهِ الضَّغَائِنُ وَمُونِقٌ یَلْتَذُّ بِهِ الْأَسْمَاعُ أَیُّهَا النَّاسُ أَنَّهُ لَا خَیْرَ فِی الصَّمْتِ عَنِ الْحُکْمِ کَمَا أَنَّهُ لَا خَیْرَ فِی الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ

شرح الانسان اینجا عبارتست از امیر المؤمنین علیه السلام انت ومقصود این است که در من ده خصلت کمال است که اظهار آنها میکنم برای شما در مجلس بزبان خود و آنها در غیر من و کسی که قایم مقام من باشد نیست و نخواهد بود و سکوت من از بیان آنها خوب نیست شاهد خبر مبتدا، محذوفست بتقدیر هو و این جمله استینافی بیانی سابق است الشاهد گواه یقینی بر مدعا ما نحو موافق این خبر مذکور است در کلینی درکتاب الحجة در احادیث باب فی ان الائمة علیهم السلام شهداء الله علی خلقه که بابی است یخبر عن الضمیر شاهد با خبر مذکور است درکافی در کتاب الحجة در احادیث باب ان المتوسمین الذین ذکرهم الله عز وجل فی کتابه هم الائمة والسبیل فیهم مقیم که با بیت وهشتم است ویفصل بین الخطاب اشارتست بایه سوره صاد آتیناه الحکمة وفصل الخطاب ناطق بمعنی ناطق من القرآن است چنانچه گفته که انا کلام الله الناطق یرد بیاء وتشدید دال بی نقطه مضارع غایب معلوم باب نصر است ضمیر راجع بمصدر ناطق است ومراد به جواب جواب سؤال هر کس از هر مشکل است بنا بر اینکه قرآن تبیانا لکل شیء است شافع بمعنی شفاعت کننده است در روز قیامت است یدرک معلوم باب افعال است ضمیر به راجع بمصدر شافع است حاجة عبارتست از قول الله تعالی شفاعت را واصف بمعنی بیان کننده هر پسندیده از روی علم است یعرف مجهول باب ضرب است ضمیر راجع بمصدر واصف است اشیاء عبارت است از جمیع ما جاء به النبی واین اشاره است باینکه بیان امیر المؤمنین معجز است برای رسول الله وبان ثابت میشود رسالت او وصدق جمیع ما جاء به موافق آیه سوره رعد ویقول الذین کفروا لست مرسلا قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب و آیه سوره تحریم

فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المؤمنین معز بضم میم وفتح عین بی نقطه وتشدید زای اسم فاعل معتل اللام باب تفعیل عبارتست از کسی که بودن با او باعث تسلی از جمیع مصیبتها و مطلوبها شود یسکن مضارع غایب مجهول باب تفعیل یا باب نصر است احزان بفتح همزه وسکون حاء بی نقطه و زای است حاضر بحاء بی نقطه وکسر ضاد بی نقطه و راء است ودر بعض نسخ بضاد با نقطه آمده و بنا بر اول ماخوذ است از حصر بفتح حا وسکون صاد که مصدر باب نصر و ضرب است بمعنی حبس و منع وعبارتست از کسی که منع میکند پیروان خود را از پیروی ظن واختلاف از روی ظن که باعث عداوتها وکینها ومحاربات است واز آن گفته اند که دوستان علی را کینه نمی باشد وبنا بر دوم ماخوذ است از حضور که مصدر باب نصر وعلم است وعبارتست از کسی که غایب نمیشود در وقت جواب سؤال از مشکلی بنا بر اینکه عالم است بجمیع مشکلات واز آن ماخوذ است حضض بفتح حا وضم ضاد قاموس گنگ قدس ذو البیان والعفة وبر هر تقدیر تجلی بجیم مجهول غایب یا غایبه باب افعال یا باب تفعیل یا باب نصر است ضغائن بفتح ضاد با نقطه و غین با نقطه وکسر همزه جمع ضغینه بفتح ضاد و کسر غین وسکون یاء دو نقطه پایین ونون است المونق بهمزه ونون وقاف اسم فاعل باب افعال یا باب تفعیل بیعنی کسی بلاغت خود خوش حال وصاحب تعجب میشوند کسان را و کلام او برای ترغیب در طاعت وترهید دنیا باشد یلتذ مضارع غایب معلوم باب افتعال است اسماع بفتح همزه وسکون سین بی نقطه و عین بی نقطه جمع سمع بفتح سین وسکون میم است الحکم بضم حاء بی نقطه وسکون کاف فی کلامی که امر او یا گفتن آن وکلامی که نافع ومانع از جهالت وسفاهت است یعنی ای مردمان در من کمال است ده خصلت که ظاهر میکند برای شما آنها را زبانش یا زبان این انکه اول گواهی است که خبر میدهد از آنچه در دل مردمان است دوم حاکمی است که جدا میکند میان حق وباطل در خطاب سوم گویایی است که برو میگردانند جواب سؤال هر کس از هر مشکلی را چهارم شفاعت کننده ایست که ادراک میکند بان مقصود را پنجم بیان کننده ایست که شناخته میشود با وچیزها ششم امر کننده ایست که امر میکند بنیکو هفتم پند دهنده ایست که نهی میکند از بد هشتم تسلی کننده ایست که نشانیده میشود باو اندوهها نهم

منع کنندۀ ایست که بطرف کرده میشود بالوکینها دیم خوش کلامی است که مشغول میکند بان گوشها که
شنوندکان را ای مردمان نیست چیزی در نیکویی از کلامی که مامور به است چنانچه نیست چیزی که بدتر
کلامی که از روی جهالت است و سهو غفلت است اصل واعلموا ایها الناس انه من لم یملک لسانه یندم
ومن لم یعلم یجهل ومن لا یتحلم لا یحلم ومن لا یرتدع لا یعقل ومن لا یعقل یهن ومن یهن
لا یوقر ومن یتق ینج ومن یکتسب مالا من غیر حقه یصرفه فی غیر اجره ومن لا یدع وهو محمود یدع
وهو مذموم ومن لم یعط قاعدا منع قائما ومن یطلب العز بغیر حق یذل ومن یغلب بالجور یغلب
ومن عاند الحق لزمه الوهن ومن تفقه وقر ومن تکبر حقر ومن لا یحسن لا یحمد شرح لم یملک مضارع
غایب معلوم باب ضرب مجزوم است یندم بنون ودال بینقطه مضارع معلوم باب علم مجزومست وبرین قیاس
نظایرتها از مضارع ومن لا یعلم یجهل برای ابطال خیال انتحال الفان است که میکویند که اجتهاد ظنی کافی است
در جواز فتوی و قضا بخیال اینکه مقتضی بعلم وظنی بود زنهار فایده ندارد با علمی بودن حکم و این خیال لغات
دیکت و فاسد است ناشی شده از خواهش منصب فتوی و قضا با وجود جهل التحلم بحا بینقطه مصدر
باب تفعل بشفقت کندانیدن بی ادبی با وجود قدرت و انتقام لا یحلم بحا بینقطه مضارع معلوم باب حسن
ماخوذ است از حلم بکسر حا و سکون لام بمعنی امکندانیدن بی ادبی با وجود قدرت بر انتقام لا یرتدع برا
دال بینقطه و عین بینقطه مضارع معلوم باب افتعال است الارتداع ترک انچه نهی الله تعالی و دست کشیدن
ازان شده مثل فتوی و قضا از روی ظن لا یعقل معلوم باب ضرب است العقل خردمندی و ان رعایت اداب
حسنه در کسب علم دین و عمل بان است یهن بفتح یا مضارع معلوم و ضم ها و سکون نون مضارع غایب معلوم
معتل العین واوی از باب نصر است الهون بفتح ها و سکون واو خواری لا یوقر بواو و قاف و را
مضارع مجهول باب افعال و یا باب تفعیل است الایقار و التوقیر بار کردن و اینجا عبارت است از تعلیم
بسیار و واو در هر دو جا حالیه است لم یعط مضارع مجهول باب افعال است منع مجهول مجرد است و
این کلام برای بیان اینست که اگر کسی پیش از قیام بامر امامت شروط امامت را نداشته باشد بعد از ان
نیز نخواهد داشت پس هر امام لاحق پیش از وفات امام سابق مستجمع شروط امامت میشود خواه

بزمان

بزمان بسیار و خواه در اندک زمانی یا برای بیان اینست که دوزی مقدر است و سعی بسیار در ان
دخلی ندارد پس افضار در طلب روزی بهتر است یذل بذال با نقطه و تشدید لام مفتوح و مکسور
معلوم باب ضرب است یغلب اول معلوم باب ضرب است و در دوم مجهول است و قر بقاف و را معلوم
باب حسن یا مجهول باب تفعیل است لا یحمد معلوم باب افعال است یا مجهول باب علم است یعنی و بدانید
ای مردمان این کرشان اینست که هر که صاحب زبان نشود یا بانش پشیمان میشود و هر که نداند جاهل میشود و هر که
بشفقت و امداد خود دار نکند اینست بی ادبی صاحب که کنند اینده میشود و هر که باز کرفته خود را از حرام
نمیشود و هر که خردمند نمیشود خوار میشود و هر که خوار شود بربار کرده از علم نمیشود و هر که پرهیزکاری کرده
رها یی یافت و هر که کسب کرد مالی را از غیر حقش خرج میکند انرا در غیر مزد آن و هر که وا نکذاشت مال حرام را
باختیار و اسیکذارد انرا بی اختیار و هر که داده نشد چیزی بر حالی که او نشسته است ممنوع شد از ان بر حالی
که ایستاده است و هر که طلب کند عزت را بنا حق خوار میشود و هر که غالب شد بستم مغلوب میشود و هر
که عناد با حق کرده لازم میشود او را سستی و دکفتکوهای بیجا از روی ظن و هر که علم دین حاصل کند صاحب
وقار و بی اضطراب میشود و هر که تکبر کند حقیر میشود و هر که نیکو نکند کار را اکر متصدی ان شده ستایش
کرده نمیشود اصل واعلموا ایها الناس ان المنیة قبل الدنیة والتجلد قبل التبلد والحساب قبل
العقاب والقبر خیر من الفقر وغض البصر خیر من کثیر من النظر والدهر یوم لک ویوم علیک
فاذا کان لک فلا تبطر واذا کان علیک فاصبر فکلیهما تمتحن وفی نسخة وکلاهما سیختبر
شرح ان بفتح همزه و تشدید نون موصول است المنیة بفتح میم و کسر نون و تشدید یا و دو نقطه
بالیین مرک قبل بفتح قاف و سکون بای یکنقطه منصوب ست بنظرفیت وظرف خبر ان است الدنیة بفتح دال
بینقطه و کسر نون و تشدید یا دو نقطه بپایین خصلتی که عار است مثل پیروی امام جاهل یعنی با نال دین
مقصود این است که مرک برای آدمی بهتر است از ارتکاب عار التجلد بجیم و دال بینقطه مصدر باب تفعل است
خود را وا داشتن بر فرمان برداری الله تعالی و ان و نظایرش منصوب است التبلد بباء یکنقطه و دال بینقطه
مصدر باب تفعل حسرت خوردن بر کاری که فوت شده و نفعی ندارد و حیران شدن و کردانیدن

دو دست پشت ورو وحاصل هم یکی است بحساب بکسر حاء بی نقطه وسین بی نقطه وباء یک نقطه مصدر باب
مفاعله رو رسیدن آدمی باینکه درچه کار است وبرای دفع عقاب آخرت چه چیزها را آماده کرده موافق
آیه سوره حشر یا ایها الذین امنوا اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد واتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون
فقر بفتح فا وسکون قاف مستعمل میشود در تهی دستی از متاع آخرت مثل نعوذ بالله من الفقر ودر تهی از متاع دنیا
مثل الفقر فخری ومثل اینها مذکور است در کافی در کتاب الکفر والایمان در حدیث باب فضل فقراء المسلمین کرب
صد وهفتم است ومراد اینجا معنی اول است غض بفتح غین با نقطه وتشدید ضاد با نقطه مصدر باب نصر است
لا تبطر بباء یک نقطه وطاء بی نقطه وراء نهی باب علم است البطر بفتح باء وفتح طاء نشاط نعمت وتجاوز از حد
فا در فبکلیهما برای بیان است تحن بحاء بی نقطه مضارع مخاطب مجهول باب افتعال است وفی نسخة تا آخر کلام
مصنف است چون این حدیث را نقل کرده از کتاب محمد بن علی بن معمر ومیتواند بود که کلام دیگری از راویان
وکاتبان باشد ودر بعض نسخ نیست سیخ بحاء بی نقطه وسین بی نقطه وراء مضارع غایب معلوم باب
انفعال مدخول سین تاکید با استقبال قریب است ودر بعض نسخ مجهول یا معلوم باب نصر وضرب است انحسار
انکشاف یعنی برطرف شدن والحسر بفتح حا وسکون سین کشف والحسور بضم حا وضم سین انکشاف یعنی
وبلیه‌ای مردمان این کم است اولی از عا راست وسعی در کار آخرت اولی از سعی در قیامت ومجاسبه
نفع در دنیا اولی از عذاب آخرت است وقبر بهتر است از تهی دستی وپوشیدن چشم بهتر است از بسیاری از
حمله نگاه ونمانده روزی نفع برای تست ورزی ضرر بر تو است پس چون باشد برای تو پس نشاط مکن
وچون باشد بر تو پس صبر کن بیان این آنکه بهره داده خود میشود ودر نسخه دیگر است که بهره داده‌ها
البته برطرف شود ودور که **اصل** ایها الناس اعجب ما فی الانسان قلبه وله مواد من الحکمة واضداد
من خلافها فان سنح له الرجاء اذله الطمع وان هاج به الطمع اهلکه الحرص وان ملکه الیاس قتله
الاسف وان عرض له الغضب اشتد به الغیظ وان اسعد بالرضا نسی التحفظ وان ناله الخوف
شغله الحذر وان اتسع له الامن استلبته الغرة وفی نسخة اخذته الغرة **شرح** اعجب افعل التفضیل و
مبتدا مضاف است قبله خبر مبتدا است ضمیر له ونظایرش راجع بقلب است المواد بفتح میم وتخفیف واو و

تشدید دال بی نقطه جمع ماده وضمیرها برمیگردد که روباعث صلاح است وجانفعل است
ومراد بحکمة بکسر حاء وسکون کاف هوشمندی وخردمندیست موافق اینکه مذکور است در کافی در کتاب العقل
در حدیث دوازدهم باب اول که ورقال ولقد اتینا لقمان الحکمة قال الفهم والعقل اضداد عبارتست از
مفسدات قلب وآنها مقابلات مواد است خلاف بکسر خاء با نقطه وضمیر راجع بحکمة عبارتست از حماقت وجهل
که مقابل حکمة است وتفصیل میشود عقل که مواد دل است وجنود جهل که اضداد دل است ومذکور
است در کافی در کتاب العقل در حدیث چهاردهم باب اول فا در فان برای بیان اضداد من خلافها است
سنح بحا ونظایرش مثال اضداد است سنح بسین بی نقطه ونون وحاء بی نقطه ماضی معلوم باب منع است
السنوح بضم سین وضم نون والسنح بفتح وضم سین وسکون نون عروض الرجاء بفتح را وجیم والف وهمزه منقلبه
از واو مصدر باب نصر امید واری خواه از الله وخواه از مخلوق ومراد اینجا شق دوم است بقرینه
سنح ذیرا که امید واری از الله هیچ کمی است وآن از جنود عقل است چنانچه مذکور است در کافی در کتاب
العقل در حدیث چهاردهم باب اول الطمع بفتح طا وفتح میم مصدر باب علم الحاح در حاجت نزد کسی خواه بزبان
وخواه بغیر آن هاج بالف وجیم از باب ضرب است الهیجان بفتح ها وفتح یاء والهیج بفتح ها وسکون یاء
والهیاج بکسر ها انگیختن با در به بمعنی فی است یا برای تعدیه است ضمیر راجع بقلب است ماضی باب
ضرب است الیاس بفتح یاء دو نقطه پایین وسکون همزه وسین بی نقطه مصدر باب علم قطع طمع از
مخلوق بضرورت نفتادی اسباب طمع نه برای رضا بالله بقرینه ملکه مثل یاس مراد جنب جمل از لشکرش
در وقت مغلوبیت وکریختن از ایشان الاسف بفتح همزه وفتح سین بی نقطه مصدر باب علم اندوه شدید
الغضب بفتح عین با نقطه وفتح ضاد با نقطه مصدر باب علم خشم الاشتداد بشین با نقطه ودو دال
بی نقطه مصدر باب افتعال در دیدن با در به برای تعدیه است الغیظ بفتح غین با نقطه وسکون یاء دو نقطه
پایین وظاء با نقطه مصدر باب ضرب بغایت خشمناک شدن اسعد بسین بی نقطه وعین بی نقطه ودال بی نقطه
ماضی مجهول باب افعال است الرضا بکسر راء وضاد با نقطه والف مقصوره خوشنودی ومراد اینجا یا
خوشنودیست مثل بمال دنیا التحفظ بحاء بی نقطه وخا وظاء با نقطه مصدر باب تفعل نگاه داشتن حال خود

الحذر بحاء بی‌نقطه و ذال و راء مصدر باب علم احتراز از کاری که می‌باید الغره بکسر غین با نقطه و تشدید راء
مصدر باب بضرب فریب دادن دنیا **یعنی** ای مردمان عجیبست این جزء در مردمان راست دلش است و از راست که آید
بسبب حکمت و مصلحتی که بخشیده یعنی حکمت بیان این که اگر سانح شود او را امیدواری خوار میکند از طمع
و اگر برانگیزاند از طمع هلاک میکند از حرص و اگر ساعی کند او را ناامیدی میکشد او را اندوه بسیار و اگر
عارض شود او را غضب شدید و از هر طرف او را خشم بسیار و اگر بهره داده شود بمال دنیا و مال دنیا
فراموش میکند نگاه داشتن حق خود را و اگر دریابد او را ترس مشغول میکند او را احتراز بیجا و اگر فراخ شود
بایما و امنی میرساند او را فریب دنیا و در نسخه این است که میگیرد او را فریب دنیا **اصل** وَإِنْ جُدِّدَتْ لَهُ نِعْمَةٌ
أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ وَإِنْ أَفَادَ مَالًا أَطْغَاهُ الْغِنَى وَإِنْ عَضَّتْهُ فَاقَةٌ شَغَلَهُ الْبَلَاءُ وَفِي نُسْخَةٍ جَهَدَهُ الْبُكَاءُ وَ
إِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ فَضَحَهُ الْجَزَعُ وَإِنْ أَجْهَدَهُ الْجُوعُ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ وَإِنْ أَفْرَطَ فِي الشِّبَعِ كَظَّتْهُ
الْبِطْنَةُ فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضِرٌّ وَكُلُّ إِفْرَاطٍ لَهُ مُفْسِدٌ **شرح** جدد بجیم و دو دال بی‌نقطه مجهول باب تفعیل است
النعمه بفتح نون و سکون عین بی‌نقطه اسم مصدر باب تفعل سود کردن و بکسر نون مال و اسباب دنیا عزه بکسر عین بی
نقطه و تشدید زای است افاد بفا و الف منقلبه از یاء و دال بی‌نقطه یعنی استفاده است عضته بعین بی‌نقطه و تشدید
ضاد با نقطه از باب علم است الفاقه بفا و الف منقلبه از واو و قاف فقر یا دربدری است الکظ بکسر کاف
و تشدید ظا با نقطه مصدر باب بضرب عاجز کردن طعام کسی را البطنه بکسر با یکنقطه و سکون طا بی‌نقطه و نون
مصدر باب بضرب پری شکم از طعام فا در فکل برای تعقیب است و مراد بیان نوعی دیگر از مضرات قلب است
و آن تفریط یا افراط در مواد است به متعلق معتبر است و از متعلق عبادات **یعنی** و اگر تازه کرده شود
برای او نعمتی فرا میگیرد او را عزت و اگر کسب کند مالی را سرکش میکند او را بی‌نیازی و اگر گزد او را فقیری گرفتار کند
او را بلا و در نسخه این است که مانده میکند او را گریه و اگر برخورد او را مصیبتی رسوا میکند او را بی‌تابی و اگر آزار
کند او را گرسنگی می‌نشاند او را سستی و اگر افراط کند در سیری عاجز میکند او را پری شکم پس از آن هم تفریطی در
مواد بان ضرر کننده است و هر افراطی در مواد او را مفسد است **اصل** أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ مَنْ قَلَّ
ذَلَّ وَمَنْ جَادَ سَادَ وَمَنْ كَثُرَ مَالُهُ رَأَسَ وَمَنْ كَثُرَ حِلْمُهُ نَبُلَ وَمَنْ أَفْكَرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَزَنْدَقَ وَ

مَنْ أَكْثَرَ مِنْ شَيْءٍ عُرِفَ بِهِ وَمَنْ كَثُرَ مِزَاحُهُ اسْتُخِفَّ بِهِ وَمَنْ كَثُرَ ضِحْكُهُ ذَهَبَتْ هَيْبَتُهُ فَقَدْ
حَسَبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ أَدَبٌ إِنَّ أَفْضَلَ الْفِعَالِ صِيَانَةُ الْعِرْضِ بِالْمَالِ لَيْسَ مَنْ جَالَسَ الْجَاهِلَ بِذِي مَعْقُولٍ
مَنْ جَالَسَ الْجَاهِلَ فَلْيَسْتَعِدَّ لِقِيلٍ وَقَالٍ لَنْ يَنْجُوَ مِنَ الْمَوْتِ غَنِيٌّ بِمَالِهِ وَلَا فَقِيرٌ لِإِقْلَالِهِ **شرح**
قل بقاف و تشدید لام معلوم باب ضرب است القله بکسر قاف کمی و کوتاهی در بخشش و آن ضد جود است ذل
و الف منقلبه از یا و سین بی‌نقطه معلوم باب ضرب است الرئیس بفتح راء و سکون یا تکبر در رفتار الحلم بکسر حاء
بی‌نقطه و سکون لام بردباری و خرد نبل بنون و با یکنقطه معلوم باب حسب است النبل بفتح نون نجابت
افکر بفا و راء معلوم باب افعال است الافکار دعوی یافتن چیزی بفکر التزندق بزای و نون و دال بی‌نقطه
ارتکاب چیزی که مفضی سوی مذهب زنادقه باشد و آن نفی صانع عالم است عرف مجهول باب ضرب است المزاح
بضم میم و زای و حاء بی‌نقطه مصدر باب منع خوش طبعی و بکسر میم مصدر باب مفاعله بمعنی در خوش
طبعی استخف بخاء با نقطه و تشدید فاء مجهول باب استفعال است الهیبه بفتح هاء و سکون یاء دو نقطه با پایین و باء
یکنقطه مصدر باب علم ترس و مصدر اینجا مضاف بمفعول است فقد معلوم باب بضرب و ضرب بحسن است الحسب
بفتح حاء بی‌نقطه و فتح سین بی‌نقطه خصلتی که در حساب بیاید الادب بفتح همزه و دال بی‌نقطه و باء یکنقطه مصدر
باب حسن بمعنی نیکوی در معاشرت مردمان الفعال بفتح فاء و تخفیف عین اسم مصدر باب منع کرم عرض بکسر عین بی‌نقطه
و سکون راء و ضاد با نقطه است المعقول مصدر باب ضرب خردمندی و میتواند بود که اسم مفعول باشد
معنی آنچه نگاه داشتنی خردمند باشد قیل و قال دو مصدر یا دو فعل ماضی مجهول و معلوم است و
عبارتست از سخن هرزه خواه قائلش مجهول باشد و خواه معلوم باشد الاقلال مصدر باب افعال کم
داشتن مال **یعنی** ای مردمان بدرستی که شأن اینست که هر که کوتاهی کرد از دادن خوار شد و هر که بخشش کرد
خوب کرد مهتر شد و هر که بسیار شد مالش تکبر کرد و هر که بسیار شد بردباریش عظیم القدر شد و هر که افکار
کرد در ذات الله مائل بزندیقی شد و هر که بسیار ورزید کاری را شناخته شد بآن و هر که بسیار شد خوش طبعی
او سبکی کرده شد با او و هر که بسیار خندید او رفت هیبت او و تباه شد کمال کسی که نیست او را ادبی بدرستی که
بزرگ ترین نگاه داشتن عرض خود بمال است نیست کسی که همنشینی کرد با جاهل از خردمندان که همنشینی کرد با جاهل

بد رایی کرامانده شود قبل از آنکه کرده ها عیب شود از مرگ بی نیازی با لزوم بنیاز مندی با فلاس اصل
ایها الناس لو ان الموت یشتری لاشتراه من اهل الدنیا الکریم الابلج واللئیم الملهوج ایها الناس
ان للقلوب شواهد تجری الانفس عن مدرجة اهل التفریط وفطنة الفهم للمواعظ ما یدعو النفس
الی الحذر من الخطر وللقلوب خواطر للهوی والعقول تزجر وتنهی وفی التجارب علم مستانف
والاعتبار یقود الی الرشاد شرح لو ان بفتح همزه وتشدید نون بتقدیر لو کان ان است یشتری بشین
با نقطه ورا مجهول باب افتعال است خریدن کسی مرگ را عبارتست از دادن کسی مال را برای آنکه مرگ بفرمان
او در آید مانند غلام پس اگر کسی گوید که فلان دشمن را بگیر بگیرد و اگر گوید که با من و با فلان دوستی مکن
کاری مدار منزجر شود اهل الدنیا عبارتست از صاحبان مال بسیار الابلج بفتح همزه وسکون با یکنقطه
وفتح لام وجیم گشاده رو گشاده ابرو الملهوج بجیم زبان گرفته شده از کلال قوم ودنائت ماخوذ است از لهج بفتح
لام وسکون وفتح ها بمعنی زبان الشواهد بشین با نقطه ودال بی نقطه جمع شاهد گواهان یقینی وتانیث
باعتبار اینست که عبارتست از علامات ربوبیت رب العالمین که در آفاق وانفس است و در دل آدمی
آنها را پدید آید تجری بجیم ورا مضارع غایبه معلوم باب افعال است وتعدیه ان بعن بتضمین معنی صرفست
المدرجه بفتح میم وسکون دال بی نقطه وفتح را ظرف بفتح اهل التفریط عبارتست از جمعی که پیروی امام عالم
بجمیع احکام رب العالمین نمیکنند چنانچه گویا شواهد ربوبیت را ندیده اند فطنه بکسر فا وسکون طاء بی نقطه
ونون مبتدا ومضاف است الفهم بفتح فا وکسر ها زیرک لام برای تقویت تعدیه است وظرف متعلق بفهم
است المواعظ جمع موعظه بفتح میم وکسر عین پندها واینجا عبارتست از آیات بینات محکمات صریحه
در نهی از پیروی ظن وانا اختلاف از روی ظن ودر امر بسؤال اهل الذکر از هر شبهه محتاج الیه در دین
که در ذهنی نیست بآنها زیرا که است خواه ذهن تند فهم وخواه ذهن کودن باعتبار اینکه اشتباهی در آنها
نیست اصلا ومخالفان آنها مکابره میکنند ما مصدریه است ومصدر خبر مبتدا است یدعو بدال بی نقطه
وعین بی نقطه مضارع غایب معلوم باب نصر است وضمیر مستتر راجع بفهم است النفس منصوب ومفعول به است
وعبارتست از نفس اماره بسوء که در هم که میباشد الحذر بفتح حاء بی نقطه وفتح ذال با نقطه ورا مصدر باب علم

احتراز

احتراز الخطر بفتح خاء با نقطه وفتح طاء بی نقطه ورا مشرف شدن بر هلاک واینجا عبارتست از پیروی ظن
واختلاف از روی ظن باعتبار اینکه احتمال خطا دارد موافق آنچه می آید در اصل نهم که لقد خاطر من
استغنی برایه الخواطر بفتح خاء با نقطه وطاء بی نقطه ورا چیزهایی که بدل گذرد ولام برای سببیت است
الهوی بفتح ها وتخفیف واو والف خواهش نفس اماره بسوء تزجر بزای وجیم ورا مضارع غایبه معلوم
باب نصر است تنهی مضارع غایبه معلوم باب منع است التجارب بفتح تاء دو نقطه بالا وجیم والف وکسر را
وبا یکنقطه جمع تجربه بفتح تا وکسر را که اسم مصدر باب تفعیل است آزمودها المستانف بهمزه وکسر نون
فا اسم مفعول باب استفعال است از سر گرفته شده واین اشارتست باینکه اگر کسی فراموش کرده باشد
وصیت رسول الله را در من بخلافت وتجربه کند مرا وببیند مرا بسؤالها از مشکلها معلومش میشود بار
دیگر که امام حق منم وامامت ایشان مخالف آیات بینات محکمات است الاعتبار بعین بی نقطه وبا یکنقطه و
را مصدر باب افتعال است عبرت گرفتن واز احوال امم سابقه که بعد از انبیا اوصیای ایشان را
واگذاشتند واز پی جاهلان رفتند واز امثال آیه سورة اعلی که بل تؤثرون الحیوة الدنیا والاخرة
خیر وابقی ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم وموسی که مشتمل است بر احوال این امت بعد از نبی
آخر الزمان یقود بقاف ودال بی نقطه مضارع غایب معلوم باب نصر است الرشاد بفتح را مصدر
باب نصر وعلم راه یافتن سوی حق یعنی ای مردمان اگر میبود اینکه مرگ خریده شود هر اینه میخریدند او را از
اهل دنیا صاحب کرم گشاده رو وصاحب بخل زبان گرفته شده ای مردمان بدرستی که برای دلهاست
گواهان یقینی که دور میکنند دلها را از طریقه اهل تقصیر وحذاقت کسی که زیرکست در فهمیدن
آیات بینات محکمات اینست که خواند نفهم کننده نفس اماره سوی احتراز از خطر وبرای دلهاست
خاطرهایی بسبب خواهش نفسها وعقلها منع ونهی میکنند از خاطرها ودر تجربهاست علمی از سر
گرفته شده وعبرت گرفتن میکشاند صاحبش را سوی راه یافتن بحق اصل وکفاک ادبا لنفسک ما
تکرهه لغیرک وعلیک لاخیک المؤمن مثل الذی لک علیه لقد خاطر من استغنی برایه ومن
تدبر قبل العمل فانه یؤمنک من الندم ومن استقبل وجوه الآراء عرف مواقع الخطاء ومن

أمسك عن الفضول عدلت رأيه العقول ومن حصر شهوته فقد صان قدره ومن أمسك
لسانه أمنه قومه ونال الحاجة شرح ادبا بفتح همزه و فتح دال بی نقطه و باء یک نقطه و بهمزه والف
کرد ال بی نقطه میتواند بود و بنا بر اول بمعنی روش پسندیده است و بنا بر دوم اسم فاعل باب ضرب
بمعنی خواننده سوی روش پسندیده و بر هر تقدیر تمیز مقدم بر ممیز است یا حال مقدم بر صاحب حال است ما
موصوله و فاعل کفا است که مخاطب باب علم است و میتواند بود که غایبه باشد و ضمیر مستتر راجع
بنفس باشد و بر هر تقدیر مراد اینست که ادب آموختن ترا بس است از اینکه اشتباه کنی الندم مرفوع است و
منصوب میتواند بود و بنا بر اول مبتدا است و خبر بمعنی امر است و بنا بر دوم اغراء است بتقدیر احذر
ندم بفتح نون و فتح دال بی نقطه مصدر باب علم است الآراء بهمزه و الف و راء و الف و همزه جمع رای بفتح راء و سکون
همزه منصوب اراده بفتح همزه و سکون راء و بهمزه و الف و همزه است استقبال وجود آرا عبارتست از مشاوره
با اهل رای در کیفیت حروب و مانند آنها بنا بر اینکه چون هر کدام رای خود را گویند وجه از اسباب رکشتن خطا
از صواب میشود خطا بفتح خاء و فتح طاء و همزه و بالف ممدوده میتواند بود دوم اینجا مناسبتر است اختلاف
بیین بی نقطه معلوم باب افتعال است عفو بضم فا و ضم ضاد با نقطه است عدلت بعین بی نقطه و دال
بی نقطه ماضی غایبه معلوم باب تفعیل است رایه بفتح راء و سکون همزه و یاء دو نقطه پایین منصوب و معطوف به
است العقول بضم عین بی نقطه و ضم قاف مرفوع و فاعل است و مراد اینست که هر کدام از اهل رای که در
وقت مشاورت کرانه میدارد خود را از هرزه و لغو رای او پسندیده تر است نزد عقلا حصر بحای بی نقطه
و صاد بی نقطه و راء ماضی معلوم باب نصر و ضرب است شهوته منصوب و مفعول به است قدره بفتح قاف
و سکون دال بی نقطه و راء منصوب و مفعول به است امنه بهمزه و نون ماضی باب علم است یعنی و کافی شد
ترا باعتبار ادب برای خود شناکردنی پسندی از برای غیر تو و برفتن برای برادر تو که مومن است مثل
حقی که برای تست بر او و هر آینه بتحقیق در خطر افتاده هر که مستغنی شد از سؤال دیگران بسبب صواب دید
خود و تاملی در عاقبت پیش از شروع در کار است چه بسبب ستی کردن ایمن میکند ترا از پشیمانی و هر که
دور شد راههای صواب دیدها را شناخت راههای خطا را و هر که نگاه داشت خود را از

لغوها نیکو شمرد صواب دید او را عقلهای عقلاء و هر که حبس کرد خواهش نفس را در وقت ورود
و مانند آن پس بتحقیق نگاه داشت قدر خود را از کوچکی و خواری و هر که نگاه داشت زبان خود را
از دروغ و کن نکی و مانند آنها ایمن شمردند او را قوم او و در یافت مطلوب خود را امثل و فی تقلب
الأحوال علم جواهر الرجال والأيام توضح لك السرائر الكامنة وليس في البرق الخاطف مستمتع
لمن يخوض في الظلمة ومن عرف بالحكمة لحظته العيون بالوقار والهيبة وأشرف الغنى ترك
المنى شرح و برای سببیت است التقلب بقاف و باء یک نقطه مصدر باب تفعل گردش تقلب احوال عبارتست
از انتقال مردمان از امنی سوی ترس و از بی نیازی سوی نیازمندی و از صحت سوی مرض و مانند آنها و
عکس آنها الجواهر جمع جوهر که گوهرها بمعنی سرشتها و خوبها الأيام جمع یوم روزگارها مثل روزگار
زندگی و صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و روزگار مرض موت او که تخلف از جیش اسامه و منع نوشتن وصیت
نامه واقع شد و روزگار وفات او و سرائر بکسر همزه است المکون بضم کاف و ضم میم مصدر باب نصر علم
پنهان بودن مراد اینست که از این روزگارها ظاهر میشود برای تو نفاق و عداوت جمعی که در روزگار
رسول الله صلی الله علیه و آله اظهار ایمان میکردند ناچار المستمتع بتاء دو نقطه بالای مفتوحه و عین بی نقطه
مصدر میمی باب استفعال بهره مندی الخوض بفتح خاء با نقطه و سکون واو و ضاد با نقطه مصدر باب نصر
فرو رفتن خوض در ظلمت عبارتست از دیگر خلاف بی علم بحجاج الیه نفی استمتاع برق خاطف عبارتست
از اینکه اعتماد بر جاهلان برای اینست که اگر کردن مشکلی درمانند مراد از آن و باین محفوظ نشوند از حکم اضلال که
از خیالات فاسده و اهواء و ازاء واقع میشود روز بروز و دم بدم اللحظ بفتح لام و سکون حاء بی نقطه و
ظاء با نقطه مصدر باب منع نگاه بگوشه چشم از کمال التعظیم الوقار بفتح واو و قاف در اصل مصدر باب حسن عظمت الهیبه
بفتح هاء و سکون یاء دو نقطه پایین و باء یک نقطه مهابت غنی بکسر غین با نقطه و نون و الف منقلب از یاء است
المنی بضم میم و تخفیف نون و الف منقلب از یاء جمع منیه بضم و کسر میم و سکون نون آرزوها یعنی بوسیله گردش
حالهاست دانستن گوهرهای مردان و روزگارها واضح میکند برای تو رازهای پنهان را و نیست در برق جهنده
اشغالی برای کسی که فرو میرود در تاریکی و هر که شناخته شد براستی و درستی نگاه میکند او را چشمها با عظمت

وهیبت وفا مینماید بی نیازی تولد شده از دوری نیاست اصل وَالصَّبْرُ جُنَّةٌ مِنَ الْفَاقَةِ وَالْحِرْصُ عَلَامَةُ
الْفَقْرِ وَالْبُخْلُ جِلْبَابُ الْمَسْكَنَةِ وَالْمَوَدَّةُ قَرَابَةٌ مُسْتَفَادَةٌ وَوَصُولٌ مُعْدِمٌ خَيْرٌ مِنْ جَافٍ مُكْثِرٍ وَ
الْمَوْعِظَةُ كَهْفٌ لِمَنْ وَعَاهَا وَمَنْ أَطْلَقَ طَرْفَهُ كَثُرَ أَسَفُهُ شرح جنة بضم جیم و تشدید نون است
و فقر بمعنی حفظ است الجلباب بکسر جیم و سکون لام و باء یکنقطه اول و بکسر لام و تشدید
باء پیراهن و بالاپوش وصول بفتح واو و ضم صاد بی‌نقطه است معدم اسم فاعل از باب افعال است الجافی
بجیم و فاء پهلو خالی کننده مکثر بثاء سه نقطه و راء اسم فاعل از باب افعال است اطلق ماضی معلوم باب افعال
است الطرف بفتح طاء و فتح راء و فاء کنار و سکون راء چشم و بنا بر اول عبارت از زبان و قبل و دبر می
باشد یعنی و شکیبایی سپریست نگاهدارنده از حاجتمندی و حرص نشان نیازمندیست و بخل پیراهن
شکستگی و پریشانی و دوستی خویشاوندی کسب کرده شده است و مهربانی کننده بیچیز بهتر است
از پهلو خالی کننده بسیار مال و پند دانا پناهی است برای کسی که در دل خود جا داد از او و هرکه سر داد زبان خود را
بسیار شد اندوه او اصل وَقَدْ أَوْجَبَ الدَّهْرُ شُكْرَهُ عَلَى مَنْ نَالَ سُؤْلَهُ وَقَلَّ مَا يُنْصِفُكَ اللِّسَانُ
فِي نَشْرِ قَبِيحٍ أَوْ إِحْسَانٍ وَمَنْ ضَاقَ خُلُقُهُ مَلَّهُ أَهْلُهُ وَمَنْ نَالَ اسْتَطَالَ وَقَلَّ مَا تَصْدُقُكَ الْأُمْنِيَّةُ
وَالتَّوَاضُعُ يَكْسُوكَ الْمَهَابَةَ شرح الدهر بفتح دال بی‌نقطه و سکون هاء و راء زمانه و مضاف محذوفست بتقدیر
اهل الدهر و مراد کسی است که مؤثر در نفع و ضرر وقت باشد مثل فرمانروایان و عوامی که تابعان ایشانند
شکر اضافه مصدر بمفعول است و ضمیر راجع بدهر است السؤل بضم سین بی‌نقطه و سکون همزه مطلوب
ما در قل مصدریه و کافه میتواند بود ینصفک بنون و صاد بی‌نقطه و فاء غایب معلوم باب افعال یا باب ضرب
یا باب ضرب است الانصاف عدالت النصف بفتح نون و سکون صاد عدالت و مراد اینست که مدح و قدح
خالی از مبالغه نباشد غالبا چه گویا که زبان بفرمان صاحبش نیست پس بهتر اینست که کلی احتراز
کند از مدح و ذم اهل دنیا بضرورت نال بنون است در اکثر نسخ و در بعضی قال بقاف است و بنا بر اول مراد
اینست که دریافتن اسباب دنیا باعث تکبر است نعوذ بالله و مراد اینست که هرکه دعوی قولی کرد که از من آن
و دیگری نگفته تکبر کرده یا مراد اینست که هرکه در احکام شرع حکم اندوی ظن خود کرد و محض نقل از دو

باشد

باشد تکبر کرده و تصدق بصاد بی‌نقطه و دال بی‌نقطه و قاف ماضی غایب معلوم باب ضرب است
الأمنیه بضم همزه و سکون میم و کسر نون و تشدید یاء دو نقطه پایین آرزو و مراد اینست که آرزوها
غالبا خام و پوچ می‌باشد یعنی و بتحقیق واجب کرده اند اهل دهر شکر خود را بر کسی که در دنیا یافت مطلوب خود را
از دنیا و کم است اینکه انصاف کند ترا زبان در اظهار قبیحی یا اظهار احسانی و هرکه تنگ شد خوی او ملول شد
از او اهل سرای او و هرکه دریافت دنیا را تکبر کرد و کم است اینکه راست گوید ترا آرزو و فروتنی میپوشاند ترا
جلالت و هیبت اصل وَفِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ مِنْ عَاكِفٍ عَلَى ذَنْبٍ فِي آخِرِ أَيَّامِ عُمُرِهِ
وَمَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ خَفِيَ عَلَى النَّاسِ عَيْبُهُ وَانْحُ الْقَصْدَ مِنَ الْقَوْلِ فَإِنَّ مَنْ تَحَرَّى الْقَصْدَ
خَفَّتْ عَلَيْهِ الْمُؤَنُ شرح السعه بفتح سین بی‌نقطه و کسر و تخفیف عین بی‌نقطه مصدر معتل الفاء واوی باب علم
فی آخر خبر است و مبتدا است فی آخر خبر مبتدا است و مراد اینست که بعضی اصرار بر گناه میکنند در
همان روز پیش از توبه میمیرند انح بکسر نون و ضم حاء بی‌نقطه امر معتل اللام واوی باب نصر است
النحو بفتح نون و سکون حاء اختیار و جستن القصد بفتح قاف و سکون صاد بی‌نقطه میانه بمعنی خالی از افراط
و تفریط التحری بحاء بی‌نقطه و راء مکسوره و یاء مصدر باب تفعل گزیدن خفت بخاء با نقطه و تشدید فاء
ماضی غایبه معلوم باب ضرب است المؤن بضم میم و فتح همزه و تخفیف نون جمع مؤنه بفتح میم و ضم همزه
و سکون واو و خرجها و آزارها و این عبارتست از اینکه دعوی گزاف و هرزه گوییها باعث زیادتی خرجها و
آزارها میشود یعنی و در وسعت خلقها ست گنجهای روزیها و بسی از ایستاده بر گناهش در آخر ایام عمرش ست
و هرکه پوشانید او را شرم جامه خود را پنهان شد بر مردمان عیب او و بگزین گفتار میانه را بدرستی که هرکه میانه را
سبک شد بر او خرجها و آزارها اصل وَفِي خِلَافِ النَّفْسِ رُشْدُكَ مَنْ عَرَفَ الْأَيَّامَ لَمْ يَغْفُلْ عَنِ الِاسْتِعْدَادِ
أَلَا وَإِنَّ مَعَ كُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقًا وَإِنَّ فِي كُلِّ أُكْلَةٍ غُصَصًا لَا تُنَالُ نِعْمَةٌ إِلَّا بِزَوَالِ أُخْرَى وَلِكُلِّ ذِي رَمَقٍ قُوتٌ
وَلِكُلِّ حَبَّةٍ آكِلٌ وَأَنْتَ قُوتُ الْمَوْتِ شرح الرشد بضم راء و سکون شین با نقطه و بفتح راء و فتح شین
مصدر باب نصر و علم راستی لم یغفل بغین با نقطه و فاء مضارع معلوم باب نصر است الاستعداد بعین بی
نقطه و دو دال بی‌نقطه مراق گیری بلاها و آنچه بعد از آنست و مراد اینست که هرکه نظر کرد در انتقالات دو

وفراغت بانعلوش میشود یعنی اختیاری دنیا پس براق کیری برای آخرت میکند الا بفتح همزه و تخفیف لام
حرف استفتاح و تنبیه است الجرعه بضم و فتح و کسر جیم و سکون را و عین بی نقطه مقدار یکفرو بردن در حلق
از آب و مانند آن الشرق بفتح شین با نقطه و فتح را و قاف مصدر باب علم کلو گرفتن گیر شدن باب و مانند آن
الاکلة بضم همزه و سکون کاف لقمه الغصص بفتح عین با نقطه و فتح صاد بی نقطه اول مصدر باب علم
کلو گیر شدن بطعام و مانند آن مراد اینست که با هر جرعه و لقمه خوف ضرری در دنیا و حسابی هست که
مانند کلو گیریست یا مراد اینست که هر جرعه و لقمه احتمال کلو گیری هم اندم هست پس چون نشود سپاس
باید کرد لا تنالون مضارع معلوم مخاطب و مجهول غایبه باب علم میتواند بود نعمه بکسر نون و سکون عین منصوب
و مرفوع است اخری بضم همزه و سکون ضاد با نقطه و دال و با الف است و این اشارتست باینکه اهتمام
بلذت شاسیری و خود دنی و تنعم بآنها کار مردم کاردان و کامل بکمال نیست زیرا که لذت آن زود زایل
میشود و تا لذتی زایل نشود لذتی دیگر حاصل نمیشود الرمق بفتح را و فتح میم و قاف باقیمانده زندگی القوت
بضم قاف و سکون واو و تای دو نقطه بالا قدری از روزی حلال که کافی باشد مراد اینست که برای هر کسی روزی
که خلق شده و این منافات ندارد که باز که فرموده از ایشان روزی حلال بسبب کناه یا بسبب ظلم ظالمی و مانند
آنها مثل جمعی که در سال قحط یا حبس ظالمی از گرسنگی بمیرند و مثل جمعی که بسبب کسب حرام باز گرفته میشود از
ایشان روزی حلال اکل بضم همزه و الف و کسر کاف شامل است جا نوبیر اگر در دانه گندم و مانند آن میافتد یعنی
و در مخالفت خواهش نفس است راستی تو که شناختن روزگارها را غافل شدن از براق کیری ولی
و آگاه باش و سیر سیتی که با هر جرعه ایست کلو گیر شدنی بان و سیر سیتی که در هر لقمه ایست کلو گیر شدنی
بان در معنی یا بی لذتی را مگر بزایل شدن لذتی دیگر و برای هر زنده ایست روزی و برای هر دانه ایست
خورنده و تو روزی مرگی **اصل** اعلموا ایها الناس انه من مشی علی وجه الارض فانه یصیر الی بطنها و اللیل
و النهار یتنازعان و فی نسخة یتسارعان فی هدم الاعمار ایها الناس کفر النعمة لؤم و صحبة
الجاهل شؤم ان من الکرم لین الکلام و من العبادة اظهار اللسان و افشاء السلام **شرح**
یتنازعان بنون و زای و عین بی نقطه مضارع معلوم باب تفاعل است التنازع هم چشمی و کشن یکدیگر

در کاری که هر کدام گوید که اول من میکنم و نیز و امثال آن مر تو هر کدام سعی و شتاب در آن دارد پس راجع میشود
بمعنی یتسارعان بسین بی نقطه و را و عین بی نقطه کفر النعمة عبارتست از پوشانیدن حق نعمت از المنعم
علیه السلام در اسلام که بعوض و مستحکم شدن اشارتست بآیه سوره نحل یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها و اکثرهم
الکافرون و مذکور است در کافی در کتاب الحجة در حدیث هفتاد و هفتم از باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف
من التنزیل فی الولایة است اللؤم بضم لام و سکون همزه مصدر باب حسن خسیس بودن و این اشارتست
باینکه زوال ولایت عالم بجمیع احکام و رفتن بدر خانه جاهل و قبول کردن ولایت و کمال دنائت و پستی همتست
با قطع نظر از براهین قرآنیه الشؤم بضم شین با نقطه و سکون همزه ضد مبارک الکرم بفتح کاف و فتح
را مصدر باب حسن ضد لؤم الاظهار بظا با نقطه و را مصدر باب افعال اعانت و آن مصدر
مضاف بفاعل است و مراد اینست که مدد کردن مسلمانان بزبان از جمله عبادتست الافشاء
بفا و شین با نقطه مصدر باب افعال پراکنده کردن و آشکارا کردن و بنابر اول عبارتست از ترک
تخصیص کجا از اهل مجلس بسلام و ترک تخصیص آشنا بسلام چون بر خورد و بنابر دوم عبارتست
از ترک شیوه متکبران که سلام را در زیر زبان جواب میگویند و میتواند بود که مراد با افشاء سلام
نگاه داشتن خود از اضطراب آشنا و بیگانه و همسایه و دور و مانند اینها باشد **یعنی** بدانید ای
مردمان بدرستیکه شان اینست که هر که رفت بر روی زمین پس بدرستی که او میگردد سوی شکم زمین
و شب و روز نزاع میکنند و در نسخه اینست که شتاب میکنند در فرو داوردن عمرها ای مردمان
کفران نعمت دنائتست و همراهی جاهل نامبارکیست بدرستی که از جمله کرامتست نرمی سخن
و از جمله عبادتست مددکاری و فاش کردن سلام **اصل** ایاک و الخدیعة فانها من خلق اللئیم
لیس کل طالب یصیب و لا کل غائب یؤوب لا ترغب فیمن زهد فیک رب بعید هو اقرب
من قریب سل عن الرفیق قبل الطریق و عن الجار قبل الدار الا و من اسرع فی المسیر ادرکه المقیل
استر عورة اخیک کما تعلمها فیک **شرح** اقرب من قریب مبنی بر اینست که کاهی بیگانه و کسی که در شهر
دیگر است دوستست و خویش و همسایه دشمن است و یا اینکه کاهی مسافر دور رفته بر میگردد و

مسافر نزدیك دفتر بر هم کرده و ضمیر بازنده را که راجع بمصدر مرجع یا راجع بمن است و بنا بر اول
مقیل منصوب و نایب ظرف زمان یا ظرف زمان است و بنا بر دوم مرفوع و فاعل است المقیل بفتح میم
و کسر قاف مصدر میمی باب ضرب استراحت در نصف النهار و اگر اسم زمان باشد بمعنی زمان استراحت
در نصف النهار است ما در که مصدریه و کافه میتواند بود و بر هر تقدیر مراد اینست که بپوشان آن صورت را
چنانچه گویا که از او در خود می بینی و می پوشانی **یعنی** دور دار از یکدیگر خود را و قریب دار نزد چه بدبختی که آن از
جمله خوی مرد خسیس است نیست شان اینکه هر طلب کنند در یابند مطلوب را و نه اینکه هر غایب می گردد رغبت مکن
در کسی که بر غیبتی کرد در تو لیس دور او نزدیک تر است از نزدیک سوال کن از رفیق پیش از سفر و سوال کن از
همسایه پیش از تحصیل سرا آگاه باش و هر که شتاب کرد در رفتار در می یابد لذت آن را در وقت استراحت
نصف النهار بپوشان عیب برادر مومن خود را چنانچه می بینی آن را در خود **اصل** اغتفر زلة صدیقك لیوم
یرکك عدوك من غضب علی من لا یقدر علی ضره طال حزنه و عذب نفسه من خاف
ربه کف ظلمه و فی نسخة من خاف ربه کفی عذابه و من لم یرع فی کلامه اظهر فخره من لم یعرف
الخیر من الشر فهو بمنزلة البهیمة **شرح** الزلة بفتح زای و تشدید لام اسم مصدر باب ضرب بمعنی لغزش
صدیقك بفتح صاد بی نقطه و کسر دال بی نقطه و قاف مضاف الیه است یوم مضاف بجمله است یرکك از
باب علم است غضب معلوم باب علم است عذب معلوم باب تفعیل است نفسه منصوب است کف بتشدید فا
معلوم باب نصر است ظلمه منصوب است کفی بفا و یا مجهول باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بمن نایب فاعل آ
عذابه منصوب و مفعول دوم است و مراد اینست که اظهار فخر خود شیوه جهل است که رعایت آداب
سخن نمیکند من لم یعرف الخیر من الشر عبارتست از کسی که انکار حسن و قبح عقل کرده مثل اشاعره باعتبار
اینکه میگویند که صدق مثلا فی نفسه بهتر از کذب نیست یا عبارتست از کسی که کسب علم دین نکرده **یعنی**
ببخشایش کن لغزش و پا دادی دوست خود را برای روزی که سوار شود ترا دشمن تو و حاجت ببود دوستان
داشته باش هر که شلیپی کرد بر کسی که توانا نیست بر ضرر آنکس دراز شد اندوه او و عذاب کرد خود را هر که
ترسید از صاحب کال اختیار خود کفایت کرده میشود او و عذاب او و هر که رعایت ادب نکرد در سخن

اظهار

اظهار کرد فخر خود را و هر که نشناخت نیك و بد را پس او در مرتبه ستور است **اصل** ان من
الفساد اضاعة الزاد و ما اصغر المصیبة مع عظم الفاقة غدا هیهات هیهات و ما تناکرتم
الا لما فیکم من المعاصی و الذنوب فما اقرب الراحة من التعب و البؤس من النعیم و ما شر بشر
بعده الجنة و ما خیر بخیر بعده النار و کل نعیم دون الجنة محقور و کل بلاء دون النار
عافیة و عند تصحیح الضمائر تبلی الکبائر **شرح** الفساد بفتح فا اسم مصدر باب افعال تباه کردن و این
است بآیه سوره البقره و الله لا یحب الفساد و الاضاعة بضاد بانقطه و عین بی نقطه مصدر معتل
العین یائی باب افعال بمعنی تعریض ترك اهتمام بحفظ چیزی از تباه شدن مثل واگذاشتن توشه لازم
سفر ما اصغر صیغه تعجب است المصیبة اسم فاعل معتل العین باب افعال است چه در یابد کسی را از جمله
و نعت با ضد آنها و الفاء للام برای عهد خارجی است و اشارتست بروزی که اهل سقیفه بر خود
بسبب انکار نصوص قرآن و احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله التناکر بنون و را مصدر باب تفاعل
تجاهل و مبالغه در انکار نصوص معلومه و اختلاف از روی ظن الف لام التعب برای عهد خارجی آ و
عبارتست از مظلومیت و صبر البؤس بضم با یکنقطه و سکون همزه و سین بی نقطه از دار الف لام النعیم
برای عهد خارجی است و عبارتست از دولت اهل سقیفه ضمیر بعده راجع بشر اول است و جمله نعت
و بعین قیاس است بعده النار المحقور بحا بی نقطه و قاف و را اسم مفعول باب ضرب کوچك شمرده شده
التصحیح بصاد بی نقطه و دو حا بی نقطه مصدر باب تفعیل صاف کردن در اینجا ودنا یر یعنی پیدا کردن
ناسره از سره و اینجا استعاره شده برای رد و قبول الله تعالی قصدهای مردمان را باطل شدن
تبلی با یکنقطه و دال بی نقطه مضارع غایبه معلوم معتل اللام باب نصر است **یعنی** بیرون آید
است نزد ضبط توشه سفر چه کوچك است مصیبت دنیا نزد بزرگی حاجت در فردای قیامت در شد
دور شد خیال شما و تجاهل کردید مگر بسبب آنچه در شما است از جمله سرکشیها و گناهان پس چه نزدیك
راحت نیز از آزار و چه نزدیکست عذاب از نیز دولت و نیست آزاری از آزار که بعد از آن بهشت و نیست
راحتی راحتی که بعد از آن آتش جهنم و هر نعمتی نزد بهشت حقیر شمرده شده است و هر بلائی نزد

انتن جهنم آسوده کی است و برد و قبول مقصد ها در طاعات ظاهر میشود که بعض طاعات کاهان
کرده است که فاعل آنها خیال طاعت کرده اصل تصفیة العمل اشد من العمل و تخلیص النیة
من الفساد اشد علی العاملین من طول الجهاد فیها تهیهات لولا التقی لکنت ادهی العرب شرح
التصفیه بصاد بی نقطه و فا و یاء دو نقطه پایین منقلبه از واو مصدر باب تفعیل خالی کردن از تیرگی شک
و شبهه و آن عبارتست از آنکه عمل از روی علم و یقین و الجهة بصیرت باشد نه از روی ظن و اجتهاد ظنی و نه از
روی تقلید اهل ظن و اجتهاد و مذکور است در خطبه کافی که این علم شرطست از جانب الله تعالی با اهل عمل التخلیص
بخا با نقطه و صاد بی نقطه مصدر باب تفعیل خالی کردن از غش و عبارتست از آنکه نیت بیغرض بقصد ریا و
سمعه باشد و فساد عبارتست از ریا و سمعه است العاملین بتقدیم میم بر لام است و در بعضی نسخ بتقدیم لام
مکسور بر میم مفتوح صحیح است هیهات هیهات برای تبعید خیال جمعیت که گفتند که تغافل او از ظالمان و مخالفی
صعب است التقی بضم تاء دو نقطه بالا منقلبه از واو خود داری از مخالفت الله و رسولش ادهی بفتح همزه و سکون
دال بی نقطه و ها و الف افعل التفضیل است ماخوذ است از دهی یعنی گرفتار کنندهء دشمن بدواهی و بلای
عظیم و ماضی معلوم باب علم است و میتواند بود که از باب افعال برای تعریض باشد و بنا بر اول العرب مجرور
و مضاف الیه است و بنا بر ثانی منصوب و مفعول به است یعنی صاف کردن عمل از شک و شبهه سختتر
از عمل خالص کردن قصد عبادت از ریا و سمعه سختتر است بر عمل کنندگان از دراز جهاد با مشرکان بهر دو
استمرار دور است خیال شما اگر نمیبود ترس الله هر آینه میبودم داهیتر عرب اصل ایها الناس ان
الله تعالی وعد نبیه محمدا صلی الله علیه و آله الوسیلة و وعده الحق و لن یخلف الله وعده
الا و ان الوسیلة اعلی درج الجنة و ذروة ذوائب الزلفة و نهایة غایة الامنیة لها الف
مرقاة ما بین المرقاة الی المرقاة حضر الفرس الجواد مائة عام شرح وسیله بفتح واو و کسر سین بی نقطه بمعنی
باعث رسیدن بمطلوب است و اینجا مذکور میشود برای تفسیر وسیله از قبیل وضع ثواب بجای چیزی که مقام
اینجاست باعتبار اینکه مرجع آن امام خود بنده و حقیقت وسیله بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله امیر
المؤمنین و اوصیای او است که اعلام از منبر و حجج دهور بندند و وعده وسیله مفهوم از آیه سوره مائده

کریا

که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلة و جاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون
بنا بر اینکه اتقوا الله وعید بر مخالفت باشد و الیه متعلق باشد بالوسیله و تقدیم ظرف برای حصر باشد
و مراد این باشد که فتوی و قضا وسیله از پیش خود شرک نیست بلکه از جانب الله تعالی است وسیله
عبارتست از آن وسیله باشد و معلوم است که امر بطلب آن وسیله متضمن وعده عطای آن وسیله
است برای نبی صلی الله علیه و آله و علی بن ابرهیم در تفسیر گفته که قوله اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلة فقال
تقربوا الیه بالامام لن یخلف مضارع معلوم باب افعال مذکور است در سوره حج و سوره روم الا بفتح همزه و تخفیف
لام است درج بفتح دال بی نقطه و فتح را و جیم جمع درجه است الذروة بضم و کسر ذال با نقطه و سکون را
بلندترین چیزی الذوائب بفتح ذال و تخفیف همزه و الف بلندترها الزلفة بضم زای و سکون لام و فا قربست
النهایة بکسر نون و تخفیف ها آخر الغایة بغین با نقطه و الف و یاء دو نقطه پایین پایان چیزی الامنیة
بضم همزه و سکون میم و کسر نون و تشدید یاء دو نقطه پایین آرزو المرقاة بفتح میم و سکون راء و قاف
و الف پایه ها الف مرقاة تا آخر قبیل تشبیه معقول بمحسوس است و اشارتست بامثال آنچه مذکور است در
کافی در کتاب الحجه در حدیث اول باب فیه ذکر الصحیفة و الجفر و الجامعة و مصحف فاطمة علیها السلام که باب
چهلم است که علم رسول الله صلی الله علیه و آله علیا الف باب تا آخر حضر بضم حاء بی نقطه و سکون ضاد
با نقطه و را دویدن اصل یعنی شتاب اسب و مراد اینجا مسافت است از جای که انقطع و این کلام
برای تقریب بطبایع است که زمرقاتی تا مرقاتی دیگر است الجواد بفتح جیم و تخفیف واو و الف و دال بی نقطه اسب
اصیل مائة منصوب بظرف حضر است یعنی ای مردمان بدرستیکه الله تعالی وعده کرده پیغمبرش محمد
صلی الله علیه و آله وسیله و وعده او حق است و البته خلاف نمیکند الله وعده خود را آگاه باشید و
بدرستیکه وسیله بلندترین پایهای بهشت و بالاترین جای تقرب و منتهای پایان آرزوست و آن هزار پایه
میان هر پایه تا پایه است مسافت دویدن اسب نجیب است در صد سال است اصل و هو ما بین
مرقاة درة الی مرقاة جوهرة الی مرقاة زبرجدة الی مرقاة لؤلؤة الی مرقاة یاقوتة الی
مرقاة زمردة الی مرقاة مرجانة الی مرقاة کافور الی مرقاة عنبر الی مرقاة یلنجوج الی مرقاة

ذهب الی مرقاة فضة الی مرقاة نحاس الی مرقاة هواء الی مرقاة نور قد انافت علی کل الجنان

شرح ضمیر هو راجع بالف مرقاة است یا راجع بما بین المرقاة الی المرقاة است یا راجع بحضر الفرس
الجواد است و بنابر احتمال اول عدد مرقاتها چهارده هزار و پانزده میشود و حاصل دوم و سوم
یکیست و لا باینست که پانزده مرقات که فوق سائر مرقاتهاست شمرده شده و باقی که هفتصد و هشتاد و
پنج است شمرده نشده برای اختصار درّه بضم دال بی‌نقطه و تشدید را و تا و حدت مستعمل میشود در
معنی اول سنگی سفید شفاف که نگین انگشتر میکنند و آن معروفست و در صحاح بمعنی شرفه و غرفه آن هم
میرسد دوم پارچه بلور چنانچه ظاهر است از کافی در کتاب الحج در بعض احادیث حج آدم که باب چهارم
است سیوم مروارید بزرگ و مراد اینجا معنی اولست بقرینه ذکر درّه علیحده و در جوهره بفتح جیم
و سکون واو و را و تا و حدت عبارتست از پارچه بلور است و استعمال جوهر در بلور مبنی بر اینست که
جوهر معرب گوهر است و آن بمعنی اصل چیزیست و چون منشأ کعبه بلور بوده چنانچه مذکور است
در کافی در کتاب الحج در باب حج آدم بر جمیع زمین از تحت کعبه منبسط شد پس بلور اصل زمین است و
ایضاً مذکور است که حجر الاسود جوهره بوده الی مرقاة زبرجدة بتقدیر و ما بینها الی مرقاة زبرجدة
و بر این قیاس است نظایرش زبرجد بفتح زا و فتح بای یکنقطه و سکون را و فتح میم و دال بی‌نقطه و تا
و حدت سنگی است سبز شفاف و آن معروفست لؤلؤة بضم لام و سکون همزه و ضم لام دوم
و همزه و تا و حدت یکی مروارید است زمردة بضم زای و ضم میم و تشدید راء مضمومه و دال بی‌نقطه و
ذال بانقطه و تا و حدت معروفست و آن غیر زبرجد است مرجان بفتح میم و سکون را و جیم معروفست
عنبر بفتح عین بی‌نقطه و سکون نون معروفست و فتح با یکنقطه و را است یلنجوج بفتح یا دو نقطه
پایین و فتح لام و سکون نون و ضم جیم اول و سکون واو عود بخور است و آن معروفست
غمام بفتح عین بانقطه و تخفیف میم ابر سفید است و مراد اینجا چیزی منجمد مانند آنست هواء بفتح
ها و الف ممدوده در عناصر اربعه معروفست و مراد اینجا چیزی است منجمد که مانند هواست در اینکه
مرئی نشود انافت بنون و الف منقلبه از واو و فا ماضی غایبه معلوم باب افعال است انافت فوق شد

و اینجا عبارتست از برتر شدن جنان بکسر جیم و تخفیف نون جمع جنت بفتح جیم و تشدید نون است
یعنی و آن منافی است که میان پایه دره است تا پایه بلوری و میان آن پایه است تا پایه زبرجدی
و میان آن پایه است تا پایه مرواریدی و میان آن پایه است تا پایه یاقوتی و میان آن پایه است
تا پایه زمردی و میان آن پایه است تا پایه مرجانی و میان آن پایه است تا پایه کافوری و میان آن
پایه است تا پایه عنبری و میان آن پایه است تا پایه عودی و میان آن پایه است تا پایه ذهبی و میان
آن پایه است تا پایه سیمی و میان آن پایه است تا پایه ابر سفیدی و میان آن پایه است تا پایه هوائی
و میان آن پایه است تا پایه نوری که بتحقیق بر توانند اخذ بر کل بهشتها اصل و رسول الله صلی الله
علیه و آله یومئذ قاعد علیها مرتد بریطتین ریطة من رحمة الله و ریطة من نور الله علیه تاج
النبوة و اکلیل الرسالة قد اشرق بنوره الموقف و انا یومئذ علی الدرجة الرفیعة و هی
دون درجته و علی ریطتان ریطة من ارجوان النور و ریطة من کافور و الرسل و
الانبیاء قد وقفوا علی المراقی و اعلام الازمنة و حجج الدهور عن ایماننا قد تجللهم
حلل النور و الکرامة لا یرانا ملک مقرب و لا نبی مرسل الا بهت بانوارنا و عجب من ضیائنا و
جلالتنا شرح مرتد براء بی‌نقطه و تخفیف دال بی‌نقطه اسم فاعل معتل اللام یائی باب افتعال و اصل آن مرتدی
بوده ماخوذ است از ردا بکسر را و الف ممدوده و آن جامه‌ایست که بدوش اندازند میشود الریطة بفتح
را و سکون یا دو نقطه پایین و طاء بی‌نقطه جامه نرم نازک و چادر و پارچه از جامه و ریطة من رحمة الله اشارت
است بآیه سوره انبیا و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و ریطة من نور الله اشارتست بامثال آیه سوره
مائده و قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین تاج کلاه پادشاهی است اکلیل بکسر همزه و سکون کاف و کسر
لام اول و سکون یا دو نقطه پایین عصابه مرصع بجواهر که در پیش سر پادشاه می‌بندند اشرق بشین
نقطه دار و قاف ماضی معلوم باب افعال است موقف بفتح میم و کسر فا عبارتست از عرصه قیامت و آن
مرفوع و فاعل است و اشارتست بآیه سوره زمر و اشرقت الارض بنور ربها و وضع الکتاب و
جیء بالنبیین و الشهداء و قضی بینهم بالحق و هم لا یظلمون دون بضم دال و سکون واو ظرف است

یعنی عند ادجوان بضم همزه وسکون دال وضم جیم بتخفیف واو معرب ارغوان است وان گلی است
که معروفست که سرخ است و این اشارتست بقتل مشرکان من کان نورا اشارتست بامامت
دو سفیدان المراقی بفتح میم وداء وکسر قاف ویا جمع مرقاة یا پایها والرسل والانبیاء قد وقفوا علی
المراقی اشارتست باینکه محمد وعلی واوصیای ایشان افضل اند از رسل وانبیای سابقین
زیرا که اعلام الازمنة عبارتست از اوصیای معصومین در این امت تا انقراض دنیا و همچنین
استحجج الدهور پس عطف برای تفسیر است من اسم است بمعنی جانب وطرف است ضمیر
ایماننا عبارتست از محمد وعلی تجللتهم بجیم ماضی غایب معلوم باب تفعل است الجلل فوا
که فوق جیم جمع جلال بضم حا بی نقطه وفتح لام اول جمع حلة بضم حا وتشدید لام است وان
نوعی از لباس است ومیتواند بود که بضم جیم وفتح لام اول جمع جل بضم جیم وتشدید لام والف باشد
وان مونث جل بتشدید لام باشد ان نعل التفضیل اسنه یعنی بزرگتر وتانیث باعتبار قطعه شده
والکرامة بفتح کاف عطف بر النور است وضمیر برانا عبارتست از محمد وعلی واوصیای او صلی الله
علیهم اجمعین بهت بباء یکنقطه وها ونقطه بالا ماضی غایب معلوم باب نصر وعلم وحسن البهت
بفتح با وسکون ها حیران شدن ومزومانده عجب معلوم باب علم است یعنی ورسول الله صلی
الله علیه وآله در روز قیامت مشتبه است بر وسیله ودانوشیده بردو جامه که از رحمت الله
است ودیگری جامه که از نور الله است بر اوست تاج نبوت وعصای رسالت بتحقیق روشن شد
بنور او موقف قیامت ومن در ان روز بر درجه رفیعه ام واو نزد درجه اوست وبر من است دو جامه
جامه که از ارغوان نور است ودیگری جامه که از کافور است ورسولان وپیغمبران صاحبان شریعت
علیهم بتحقیق ایستاده اند بر پایها وعلمهای زمانها وحجتهای دهرها در جانب راستهای ما اند
بتحقیق فرو گرفته بالای ایشان را بزرگتر های نور وگرامی بودن نمی بیند ما را فرشته مقرب ونه پیغمبر
مرسلی مگر انکه حیران شد بنورهای ما وتعجب کرد از روشنی ما وبزرگی ما اصل وعن یمین الوسیلة
عن یمین الرسول صلی الله علیه واله الغمامة بسطة البصر یاتی منها النداء یا اهل الموقف

طوبی لمن احب الوصی وامن بالنبی الامی العربی ومن کفر فالنار موعده وعن یسار
الوسیلة عن یسار الرسول صلی الله علیه واله ظلمة یاتی منها النداء یا اهل الموقف طوبی
لمن احب الوصی وامن بالنبی الامی والذی له الملک الاعلی لا فاز احد ولا نال الروح والجنة
الا من لقی خالقه بالاخلاص لهما والاقتداء بنجومهما شرح بسط بفتح باء یکنقطه وسکون سین بی نقطه
وطاء بی نقطه مرفوع وخبر مبتدا محذوفست ومضاف نیز محذوفست بتقدیر هی قدر بسطة
وجمله نعت غمامه است ومیتواند بود که بسطة منصوب ظرف باشد ونعت غمامه باشد وبرهر تقدیر
البصر بفتح باء یکنقطه وفتح صاد بی نقطه مضاف الیه است واو در وامن دو جا حالیه است بتقدیر
قد النبی الامی مذکور است در سوره اعراف وشاید که العربی تفسیر الامی باشد ولهذا در فقره دیگر
مذکور نیست صاحب مجمع البیان در بیان معانی الامی گفته که وقیل ان المراد به الامة العربیة لانها لم تکن تحسن الکتابة
وعن یسار الوسیلة تا اخر اشاره است باینکه چنانچه احوال وعلوم ائمه هدی برهان وجوب اقتدا
بایشان وپیروی از ائمه ضلالت است همچنان احوال وجهالات ائمه ضلالت برهان وجوب اقتدا
بائمه هدی وپیروی از ائمه ضلالت است واو در والذی برای قسم است ودر این کلام واخبار در
اصل اینه است دو احتمال است اول اینکه ثمره هر دو ندا باشد ویکبار مذکور شده باشد برای اختصار
دوم اینکه ثمره ندا باشد ملک بضم میم وسکون لام است الروح بفتح را وسکون واو وحاء بی نقطه
راحت کرده از کسی بنجومهما بضم نون وضم جیم عبارتست از اوصیای این دو هر که امام در زمانی یعنی
ودر جانب راست وسیله در جانب راست رسول صلی الله علیه واله ابری سفید است که بمقدار مد
نظر است می آید از ان ندا که ای اهل عرصه قیامت خوشا برای کسی است که دوست وصی دارد
که بتحقیق گرویده بپیغمبر امی عربی وهر که منکر شده وصی را پس اتش جهنم وعده گاه اوست ودر جانب چپ
وسیله در جانب چپ رسول صلی الله علیه واله تاریکی است که می آید از ان ندا که ای اهل عرصه قیامت
خوشا برای کسی است که دوست داشت وصی را بر حالیکه بتحقیق گرویده بپیغمبر امی قسم بکسی که برای
اوست پادشاهی بلندتر که بمطلوب نرسید کسی ودر نیافت راحت واو بهشت را مگر کسی که بر خورد

او به کار خود را با اخلاص برای نبی و وصی و اقتدا با وصای ایشان که هر کدام در زمانی است **اصل**
فابیضوا یا اهل ولایة الله ببیاض وجوهکم وشرف مقعدکم وکرم مآبکم وبفوزکم الیوم
علی سرر متقابلین ویا اهل الانحراف والصدود عن الله عز ذکره ورسوله وصراطه واعلام
الازمنة ایقنوا بسواد وجوهکم وغضب ربکم جزاء بما کنتم تعملون **شرح** وبفوزکم اشارت
بایه سوره حشر لا یستوی اصحاب النار واصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون الف ولام الیوم برای عهد
خارجی است یعنی امروز علی سرر متقابلین مذکور است در سوره حجر وصافات الصدود بضم صاد
بینقطه وضم دال بینقطه اول مصدر باب ضرب اعراض از چیزی صراط عبارت از امیر المؤمنین علیه السلام است
یعنی یقین کنید ای اهل دوستی الله بسفیدی روهای شما وفضیلت جایگاه شما وگرامی بودن محل
بازگشت شما وبمطلب رسیدن شما امروز بر کرسیها برحالی که مقابل یکدیگر باشید وای اهل بجیدگی و
دو گردانی از الله عز ذکره ورسول او وراه او وعلمهای زمانها یقین کنید بسیاهی روهای شما و خشم
صاحب اختیار شما برحالی که سزا باشد بسبب آنچه بودید که میکردید **اصل** وما من رسول سلف ولا
نبی مضی الا وقد کان مخبرا الامة بالمرسل الوارد من بعده ومبشرا برسول الله صلی الله
علیه واله وموصیا لامته باتباعه ومحلیه عند قومه لیعرفوه بصفته ولیتبعوه علی
شریعته ولئلا یضلوا فیه من بعده فیکون من هلک او ضل بعد الاعذار والانذار عن
بینة وتعیین حجة **شرح** ما نافیه است من زائده برای تعمیم است رسول مجرور من است لفظا ومرفوع
است محلا واسم ما است سلف ماضی معلوم باب نصر خبر ما است السلف بفتح سین بینقطه وسکون
لام است والسلوف بضم سین وضم لام پیشوا شدن ومراد اینجا امامت ونزول کتاب الهی برکسی است
شرط داده اوده که رسول وامام بود وزنده بر او نازل شده بود نبی مجرور لفظی ومرفوع محلی عبارت است
از صاحب شریعت علیحده مثل آدم ونوح وابرهیم وموسی وعیسی علی نبینا وآله وعلیهم السلام واو در قد
حالیه است محلیه بحاء بینقطه ویاء دو نقطه پایین وضم غایب اسم فاعل باب تفعیل منصوب است التحلیه
بیان کردن نشانها وشمایل کسی لیعرفوه مبنی بر اینست که فعل اولاد بجای مثل آباء وامهات است فیکون

منصوب

منصوب است بعطف بر مدخول لام تعلیلیه من موصول واسم یکون است هلک ماضی معلوم باب ضرب
است او در او وضل برای تقسیم است وقسم اول کافر است وقسم دوم مستضعف است بعد منصوب
بظرفیت است وظرف خبر یکون است الاعذار بعین بینقطه وذال با نقطه وراء مصدر باب افعال بمبالغه کسی
در تمهید عذر خود در ایقاع مکروه بکسی بر انکس معرب واعذر بالغ فی العذر یقال اعذر من انذر ومنه کان
ابو یوسف یعمل الاعذار وذلک اذا کان یقبل السلطان حق الانسان وهو لا یجیبه الی القاضی فاترکان یبعث
الیه من قبله رسولا ینادی علی بابه ان القاضی یقول اجب نادی بذلک ایاما فان اجاب والا جعل لذلک السلطان
وکیلا فیخاصمه هذا المدعی الانذار بنون وذال با نقطه وراء مصدر باب افعال ترسانیدن از عذاب عن
برای سببیت است ما فعلته عن امری وظرف متعلق بهر یک از اعذار وانذار است البینة بفتح باء یک نقطه و
تشدید یاء دو نقطه پایین مکسوره ونون گواه یقینی تعیین بعین بینقطه ویاء دو نقطه پایین مصدر باب
مصدر باب تفعیل است **یعنی** ونیست هیچ رسولی که مقدم شده باشد ونه هیچ صاحب شریعتی که
گذشته باشد مگر برحالی که بتحقیق بود خبر دهنده گروه خود را برسول آینده بعد از او ونوید دهنده برسول
الله صلی الله علیه وآله وسفارش کننده قوم خود را بپیروی رسول الله ونشان دهنده نزد قوم خود برای
اینکه بشناسند او را بصفت مخصوص او وبرای اینکه تابع شوند او را بر شریعت او وبرای اینکه گمراه نشوند
در او بعد از آن رسول ونبی پس باشد کسی که هالک شد یا گمراه شد بعد از وقوع اعذار وانذار بسبب شاهد
یقینی وتعیین برهانی **اصل** فکانت الامم فی رجاء من الرسل وورود من الانبیاء ولئن اصیبت
بفقد نبی بعد نبی علی عظیم مصائبهم وفجائعها بهم فقد کانت علی سعة من الامل ولا مصیبة عظمت
ولا رزیة جلت کالمصیبة برسول الله صلی الله علیه وآله لان الله ختم به الانذار والاعذار و
قطع به الاحتجاج والعذر بینه وبین خلقه **شرح** من بیانیه جار برای سببیت است وورود عطف
بر رجاء است وواو برای تقسیم است الورود بضم واو اول وضم راء وسکون واو دوم ودال بینقطه
مصدر باب ضرب رسیدن بر سر آب اینجا عبارت است از ملاقات نبی صاحب شریعت علیحده ومراد این است
کلام سابق که امم امید وار آمدن نبی بودند بسبب اخبار رسولان وگاهی میرسیدند بر حجتهای اعذار و

وانذار بسبب آمدن انبیا فقد بنی ضافر مصدر بمفعول براست الفجایع بفتح فا وجیم والف وکسر همزه و عین
بی‌نقطه جمع فجیعه بفتح فا وکسر جیم است وسکون یا، دو نقطه پایین دردهای سخت وضمیر مونث راجع
بمصایبهم است لا در اول اشارت بالیس برای نفی جنس میتواند بود وبنا بر اول مرفوع ومنون وبنا بر
دوم منصوب محلا ومبنی بر فتح است وبرهر تقدیر میتواند بود که جمله عظمت نعت اسم لا باشد وخبر
کالمصیبة باشد ومیتواند بود که خبر لا باشد وکالمصیبة ظرف لغو متعلق بعظمت وجلت باشد الرزیة
بفتح زا وکسر زای وسکون یا، دو نقطه پایین وهمزه مصیبت شدید وجلت بجیم وتشدید لام معلوم
باب ضرب است الحسم بفتح حا وسکون سین داغ کردن رگ بریده برای آنکه دیگر خون روان نشود
وآن مانند مهر کردن است ضمیر به راجع برسول الله است معنی اعذار وانذار بیان شده در شرح اصل
سابق احتجاج عبارتست از انزال آیات بینات محکمات الجلال بفتح جیم وتخفیف لام بزرگی بیاد
حسم بحا بی‌نقطه وسین بی‌نقطه ماضی معلوم باب ضرب است الحسم بفتح حا وسکون سین داغ کردن رگ
بریده برای آنکه دیگر خون روان نشود وآن مانند مهر کردنست ضمیر به راجع برسول الله است معنی اعذار و
انذار بیان شده در شرح اصل سابق احتجاج عبارتست از انزال آیات محکمات که همه را تصدیق بمضمون
مضمون آنها حتمیست العذر بضم وفتح عین بی‌نقطه وسکون ذال با نقطه در اصل مصدر باب ضرب محو گناه
کسی وآن ماخوذ است معذور وانجا عبارتست از انزال آیات متشابهات که تارک تصدیق بمضمون
مضمون آنها معذور میباشد اگر جاهل باشد یعنی پس بود ندامت سابقه دلیلی بسبب … آن و
رسید بر حیثیت بسبب انبیا وهر اینه اگر گرفتار میشدند انبیا فتنی بنبی بعد از نبی با وجود بزرگی مصیبتها
ایشان ورنجهای ایشان مصیبتها بایشان پس بتحقیق بود ندبه وسعی بسبب آن ونه مصیبتی بزرگ ونه رنجی
بلا گرفتن مانند مصیبت بوفات رسول الله صلی الله علیه وآله زیرا که الله مهر کرد باو انذار واعذار را
وبر بیان وحجت گرفتن را محو گناه را میان او ومیان مخلوقین او اصل وجعله بابه الذی بینه و
بین عباده ومهیمنه الذی لا یقبل الا به ولا قربة الیه الا بطاعته وقال فی محکم کتابه من یطع
الرسول فقد اطاع الله ومن تولی فما ارسلناک علیهم حفیظا فقرن طاعته بطاعته ومعصیته

بمعصیته

بمعصیته فکان ذلک دلیلا علی ما فوض الله الیه وشاهدا له علی من اتبعه وعصاه الشرح
المهیمن بضم میم وفتح ها وسکون یاء دو نقطه پایین وکسر وفتح میم دوم ونون کارساز لا یقبل بقاف وبا، یکنقطه
مضارع غائب معلوم باب علم است وضمیر مستتر راجع بالله است ومفعولش محذوفست بتقدیر عملا وشیئا … اند
بود که مجهول باب علم یا باب افعال باشد وبنا بر نایب فاعل باشد الا قبال جز … بعد از … القربة بضم قاف
وسکون را، وبا، یکنقطه مصدر باب حسن نزدیکی المحکم اسم مفعول باب افعال استوار کرده شده وانجا عبارت
از کلامی از قرآنست که صریح الدلالة باشد ومنسوخ نشده باشد من یطع الرسول عبارتست از هر که قبول کند
وصیت رسول را در تعیین وصی با مثال من کنت مولاه فعلی مولاه فقد اطاع الله اشارتست بانکه فرمان
برداری الله در آیات بینات محکمات نامیده از پیروی ظن از اختلاف از دو … محصر است در فرمان
برداری رسول او در آن وصیت فما ارسلناک علیهم حفیظا اشاره است بانکه آن تولی واعراض بعد از وفات
تو ظاهر خواهد شد واکثر اصحاب برگردان خواهند شد موافق آیه سوره اعلی بل تؤثرون الحیوة الدنیا
ومخالفان نیز اقرار بان کرده اند اذا بخاری در کتاب بخاری در باب سورة المائدة منقولست از رسول الله صلی الله
علیه وآله که گفت بعد از بیان بعضی احوال قیامت که الا وانه یجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب
اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم
فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم فیقال ان هولاء لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم ما در دوم
مصدریه است فوض بفا وضاد با نقطه ماضی معلوم باب تفعیل است التفویض واگذاشتن کار کسی بسوی
کسی بسبب تعلیم جمیع جهات آن کار بآن کس چنانچه مذکور است در کافی در کتاب الحجة در باب التفویض الی رسول
الله صلی الله علیه وآله والی الائمة علیهم السلم فی امر الدین که بابست نهم و دوم است یعنی والله گردانید رسول الله
در خود که میان او ومیان بندگان اوست وکارساز خود که قبول نمیکند عملی را بوسیله او وقربتی نزد
سوی الله مگر بفرمان برداری رسول الله وگفت در محکم کتابش در سوره نسا که هر که اطاعت کند این رسول
را پس بتحقیق اطاعت کرده الله را وهر که رو گردان شد پس نفرستادیم ترا بر ایشان نگاهدارنده پس قرین ساخت کرد
طاعت رسول را وکسی که مخالفت کرد او را بطاعت خود ومعصیت رسول را بمعصیت خود بیان

پیوسته کردن دلیلی بر تفویض الله تعالی کار دین را بسوی رسول و گواهی برای رسول بر کسی که پیروی کرد
رسول را و کسی که مخالفت کرد او را اصل وَبَیَّنَ ذلِكَ فی غَیرِ مَوضِعٍ مِنَ الکِتابِ العَظیمِ فَقالَ تَبارَكَ
وَتَعالی فی التَّحریضِ عَلی اتِّباعِهِ وَالتَّرغیبِ فی تَصدیقِهِ وَالقَبولِ لِدَعوَتِهِ قُل اِن کُنتُم تُحِبّونَ اللهَ
فَاتَّبِعونی یُحبِبکُمُ اللهُ وَیَغفِر لَکُم ذُنوبَکُم فَاتِّباعُهُ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ مَحَبَّةُ اللهِ وَرِضاهُ غُفرانُ
الذُّنوبِ وَکَمالُ النّورِ وَوُجوبُ الجَنَّةِ وَفِی التَّوَلّی عَنهُ وَالاِعراضِ مُحادَّةُ اللهِ وَغَضَبُهُ وَسَخَطُهُ
شرح در سورهٔ آل عمران بعد از ذنوبکم اینست والله غفور رحیم قل اطیعوا الله والرسول فان تولوا فان
الله لا یحب الکافرین کمال النور بنور بودن است و نور عبارتست از قرآن یا از امام عالم بجمیع احکام موافق
آنکه مذکور است در کافی در کتاب الحجة در باب ان الائمة نور الله عز و جل که باب بیزدهم است و بر هر تقدیر مراد
اینست که باعث معرفت متشابهات قرآن میشود بتوسط سؤال امام عالم بآنها و در بعض نسخ الفوز بفتح فا و
زا است بمعنی رسیدن بمطلوب و الاعراض برای تغییر تعالی است المحادة بحاء بی نقطه و تشدید دال بی نقطه
مصدر باب مفاعله مخاصمت یعنی و آشکار کرد این را در چندجا از قرآن که بزرگست بیان این که گفت تبارك و
تعالی در تحریض کردن در پیروی رسول و راغب کردن در راست گو شمردن رسول در وصیت و قبول و قبول
خواندن رسول مردمان را بسوی وصی در سورهٔ آل عمران که بگو اگر بوده باشید که دوست دارید الله را پس فرمان برید
مرا تا دوست دارد شما را الله و آمرزد برای شما گناهان شما را پس فرمان برداری رسول صلی الله علیه و آله در دین وصی
باعث دوستی الله است و خوشنودی رسول باعث آمرزش گناهان است و باعث کمال نور است و باعث واجب
شدن بهشت است و رو گردانیدن از رسول و اعراض از وصی او باعث دشمنی الله و غضب الله و عذاب الله است
اصل وَالبُعدُ مِنهُ مَسکَنُ النّارِ وَذلِكَ قَولُهُ وَمَن یَکفُر بِهِ مِنَ الاَحزابِ فَالنّارُ مَوعِدُهُ یَعنی الجُحودَ
بِهِ وَالعِصیانَ لَهُ فَاِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَتَعالی امتَحَنَ بِهِ عِبادَهُ وَقَتَلَ بِیَدِهِ اَضدادَهُ وَاَفنی
بِسَیفِهِ جُحّادَهُ وَجَعَلَهُ زُلفَةً لِلمُؤمِنینَ وَحِیاضَ مَوتٍ عَلَی الجَبّارینَ وَسَیفَهُ عَلَی المُجرِمینَ شرح
مسکن بفتح میم و سکون سین و فتح و کسر کاف اسم مکان باب ضرب است و میتواند بود که بضم میم و کسر کاف مخففه
اسم فاعل باب افعال باشد یا بفتح سین و تشدید کاف اسم فاعل باب تفعیل باشد در سورهٔ هود سر آیه

چنین

چنین است فقال من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها و هم فیها لا یبخسون دوم
اولئك الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار و حبط ما صنعوا فیها و باطل ما کانوا یعملون سوم افمن کان علی بینة من
ربه و یتلوه شاهد منه و من قبله کتاب موسی اماما و رحمة اولئك یؤمنون به و من یکفر به من الاحزاب فالنار
موعده فلا تك فی مریة منه انه الحق من ربك و لکن اکثر الناس لا یؤمنون و مناط دین ایمان ایشان طعن که
بر اکثر اصحاب است که ایثار حیوة دنیا کردند بانکار وصی و مخالفت کردند و امثال این را مقصور شدند بنابر اینکه
اولئك جزء من کان یرید باشد و مشار الیه من کان یرید باشد و احزاب عبارت از من کان یرید باشد یا اعم
از آن باشد و بنابر اول من بیانیه است و بنابر دوم تبعیضیه است فاء تعلیل ترتب نار بر انکار و جحود قول رسول
در تعیین وصی است الحیاض بفتح حاء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه پایین و ضاد با نقطه بغایت قرائیم او وزن
یعنی و دوری از فرمان برداری باعث جایگاه آتش است و آن مدلول قول الله است در سورهٔ هود که هر که کافر
شود برسول در تعیین شاهد و وصی از احزاب پس آتش وعده گاه او است یعنی جحد انکار او و سرکشی او را
چه بدرستی که الله تبارك و تعالی امتحان کرده بمن بندگان خود را و کشت بدست من دشمنان الله را و فانی کرد
بشمشیر من جاحدان الله را و گردانید مرا باعث قرب برای مؤمنان و بغایت قرائیم او زند مرگ برای جباران
و شمشیر او بر گناهکاران اصل وَشَدَّ بی اَزرَ رَسولِهِ وَاَکرَمَنی بِنَصرِهِ وَشَرَّفَنی بِعِلمِهِ وَحَبانی بِاَحکامِهِ وَاختَصَّنی
بِوَصِیَّتِهِ وَاصطَفانی بِخِلافَتِهِ فی اُمَّتِهِ فَقالَ وَقَد حَشَدَهُ المُهاجِرونَ وَالاَنصارُ وَ
انفَضَّت بِهِمُ المَحافِلُ اَیُّهَا النّاسُ اِنَّ عَلِیّاً مِنّی کَهارونَ مِن موسی اِلّا اَنَّهُ لا نَبِیَّ بَعدی شرح
شد بشین با نقطه و تشدید دال بی نقطه ماضی معلوم باب نصر است الازر بفتح همزه و سکون زای و دال
پشت و این اشارتست بدعای موسی برای هرون در سورهٔ طه که واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد
به ازری و اشرکه فی امری و نصره اضافه مصدر بمعمول است حباء بحاء بی نقطه و باء یك نقطه و الف منقلبه
از واو است باب نصر است الحبور بفتح حاء و سکون باء اعطا الاحکام بکسر همزه اضافه مصدر بفاعل یا بمفعول است
یا بفتح همزه است و بنابر اول عبارتست از استوار کاری در قول و فعل است و آن معصوم بودنست و بنابر دوم
عبارتست از استوار کردنست با مثال الایتاد کی بعد از کر بخشش جمیع اصحاب بکرا بود جا نرکه نیم کشته افتاده در روز

احد و قتل عمرو بن عبدود در روز احزاب که افضل از عبادت جن و انس تا روز قیامت است و بنا بر سوم
عبارت است از قضایا در مواریث و حدود و دیات و مانند آنها و موافقان و مخالفان روایت کرده اند
که الا اقضاکم علی چنانچه مذکور است در کافی در کتاب قضایا و الاحکام در حدیث پنجم باب سوم و حدیث
سیزدهم باب نوزدهم و مذکور است در کتاب ایضاح فضل بن شاذان در رد او انکار مبحث المواریث لوصیتی
بفتح واو و کسر صاد بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه پائین اسم مصدر باب افعال از باب تفعیل سفارش و سفارش کردن و کسی
بجانشینی در کارهای او لیس وصیته اضافه فی بفاعل است و فاد رفقال برای بیان و تفصیل و احتصی لوصیته است
و او حال است حشد بحاء بی نقطه و شین با نقطه و دال بی نقطه ماضی معلوم باب نصر و ضرب است الحشد بفتح حاء
و سکون شین اجابت جماعت کسی را طلب کرده ایشان را برای مهمی انفصت بغین با نقطه و تشدید صاد ماضی
نقطه ماضی غائبه معلوم باب انفعال است الانفضاض کلوکیر شدن و اینجا عبارت است از کال تنکی مکان المحافل قد
بفتح میم و حاء بی نقطه و کسر فاء جمع محفل بفتح میم و کسر فاء جاهای اجتماع مردمان و اینجا عبارت است از جاهای
کم کدام میان چهار ستون مسجد مدینه است من دو جا برای نسبت است که هرون بن عمران است بدانکه مخالفان
این حدیث را قسمی دیگر روایت کرده اند و بنا بر آن الا انه را بکسر همزه و تشدید و فتح همزه دوم قرار داده
اند در کتاب بخاری و کتاب مسلم چنین است عن سعید بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لعلی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانبی بعدی و ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار در باب معنی قول
النبی صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلم انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانبی بعدی بنا بر ماشاة مخالفان
گفتگو کرده و تسلیم کرده که الا بکسر همزه و تشدید لام است و بنا بر آن در این مقام مشهور شده موافق سیاق
انجا انجاست و خالی ابر که کتا است اینست که الا بفتح همزه و تخفیف لام حرف استفتاح و تنبیه باشد و
انه بکسر همزه باشد و اینجا استیناف بیانی سابق باشد و مراد این باشد که اگر بعد از من نبی می بود احتیاج بامتحان تو
وصی نمی بود زیرا که آن نبی مانند من اظهار دین خود با انها دخلا فتار جانب من بمعجزات میکرد و ما نیز همچنان شاه
میکنیم یعنی و الله تعالی قوی کرد مرا پشت رسول خود را و گرامی کردی مرا بمدد کاری او و تشریف کردی مرا
بدانش او و عطا کردی مرا باستوار کاری او در اقوال و افعال و تفضیل کردی مرا بر دیگران برای وصیت او

وگر نیز

وگر بعد از جانشینی او در امت او بنا بر این انکه رسول الله کفت برحالی که بتحقیق اجابت کرده بودند او را
مهاجران و انصار و تنگ شده بود بسبب ایشان مجلسها که جای مردمان است بعد حتی که علی نسبت بمن مانند هرون
است نسبت بموسی مگر اینکه نیست پیغمبری بعد از من اصل فعقل المؤمنون عن الله نطق الرسول
اذ عرفوني اني لست باخیه لابیه و امه کما کان هرون اخا موسی لابیه و امه و لا کنت نبیا
فاقتضی نبوة و لکن کان ذلک منه استخلافا لی کما استخلف موسی هرون صلی الله علیهما حیث
یقول اخلفنی فی قومی و اصلح و لا تتبع سبیل المفسدین و قوله صلی الله علیه و آله حین تکلمت
طائفة فقالت نحن موالی رسول الله صلی الله علیه و آله شرح فعقل بعین بی نقطه و قاف ماضی غائب بکسر
معلوم باب ضرب است عن الله متعلق بعقل است نطق بضم نون و سکون طاء مفعول عقل است اذ
همزه و سکون ذال با نقطه برای تعلیل است کما کان متعلق بمنفی است فاقتضی بقاف و ضاد با نقطه و یاء مضارع
متکلم معلوم باب افتعال منصوب بعد از نفی الاقتضاء طلب چیزی و مراد اینجا کسب علم بجمیع ما یحتاج الیه
است نبوة بضم نون و ضم با یک نقطه و تشدید واو منصوب مفعول است و لکن اضطراب است از منفی
در سابق حاصل اینست که تشبیه که مفهوم است از هرون مقتضی شرکت مشبه با مشبه به است در اشهر
اوصاف و اشهر اوصاف هرون نسبت بموسی آنست که مذکور است در دو سوره اول در سوره طه که و اجعل
لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری اشرک گند در نبوت و در رسالت است همینکه نطق رسول
را که مرادش تشبیه را انچه مذکور است الیه دوم در سوره اعراف که اخلفنی فی قومی و مؤید آنکه همین اند از الله
تعالی مرادش را در سوره طه که مراد با خی برادر در ولادت است و مراد با شرک در امری اشرک در نبوت
و رسالت است همینکه نطق رسول را که مرادش تشبیه را انچه مذکور است در سوره طه نیست بلکه مرادش دوم
تشبیه در انست که مذکور است در سوره اعراف اگر گویی که استخلاف موسی هرون را برای زمان زندگی
موسی بوده بدلیل اینکه هرون پیش از موسی وفات یافته و مخالفان این را تسلیم کرده اند چون منافی
مدعای ایشان نیست گوئیم که این دو جواب است اول اینکه تتمه حدیث که الا انه لانبی بعدی صریح است
در این که استخلاف باعتبار زمان بعد از رسول است و الا بجای بعدی میگفت که معی پس تشبیه در اصل

خلاف است دفع ابن بابویه در معانی الاخبار گفته که فان قال قائل ان هرون مات قبل موسی و
لکن اما مابعد فکیف قلتم ان علیا امر هرون بقول النبی علیه السلم هو منی بمنزلة هرون من موسی و علی قد بقی
بعد النبی علیه السلم قیل له نحن انما قسنا امر علی علی امر هرون بقول النبی علیه السلم هو منی بمنزلة هرون من موسی
فلما کانت هذه المنزلة لعلی وبقی علی وجب ان یخلف النبی علیه السلم فی قومه بعده فانه مثال لما انا ذاکره ان
شاء الله تعالی لو ان الخلیفة قال لوزیره لزید علیک فی کل یوم بقاک فیه دینار لعمرو علیک مثل ما شرط لزید
فقد وجب لعمرو مثل ما لزید اذا جاء زید الی الوزیر ثلثة ایام فاخذ ثلثة دنانیر ثم انقطع ولم یاته واتی
عمرو الوزیر ثلثة ایام فقبض ثلثة دنانیر للعمرو ان یاتی یوما رابعا وخامسا وابدا سرمدا ما بقی عمرو و
علی هذا الوزیر ما بقی ان یعطیه فی کل یوم اتاه دینارا وان کان لزید الا ثلثة ایام ولیس للوزیر ان یقول لعمرو
لا اعطیک الا مثل ما قبض زید لانه کان فی شرط زید انه کلما اتاه فاعطه دینارا ولو اتی زید لقبض
وفعل هذا الشرط لعمرو وقد اتی فواجب ان یقبض فکذلک اذا کان فی شرط هرون الوصی ان یخلف موسی علیه السلم
علی قومه ومثل ذلک لعلی علیه السلم فبقی علی علیه السلم علی قومه ومثل ذلک لعلی فواجب ان یخلف النبی صلی الله علیه
واله فی قومه نظیر ما مثلنا فی زید و عمرو وهذا ما لا بد منه ما اعطی القیاس حقه شاید که اصلح از قبیل خذ العفو
وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین باشد که در سورهٔ اعراف است وبنابرین میتواند بود که ایه سورهٔ طه که قال
یا هرون ما منعک اذ رایتهم ضلوا الا تتبعن افعصیت امری برای بیان این باشد که اصلاح و هموار کردن
در خصوصیات یا بعضیها امر من کرده بودی پس استفهام در افعصیت انکاریست ومراد این است که ترک تابع
من نمیکنی و ترک اصلاح سکوتی عصیان امر من نکرده میبودی بنابراینکه امر باصلاح مخصوص بعض جاهلها
وجاری نبوده در صورت عبادت و لهذا هرون در جواب گفته که انی خشیت ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل
ولم ترقب قولی بدانکه این نزاع معرکه است میان اهل اصول فقه والله اعلم قوله مرفوع و مبتداست و عبارت
اذا یتهما الناس ان علیا منی کهرون من موسی الا انه لا نبی بعدی حین منصوب بظرفیت است و مضاف بجمله
وظرف خبر مبتدا است طائفه شاید که عبارت از عباس و اولادش باشد و موالی عبارت از عمو واولاد عمو و کلمه
ان طائفه برای دعوی اینست که عباس اقرب از علی است اگرچه عباس عم پدری تنها است و علی پسر عم پدری

وما دری است وما وارثان عباسیم پس خلافت در ما خواهد بود بیت پس فهمیدند مؤمنان از الله
قول رسول را چون شناخته بودند مرا که من نیستم برادر رسول از پدر و ما درش چنانچه بوده هرون برادر
موسی از پدر و مادرش و نبودم نبی پس کسب علم کنم از وی نبوت ولیک بود آن نطق از رسول خلیفه
ساختن مرا چنانچه خلیفه ساخت موسی هرون را صلی الله علیه واله در جایی که میگوید در سورهٔ اعراف که خلیفه شو
مرا در قوم من و هموار کن و پیرو شو طریقه افساد کنندگان را و آن قول رسول صلی الله علیه واله در روز
بود که بیعت گرفته طایفه پس گفتند که ما ییم موالی رسول الله صلی الله علیه واله اصل فخرج رسول الله صلی
الله علیه واله الی حجة الوداع ثم صار الی غدیر خم فامر فاصلح له شبه المنبر ثم علاه واخذ
بعضد علی حتی رای بیاض ابطیه رافعا صوته قائلا فی محفله من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فکانت علی ولایتی ولایة الله وعلی عداوتی عداوة الله
وانزل الله عز وجل فی ذلک الیوم الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام
دینا فکانت ولایة علی کمال الدین ورضا الرب جل ذکره شرح فخرج عطف بر مدخول فا در فقال است و فا
درینجا برای تعقیب جمله بجملها منقطعات وداع بفتح واو است اصلح مجهول باب افعال است شبه بکسر
وسکون با و فتح شین و فتح با است منبر بکسر میم و سکون نون و فتح با است العضد بفتح و ضم و کسر
عین و سکون ضاد و بفتح عین و ضم و کسر ضاد و بضم عین و ضم ضاد بازو عضدی بسکون یاء متکلم
رای بفتح را و همزه و یا ماضی مجهول باب منع است الابط بکسر همزه و سکون و کسر با یکنقطه و طای بینقطه زیر
بغل چون آستین جامه عرب فراخ می باشد در وقت بالا برداشتن دست سفیدی زیر بغل مینماید و
ظاهر این کلام اینست که امیرالمومنین علیه السلم بالای منبر رفته بوده و در پهلوی منبر ایستاده بوده و رسول
الله صلی الله علیه واله دست خود بیک بازوی او چسپیده بوده و کسی در خیبر انجا کنده بوده و
برداشته بوده تا بالای سر خود مولی بفتح میم و سکون واو و الف اینجا بمعنی اولی بتصرف در کسی از خودش است
بدلیل اینکه ذکر گشت در اول و ترک نظیر شده در آخرش و مثل این کلام در وصایا استعارف میباشد در اخبار
بنابراینکه موصی وقت وصیت را نازل منزله وقت موت خود میکند پس دلالت میکند براینکه این کلام در

مقام وصیت بولایت علی است و او میگفت که من انا مولاه فعلی مولاه یا میگفت که من کنت مولاه کان علی مولاه
در مشکاة مصابیح چنین است عن البراء بن عازب و زید بن ارقم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما نزل بغدیر خم اخذ بید
علی رضی الله عنه فقال الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی قال الستم تعلمون انی اولی بکل
مؤمن من نفسه قالوا بلی فقال اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فلقیه عمر
بعد ذلک فقال هنیئا یا ابن ابی طالب اصبحت وامسیت مولی کل مؤمن ومؤمنة رواه احمد واحتمال دارد
اول اینکه ضمیر مستتر راجع بعلی و بارز راجع بمن باشد دوم عکس این بنا بر اول اضافه در ولایتی اضافه مصدر
بفاعل است مثل ولایة الله و بنا بر دوم اضافه بمفعول است و برین قیاس است من عاداه وعاداه و تقی فکا
بقا است و در بعض نسخ بواو است در سوره مائده چنین است الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم
واخشون الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا و این در مصاحف مشهوره
این مقدم است بر آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان لم تفعل در اثنای آیتی است و چون ربط
ان نصب آیه و آخر آیه ظاهر نیست مفسران عامه میگویند که دو جمله معترضه است و ایضا در مصاحف مشهوره
این آیه مقدم است بر آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله
یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین و در روایات خاصه و عامه نقل شده که جمیع الفاظ
قرآن در مصاحف مشهوره موافق ترتیب نزول در هر جا نیست و از جمله محتملات بدین اینست که الیوم
یئس الذین کفروا من دینکم مبنی باشد بر طمع خامی که منافقان اصحاب کرده اند که ائت بقرآن غیر هذا او بدله
و مذکور است در کافی در کتاب الحجة در حدیث سی و ششم باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة که
باب صد و هفتم است پس من دینکم اینجا بمعنی فرمان برداری شما ایشان را در آن طمع باشد و جمله اکملت لکم
استینافی بیانی باشد و دینکم اینجا بمعنی فرمان برداری شما الله تعالی را در آیات بینات محکمات [illegible]
اختلاف در تیره روی ظن باشد یا بمعنی آن آیات بینات باشد و بر هر تقدیر احتیاج بتعیین وصی عالم بجمیع
احکام الله تعالی و متشابهات قرآن میشود زیرا که اگر تعیین آن وصی نمیشد مردمان محتاج میشدند
در معرفت آن وصی بسوی شوری و تقسیم و اخراج جمیع مدعیان امامت از استحقاق امامت بسبب پیروی ظن

۴

زمان
مگر آن وصی و این بسر و تقسیم زمانی طویل میخواهد پس کار آن آیات بینات مختل میشود در آن
و نعمت الهی ناتمام میماند و اسلام بمعنی نفی شریک در حکم بر طرف میشود در آن زمان با اسقاط و تمام النعمة بعد از
کمال الدین از قبیل انتصار است یعنی پس بیرون رفت رسول الله صلی الله علیه وآله بسوی حجة الوداع
بعد از آن کردید سوی غدیر خم پس امر کرد پس ساخته شد برای او مانند منبر بعد از آن بالا رفت از او و چسبید
بیازوی من و بالا برد تا آنکه دیده شد سفیدی درون زیر بغل او بر حالی که بلند کرده بود او از منبر آگو شنید بود
در مجلس که هر که بودم پیش از این مولی و صاحب اختیار او پس الحال مولی و صاحب اختیار اوست علی خداوندا
دوستی کن کسی را که دوستی کرد او را و دشمنی کن کسی را که دشمنی کرد او را پس شد بنا بر دوستی من دوستی
الله و بنا بر دشمنی من دشمنی الله و فرو فرستاد الله عز و جل در آن روز آیه سوره مائده که امروز کامل
کردم برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم برای شما اسلام را بر حالی که
دین شماست پس شده دوستی من علامت کامل شدن دین و خوشنودی صاحب کل الخنیا رجل ذکره
مر وانزل الله تبارک وتعالی اختصاصا لی وتکرما نحلنیه واعطاما وتفضیلا من رسول الله
صلی الله علیه وآله منحنیه وهو قوله عز وجل ثم ردوا الی الله مولاهم الحق الا له الحکم وهو اسرع الحاسبین
فی مناقب لو ذکرتها لعظم بها الارتفاع وطال لها الاستماع ح اختصاصا مفعول برای است
جمع کسی بدیگران کلام در حالی برای تفویت تقدیر مقصد بسوی مفعول به است نحلنیه بنون وحاء بنقطه
ماضی غایب معلوم باب نصر است و ضمیر غایب راجع بتکریم است النحل بفتح نون و سکون حاء والنحلة بضم نون
و سکون حاء بخشیدن از روی خوشنودی من بکسر میم و سکون نون برای سببیت است و ظرف مستقر و
نعت اعطاما و تفضیلا است یا لغو متعلق بمنحنیه است و تقدیم برای حصر است و بر هر تقدیر مراد اینست
که این مناقب برای من بسبب اینست که رسول الله مرا وصی خود و مولای هر مؤمن و مؤمنه کردانید
و تعلیم کرده مرا آنچه باید و شاید و مرا باب علم خود کردانید المنح بفتح میم و سکون نون دادن بکسی مال و غیره را
برای انتفاع آنکس و امثال آن منحنیه بنون و حاء بی نقطه ماضی غایب معلوم باب منع است و ضمیر مستتر راجع
بالله است و ضمیر بارز راجع بهر یک از اعطام و تفضیل است المنح بفتح میم و سکون نون دادن

بکشی مال خود را برای انتفاع آنکس از آن مال و مراد اینجا صاحب اختیار کردن کسی در مال خود است و ضمیر هو راجع بهر کدام از اختصاص و تکریم و اعظام و تفضیل است و در سورهٔ انعام چنین است هو القاهر فوق عباده و یرسل علیکم حفظة حتی اذا جاء احدکم الموت توفته رسلنا وهم لا یفرطون ثم ردوا الی الله مولیهم الحق الا له الحکم وهو اسرع الحاسبین و ترکیب کلام شاید باشد که مناسب این کلام است اینست که عدول از جمع مذکر غایب جمع مذکر مخاطب در علیکم و در احدکم برای تمهید ثم ردوا است و مبنی بر اینست که عباده اعم از مخاطب در علیکم و در احدکم است زیرا که عباده شامل امم سابقه و جمعی از این امت که اجابت دعوت محمد صلی الله علیه و آله کرده اند نیز هست بخلاف مخاطب در علیکم و احدکم که مخصوص جمعی است که اجابت دعوت کرده اند و تصدیق نموده اند

او دارند و امیر المؤمنین علیه السلم مولای ایشان است بحکم من کنت مولاه فعلی مولاه بعض ایشان قبول کرده او دارند و بعضی نه و ضمیر هم لا یفرطون راجع بمجموع حفظة و رسلنا است خواه ایشان دو صنف باشند کرد و صنف داشته باشند یکی حفظ اعمال و دیگری قبض روح ثم ردوا عطف بر توفته است و ضمیر جمع راجع بمجموع حفظة و رسلنا است و اگر راجع باحدکم میبود افراد ضمیر مناسب میبود مولیهم بدل اشتمال الله است و عبارتست از امیر المؤمنین علیه السلم الحق مجرور و نعت مولیهم است و عبارتست از کسی که حکم او از روی علم است و جور و جانب گیری در حکم او نمیباشد اصلا پس عادل است اگر گوئی که شرط بدل اشتمال اینست که اکتفا بذکر مبدل منه خلاف مقتضای ظاهر است مثل اعجبنی زید علمه و در اینجا چنان نیست جواب گوئیم که چنان است زیرا که اتحاد را دو مردود الیه خلاف مقتضای ظاهر است اگر چه واقع باشد نادرا و مراد اینجا الله است جل الا له الحکم استینافی بیانی سابق است و مراد اینست که در روز قیامت الله تعالی و رسول او و ابرهم الحق خواهند نشانید و امر خواهند کرد حفظة و رسلنا را بفرمانبرداری در عرض اعمال و اختصاص اینها است و اولیای خود را و اهل بهشت خواهد کرد و اعدای خود را داخل جهنم خواهد کرد و موافق این مذکور است در کافی در کتاب الحجة در حدیث سوم باب ان الائمة هم ارکان الارض صلوات الله علیهم که باب چهاردهم است که انا قسیم الله بین الجنة والنار لا یدخلها الداخل الا علی حد قسمی و علی بن ابراهیم در تفسیر آیه سورهٔ مائده یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک نقل کرده از رسول الله صلی الله علیه

کر این مضمون را بعمر گفت پس امیر المؤمنین علیه السلم مولای ملائکه نیز هست و حکم حکم اوست در صراط و اوست اسرع الحاسبین بقرینه اینکه سرعت مانند حساب است در دیگری نیز و زمانی نمیخواهد و علم الله تعالی محیط است باعمال خلائق ازلا و ابدا پس حساب نسبتی باو ندارد حقیقة و هر جا که در قرآن آن نسبت واقع شده مبنی بر مجاز و خلط و لیکن خود بخود است نظیر فلما آسفونا انتقمنا منهم که مبنی بر خلط است و مذکور است در کافی در کتاب التوحید در حدیث ششم و حدیث یازدهم باب النوادر که باب بیست و سوم است و فی بعض النسخ او تشدید یاء مفتوحه میتواند بود و بنابر اول یعنی جمع است و مناقب مجرور و بر نعت است و مراد اینست که اینچه مذکور شد از سورهٔ انعام منضم است بامناقب بیرون از حد احصاء در آیات قرآن خوبی و بنابر دوم مرکب از حرف جر و ضمیر متکلم است و مناقب مرفوع است و حاصل هر دو یکی است لعظم نفخ بلام ماضی مجهول باب تفعیل و معلوم باب حسن میتواند بود که از نفاع برای و فا و عین بی نقطه مصدر باب افتعال بلند مرتبه کردن و بلند مرتبه شدن یعنی و در و فرستاد الله تبارک و تعالی کلامی اکرم جمیعی است مرا و کرامی کرده است که بخشیده از کمال خوشنودی من از او و بلند کرده است و سرافراز کرده است پیغمبر الله صلی الله علیه و آله که الله داده بمن از اواز این قول الله است در سورهٔ انعام که بعد از آن که در ایشان میشوند ملائکه حفظة در رسل بسوی الله سوی کسی که مولای ایشان حق است اگر مباشید برای آن مولی است حکم در صراط و آن مولی است زود حساب ترجمانی که این قول با منقبتها است برای من در قرآن که اگر مذکور میکردم انها را تفضیلا هر اینه بزرگ شمرده میشد بلند مرتبه کردن الله تعالی مرا و در دراز میشد برای کوشش اندازه شما

اصل ولئن نقصتمها دونی الاشقیان ونازعانی فیما لیس لهما بحق ورکباها ضلالة واعتقداها جهالة فلبئس ما علیه وردا ولبئس ما لانفسهما مهدا یتلاعنان فی دورهما ویتبرأ کل واحد منهما من صاحبه یقول لقرینه اذا التقیا یا لیت بینی وبینک بعد المشرقین فبئس القرین فیجیبه الاشقی علی رثوثة یا لیتنی لم اتخذک خلیلا لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی وکان الشیطان للانسان خذولا

شرح نقصتما بقاف و صاد بی نقطه ماضی غایب معلوم باب تفعل است و ضمیر راجع بخلافت یا امامت یا مناقبها است النقص غیاد

خود کردن چیزی را اما خود است نقیض بفتح قاف و کسر میم بمعنی پیراهن اشقیا بفتح همزه و سکون
شین با نقطه و فتح قاف تثنیه اشقی است که افعل التفضیل است و مناسب آنچه گذشت در صدد
این حدیث که این خطبه بعد از هفت روز از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله صادر شده است
که تقمص که ماضی باشد حقیقة و تقمص دیگری در حکم ماضی باشد باعتبار علم قائل این کلام باینکه آن
واقع خواهد شد البته و میتواند بود که تقمص دیگری تمهید یا اشترکت بالفعل یا بواسطه باشد لا انتقال
بعین بی نقطه و قاف و دال بی نقطه مصدر باب انفعال بر خود بستن و نگاهداشتن چیزی برای خود
منفعت دنیا ما علیه و رد اعبارتنا ز خلافت است ما لا نفسهما ورد اعبارت از طبقات جهنم و عذاب
آنهاست حملة لا مناعنا ن استینا فی بیانی ها بواست الدور بضم دال بی نقطه و سکون واو و را جمع
دار سراها و دهها مبنی بر اینست که جای ایشان اسفل درکات جهنم است و چون سربیشان اینها خسف
شوند هر کدام از درکات و طبقات جهنم سرای ایشان خواهد بود در زمانی و در آن زمان نیز تلاوت
میکنند بتبرا بیا بی نقطه و را و میم مضارع متکلم باب تفعل است و در بعضی نسخ تبرا از باب علم است
واقع موافق ایه سوره بقره است که اذ تبرأ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا در سوره زخرف نیز چنین است
و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین و انهم لیصدونهم عن السبیل و یحسبون انهم مهتدون
حتی اذا جاءنا قال یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین الرثوة بضم را و ضم ثاء سه نقطه و
سکون واو و تاء سه نقطه مصدر باب ضرب بد حالی و شکستگی در سوره فرقان چنین است و یوم یعض
الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا لقد اضلنی عن
الذکر بعد اذ جاءنی و کان الشیطان للانسان خذولا و قال الرسول یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن
مهجورا یعنی و هر اینه اگر بشتابند خود که اندکی خلاف را بین ایشان و اشقی و نزاع که منجر شد از آنچه نیست برای
ایشان حق و در نگذشتند خلافت را از روی گمراهی و بر خود بستند خلافت را از روی نادانی پس هر آینه
بد است آنچه بر آن وارد شدند و هر اینه بد است آنچه برای خود شان تمهید کردند بیان این آنکه لعنت خواهند
یکدیگر را در سراهای ایشان و بیزاری خواهند کرد هر یک از ایشان از یار خود بیان این آنکه میگوید همراه

خود را

خود را چون بخورند کای کاش میان من و میان تو دوری از مشرق و مغرب میبود پس بد همراهی تو
بوده ای پس بد همراه آن اشقی بر یکدیگر کای کاش من فرا میگرفتم ترا دوستی در دو خانه هر آینه بتحقیق
گمراه کردی مرا از ذکر رحمن بعد از آنکه آمد نزد من و بود شیطان برای مردم واگذارنده در وقت
حاجت بمدد اصل فانا الذکر الذی عنه ضل و السبیل الذی عنه مال و الایمان الذی به
کفر و القرآن الذی ایاه هجر و الدین الذی به کذب و الصراط الذی عنه نکب شرح
فا برای بیان و تفصیل است ضل ماضی معلوم است و ضمیر مستتر راجع بالظالم است که مذکور شد در
ایه سوره فرقان سبیل نیز در آن ایه مذکور شد و الایمان الذی به کفر اشارتست بایه سوره مائده
و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله و هو فی الآخرة من الخاسرین و القرآن الذی ایاه هجر دو احتمال
دارد اول آنکه مشار الیه هذا القرآن که در سوره فرقان است آیات بینات محکمات تا همه
آنها بی ظن و اختلاف از روی ظن باشد و هم که تجویز کنند خلو زمانی را از امام معصوم عالم
بجمیع احکام و متشابهات قرآن آن قرآن را مهجور کرده و مصداق آن بعد از رسول الله ترک
امیر المؤمنین و نصب دیگری برای امامت است دوم آنکه مشار الیه هذا القرآن مجموع الفاظ
قرآن و معانی آن باشد و آن نزد غیر امیر المؤمنین بعد از رسول و نزد غیر اوصیای او نبوده و نیست
چنانکه مذکور است در کافی در آخر کتاب فضل القرآن و الدین الذی به کذب اشارتست بامثال
ایه سوره ماعون که ارایت الذی یکذب بالدین نکب ماضی معلوم باب نصر و علم است و اشارتست بایه
سوره مؤمنون و ان الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون یعنی پس آنکه منم صدق
و معنا در ذکری که از آن گمراه شده و وسیله که از آن منحرف شده و ایمانی که بآن انکار کرده و قرآنی که آنرا
ترک کرده و دینی که بآن تکذیب کرده و راه راستی که از آن کج شده اصل و لئن رتعا فی الحطام المنصرم
و الغرور المنقطع و کانا منه علی شفا حفرة من النار لهما علی شر ورود فی اخیب وفود
و العن مورود یتصارخان باللعنة و یتناعقان بالحسرة ما لهما من راحة و لا عن
عذابهما من منتدح شرح رتعا برا و تاء دو نقطه بالا و عین بی نقطه ماضی معلوم باب منع

است الحطام بضم حاء بی‌نقطه و تخفیف طاء بی‌نقطه گیاه خشک شکسته و اینجا استعاره شده برای متاع
دنیا المنصرم بصاد بی‌نقطه و راء اسم فاعل انفعال فی اعتبار ماخوذ است از صرم که مصدر باب ضرب
است بمعنی بریدن بنا بر اینکه فی اعتبار بریده شده از نظر التفات مردمان الغرور بفتح غین با نقطه و ضم راء
اول بازی دهنده و آن متاع دنیاست وکانا عطف بر رتعا است ضمیر تثنیه در و هنر برای سببیه است و
راجع بمغرور است شفا بفتح شین با نقطه و فا و الف مقصوره مضاف است و مراد اینست که خوردن
مالهای حرام و حکمها و فتواهای ناحق صاحبش را در دنیا بر لب جهنم میدارد و فاصله نیست میان او
زندگی او و آتش جهنم بکسر یکفی لام در لهما قایم مقام فاء رابطه جواب شرط است هما مبتدا است علی شر
خبر مبتدا است و نقل بوم شرفان علی شراست و ورد مصدر مجرور بمعنی نااست و مضاف الیه فی متعلق بوردوا
اخیب بفتح همزه و سکون خاء با نقطه و فتح یاء دو نقطه با پیروی یاء یک نقطه افعل التفضیل و مضاف است
الوفود بضم واو و ضم فاء و دال بی‌نقطه جمع وافد اسم فاعل از ربیب وارد ان العن افعل التفضیل برای
مفعول است و بمعنی ملعون‌تر است و آن صفت لحا است و مضاف الیه مورود و عبارتست از آتش جهنم
برای اهلش تصارخان بصاد بی‌نقطه و راء و خاء با نقطه مضارع غایب معلوم باب تفاعل است بمعنا عفان
بنون و عین بی‌نقطه و قاف مضارع غایب معلوم باب تفاعل ماخوذ است از نعق بمعنی نوحه و ناله
المندوحه بنون و دال بی‌نقطه و حاء بی‌نقطه فرج و وسعت یعنی و هر اینکه گر بیند در کار جنگ
فی اعتبار و باز دهنده ناپایدار و بودند بسبب بکار کوی از آتش جهنم هر آینه آن دو کس میخوردند بر بد
ولادت شدند و نیز لعنت میکنند و لعنت میکنند بر یکدیگر میزنند بلعنت بر یکدیگر و نوحه و
ناله میکنند بجزر نیست برای ایشان هیچ راه فرج و نه از عذاب ایشان است هیچ فرج اصل ان
القوم لم یزالوا عباد اصنام و سدنة اوثان یقیمون لها المناسک و ینصبون
لها العتائر و یتخذون لها القربان و یجعلون لها البحیرة و السائبة و الوصیلة و
الحام و یستقسمون بالازلام عامهین عن الله عز ذکره حائرین عن الرشاد مطیعین
الی البعاد قد استحوذ علیهم الشیطان و غمرتهم سوداء الجاهلیة و رضعوها جهالة و

انتظموا

وَانْتَظَمُوها ضلالة شرح الکلام القوم برای عهد خارجی است و اشارتست باشقیان و
تابعان ایشان یا اشارتست باکثر اهل تصدیق برسالت محمد صلی الله علیه و آله و حاصل هردو یکی
است و موافق است بآیه سوره فرقان وَقَالَ الرَّسُولُ یَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا
عباد بضم عین بی‌نقطه و تشدید باء یک نقطه است السدنه بفتح سین بی‌نقطه و فتح دال بی‌نقطه و نون
جمع سادن اسم فاعل از باب نصر است نزد او این اشارتست باینکه اوثان عبارتست از بتهایی که مکانی
مقرر دارد و اصنام اعم از آنست یا مخصوص بغیر آنست العتائر بفتح عین بی‌نقطه و تاء دو نقطه بالا
و الف و کسر همزه و راء جمع عتیره بفتح عین و کسر تاء گوسفندی که در رجب ذبح میکرده اند برای اوثان
و اصنام القربان بضم قاف و سکون راء و باء یک نقطه مصدر باب حسن نزدیکی و مراد باعث نزدیکی
سوی معبود است از جمله دادن مال در سوره مائده چنین است ما جعل الله من بحیرة و لا سائبة
و لا وصیلة و لا حام و لکن الذین کفروا یفترون علی الله الکذب و اکثرهم لا یعقلون در تفسیر این
چهار لفظ اقوال است از انجمله اینکه بحیره ماخوذ است از بحر بمعنی واسع و عبارتست از گوسفندی
ماده که شش شکم زاییده باشد و اهل جاهلیت آنرا برای بتان ذبح میکرده اند و سائبه ماخوذ است
از سیب بفتح سین بی‌نقطه و سکون یاء بمعنی روان شدن و عبارتست از شتری که صاحبش را
مددی کرده باشد مثل اینکه سفری دور و دراز بر آن کرده باشد یا از مهلکه گذرانیده باشد
بوسیله آن و اهل جاهلیت آنرا سر خود رها میکرده اند و از آب و گیاهی ممنوع نمیکرده اند تا فوت شود
و برای بتان نحر کنند و وصیله ماخوذ است از وصل بمعنی رسانیدن چیزی بچیزی و عبارتست از
ماده بزی که با نری متولد شده باشد در شکم ششم مادرش و اهل جاهلیت آنرا برای بتان ذبح می
کرده اند و میگفته اند که برادرش را رسانیده بصاحبش بخواه خود و حام ماخوذ است از حمایت بمعنی
محافظت و در اصل حامی بوده یا با اعلال افتاده و عبارتست از شتری نر که ادراک ولد ولد
خود کرده و اهل جاهلیت آنرا سوار نمیشده اند تا فوت شود و برای بتان نحر کنند و میگفته اند که
حمایت پشت خود کرده پس الحام در حدیث بکسر میم است برای دلالت بر یاء مثل کسر لام در آیه سوره

بعد الکبیر المتعال در سوره مائده وان تستقسموا بالازلام هست الاستقسام طلب حصه
خود از چیزی الازلام جمع زلم بفتح وضم زای وفتح لام تیرهای بی پر و پیکان که با آنها قمار میکرده اند اهل
جاهلیت وان ده تیر بوده هفت از انها حصه داشته وسه از انها بی حصه بوده و دو کس شتری می
خریده اند وآنرا نحر میکرده اند وگوشت انرا بیست وهشت حصه برابر میکرده اند وبر یک تیر یک
حصه مینوشته اند وبر دیگری دو حصه مینوشته اند وبر دیگری سه حصه مینوشته اند وبر دیگری
چهار حصه مینوشته اند وبر دیگری پنج حصه مینوشته اند وبر دیگری شش حصه مینوشته اند وبر
دیگری هفت حصه مینوشته اند وبر سه دیگری بی حصه مینوشته اند واین تیرها را آمیخته بیکدیگر میکرده اند
ودر جوالی میگذاشته اند وباسم هر فردی تیری بیرون می آورده اند وقیمت شتر باسم هر کی که تیرهای بی حصه
باسم ایشان بیرون امده تاوان میکشیده اند العامه بکسر میم وها اسم فاعل باب منع وعلم کبیده از حق
جابرین بجا بی نقطه وراء ودر بعض نسخ بمیم است وحاصل هر دو یکی است وحاصل هر دو یکیست رشاد بفتح
را راست ره طعین بطاء بی نقطه وعین بی نقطه اسم فاعل باب انفعال است الاهطاع شتابیدن و دویدن
البعاد بکسر باء یک نقطه وعین بی نقطه ودال بی نقطه مصدر باب مفاعله دور شدن انتقل الاستحواذ غالب شدن
غمز نیم بغین با نقطه وراء غائبه ماضی معلوم باب نصر است السوداء بفتح سین وسکون واو ودال بی نقطه والف ممدوده
نقطهٔ سیاه که در دل بهم میرسد بسبب ترک حق وزیاد میشود بتدریج تا انکه فرو میگیرد دل را الجاهلیه بیروی
ظن که ضد عالمیت است رضعوا با بی نقطه وضاد با نقطه وعین بی نقطه ماضی معلوم باب ضرب وعلم است
جهاله بفتح جیم منصوب ومفعول له است وعبارت است از پیروی ظن انتظموها بنون وظاء با نقطه
ماضی معلوم باب افتعال است الانتظام در رشته کشیدن متفرقها چیزی را نون فوت نشود ضمیر منصوب
راجع بجهالتها است جهلا منصوب ومفعول له است **بدانکه** انتظام جهالت منطبق است بر اهل فن
اصول فقه عامه **یعنی** بت پرستی که ان جماعت منسوب بوده پرستش کنند کالاصنام واستانند ان
اوثان برپای میداشتند برای انها عبادتها ووامیداشتند برای انها عتایرها وفرا میگرفتند
برای انها قربان را ومیگردانیدند برای انها بحیره را وسائبه را ووصیله را وحامی را وطلب حصه را

میکرده اند بر تیرها برحالی که بیگانگان بودند از الله عز وجل حیران دور افتادگان از راه راست شتاب
کنندگان سوی دوری از راه راست بتحقیق غالب شده بود بر ایشان شیطان وفرو گرفته بود دلهای ایشان را
نقطه سیاه جاهلیت ومکیده بودند جهالت را ودر رشته کشیده بودند انواع جهالت را از روی گمراهی
اصل فاخرجنا الله الیهم رحمة واطلعنا علیهم رافة واسفر بنا عن الحجب نورا لمن اقتبس
وفضلا لمن اتبعه وتاییدا لمن صدقه فتبوءوا العز بعد الذلة والکثرة بعد القلة وهابتهم
القلوب والابصار واذعنت لهم الجبابرة وطوائفها وصاروا اهل نعمة مذکورة وکرامة
میسورة وامن بعد خوف وجمع بعد کوف **شرح** ضمیر اخرجنا عبارت از محمد واهل بیت او علیهم السلام
است رحمة منصوب ومفعول له است اطلعنا ماضی معلوم باب افعال است الرافة بفتح راء وسکون و
فتح همزه وفا مصدر باب نصر ومنع وعلم است شفقت الاسفار بسین بی نقطه وفاء وراء مصدر باب افعال
تابان کردن ونور پیدا دادن وهر دو اینجا مناسب است نورا مفعول له است وعبارتست از قران
الاقتباس بقاف وباء یک نقطه وسین بی نقطه مصدر باب افتعال کسب نور است تبوءوا بتاء دو نقطه
بالا از باب تفعل است التبوء بباء یک نقطه وهمزه مصدر باب تفعل جا بجا کردن چیزی را طوائفها
بکسر همزه وضم فاء است ودر بعض نسخ طواغیتها بکسر غین با نقطه وسکون یاء دو نقطه پایین وضم تاء دو
نقطه بالاست وعبارتست از شیاطینی که خود را از طغیان بیش بردند وازجمله اهل ضلالت اند وجبابره را
گمراه میکنند بنفسوانهای باطل میسوره بیاء دو نقطه پایین وسین بی نقطه است ودر بعض نسخ منشوره بنون
وشین با نقطه است بمعنی پراکنده شده وشامل جمیع افراد ایشان الجمع بفتح جیم وسکون میم وعین
بی نقطه مصدر باب منع تالیف متفرق واینجا عبارتست از تالیف هر کدام دلهای اقوام خود را
بسبب ترک خود رایی واختلاف از روی ظن الکوف بفتح کاف وسکون واو ومنقلب از یا وفا بریدن و
اینجا عبارتست از بریدن هر کدام دلهای اقوام را از خود بسبب خود رایی واختلاف از روی ظن **بدانکه**
خوف معتل العین است واوی است بمعنی ترس وکیف معتل العین یائی است بمعنی بریدن وهر کدام
با دیگری موافقت میکنند پس جائز است در خوف خیف بمناسبت کیف قاموس خافه یخافه خوفا

وخیفا ومخافة وخیفة بالکسر اصلها خوفة ودر کیف جایز است کوف بمناسبت خوف دستوانند بود
که کوف در ینجا نضم کاف باشد پس قلب بواو بمناسبت همزه باشد صاحب قاموس در وجوه تسمیه کوفه
گفته که او من الکیف وهو القطع لان ابرویز اقطعه لبهرام او لانه قطعة من البلاد والاصل کیفة فلما سکنت
الیاء وانضم ما قبلها جعلت واوا **یعنی** پس بیرون آورد ما را الله سوی ایشان از روی رحمت د
طالع ساخت ما را بر ایشان از روی رافت و تابان کرد بوسیلهٔ ما از جبهها کما دل که نورست برای کسی
که کسب کند آن را و فضیلتی است برای کسی که پیروی کند آن را و مدد کاریست برای کسی که قصد توکند آن را
پس جایگاه خود کردند عزیز بودن را بعد از خواری و بسیاری مال را عوض آن بعد از کمی و ترسید از ایشان
دلها و دیدها و گردن نهادند برای ایشان پادشاهان جبار و لشکرهای ایشان و گرویدند اهل یعنی
مشهور و کامی بودن آسان و اسمعی بعد از ترس و فراهم آوردن بعد از پریشانی **اصل** واضاءت بها
مفاخر معد بن عدنان واولجنا ثم باب الهدی وادخلنا ثم دار السلام واشملنا ثم ثوب
الایمان وفلجوا بنا فی العالمین وابدت لهم ایام الرسول آثار الصالحین من حام مجاهد و مصل
قانت ومعتکف زاهد یظهرون الامانة ویأتون المثابة **شرح** اضاءت باضاد بانقطه و الف
منقلبه از واو و همزه ماضی معلوم باب افعال است الاضاءة روشن شدن معد بفتح میم زاید و یا آخر حرف
وفتح عین بی نقطه وتشدید دال بی نقطه است عدنان بفتح عین بی نقطه و سکون دال بی نقطه و دو نون
است معد بن عدنان جد بیستم پیغمبر ما صلی الله علیه و آله است و جمیع عرب از اولاد وی اند و مفاخر معد بن
عدنان یعنی مفاخر عرب است بنا بر اینکه قبیله مسمی باسم آبای ایشان میشود اولجنا تم بجیم ماضی باب افعال
الایلاج ابتدای باب الهدی عبارت از نهی از پیروی ظن و اختلاف از روی ظن است دار السلام عبارت
از احکام اسلام است ایمان اخص از اسلام است و مرتکب کبیره بی اصرار مسلم است و مؤمن نیست بنا بر حدیث
مذکور است در کافی در کتاب الایمان والکفر در حدیث دهم باب الکبائر که باب صد و دوازدهم است
فلجوا بنا و میم ماضی معلوم باب نصر و ضرب است الفلج بفتح فا و سکون لام ظفر یافتن و مطلب رسیدن عالمین
بفتح لام است ابدت بسکون با یک نقطه و دال بی نقطه ماضی غائبه معلوم معتل اللام واوی باب افعال

ایام مرفوع و فاعل است آثار منصوب و مفعول به است من متعلق بابدت است حام بحاء بی نقطه و دو
اصل حامی بوده یا بای علال افتاده و ضمیر یظهرون راجع بحام و مصل و معتکف است المثابه بفتح میم و ثا
سه نقطه و با یک نقطه باز گشتن در وقت بجا رکی و عبارتست از اهل البیت علیهم السلم و اشارتست
بتفسیری برای آیه سوره بقره واذ جعلنا البیت مثابة للناس وامنا و این منافات ندارد با تفسیر مشهور
زیرا که قرآن معانی متعدده میدارد **یعنی** و روشن شد بوسیلهٔ ما صفات حمیدهٔ عرب و ایلاج کردیم ایشان را
در در راستی و ادخال کردیم ایشان را در سرای سلامتی و پوشانیدیم ایشان را جامهٔ ایمان و ظفر یافتند
بوسیلهٔ ما در عالمیان و ظاهر ساخت برای ایشان روزگار رسول آثار صالحان را از حمایت کنندهٔ حق
جهاد کنندهٔ برای حق و نماز گذارندهٔ با رجا و گوشه گیرندهٔ بی رغبت در دنیا با امانت که ظاهر میکردند امانت
را و می آمدند در مشکلات نزد باز گشت **اصل** حتی اذا دعا الله عز وجل نبیه صلی الله علیه
واله ورفعه الیه لم یک ذلک بعده الا کلمحة من خفقة او ومیض من برقة الی ان رجعوا
علی الاعقاب وانتکصوا علی الادبار وطلبوا بالاوتار واظهروا الکتائب وردموا الباب
وفلوا الدار وغیروا آثار رسول الله صلی الله علیه واله ورغبوا عن احکامه وبعدوا من
انواره واستبدلوا بمستخلفه بدیلا اتخذوه وکانوا ظالمین **شرح** مشار الیه ذلک الضیاء ت معنا
عرب و ایلاج در باب هدی و مانند آنهاست اللمح بفتح لام و سکون میم و حاء بی نقطه درخشیدن الخفقة
بفتح خاء با نقطه و سکون فا و قاف یکبار جنبانیدن سر او برای خواب نشبیهست الومیض بفتح واو و کسر
میم و سکون یاء دو نقطه پایین و ضاد با نقطه مصدر باب ضرب درخشیدن برقه بفتح باء یک نقطه و سکون
راء و قاف و تاء وحدتست الی متعلق بلم یک است و مراد اینست که از وفات رسول تا رجوع ایشان فاصله
نبود مگر بغایت کم انتکصوا بنون و صاد بی نقطه ماضی معلوم باب افتعال است الانتکاص برگشتن از حق
الاوتار بفتح همزه و سکون واو و تاء دو نقطه بالا و کسر الف و راء جمع وتر بکسر واو و سکون تا کینهای
کهنه در دل منافقان بوده و در زمان رسول اظهار نمیتوانستند کرد الکتائب بتاء دو نقطه بالا و کسر همزه
و باء یک نقطه جمع کتیبه بفتح کاف و کسر تا لشکرها ردموا براء و دال بی نقطه ماضی معلوم باب ضرب است الردم

بفتح را، وسکون وال بستن در بالکلیه فلو بفا، وتشدید لام مضموم ماضی معلوم باب ضرب است الفلی بفتح فا خراب کردن بنا رغبوا از باب علم است نعدوا از باب حسن است متخلف بفتح لام است الاستخلاف کسی را خلیفه خود کردن بعیت نبیلا بفتح با، یکنقطه ودال بینقطه وسکون یا، دو نقطه پایین است یعنی تا انکه چون خواند الله عز وجل نبی خود را صلی الله علیه واله و برداشت او را بسوی خود نبود انچه بعد از و بکر باند مانند درخشید نی از ستاره و بخنیر باشانند درخشیدنی از برق تا انکه برگشتند بر پاشنها و دور کردان شدند بر پشتها و طلب کردند مطلوب خود را بوسیلهٔ کهنها و ظاهر کردند لشکرها را و بالکلیه بستند باب هدی را و خراب کردند سرای سلامتی را و تغییر دادند اثرهای رسول صلی الله علیه واله را و دور کردان شدند از حکمهای او و دور شدند از نورهای او و عوض کردند بخلیفه او عوضی را که فرا گرفته بودند ظالمان
اصل وَزَعَمُوا اَنَّ مَنِ اخْتَارُوا مِنْ اٰلِ اَبِي قُحَافَةَ اَوْلٰى بِمَقَامِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ مِمَّنِ اخْتَارَهُ الرَّسُولُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ السَّلَامُ لِمَقَامِهِ وَاَنَّ مُهَاجِرَ اٰلِ اَبِي قُحَافَةَ خَيْرٌ مِنَ الْمُهَاجِرِيِّ الْاَنْصَارِيِّ الرَّبَّانِيِّ نَامُوسِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ
شرح الال بهمزه والف سراب اهل کسی که بزرگ باشد و بزرگی او مکتسب از اهلش نباشد وابو قحافه بضم قاف و تخفیف حاء بینقطه والف و فا، عثمان بن عامر است و بزرگی نداشته و وفات او در زمان عمر بوده در سال چهارده هجری و عمرش نود و هفت سال بوده و و اصحاب خلافت پسر نبوده و میکفتند که اگر برای این خلیفه شدن کرسن او بیشتر از سن علی است پس سن من بیشتر است از سن او چنانچه مذکور است در احتجاج طبرسی و لهذا کنیت که گفته بوده و دخلی بعد از ان در خلافت پسرش نکرده مهاجر در اول بضم میم است و در دوم بفتح میم میتواند بود و ان جمع مهاجر بضم میم است مثل مفاتح و مفاتیح بمناسبت انصاری که منسوب بجمع است یا، مشدده در مهاجری و انصاری برای مبالغه است مثل احمری و مراد کلیست که انتظام کار جمیع مهاجر و انصار بعد کاری شمشیر او در میدان جهاد بهم رسید الا انما الاسلام لولا حسامه کنقطه غیر او قلامه حافر الربانی منسوب برب با زیادتی الف و نون برای مبالغه بغایت پرستنده رب الناموس بنون والف و

خ

ضم میم و سکون واو و سین بینقطه صاحب راز پادشاه و مراد اینجا عالم اسرار الله تعالی است که وحی کرده سوی انبیای خود هاشم بن عبد مناف عبارتست از قبیلهٔ هاشم بن عبد مناف نظیر معد بن عدنان و مراد اینست که امام میبایدکه از بنی هاشم بن عبد مناف باشد ناموس اشد از جملهٔ ایشان یعنی و دعوی کردند این را که کسی که کزیدند او را برای امامت از ال ابی قحافه سزاوارتر است بجای رسول صلی الله علیه واله از کسی که کزید او را رسول علیه واله السلام برای جای خود و این را که مهاجر ال ابی قحافه بهتر است از مهاجری انصاری ربانی ناموس قبیلهٔ هاشم بن عبد مناف
اصل اَلَا اِنَّ اَوَّلَ شَهَادَةِ زُوْرٍ وَقَعَتْ فِي الْاِسْلَامِ شَهَادَتُهُمْ اَنَّ صَاحِبَهُمْ مُسْتَخْلَفُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَلَمْ يَسْتَخْلِفْ فَكَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ الطَّيِّبِ الْمُبَارَكِ اَوَّلَ مَشْهُودٍ عَلَيْهِ بِالزُّوْرِ فِي الْاِسْلَامِ وَعَنْ قَلِيلٍ يَجِدُونَ غِبَّ مَا يَعْمَلُونَ وَسَيَجِدُ التَّالُونَ غِبَّ مَا اَسَّسَهُ الْاَوَّلُونَ
شرح زور بضم زای و سکون واو و را مجرور و مضاف الیه است و صاحبهم عبارت از ابو بکر است مستخلف بفتح لام است و مراد شان اینست که نص بر خلافت کسی دو قسم است اول نص جلی و ان بذکر اسم انکس و تصریح بخلافت او است دوم بذکر اوصاف کلیهٔ منحصره در شخصی است مثل اینکه رسول الله گفته باشد که هر که مهاجران و انصار اجماع کنند بر امامت او بعد از من خلیفه من است و معلومش باشد که انکس ابو بکر خواهد بود یا گفته باشد که هر که رؤسای مهاجران و انصار اجماع کنند بر امامت او یا گفته باشد که هر که انصار یا رؤسای انصار اجماع کنند بر امامت او و دو امامت ابو بکر قسم دوم نص متحقق شده و قسم اول نشده و این افترا بر رسول الله کرده اند در سقیفه بعد از بیعت جمعی کثیر از مهاجران و انصار که حاضر بوده اند در سقیفه بخیال اینکه بعد از این قوت و شوکت کسی از مهاجران و انصار یارای اظهار مخالفت نخواهد داشت پس مجمع علیه خواهد شد و چون امیر المؤمنین و سایر بنو هاشم مشغول بودند بحاضر نشدند در سقیفه پس اهل سقیفه ابتدا کردند با انصار سعد بن عباده و چون او حاضر شد امتناع از بیعت کرده پسران او قیس و سعید و قرابت او امتناع کردند پس اهل سقیفه دانستند که ان افترا

[illegible]

عبث بوده ورجوع ازان کردند بسوی اقتدای ابی بکر وبعد ازان جمعی کثیر از مهاجران وانصار که در سقیفه حاضر
نبودند اظهار مخالفت کردند ابن اثیر از مخالفان در رجال جامع الاصول گفته که سعد بن عباده وهو ابو ثابت
ویقال ابو قیس سعد بن عبادة بن دلیم بن حارثة بن ابی حلیمه ویقال ابن ابی حزیمة بن ثعلبة بن طریف بن
الخزرج بن ساعدة بن کعب بن الخزرج الانصاری الساعدی الخزرجی شهد العقبة مع السبعین وکان احد
النقباء الاثنی عشر وشهد بدرا عند قوم ولم یشهدها عند الاخرین وشهد ما بعدها من المشاهد وکان سید الانصار
مقدما فیهم وجیها له ریاسة وسیادة یعترف له قومه بها یقال لم یکن فی الاوس والخزرج اربعة مطعمون یتوالون
فی بیت واحد الا قیس بن سعد بن عبادة بن دلیم ولا کان فی العرب الا ما ذکر من صفوان بن امیة وسیجیء فی حرف الصاد
وکانت رایة رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الفتح بید سعد ثم اخذها واعطاها ابنه قیسا وقیل اعطاها
الزبیر بن العوام وقیل بل اخذها علی فذهب بها حتی دخل مکة فغرزها عند الرکن روی عنه ابناه قیس وسعید
وابن عباس وانس بن مالک وتخلف سعد عن بیعة ابی بکر وخرج عن المدینة ولم یعد الیها ومات بحوران من
ارض الشام لسنتین ونصف من خلافة عمر سنة خمس عشرة وقیل سنة اربع عشرة وقیل مات فی خلافة ابی بکر
سنة احدی عشرة ولم یختلفوا انه وجد میتا فی مغتسله قد اخضر جسده ولم یشعروا بموته حتی سمعوا قائلا یقول
ولا یرون احدا نحن قتلنا سید الخزرج سعد بن عبادة ورمیناه بسهمین ولم نخطئ فؤاده فیقال ان الجن قتلته
والله اعلم عباده بضم عین وتخفیف الباء الموحدة ودلیم بضم الدال المهملة وفتح اللام وسکون الیاء تحتها نقطتان
وحزیمه بفتح الحاء المهملة وکسر الزای وطریف بفتح الطاء المهملة وکسر الراء وشاید که بهمین عبارت باشد از
اخراج عمر او را از مدینه واز تعیین عمر شخصی را که او را زهر خورانیده باشد واین بیت را الفضل از پیش خود گوید
خوانده باشد از جانب عمر وکریختن باشد والله اعلم الطیب المبارک مرفوع است وصفت کاشفات و
شاید که طیب بفتح طاء بی‌نقطه وتشدید یاء دو نقطه پایین مکسوره اینجا بمعنی پاکیزه از آلودگی عیب باشد
بجلاف انچه می‌آید در حدیث اول فصل ششم در اصل پنجم اول منصوب بمضاف است علیه نایب فاعل مشهود
است العتب بکسر غین بانقطه وتشدید یاء یکنقطه عاقبت کار ومراد اینجا سزای عمل است یعنی آگاه
باشید وبدانید که اول گواهی در دروغی که واقع شده در اسلام بعد از رسول الله گواهی ایشان بود که باد

ایشان خلیفه شده و رسول الله است صلی الله علیه واله دیگر وقتی که شدند کار سعد بن عباده بجهت شدیه
کشتند آن گواهی وگفتند بدرستی که رسول الله صلی الله علیه واله گذشت وکسی را خلیفه نکرد پس شد
رسول الله که پاکیزه وبرکت داده شده است اول گواهی داده شده بر وی بدروغ در اسلام وبعد از آن
وقتی می‌یابند سزای آنچه می‌کنند والبته می‌یابند جمعی که بعد از ایشان می‌آیند وپیروی ایشان می‌شوند سزای
آنچه را که بنا نهاده اند از استیشان اصل وَلَئِنْ کانُوا فی مُدَّةٍ وَحِینٍ مِنَ الْمَهَلِ وَشِفاءٍ مِنَ الأَجَلِ
وَسَعَةٍ مِنَ الْمُنْقَلَبِ وَاسْتِدْراجٍ مِنَ الْغُرُورِ وَسُکُونٍ مِنَ الْحالِ وَادْراکٍ مِنَ الأَمَلِ فَقَدْ أَمْهَلَ
اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ شَدّادَ بْنَ عادٍ وَثَمُودَ بْنَ عَبُودٍ وَبَلْعَمَ بْنَ باعُورٍ وَأَسْبَغَ عَلَیْهِمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ
باطِنَةً وَأَمَدَّهُمْ بِالأَمْوالِ وَالأَعْمارِ وَأَتَتْهُمُ الأَرْضُ بِبَرَکاتِها لِیَذَّکَّرُوا آلاءَ اللّهِ وَلِیَعْرِفُوا
الإِهابَةَ لَهُ وَالإِنابَةَ إِلَیْهِ وَلِیَنْتَهُوا عَنِ الاِسْتِکْبارِ شرح المدة بضم میم وسکون نون وضم دال
بی‌نقطه وحاء بی‌نقطه مدة طویلة من الدهر وحا برای تبعیض است المهل بفتح میم وفتح وسکون هاء نیز مصدر باب
نصر از آرام گرفتن ومصدر اینجا نایب ظرف زمان است الشفا بکسر شین بانقطه وفاء والف وهمزه منقلب از یا
مصدر باب ضرب یعنی به کنار آوردن ومصدر اینجا نایب ظرف زمان است الاجل بفتح همزه وفتح جیم مدت زندگانی
ومراد اینست که از جمله مدت عمر قدری باقی شد که در آن شفای درد دل ایشان بود وآن وفات رسول الله
وکینه جویی با اهل بیت است السعة بفتح وکسر سین بی‌نقطه وتخفیف عین بی‌نقطه مصدر مثل الفاء وای
است از باب علم وورث فراخی ومصدر اینجا بمعنی اسم فاعل است المنقلب بفتح لام اسم زمان یا مکان باب
انفعال از بازگشت که آخر کار بآن رسیده الاستدراج بدال بی‌نقطه وراء وجیم مصدر باب استفعال الاهسته
آهسته بدام کشیدن ومراد اینجا آنانست استدراج است الغرور بفتح غین بانقطه وضم راء اول متاع
دنیا که بازی دهنده است الادراک دریافتن ومراد اینجا دریافته شده است وجمله امهل الله جزائیه
است واز قبیل وضع دلیل در موضع مدلول است بتقدیر فلم ینفع الاغترار بها لانه قد امهل الله
شداد بفتح شین بانقطه وتشدید دال بی‌نقطه اول ابن عاد بی‌نقطه والف ودال بی‌نقطه پادشاهی بود
جبار که بر معموره زمین مسلط بوده وامر کرده ببنای بهشت ارم در عدن یا در شام چنانچه مذکورست

تفاسیر

مفصلا در تفسیر آیات سورهٔ فجر الم تر کیف فعل ربک بعاد ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها
فی البلاد وثمود الذین جابوا الصخر بالواد وفرعون ذی الاوتاد الذین طغوا فی البلاد فاکثروا
فیها الفساد فصب علیهم ربک سوط عذاب یعنی از جملهٔ سفاهتهای مخالفان شیعهٔ امامیه اینست که
میگویند که بهشت ارم با انهار جاریه و اشجار و بناهای عالیه و جواهر و مشک و عنبر و زعفران و غیر
آنها واقع منتهی است تا حال و خواهد بود و از نظرهای مردمان غایبست و در زمان معویة بن ابی سفیان
شخصی مسمی بعبدالله بن قلابه شتری گم کرده بوده و در طلب شتر بآن بهشت رسیده و از جواهر و غیر
آنها در حوالی کرده و برگشته و چون مردمان را خبر داده و رفته اند برای دیدن آن از نظرها غایب شده
مع هذا المحال میشمرند غیبت حجة بن الحسن صاحب الزمان علیه و علی آبائه صلوات الرحمن را در مدتی که معلوم
است ثمود بفتح میم وضم ثا سه نقطه وضم میم وسکون واو و دال بی نقطه ابن عبود بعین بی نقطه
وتشدید با یک نقطه مضمومه همانست که در سورهٔ فجر است بلعم بفتح با یک نقطه وسکون لام وفتح عین بی نقطه
ابن باعور بباء یک نقطه والف وضم عین بی نقطه وسکون واو و را است ودر بعض نسخ بعد از را الفی
دیگر هست ودر بعض نسخ بجور بباء یک نقطه وخاء بی نقطه و واو و را است بی ضبط اعراب بر هر تقدیر بلعم
مردی دانا بوده و با فرعون نبوده و پیروی او میکرده اند در راه باطل و بعضی میگویند که از کنعانیان بوده و
بعضی میگویند که از بنی اسرائیل بوده و راه غوایت پیش گرفته و هلاک شده و در او نازل شده این سوره
اعراف واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین بدانکه مناسب سوره
فجر اینست که بلعم با صورا عباد نباشد از فرعون ذی الاوتاد و وجه شمول این تعبیر برای این باشد که چون
اشقیان و اعوان ایشان دعوی دانشی میکرده اند مانند شیطان معلوم شود که دانشی که با انسلاخ
از آیات بینات یا محکمات باشد هیچ اثر سوی ظن و از اختلاف ذوی ظن باشد اثری ندارد سوای کفران و خسران
وحجت بر صاحبش تمامتر است از دیگران پس مراد به شداد بن عاد قوم عاد است که در زمان هود علی
نبینا وعلیه السلم بوده اند و سخن او را نشنیده اند وفساد کرده اند و بر این قیاس است ثمود بن عبود
در سورهٔ لقمان چنین است الم تروا ان الله سخر لکم ما فی السموات وما فی الارض واسبغ

علیکم

علیکم نعمه ظاهرة وباطنة در قراءت حفص و نافع و ابو عمرو نعمه بلفظ جمع و اضافه بضمیر است
ودر باقی نعمة بلفظ مفرد است بی ضمیر ظاهره وباطنه عبارتست از محسوس ومعقول یا عبارتست از
معلوم و مجهول ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها باد دیگر کانها برای تعدیه است لیذکروا مضارع معلوم
باب تفعل است الاء بهمزه والف وهمزه منقلبه از یا جمع الی بفتح همزه وسکون لام و یا و بفتح لام و
الف مقصوره والو بکسر همزه وسکون لام و واو نعمتها لیعرفوا مضارع معلوم باب ضرب است
الاهابه بفتح همزه وتخفیف ها والف و با یک نقطه والاهبه بضم همزه وسکون ها و با یک نقطه آماده
شدن برای چیزی ضمیر له راجع بالله است ومراد لقاء الله است در روز مرگ و روز حشر است و آماده
شدن برای آن بشکر نعمتها و دادن خمس و زکوة و صرف آنها در مستحقین و صله رحم و مانند آنست
الانابه بکسر همزه و نون و الف و با یک نقطه مصدر معتل العین باب افعال باز گشتن الاستکبار مصدر
باب استفعال تکبر و آن بترک شنیدن آیات محکمات و ترک پیروی انبیا است یعنی و فراخیه
اگر بود بندد فراخی از جمله زمان مهلت دادن و باعث شفای از جمله مدت زندگی و فراخی از جمله
عاقبت آنست و بدام کشید نی از جمله متاع دنیا و طمانینه از جمله حال و در یافتن شدن از جمله آرزو
پس تحقیق مهلت داده الله عز وجل قوم شداد بن عاد را و قوم ثمود بن عبود را و قوم فرعون و
بلعم بن باعور را و فراخ کرد بر ایشان نعمتهای خود را خواه آشکارا و خواه پنهان و مدد کرد ایشان را
بمالها و عمرها و داد بایشان زمین متاع عیش را برای اینکه شکر گذاری و یاد آوری کنند نعمتهای الله را
برای اینکه شناسند و در یابند آماده شدن برای لقاء الله و باز گشتن را سوی الله و برای اینکه باز دارند
خود را از تکبر اصل فلما بلغوا المدی واستتموا الاکلة اخذهم الله تعالی و اصطلمهم
فمنهم من حصب ومنهم من اخذته الصیحة ومنهم من احرقته الظلة ومنهم من اودته الرجفة ومنهم من
اردته الخسفة وما کان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون شرح الاکلة بضم
همزه وسکون کاف طعمه اصطلمهم بصاد بی نقطه وطاء بی نقطه منقلبه از تاء افتعال است الاصطلام
الاستیصال حصب بحاء بی نقطه وصاد بی نقطه وبا یک نقطه ماضی مجهول باب ضرب است الحصب بفتح حاء

وسکون صاد ونقطه زدن کسی را بسنگریزه موافق این سوره قمر کذبت قوم لوط بالنذر انا ارسلنا
علیهم حاصبا و در سوره عنکبوت چنین است والی مدین اخاهم شعیبا فقال یا قوم اعبدوا الله
وارجوا الیوم الاخر ولا تعثوا فی الارض مفسدین فکذبوه فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم
جاثمین وعادا وثمود وقد تبین لکم من مساکنهم وزین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل و
کانوا مستبصرین وقارون وفرعون وهامان ولقد جاءهم بالبینات فاستکبروا فی الارض و
ما کانوا سابقین فکلا اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا علیه حاصبا ومنهم من اخذته الصیحة و
منهم من خسفنا به الارض ومنهم من اغرقنا وما کان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون الظلة بضم
ظاء بالنقطه وتشدید لام ابر اشباه در سوره شعراء در حکایت قوم شعیب چنین است فکذبوه
فاخذهم عذاب یوم الظلة انه کان عذاب یوم عظیم ودمرنا و دال بی‌نقطه ماضی غایبه معتل
اللام یائی باب افعال است الانباء اهلاک ادر تدبر واو ودال بی‌نقطه ماضی غایبه معلوم معتل اللام یائی
باب افعال است الارداء اهلاک یعنی پس وقتی که رسیدند بمدتی که مقرر بود برای ایشان وتمام در یافتند
خوراک ذکر فنا ایشان را الله تعالی ویکجا کرد ایشان را پس بعض ایشان کسی است که سنگ باران شد
وبعض ایشان کسی است که فرو گرفت او را آواز بلند وبعض ایشان کسی است که سوخت او را ابر آتش بار و بعض
ایشان کسی است که فنا کرد او را اضطراب زمین وبعضی از ایشان کسی است که فنا کرد او را فرو رفتن
در زمین ونبود الله اینکه ستم کند ایشان را ولیکن بودند که خود شان را ستم میکردند اصل الاواتی
فیکم ایها الناس تکرون لکل اجل کتاب فاذا بلغ الکتاب اجله لو کشف لک عما هوی الیه الظالمون
والی الیه الاخرون لهربت الی الله عز وجل فیما هم علیه مقیمون والیه صائرون شرح الاجل
بفتح همزه وفتح جیم وتخفیف لام آخر مدت بقای چیزی کتاب یعنی مکتوبی است که مشتمل است بر وجوب بقای چیزی
تا اجلش و پیش از آن اجل نوشته شده جمله لو کشف که مرکب است از شرط وجزا وجزای اذا بلغ است
هربت ماضی مخاطب معلوم باب نصر است والیه صائرون بتقدیر وهم الیه صائرون یعنی آگاه باش ای
دوستی که برای هر آخر مدتی است مکتوبی پیش از آن پس چون رسد آن نوشته با آخر مدتی که نبت باد

نوشته‌اند داد اگر پرده برداشته میشد برای تو از آنچه فرو رفته‌اند سوی آن ظالمان وباز گشته کرده سوی
آن پی بهره‌تران هر آینه میگریختی وپناه میبردی سوی الله عز وجل از آنچه آن ظالمان وپی بهره‌تران
بر آن در آن کسب‌کنندکانند واز آنچه ایشان سوی آن بازگشت کنندکانند اصل الاواتی فیکم ایها
الناس تکرون فی آل فرعون وکباب حطة فی بنی اسرائیل وکسفینة نوح فی قوم نوح وانی
النبأ العظیم والصدیق الاکبر وعن قلیل ستعلمون ما توعدون وهل هی الا کلعقة
الآکل ومذقة الشارب وخفقة الوسنان ثم تلزمهم المعرات خزیا فی الدنیا ویوم
القیامة یردون الی اشد العذاب وما الله بغافل عما تعملون شرح آل فرعون عبارت است
از فرعون وپیروانش که همدینانند تکرون فی آل فرعون اشارتست بآنچه می‌آید در حدیث دوم
فصل آینده که گفتند دکس ترک فرعون وقومش کردند ومحبت موسی وهرون وذریتشان را
بیشتر از دیگران داشتند وقوم فرعون ایشان را از افضل میناسیدند وکباب حطة فی بنی اسرائیل
اشارتست بتفسیر دو آیه سوره بقره اول واذ قلنا ادخلوا هذه القریة فکلوا منها حیث شئتم رغدا
وادخلوا الباب سجدا وقولوا حطة نغفر لکم خطایاکم وسنزید المحسنین دوم فبدل الذین ظلموا
قولا غیر الذی قیل لهم فانزلنا علی الذین ظلموا رجزا من السماء بما کانوا یفسقون در دین دو
احتمال است اول بجمله که مناسب انتقام است اینست که قریه عبارتست از مجمع وانتشارات اسلام ا
یعنی تدریس اخبار ادوی ظن موافق آیه سوره آل عمران که ان الدین عند الله الاسلام وما اختلف الذین
اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم ومن یکفر بآیات الله فان الله سریع الحساب بعض
انجا یعنی فرمانبرداری است وکلوا منها حیث شئتم رغدا یعنی اینست که علم بجمیع مسائل محتاج الیها
در ضمن قول آن قریه هست وباب قریه امام عالم بجمیع احکام الهی است خواه نبی وخواه وصی موافق
آنچه منقولست در کافی در کتاب الحجة در حدیث دوم باب ان الائمة علیهم السلام خلفاء الله عز وجل فی ارضه
وابوابه التی منها یؤتی که باب دوازدهم است که الاوصیاء هم ابواب الله عز وجل التی یؤتی منها ودر کتاب
الایمان والکفر در حدیث سیوم هفتم باب المؤمن وعلاماته وصفاته که باب نود ونهم است که قال

رسول الله صلی الله علیه وآله وانا المدینة وعلی الباب وقولوا یعنی اعتقدوا است وحطة خبر مبتداء
محذوف است بتقدیر هذا الباب حطة یعنی اینکه این باب ریزنده گناهانست و قولا مفعول دوم بدلوا
است ومفعول اول آن محذوف است ومراد اینست که ظالمان گفتند که الله تعالی نگفته که ادخلوا هذه
القریة تا آخر بلکه گفتند که بیهوده ظن کنید واجتهاد ظنیه را مدح کرده وآن باعث فرود آمدن لعنت
از آسمان بر ایشان شد موافق آیه سوره بقره ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس
فی الکتاب اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون وبیان شده در فصل اول در شرح اصل بیست ودوم و
کسفینة نوح فی قوم نوح اشارتست بمنقول از رسول الله صلی الله علیه وآله که گفت که انما مثل اهل بیتی
مثل سفینة نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها هلک وانی النبأ العظیم اشارتست بآیه عم یتساءلون عن
النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون والصدیق الاکبر اشارتست بآیه سوره نساء من یطع الله والرسول
فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا
وآیه سوره والذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون هل برای استفهام انکاریست مرجع
بجلوة دنیا وخلافت برای ظالمانست العلقة بفتح لام وسکون عین بی نقطه وقاف وتا وحدت مصدر
باب علم یعلم یعنی لیسیدن بزبان ومقصود تشبیه باعتبار سرعت زوال وقلت انتفاع است اکل بهمزه والف وکسر
کاف است بر وزن مصدر مضاف بفاعل است المذقة بفتح میم وسکون ذال بانقطه وقاف وتا وحدت مصدر باب نصر
یعنی آمیختن آب بشیر الخفقة بفتح خا بانقطه وسکون فا وقاف وتا وحدت مصدر باب ضرب بکسر فرود
آوردن الوسنان بفتح واو وسکون سین بی نقطه ودو نون بینکی زننده نکتهم از باب علم است المعرات
بفتح میم زائده وفتح عین بی نقطه وتشدید را جمع معرة تاوانها وآزارها در سوره بقره چنین است فما
جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا ویوم القیمة یردون الی اشد العذاب وما الله بغافل
عما یعملون آگاه باشید وبدبختی که من در میان شما ای گمرهان مانند هارونم در میان همراهان فرعون و
مانند در حطام در بنی اسرائیل ومانند کشتی نوحم در قوم نوح وبدبختی که منم او خبر بزرگ وبغایت
راستگوی بزرگم وبعد از آنک وقتی التبصید انبیا لخیر را که وعید کرده شده اید از عذاب وآیا

هست

هست زندگی پیشوایان شما که مانند لیسیدن طعام خورنده ایکه تنها خورد ومانند آمیختن شا منه
آب خود را بشیر ومانند سر فرود آوردن بینکی زننده بعد از آن لازم میشود ایشان را تاوانها وآزارها حالی
که نزدیکست در دنیا ودر دوزخ قیامت برگردانیده میشوند سوی سختتر عذاب ونیست الله از آنچه کنید

اصل فما جزاء من نکب محجته وانکر حجته وخالف هداته وحاد عن نوره واقتحم فی ظلمه
واستبدل بالماء السراب وبالنعیم العذاب وبالفوز الشقاء وبالسراء الضراء وبالسعة
الضنک الا جزاء اقترافه وسوء خلافه شرح ما برای استفهام انکاریست ومبتدا است یا خبر
جزاء مرفوع وخبر است یا مبتدا است ومضاف است نکب بنون وبا یک نقطه ماضی غائب معلوم باب تفعل
است التنکب دانسته واگذاشتن یعنی المحجة بفتح میم وفتح حا بی نقطه وتشدید جیم راه راست وواضح ضمیر
محجته راجع بمن است ومحجة عبارتست از آیات بینات محکمات که صریحست در نهی از پیروی ظن واز آنکه
از روی ظن ودر امر بسؤال اهل الذکر از هر مشتبه در دین که محتاج الیه شد الحجة بضم حا بی نقطه وتشدید
جیم برهان وآن عبارتست از امام عالم بجمیع احکام دین ومتشابهات قرآن الهداة بضم ها وتخفیف دال
بی نقطه جمع هادی راه نمایان سوی حق در مشکلها حاد بحا بی نقطه والف منقلب از یا ودال بی نقطه ماضی معلوم
باب ضرب است الحید بفتح حا وسکون یا کج شدن الاقتحام بقاف وحا بی نقطه مصدر باب افتعال در آمدن در چیزی
بی باکانه ظلم بسکون لام وضمیر است استبدل باء یک نقطه ودال بی نقطه ماضی معلوم باب استفعال است السراب
بفتح سین بی نقطه منصوب ومفعول استبدل است شقاء بفتح شین بانقطه وقاف والف ممدوده یا مقصوره انست
الضنک بفتح ضاد بانقطه وسکون نون تنگی جزاء مرفوع ومنصوب میتواند بود ومضاف است الاقتراف
بقاف وفا مصدر باب افتعال است اکتساب عمل بد واین اشارتست بآیه سوره انعام که ولو شاء
ربک ما فعلوه فذرهم وما یفترون ولتصغی الیه افئدة الذین لا یؤمنون بالآخرة ولیرضوه ولیقترفوا
ما هم مقترفون وایضا وذروا ظاهر الاثم وباطنه ان الذین یکسبون الاثم سیجزون بما کانوا یقترفون
سوء بضم سین بی نقطه وسکون واو وهمزه معطوف بر جزاء ومعطوف بر اقتراف میتواند بود
یعنی پس چیست سزای کسی که دانسته واگذاشت راه راست خود را ومنکر شد برهان خود را ومخالفت

کرده راه نمایان خود را و کشیده از نور خود که قرآن است و پی با کاشانه در آمده دستم خود و عوض جنت آب آتش
و نعیم آخرت عذاب آخرت را و قدر رسیدن بمطلوب تا عاقبت بخیر را و بخوشحالی از ذکر خدا و بفراخی تنگی را که
نزای تعمدا و بدی مخالفت او اصل فلیوقنوا بالوعید علی حقیقته ولیستیقنوا انما یوعدون
یوم تأتی الصیحة بالحق ذلک یوم الخروج انا نحن نحیی ونمیت والینا المصیر یوم تشقق الارض
عنهم سراعا الی آخر السورة شرح فلیوقنوا بسکون لام امر غایب باب افعال است ضمیر حقیقته راجع بوعید
است و این اشاره است برد قول جمعی که میگویند که وعید الهی بحقیقت نیست بلکه از قبیل انشاء شده
است و خلاف آن ممکنست و مستند میشوند بقول شاعر وانی اذا اوعدته او وعدته لمخلف ایعادی ومنجز موعدی
یوعدون مجهول باب افعال است یوم ظرف ما یوعدون است بنا بر اینکه ما عبارت است از تعذیب نفوس
پنج آیه آخر سوره ق چنین اول واستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب دوم یوم یسمعون الصیحة بالحق
ذلک یوم الخروج سوم انا نحن نحیی ونمیت والینا المصیر چهارم یوم تشقق الارض عنهم سراعا ذلک حشر
علینا یسیر پنجم نحن اعلم بما یقولون وما انت علیهم بجبار فذکر بالقرآن من یخاف وعید و در تفسیر علی بن
ابرهیم چنین است که قوله واستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب قال ینادی المناد باسم القائم علیه السلام و اسم
ابیه علیه السلام قوله یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلک یوم الخروج قال هی الرجعة حدثنا احمد بن ادریس
قال حدثنا احمد بن محمد عن عمر بن عبد العزیز عن جمیل ... این محتمل است که مراد بخروج خروج مهدی علیه السلام
باشد و مراد باحیا تقویت حق باشد و مراد باماته بر طرف کردن ادیان باطله و تعذیب اهل آنها باشد و الینا المصیر
با معنی باشد که دین جمیع اهل زمین دین حق خواهد شد و سراعا مصدر باب مفاعله باشد بمعنی مبادرت
مستعمل شده باشد بمعنی اسم فاعل و حال الارض باشد برای اینکه تشقق دیگر واقع خواهد شد برای قیامت
و حساب و بیان باقی نیز بعنوان اظهار احتمال میشود والعلم عند الله و اهله یعنی پس باید که ایمان کنند بوعید
بر حقیقتش و باید که یقین کنند باینچه وعید کرده میشوند در روزی که می آید و آن بلند باینکه امام حق فلان
بن فلان است آن روز روز ظهور قائم علیه السلام است بدرستی که ما خود ما زنده میکنیم و میمیرانیم
و بسوی اوست بازگشت در روزی که شکافته میشود زمین از آن منافقان بر حال مبادرت آن

حرث

حرث بیت بر ما آسان ما داناتریم بآنچه آن منافقان میگویند و نیستی تو بر ایشان بغایت جبر کننده پس
تذکیر کن بآیات بینات محکمات قرآن کسی را که میترسد وعید مرا که بر مخالفتها است فصل چهارم
دو حدیث است اول اصل خطبة الطالوتیة محمد بن علی بن معمر عن محمد بن علی قال حدثنا
عبد الله بن ایوب الاشعری عن عمرو الاوزاعی عن عمرو بن شمر عن سلمة بن کهیل عن ابی الهیثم بن
التیهان ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه خطب الناس بالمدینة فقال شرح اضافه خطبه از
قبیل اضافه در مسجد الجامع است طالوتیه باعتبار اینست که درین خطبه در اصل و مقدمه اصحاب طالوت
مذکور میشود محمد بن علی بن عکابه است که مذکور شد در فصل سابق ذکر احدثنا بجای عن اشعار است
باینکه احادیث بعد ازین که در صدر سند آنها علی بن ابرهیم نظرای او مذکور باشد در مختصر است
و بجای عبد الله بن ایوب الاشعری است پس راوی از ایشان محمد بن علی بن عکابه است و این نیز از جمله
قرائن اینست که کتاب الروضه تصنیف محمد بن یعقوب کلینی نیست اوزاع بفتح همزه و سکون واو و زای
و الف و عین بی نقطه لقب مرثد بن زید است که پدر بطنی از همدان بسکون میم و دال بی نقطه است سلمه بفتح
سین و فتح لام است کهیل بضم کاف و فتح ها و سکون یا دو نقطه پایین است هیثم بفتح ها و سکون یا
دو نقطه پایین و فتح ثا سه نقطه و تخفیف میم است تیهان بفتح تا دو نقطه بالا و تشدید یا دو نقطه
پایین مفتوحه و تخفیف ها انتهی فا در فقال برای بیان است یعنی این خطبه طالوتیه استند روایت کرد محمد بن
علی بن معمر از محمد بن علی گفت که خبر داد ما را عبد الله بن ایوب اشعری از عمرو اوزاعی از عمرو بن شمر از سلمة بن کهیل
از ابو الهیثم بن تیهان اینکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه خطبه گفت مردمان را در مدینه پس چنین گفت
اصل دوم الحمد لله الذی لا اله الا هو کان حیا بلا کیف ولم یکن له کان ولا کان لکانه این ولا کان
فی شیء ولا کان علی شیء ولا ابتدع لکانه مکانا ولا قوی بعد ما کون شیئا ولا کان ضعیفا قبل ان
یکون شیئا ولا کان مستوحشا قبل ان یبتدع شیئا ولا یشبه شیئا شرح بعض الفاظ صدر این خطبه
مذکور است در کافی در کتاب التوحید در حدیث سوم باب الکون والمکان که باب ششم است کیف بفتح کاف

وسکون یا دو نقطه پایین و فا مجرور و منون است الکیف چگونگی که کائن فی نفسه در خارج باشد و عارض
چیزی شود باشد مثل سفیدی و سیاهی و میتواند بود که بفتح فا حکایت اسم فاعل استفهام باشد کان در
دوم مرفوع و منون است و میتواند بود که بفتح نون اسم حکایت باشد و بر هر تقدیر مراد اینست که لفظ
کان که فعل ماضی است نمی قدیم نبوده و حادث است لکان اینجا بالف است و در کافی بواو است پس مراد
بودن نیست کیف در دوم مثل اول است این بفتح همزه و سکون یا دو نقطه پایین و مرفوع منون است یعنی
حیز است لکان در دوم اینجا بی میم است و در کافی لمکان بفتح میم مفتوحه است مکان بفتح میم زائد بمعنی
ظرف بودن است خواه مدت باشد و خواه جا باشد کون یکون معلوم باب تفعیل است **یعنی** سبب
الله راست آنکه نیست مستحق عبادت مکرر او بود زنده پیش از کونی مکنی و نبود از برای لفظ کان و نبود برای
بودن او جایگاهی و نبود برای او هنگامی و نبود او در چیزی و نبود بر بالای چیزی و اختراع نکرد برای بودن
خود محلی بود نیرو و قوی نشد بعد از تکوین چیزی و نبود ضعیف پیش از آنکه تکوین کند چیزی را و نبود در وحشت
پیش از آنکه اختراع کند چیزی را و مانند نمیشود چیزی را **اصل سوم** ولا کان خلوا من الملک قبل انشائه
ولا یکون خلوا منه بعد ذهابه کان الها حیا بلا حیوة و ملکا قبل ان ینشئ شیئا و مالکا قبل انشائه
للکون ولیس یکون لله کیف ولا این ولا حد یعرف ولا شیء یشبهه ولا یهرم لطول بقائه
ولا یصعق لذعره ولا یخاف کما تخاف خلیقته من شیء **شرح** الخلو که خا با نقطه و سکون لام
خالی الملک بضم میم و سکون لام پادشاهی ضمیر انشائه و ذهابه بفتح ذال با نقطه راجع است بشیء که در اصل
سابق است الملک صاحب اختیار چیزی بی نیابت لام در لکون برای تقویت تعدیه است و الف و لام
برای عهد خارجی است و کون بفتح کاف و سکون واو عبارتست از مطلوب به قول کن و میتواند بود
که بضم کاف و تشدید واو مفتوحه جمع کائن باشد و بر هر تقدیر مراد اینست که پیش از احداث جهان
قادر باستقلال بود بر احداث و بعد از احداث جهان قادر باستقلال است بر افنا الحد بفتح
حا بی نقطه و تشدید دال بی نقطه ماهیت یعنی حقیقت چیزی یعرف مضارع مجهول باب ضرب است

نعت علت است و مراد اینست که ماهیت دارد اما ماننده او معلوم خلق نمیشود موافق آنچه مذکور است در
کافی در کتاب التوحید در حدیث ششم باب اطلاق القول بانه تعالی شیء که باب دوم است شیء بفتح
شین با نقطه و سکون یا و همزه است و بکسر سین بی نقطه و تشدید یا بی همزه بمعنی مثل میتواند
بود و بر هر تقدیر مرفوع منون و مبنی بر فتح میتواند بود و بنا بر اول یشبهه نعت شیء است و بنا
بر دوم خبر لا است یهرم برا بی نقطه مضارع غایب معلوم باب علم است الهرم بفتح ها و فتح را
پیر کلان شدن یصعق بصاد بی نقطه و عین بی نقطه و قاف مضارع غایب معلوم باب علم است
الصعق بفتح صاد و فتح عین بیهوش شدن ذعره بفتح ذال با نقطه و سکون عین بی نقطه و را و ضمیر غایب
از قبیل اضافه مصدر بمفعول به است الذعر مصدر باب منع ترسانیدن الخلیقه بخا با نقطه
و کسر لام و جمع خلائق خلیق مخلوقان ذکر کما تخاف خلیقته برای اشارت باینست که الله تعالی احتراز میکند
میکند از مفاسد مثل آیه سوره زخرف و لولا ان یکون الناس امة واحدة لجعلنا و گاهی بی ذکر لا مستعمل
میشود باین روش که میگویند لولا ان یکون بتقدیر لولا خوف ان یکون است لیک آن قبیل خوف خلق که
از کیفیات نفسانیه است نیست من شیء متعلق بلا یخاف است **یعنی** و نبود تهی از پادشاهی پیش از
احداث چیزی و نمیباشد تهی از پادشاهی بعد از رفتن چیزی بود مستحق عبادت زنده بی زندگی
کائن فی نفسه در خارج و بود صاحب اختیار پیش از آنکه احداث کند چیزی را و صاحب اختیار بعد از احداث
او شدن حوادث را و نیست شان اینکه باشد برای الله کیفیتی و نه وقتی و نه حقیقتی که شناخته شود و نه چیزی
که مانند شود او را و پیر نمیشود برای درازی ماندن او و بیهوش نمیشود برای ترسانیدن او و نمیترسد چنانچه
میترسند مخلوقان او از چیزی **اصل چهارم** ولکن سمیع بغیر سمع و بصیر بغیر بصر و قوی بغیر قوة
من خلقه لا تدرکه حدق الناظرین ولا یحیط بسمعه سمع السامعین اذا اراد شیئا کان بلا مشورة
ولا مظاهرة ولا مخابرة ولا یسئل احدا عن شیء من خلقه اراده لا تدرکه الابصار وهو
یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر **شرح** لکن برای استدراک است لیس یکون لله کیف تا آخر است
برای دفع توهم اینکه بنا بر نفی آن لازم می آید که سمیع مثلا نباشد من برای تعلیل است خلقه مصدر مضاف

بفاعل است وظرف لغو متعلق بهر یک از سمع وبصر وقوة است واین رد است بر صفاتیه مثل اشاعره که می
گویند که سمع وبصر وقوة وامثال آنها در الله تعالی کائن فی نفسه ودر خارج است وادا فرید آنها برای خود بی
مخالطه اشارتست باینکه مفهومات اعتباریه سمع وبصر وقدرت قیام دارند حقیقة بالله تعالی
ومعلوم خلق نمیشود وافرید او نیست چنانچه در حاشیه اولی از حواشی با بر عده الاصول مفصل شده
الحدق بفتح حا بی نقطه وفتح دال بی نقطه جمع حدقه سیاهی که در چشم است ومحیط بحا بی نقطه ویا دو نقطه بزیر
وطا بی نقطه مضارع غایب معلوم باب افعال است الکلام آن معین برای استغراق است ومراد اینست که سمع
الله تعالی تعلق میگیرد بچیزهایی که تعلق میگیرد بآنها سمع هیچ سامعی غیر او پس سمع او وسع از سمع
جمیع سامعان است واوسع محاط ناقص نمیشود باین معنی که بازاء هر حصه از اوسع حصه ناقص نمی باشد
المخابر بخا بانقطه وبا یکنقطه ورا مخابره در خبر بکسر وضم خا وسکون با بمعنی علم ومن در دوم برای
تبعیض است خلقه مصدر مضاف بفاعل است یا خلق بمعنی مخلوق است راد ماضی باب افعال است و
ضمیر غایب راجع بشی است ولفظ شی است لاتدرکه الابصار ماخوذ از سوره انعام است ومبین است در
کافی در کتاب التوحید در حدیث نهم باب نهم که باب فی ابطال الرؤیه است یعنی ولیکن شنواست بی شنوایی
وبیناست بی بینایی وقوتست بی قوتی که از او فرید ن او باشد ادراک میکند او اشیا را بی چشمها
وگوش و برابری میکند برای او شنوایی او شنوایی جمیع شنوندگان بجود او را که دیگر چیز را شدی بی
شنوا باکمی ونه معاونت ارکمی ونه مغالبتی در دانش باکمی ونمیرسد کمی را از چیزی از جمله افرید گان او
که اراده کرده باشد او ادراک میکند او را به بصیرتها واو ادراک میکند بصیرتها را واوست وبیچ ددر
علم بهیچ اصل پنجم واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله
ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون فبلغ الرسالة وانهج
الدلالة صلی الله علیه واله وسلم شرح در سوره توبه وسوره صف چنین است هو الذی ارسل
رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون ودر سوره فتح چنین است هو
الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله وکفی بالله شهیدا الهدی مصدر باب

فصل پنجم

راه

راه نمودن بسوی حق وانجا مصدر بمعنی اسم فاعل است برای مبالغه بسیار مستعمل میشود در قران ودر
امام عالم بجمیع متشابهات قران مثل ایه سوره بقره شهر رمضان الذی انزل فیه القران هدی للناس
وبینات من الهدی والفرقان بنا براینکه اول بمعنی اول باشد ودوم بمعنی دوم باشد پس من
برای تعلیل باشد ومتعلق ببینات باشد وفرقان بمعنی ایات بینات محکمات قران باشد که ذکر
میکند بر وجوب امام عالم بجمیع متشابهات قران در هر زمان تا انقراض تکلیف موافق حدیثی که مذکور است
در کافی در کتاب فضل القران در حدیث یازدهم باب النوادر که اخر ابواب است حق عبارتست از علم موافق
سوره نجم ان الظن لا یغنی من الحق شیئا پس دین الحق عبارتست از مضمون ایات بینات محکمات ناهیه
از پیروی ظن واز اختلاف از روی ظن واز قبیل ذکر خاص بعد از عام است ضمیر لیظهره راجع بدین الحق
واظهار بمعنی غالب کردن بحجت است الدین کله عبارتست از ادیان مختلفه که در انها تجویز پیروی ظن و
اختلاف از روی ظن است ولو کره المشرکون اشارتست باینکه منافقان دین است انکار مضمون ان
ایات خواهند کرد بسبب شرکی که در دل دارند وپنهان میکنند موافق ایه سوره شوری شرع لکم من الدین
ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا به ابراهیم وموسی وعیسی ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا
فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه بلغ ماضی معلوم باب تفعیل است رسالة تبلیغ را است انهج ماضی
معلوم باب افعال است الانهاج واضح وفراخ کردن راه است الدلالة بفتح وکسر وضم دال بی نقطه برهان
واین اشارتست باینکه ان ایات بینات محکمات را رسانید وروشن کرد انها را بنصب وصی عالم بجمیع
متشابهات قران تا مومنان از اضطراب ساکن شوند موافق ایه سوره زمر تقشعر منه جلود الذین
یخشون ربهم ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله وایه سوره رعد الذین امنوا وتطمئن قلوبهم بذکر الله
الا بذکر الله تطمئن القلوب یعنی وگواهی میدهیم اینکه نیست مستحق عبادتی مگر الله تنها بی او نیست شریکی
وگواهی میدهیم اینکه محمد بنده او وفرستاده اوست فرستاد او را با قران که راهنماست وکیش برای اینکه
غالب کند کیش خود را بر کیشها باطل همگی ان هر چند که نخواسته مشرکان پس رسانید پیغامها را و واضح کرد برهان را
صلی الله علیه واله وسلم اصل ششم ایها الامة التی خدعت فانخدعت وعرفت خدیعة من

من خدعها فاصرت علی ما عرفت واتبعت اهواءها وضربت فی عشواء غوایتها و
قد استبان لها الحق فصدت عنه والطریق الواضح فتنکبته **شرح** خدعت بخا با نقطه و
دال بی‌نقطه وعین بی‌نقطه ماضی غایبه مجهول باب منع است عرفت معلوم باب ضرب است الخدیعه بفتح
با نقطه وکسر دال بی‌نقطه اسم مصدر باب منع قریب اتبعت از باب افتعال است ضربت ماضی معلوم مجرد است
فی حرف جر است العشواء بفتح عین بی‌نقطه وسکون شین با نقطه والف ممدوده ناقه کی پیش پای خود نمی بیند
الغوایة بفتح غین با نقطه وتخفیف واو والف ویا دو نقطه پایین مصدر باب علم گمراهی مقصود تشبیه گمراهی
ایشانست بناقه کی پیش پا نبیند پس عشواء غوایتها مثل لجین الماء ومقصود تشبیه ایشانست بکسی که سوار
ناقه شده باشد وسیزده باشد وبار ادر دو پهلوی آن ناقه نا شد ترود صدت بصاد بی‌نقطه وتشدید
دال بی‌نقطه ماضی غایبه معلوم باب نصر است الصدود بضم صاد وضم دال اول روگردان شدن و در بعض
نسخ صدعت بصاد بی‌نقطه وتخفیف دال بی‌نقطه وعین بی‌نقطه ماضی غایبه معلوم یا مجهول باب منع است
الصدع بر گردانیدن کسی از چیزی الطریق عطف بر الحق است تنکبته بنون وبا یکنقطه ماضی غایبه معلوم باب
تفعل است **یعنی** ای گروهی که بازی داده شدند پس بازی خوردند و شناختند فریب را که بازی داد آن را
پس مصر شدند بر آنچه شناختند و پیروی کردند خواهشهای طبعها را و زدند در ناقه کور گمراهی ایشان و
بتحقیق آشکار شد برای ایشان حق پس روگردان شدند از آن و آشکار شد برای ایشان راه واضح پس اجتناب
کردند از آن **اصل متن** اما والذی فلق الحبة وبرا النسمة لو اقتبستم العلم من معدنه وشربتم
الماء بعذوبته وادخرتم الخیر من موضعه واخذتم من الطریق واضحه وسلکتم من الحق نهجه
لتنهجت بکم السبل وبدت لکم الاعلام واضاء لکم الاسلام فاکلتم رغدا وما عال فیکم عائل
ولا ظلم منکم مسلم ولا معاهد **شرح** اما بفتح همزه وتخفیف میم حرف استفتاح وتنبیه است و برای
قسم است برا با یکنقطه و را و همزه معلوم باب منع است النسمه بفتح نون وفتح سین بی‌نقطه مرد
الاقتباس کسب نور المعدن بفتح میم وسکون عین بی‌نقطه وکسر دال بی‌نقطه جایی که در آن جوهر
مخلوق شده شربتم از باب علم است العذوبه بضم ذال با نقطه و با یکنقطه مصدر باب نصر چون تزکی

اذخرتم بتشدید ذال با نقطه وبی‌نقطه وخا با نقطه ورا بی‌نقطه از باب افتعال است و در مثل
این صیغه جایز است چون فاء الفعل باب افتعال ذال با نقطه ودال بی‌نقطه یا زای باشد تاء افتعال
منقلب شود بدال بی‌نقطه پس اگر فاء الفعل دال بی‌نقطه مدغم میشود واگر ذال با نقطه یا زای باشد در این
صیغه جایز است اول قلب دال بی‌نقطه بمثل فاء الفعل وادغام دوم قلب فاء الفعل بدال بی‌نقطه وادغام سوم
ابقاء هر کدام بحال خود مثل اذدخر بذال با نقطه ودال بی‌نقطه وخا با نقطه ورا بی‌نقطه ومثل اذدجر
بزای ورا وجیم الخیر بی‌نقطه الخیر بفتح خا با نقطه ویا دو نقطه پایین ورا بهتر واینجا عبارتست از عمل
صالح ودر بعض نسخ بیا یکنقطه است الخبر بکسر وضم خا با نقطه وسکون با یکنقطه علم والخبر بفتح خا با نقطه
وفتح با یکنقطه حدیث حق اینجا عبارتست از قرآن باعتبار اینکه از دوی علم است النهج بفتح نون وسکون
ها وجیم طریق واضح واینجا عبارتست از آیات بینات محکمات واشارتست باینکه تقدیم پیروی
محکمات قرآن و پیروی متشابهات قرآن باعث نجاتست وعکس این موجب هلاکتست موافق آیه سوره آل
عمران هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم
زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی
العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب لتنهجت بفتح لام وبا یکنقطه
وجیم ماضی غایبه معلوم باب تفعل است التنهج بغایت خوشحال شدن ودر بعض نسخ بنون است التنهج
بغایت واضح شدن راه وبا بر اول یا در بکم برای تعدیه است وبا در دوم برای الصاق است السبل
بفتح وضم سین وضم با جمع سبیل راهها واینجا عبارتست از راههای سوی معانی متشابهات قرآن
بدت با یکنقطه ودال بی‌نقطه بمعنی فراخ یا کثرت عال بعین بی‌نقطه والف منقلب از واو یا ازیا
ماضی غایبه معلوم معتل اللام باب نصر است الاعلام بفتح همزه وسکون عین بی‌نقطه جمع علم بفتح عین و
فتح لام علامتهایی است که برای اینست که راه گم نشود ومراد اینجا اعلام راه معانی متشابهات است
الاضاءة مصدر باب افعال تابان شدن الرغد بفتح را وسکون وفتح غین با نقطه ودال بی‌نقطه فراخ
یا کثره عال بعین بی‌نقطه والف منقلب از واو ویا ماضی غایبه معلوم باب نصر یا ضرب است العول

والابل بهبة کردن والعیل والعیال بی دست شدن ظلم ماضی مجهول باب ضرب است المعاهد بعین بی‌نقطه وکسره
نون ها، ودال بی‌نقطه ذمی مثل یهود ونصاری **یعنی** آگاه باشید قسم بآنکه شکافنده دانه در زمین وآفرید
مردم را اکر کسب علم مینمودید از معدنش ومی آشامیدید آب را با خوشی مزه آن ومیخوردید میوه عمل
صالح را از جای آن وفرا میکرفتید از جمله راه دین واضح از او وسلوک میکردید از جمله قرآن راه واضح را
اینه نعمات خوشحال میکرد شما را او هادی معانی متشابهات قرآن ونمایان میشد برای شما نشانهای آن راه هدایت
روشن میشد برای شما دین اسلام پس نمیخوردید روزی فراخ با کثرت را وستم نمیکرد در شما ستمکری ومظلوم نمیشد
از جمله شما مسلمانی ونمی‌آزرد کسی **اصل هشتم** ولکن سلکتم سبیل الظلام فاظلمت علیکم دنیاکم برحبها وسُدَّت
علیکم ابواب العلم فقلتم باهوائکم واختلفتم فی دین الله بغیر علم واتبعتم الغواة فاغوتکم وترکتم
الائمة فترکوکم فاصبحتم تحکمون باهوائکم اذا ذکر الامر سألتم اهل الذکر فاذا افتوکم قلتم هو
العلم بعینه فکیف وقد ترکتموه ونبذتموه وخالفتموه رویدا عما قلیل تحصدون جمیع ما زرعتم
وتجدون وخیم ما اجترمتم وما اجتلبتم **شرح** الظلام بفتح ظا با نقطه وتخفیف لام مصدر باب علم تاریکی
وبضم کاف وتشدید لام جمع ... اظلمت ماضی معلوم باب افعال است الاظلام بسیار شر وفساد شدن
روزکار در قاموس یوم مظلم کمحسن کثیر الشر والرحب بضم راء وسکون حاء بی‌نقطه وباء یکنقطه مصدر
باب علم وحسن وسعت اشارت است بآنکه چون بخود را اجتهاد ظنیه کردید پیوسته در میان
مسلمانان اسلام شر وفساد ومحاربات واقع خواهد شد مانند آنچه میان ایشان ومیان کفار واقع
میشود واکر تابع حق میشدید شر وفساد در میان شما نمیبود ومسلط میشدید بر کفار پس دنیای فراخ را
بر خود تنک کردید سدّت بسین بی‌نقطه وتشدید دال بی‌نقطه ماضی غایبه مجهول نصر است الغواة
بضم غین با نقطه وتخفیف واو جمع غاوی کمراهان ائمة بفتح همزه وکسر یاء دو نقطه پایین است ودر بعض
قراءت همزه بجای یا است وان خلاف قیاس است ذکر بذال با نقطه وراء ماضی معلوم باب تفعیل است
التذکیر مشکل شدن کار در قاموس المذکر من السیف ذو الماء ومن الایام الشدید الصعب کالمذکر کمحسن و
هو المخوف من الطرق والشدید من الدواهی اهل الذکر مذکور است در سوره نحل وسوره انبیا

کر فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون وعبارتست از عالمان بجمیع قرآن وضمیر هو راجع بمجیب است ومقصود
مبالغه در وسعت علم اوست واین اشارة است بامثال قول عمر بعد از جواب امیر المؤمنین علیه السلام از وقایع
مشکله لولا علی لهلک عمر چنانچه مشهور است رویدا بضم راء وفتح واو وسکون یاء دو نقطه پایین
ودال بی‌نقطه مصغّر رود بضم راء وسکون واو است یعنی مهلتی یا اندکی ونصبش بفعل محذوف است
بتقدیر امهلکوا واین تهدید است جمله عما قلیل استینافیه بیان رویدا است تحصدون بحاء بی‌نقطه وصاد
بی‌نقطه ودال بی‌نقطه مضارع معلوم جمع مذکر مخاطب باب ضرب ونصر است الحصد بفتح حا وسکون صاد والحصاد
بفتح وکسر حا درویدن زراعت الوخیم بفتح واو وکسر خاء با نقطه وسکون یاء دو نقطه پایین زشت ناکوار
الاجترام بجیم وراء مصدر باب افتعال الاکتساب اجتلبتم بجیم ولام وباء یکنقطه ماضی معلوم باب افتعال است
الاجتلاب کشیدن کناه سوی خود ودر بعض نسخ اجتنبتم بیاء یکنقطه وبا نون بجای لام ویاء دو نقطه پایین
بجای باء یکنقطه است وحاصل همه یکی است **یعنی** ولیکن رفتید راه تاریکی وسواد شد بر شما دنیای شما
با وسعت دنیا وبسته شد بر شما درهای علم پس کفتید بخواهشهای طبع شما واختلاف کردید در مسائل
دین شما پس فتوی دادید در دین الله بی دانش وپیروی کردید کمراهان را پس کمراه کردند شما را و
واکذاشتید امامان حق را پس واکذاشتند شما را پس کردیدید بامروز که حکم میکنید بخواهشهای طبع
شما چون مشکل شود کاری بسبب اختلاف شما میپرسید اهل الذکر را پس چون فتوی دهند شما را میکوئید
که فتوی دهنده عین علم است پس چکونه میکوئید این را وحال آنکه بتحقیق واکذاشتید او را وانداختید
او را ومخالفت کردید او را پس باید مهلتی کیرید پس از این اندک بعد از آن وقتی میدروید همه کشته را اکر کاشتید
ومی‌یابید سزای ناکوار آنچه را اکر کسب کردید وآنچه را اکر کشیدید سوی خود **اصل نهم** والذی فلق الحبة
وبرأ النسمة لقد علمتم انی صاحبکم والذی به امرتم وانی عالمکم والذی بعلمه نجاتکم ووصی نبیکم و
خیرة ربکم ولسان نورکم والعالم بما یصلحکم فعن قلیل رویدا ینزل بکم ما وعدتم وما نزل
بالامم قبلکم وسیسألکم الله عز وجل عن ائمتکم معهم تحشرون والی الله عز وجل غدا تصیرون
شرح بتقدیر بولایتی است امرتم ماضی مجهول باب نصر است واین اشارت است بامثال الحدیث در روز غدیر

خم واقع شد که اللهم والِ من والاه الحدیث بکسر خا با نقطه و فتح وسکون یاء دو نقطه پایین و را که نیز بود کم
عبارتست از قرآن است ومراد اینست که علم جمیع متشابهات قرآن نزد منست عن در فمن قلیل برای
ظرفیت است رویدا بتقدیر ادرکوا رویدا جمله معترضه است وعلم ماضی مجهول باب ضرب است واشارت
است بمثال آیه سورة شعرا سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون وحدیث عاد من عاداه امتکم
بکسر یاء دو نقطه پایین با همزه مکسوره عبارتست از اشقیاء وامثال ایشانند **یعنی** قسم بکسی که شکافت
دانه وساخت مردم را که من اینم بتحقیق دانسته اید این را که منم صاحب والی امر شما وکسی ام که بولایت او مأمور
شده اید واینکه منم دانای شما وکسی ام که بوسیله علم اوست رهایی شما از حیرت شبهات ومشکلات و
وصی نبی شما ام وکزیده صاحب کل اختیار شما ام وزبان قرآن شما ام ودانا ام بآنچه اصلاح شما می کند پس در
اندک وقتی که دیابید مهلتی کبرا یشان این انکه نازل میشود بشما آنچه وعده کرده شده اید وآنچه نازل شد
بر کروههای اهل عصیان پیش از شما وزود باشد که برسد شما را الله عز وجل از امامان کمراه شما پیان آنکه
با آن امامان محشور میشوید وبسوی الله عز وجل روز قیامت میکردید **اصل دهم** اما والله لو کان لی
عدة اصحاب طالوت او عدة اهل بدر وهم اعدادکم لضربتکم بالسیف حتی تؤولوا الی الحق و
تنیبوا للصدق فکان ارتق للفتق وآخذ بالرفق اللهم فاحکم بیننا بالحق وانت خیر الحاکمین
شرح العدة بکسر عین بی نقطه وتشدید دال بی نقطه جماعتی شمرده شده بمعنی اینکه بسیار نباشد که توان
شمرد ومراد اینجا موافق در عدد است حکایت طالوت واصحاب او مذکور است در سورة بقره ومی آید در
حدیث پنجم فصل سی وسوم اینکه اصحاب طالوت سیصد وسیزده کس بوده اند واین موافق اهل بدر است
وبنابراین او برای تخییر در تعبیرست وافاده توافق آن دو در عدد میکند وبعضی کفته اند که اصحاب طالوت
هزار کس بوده اند وبعضی سه هزار کفته اند وبنابرین دو قول او برای ترقی است مثل بل وموافق آنچه بعضی
در آیه سورة صافات که وارسلناه الی مائة الف او یزیدون کفته اند هم بفتح هاء وتشدید میم مفتوح
ماضی معلوم باب ضرب است بمعنی قصد اعدادکم بفتح همزه وسکون عین بی نقطه ودو دال بی نقطه
جمع عدد بفتح عین وفتح دال اول است بمعنی چند برابر عدد شما ومراد اینست که اکر جمیع لشکرهای شما

قد

قصد من میکردند روکردان نمیشدم تؤولوا بضم همزه وسکون واو وضم لام است تنیبوا بنون
ویاء دو نقطه پایین وباء یک نقطه مضارع معلوم باب افعال است الانابة توبه وتقدیر آن بلام تضمین
معنی اذعان وطوع است ضمیر فکان راجع بقصد لضربتکم است ارتق براء ودو نقطه بالا وقاف
افعل التفضیل است از باب نصر الرتق بفتح راء وسکون تاء دو نقطه بالا وقاف بهم آوردن رخنه برای
اصلاح الفتق بفتح فاء وسکون تاء دو نقطه بالا وقاف مصدر باب نصر رخنه کردن در اسلام تفریق
جماعت مسلمانان بتجویز اختلاف از روی ظن تا آخر الزمان وانما فتنه نامیده اند چون قتل اهل فتنه
باعث اصلاح حال واسلام مسلمانان است موافق آیه سورة بقره والفتنة اشد من القتل اخذ بهمزه والف
منقلبه از همزه وفتح خاء با نقطه وذال با نقطه افعل التفضیل از باب نصر است الرفق بکسر راء وسکون فاء
وقاف آسودکی وآن در تزیین فتنه است **یعنی** آکاه باشید قسم بالله که اکر میبود برای من موافق عدد
مؤمنانی که با طالوت از نهر کذشتند یا موافق عدد اهل بدر وقصد جنگ من میکردند چند برابر
شما هر آینه میزدم شما را بشمشیر تا آنکه برکردید بسوی حق وبازکشت کنید برای راستی پس میشد اصلاح کشتن
از برای فتنه وفراکیرنده تر با آسودکی اهل اسلام خداوندا پس حکم کن در میان ما بحق وتو بهترین حاکمانی
اصل یازدهم قال ثم خرج من المسجد فمر بصیرة فیها نحو من ثلثین شاة فقال والله لو ان لی رجالا
ینصحون لله عز وجل ولرسوله بعدد هذه الشاة لازلت ابن آکلة الذباب عن ملکه فلما امسی
بایعه ثلثمائة وستون رجلا علی الموت فقال امیر المؤمنین علیه السلام اغدوا بنا الی احجار
الزیت محلقین وحلق امیر المؤمنین صلوات الله علیه فما وافی من القوم محلقا الا ابو ذر
والمقداد وحذیفة بن الیمان وعمار بن یاسر وجاء سلمان فی آخر القوم **شرح** الصیرة بکسر صاد
بی نقطه وسکون یاء دو نقطه پایین وراء حظیره که برای کوسفند وکاو ساخته شود وشاخ درخت
ومانند آن وشاة در اول شین با نقطه والف منقلبه از واو وتاء وحدت است واصلش شاهة بهاء
در میان الف وتاء است شاء در دوم شین با نقطه والف وهمزه منقلبه از هاء است وآن جمع اولست
ودر بعضی نسخ شاة پی قلب هاء بهمزه بود در بعضی نسخ شیاه بکسر شین با نقطه و یاء دو نقطه پایین منقلبه از واو

والفو ها، است لازلت بفتح لام وفتح همزه وفتح زای وسکون لام وضمیر متکلم است اکلت بمعنی والف
وکرکا فواست الزبان بکسر را، با نقطه وتشدید با، یک نقطه والف ونون جمع ذباب بضم ذال وتخفیف
دو بال مکان واین اشارة است باینکه ابو قحافه پدر ابو بکر خدمتکار دکانهای عبد الله بن جدعان بوده
واز ترید واشهای او هر روز حصه میگرفته برای زنش ونگاه میداشته تا وقت فارغ شدن از
خدمت برای زنش برد ودر آن مکسان می افتاده ومی مرده اند ومخلوط بآن میشده اند وزنش از آن
میخورده ملکه بفتح المیم وسکون لام وضمیر است اسمی به بی نقطه والف غلبه از واو ماضی معلوم باب
افعال است الامسا، رسیدن بناء عتاء خروز علی الموت با یمعنی است که گفته شد که اگر کشته باید
نیز از تو جدا نمیشویم اغدوا بضم همزه وسکون غین با نقطه ودال بی نقطه امر معتل اللام واوی است
باد رنا برای مصاحبت است احجار الزیت بفتح همزه وسکون حا، بی نقطه وجیم والف ورای وفتح زای وسکون
یا، دو نقطه پایین وتا، دو نقطه بالا میدانی کاهی است در مدینه حلق بجای بی نقطه ماضی معلوم باب
تفعیل است یا باب ضرب وفی بعضها ماضی معلوم باب مفاعله است آمدن سلمان در آخر قوم شاید که
برای این باشد که بود خانهای اهل مدینه بود وقتی باشد برای ورود ایشان ونیامدن باشد یعنی ابو الهیثم
گفت بعد از آن بیرون رفت از مسجد پس گذشت بحظیره که در آن بود تقریبا سی گوسفند پس گفت
که قسم بالله که اگر میبود اینکه برای من باشند مردانی که خالص کنند سعی خود را برای الله عز وجل و برای
رسولش بعدد این گوسفندان هر آینه زایل میکردم پسر زن خورنده مگسان را از پادشاهی او پس
وقتی که رسید باخر روز بیعت کردند با او سیصد وشصت مرد بر مرگ پس گفت امیر المومنین
علیه السلم که اول روز فردا بیایید با ما سوی احجار الزیت بحالی که سر تراشیده گان باشید وسر
تراشید امیر المومنین علیه السلم پس نیامد بسبب خانه امیر المومنین علیه السلم از جمله آن جماعت بحالی که سر
تراشیده باشد مگر ابو ذر ومقداد وحذیفه بن یمان وعمار بن یاسر وآمد سلمان در آخر جماعت
اصل نوزدهم فرفع یدیه الی السماء فقال اللهم ان القوم استضعفونی کما استضعف
بنو اسرائیل هرون اللهم فانک تعلم ما نخفی وما نعلن وما یخفی علیک شیء فی الارض

ولا فی السماء توفنی مسلما والحقنی بالصالحین شرح کما استضعفت بنو اسرائیل اشارت است
ایه سوره اعراف ان القوم استضعفونی نخفی ونعلن مضارع معلوم متکلم مع الغیر باب افعال است نخفی
در دوم مضارع معلوم باب علم است یعنی پس برداشت دست خود را سوی آسمان پس گفت خداوندا
بدرستی که این جماعت ضعیف شمردند مرا چنانچه ضعیف شمردند بنو اسرائیل هرون را خداوندا پس بدرستی که تو
میدانی آنچه را که آشکار میکنیم وپنهان نمیشود بر تو چیزی در زمین ونه در آسمان بازگیر مرا از دنیا بحالی که مسلمان
باشیم وبرسان مرا بصالحان اصل سیزدهم اما والبیت المفضی الی البیت وفی نسخة والمزدلف بالخفاف
الی التجمیر لولا عهد عهده الی النبی الامی لاوردت المخالفین خلیج المنیة ولارسلت
علیهم شآبیب صواعق الموت وعن قلیل سیعلمون شرح بیت در اول عبارت از کعبه است المفضی
بفا وضاد با نقطه وبا اسم فاعل باب افعال وسیله کردن باشد کسی را بجیزی سوره بیت در دوم عبارت از امام
زمان است که محل نور الهی وعلم قرآنست موافق آیه سوره نور فی بیوت اذن الله ان ترفع چنانچه
مذکور است در کافی در کتاب الحجة در حدیث ششم باب معرفة الامام والرد الیه که باب هفتم است و
در کتاب الاطعمه در حدیث اول باب ما لا ینتفع به من المیتة وما لا ینتفع به فیها که باب نهم است ودر این کلام
اشارتست باینکه تکلیف الله تعالی مردمان را بحج برای اینست که رسند بامام زمان ومسائل دین خود
فراگیرند چنانچه مذکور است در کافی در کتاب الحجة در احادیث باب ان الواجب علی الناس بعد ما یقضون
مناسکهم ان یاتوا الامام فیسالونه عن معالم دینهم ویعلمونه ولایتهم ومودتهم له که باب نود وهفتم است
وفی نسخة کلام مصنف است ومراد اینست که نسخ کتاب محمد بن علی بن عمر مختلف است یا کلام محمد بن علی
بن عمر است ومراد اینست که نسخ کتاب محمد بن علی بن عکابه مختلف است در بعضی المزدلفة والخفاف
الی التجمیر است ودر بعضی هست یا مراد اینست که در بعض نسخ بجای والبیت المفضی الی البیت است
المزدلف بضم میم وسکون زای وفتح دال بی نقطه منقلب از تا، افتعال وکسر لام وفا جمع مزدلف تقرب جویان
واینجا عبارتست از بیرون روندگان از اوطان خود سوی بیت الله که کعبه است برای تقرب سوی الله تعالی
وبفتح لام مشعر است وآن در میان منی وعرفات است الخفاف بکسر خا، با نقطه وتخفیف فا، اول جمع خفیف

سکر و نشاط در عمل صالح یعنی اینکه با کمال شوق و خشوع آنرا میکنند نه از روی کراهت و ثقل بر
ایشان نظیر آیه سوره بقره واستعینوا بالصبر والصلوة وانها لکبیرة الا علی الخاشعین وآیه سوره
توبه انفروا خفافا وثقالا پس عطف در والخفاف از قبیل عطف صفتی بر صفتی دیگر برای یک موصوف است
الی متعلق بالخفاف است بتضمین معنی سرعت و توجه یا متعلق بهر کدام از مزدلفه والخفاف است
بتضمین معنی انتهاء التجمیع بجیم و دال مصدر باب تفعیل فراهم آوردن و اینجا عبارتست از حج تمتع که
شعار شیعه امامیه است باعتبار اینکه جمع میان عمره و حج است یا عبارتست از رمی جمار باعتبار
اینکه مشتمل است بر جمع سنگریزها نزد میلها و رمی جمره عقبه آخر مناسک حج است **بدانکه**
ازین کلام ظاهر میشود که قسم میتوان خورد بغیر ذات الله تعالی در امثال این مقام که دعوی مالی و مانند
آن نیست عهد بفتح عین بی نقطه و سکون ها است عهدت ماضی معلوم باب علم است الی بتشدید
یا مفتوحه است الایراد ادات ادن ستور الخلیج بفتح خا بانقطه وکسر لام و سکون یا دو نقطه پایین
وجیم نهری که جدا شده از نهر بزرگتر و شعبه از دریا و آن منصوب مفعول دوم است المنیر بفتح میم و
کسر نون و تشدید یا دو نقطه پایین مراد خلیج المنیر استعاره شده برای ذوالفقار که آبدار است و
عرض مخالفان بر ذوالفقار را تشبیه کرده به آب دادن ستور از نهر بزرگتر شآبیب بفتح شین با نقطه
وهمزه والف وکسر با یک نقطه و سکون یا دو نقطه پایین و با دوم جمع شؤبوب بضم شین وسکون همزه
وضم با اول است و آن بمعنی دفعه از باران سخت است صواعق بفتح صاد بی نقطه وکسر عین بی نقطه
وقاف جمع صاعقه بکسر عین است و آن برق سوزاننده که با آن دفعه سخت از باران بیاید تشبیه
کرده ذوالفقار را در هر حمله بصاعقه و سرفانی ذوالفقار را بدفعه باران سخت که از صاعقه می
باشد و ذکر جمع در شآبیب و در صواعق باعتبار حملهای پی در پی است اضافه صواعق بالموت باعتبار
اینست که موت مخالفان ثمره آن شجره است اگر درخت باشد **یعنی** آگاه باشید قسم یک بیکر وسیله
رسیدن سوی امام هدی است و در نسخه چنین است که و قسم بتقرب جویان و سکروهای سوی
حج تمتع که اگر نمیبود سفارشی که سفارش کرده آنرا سوی من بنوع بهرآینه می‌شمانیدم مخالفان
را

را بهم مرانند و هر آینه می بارانیدم بر ایشان چندین دفعه از باران سخت که صاعقهای مرگ است
وبعد از آن دلک مدفن البتة میدانند و بال کارشان را **دوم اصل** عدة من اصحابنا عن
سهل بن زیاد عن محمد بن سلیمان عن ابیه قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام اذ دخل
علیه ابو بصیر وقد حفزه النفس فلما اخذ مجلسه قال له ابو عبد الله علیه السلام یا ابا
محمد ما هذا النفس العالی **شرح** عدة بکسر عین و تشدید دال عطف است بر مدخول حدثنی
که در سند حدیث سابق است بحذف عاطف و برین قیاس است نظایر این شاید که محمد بن علی بن
عکابه معاصر و همدرس محمد بن یعقوب کلینی بوده باشد و از محمد بن یعقوب منقول است که کلما ذکرت
فی کتابی المشار الیه عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد فهم علی بن محمد بن علان و محمد بن ابی عبد الله
و محمد بن الحسن و محمد بن عقیل الکلینی پس میتواند بود که اینجا نیز عبارت از آن چهار کس باشد حفز
بحاء بی نقطه وفا و زای با نقطه معلوم باب ضرب است الحفز بفتح حا و سکون فا حرکت دادن و از
جا در آوردن معرب حفزه اذا احرکه و از عجیب نفس بفتح نون و فتح فا است و مراد اینست که نفس او
تنگ شده بوده پس برای نفس کشیدن حرکتی میکرده و مجرب است که چون نفس کسی بحال خود باشد
آنکس ساکن می باشد و چون نفس تنگ شود حرکتها میکند برای نفس کشیدن **یعنی** خبر دادند مرا
یاران ما از سهل بن زیاد از محمد بن سلیمان از پدرش گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام
وقتی که داخل شد بر او ابو بصیر که کنیت دیگرش ابو محمد است و بتحقیق از جا در آورده بود او را
نفس پس وقتی که گرفت نشیمن خود را گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که ای ابو محمد این چیست
نفس بلند **اصل** فقال جعلت فداک یا ابن رسول الله کبر سنی و دق عظمی واقترب
اجلی مع انی لست ادری ما ارد علیه من امر آخرتی فقال ابو عبد الله علیه السلام یا ابا محمد و
انک لتقول هذا قال جعلت فداک وکیف لا اقول فقال یا ابا محمد اما علمت ان الله تعالی
یکرم الشباب منکم ویستحیی من الکهول **شرح** جعلت ماضی متکلم مجهول باب منع است فداک
بکسر و فتح فا والف مقصوره و بکسر فا والف ممدوده و ضمیر مخاطب است کبر بفتح با یک نقطه و را

ماضی غایب معلوم باب حسب است التّن بکسر سین بی‌نقطه وتشدید نون مقدار عمر وان مونث سماعی است
دق بدال بی‌نقطه وتشدید قاف ماضی معلوم باب ضرب است انک بکسر همزه است یکرم مضارع غایب
معلوم باب افعال یا باب تفعیل است الشّباب بفتح شین وتخفیف دو باء یکنقطه جمع شاب بتشدید
باء جوانان الکهول بضم کاف وضم ها جمع کهل بفتح کاف وسکون هاء کسانی که موی سفید در محاسن
ایشان بهم رسیده یعنی پس گفت که قربانت شوی پدر رسول الله بزرگ شد سال من وباریک شد
استخوان من ونزدیک شد اجل یا آنکه من نیستم که دانم که چیست که وارد میشوم بران روزگار آخرت
من پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که ای ابو محمد بدرستی که تو نیز هر آینه میگویی این را گفتم که قربانت شوم
وچگونه بگویم امام گفت که ای ابو محمد آیا نه انستی این را که الله تعالی گرامی میدارد جوانان را از جمله شما شیعه امامیه
وشرم میکند از آنکه خدا مردان اصل قال قلت جعلت فداك كيف يكرم الشّابّ ويستحيي من الكهول
فقال يكرم الشّابّ ان يعذّبهم ويستحيي من الكهول ان يحاسبهم قال جعلت فداك هذا لنا
خاصّة ام لاهل التّوحيد قال فقال لا والله الّا لكم خاصّة دون العالم شرح زیاد کرده
قلت سنّی را اینست که بر سلیمان اینجا داد ان مجلس نشین بوده وبعد از ان ابو بصیر برای او نقل
کرده بود مان دران یعذّبهم بتقدیر من افاست ودران یحاسبهم بدل اشتمال الکهول است مراد
باهل التّوحید کوینده کان لا اله الّا الله است عالم بفتح لام عبارتست از جمیع کویندکان لا اله الّا الله
یا عبارتست از جمیع مخلوقات یعنی ابو بصیر گفت که گفتم که قربانت شوم پس چگونه گرامی میدارد
جوانان را وشرم میکند از آنکه خدا مردان پس امام گفت که گرامی میدارد الله جوانان شما را از اینکه
عذاب کند ایشان را وشرم میکند از آنکه خدا مردان از اینکه محاسبه کند ایشان را پس چه جای عذاب ابو
بصیر گفت که گفتم که قربانت شوم آیا این برای ما شیعه امامیه است وبس یا برای جمیع کویندکان لا
اله الّا الله است ابو بصیر گفت که پس امام گفت که نیست برای کسی بخدا قسم که برای شما وبس برای
کسی بکرا از جمله کویندکان لا اله الّا الله اصل قال قلت جعلت فداك فانّا قد نبزنا بنبز
انكسرت له ظهورنا وماتت له افئدتنا واستحلّت له الولاة دماءنا في حديث رواه

لهم فقهاؤهم قال فقال ابو عبد الله عليه السّلم الرّافضة قال قلت نعم قال لا والله ما
هم سمّوكم بل الله سمّاكم به شرح نبزنا بنون وباء یکنقطه وزای ماضی متکلم مع الغیر مجهول باب ضرب
است النّبز بفتح نون وسکون باء لقب کردن کسی را نبز بباء حرف جر وفتح نون وفتح باء یکنقطه
وزای معنی لقب است نهایه النّبز بالتّحریك اللّقب وکانّه یکثر فیما کان ذما وفی حدیث متعلق بنبزنا است
ضمیر فقهاؤهم اشارة بانیست که محدثان روایت کرده اند انکه مفتیان افترا کرده اند مذهب الرّفض الترك
وهو من باب ضرب وطلب منه الرّافضة لانّهم زید بن علی حین نهاهم عن الطّعن فی الصّحابة قاموس
والرّوافض کل جند ترکوا قائدهم وذهبوا عنه والرّافضة الفرقة منه وفرقة من الشّیعة
لانهم بایعوا زید بن علی ثمّ قالوا له تبرّأ من الشّیخین فابی وقال کانا وزیری جدّی فترکوه و
رفضوه فارفضّوا عنه ودر مشکاة حدیث مخالفان در باب مناقب الصّحابه در فصل ثانی
چنین است عن ابن عمر قال قال رسول الله صلّی الله علیه وسلم اذا رأیتم الّذین یسبّون اصحابی
فقولوا لعنة الله علی شرّکم یعنی ابو بصیر گفت که گفتم که قربانت شوم پس بدرستی که ما شیعه امامیه
بتحقیق ملقّب شده ایم بلقبی که شکسته شد برای ان پشتهای ما ومرد برای ان وحلال شمردند برای
ان حکام جور خونهای ما را در حدیثی که روایت کرده اند انرا برای حکام جور مفتیان ایشان ابو
بصیر گفت که پس گفت امام جعفر علیه السّلم که آیا آن رافضه است ابو بصیر گفت که گفتم که آری امام گفت
که نه بخدا قسم نه ایشان نام کرده اند شما را بلکه الله نام کرده شما را بان لقب اصل اما علمت یا ابا محمّد
انّ سبعين رجلا من بني اسرائيل رفضوا فرعون وقومه لمّا استبان لهم ضلالهم
فلحقوا بموسى عليه السّلم لمّا استبان لهم هداه فسمّوا في عسكر موسى الرّافضة لانّهم
رفضوا فرعون وكانوا اشدّ اهل ذلك العسكر عبادة واشدّهم حبّا لموسى وهرون
وذرّيّتهما عليهم السّلم شرح رفضوا فرعون باین معنی است که پیش از سایر بنی اسرائیل ترك فرعون
کردند انکه او وسایر بنی اسرائیل بدرستی که وعده کرده بود موسی با ایشان پنهان از مصر بیرون روند
لمّا دو جا بفتح لام وتشدید میم وبکسر لام وتخفیف میم میتواند بود بنا بر دوم ما مصدریه است عسکر موسی

مراد نيست از بني اسرائيل که بعد از هفتاد کس لاحق بموسی شدند يعنی ايشان اند انبای محمد
اينکه هفتاد مرد از بني اسرائيل ترک کردند فرعون وقومش را در وقتی که ظاهر شد برای ايشان گمراهی
فرعون وقومش ولاحق شدند بموسی عليه السلام وقتی که ظاهر شد برای ايشان راستی موسی پس نام
شدند در لشکر موسی برافضه زيرا که ايشان ترک کردند فرعون را وبودند سخت تر اهل آن لشکر
باعتبار عبادت وسخت تر آن لشکر باعتبار دوستی برای موسی وهرون واولاد ايشان عليهم السلام
اصل فأوحى الله تعالى إلى موسى أن أثبت لهم هذا الاسم في التورية فإني قد سمّيتهم
به ونحلتهم إيّاه فأثبت موسى عليه السلام الاسم ثم ذخر الله تعالى لكم هذا الاسم حتى نحلكموه
يا ابا محمد رفضوا الخير ورفضتم الشرّ وافترق الناس كلّ فرقة وتشعّبوا كلّ شعبة فانشعبتم
مع أهل بيت نبيّكم صلى الله عليه وآله شرح ان بفتح همزه وسکون نون مفسّره است بنا بر اينکه
اوحی متضمن معنی قول است اثبت بثاء سه نقطه وباء يک نقطه وتاء دو نقطه بالا ودر اول امر
باب افعال است ودر دوم ماضی معلوم باب افعال است واين مبنی بر اينست که هر چيز که الله تعالی
گفته باشد لازم نيست که جزو کتاب شريعت شود همان لفظ نحلتهم بنون وحاء بی نقطه ماضی معلوم متکلم
باب منع است ذخر بذال با نقطه وخاء با نقطه وراء ماضی معلوم باب منع است کل در اول منصوب
نايب مفعول مطلق است ومضاف است وميتواند بود که مرفوع ومبتدا باشد وجمله استينافيه
بيانيه باشد وبنا بر اول فرقة بضم فاء وسکون راء مصدر است بمعنی پراکندگی ومجرورات و
بنا بر دوم بکسر فاء بمعنی جدا شده از ديگر است ومرفوع است وحاصل هر دو يکی است و
مراد اينست که دو کس از ايشان با يکديگر موافق نيست نظير اين حديث در نهج البلاغه است در خطبه که
اول آن اما بعد فان الله سبحانه لم يقصم است که فيا عجبا ما لي لا اعجب من خطاء هذه الفرق على اختلاف
حججها في دينها لا يقتصّون اثر نبيّ ولا يقتدون بعمل وصيّ ولا يؤمنون بغيب ولا يعفّون عن عيب
يعملون في الشبهات ويسيرون في الشهوات المعروف فيهم ما عرفوا والمنكر عندهم ما انكروا مفزعهم
في المعضلات الى انفسهم وتعويلهم في المهمّات على آرائهم كأنّ كلّ امرئ منهم امام نفسه قد اخذ منها
في

فيما يرى بعرى وثيقات واسباب محكمات کل در دوم منصوب ومفعول فيه است ومضاف است
وميتواند بود که مرفوع ومبتدا باشد وبنا بر اول شعبة بضم شين با نقطه وسکون عين بی نقطه وباء
يک نقطه بمعنی راه باريک است که از راه بزرگ جدا شده وبنا بر دوم بمعنی شاخ است وحی
الله تعالی بسوی موسی که ثابت کن برای آن هفتاد کس اين نام را در توريت چه بدرستی که من نام کردم ايشان
را بآن وبخشيدم بايشان آن نام را پس ثابت کرد موسی عليه السلام آن نام را برای ايشان بعد از آن ذخيره
کرد الله تعالی برای شما اين نام را تا آنکه بخشيد بشما اين ای ابو محمد مخالفان ترک کردند خير را وشما
ترک کرديد شر را پس از اين آنکه پراکنده شدند مردمان مخالف هر پراکنده شدنی واختلاف با يکديگر کردند
در هر راهی پس راهی که رفتيد شما با اهل بيت پيغمبر شما صلی الله عليه وآله اصل وذهبتم حيث ذهبوا و
اخترتم من اختار الله لكم واردتم من اراد الله فابشروا ثمّ ابشروا فانتم والله المرحومون
المتقبّل من محسنكم والمتجاوز عن مسيئكم من لم يأت الله تعالى بما انتم عليه يوم القيمة
لم يتقبّل منه حسنة ولم يتجاوز له عن سيّئة يا ابا محمد فهل سررتك شرح ابشروا بباء يک نقطه
وشين با نقطه وراء دو جا امر باب افعال است لابشار در يافتن نويد المتقبل بتاء فوق وباء يک نقطه اسم
مفعول باب تفعل مرفوع وخبر بعد از خبر يا نعت المرحومون است وظرف نايب فاعل است وبر اين قياس است
المتجاوز بفتح واو ودر مثل اين مقام محسنهم ومسيئهم نيز جائز است يتقبل ويتجاوز مجهول ومعلوم ميتوان الله
بود سررتك بسين بی نقطه ودو راء بی نقطه ماضی متکلم معلوم باب نصر است يعنی ورفتيد بجايی که اهل البيت
رفتند وگزيديد امامی را که گزيد الله برای شما وخواستيد امامی را که خواست الله پس نويد دريابيد بعد از آن نويد
دريابيد پس شما بخدا قسم رحم شدگان قبول کرده شده از نيکوکار شما وتجاوز کرده شده از گناهکار شما
هر که نيايد نزد الله تعالی با دينی که شما بر آنيد در روز قيامت قبول کرده نشد از او حسنه وتجاوز کرده نشد از بدی
او ای ابو محمد پس آيا خوشحال کردم ترا اصل قال قلت جعلت فداك زدني قال فقال يا ابا محمد
انّ لله ملائكة يسقطون الذنوب عن ظهور شيعتنا كما يسقط الريح الورق في اوان سقوطه و
ذلك قوله عزّ وجلّ الذين يحملون العرش ومن حوله يسبّحون بحمد ربّهم ويستغفرون للذين آمنوا

استغفارهم وانتولكم دون هذا الخلق يا ابا محمد فهل سررتك شرح الذين يحملون العرش مذكور است
در كافی در حدیث اول از نهاد در كتاب التوحید در حدیث دوم باب بیست ویكم كه باب العرش والكرسی است
ابو بصیر گفت كه گفتم كه قربانت شوم زیاد كن مرا گفت كه پس امام گفت كه ای ابو محمد بدرستی كه برای الله از فرشتگان
گروهی هستند كه گناهان را از پشتهای شیعه ما جدا میسازند چنانچه میریزد باد برگ درخت را در وقت برگ ریزان واین
قول الله عز وجل است در سوره مؤمن كه جمعی كه برمیدارند عرش را وجمعی كه در دور عرش اند تسبیح
میكنند با حمد رب ایشان واستغفار میكنند برای جمعی كه گرویده اند بالله ورسولش وگناهش این است
كه استغفار ایشان بخدا قسم كه برای شما است نه برای این خلق ای ابو محمد پس آیا خوشحال كردم ترا
اصل قال قلت جعلت فداك زدنی قال یا ابا محمد لقد ذكركم الله فی كتابه فقال من المؤمنین رجال
صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا
انكم وفیتم بما اخذ الله علیه میثاقكم من ولایتنا وانكم لم تبدلوا بنا غیرنا ولو لم تفعلوا
لعیركم الله كما عیرهم حیث یقول جل ذكره وما وجدنا لاكثرهم من عهد وان وجدنا اكثرهم
لفاسقین یا ابا محمد فهل سررتك شرح من المؤمنین مذكور است در كافی در كتاب الایمان والكفر
در حدیث اول باب صد وچهارم كه باب فی ان المؤمن صنفان است ما اخذ الله علیه میثاقكم اشارت است
باشاره آیه سوره اعراف الم یؤخذ علیهم میثاق الكتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق من دون من ولایتنا برای
بیان ما است واین اشارت است باینكه آن پیمان صریح است در وجوب پیروی امام عالم بجمیع احكام التعیین
بعین بنقط ودو یاء با نقطه باین مصدر باب تفعیل سرزنش وما وجدنا مذكور است در كافی در كتاب
الایمان والكفر در حدیث اول باب صد وهفتاد دوم كه باب الشك است یعنی ابو بصیر گفت كه گفتم قربانت شوم
زیاد كن مرا امام گفت كه ای ابو محمد هر آینه تحقیق یاد كرده شما را الله در كتابش چه گفت در سوره احزاب كه از جمله
مومنان مردانی كه راست بودند بآنچه را كه پیمان كردند الله را بآن كه پیروی ظن نكنند پس از جمله ایشان كه
اخر كرد اجل خود را واز جمله ایشان كسی است كه انتظار میكشد وتغییر نداند آیات بینات محكمات را
به پیروی ظن امام جاهل عوض امام عالم بجمیع محتاج الیه هیچ تغییر بدرستی كه شما وفا كردید بآنچه گرفته الله

تعالی بر آن پیمان شما را كه پیروی ائمه هدی است وبدرستی كه شما عوض نگرفتید بما غیر ما را واگر چنان نه
میكردید هر آینه سرزنش میكرد شما را الله چنانچه سرزنش كرده اهل شك در آیات چنان محكمات را
جائی كه میگوید جل ذكره در سوره اعراف كه ونیافتیم برای اكثر اهل شك كه متضمن عقب نیستید هیچ
پیمانی وبدرستی كه شان این است كه یافتیم از غیر مستضعفان از جمله اهل شك را هر آینه سركشان
از گفته الله تعالی ای ابو محمد پس آیا خوشحال كردم ترا اصل قال قلت جعلت فداك زدنی یا ابا محمد لقد
ذكركم الله فی كتابه فقال اخوانا علی سرر متقابلین والله ما اراد بهذا غیركم یا ابا محمد فهل
سررتك قال قلت جعلت فداك زدنی فقال یا ابا محمد الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض
عدو الا المتقین والله ما اراد بهذا غیركم یا ابا محمد فهل سررتك شرح در سوره حجر
چنین است ان المتقین فی جنات وعیون ادخلوها بسلام آمنین ونزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا
علی سرر متقابلین واز جمله احتمالات این است كه واو در نزعنا حالیه است بتقدیر قد وكینه كه در
سینهای ایشان بوده از ظالمان وغاصبان حق ایشان وحق امامان ایشان بوده وكندن آن كینه بتعذیب
آن ظالمان بانواع عذاب جهنم میشود باطلاع آن متقیان واخوانا منصوب باختصاص است وعبارت است
از ضمیر قلوبهم مثل نحن العرب اقری الناس للضیف نصب العرب بر علی شرح حال ضمیر متقابلین است كه مقدم شده
مثل رمیت علی العضو طایرا ومتقابلین نعت اخوانا است پس متقیان با یكدیگر كینه نداشته اند
در دنیا یعنی ابو بصیر گفت كه گفتم كه قربانت شوم زیاد كن مرا پس امام گفت كه ابو محمد هر آینه تحقیق یاد كرده
شما را الله در كتابش چه گفت در سوره حجر كه برادرانی بر حالی كه بر سریرها اند مقابل یكدیگرند قسم بالله
كه نخواسته باین غیر شما شیعه امامیه ای ابو محمد پس آیا خوشحال كردم ترا ابو بصیر گفت كه گفتم قربانت
شوم زیاد كن مرا پس امام گفت كه ای ابو محمد در سوره زخرف گفته كه دوستان با یكدیگر در دنیا
در روز قیامت بعض ایشان برای بعض دیگر دشمنانند مگر متقیان كه دوستی ایشان با یكدیگر در دنیا
بوده ثابت میماند قسم بالله كه نخواسته باین متقیان غیر شما را ای ابو محمد پس آیا خوشحال كردم ترا اصل
قال قلت جعلت فداك زدنی فقال یا ابا محمد لقد ذكرنا الله عز وجل وشیعتنا وعدونا

فی امر كتابه فقال عزّ وجلّ هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون انما يتذكر
اولوا الالباب فنحن الذين يعلمون وعدوّنا الذين لا يعلمون وشيعتنا هم اولوا الالباب
يا ابا محمد هل سررتك شرح مضمون این مذکور است در کافی در کتاب الحجة در حدیث اول
دوم باب ان من وصفه الله تعالى في كتابه بالعلم هو الائمة صلوات الله عليهم که باب بیست و یکم است
یعنی ابوبصیر گفت که گفتم قربانت شوم زیاد کن مرا پس امام گفت که ای ابو محمد هر آینه بتحقیق که یاد کرده
ما را الله عز وجل و شیعه ما را و دشمنان ما را در آیتی از کتاب خود چه گفته عز و جل در سوره زمر که آیا برابر
میشوند امامانی که میدانند جمیع محتاج الیه رعیت را و امامانی که نمیدانند از جهت این نیت که در خاطر
خود جا سید هند این فرق لصاحبان مغزها چه مائیم امامانی که میدانند و دشمنان ما یند امامانی که نمی
دانند و شیعیان ما یند صاحبان مغزها ای ابو محمد پس آیا خوشحال کردم ترا اصل قال قلت جعلت فداك
زدنی فقال يا ابا محمد والله ما استثنى الله عز وجل باحد من اوصياء الانبياء ولا اتباعهم
ما خلا امير المؤمنين وشيعته فقال في كتابه وقوله الحق يوم لا يغني مولى عن مولى
شيئا ولا هم ينصرون الا من رحم الله يعني بذلك عليا عليه السلم وشيعته يا ابا محمد
هل سررتك شرح در سوره دخان چنین است وما خلقنا السموات والارض وما بينهما
لاعبين ما خلقناهما الا بالحق ولكن اكثرهم لا يعلمون ان يوم الفصل ميقاتهم اجمعين
يوم لا يغني مولى عن مولى شيئا ولا هم ينصرون الا من رحم ربي انه هو العزيز الرحيم و از جمله احتمالات
که مناسب بحدیث است که ما بینهما عبارت از معامله تکلیف است که ممتد است بوحی از آسمان
سوی زمین تا ورود نجم آخر از او و لعبا عبارتست از تجویز پیروی ظن و اختلاف از روی ظن تا هر کس بظن خود
هر چه خواهد گوید و کند و تصرف در احکام الله تعالی و معانی کتاب او و جمله ما خلقناهما الا بالحق
استینافی بیانی سابق است و ترک ذکر و ما بینهما اینجا برای اشعار باینست که خلق سموات و ارض
بی ما بینهما است و الا بالحق است یعنی معلوم چنانچه گفته در سوره اعراف الم يؤخذ عليهم ميثاق
الكتاب ان لا يقولوا على الله الا الحق و گفته در سوره یونس و سوره نجم ان الظن لا يغني من الحق شيئا

اغنا بمعنی دفع ضرر است مثل ما اغنی عنه ماله وما کسب مولی در اول عبارتست از متبوع است خواه نبی
و خواه وصی و در دوم عبارتست از تابع است خواه در زمان نبی و خواه در زمان وصی شیئا مفعول
مطلق و برای تاکید عموم است بمعنی هیچ قسمی از دفع ضرر و ضمیر هم راجع بمولی اول است چون نکره
در سیاق نفی است و افاده عموم میکند و مراد اینست که ضرر خود شان نیز مدفوع نمیشود چه جای آنکه
دفع ضرر از تابعان ایشان کنند الا من رحم الله عبارتست از کسی که دانسته باشد ما خلقناهما الا بالحق را
پس داخل اکثرهم نباشد پس داخل اقل باشد خواه نبی و خواه وصی و خواه تابع ایشان عزیز بمعنی انتقام
کشنده از اکثرهم است رحیم بمعنی مهربان با اقلهم است توضیح حدیث اینست که مفعول استثنی
محذوفست و ان من رحم است و باء در باحد برای سببیت است و مراد اینست که من رحم خاص است
باعتباری و عام است باعتباری دیگر نظیر این مذکور است در کافی در کتاب الحجة در حدیث
هفتاد و نهم باب صد و هفتم که باب فيه نكت ونتف من التنزيل في الولاية است حاصل اینست که
اگرچه مولی در دو جا و من رحم که مستثنی است شامل است جمیع انبیا و جمیع اوصیا و جمیع
تابعان ایشان را لیکن ذکر آنها در قرآن برای اینست که مردمان تابع شوند نبی آخر الزمان و وصی
او را پس چنانچه منظور از جمله انبیاء در این آیه نبی آخر الزمان است همچنان منظور از جمله
اوصیای انبیا وصی نبی آخر الزمان است و باقی ائمه اهل البیت مثل او نیند در منظوریت
ذکر و قوله الحق در خصوص اینجا اشعار است باینکه من رحم عبارتست از پیرو حق و تارک پیروی ظن
است یعنی ابوبصیر گفت که گفتم که قربانت شوم زیاد کن مرا امام گفت که ای ابو محمد بخدا قسم که استثنی
نکرد الله عز و جل بکسی از برای کسی از اوصیای انبیا و نه تابعان ایشان سوای امیر المؤمنین و شیعه او چه گفت در
کتاب خود و قول او حق است در سوره دخان که روزی که دفع ضرر نمیکند متبوعی از تابع هیچ دفعی
از متبوعان مدد کرده میشوند مگر کسی که رحم کرد او را الله بتوفیق و پیروی حق میخواهد بمن رحم علی علیه
السلم را و شیعه او را ای ابو محمد پس آیا خوشحال کردم ترا اصل قال قلت جعلت فداك زدنی قال
لقد ذكركم الله عز وجل في كتابه يقول يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من

رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم والله ما اراد بهذا غيركم
فهل سررتك يا ابا محمد **شرح** اضافه در عبادی مانند اضافه در عباد الرحمن است ، و دلالت بر اختصاص
میکند پس عبارت از پیروان حق است و آن شامل ائمه هدی و تابعان ایشان است و بقید الذین
اسرفوا ائمه هدی بیرون میروند چه مراد ضمیر شان و ضمیر راجع بالله میتواند بود و بنابر دوم هو ضمیر
فصل است **یعنی** ابو بصیر گفت که گفتم قربانت شوم زیاده کن مرا امام گفت که هر آینه یاد کرده شما را الله
عز و جل در کتابش جایی که میگوید در سوره زمر که ای بندگان من ای آنانی که ستم کردند بر خود شان
بارتکاب گناهان غیر شرک فی ایمان ناامید مشوید از رحمت الله بدرستی که الله می آمرزد آن گناهان
را همگی بدرستی که شان اینست که او آمرزگار و مهربان است بخدا قسم که اراده نکرده باین غیر شما را پس
آیا خوشحال کردم ترا ای ابو محمد **اصل** قال قلت جعلت فداك زدني قال يا ابا محمد لقد ذكركم الله
عز وجل في كتابه فقال اولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين و
الشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا فرسول الله صلى الله عليه واله في الاية النبيين
ونحن في هذا الموضع الصديقون والشهداء وانتم الصالحون فتسموا بالصلاح كما
سماكم الله عز وجل يا ابا محمد فهل سررتك **شرح** این ایه مذکور است در کافی در چند جا اول آنها در
کتاب الحجة در حدیث سی و پنجم باب صد و دهم که ابواب التاریخ مولد النبی صلی الله علیه و آله و وفاته است
مشار الیه اولئک من یطیع الله والرسول است انعام درین جا عبارتست از تفضیل ایشان
بر سائر انبیا و من بر ایشان من برای تبعیض است النبیین در حدیث مجرور است زیرا که تقدیر الذین
انعم الله علیهم من النبیین است الصدیقون والشهداء مبنی بر اینست که مراد بشهدا گواهان بر
مردمان باشد و این منافات ندارد با آنچه مذکور است در کافی در کتاب الحجة زیرا که قرآن را معانی متعدده
میباشد و میتواند بود که مراد این باشد که ما کشته میشویم و اجر شهیدان داریم اگر چه مراد بشهدا
در ایه شهید ثانی باشد که غیر نبی و صدیق اند تسموا بفتح تاء دو نقطه بالا و فتح سین بی نقطه و
تشدید میم مفتوحه امر معتل اللام باب تفعل است **یعنی** ابو بصیر گفت که گفتم که قربانت شوم

زیاده کن مرا امام گفت که ای ابو محمد هر آینه بتحقیق یاد کرده شما را الله در کتابش جایی که گفته در سوره نساء که
بر این جماعت که فرمان برند الله را در آیات بینات محکمات و فرمان برند این رسول را در وصیت او
که بطریق آن بیان نشده باجماعتی که انعام و تفضیل کرده الله بر ایشان از جمله پیغمبران و بغایت راست
گویان و شهیدان و صالحان و نیکو اند آن منعم علیهم باعتبار رفیق پس رسول الله صلی الله علیه و آله درین
ایه افضل نبیین است و ما درین موضع افضل صدیقان و شهدائیم و شما باید افضل صالحان باشید پس مأمور
شوید بصلاح چنانچه نام کرده شما را الله عز و جل ای ابو محمد پس آیا خوشحال کردم ترا **اصل** قال قلت
جعلت فداك زدني قال يا ابا محمد لقد ذكركم الله اذ حكى عن عدوكم في النار بقوله وقالوا
ما لنا لا نرى رجالا كنا نعدهم من الاشرار اتخذناهم سخريا ام زاغت عنهم الابصار و
الله ما عنى ولا اراد بهذا غيركم صرتم عند هذا العالم شرار الناس وانتم والله في الجنة تحبرون
وفي النار تطلبون يا ابا محمد فهل سررتك **شرح** استشهاد باین ایه می آید در حدیث ششم فصل نهم
و در قراءت عاصم اتخذناهم بفتح همزه و سخریا بکسر سین است و از جمله احتمالات اینست که همزه
برای سرزنش و انکار بر خودشان باشد و سخری محل استهزا باشد و ام منقطعه باشد و مراد اظهار
پشیمانی از استهزای ایشان در دار دنیا و از کم التفاتی سوی ایشان در دار دنیا باشد تحبرون
بحاء بی نقطه و باء یک نقطه و راء مجهول باب افعال است الاحبار خوشحال کردن کسی را **یعنی** ابو بصیر گفت که
گفتم که قربانت شوم زیاده کن مرا امام گفت که ای ابو محمد هر آینه بتحقیق یاد کرده شما شیعه امامیه را
الله جایی که حکایت کرده از دشمنان شما در آتش جهنم بقول او در سوره ص که و گفتند طاغیان در جهنم که
چیست ما را که نمی بینیم مردانی را که بودیم که می شمردیم ایشان را از جمله بدتران آیا فرا گرفتیم ایشان را
مضحکه بلکه آیا میل کرد دیدها از ایشان و چشمهای ما بخدا قسم که الله نخواسته و اراده نکرده باین لفظ غیر
شما را بیان این آنکه گردیدید نزد این خلق بسیار دیر بدتران مردمان و شما بخدا قسم در بهشت خوشحال
کرده میشوید بنعمتهای گوناگون و در آتش جهنم طلب کرده میشوید ای ابو محمد آیا خوشحال کردم ترا **اصل**
قال قلت جعلت فداك زدني قال يا ابا محمد ليس على ملة ابراهيم الا نحن وشيعتنا وسائر

الناس من ذلك براءة يا ابا محمد فهل سررتك وفي رواية اخرى فقال حسبي شرح ملة ابرهيم عبارت
است از ترك شرك وپيروى ظن واختلاف از روى ظن كه منهى عنه است در جميع شرايع واين اشارت
است بآيات سورهٔ بقره ومن يرغب عن ملة ابرهيم الا من سفه نفسه ... بل ملة ابرهيم حنيفا
وما كان من المشركين وسورهٔ حج ملة ابيكم ابرهيم وآل عمران قل صدق الله فاتبعوا ملة ابرهيم حنيفا
وما كان من المشركين وسورهٔ نساء ومن احسن دينا ممن اسلم وجهه لله وهو محسن واتبع ملة
ابرهيم حنيفا وسورهٔ انعام قل انني هداني ربي الى صراط مستقيم دينا قيما ملة ابرهيم حنيفا
وما كان من المشركين وسورهٔ نحل ثم اوحينا اليك ان اتبع ملة ابرهيم حنيفا وما كان من المشركين
وسورهٔ حج ملة ابيكم ابرهيم هو سميكم المسلمين براء بضم با، يك نقطه وراء فتح وهمزه والف وهمزه و
بكسر وضم با، وراء والف وهمزه جمع برئ بفتح با، وكسر راء، وسكون يا، وهمزه است وفي رواية اخرى كه
مبنى بر اينست كه بعضى عبارت كه مذكور شد در صدر حديث روايت فقال حسبي نكرده وبعضى كرده حسبي
بفتح حاء بى نقطه وسكون سين بى نقطه ويا، يك نقطه وضمير متكلم خبر مبتدا، محذوفست بتقدير هذا
يعني ابو بصير گفت كه گفتم كه قربانت شوم زياده بكن مرا امام گفت كافى بود همين نسبت بملت ابرهيم
مكرما وشيعه ما وباقى مردمان از آن ملت دور اند لكن ابو محمد بى يا خوشحال كردم ترا ودر روايتى ديگر
اين زيادتى هست كه پس ابو بصير گفت كه اين كافى من است فصل پنجم يك حديث است اصل حديث
ابى عبد الله عليه السلم مع المنصور في موكبه محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن اصحابه وعلي بن ابرهيم
عن ابيه عن ابن ابي عمير جميعا عن محمد بن ابي حمزة عن حمران قال قال ابو عبد الله عليه السلم
وذكر هؤلاء عنده وسوء حال الشيعة عندهم فقال اني سرت مع ابي جعفر المنصور وهو في
موكبه وهو على فرس وبين يديه خيل ومن خلفه خيل وانا على حمار الى جانبه شرح
منصور دوانقى ثالث خلفاى عباسيه است باعتبارى وثانى ايشانست باعتبارى ديگر زيرا كه برادرش
ابرهيم دعوى امامت كرد وپيش از استقلال كشته شد بامر مروان بن محمد كه آخر خلفاى بنى اميه است
وبعد از و برادرش سفاح دعوى امامت كرد ومستقل شد ومروان بن محمد بامر او كشته شد

فصل پنجم

بعد از ان منصور دعوى امامت كرد ومستقل شد الموكب بفتح ميم وسكون واو وكسر كاف
وبا، يك نقطه جماعت پيادگان وسواران كه همراه بزرگ ايشان روند بآراستگى وعلي بن ابرهيم عطف است
بر محمد بن يحيى جميعا عبارتست از بعضى اصحابه ومحمد بن ابي عمير واو در وذكر حاليه است مشار اليه هؤلاء
خلفاى عباسيه وامراى ايشان است فقال بيان حال است واو در وهو في در اول حاليه است ودر دوم عاطفه
وحاليه ميتواند بود الخيل بفتح خا، با نقطه ويا، دو نقطه بابين سواران است يعني اين نقل امام جعفر صادق
عليه السلم است با منصور در جماعت منصور روايت كرد محمد بن يحيى از احمد بن از بعضى ياران خود وروايت كرد
علي بن ابرهيم از پدر خود از محمد بن ابي عمير هر دو از محمد بن ابي حمزه از حمران بضم حا، بى نقطه وسكون ميم وراء
كه گفت كه گفت امام جعفر صادق عليه السلم بحالى كه مذكور شد نزد او اين اهل ضلالت نزد او وبدى حال
شيعه اماميه نزد ايشان باين روش كه امام گفت كه بدرستى كه من راه رفتم با ابو جعفر منصور بحالى كه
او در جماعتش بود واو بر اسبى بود ودر پيش او سوارانى بودند ودر پس او سوارانى بودند ومن
بر حمارى بودم سوى پهلوى او اصل فقال لي يا ابا عبد الله قد كان ينبغي لك ان تفرح بما اعطانا الله
من القوة وفتح لنا من العز ولا تخبر الناس انك احق بهذا الامر منا واهل بيتك فتغرينا
بك وبهم قال فقلت ومن رفع هذا اليك عني فقد كذب فقال لي اتحلف على ما تقول قال
فقلت ان الناس سحرة يعني يحبون ان يفسدوا قلبك علي فلا تمكنهم من سمعك فانا اليك
احوج منا اليك شرح واو در واهل بمعنى مع است يا براى عطف بر ضمير انك است فتغرينا بغين با نقطه
وراء ويا، دو نقطه بابين خطاب معلوم باب افعال منصوب است بلام اغرا شوراندن كذب باضم ...
باب تفعيل ميتواند واول مبنى بر اينست كه اين قسم كه خالى از دروغ نمى باشد ودوم مبنى بر اينست كه اين قسم
كسى تصديق نكرده الله ورسولش را السحرة بفتح سين بى نقطه وفتح حا، بى نقطه جمع ساحر بغايت حيله
وران يعني بفتح با، يك نقطه وسكون غين با نقطه ويا، دو نقطه بابين مجرور ومضاف اليه است قاموس
بغى عليه يبغي بغيا علا وظلم وعدل عن الحق واستطال وكذب لا تمكنهم نهى باب تفعيل است يعني پس گفت مرا
كه اى ابو عبد الله بتحقيق بود كه سزاوار بود براى تو اينكه خوشحال شوى بآنچه داده ما را الله از زور وكشود

برای ما از عزت و خیر نزد مردمان را باینکه تو سزاوارتری باین امارت از ما با خاندان تو پس شود آنی ما
بنو و برای ایشان امام گفت که پس گفتم که هر که دفع کرد این خبر را سوی تو از جانب من پس تحقیق دروغ گفته بو
گفتن مرا که آیا قسم میخوری به الحجة میگوئی امام گفت که پس گفتم که بدرستی که ایمن دمان بغایت حیله و دان عند دو
دوست میدارند اینرا که فاسد کنند دل ترا بر من پس مکن مکن ایشان را گوش تو چه بدرستی که ما سوی
تو محتاج تریم از تو سوی ما **اصل** فقال لي تذكر يوم سألتك هل لنا ملك فقلت نعم طويل عريض
شديد فلا تزالون في مهلة من امركم وفسحة من دنياكم حتى تصيبوا منا دما حراما في شهر حرام
في بلد حرام فعرفت انه قد حفظ الحديث فقلت لعل الله عز وجل ان يكفيك فاني لم
اخصك بهذا انما هو حديث رويته ثم لعل غيرك من اهل بيتك ان يتولى ذلك
فسكت عني **شرح** تذكر مضارع مخاطب معلوم باب نصر بتقدیر استفهام است یا خبر است یا امر باب تفعل
است و یوم بتقدیر تهدید است یوم منصوب و مفعول به است و مضاف بجمله است ملک بضم میم و سکون
لام است عریض یعنی واسع الملک است مهلة بضم میم و سکون ها است الفسحة بضم فا و سکون سین
بی‌نقطه و حا بی‌نقطه فراخی تصیبوا از باب افعال است بعد از منصور پسرش مهدی خلیفه شد و بعد از
مهدی هرون خلیفه شد و امام موسی کاظم علیه السلام را در مدینه گرفت و بیرون برد و اخراج کرد بکشتن او
در حبس سندی بن شاهک در بغداد و این باعث اختلال در پادشاهی بنی العباس شد بخروج بنی
برادران متعاقب یکدیگر میان دو پسر هرون محمد امین و عبدالله مامون و کشته شدن محمد امین و تنها
شدن عبدالله مامون بولی عهد کردن امام رضا علیه السلام تا آخر الحجة واقع شد بر بنی العباس حفظ
ماضی معلوم باب علم است لعل دو جا از حروف مشبهة بالفعل است و دخول ان مصدریه در خبرش
بنا بر حمل لعل بر عسی است که از افعال مقاربه است و غالب در خبرش دخول ان مصدریه است
مثل عسی ربکم ان یرحمکم لم اخصک بتشدید صاد بی‌نقطه مفتوحه یا مضمومه یا مکسوره از باب نصر
رویته ماضی متکلم مجهول باب تفعیل معلوم باب ضرب الروایة والترویة شنوانیدن حدیث برای روا
یعنی پس گفت ما را آیا یاد می‌آوری روزی را که پرسیدم ترا که آیا برای ماست پادشاهی پس گفتی آری کر

دراز و من سخت پس شما میشمارید در مهلتی در کار شما و فراخی از دنیای شما تا اینکه دریابید
از ما بنی فاطمه خونی حرام را در ماهی از چهار ماه حرام که اشهر حرم است و آن ذو القعده و
ذو الحجة و محرم و رجب است در شهرهای حرام حرمت مثل مدینه پس دانستم اینرا که منصور بتحقیق
حفظ کرده است سخن را پس گفتم که شاید که الله عز و جل اینکه کفایت کند ترا و این عمل شنیع از تو
چه بدرستی که من مخصوص نکردم ترا باین خبر این نیست که آن حدیثی است که شنیده‌ام آنرا بعد از آن
شاید غیر تو از خاندان تو اینکه مرتکب شود این عمل شنیع را پس خاموش شد از من **اصل** فلما
رجعت الى منزلي اتاني بعض موالينا فقال جعلت فداك والله لقد رأيتك في
موكب ابي جعفر وانت على حمار وهو على فرس وقد اشرف عليك يكلمك كانك تحته
فقلت بيني وبين نفسي هذا حجة الله على الخلق وصاحب هذا الامر الذي يقتدى به
وهذا الآخر يعمل بالجور ويقتل اولاد الانبياء ويسفك الدماء في الارض بما
لا يحب الله وهو في موكبه على حمار فدخلني من ذلك شك حتى خفت على ديني
ونفسي **شرح** الذي يعني صاحب بغت يقتدى مضارع غائب مجهول باب افتعال است با
در بما برای مصاحبت است و ما مصدریه است ضمیر هو راجع بامام است و ضمیر موکبه
راجع بمنصور است خفت بکسر و فتح خا با نقطه ماضی متکلم معلوم معتل العین واوی
علم است **یعنی** پس وقتی که برگشتم بسوی منزلم آمد نزد من بعضی مخلصان ما پس گفت قربانت شوم
قسم بالله که هر آینه بتحقیق دیدم ترا در جماعت منصور بر حالی که تو بر حماری بودی و او بر
اسبی بود و بتحقیق مشرف شده بود بر تو سخن میگفت با تو که گویا که تو در زیر دست اوئی پس گفتم
میان من و میان خودم که این حجة الله است بر مخلوقان و صاحب این کار امامت است آنکه
اقتدا کرده میشود باو در احکام الله تعالی و این دیگر کار میکند بستم و میکشد فرزندان پیغمبران را
و میریزد خونها در زمین با وجود نخواستن الله تعالی آن خونریختن را و آن حجت در جماعت
آن ستمکار است بر حماری پس داخل شد مرا از این جهت دیدم اضطرابی تا آنکه ترسیدم بر دینم که

مبادا فاسد شود و بر خود لرزم که مبادا هالک شوم اصل قال قلت لو رأيت من كان حولي
وبين يديّ ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي من الملائكة لاحتقرته واحتقرت ما
هو فيه فقال الآن سكن قلبي ثم قال الى متى هؤلاء يملكون او متى الراحة منهم فقلت
أليس تعلم أن لكل شيء مدة قال بلى فقلت هل ينفعك علمك شرح عطف در وبين براى تفسير
حولى است يمين وشمال استعمال مى شود بعن وباقى شش جهت استعمال مى شود بمن ودر اين چند وجه گفته اند
اول آنكه يمين وشمال اسم دو عضو است وخلف ومانند آن اسم جانب نيست وعن اسم است
بمعنى جانب ومن حرف است بمعنى فى دوم ترك ذكر من در عن يمينى براى كراهت اجتماع صورت دو حرف
است وگاهى من مذكور مى شود مثل قول قطرى ولقد ارانى للرماح دريئة من عن يمينى مرة وامامى
او از شكل اخوان است شيء عبارت از پادشاهى است ومدت داشتن عبارت است از تمكين الله
تعالى بعضا وقدرت اهل آن او وجوب رضا بقضا هل براى استفهام انكارى است يعنى امام گفت
كه گفتم كه اگر ببيندى جمعى را كه بودند در دور من ودر پيش من ودر پس من ودر جانب راست من
ودر جانب چپ من از جمله فرشتگان هر آينه حقير مى شمردى منصور را وحقير مى شمردى آنچه را كه او
در آن بود پس گفت كه الحال در اضطراب شده دل من بعد از آن گفت كه تا كى اين خلفاى بنى العباس پادشاهى
ميكنند يا كى مى شود رهايى از ايشان پس گفتم كه آيا نيست شان يكر سيدانى اين كه براى هر پادشاهى
است مدتى گفت كه بلى ميدانم پس گفتم كه آيا فايده ميرساند ترا دانستن تو اصل أن هذا الأمر
إذا جاء كان أسرع من طرفة العين إنك لو تعلم حالهم عند الله تعالى وكيف هي كنت
لهم أشد بغضا ولو جهدت أو جهد أهل الأرض أن يدخلوهم أشد ما هم
فيه من الإثم لم يقدروا فلا يستفزنك الشيطان فإن العزة لله ولرسوله وللمؤمنين
ولكن المنافقين لا يعلمون أما إن من انتظر أمرنا وصبر على ما يرى من الأذى و
الخوف هو غدا في زمرتنا شرح ان بكسر همزه وتشديد نون مفتوحه است وواو در وكيف براى
عطف كيف هي بر حالهم است واشعار است باينكه بدى حال ايشان نزد الله تعالى معلوم است

الحال وشدت آن مفصل معلوم تو نيست لا يستفزنك بفا وتشديد زاى مفتوحه ونون تأكيد ثقيله
بالخفيفه نهى غايب باب استفعال است مؤمنين كامل مستعمل مى شود در ائمه عالمين بجميع احكام چنانچه مذكور
است در كافى در كتاب الحجة در حديث هفتم باب هشتم كه باب فرض طاعة الائمة عليهم السلام است ودر حديث
پانزدهم باب صد وهفتم كه باب فيه نكت ونتف من التنزيل في الولاية است ودر حديث دهم مولد ابى محمد
الحسن بن على عليهما السلام اما بفتح همزه وتخفيف ميم است ان بكسر همزه وتشديد نون مفتوحه است و
نسخها مختلف است يعنى بدرستى كه اين كار امامت ما چون آمد وشد زودتر از يك بر هم زدن چشم
بدرستى كه تو اگر ميدانى حال اين خلفا وتابعان ايشان را نزد الله تعالى واينكه چگونه است آن ميبودى
براى ايشان سخت تر باعتبار بغض وعداوت واگر سعى ميكردى يا سعى ميكرد اهل زمين در اينكه داخل
كنند ايشان را در سخت تر از آنچه ايشان در آنند از گناه نتوانستند پس بايد كه مضطرب نكند ترا
شيطان بدرستى كه عزت مخصوص الله ومخصوص رسولش ومخصوص مؤمنان است وليكن منافقان
نميدانند چنانچه در سوره منافقين است آگاه باش بدرستى كه هر كه انتظار كشد ظهور كار امامت
ما را وصبر كرد بر آنچه مى بيند از آزار وترس او فرداى قيامت در جماعت ما است اصل
فإذا رأيت الحق قد مات وذهب أهله ورأيت الجور قد شمل البلاد ورأيت
القرآن قد خلق وأحدث فيه ما ليس فيه ووجه إلى الأهواء ورأيت الدين قد
انكفأ كما ينكفئ الإناء ورأيت أهل الباطل قد استعلوا على أهل الحق ورأيت الشر
ظاهرا لا ينهى عنه ويعذر أصحابه شرح جزاى اذا فكن على حذر است كه بعد مذكور مى شود
در اصل آخر اين حديث حق عبارت است از آيات بينات محكمات ناهيه از پيروى ظن واز اختلاف
از روى ظن صريحه در وجوب امام عالم بجميع احكام الله تعالى در هر زمان تا انقراض تكليف
سابقا چنانچه گذشت در فصل اول در شرح اصل چهارم جور بفتح جيم وسكون واو وراء ضد
حق است شمل بشين با نقطه معلوم باب علم است خلق با خاء با نقطه معلوم باب حسن وعلم و
الخلوق بضم خاء وضم لام والخلق بفتح خاء وفتح لام كهنه شدن جامه ومانند آن احدث مجهول

باب انفعال است ظالمین فیه اختلاف در قرائت است چنانچه معروف است در زمان پادشاه
برای تغییر هست وتحتم بجیم مجهول باب تفعیل است الاهوا جمع هوی خواهشهای نفس
انکفا نفاو همزه مکتوب بصورت الف ماضی معلوم باب انفعال است یکفی بکسر فا و همزه مکتوبه
بصورت یا مضارع غایب مجهول باب ضرب یا باب انفعال است یعنی چون دیدی حق را که بتحقیق
مردود و فتنه اهلش و دیدی ستم را که بتحقیق فرو گرفته شهرها را و دیدی قرآن را که بتحقیق کهنه و ترک اعتبار
شده و احداث کرده شده در آن آنچه نیست در آن و توجیه کرده شده بر خواهشهای نفس و
دیدی اسلام را که بتحقیق ریخته شده چنانچه ریخته میشود ظرف آب و دیدی اهل باطل را که ب
بتحقیق فرو بالایی جستند بر اهل حق و دیدی بدی را که آشکار نهی کرده نمیشود از آن و معذور
میشوند اهلش اصل ورأیت الفسق قد ظهر والتنفی الرجال بالرجال والنساء بالنساء
ورأیت المؤمن صامتاً لا یقبل قوله ورأیت الفاسق یکذب ولا یرد علیه کذبه
وفریته ورأیت الصغیر یستحقر الکبیر ورأیت الارحام قد تقطعت ورأیت
من یمتدح بالفسق یضحک منه ولا یرد قوله شرح العنق بکسر فا و سکون سین بی نقطه
مصدر باب ضرب و ضرب بحسن فجور مثل زنا و لواطه و سحق و سرکشی از فرمان الهی الفریه بکسر فا و
سکون را و یا دو نقطه پایین بهتان یمتدح بدال بی نقطه و حا بی نقطه مضارع غایب
معلوم باب افتعال است جوهری مدحته وامتدحته بمعنی یضحک مضارع مجهول باب علم است
من برای بیت است و ضمیر راجع بمن است یعنی و دیدی فجور را که بتحقیق آشکار شد اکتفا
کردند مردان بمردان و زنان بزنان و دیدی مؤمن را خاموش مقبول نمیشود سخنش نزد مردمان
و دیدی سرکش از فرمان الهی را که دروغ میگوید و برگردانیده نمیشود بر او دروغ و بهتانش
و دیدی کوچک را که حقیر میشمرد بزرگ را و دیدی قرابتها را که بتحقیق گسیخته شد و دیدی کسی را
که مدح میکند بفسق که خنده کرده میشود از او و برگردانیده نمیشود بر او سخن او اصل وقد
رأیت الغلام یعطی ما یعطی المرأة ورأیت النساء یتزوجن بالنساء ورأیت النساء

قد کثرن ورأیت الرجل ینفق المال فی غیر طاعة الله فلا ینهى ولا یؤخذ علی یدیه ورأیت
الناظر یتعوذ بالله مما یرى المؤمن فیه من الاجتهاد ورأیت الجار یؤذی جاره ولیس له
مانع شرح یعطی در اول مضارع غایب مجهول باب افعال است و ضمیر مستتر نائب فاعل است یا منصوب
محلا و مفعول دوم است و عبارت است از مهر و نفقه و کسوه تعطی در دوم در اکثر نسخ غایب است
و در بعضی غایب است و بنا بر اول المرأة نائب فاعل است و مفعول دوم ضمیر منصوب مقدر است و
عاید بماست و ان آیاه است و بنا بر دوم ضمیر مستتر نائب فاعل است و مفعول دوم است که مقدر
شده و المرأة منصوب مفعول اول است که مؤخر شده التزوج مصدر باب تفعل است جفت خود
گرفتن کسی را برای جماع و مانند آن الثنا بفتح ثاء سه نقطه و نون و الف ممدوده خوشامد مثل آنچه
شاعران میکنند در مدح کسی ینهی مضارع مجهول باب منع است و ضمیر مستتر نائب فاعل است یؤخذ
مجهول باب نصر است و ظرف نائب فاعل است الاجتهاد بجیم و دال بی نقطه مصدر باب افتعال تحمل مشقت
از اجتناب از کسب حرام یعنی و دیدی مرد را که داده میشود آنچه داده میشود زن و دیدی زنان را
که جفت میکنند زنان را و دیدی خوشامد را که بتحقیق بسیار شد و دیدی مرد را که خرج میکند مال
در ضد فرمانبرداری الله پس نهی کرده نمیشود و گرفته نمیشود بر دستش و دیدی نگاه کننده در حال مؤمن
را که پناه میگیرد بالله از آنچه می بیند مؤمن را در آن از تحمل مشقت و دیدی همسایه را که آزار میکند همسایه
خود را و نیست او را منع کننده اصل ورأیت الکافر فرحاً لما یرى فی المؤمن مرحاً لما یرى فی
الارض من الفساد ورأیت الخمور تشرب علانیة ویجتمع علیها من لا یخاف الله عز وجل و
رأیت الآمر بالمعروف ذلیلاً ورأیت الفاسق فیما لا یحب الله قویاً محموداً ورأیت اصحاب
الآیات یحقرون ویحتقر من یحبهم شرح فرح بفتح فا و کسر را و حا بی نقطه است و مرحا بفتح میم
و کسر را و حا بی نقطه است اصحاب الآیات عبارت است از ائمه طاهرین بجمیع احکام الله تعالی یا باعتبار
اینکه امامت ایشان مدلول آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن و از روی اختلاف مرو بوده
اهل الذکر از هر غیر معلوم است یا باعتبار اینکه جمیع آیات قرآن چنانچه جبرئیل آورده نزد ایشان است

ودر مصاحف مشهوره نيست چنانچه مذكور است در كافي در آخر كتاب فضل القرآن يا باعتبار
اينكه علم بمعاني جميع آيات قرآن خواه محكمات وخواه متشابهات نزد ايشانست يا باعتبار
اينكه متوسمانند هر كرا كه ببينند ميدانند نشانهاي ايمان يا نفاق را در روي او چنانچه مذكور
است در كافي در كتاب الحجة در باب ان المتوسمين الذين ذكرهم الله عز وجل في كتابه هم الائمة والسبيل فيهم
مقيم كه باب بيست وهشتم است يا باعتبار اينكه صاحبان معجزاتند يحقرون مجهول باب تفعيل است
التحقير خوار شمردن يحتقر مجهول باب افتعال است الاحتقار خوار كردن من بينهم عبارتست از شيعه ائمه
است يعني وديدي كافر را شادمان براي آنچه مي بيند با مؤمن از تنگي معاش بسيار شادمان براي
آنچه مي بيند در زمين از فساد وديدي انواع حرام را كه آشكار ميشود آشكار دو فراهم مي آيند
برآنها جمعي كه نمي ترسند از عذاب الله عز وجل وديدي امر كننده بمعروف را خوار وديدي فاسق را
در آنچه دوست نميدارد آنرا الله توانا وستايش كرده شده وديدي اهل آيات بينات محكمات
را كه خوار شمرده ميشوند وخوار كرده ميشوند جمعي كه دوست ميدارند ايشانرا اصل ورأيت
سبيل الخير منقطعا وسبيل الشر مسلوكا ورأيت بيت الله قد عطل ويؤمر بتركه
ورأيت الرجل يقول ما لا يفعله ورأيت الرجال يتسمنون للرجال والنساء للنساء
ورأيت الرجل معيشته من دبره ومعيشة المرأة من فرجها ورأيت النساء يتخذن
المجالس كما يتخذها الرجال شرح بيت الله مستعمل ميشود در دو معني اول كعبه دوم آنچه
مذكور است در آيه سوره توبه في بيوت اذن الله ان ترفع چنانچه گذشت در حديث اول فصل
سابق كه والبيت المفضي الي الميت وتعطيل دوم وامر بترك لازم دارد تعطيل اول وامر
بترك را حقيقة اگر چه در صورت لازم ندارد والتسمن بسين بي نقطه مصدر باب تفعل بر خود
بستن فربهي ومراد اينجا دعوي شرف ومانند آن بكنايه است نهايه فيه يكون في آخر الزمان قوم
يتسمنون اي يتكبرون بما ليس فيهم ويدعون ما ليس لهم من الشرف وقيل اراد جمعهم الاموال
وقيل يحبون التوسع في المآكل والمشارب وهي اسباب التسمن معيشته منصوب وبدل الرجل است

ومعيشة

ومعيشة المرأة عطف بر الرجل يعني وديدي راه خير را بريده وراه شر را مسلوك كرده شده
وديدي بيت الله را كه بتحقيق معطل شده وامر كرده ميشود بتركش وديدي مرد را كه ميگويد
وعمل چيزي را كه نميكند آنرا وديدي مردان را كه دعوي كمال ميكنند براي زنان وديدي مرد را معاش
او از سبب دبرش ومعاش زنرا از سبب فرجش وديدي زنان را كه ميسازند مجالس ضيافت را چنانچه
ميسازند آنها را مردان اصل ورأيت التأنيث في ولد العباس قد ظهر واظهروا
الخضاب وامتشطوا كما تمتشط المرأة لزوجها واعطوا الرجال الاموال على فروجهم
وتنوفس في الرجل وتغاير عليه الرجال وكان صاحب المال اعز من المؤمن وكان
الربا ظاهرا لا يعير وكان الزنى تمتدح به النساء شرح التأنيث بهمزه ونون وثاء سه نقطه مصدر
باب تفعيل رعونت مخنثان براي مردان ولد بضم واو وسكون لام جمع ولد بفتح واو وفتح لام است
الخضاب بكسر خاء وضاد با نقطه حنا ومانند آنكه دست وپا بان رنگ كرده شود الامتشاط بشين با نقطه
وطاء بي نقطه مصدر باب افتعال شانه كردن موي ولفظ اعطوا بعين بي نقطه وفتح طاء بي نقطه وسكون واو ماضي معلوم
ميشود براي التقاء ساكنين است وضمير فروجهم راجع برجال ورجع بولد ميتواند بود وبنابر اول عبارتست از
كردن است وبنابر دوم عبارتست از دادن اجرت تنوفس بنون وفاء وسين بي نقطه ماضي مجهول باب تفاعل است التنافس
مغالبه در طلب محبوب التغاير بغين با نقطه وياء دو نقطه پايين وراء ماضي غايب معلوم باب تفاعل است التغاير دو غير جمعي
يكديگر را نمحبوب ضمير عليه راجع بالرجل است الربا بدو او لكسر راء وباء يكنقطه والف دوم كسر زاي و
نون والف است يعير بعين بانقطه وياء دو نقطه پايين وراء مضارع غايب مجهول باب تفعيل است التعيير
كردن نخري ودر بعضي نسخ يعير بعين بي نقطه است وبنابراين مشتق از جمع معلول دوم است كه باب فاعل شدن التعيير
سرزنش كردن قاموس العار كل شيء لزم به سبب وعيره الامر ولا تقل بالامر تمتدح غايب مجهول باب افتعال
يعني وديدي تأنيث را در اولاد عباس كه بتحقيق آشكار شده وآشكار كردند حناي دست وپا را وشانه كردند موي خود را
چنانچه شانه ميكند زن موي خود را براي شوهرش وداد ند مردان را مالها بنابر فروج ايشان ومغالبه در رغبت
كرده شد در مرد وغيرت ورزيدند بر او مردان وشد صاحب مال عزيزتر از مؤمن وشد معامله ربا آشكارا بي عيب داده نميشود

وشد زنا که مدح کرده میشوند آن زنان **اصل** ورأیت المرأة تصانع زوجها علی نکاح الرجال و
رأیت اکثر الناس وخیر بیت من یساعد النساء علی فسقهن ورأیت المؤمن محزونا محتقرا ذلیلا
ورأیت البدع والزنا قد ظهر ورأیت الناس یعتدون بشاهد الزور ورأیت الحرام یحلل و
رأیت الحلال یحرم ورأیت الدین بالرأی وعطل الکتاب واحکامه **شرح** تصانع بصاد بی نقطه ونون و عین
بی نقطه مضارع غایبه معلوم باب تفاعل است المصانعه رشوه دادن و مدارا کردن و مداهنه و بنا بر اول
اضافه در نکاح الرجال اضافه مصدر بفاعل است و منکوح مراد است و بنا بر ثانی اضافه مصدر بمفعول است
والحج بزوج است اکثر بثاء سه نقطه و با یک نقطه میتواند بود و حاصل هر دو یکی است زیرا که بثاء سه نقطه
افعل التفضیل است کثیر بمعنی تمام غالب است و از انست مکثور بمعنی مقهور مغلوب و خیر بیت بمعنی بیت
که در حانیش نیز میشود در خانه [illegible] یساعد النساء علی فسقهن مبنی بر اینست که بر فواحش مال و خرجی قرار میدهد
و ادای آن بی مساعدت او نمیشود البدع بکسر با یک نقطه و سکون دال بی نقطه و عین بی نقطه اعتقاد مبتدع یعنی
اعتقادی که از روی خواهش نفس است و مراد اینجا کلامی است که از اعتقاد مبتدع است یا مراد فعلی است
که برای محض تفریح [illegible] است مثل لهو برای تغییر صورت زنا و مثل ضم و استعمال و مانند آن برای تغییر صورت
معامله ربا و او بمعنی مع است الزنا بزای و نون و براء و با یک نقطه میتواند بود و ضمیر مستتر در ظهر راجع به بدع است
و مراد اینست که بسبب فعلی برای هوا و کاری انعلی شنیع با ان عمل آشکار شد و یعتدون بعین بی نقطه و
تشدید دال بی نقطه معلوم باب افتعال است الاعتداد بدو دال اعتماد نهادن بچیزی و میتواند بود که بخفیف
دال باشد الاعتداء با الف ممدوده روز آوردن بر کسی که رفتن جبیه او و مانند آن و بنابرین باء در
برای سببیت است یحلل و یحرم و عطل مجهول باب تفعیل است و عطل الکتاب واحکامه اشاره است
بانکه دلایل بینات محکمات نهی از پیروی ها در دین هست **یعنی** ودیدی زنان را که رشوت میدهد
شوهرش را بر جماع مردان و دیدی غالب تر مردمان و بهترین خاندانی را کسی که مدد میکند زنان را بر فجور
ایشان و دیدی مومن را غمگین کوچک شمرده شده خوار و دیدی بدع از روی هوای نفس و زنا
که تحقیق آشکار شد و دیدی مردمان را که دل می نهند بگواه بهتان و دیدی حرام را که حلال شمرده

میشود

میشود و دیدی حلال را که حرام شمرده میشود و دیدی کیش مردمان را بظن و معطل شدن قرآن و احکام صحیح
آن **اصل** ورأیت اللیل لا یستحیی به من الجرأة علی الله ورأیت المؤمن لا یستطیع ان ینکر الا
بقلبه ورأیت العظیم من المال ینفق فی سخط الله تعالی ورأیت الولاة یقربون اهل الکفر
ویباعدون اهل الخیر ورأیت الولاة یرتشون فی الحکم ورأیت الولایة قبالة لمن زاد **شرح**
لا یستحیی نفی مضارع مجهول باب استفعال است من برای تعلیل و برای بدل میتواند بود و بنا بر اول متعلق
بنفی است و بنا بر دوم متعلق بمنفی است ینکر بنون و را معلوم باب افعال است ینفق بنون و فا و قاف
مجهول باب افعال است السخط بضم سین بی نقطه و سکون و ضم خا با نقطه و بفتح سین و فتح خاء غضب و
مراد اینجا باعث غضب است یقربون بقاف و را و باء یک نقطه معلوم باب تفعیل است یباعدون بباء
یک نقطه و عین بی نقطه و دال بی نقطه معلوم باب مفاعله است الولایة بفتح و کسر واو مصدر باب ورث حکومت
القبالة بکسر قاف و تخفیف با یک نقطه زمین و مانند آن که سپرده شود بکسی برای اینکه منتفع شود از آن در
مدتی معین و در مقابل آن چیزی دهد بسپرنده خواه آنچه مبلغی معین داشته باشد مثل هزار دینار
و خواه نداشته باشد مثل ثلث حاصل و نصف آن و مکتوبی است که نوشته میشود بر آن اینجا مراد معنی ثانی است
لمن زاد با معنی است که هر کدام که زیاده دهد مبلغ و مقدار را قباله برای او میشود **یعنی** و دیدی شب را که
پنهان کرده نمیشود بآن معاصی بسبب جرأت مردمان بر الله و دیدی مؤمن را که توانایی ندارد که نهی از منکر
کند مگر بدلش و دیدی بسیار را از مال را که خرج کرده میشود در باعث غضب الله تعالی و دیدی حکام را
که نزدیک خود میکنند اهل کفر را و دور از خود میکنند اهل ایمان را و دیدی حکام را که رشوه میگیرند
در حکم و دیدی حکومت را قباله برای کسی که زیاده کرد مبلغ و مقدار را **اصل** ورأیت ذوات الارحام
ینطلحن ویکتفی بهن ورأیت الرجل یقتل علی التهمة وعلی الظنة ویتغایر علی الرجل الذکر
فیبذل له نفسه وماله ورأیت الرجل یعیر علی اتیان النساء ورأیت الرجل یاکل من کسب
امرأته من الفجور یعلم ذلک ویقیم علیه ورأیت المرأة تقهر زوجها وتعمل ما لا یشتهی و تنفق
علی زوجها **شرح** ذوات الارحام اینجا عبارتست از زنانی که محرمند و شامل خواهر و مادر و رضاعی

هست یفتعل بتاء فوقانی دو نقطه بالا مجهول باب نصر است لتهمه بضم تاء دو نقطه بالا منقلب از واو و فتح
ها گواهی دادن بیدی کسی از روی گمان الظنة بکسر ظای با نقطه و تشدید نون گمان بد داشتن بکسی یتغایر بغین
با نقطه و یای دو نقطه پایین و را مضارع غایب معلوم باب تفاعل نزیّن بنا الخ است الذکر بفتح ذال با نقطه و
فتح قاف مرفوع و فاعل است فیبذل بیا یک نقطه و ذال با نقطه مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب است
نفسه منصوب و مفعول به است بذل نفس عبارت از این است که بهر خدمتی که معشوق بفرماید بکند و خود
را در مهالک می‌اندازد برای رضای معشوق یعیر بعین بی‌نقطه و یاء دو نقطه پایین و راء مجهول باب
تفعیل است تقهر غائبه معلوم باب منع است تعلن غائبه معلوم باب علم است لا ینتهی غایب معلوم باب
افتعال است و در بعض نسخ بما تنتهی است و بنا بر آن غایبه است تنفق غائبه معلوم باب افعال است
یعنی و دیدی زنان محرم را که جماع کرده میشوند و اکتفا کرده میشود بایشان و دیدی مرد را که گشته میشود
بتهمت و بر گمان بد و غیرت بسیار میورزد بر سر مردی که نزدیک است پس میدهد برای او جان خود و مال را
و دیدی مرد را که سرزنش کرده میشود بر سر آمدن بر سر زنان و دیدی مرد را که میخورد از کسب زن خود از زنا
میدانند این را و می‌پسندند این را و دیدی زن را که غالب میشود شوهر خود را و میکند آنچه را که شوهر نمیخواهد و
انفاق میکند بر شوهر خود **اصل** ورأيت الرجل يكري امرأته وجاريته ويرضى بالدني من الطعام
والشراب ورأيت الأيمان بالله تعالى كثيرة على الزور ورأيت القمار قد ظهر ورأيت الشراب
يباع ظاهراً ليس له مانع ورأيت النساء يبذلن أنفسهن لأهل الكفر ورأيت الملاهي
قد ظهرت يمر بها لا يمنعها أحد أحداً ولا يجترئ أحد على منعها **شرح** يكري بر مضارع غايب
معلوم باب افعال است امرأته منصوب و مفعول دوم است و مفعول اول مقدر است بتقدیر یکری
الطالب الدنی بفتح دال بی‌نقطه و کسر نون و بتخفیف یاء ساکن و همزه و باسقاط یا و بقلب همزه بیا و تشدید
خسیس حقیر طعامها حرام است هر چند که مباح غذا در ظاهر است مثله باغذ و الدّنی بتشدید یا که در وش
منقلب از واو است ساقط ضعیف که مثل باقی مانده از خورده دیگران ایمان بفتح همزه است جمع یمین بفتح قاف
مصدر باب مفاعل است الملاهی بفتح میم و کسر ها منقلب از واو و جمع ملهاة بکسر میم و سکون لام آلات لهو

یمر بتشدید را مضارع غایب مجهول باب نصر است بها نایب فاعل است یجتری بجیم و را و همزه که گاهی
منقلب بیا میشود معلوم باب افتعال است **یعنی** و دیدی مرد را که بکرایه میدهد مطالب فجور زن خود
و کنیز خود را و راضی میشود بخسیس از طعام خوردنی و آشامیدنی و دیدی سوگندها را بالله تعالی بسیار
بر دروغ و دیدی قمار را که بتحقیق آشکار شده و دیدی شراب پست کننده را که فروخته میشود آشکار
نیست آنرا کسی که منع کند و دیدی زنان را که میدهند خودشان را برای اهل کفر و دیدی آلات بازیچه را
که بتحقیق آشکار شده که گذشته میشود بآنها نمانع میشود آنها را کسی و جرات نمیکند احدی بر منع آنها
اصل ورأيت الشريف يستذله الذي يخاف سلطانه ورأيت أقرب الناس من الولاة من يمتدح
بشتمنا أهل البيت ورأيت من يحبنا يزوّر ولا تقبل شهادته ورأيت الزور من القول
يتنافس فيه ورأيت القرآن قد ثقل على الناس استماعه وخفّ على الناس استماع الباطل
ورأيت الجار يكرم الجار خوفاً من لسانه ورأيت الحدود قد عطلت وعمل فيها بالأهواء
شرح شریف عبارت است از امام حق و پیرو او یستذله بذال با نقطه و تشدید لام و ضمیر راجع بشریف
است الذی بتشدید لام مفتوح و ذال با نقطه و یاء اسم موصول است و در بعض نسخ الدنی بتشدید
دال بی‌نقطه مفتوحه و کسر نون و یا و همزه است و بر هر تقدیر ضمیر سلطانه راجع بشریف است و
یمتدح معلوم باب افتعال است بتقدیر یمتدح الحکام است و آن مثل اینست که گویند ایشان زکمهم که
دولت شما را نمیخواهد کمالات اهل منصوب باختصاص و مجرور بعطف بیان میتواند بود یزوّر
بزاء و واو مجهول باب تفعیل است الزور من القول عبارت است از قول مشترک میان معنا و صحه
دروغ باطل و مانند آنها یتنافس بنون و فا و سین بی‌نقطه مضارع غایب مجهول باب تفاعل است
فیه نایب فاعل است **یعنی** و دیدی گرامی را که خوار میشمرد او را کسی که میترسد از تسلط او و دیدی
نزدیکتر مردمان بحکام کسی را که مدح میکند حکام را بدشنام ما اهل البیت و دیدی کسی را که دوست
میدارد ما را که نسبت داده میشود بدروغ و قبول کرده نمیشود گواهی او و دیدی باطل از جمله سخن
که بسیار رغبت کرده میشود در آن و دیدی قرآن را که بتحقیق گران شده بر مردمان گوش دادن

وسبب شده بر مردمان که ترا انداختن هرزه و دیدی همسایه را که تعظیم میکند همسایه را برای ترس
از زبان او و دیدی حدود الله تعالی را که بتحقیق معطل شده و عمل کرده شده در آنها به
خواهشهای نفس مثل کشتن در دزدی اول اصل ورايت المساجد قد زخرفت ورايت
اصدق الناس عند الناس المفتري والكذب ورايت الشر قد ظهر والسعي بالنميمة
ورايت البغي قد فشا ورايت الغيبة قد تستملح ويبشر بها الناس بعضهم بعضا
ورايت الحج والجهاد لغير الله ورايت السلطان يذل للكافر المومن شرح زخرفت بزای
وخای بنقطه و را و فا ماضی غایبه مجهول باب فعللة است الزخرفة بفتح زاء آرایش کردن بابطلة الكذب
بفتح کاف و کسر ذال بی‌نقطه و بکسر کاف و سکون ذال دروغ و آن منصوب و معطوف به المفتري است الشر
بضم شین بانقطه و تشدید را عیب کردن کسی را و ابجد نکرده طبع کسی باشد و ابجد بد باشد و بفتح شین ایضا
بد باشد والسعي عطف بر الشر است النميمة عطف بر قد ظهر است و با برای سببیت است یا برای مصاحبت
است النميمة بفتح نون و کسر میم اول و سکون یاء دو نقطه با بین سخن چینی الغيبة بکسر غین بانقطه و سکون یاء
دو نقطه با بین و بای یک نقطه و کسی گفتن غایبانه تستملح بحاء بی‌نقطه مضارع مجهول غایبه باب استفعال الا
الاستملاح نمکین شمردن چیزی را يبشر بباء یک نقطه و شین بانقطه و را مضارع غایب معلوم باب تفعیل است
التبشير شکفته و خندان کردن بعضهم مرفوع است یعنی و دیدی مسجدها را که بتحقیق آرایش کرده
شده بطلا و دیدی راستگوترین مردمان نزد مردمان کسی را که افترا کند دروغ را و دیدی عیب کردن را
که بتحقیق آشکارا شده و رفتن سوی مردمان را برای سخن چینی و دیدی زیاده روی را که بتحقیق فاش
شده و دیدی غیبت را که نمکین شمرده میشود و شکفته میکند بآن مردمان بعض ایشان بعضی را و
دیدی طلب حج و جهاد را برای غیر الله و دیدی حاکم را که خوار میکند برای خوشنودی کافر مومن را
اصل وقد رايت الخراب قد اديل من العمران ورايت الرجل معيشته من بخس المكيال
والميزان ورايت سفك الدماء يستخف بها ورايت الرجل يطلب الرياسة لعرض الدنيا
ويشهر نفسه بخبث اللسان ليتقى وتسند الامور ورايت الصلوة قد استخف بها و

رايت

ورايت الرجل عنده المال الكثير لم يزكه منذ ملكه شرح الخراب بفتح خاء بانقطه و تخفیف با یک نقطه
مصدر باب علم ویران شدن و مراد اینجا ویرانه است از ده‌ها و خانه‌ها و در مثل این کلام‌ها مساوی میباشد
مفرد و تثنیه و جمع ادیل بدال بی‌نقطه و یاء دو نقطه با بین ماضی غایبه مجهول باب افعال است الادالة غالب
شدن و مراد اینجا ویران کردن است من برای سببیت است العمران بضم عین بی‌نقطه و سکون میم و را مصدر
باب نصر و علم و حسن آباد شدن و مراد اینجا آباد است معیشته مرفوع و منصوب میتواند بود و بنابر اول
مبتدا است و جمله مفعول دوم رایت است و بنابر دوم بدل الرجل است و ظرف مفعول دوم است البخس
بفتح باء یکنقطه و سکون خاء بانقطه و سین بی‌نقطه مصدر باب منع ناقص کردن یستخف بخاء بانقطه و تشدید
فاء مضارع مجهول باب استفعال است و بها نائب فاعل است و تانیثش باعتبار مضاف الیه است یا
در بعوض برای الناس است العرض بفتح عین بی‌نقطه و سکون را و ضاد بانقطه وسعت یشهر بشین بانقطه
و را مضارع غایب معلوم باب منع است یا باب تفعیل است یتقی بتشدید تاء دو نقطه بالا که اولش قلب
از واو است مضارع غایب مجهول باب افتعال است تسند بسین بی‌نقطه و نون و دال بی‌نقطه مضارع غایبه مجهول
باب افعال است منصوب بعطف بر یتقی و مرفوع بعطف بر یشهر میتواند بود ملکه از باب ضرب است یعنی و
دیدی ویرانه را که بتحقیق غلبه و ویران شده از آباد و دیدی مرد را که معاش او از کم کردن پیمانه و ترازو ست
و دیدی خونها را که سبکی کرده میشود بآنها و دیدی مرد را که طلب میکند سروری را بوسیله وسعت اسباب دنیا
و شهره میکند خودش را بزشتی زبان برای اینکه مردمان از او بترسند و واگذاشته شود سوی او کارها و دیدی
نماز را که بتحقیق سبکی کرده شده بآن و دیدی مرد را که نزد اوست مال بسیار و بتجارت و مانند آن زکوة نه
داده از او وقتی که مالک شده از او اصل ورايت الميت ينبش من قبره ويوذى وتباع اكفانه ورايت
الهرج قد كثر ورايت الرجل يمسي نشوان ويصبح سكران لا يهتم بما الناس فيه ورايت البهائم
تنكح ورايت البهائم يفرس بعضها بعضا ورايت الرجل يخرج الى المصلاه ويرجع وليس عليه
شيء من ثيابه شرح ينبش بنون و بای یک نقطه و شین بانقطه مضارع غایب مجهول باب نصر است النبش
بفتح نون و سکون باء ظاهر کردن پوشیده و در بعض نسخ ینتبش بتاء و شین بانقطه مضارع غایب مجهول

ینتبش

باب نصر است البثر پراکنده کردن یوذی بهمزه وذال با نقطه مجهول باب افعال است الهرج بفتحها وسکون را
وجیم مصدر باب ضرب فتنه وفساد مثل قتل وغارت نشوان بفتح نون وسکون شین با نقطه غیر منصرف
است وبمعنی کسی است که از مستی در وهست خواه بعد از مستی وان خمار است وخواه پیش از مستی وان
مقدمه مستی است یهشم بتشدید میم معلوم باب افتعال است یفرس بفا وراء وسین بی نقطه مضارع
غایب مجهول باب افعال است الافراس حیوانی را در عرض زدن وکشتن حیوانی دیگر درآوردن ودر بعضی
نسخ یورش بواو وراء وشین با نقطه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است التوریش شورانیدن حیوانات
برای جنگ وبهر تقدیر بعضها مرفوع ونایب فاعل است وبعضها مفعول دوم است ومراد جنگ انداختن
ستوران است مثل قوچ بازی وکاو بازی ضمیر بها راجع بصلاة است ومراد اینست که جامهای او غیر
نیست مثل حریر وپوشیدن بموده یعنی ودیدی مرده آدمی را که ظاهر کرده میشود از گور وآنرا دزدی کرده میشود
برهنه کرده وفروخته میشود کفنهای او ودیدی قتل وغارت را که بتحقیق بسیار شده ودیدی حاکم را که
با خرد وزیر سد خمار داده باو وزیر سلامت بروا میکند بآنچه مردمان در آنند از انواع ستم ودیدی ستوران
را که جماع کرده میشود ودیدی ستوران را که بجنگ انداخته میشود بعضی آنها با بعضی ودیدی مرد را که
بیرون میرود بسوی نماز گاه خود وبرمیگردد بحالی که نیست بر او چیزی از جامهای لایق نماز گاه او اصل
ورأیت قلوب الناس قد قست وجمدت اعینهم وثقل الذکر علیهم ورأیت السحت قد ظهر
یتنافس فیه ورأیت المصلی لیراه الناس ورأیت الفقیه یتفقه لغیر الدین یطلب الدنیا و
الریاسة ورأیت الناس مع من غلب شرح قست بفتح قاف وفتح سین بی نقطه وسکون تاء دو نقطه
بالا ماضی غایبه معلوم معتل اللام باب نصر است واو در وجمدت حالیه بتقدیر قد است یا عاطفه است
بانکه قلوب الناس قد قست بمعنی الناس قد قست قلوبهم است جمدت بجیم ودال بی نقطه معلوم باب نصر
حسن است الجمود بضم جیم وضم میم بستگی مثل یخ بستن ولهذا اشکها در نمی آید ثقل با ثاء سه نقطه
وقاف معلوم باب حسن است ذکر بکسر دال وسکون کاف مستعمل میشود بمعنی قرآن وبمعنی امام نماز
وبمعنی یاد خدا وهر ایشان است السحت بضم سین بی نقطه وسکون حاء بی نقطه وتاء دو نقطه بالا مال

حرام مثل رشوت وربا یتنافس بنون وفا وسین بی نقطه غایب مجهول باب تفاعل است ومراد اینست که مردمان
از پی حرام میدوند تا کدام بآن رسد یعنی ودیدی دلهای مردمان را که بتحقیق سخت شده وحال آنکه بتحقیق
بی اشک شده چشمهای ایشان وسنگین شده ذکر بر ایشان ودیدی مال حرام را که بتحقیق آشکار شده ورغبت
کرده میشود در آن ودیدی نمازگزار را در جماعت که جز این نیست که نماز میگزارد برای اینکه ببینند او را مردمان
در پیش صف شده ودیدی فقیه را که کسب فقه میکند برای غیر خدا ای آخرت طلب میکند متاع دنیا وسروری را
ودیدی مردمان را با کسی که غالب شده بر مملکت بروند اصل ورأیت طالب الحلال یذم ویعیر وطالب الحرام
یمدح ویعظم ورأیت الحرمین یعمل فیهما بما لا یحب الله لا یمنعهم مانع ولا یحول بینهم وبین العمل
القبیح احد ورأیت المعازف ظاهرة فی الحرمین ورأیت الرجل یتکلم بشیء من الحق ویامر بالمعروف
وینهی عن المنکر فیقوم الیه من ینصحه فی نفسه فیقول هذا عنک موضوع شرح ما لا یحب الله عبادات
از بدعتهای آشکار مثل عید کردن بعاشورا وآنرا عید الفتح نام کرده اند بهانه آنکه شدن در کعبه در آن روز
المعازف بفتح میم وعین بی نقطه وکسر زای وفا جمع معزف بکسر میم وسکون عین وفتح زای آلات لهو مثل عود
وطنبور ماخوذ است از عزف بفتح عین وسکون زای بمعنی آواز جن واصل آن اینست که ابلیس وقابیل
برای شماتت آدم علیه السلم بعد از موت او آنها را اختراع کرده اند چنانچه مذکور است در کافی در کتاب الاشربه
در حدیث سوم از باب سی وششم که باب الغنا است ضمیر نفسه راجع بمن یعنی است ومراد باعتقاد خود است یعنی
ودیدی طلبکار حلال را که مذمت کرده میشود وسرزنش کرده میشود وطلبکار حرام را که مدح کرده میشود
وتعظیم کرده میشود ودیدی حرم کعبه وحرم مدینه را که عمل کرده میشود در آنها بآنچه دوست نمیدارد الله
منع نمیکند ایشان را از آن عمل کنند کان مانعی وحایل نمیشود میان ایشان ومیان آن عمل بد کسی ودیدی آلات لهو را
آشکار در آن دو حرم ودیدی مرد را که سخن میگوید بهر چه باشد از جانب حق وامر میکند بمعروف ونهی میکند
از منکر پس برمیخیزد بسوی او کسی که نصیحت میکند او را باعتقاد خود پس میگوید که این از تو واگذاشته
شده است یعنی که مکلف باین نیستی اصل ورأیت الناس ینظر بعضهم الی بعض ویقتدون باهل
الشر ورأیت مسلک الخیر وطریقه خالیا لا یسلکه احد ورأیت المیت یهزأ به فلا یفزع

لا أحد و رأيت كل عام يحدث فيه من الشر والبدعة أكثر مما كان و رأيت الخلق و المجالس
يتابعون إلا الأغنياء **شرح** ينظر بنون و ظا با نقطه و را معلوم باب نصر است مراد اينست كه ياد
ميگيرند قواعد ضلالت و راه باطل را مثل آنچه پسران از پدران و شاگردان از استادان ياد ميگيرند
جهال الميت بفتح ميم و سكون يا دو نقطه پايين مصدر باب ضرب مردن و مخفف ميت بتشديد يا يكي
مرده يهرم بزاي و بهم مضارع غايب مجهول باب منع است الهرم بضم ها و سكون نيز بضم زاي بيكي و بي
پروائي كردن بچيزي و يفزع بفا و زاء و عين با نقطه مضارع غايب معلوم باب علم و منع و نصر است
الفزاع بفتح فا خالي شدن از حرص دنيا براي ما دكي برك با بفا و زاي و عين بي نقطه از باب منع و علم آ
الفزع بفتح فا و فتح زاي ترسان شدن يتابعون بتا دو نقطه بالا و با يك نقطه و عين بي نقطه معلوم باب
مفاعله است المتابعة پي در پي رسيدن چيزي تا بباد نقصيري در رعايت آن شود قاموس تابع ابادي
القوس احكمها و اعطى كل عضو حقه الأغنياء منصوب بمفعوليت است **يعني** و ديدي مردمان را كه نكاه
كنند بعض ايشان سوي بعضي و پيروي ميكنند اهل باطل و فنا را و ديدي شارع حق و راه متقي را خالي از رو و
بان راه كي انديشيادار ان و ديدي مردمان را گرسنگي كرده ميشود بان پل را ديده نميشود براي آن كي از دنيا
داران و ديدي هرسالي را كه حادث ميشود در آن از جمله فساد و بدعت بيشتر از آنچه بود و ديدي مخلوقان را
و مجالس ضيافت و مانند آن كه حضور و اميد ميسند مگر مالداران را **اصل** و رأيت المحتاج يعطى على
الضحك به و يرحم لغير وجه الله و رأيت الآيات في السماء لا يفزع لها أحد و رأيت الناس
يتسافدون كما يتسافد البهائم لا ينكر أحد منكراً تخوفاً من الناس و رأيت الرجل ينفق الكثير
في غير طاعة الله و يمنع اليسير في طاعة الله **شرح** يعطى مجهول باب افعال است على بناي است
بادر بر براي سببيت است و مراد اينست كه محتاج سخنان مضحك ميگويد و خوشطبعي ميكند و آن را عث
داده بعضي ميشود يرحم مجهول باب علم است الآيات عبارت است از كسوف و خسوف و ذوذنابه و مانند
آنها يفزع بفا و زاي و عين بي نقطه مضارع مجهول باب منع و علم است التسافد بسين بي نقطه و فا
و دال بي نقطه مصدر باب تفاعل جستن بر يكديگر تا ند بجنبه كبا است و در بعض نسخ باتبا

تا ودر

تا و در بعضي با ثبات يا و غايب است **يعني** و ديدي بيار مندان كه داده ميشود چيزي بنا بر خدا بوسيله
او و رحم كرده ميشود براي غير راه خدا و ديدي علامتها را در آسمان كه ترسيده نميشود براي آنها و ديدي مردمان
را كه بر يكديگر ميجهند در ديدنيها و مانند آنها چنانچه بر يكديگر ميجهند ستوران انكار نميكند كسي از مومنان
منكري را بعلت ترسيدن از مردمان و ديدي مردي را كه خرج ميكند مال بسيار را در غير فرمانبرداري الله
و خرج نميكند اندك را در فرمانبرداري الله **اصل** و رأيت العقوق قد ظهر و استخف بالوالدين
و كانا من أسوء الناس حالاً عند الولد و يفرح أن يفترى عليهما و رأيت النساء قد غلبن على
الملك و غلبن على كل أمر لا يؤتى إلا ما لهن فيه هوى و رأيت ابن الرجل يفترى على أبيه
و يدعو على والديه و يفرح بموتهما **شرح** العقوق بضم عين بي نقطه و ضم قاف اول مصدر باب نصر نافرمانبرداري
فرزند ما در و پدر را استخف بخا با نقطه و تشديد فا مجهول باب استفعال است و الدين استعمل شده
در اينجا بپدر و مادر نيز بتغليب و در اول مجهول و در دوم معلوم است الافترا تهمت زنا و مانند آن
بكسي و دروغ بستن بكسي غلبن بفتح معلوم است الملك بضم ميم و سكون لام پادشاهي و بفتح ميم
و كسر لام پادشاه يؤتي مجهول باب ضرب با با تفعيل است الايتان كردن كاري الثانية مير كردن كار
يعني و ديدي عاق شدن را كه بتحقيق آشكار شد و سبكي كرده شده بپدر و مادر و شدند از جمله بدترين مردمان
باعتبار حال نزد فرزند و خوشحال ميشود بانكه افترا كرده شود بر پدر و مادر و ديدي زنان را كه افترا ميكنند
زنان را كه بتحقيق مسلط شدند بر پادشاهي و مسلط شدند بهر كاري كه كرده نميشود مگر كاري كه براي ايشان باشد در آن
خواهشي و ديدي پسر مرد را كه افترا ميكند بر پدرش و نفرين ميكند بر پدرش و مادرش و خوشحال ميشود بمرگ
ايشان **اصل** و رأيت الرجل إذا مر به يوم و لم يكسب فيه الذنب العظيم من فجور أو بخس مكيال
أو ميزان أو غشيان حرام أو شرب مسكر كئيباً حزيناً يحسب أن ذلك اليوم عليه وضيعة من
عمره و إذا رأيت السلطان يحتكر الطعام و رأيت أموال ذوي القربى تقسم في الزور و
يتقامر بها و تشرب بها الخمور **شرح** لم يكسب معلوم باب ضرب است و در بعض نسخ از باب افتعال
من باب است غشيان بفتح غين با نقطه و فتح شين با نقطه است الكئيب بفتح كاف و كسر همزه و سكون

یا دو نقطه پایین و بای یک نقطه زیر کوفتن بجیب از باب علم است لوضیعه بفتح واو و کسر ضاد با نقطه و سکون
یاء دو نقطه پایین و عین بی نقطه واگذاشته شده که در حساب نمی‌آید مثل الحجر کم شده باشد از سرمایه تجارت
نکواذا در احتکار سلطان اشعار بکمال قبح است وذوی القربی عبارتست از ائمه اهل البیت که از
اولاد فاطمه علیهم السلام اند و اموال ایشان انفال و خمس و مانند آنهاست چنانچه مذکور است در
در کتاب الحجه در آخر ابواب کتاب الفیء والانفال و تفسیر الخمس وحدوده وما یجب فیه است و تفشو مضارع
غایبه مجهول باب ضرب است الزور بضم زای و سکون واو و راء جمع ازور بفتح همزه و سکون زای و
فتح واو کج شوندگان از صراط مستقیم و مستعمل میشود بمعنی کذب و شرک و بنا برین بتقدیر اهل الزور او
یا بمعنی اسم فاعل است برای مبالغه و حاصل هر یکیست نیفاق بقاف و راء مضارع مجهول باب تفاعل
است بهانات فاعل است مذهب ابوحنیفه اینست که شطرنج حلال است یشرب مجهول باب علم آ
مذهب ابوحنیفه اینست که مثلث حلال است و آن چیزیست که جوشانیده شده باشد تا آنکه دو ثلث
او رفته باشد یعنی و دیدی مرد را که چون گذشت برو روزی و کسب نکرد در آن کبیره را مثل زنا یا کم کرد
پیمانه یا سنگ ترازو یا ارتکاب جرمی یا آشامیدن مست کننده گرفتند او و هلاک کردن مرد که امروز براو که
شده ایست از سرمایه عمر خود چون دیدی حاکم را که حبس میکند کنهم وجوه مانند آنها را و دیدی ماههای
هدی را که بخشش کرده میشود دیگیندکان از حق و قمار بازی میشود بآنها و آشامیده میشود بآنها خمرها
اصل وَرَأَیْتُ الخَمْرَ یُتَداوی بِها وَتُوصَفُ لِلْمَریضِ وَیُسْتَشْفی بِها وَرَأَیْتُ النّاسَ قَدِ اسْتَوَوْا
فی تَرْکِ الأَمْرِ بِالمَعْرُوفِ وَالنَّهْیِ عَنِ المُنْکَرِ وَتَرْکِ التَّدَیُّنِ بِهِ وَرَأَیْتُ رِیاحَ المُنافِقینَ وَ
أَهْلِ النِّفاقِ دائِمَةً وَرِیاحَ أَهْلِ الحَقِّ لا تَحَرَّکُ وَرَأَیْتُ الأَذانَ بِالأَجْرِ وَالصَّلوةَ بِالأَجْرِ
شرح یتداوی بدال بی نقطه مضارع مجهول غایب باب تفاعل است بهانات فاعل است و توصف مجهول
غایبه است از باب ضرب از قبیل عطف تفسیر است و یستشفی بشین با نقطه و فا معلوم یا مجهول غایب باب
استفعال از قبیل عطف انجاب است مثل اخوای زید و عمرو و درین کلام اشارتست بنفی تاثیر
طبیعت دوا و بیان اینکه فاعل صحت الله تعالی است بی توسط تاثیر طبیعت بلکه محض اجرای عادت

مر

نازو تربیدن دو تمام

مثل آیه سوره شعرا و اذا مرضت فهو یشفین و برین قیاس است تحیین و تمامش آنکه بود مانند آنها
منافقین عبارتست از رؤسای ضلالت است اهل النفاق عبارتست از پیروان ایشان مثل عوام
الناس تحرک بحذف یکی از دو تا معلوم باب تفعل است و وزیدن باد کنایه از دولت است یعنی و دیدی خمر را که
دوا کرده میشود بآن و بیان کرده میشود برای بیمار و طلب شفا میکند بیمار بآن و دیدی مردمان را که به
تحقیق مثل یکدیگر شده اند در ترک امر بمعروف و نهی از منکر و ترک تصدیق بآن و دیدی بادهای منافقان
و اهل نفاق را پیوسته در وزیدن و بادهای اهل حق را که حرکت نمیکند و دیدی اذان گفتن بمزد و
نماز را اصل وَرَأَیْتُ المَساجِدَ مُحْتَشِیَةً مِمَّنْ لا یَخافُ اللّهَ یَجْتَمِعُونَ فیها لِلْغیبَةِ وَأَکْلِ لُحُومِ
أَهْلِ الحَقِّ وَیَتَواصَفُونَ فیها شَرابَ المُسْکِرِ وَرَأَیْتُ السَّکْرانَ یُصَلّی بِالنّاسِ وَهُوَ لا یَعْقِلُ
وَلا یُشانُ بِالسُّکْرِ وَإِذا سَکِرَ أُکْرِمَ وَاتُّقِیَ وَخیفَ وَتُرِکَ لا یُعاقَبُ وَیُعْذَرُ بِسُکْرِهِ شرح
محتشیه بحاء بی نقطه و یاء دو نقطه پایین منقلبه از واو اسم فاعل باب افتعال الاحتشاء پر از حشو شدن
یجتمعون مضارع معلوم باب افتعال است غیبه بکسر غین است و اکل از قبیل عطف تفسیر است و اشارت
است بآیه سوره حجرات و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا یتواصفون بصاد بی نقطه
و فا مضارع معلوم باب تفاعل است التواصف گفتگو در بیان حال چیزی مثل اینکه نبیذ خوبی آشامیدم
و نبیذ را چنین و چنین می‌باید آشامید مسکر شامل فقاع و نبیذ مست کننده و مثلث است و فقاع
بضم فاء و تشدید قاف نبیذیست که هنوز از جوش نیفتاده یشان بشین با نقطه و الف منقلبه از یاء مضارع مجهول
باب ضرب است سکر ماضی معلوم باب علم است اکرم مجهول باب افعال است اتقی بتشدید تاء دو نقطه بالا
مضمومه که اولش منقلبه از واو است مجهول باب افتعال است و خیف بکسر خاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه
پایین که منقلبه از واو است و فا مجهول باب علم است ترک ماضی مجهول باب نصر است لا یعاقب نفی مضارع
مجهول باب مفاعله استیناف بیانی ترک است یعذر بعین بی نقطه و ذال با نقطه و راء مجهول باب ضرب یا باب افعال
است یعنی و دیدی مسجدها را پر از جمعی که نمی‌ترسند از عذاب الله فراهم می‌آیند در آنها برای غیبت و
خوردن گوشتهای اهل حق و بیان برای یکدیگر میکنند در آنها آشامیدن مست کننده را و دیدی مست را

کینه ورزی میکند با مردمان بر حالی که او میداند که چه میگوید و عیب کرده نمیشود بهیچی و چون مست شد گرامی
داشته میشود و پرهیز کرده میشود و ترسیده میشود و واگذاشته میشود و عقاب کرده نمیشود بر کردن نا
معقول مثل کشف عورت و معذور داشته نمیشود بهیچی او **اصل** وَرَأَيْتَ مَنْ أَكَلَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى
يُحَدَّثُ بِصَلَاحِهِ وَرَأَيْتَ الْقُضَاةَ يَقْضُونَ بِخِلَافِ مَا أَمَرَ اللَّهُ وَرَأَيْتَ الْوُلَاةَ يَأْتَمِنُونَ الْخَوَنَةَ
لِلطَّمَعِ وَرَأَيْتَ الْمِيرَاثَ قَدْ وَضَعَتْهُ الْوُلَاةُ لِأَهْلِ الْفُسُوقِ وَالْجُرْأَةِ عَلَى اللَّهِ يَأْخُذُونَ مِنْهُمْ
وَيُخَلُّونَهُمْ وَمَا يَشْتَهُونَ **شرح** یحدث مضارع مجهول باب تفعیل است خونه بفتح خا با نقطه
و فتح واو و نون جمع خائن است للطمع اشاره باینست که مبلغی خطیر میگیرند و منصبها میدهند و ضعته
بضاد با نقطه و عین بی نقطه غایبه معلوم باب منع است و مراد اینست که قرار میدهند فاسقی را
برای ضبط مال کسی که میرود و وارثش غایب باشد یا یتیم باشد یا مانند اینها باشد و آن فاسق باین بهانه
هرچه میخواهد در میراث مسلمانان میکند یخلون بفتح خا با نقطه و تشدید لام مضموم است و واو
بمعنی مع است **یعنی** و دیدی کسی را که خورد مال یتیمان را که خبر داده میشود بصلاح او و دیدی قاضیان
را که حکم میکنند بخلاف آنچه فرموده الله و دیدی امیران را که امین میکنند خاینان را از برای طمع و دیدی
میراث را که بتحقیق قرار دادند امیران برای اهل بدکاری و دلیری بر الله میگیرند از آنها مبلغی میگیرند از
آن فاسقان و وامیگذارند ایشان را با آنچه میخواهند **اصل** وَرَأَيْتَ الْمَنَابِرَ يُؤْمَرُ عَلَيْهَا بِالتَّقْوَى وَلَا
يَعْمَلُ الْقَائِلُ بِمَا يَأْمُرُ وَرَأَيْتَ الصَّلَوةَ قَدِ اسْتُخِفَّ بِأَوْقَاتِهَا وَرَأَيْتَ الصَّدَقَةَ بِالشَّفَاعَةِ لَا يُرَادُ
بِهَا وَجْهُ اللَّهِ وَتُعْطَى لِطَلَبِ النَّاسِ وَرَأَيْتَ النَّاسَ هَمُّهُمْ بُطُونُهُمْ وَفُرُوجُهُمْ لَا يُبَالُونَ بِمَا
أَكَلُوا وَمَا نَكَحُوا وَرَأَيْتَ الدُّنْيَا مُقْبِلَةً عَلَيْهِمْ وَرَأَيْتَ أَعْلَامَ الْحَقِّ قَدْ دَرَسَتْ **شرح** استخف
بضم تا و کسر خا با نقطه و تشدید خا مفتوحه مجهول باب استفعال است باوقاتها نایب فاعل است
استخفاف باوقات نماز دو قسم است اول آنچه کاهلان و هرزه کاران میکنند از تاخیر آنها تا نزدیکی
در زردی آفتاب برمیخیزند که نماز ظهر میکنند دوم عمل قبیح شنیعی که وسواسیان برای اظهار کمال صلاح می
کنند در ما لیالی دغدغه ندارند اصلا تعطی غایبه مجهول باب افعال است بضم تا و فتح طا و تشدید میم

مرفوع

٩

مرفوع و مبتداست یا ماضی معلوم باب نصر است و بر هر تقدیر جمله مفعول دوم است الاعلام بفتح همزه
جمع علم بفتح عین و فتح لام چیزهایی که راه گم کرده کان راه را یابند بوسیله آنها اعلام الحق عبارت است از
آیات بینات محکمات ناهیه الذین یروی طغیان مره بسؤال اهل الذکر در هر مشکل محتاج الیه موافق آیه سوره
حدید هو الذی ینزل علی عبده آیات بینات لیخرجکم من الظلمات الی النور درست ماضی غایبه مجهول
یا معلوم باب نصر است الدرس بفتح دال و سکون را برطرف کردن نشانهای چیزی الدروس بضم دال
و ضم را برطرف شدن نشانهای چیزی **یعنی** و دیدی منبرهای وعظ را که امر کرده میشود بر آنها بپرهیزکاری
و عمل نمیکند واعظ بآنچه امر بآن میکند و دیدی نماز را که بتحقیق استخفاف کرده بوقتهای مقرر آن
و دیدی دادن صدقه را بوسیله شفاعت کسی قصد کرده نمیشود بآن راه الله و داده میشود برای
طلب مردمان بی وارسیدن باستحقاق کسی و دیدی مردمان را که پیش نهاد خاطر ایشان شکمهای ایشان
و فرجهای ایشانست پروا نمیکنند بآنچه خوردند و جماع کردند که آیا از حلال است یا از حرام و دیدی دنیا
را رو آورنده بر آن قسم مردمان و دیدی نشانهای امام حق را که بتحقیق پامال کنندهای منافقان شدند
اصل فَكُنْ عَلَى حَذَرٍ وَاطْلُبْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ النَّجَاةَ وَاعْلَمْ أَنَّ النَّاسَ فِي سَخَطِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنَّمَا يُمْهِلُهُمْ
لِأَمْرٍ يُرَادُ بِهِمْ فَكُنْ مُتَرَقِّبًا وَاجْتَهِدْ لِيَرَاكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا هُمْ عَلَيْهِ فَإِنْ نَزَلَ بِهِمُ الْعَذَابُ
وَكُنْتَ فِيهِمْ عَجَّلْتَ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ وَإِنْ أُخِّرْتَ ابْتُلُوا وَكُنْتَ قَدْ خَرَجْتَ مِمَّا هُمْ فِيهِ مِنَ الْجُرْأَةِ
عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ وَأَنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ **شرح**
فکن جواب اذا است فاء در فاذا رایت الحق قد مات که مذکور شد در اصل هفتم این حدیث الحذر بکسر
حا بی نقطه و سکون ذال با نقطه و را و بفتح حا و فتح ذال الحذر از احتراز دشمن و احتیاط السخط بضم سین بی
نقطه و سکون و ضم خا با نقطه و طا بی نقطه و سین و فتح خا ناخوشنودی یمهلهم مضارع غایب معلوم
افعال است مترقبا براء و قاف و با یکنقطه اسم فاعل باب تفعل است الترقب انتظار داشتن خلاف بکسر
خا با نقطه مضاف است عجلت مخاطب معلوم باب علم یا مجهول باب تفعیل است اخرت بضم همزه و خا با نقطه
و را مجهول یا معلوم باب تفعیل است التاخیر و اپس افتادن ابتلوا بضم همزه تا بی نقطه

بوصل وسکون با و بکسر نقطه وضم تا افتعال وضم لام است یعنی پس باش بر اجتناب طلبی وطلب کن سوی الله عز وجل رهائی از شر ایشان را وبدان این را که اگر در مهمان در تاخوشنودی الله عز وجل آیند وخرابی نیست که مهلت میدهد ایشان را برای کاری که اراده کرده میشود با ایشان پس باش منتظر و سعی کن برای اینکه بپندیر الله عز وجل در خلاف ایشان بر آنند پس اگر نازل شود با ایشان عذاب مثل طاعون وباشید در ایشان نه در سوی رحمت الله واگر واپس انداخته شوی که گرفتار بلا میشوند بر حالی که بودی تحقیق که بیرون رفتی از انچه ایشان در آنند که دلیری بر الله عز وجل است و بدان این که الله تبارک نیکند مزد نیکوکاران را واین که رحمت الله نزدیک است به نیکوکاران فصل ششم هشت حدیث است اوّل الاصل حدیث صحیح علی بن ابرهیم عن ابیه عن عمرو بن عثمان عن علی بن عیسی رفعه قال اِنّ موسی علیه السّلم ناجاه الله تبارک وتعالی فقال له فی مناجاته یا موسی لا تطول فی الدّنیا أملک فیقسو لذلک قلبک وقاسی القلب منّی بعید شرح علی بن عیسی بن درّ راوی امام موسی کاظم علیه السّلم است پس میتواند بود که رفع بمعنی نسبت حدیث با امام باشد وضمیر قال راجع با امام موسی کاظم علیه السّلم باشد لا تطول نهی مخاطب معلوم باب تفعیل است املک بفتح همزه وفتح میم منصوب ومفعول به است یقسو بقاف وسین بی نقطه مضارع غایب معلوم باب نصر منصوب است قاسی بقاف وسین بی نقطه ویا ساقط بالتقای ساکنین مضاف است یعنی این حدیث امام موسی علیه السّلم است خبر داد ما را علی بن ابرهیم از پدر خود از عمرو بن عثمان از علی بن عیسی نسبت داده حدیث را با امام موسی علیه السّلم که گفت بدرستی که موسی علیه السّلم راز گفت او را الله تبارک وتعالی پس گفت او را در راز گفتن که ای موسی دراز مکن در دنیا آرزوی را پس سخت شود بار دل تو و سخت دل از من دور است اصل یا موسی کن کمسرّتی فیک فانّ مسرّتی ان اُطاع فلا اُعصی وامت قلبک بالخشیة وکن خلق الثیاب جدید القلب تخفی علی اهل الارض وتعرف فی اهل السّماء حلس البیوت مصباح اللّیل واقنت بین یدی قنوت الصّابرین وصح علیّ من کثرة الذّنوب صیاح المذنب الهارب من عدوّه واستعن بی علی ذلک فانّی نعم العون ونعم المستعان شرح المسرّة بفتح میم وفتح سین بی نقطه وتشدید را

اسم مکان است از باب نصر برای کثرت جای خوشحالی بسیار کردن و نسبت سرور با الله تعالی نوعی از مجاز است کاف تشبیه برای مبالغه است چنانچه گویا مخاطب عین طاعت و ترک عصیان شده ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است اطاع مضارع مجهول باب افعال است فا در فلا برای بیان است اعصی مضارع مجهول باب ضرب است امت بفتح همزه وکسر میم وسکون تا امر باب افعال است الخلق بفتح خا با نقطه وفتح وکسر لام صفت مشبهه باب نصر وعلم وحسن است کهنه تخفی بتا با نقطه وفا والف منقلب از یا مضارع مخاطب معلوم باب علم است تعرف مجهول باب ضرب است حلس منصوب خبر بعد از خبر کن است الحلق بکسر حا بی نقطه وسکون لام وفتح حا وفتح لام وسین بی نقطه پلاس وآن فرشی است بی اعتبار و در پایین فرشها گسترده میشود حلس البیوت استعاره شده برای پایین نشین در مجلسها وگاهی حلس البیت استعاره میشود برای کسی که از خانه بیرون نیاید مصباح اللّیل استعاره شده برای عبادت کننده در شب اقنت بقاف و نون و تا دو نقطه بالا امر باب نصر یا باب افعال است والقنوت والاقنات طول قیام در نماز صح بکسر صاد بی نقطه وسکون حا بی نقطه امر معتل اللام یائی باب ضرب است الی تشدید یا مفتوحه است عون بفتح عین وسکون واو مصدر اسم فاعل است برای مبالغه یعنی ای موسی باش مانند خوشحالی بسیار خوشحال کردن من در توجه بدرستی که جای بسیار خوشحال کردن من اینست که فرمان برده شوم با این روش که عصیان کرده نشوم و بمیران دلت را بترس و باش کهنه جامها تو دل اینهان باشی بر اهل زمین و شناخته شوی در اهل آسمان پلاس خانها چراغ شب و تطویل قیام کن در پیش من تطویل کنندگان بر عبادت و ناله کن سوی من از بسیاری گناهان ناله گناهکار گریزان از دشمنش شیطان و مدد جوی با من بر مذکور شده چه بدرستی که من خوب مددم و خوب مدد جسته شده ام اصل یا موسی انّنی انا الله فوق العباد والعباد دونی وکلّ لی داخرون فاتّهم نفسک علی نفسک ولا تأتمن ولدک علی دینک الّا ان یکون ولدک مثلک یحبّ الصّالحین یا موسی اغسل واغتسل واقترب من عبادی الصّالحین شرح انا ضمیر مرفوع منفصل است وخبر ان است یا تاکید ضمیر منصوب متصل است و بنا بر قول الله خبر بعد از خبر است فوق منصوب بظرفیت است وظرف خبر بعد از خبر است و دونی سابق

برآن برای تمهید است ومراد اینست که هر که مرا میشناسد که فاعلم بقول کن ومیداند که خالق سموات
وارضم بقول کن میدانند که در فوق جمیع بندگانم وبندگان همگی در تحت تصرف منند فاتهم بتشدید
تاء دو نقطه بالای مفتوحه که اولش منقلب از واو است ودومش تاء افتعال است وکسر هاء وسکون میم
است ومراد اینست که عاصی متهم نفس خود است پس مباد اگر تو چنان باشی لا تامرنّ خطاب باب افعال است
اغسل امر باب ضرب است ومراد طلب تطهیر دیگران خصوصا فرزندان از گناهان است اغتسل امر باب افتعال
است ومراد تطهیر خود از گناهان است وتعریض بجهال است که مذکور شده در آیه سوره بقره اتامرون
الناس بالبر وتنسون انفسکم یعنی ای موسی بدرستی که منم مستحق عبادت شهودم که فاطر سموات
وارض است وبالای بندگانم وبندگان در تحت تصرف من اند وهمگی برای من خوار وزار اند پس تهمت
زده کن خودت را بر خودت واین مکن فرزندت را بر دین خودت تو بیکر وقتی که باشد فرزند تو مثل
دوست از صالحان را ای موسی پاک کن وپاک شو ونزدیکی کن بنسبت بر بندگان من که صالحان اند
اصل یاموسی کن امامهم فی صلوتهم وامامهم فیما یتشاجرون واحکم بینهم بما انزلت
علیک فقد انزلته حکما بینا وبرهانا نیرا ونورا ینطق بما کان فی الاولین وبما هو کائن
فی الآخرین اوصیک یاموسی وصیة الشفیق المشفق بابن البتول عیسی بن مریم صاحب الاتان
والبرنس والزیت والزیتون والمحراب شرح امامهم در اول بفتح همزه ودر دوم بکسر همزه است
ما انزلت علیک عبارت است از آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن واز اختلاف از روی ظن وارده در
شرایع اولین وآخرین موافق آیه سوره مائده انا انزلنا التورية فیها هدی ونور یحکم بها النبیون
الذین اسلموا للذین هادوا والربانیون والاحبار بما استحفظوا من کتاب الله وکانوا علیه شهداء
وایضا ولیحکم اهل الانجیل بما انزل الله فیه ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون فا
فقد برای بیان است الحکم بفتح حاء بی‌نقطه وفتح کاف اول ودر دوم بسکون کاف اوری بینا بفتح باء یکنقطه
وتشدید یاء دو نقطه پایین مکسوره ونون بمعنی ظاهر اینست که محکمات کتاب الهی معلوم هر کس است وبر این
قیاس است برهانا نیرا الشفیق نصیحت کننده المشفق اسم فاعل باب افعال است مبالغه در شفیق البتول

نعم

بفتح باء یکنقطه وضم تاء دو نقطه بالا زنی که امتیاز دارد از زنان زمانش در فضیلت الاتان بفتح
همزه وتخفیف تاء دو نقطه بالا ماده خر البرنس بضم باء یکنقطه وسکون راء وضم نون وسین بی‌نقطه
بارانی وآن جامه ایست که بر بالای جامه‌های دیگر پوشیده میشود برای دفع ضرر باران ومانند آن ودر شرح
از خودش است واین اشارتست باینکه در شریعت عیسی سیاحت وجهان گردی از جمله عبادت بوده
الزیت بفتح زای وسکون یاء دو نقطه پایین وتاء دو نقطه بالا روغن زیتون وآن نان خورش که نیکان
الله تعالی است چنانچه مذکور است در کافی در کتاب الاطعمه در احادیث باب الزیت والزیتون وازنجات
دور تر از روغن گوسفند وگاو است المحراب بکسر میم وسکون حاء بی‌نقطه موضعی از مسجد که اختصاص داده
بکسی که در آن عبادت میکند وشاید که این اشارت باشد بمضمون آنچه در سوره آل عمران است کلما دخل
علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا قال یا مریم انی لک هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب
وشاید که آن رزق زیت وزیتون باشد وچون عیسی از مریم زاده شد بی پدر بصاحب الزیت والزیتون والمحراب
نامیده شده باشد یعنی ای موسی باش در پیش ایشان در نماز ایشان وحاکم ایشان در آنچه اختلاف میکنند
وحکم کن در میان ایشان بآنچه نازل کردم بر تو چه بتحقیق نازل کردم از برهانی که داوری ظاهر است وحجتی روشن
است وروشنی است که گویا سخن میشود بآنچه وارد شده در پیشینیان وبآنچه وارد شونده است در شرایع پسینیان
سفارش میکنم ترا یا موسی سفارش شفیق مشفق پسر بتول عیسی بن مریم صاحب ماده خر وبارانی وروغن وزیتون
محراب اصل ومن بعده بصاحب الجمل الاحمر الطیب الطاهر المطهر فمثله فی کتابک انه مؤمن
مهیمن علی الکتب کلها وانه راکع ساجد راغب راهب اخوانه المساکین وانصاره قوم آخرون و
یکون فی زمانه ازل وزلازل وقتل وقلة من المال شرح الجمل بضم جیم وتخفیف میم مفتوحه جمع جمله بضم
جیم وسکون میم جماعتها واینجا عبارت از قرآن است که مشتمل است بر هر چه در کتب سابقه بوده وتبیان کل
است موافق آیه سوره طه وقالوا لولا یاتینا بآیة من ربه اولم تاتهم بینة ما فی الصحف الاولی وآیه سوره نحل
ونزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء وبنابر آنچه در کتاب توحید ابن بابویه در باب ذکر مجلس الرضا علی بن موسی
علیهما السلام مع اهل الادیان واصحاب المقالات است جمل بفتح جیم است زیرا که تعبیر ذو راکب البعیر شده الاحمر

ونظارش نعت صاحبست ومراد با حمر دو سفید کونه سرخ است موافق انچه مذکور است در کافی در کتاب
الحجة در باب صد و دویم که باب مولد النبی صلی الله علیه وآله است که قلت لابی جعفر علیه السلم صف لی نبی الله علیه السلم
قال کان نبی الله علیه السلم ابیض مشرب حمرة واین رنک در نهایة الغایة نادر است طیب بفتح تا وتشدید
یاء دو نقطه پایین مکسوره بمعنی خوشبوست موافق انچه مذکور است در کافی در کتاب الحجة در حدیث یازدهم
مولد النبی صلی الله علیه وآله و وفاته مطهر بفتح وکسر هاء مشدده میتواند بود وبنابر اول طاهر یعنی پاک
باعتبار ولادت وکمالات جبلیه است ومطهر یعنی پاک کرده شده باعتبار شق صدر و غسل قلب و تعلیم
شرع ومانند انهاست وبنابر دوم طاهر اعم است ومطهر یعنی پاک کننده امت اجابت است از شرک وما
ان فاد رفتنشر برای بیان یا برای تفریع است باعتبار اینکه وصیت کسی بکسی که بعد از نسخ شریعت او بهم
امد یعنی اینست که کسی اول می باید که امت خود را اعلام کند بامدن او تا بعد از ان پیغمبران رسانند در هر قرنی تا اخر
قرون تصدیق رسالت او کنند واین محتاج است بنشانی که مخصوص باشد دریک کس از جمله پیغمبران رسالت
بفتح میم وفتح سین نقطه صفتی که عزیز باشد ومراد اینجا نشان است المؤمن کسی که حکم او از روی علم باشد و پیروی
ظن نمیکند اصلا و تجویز پیروی ظن برای اتباع خود نمیکند چنانچه مضمون ایات بینات محکمات هم کتابهای
موافق ایه سوره منافقین ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین ولکن المنافقین لا یعلمون المهیمن بضم میم اول
وفتح هاء وسکون یاء دو نقطه پایین وفتح وکسر میم دوم محافظت کننده بر چیزی و محافظت او بر همگی کتب
عبارتست از نهی او از پیروی ظن واز تقلید پیروان ظن که در همگی کتب هست موافق ایه سوره ال عمران قل
یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم ان لا نعبد الا الله ولا نشرک به شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا
اربابا من دون الله ودر کافی در کتاب العقل در حدیث اول از باب نوزدهم که باب التقلید است مذکور است که عن
ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله فقال اما والله
ما دعوهم الی عبادة انفسهم ولو دعوهم ما اجابوهم ولکن احلوا لهم حراما وحرموا علیهم حلالا فعبدوهم من حیث
لا یشعرون الازل بفتح همزه وسکون زای سختی یعنی وسفارش میکنم بعد از او بصاحب جملی که سرخ و سفید
است خوشبوست پاک است پاک کرده شده است بیان این انکه نشان او در کتابها اینست که او مؤمن است

محافظ است بر کتابهای همگی انبیا و اینکه او در نماز ذاکر ساجد راغب کننده سوی ثواب الحزن ترسان
از عذاب است وبرادران او درماندکان اند ومدد کاران ادمی اند از غیر قبیله او ومی باشد در
زمان او شدتی ولرزشهایی وکشتنی وکمی از مال اصل اسمه احمد محمد الامین علی الباقین من
ثلة الاولین الماضین یؤمن بالکتب کلها ویصدق جمیع المرسلین ویشهد بالاخلاص لجمیع
النبیین امته مرحومة مبارکة ما بقوا فی الدین علی حقائقه لهم ساعات موقوتات یؤدون
فیها الصلوات اداء العبد الی سیده نافلته فیه فصدق ومناهجه فاتبع فانه اخوک شرح
اسم احمد مذکور است در سوره صف از جمله محتملات اینست که مراد باحمد این لفظ باشد یا که مراد محمود
یعنی بهتر باشد پس محمد الامین عطف بیان احمد باشد واین اشارت باشد بانچه مشهور است که اهل مکه اول
خود را با و می[illegible]ده اند پیش از رسالت واو را محمد الامین میگفته اند برای ظهور کمال امانت او من در اول
تبعیض است باقین بیا یک نقطه و قاف عبارتست از قلیل من الاخرین که در سوره واقعه است وایشان
مستضعفان اخر کتب سماویه واخر شرائع اند خواه نبی وخواه اوصیای او وصلوات الله علیهم من دوم برای
ابتدا است ظرف مستقر متعلق بباقین است ثلة الاولین الماضین عبارتست از پنج صاحب شریعت که ادم و نوح و
ابرهیم و موسی وعیسی اند واوصیای ایشان وسایر انبیایی که در زمان شریعت ایشان بوده اند و
ثلة من الاولین که در سوره واقعه است عبارتست از ایشان است ومراد بباقین مانند نبی اخر الزمان واوصیای
او از ایشان اینست که وارث جمیع علوم ایشانند پس جمله یؤمن بالکتب کلها ویصدق جمیع المرسلین ویشهد باخلاص
لجمیع النبیین استینافیه بیانیه برای بیان ان وارث بودنست باخلاص با تنوین است و با برای مصاحبت است
یا صله یشهد است وبنابر اول لجمیع متعلق بیشهد است وبنابر دوم صفت اخلاص است باصطلاحیت و صدق
ما بقوا ظرف زمانست علی حقائقه احتراز است از اینکه دین ایشان محض ظاهر باشد ساعات موقوتات عبادت
از پنج ساعت معین اول ربع سوم از روز برای نماز ظهر واول ربع چهارم از روز برای نماز عصر واول غروب
افتاب برای نماز شام واول غروب بیاض مغرب یا شفق مغرب برای نماز خفتن واول طلوع فجر صادق برای نماز صبح
ودر بعض نسخ موقتات بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است یؤدون بضم یاء ودال بی نقطه معلوم مثل الذین

باب تفعیل است داء بفتح همزه و تخفیف دال بی‌نقطه و الف و همزه اسم مصدر باب تفعیل است نافله در بعض
نسخ نفاف است و در بعضی نفاء است قاموس و النوافل من الخراج ما ینقل من قریة الی قریة ایضا النافلة
الغنیمة و العطیة و ما تفعله مما لم یجب فیه بفتح فا و کسر یا یکنقطه و ضمیر راجع بمحمد الامین است فاد قصد
برای تکرار فاد ر فیلست منها جر مضوب و ما اضمر عامله علی شریطة التفسیر است و در بعض نسخ مناهجه است فاتبع امر
باب افعال است الاتباع مردمان را تابع چیزی کردن یعنی نام او بهترین نامهاست که محمد الامین است از جمله باقی
ماندگان از جماعت متقربان پیشینیان گذشتگان راست میکرد دینگاههای همانی همگی آنها و راست گوینده
جمیع رسولان را و گواهی میدهد با خلاص برای جمیع پیغمبران است و رحم کرده شده اند صاحب کتابها
چند آنکه باقی ماندند در دین اسلام بر حقیقتهای آیینهای ایشان است چند ساعت معینات نیز ساندند در
ابتداها نمازها را رسانیدن بنده سوی مالک خود به تقرب خود را بدین او پس تصدیق کن طریقه او را
پس پیروی در ملة بدرستی که او سید کار تست اصل یا موسی انه امی و هو عبد صدق یبارک له فیما
وضع یده علیه و یبارک علیه کذلک و کان فی علمی و کذلک خلقته به افتح الساعة و بامتنه اختم
مفاتیح الدنیا فمر ظلمة بنی اسرائیل ان لا یدرسوا اسمه و لا یخذلوه و انهم لفاعلون شرح این باب
در فصل سوم در شرح اصل سی ام صدق بکسر صاد و سکون دال بی‌نقطه فاعلست یبارک دو جا مضارع غائب
مجهول یا متکلم مع الغیر است معلوم باب مفاعلست یبارک علیه اشاره است از کثرت فرزندان او از فاطمه و علی
علیهما السلام موافق سوره کوثر افتح بفا و تاء دو نقطه بالا و حاء بی‌نقطه مضارع معلوم باب منع است فتح در دو معنی
مستعمل میشود اول محاکمه میان اهل خلاف مثل آیه سوره اعراف ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق
و انت خیر الفاتحین دوم گشودن مثل انا فتحنا لک فتحا مبینا و بنا بر اول الساعة مفعول فیه است و مراد
اینست که در روز قیامت و را حاکم میکنم میان خلائق بنا بر اینکه کتاب او متضمن کتب جمیع انبیا است موافق
سوره طه او لم تاتهم بینة ما فی الصحف الاولی و بنا بر دوم الساعة مفعول به است و مراد اینست که میان
شریعت او و روز قیامت شریعتی دیگر فاصل نخواهد شد موافق انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة
اختم بخاء با نقطه و تاء دو نقطه بالا مضارع متکلم معلوم باب ضرب است المفاتیح جمع مفتاح کلیدها

ختم مفاتیح دنیا با امت او عبارتست از ظهار دولت قائم علیه السلم و حصر دولتهای دنیا در دولت او
بنا بر اینکه جمیع ادیان زایل میشود و باقی میماند دین اهل حق که او امام ایشانست لا یدرسوا نفی مضارع
معلوم باب نصر است الدرس بفتح دال و سکون را محو لا یخذلوا اینجا با نقطه و ذال با نقطه نفی مضارع معلوم
باب نصر است یعنی ای موسی بدرستی که او امی است و او بنده راستی برکنده داده میشود برای او آنچه گذاشت
خود را بران و برکت داده میشود بر او چنان بود در علم من و چنان آفریدم او را با او محاکمه میکنم و با امت او ختم
میکنم کلیدهای دنیا را پس امر کن ظالمان بنی اسرائیل را باینکه محو نکنند از تورات نام و نشان او را و او بیمدد نگذارند
او را و بدرستی که آن ظالمان هر آینه خواهند کرد آن دو کار را اصل و حزبه لی حزبی فانا معه و انا مع
و هو من حزبی و حزبهم الغالبون فتمت کلماتی لاظهرن دینه علی الادیان کلها و لا عبدن بکل
مکان و لانزلن علیه قرآنا فرقانا شفاء لما فی الصدور من نفث الشیطان فصل علیه یا ابن عمران
فانی اصلی علیه و ملائکتی شرح حزبه مصدر مضاف بمفعول باست الحزب بکسر حاء بی‌نقطه و سکون زا و
با یکنقطه یاری کردن و مدد کاری کردن و من حزبی اشارتست بآیه در سوره تحریم است که فان الله هو مولاه و جبرئیل و
صالح المؤمنین و الملئکة بعد ذلک ظهیرا من حزبی اشارتست باینکه هر یک از اوصیای او نیز داخل حزب منند ضمیر
حزبهم راجع بحزبی است حزبهم عبارتست از شیعه امامیه که غالب باشند بوسیله احتجاج بآیات بینات محکمات نا
از اختلاف و بیروی ظن بر مخالفان ایشان کلماتی عبارتست از آیات بینات که مضمون آنها صریحا در هر کتاب
بود لاعبدن بفتح لام و ضم همزه و سکون عین بی‌نقطه و فتح با یکنقطه و فتح دال بی‌نقطه و نون تاکید ثقیله یا خفیفه است
المکان بفتح میم زائده موضع فرقانا بدل بعض از کل است و عبارتست از آیات بینات محکمات موافق آنچه مذکور است
در کافی در کتاب فضل القرآن در حدیث باب النوادر که باب چهاردهم است شفاء صفت فرقانا است من در سوم
بیانیه و تعلیلیه میتواند بود النفث بفتح نون و سکون فا و ثاء سه نقطه مصدر باب نصر و ضرب دمیدن و اینجا عبارت
است از آنچه شیطان وسوسه میکند در سینههای مردمان که چگونه میتواند بود که در هر زمانی تا انقراض دنیا
شخصی باشد که عالم بجمیع ما یحتاج الیه رعیت باشد تا مردمان بیروی ظن نکنند پس نهی از پیروی ظن تکلیف بمحالست
و تاویل آن یا تخصیص آن با صول دین لازم است و در صحیفه کامله در دعای روز عرفه اصدع فرقانک برای جواب

از شر شیطان است یعنی دو دو شئ او و برای رضای من حسن است پس من با اویم و من از جمله حزب اویم و او
از جمله حزب من است و حزب من غالب اند بر مخالفان خود پس تمام شد کلمات من هر اینه غالب میکنم البته دین او را
بر دینها همگی اینها و هر اینه معبود میشوم البته در هر موضعی و هر اینه نازل میکنم البته بر او قرآنی را که شفاست
برای هر چیزی که در سینهاست که وسوسه شیطانهاست پس درود کن بر او ای پسر عمران چه سبب هستی که من
درود میکنم بر او و فرشتگان من درود میکنند بر او اصل یا موسی انت عبدي و انا الهك لا تستذل
الحقير الفقير و لا تغبط الغني بشيء يسير و كن عند ذكري خاشعا و عند تلاوته برحمتي طامعا و اسمعني
لذاذة التورية بصوت خاشع حزين اطمئن عند ذكري و ذكر بي من يطمئن الي و اعبدني و لا تشرك بي شيئا
شرح لا تستذل بذال با نقطه مکسوره و تشدید لام مفتوحه نهی مخاطب باب استفعال است لا تغبط بغین با نقطه
و باء یک نقطه و طاء بی نقطه نهی مخاطب باب ضرب و علم است الغبط بفتح غین و سکون باء و الغبطة بکسر غین و سکون
باء نیکو حال شمردن کسی را بچیزی که دارد خواه با آرزوی مثل آن چیز و خواه با آرزوی تحول آن چیز و قسم دوم را حسد
نامند الغنی بفتح غین با نقطه و کسر نون و تشدید یاء است بشئ متعلق بتغبط است و شئ یسیر عبارت است از مال
دنیا و مانند آن هر چند که مردمان از انبیا شمرند پس غبطه غنی باعمال صالحه اخرویه مذموم نیست که از قسم اول غبطه
باشد ذکری عبارت از کتاب الهی است و خشوع نزد آن عبارت از پیروی احکام آنست اسمعنی امر باب افعال است
اللذاذة بفتح لام و دو ذال با نقطه مصدر باب نصر خوش شدن بودن و خوش آیین کردن و بنا بر اول مصدر
بفاعل است و بنا بر دوم مضاف بفاعل و مفعول میتواند بود اطمئن بکسر همزه و سکون طاء بی نقطه و فتح میم و کسر همزه
دوم و تشدید نون مفتوحه امر باب افعلال بتشدید لام است ذکر امر باب تفعیل است بی باء حرف جر و ضمیر متکلم
است یعنی ای موسی تو بنده منی و من مستحق عبادت توام خوار مکن حقیر فقیر را و نیکو حال مشمر غنی را بچیزی اندک
و باش نزد کتاب من فروتنی کننده و نزد خواندن کتاب من برای رحمت من امیدوار و بشنوان مرا خوشی تورات را
بآوازی فروتن اندوهگین قرار گیر نزد کتاب من و یاد آور کن بمن کسی را که قرار میگیرد بسوی من و
پرستش کن مرا و شریک مکن با من چیزی را در پرستش اصل و تحر مسرتي اني انا السيد الكبير اني خلقتك
من نطفة من ماء مهين من طينة اخرجتها من ارض ذليلة ممشوجة فكانت بشرا فانا صانعها
خلق

خلقا فتبارك وجهي و تقدس صنعي ليس كمثلي شيء و انا الحي الدائم الذي لا ازول شرح تحر بحاء
بی نقطه مضمومه و تشدید راء مفتوحه امر معتل اللام یائی باب تفعل است التحری طلب کردن چیزی که بهتر است
المسرة بفتح میم و فتح سین بی نقطه و تشدید مصدر میمی باب نصر خوشنود کردن و اینجا عبارت است از عمل
صالح منی چون در رحم قرار گیرد و بسته شود نطفه است ماء مهین مذکور است در سوره تنزیل و
عبارت است از منی پیش از قرار آن در رحم المهین حقیر و ضعیف و قلیل الطینة بکسر طاء بی نقطه و سکون
یاء دو نقطه پایین و نون گلی که سرشته مردم است ذلیلة بفتح ذال با نقطه یعنی فرمانبردار است و مراد اینست
که امتناع از اخراج طینت آن نمیکند و آن صفت ارض است ممشوجة بشین با نقطه و جیم اسم مفعول باب نصر یعنی
آمیخته شده است و آن صفت نطفه یا صفت ارض است و اول مناسبتر است با این سوره دهر انا خلقنا الانسان
من نطفة امشاج و مراد اینست که در نطفه مردم جمیع مواد اعضا و عروق و غیر اینها هست و بیکدیگر
آمیخته ضمیر فکانت راجع بنطفه است البشر بفتح باء یک نقطه و فتح شین با نقطه و راء مردم ضمیر صانعها راجع
بنطفه است خلقا بفتح خاء با نقطه و سکون لام و قاف مفعول دوم صانعها است نظیر این سوره مؤمنون
ثم انشأناه خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقين و اشارت است باینکه نفس ناطقه آدمی جسم است تفسیر وجهی
مذکور است در کافی در کتاب التوحید در احادیث باب النوادر که باب بیست و سوم است از آنجمله اینست که
نحن وجه الله نتقلب في الارض بين اظهركم الصنع بضم صاد و سکون نون مصدر باب منع ساختن در سوره
شوری لیس کمثله شيء هست و کاف برای تشبیه است و مراد اینست که صاحب این صفات مانند ندارد و مخصوص او
معلوم غیر خود نیست یعنی گزین کن عملی را که خوشنود کردن من است سبب آنکه منم صاحب اختیار
بر اینکه سبب آنکه من آفریدم ترا از نطفه که از آب حقیری ساخته ام آنرا از گلی است که بیرون آورده ام آنرا از زمین
فرمانبردار که آن نطفه آمیخته شده است پس شد آدمی پس من سازنده آن نطفه ام مخلوقی پس تعالی
صاحب برکت است راه خوشنودی من و بغایت بی علت است ساختن من نیست مانند صاحب صفات من چیزی
و منم زنده همیشگی زایل نمیشوم اصل یا موسی كن اذا دعوتني خائفا مشفقا وجلا عفر وجهك لي في
التراب و اسجد لي بمكارم بدنك و اقنت بين يدي في القيام و ناجني حين تناجيني بخشية من

فَلْيَجِلْ وَاَحْيِنُوا اِلَى اَيّامِ الْحَيوةِ وَعَلِّمِ الْجُهّالَ مَحامِدي وَذَكِّرْهُمْ الآئي وَنِعْمَتي وَقُلْ لَهُمْ لاَ يَتَمادُونَ في غَيِّ ما هُمْ فيهِ فَاِنَّ اَخْذي اَلِيمٌ شَدِيدٌ شرح الخائف ترسان مشفق ما خوذ است از شفق بفتح شین و فتح فا بمعنی لباس فقر که نشان شکستگی است و باب افعال اینجا برای صاحب چیزی بودن است مثل اغد البعیر پس مشفق یعنی شکسته حال و پریشان است الوجل بفتح واو و کسر جیم کسی که دلش لرزان است از کمال ترس عضر بعین بی‌نقطه و فا و را امر باب تفعیل است و اینجا تا و جل استیناف بیانی است و نا فی القیام ناظر بشفق است و باقی ناظر بخائف و وجل است التعفیر خاک آلود کردن فی التراب احتراز است از اینکه دور را خاک آلود کند پس اینکه دور را در خاک گذارد المکارم بفتح میم و کسر را جمع کرم بفتح میم و کسر کاف و فتح را اسم مکان است بمعنی مواضع شرف از جمله بدن مثل رو و دو دست و دو زانو و دو پا افنت بقاف و نون و تا دو نقطه بالا امر باب نصر است القنوت بضم قاف فروتنی احی امر باب افعال است ایام مفعول به است علم امر باب تفعیل است المحامد بفتح میم اول و کسر میم دوم جمع محمد و بکسر و فتح میم اول و فتح میم دوم صفات کمال ذکر امر باب تفعیل است الائی بهمزه و الف و لام و الف و همزه و ضمیر متکلم است آلا جمع الی بفتح و کسر همزه و سکون و فتح لام و الی بفتح همزه و سکون لام نعمتها و در بعض نسخ الای بفتح همزه و لام و الف و یای مفتوحه ضمیر متکلم است و بر هر تقدیر عبارتست از نعم ظاهره مثل چشم و گوش و زبان و سائر اعضا و منافع ظاهره و نعمتی عبارتست از نعمت باطنی که امام عالم بجمیع احکام در هر زمان تا انقراض دنیا است مثل آیه سوره نحل یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها لا یتمادون بتخفیف دال بی‌نقطه مفتوحه نفی مضارع جمع مذکر غایب معلوم معتل اللام یائی باب تفاعل بمعنی نهی است التمادی بمعنی بانتها چیزی رسیدن الغی بفتح غین با نقطه و تشدید یا مضاف است الغی گمراهی و مراد اینجا انکار نعمت الله است یعنی ای موسی باش چون خواندی مرا ترسان شکسته حال و دل لرزان پس از آن که خاک آلود کن خود را برای من در خاک و سجده کن برای من بمواضع شرف بدن تو و خضوع کن پیش من در وقت ایستادن و راز گو مرا وقتی که راز میگوئی مرا بنرمی از دل لرزان و زنده دار بوسیلهٔ علم نبوت مرا در اوقات زندگی و تعلیم کن جاهلان را صفات کمال من و بیاد ایشان انداز نعمتهای مرا و خصوص نعمت مرا که امام زمان است

وبکو

وبکو ایشان را که مبالغه نکنند در گمراهی که از ایشان در است چه بدرستی که گرفتن من دردناک سخت است اصل يا مُوسى اِنْ اِنْقَطَعَ حَبْلُكَ مِنّي لَمْ تَتَّصِلْ بِحَبْلِ غَيْري فَاعْبُدْني وَقُمْ بَيْنَ يَدَيَّ مَقامَ الْعَبْدِ الْحَقيرِ ذُمَّ نَفْسَكَ فَهِيَ اَوْلى بِالذَّمِّ وَلا تَتَطاوَلْ بِكِتابي عَلى بَني اِسْرائيلَ فَكَفى بِهذا واعِظاً لِقَلْبِكَ وَمُنيراً وَهُوَ كَلامُ رَبِّ الْعالَمينَ جَلَّ وَتَعالى شرح الحبل بفتح حای بی‌نقطه و سکون بای یک نقطه رشته که وسیلهٔ پیوستگی میان دو چیز است من در معنی برای ابتدا است و ظرف حال حبلک است لم تتصل بتشدید تا دو نقطه بالای مفتوحه که اولش منقلب از واو است و کسر صاد بی‌نقطه نفی مضارع مخاطب معلوم باب افتعال است با در بحبل برای استعانت است حبل غیری یعنی حبل من غیر لیست و مراد اینست که وسیلهٔ ربط بندگان بمن منحصر است در وسیله که از جانب من قرار یافته بوحی بموسی نبی من و هر وسیلهٔ ربطی که بندگان بفکر خود قرار دهند باطل است و وسیلهٔ ربط بندگان بمن نمیشود و این نهی است از پیروی ظن در مسایل شرعیه مقام بفتح میم مصدر میمی است و مفعول مطلق است العبد الحقیر عبارتست از کسی که خود را بی‌نیاز نداند و تابع فرمان باشد ذم بضم ذال با نقطه است و تشدید میم مفتوحه و مضمومه و مکسوره امر باب نصر است الذم بفتح ذال و تشدید میم سرزنش فا در معنی برای بیان است لا تتطاول بحذف یک تا بی‌نقطه نهی مخاطب باب تفاعل است التطاول تفوق فا در فکفی برای بیان است با در بهذا زائده برای تاکید است مشار الیه هذا مجموع سه چیز است که بعد از یا موسی مذکور شد یا ثالث آنها است باعتبار اینکه نهی سوی که بر او نازل شده باشد کتابی مثل تورات از تفوق بر امت کافی است در پند و ارشاد سوی ترک تکبر و او در و هو حالیه است و ضمیر راجع بکتابی است و مراد که با وجود آنکه تورات که بر تو نازل شده کلام رب العالمین است وسیلهٔ تفوق تو بر امثال تو در کسی نمیشود و این است برای جمعی که تفوق میکنند بر امثال خود بوسیلهٔ فکرهای پوچ از پیش خود یعنی ای موسی که بدرستی که اگر بریده شود وسیلهٔ پیوستگی تو بمن بخیالی که از جانب من است پیوسته بمن نمیشوی بعد وسیلهٔ غیر من پس عبادت کن مرا و بایست پیش من ایستادن بندهٔ حقیر سرزنش کن خود را اگر سرزنش کنی چنان سزاوارتر است بسرزنش از دیگران و تفوق مکن بوسیلهٔ کتاب من بر بنی اسرائیل چه کافی است مر ترا باعتبار اینکه پند دهنده باشد مر دل تو و روشن کننده باشد و حال آنکه این کتاب سخن صاحب کمال الخدایی هر کس و هر چیز است جل و تعالی اصل یا موسی

متی ما دعوتنی ورجوتنی فانی ساغفر لک علی ما کان فیک السماء تسبح لی وجلاء والملئکة
من مخافتی مشفقون والارض تسبح لی طمعا وکل الخلق یسبحون لی داخرین ثم علیک
بالصلوة والصلوة فانها منی بمکان ولها عندی عهد وثیق **شرح** متی اسم شرط است ما
زائده است برای تاکید دعوتنی ورجوتنی مخاطب باب نصر است فا رابطه جزا شرط است چون جزا جملهٔ
است سین برای تاکید است ماکان منک عبارتست از هر گناهی که صادر شده از مخاطب یا عبارات
یا با عبادی دیگر السماء بمعنی اهل السماء است تسبح غایب معلوم باب تفعیل است وجلا بفتح واو وفتح جیم مفعول
است یا حال است بمعنی وجلین بکسر جیم الملئکة عبارتست از فرشتگان میان آسمان و زمین که موکل اند
بر ابر و باران و مانند آنها در سورهٔ رعد چنین است ویسبح الرعد بحمده والملئکة من خیفته الارض بمعنی اهل
الارض است طمعا مفعول له است یا حال است بمعنی طامعین علیک اسم فعل است بمعنی الزم که امر باب علم است
با در بالصلوة زائده است برای تاکید است الصلوة در دوم منصوب باغرا است بتقدیر الزم که امر باب
افعال است یا مجرور و تکرار اول است برای تاکید من در منی برای نسبت است یا بمعنی فی است المکان بفتح
میم اصلیه مرتبهٔ عالیه و بفتح میم زائده جای بودن **یعنی** ای موسی هر وقت کرد عا کنی مرا و امید وار
باشی مرا پس به درستی که من البته می آمرزم برای تو بر سر هر گناهی که صادر شده از تو اهل آسمان تسبیح میکنند
برای من از لرزش دل و فرشتگان از ترس من شکسته حال اند و اهل زمین تسبیح میکنند برای من از برای
طمع و همهٔ مخلوقات تسبیح میکنند برای من بر حالی که خوار ان و زار اند بعد از آن لازم باش نماز را در یاب نماز
را چه به درستی که آن نسبت بمن در مرتبهٔ عالیست و برای اوست نزد من پیمانی استوار **اصل** والحق بها
ما هو زکوة القربان من طیب المال والطعام فانی لا اقبل الا الطیب یراد به وجهی واقرن
مع ذلک صلة الارحام فانی انا الله الرحمن الرحیم انا خلقتها فضلا من رحمتی لیتعاطف بها
العباد ولها عندی سلطان فی معاد الاخرة وانا قاطع من قطعها وواصل من وصلها و
کذلک افعل بمن ضیع امری **شرح** زکوة اینجا بمعنی زکوة است و مرفوع و خبر مبتدا است و مضاف
القربان بضم وفتح قاف وسکون را همنشین پادشاه که محرم راز اوست و مراد اینجا مقربان درگاه الهی است

من در و طیب برای ابتدا است و ظرف و جزو دیگر مبتدا است طیب بفتح طا بنقطه و تشدید یا مکسوره که
نیکو آن نیز جایز است بمعنی حلال است مال عبارتست از درهم و دینار است طعام عبارتست از گندم و جو
خرما و مویز و گوسفند و گاو و شتر است یا اعم از آنها است اقبل از باب علم است جمله یراد به وجهی حالیه است اقرن
بقاف و را امر باب نصر است کاف در ذلک بمعنی مثل اصل امر باب منع یا مضارع معلوم متکلم است **یعنی** و
الحاق کن بنماز آنچه را که آن زکوة دادن مقربان درگاه الهی است از پاکیزهٔ مال وقت به درستی که من مهربان
من الله نمکنم قبول مگر پاکیزه را بر حالی که فضیلت از جملهٔ رحمت من برای اینکه با یکدیگر مهربان شوند بوسیلهٔ آن
بندگان و برای خویشاوندیها است نزد من سلطنتی در باز گشت آخرت و من برنده ام کسی اگر برید خویشاوندیها را
و پیوند کننده ام کسی را که پیوند کرد خویشاوندیها را و مثل آن کنم با کسی که تباه کرد کار و تدبیر مرا **اصل** یا موسی
اکرم السائل اذا اتاک برد جمیل او اعطاء یسیر فانه یاتیک من لیس بانس ولا جان ملائکة الرحمن
یبلونک کیف انت صانع فیما اولیتک وکیف مواساتک فیما خولتک واخشع لی بالتضرع واهتف
بولولة الکتاب واعلم انی ادعوک دعاء السید مملوکه لیبلغ به شرف المنازل وذلک من فضلی علیک
وعلی آبائک الاولین **شرح** اعطا مضاف و موصول معنوی مذکور اولیتک بتقدیر اولیتک یا است لایلا
والی و صاحب اختیار کردن و اینجا عبارتست از تملیک است المواساة بضم میم مکتوبه بصورت واو و بواو و سین بی
نقطه و الف منقلب از واو یا از یا مصدر باب مفاعله بهره مند کردن خولتک اینجا با لفظ بتقدیر خولتک یا است
التخویل اعطا اهتف بنا و نقطه دار امر باب ضرب است الهتاف بضم ها و تخفیف تا آواز دادن کسی برای منع او
از کاری الولولة بفتح دو واو و سکون لام اول مصدر باب فعللة غوغای مردمان با یکدیگر در مباحثات و
اینجا بمعنی اسم فاعل است یا بتقدیر اهل و لولة است الکتاب بکسر کاف و تخفیف تا نوشته و بضم کاف و تشدید تا
جمع کاتب نویسندگان و بهر تقدیر مضاف الیه است و ولولة الکتاب عبارتست از غوغای طالب علمان
و قیل و قال ایشان در مباحثات با یکدیگر برای اظهار کمال و تفوق در مجالس و مانند آنها یا عبارتست از
کود و مسایلی که فلاسفه و امثال ایشان در کتابهای خود نوشته اند و باعث تضییع اوقات باد و بر این
تقدیر است **یعنی** ای موسی گرامی کن گدا را چون آمد ترا بر گردانید نی نیکو یا دادن اندکی چه به درستی که

شان اینست که می اید ترا کسی که نیست مردم و نه جنی فرشتگان رحمت اند می آزمایند ترا که چگونه
کنند در آنچه تملیک کرده ام ترا و چگونه بهره مند کردن تو در آنچه انعام کرده ام ترا و فروتنی کن
برای من تا زاری و همی زن با اهل غوغای کتاب بدان که من اگر من میخوانم ترا بسوی آداب حسنه خوانند
مالک ملوک فرستاده رسانند و راه شرف هدایت و آن به پیغام من است بر تو و بر بیداران تو که [illegible]
بودند مثل ابرهیم و اسحق و یعقوب علیهم السلم **اصل** یا موسی لا تنسنی علی کل حال و لا تفرح بکثرة
المال فان نسیانی یقسی القلوب و مع کثرة المال کثرة الذنوب الارض مطیعة و السماء
مطیعة و البحار مطیعة و عصیانی شقاء الثقلین و انا الرحمن الرحیم کل زمان آتی
بالشدة بعد الرخاء و بالرخاء بعد الشدة و بالملوک بعد الملوک و ملکی دائم قائم لا
یزول و لا یخفی علی شیء فی الارض و لا فی السماء و کیف یخفی علی ما منی مبتداه و کیف لا
یکون همک فیما عندی و الی ترجع لا محالة **شرح** لا تنسنی بسکون نون و فتح سین بی نقطه
نهی معتل اللام باب علم یعنی بقاف و سین بی نقطه مضارع غایب معلوم باب افعال است مع کثرة المال
کثرة الذنوب مبنی بر اینست که قیام بحقوق مال بسیار بغایت مشکل است پس ترسیدن از مال بسیار
است چنانچه منقولست از امام رضا علیه السلم در کافی در کتاب الزکوة در حدیث آخر باب ان الحملة الارض مطیعة
تا اخر برای ترغیب دیگریست از کثرت مال است بجهت اینکه ایشانهم که فرمان بردار تو اند تا ادق ترا بند بر
الله تعالی پس چرا کسی از بنی ادم عصیان ورزد و خود را در معرض شقاوت دراورد [illegible]
بی نقطه است **یعنی** ای موسی فراموش مکن مرا بر هر حالی که داری و شاد مشو ببسیاری مال چه بدرستی
که فراموش کردن من سخت میکند دلها را و با بسیاری مال است بسیاری گناهان زمین فرمان بردار
است و دریاها فرمانبردار است و مخالفت من باعث شقاوت است در انس و جن و منم صاحب [illegible]
مهربان صاحب رحم هر زمانی و بیان این آنکه می اورم سختی را بعد از راحت و راحت را بعد از سختی
و پادشاهان را بعد از پادشاهان و پادشاهی من همیشگی ایستاده است زایل نمیشود و پنهان
نمیشود بر من چیزی در زمین و نه در اسمان چگونه پنهان شود بر من آنچه از منست ابتدای آن و چگونه

باشد خواهش تو در آنچه نزد من است و حال آنکه بسوی من بر گردی این میشوی نیست چاره
اصل یا موسی اجعلنی حرزک و ضع عندی کنزک من الصالحات و خفنی و لا تخف غیری
الی المصیر یا موسی ارحم من هو اسفل منک فی الخلق و لا تحسد من هو فوقک فان الحسد
یاکل الحسنات کما تاکل النار الحطب **شرح** الحرز بکسر حاء بی نقطه و سکون راء و زای نقطه
مثل موضعی که هر چه در انست محفوظ از فنا داست و مثل تعویذ **یعنی** ای موسی بگردان مرا پناه
تو و بگذار نزد من گنج ترا از اعمال صالحه و بترس از من و مترس از غیر من سوی من است بازگشت
ای موسی رحم کن کسی را که او کوچکتر است از تو در میان مخلوقان و رشک مخور کسی را که او در
بالا است چه بدرستی که رشک خوردن میخورد اعمال حسنه را چنانچه میخورد آتش هیزم را
اصل یا موسی ان ابنی ادم تواضعا فی منزلة لینالا بها من فضلی و رحمتی فقربا قربانا
و لا اقبل الا من المتقین فکان من شانهما ما قد علمت فکیف تثق بالصاحب بعد الاخ و
الوزیر **شرح** ابنی ادم عبارتست از هابیل و قابیل تواضعا بضاد با نقطه و عین بی نقطه از باب
تفاعل یعنی توافقا است ماخوذ است از مواضعه که مصدر باب مفاعله است بمعنی موافقت در قرار
دادن کاری المنزلة بفتح میم و کسر زای عبادتی برای تقرب نزد الله تعالی و اینجا عبارتست از تقرب قربان
من ایشان است یعنی بعض و مفعول له است و عبارتست از قبول الله تعالی قربان را یا از افلیمیا دختر
ادم کرد و برادر برای او نزاع داشته اند و قربان برای تزوج او کرده اند اقبل مضارع معلوم متکلم
واحد از باب علم است متقین یعنی پرهیزکاران از کفر و شرکست و از جمله کفر است اصرار بر کبیره و از
جمله شرکست پیروی غیر حجت الهی پس شامل نیست جمعی را که تصدیق قول حجت الهی خواه نبی و خواه وصی
نبی نکنند و قابیل قول آدم علیه السلم را در محاکمه ایشان و برادرش تصدیق نکرد و گفته که از پیش خود
میگوید علمت مخاطب است ما قد علمت عبارتست از قتل قابیل هابیل را در سوره مائده مذکور است
و اتل علیهم نبا ابنی ادم بالحق اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما و لم یتقبل من الاخر قال لاقتلنک
قال انما یتقبل الله من المتقین لئن بسطت الی یدک لتقتلنی ما انا بباسط یدی الیک لاقتلک

انّی اخاف الله ربّ العالمین انّی ارید ان تبوء باثمی و اثمک فتکون من اصحاب النار فذلک جزاء الظالمین
فطوّعت له نفسه قتل اخیه فقتله فاصبح من الخاسرین تبوء بتاء سر نقطه و قاف مضارع مخاطب معلوم
معتل الفاء واوی باب ورث است بالضاد تنبیه است بر بطلان خیال جمعی که میگویند که الاصحاب
کلّهم عدول و الوزیر عطف است بر الاخ و اشارة است باینکه قابیل و هابیل پیش از آنکه بحد
تزوج رسند معاون و دوست یکدیگر بودند و چون غرض دنیوی روی داد قابیل کرد آنچه کرد
یعنی ای موسی بدرستی که دو پسر آدم بایکدیگر قرار دادند عبادتی برای اینکه دریابند بوسیله آن بعض فضل
من و رحمت مرا پس قربان کردند قربانی و قبول نکنم عبادتی را مگر از پرهیزکاران پس شد از کارش
ان خفیف ذا انتی پس چگونه دل میبندی بمصاحب بعد از برادر و معاون اصل یا موسی ضع الکبر و دع
الفخر و اذکر انّک ساکن القبر فلیمنعک ذلک من الشهوات یا موسی عجّل التوبة و اخّر الذنب و تأنّ
فی المکث بین یدیّ فی الصلوة و لا ترج غیری اتّخذنی جنّة للشدائد و حصنا لملمّات الامور
شرح ضع بفتح ضاد با نقطه و سکون عین بی نقطه مکسور بالتقاء الساکنین امر معتل الفاء واوی باب یفعل
و بر بن قیاس است و تأنّ بفتح همزه و تشدید نون معتل اللام یائی باب تفعّل است الثانی تمجید
الملمّات بضم میم و کلام و تشدید میم دوم نوازل حوادث روزگار یعنی ای موسی فرو گذار بزرگ
منشی را و واگذار نازیدن را و یادکن اینکه تو ساکن قبری پس باید که مانع شود ترا آن یاد کردن از خواهشها
ای موسی شتاب کن توبه را و واپس انداز گناه را و آهستگی کن در درنگ کردن در پیش من در نماز
و امید وار مشو غیر از مرا فرا گیر مرا سپری برای سختیها و حصاری برای نوازل کارها اصل یا موسی
کیف تخشع لی خلیقة لا تعرف فضلی علیها و هی لا تنظر فیه و کیف تنظر فیه و هی لا تؤمن بی
فکیف تؤمن بی و هی لا ترجوا ثوابا و کیف ترجو ثوابا و هی قد قنعت بالدنیا و اتّخذتها
ماوی و رکنت الیها رکون الظالمین شرح تخشع مضارع غائبه معلوم باب منع است الخلیقة بفتح
خاء با نقطه و کلام و سکون یاء دو نقطه پایین و قاف مردم و طبیعت و واو در و هی حالیه
ای موسی چگونه فروتنی میکند برای من مردمی که نمی شناسد احسان مرا بر او و چگونه می شناسد احسان مرا

بر او و حال آنکه او نظر نمیکند در آن احسان و چگونه نظر میکند در آن احسان و حال آنکه او منکر گردد
بآن احسان و حال آنکه امید وار نمیشود ثوابی را و چگونه امید وار میشود ثوابی را و حال آنکه او به
تحقیق اکتفا کرده بدنیا و فرا گرفته دنیا را مسکن و میل کرده بسوی دنیا مثل دنیا پرستان اصل یا موسی
نافس فی الخیر اهله فانّ الخیر کاسمه و دع الشرّ لکلّ مفتون یا موسی اجعل لسانک من وراء
قلبک تسلم و اکثر ذکری باللیل و النهار تغنم و لا تتّبع الخطایا فتندم فانّ الخطایا موعدها
النار شرح قریب باین مذکور است در کافی در کتاب الایمان و الکفر در حدیث بیست و دوم باب شصت و یکم
که باب ذم الدنیا و الزهد فیها است نافس بنون و فاء و سین بی نقطه امر باب مفاعله است المنافسة فی الشیء
مغالبه در رغبت در چیزی اهله منصوب مفعول به نافس است فانّ الخیر کاسمه برای بیان اینست که چنانچه
لفظ خیر شبیه نیست بلفظ شر همچنان افراد مفهوم خیر شبیه نیست بافراد مفهوم شر و این مبنی بر اینست کرده
محکمانه هر کتابی مذکور شده که خیر آنست که ماخوذ باشد از الله تعالی و رسول او یا اوصیای رسول او و شر
آنست که از پیروی ظن باشد یا موافق پیروی بلد و هذینا التخذین چنانچه مذکور است در کافی در کتاب
التوحید در حدیث چهارم باب البیان و التعریف و لزوم الحجة که باب هفتم و دوم است اجعل لسان در وراء قلب
عبارتست از اینکه سخن بی فکر و تامل گفته نشود تسلم مضارع مخاطب باب علم مجزوم است در جواب امر و بر
قیاس است تغنم بغین با نقطه و نون فتندم بنون و دال بی نقطه مضارع معلوم باب علم منصوب است
یعنی ای موسی مغالبه کن در رغبت در خیر اهلش را چه بدرستی که خیر مانند نام خود است و واگذار
شر را برای هر بازی خورده بدنیا ای موسی گردان زبانت را در پس دلت تا سالم باشی و بسیار کن یاد
مرا در شب و روز تا بهره یابی و از پی مرو گناهان را پس پشیمان شوی چه بدرستی که گناهان را وعده گاه
آتش جهنم است اصل یا موسی طب بالکلام لاهل الترک للذنوب و کن لهم جلیسا و اتّخذهم
لغیبک اخوانا و جدّ معهم یجدّون معک یا موسی الموت لاقیک لا محالة فتزوّد زاد
من هو علی ما یتزوّد وارد شرح الطب بطاء بی نقطه و باء یک نقطه امر معتل العین یائی باب فعل است اهل
الترک للذنوب شامل توبه کاران نیز هست لام در لغیبک برای تعلیل است غیب بفتح غین با نقطه و سکون

یاء دونقطه پایین وباء یکنقطه مصدر باب ضرب است ومستعمل شده بمعنی اسم فاعل برای مبالغه وعبارت
است از احوال آینده باعتبار اینکه معلوم غیر باشد موافق آیه سورهٔ لقمان وما تدری نفس ماذا تکسب
غدا واین اشارت است باینکه مصاحبان خود باعث صلاح احوال آینده میشوند در دنیا واخرت وچنانچه
مصاحبان بد باعث فساد میشوند جد بضم وکسر جیم وتشدید دال بی‌نقطه مفتوح ومکسور ومضموم امر
مصدر ومصدر است الجد بکسر جیم وتشدید دال سعی در طاعت یجدون بضم وکسر جیم وتشدید دال بی
نقطه مضموم استیناف بیانی شاید است لاهیه بکسر هاء وسکون یاء دونقطه پایین محال از بکریم
وتاء وحدت است تزود بزای ودال بی‌نقطه امر باب تفعل است زاد بزای والف منقلبه از واو ودال بی
نقطه منصوب مفعول به است ومضاف است تزود بتقدیر تزود است وضمیر مستتر راجع بمن است
وضمیر بارز راجع بما است وارد مرفوع وخبر هو است یعنی ای موسی خوش آینده کن سخن را برای جمعی
که واگذاشتند کاهها ن لو باش برای ایشان همنشین وفراگیر آن ایشان را برای عاقبت توبرادران وسعی در طاعت
کن با ایشان بیان این آنکه سعی در طاعت میکند با تقوای موسی مرک برخوردن تست بیتحاره پس
توشه خود کن توشه کسی را که او برای خود توشه میکند او ورود کننده است **اصل** یا موسی ما اریدبه وجهی
فکثیر قلیله وما ارید به غیری فقلیله کثیره وان اصلح ایامک الذی هو امامک فانظر ای
یوم هو فاعد له الجواب فانک موقوف ومسئول وخذ موعظتک من الدهر واهله فان
الدهر طویله قصیر وقصیره طویل وکل شیء فان **شرح** کثیر قلیله مبنی بر اینست که ثواب آن دائمی
است قلیل کثیره مبنی بر اینست که نفعش مخصوص اهل دنیاست ومنقطع میشود ومخفی نماند که اطلاق
الله تبارک وتعالی کفت کی بلا انقطاع قصرا اصلح افعل التفضیل است بمعنی لایق‌تر وسزاوارتر اینکه
برای آن براق کیری شود چنانچه براق کیری میشود برای روزهای عید الذی خبر اصلح است وعبارت است از
روز قیامت امامک بفتح همزه است ای بفتح همزه وتشدید میم مرفوع ومضاف است وبرای تهویل
است مثل یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت
وتضع کل ذات حمل حملها وتری الناس سکاری وما هم بسکاری ولکن عذاب الله شدید اعد

بکسر عین بی‌نقطه وتشدید دال بی‌نقطه مفتوحه امر باب افعال است قصیر بمعنی کالقصیر است باعتبار
انقطاع طویل بمعنی کالطویل است باعتبار اینکه باعث عبرت میشود برای خردمند کل شیء فان اشارت
است بفنای دنیا همگی وبقای الله بتنهایی تا وقتی که اعاده شود موافق آنچه در نهج البلاغه است
در خطبه که اوله ما وحده من کیفه است **یعنی** ای موسی آنچه اراده کرده شده بان رضای من پس
بسیار است کم آن وآنچه اراده کرده شده بان غیر رضای من پس کم است بسیار آن وبدرستی
که لایق‌تر روزهای تو آن روزیست که آن در پیش تست پس فکر کن که کدام روز است آن پس
آماده کن برای آن جواب را چه بدرستی که تو واداشته میشوی وپرسیده میشوی از آنچه در دنیا کردی
وبگیر پند خود را از زمانه واهل زمانه چه بدرستی که زمانه دراز نمایند کوتاه هست وکوتاه نمایند
دراز است وهر چیزی فانی میشود **اصل** فاعمل کانک تری ثواب عملک لکی یکون اطمع لک
فی الآخرة لا محالة فان ما بقی من الدنیا کما ولی منها وکل عامل یعمل علی بصیرة ومثال فکن
مرتادا لنفسک یا ابن عمران لعلک تفوز غدا یوم السؤال فهنالک یخسر المبطلون
شرح لام در لک برای تعدیه است طمع در آخرت عبارت است از میل کردن ما بقی من الدنیا کما ولی منها
برای بیان صارف از حرص در زندگی دنیاست ببیان اینکه لذت طعام ولباس ومانند آنها در آینده
همانست که دیدی سوای پیری وسستی در طول عمر باعتبار در دنیا حاصل نیست علی بصیرة حال ضمیر مستتر در
یعمل است البصیرة باعث دین وری مثال قد جاءکم بصائر من ربکم ومراد اینجا آیه بینه محکمه از کتاب الهی
است که صریح است در نهی از پیروی ظن واز اختلاف از روی ظن که بان هدایت بخیر وبحذر شر
شود موافق آیه سوره بلد وهدیناه النجدین المثال بکسر میم وثاء سه نقطه مصدر باب مفاعله مماثله و
مصدر اینجا مستعمل شده بمعنی اسم فاعل برای مبالغه وافراد وتثنیه وجمع وتذکیر وتانیث در آن
مساویست وعبارت است از آیات بینات محکمات بسیار که آنها بصائر است ومضمون همه یکی است
وباین اعتبار آنها را متشابه می نامند ومثانی نیز نامند موافق آیه سوره زمر الله نزل احسن الحدیث
کتابا متشابها مثانی المرتاد براء والف منقلبه از واو مکسوره ودال بی‌نقطه اسم فاعل باب افتعال که

از بخدین برای خودش فمن ابصر فلنفسه ومن عمی فعلیها سطلوب عبادت استاد خود را یان
پس عمل کن چنانچه گویا می‌بینی ثواب عمل خود را تا باشد طمع کنند تو ترا در آخرت ناچار چه بسیار ستی که آنچه
باقی ماند از دنیا ماننده آنست که پشت کرده است از دنیا وهر عمل کننده خواه در طریق خیر وخواه
در طریق شر عمل میکند بر حالی که بر بصیرتست و بر مثالیست پس باش که نیکند برای خودت ای پسر
عمران تا شاید که تو دریابی مطلوب خود را در قیامت در روز رسیدن از اعمال پس در آن وقت
زیان کار میشوند اهل باطل اصل یا موسی الق کفک ذلا بین یدی کفعل العبد المتصرخ الی
سیده فانک اذا فعلت ذلک رحمت وانا اکرم القادرین یا موسی سلنی من فضلی ورحمتی
فانهما بیدی لا یملکهما احد غیری وانظر حین تسئلنی کیف رغبتک فیما عندی لکل عامل
جزاء وقد یجزی الکفور بما سعی شرح الق بفتح همزه وسکون لام وقاف امر معتل اللام یائی از باب
افعال است الالقاء انداختن کفک بفتح کاف وتشدید فاء مفتوحه وسکون یاء دو نقطه پایین
وضمیر مخاطب است الکف عضوی که از بند تا سر انگشتان است ذلا بضم ذال با نقطه وتشدید لام
مصدر باب ضرب مفعول به است یا بمعنی اسم فاعل وحال ضمیر الق واست یدی بتشدید یاء مفتوحه وسکون
یا مثنی بود شاید که مراد این باشد که در نماز چون مارا دو سجده کنی دو کف را بر زمین انداز از روی
خواری یا بمعنی که پیش از گذاشتن دو زانوها بر زمین باشد واگر وضع میگفت بجای القاء اینمعنی فهمیده
نمیشد فعل بکسر فا اسم مصدر است وبفتح فا مصدر باب منع است المتصرخ بصاد بی نقطه وراء و
خاء با نقطه اسم فاعل استفعال داد خواه با آواز بلند و این اشارتست با آنکه چون کسی در نماز سر از رکوع
بردارد وراست شود وبعد از آن دو دست خود را بردارد والله اکبر گفته دو دست خود را اندازد
بر زمین مانند دادخواه میشود رحمت ماضی مجهول مخاطب باب علم است ذکر اکرم در این مقام برای
دفع استبعاد رحم با بنده قصور مند است وعندی عبارت از ثواب آخرت است وعنده ... شاید
که عبارت از ارزوی مرا باشد چنانچه منقولست در اوائل نهج البلاغه در ضمن کلام او علیه السلام لما
قبض رسول الله صلی الله علیه وآله وخاطبه العباس وابوسفیان بن حرب فی ان یبایعا له بالخلافة

کرده

کرد والله لابن ابی طالب انس بالموت من الطفل بثدی امه موافق این سوره جمعه فتمنوا الموت
ان کنتم صادقین پس شاید که در این کلام اشاره باشد باینکه دلبستگی بدنیا باعث نقار استجابت
دعاست عامل اعم از نیکوکار وبدکار است جزاء اعم از داده شده ومعفو است قد چون
داخل مضارع شود برای تقلیل است غالبا وگاهی برای تحقیق می‌باشد وبنابر اول اشاره
باین سوره شوری وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر نجزی بجیم وزای
مضارع مجهول غائب یا متکلم معلوم معتل اللام یائی باب ضرب است الکفور بفتح کاف وضم فا بغایت کافر
نعمت بما سعی احتراز است از آنچه بخطا یا سهو یا نسیان یا الم باشد یعنی ای موسی بینداز دو کف را از
روی خواری در پیش من مانند بنده خواری پیش داد خواه سوی مالکش چه بسیار ستی که تو چون کنی از
رحمت کرده میشوی ومن کریمترین توانایانم یا موسی طلب کن از من واز فضل من ورحمت من چه
بسیار ستی که آنها در تصرف من است مالک نیست آنها را کسی غیر من ونگاه دار وقتی که طلب میکنی از من
که چگونه است رغبت تو در آنچه نزد من است برای هر کار کننده سزائی است وگاهی جزا داده میشود بغایت
کافر نعمت بآنچه سعی کرده اصل یا موسی طب نفسا عن الدنیا وانطو عنها فانها لیست لک ولست
لها ما لک ولدار الظالمین الا العامل فیها بالخیر فانها له نعم الدار شرح طب بکسر طاء بی نقطه
سکون یاء یک نقطه امر معتل العین باب ضرب است الطیب بکسر طا وسکون یاء ونون بی شی نفسا بفتح
نون وسکون فاء تمیز است عن الدنیا متعلق بطب است بتضمین معنی بعد ومجاوزت انطو بفتح طا
بی نقطه وکسر واو امر معتل العین ومعتل اللام باب انفعال است الانطواء پهلو خالی کردن لام در اول
ودوم برای استحقاق است مثل ولله کافرین الف دما استفهامیه است لام در سوم برای اختصاص
است ودر چهارم زائده وتکرار سوم است زیرا که واو والدار بمعنی مع است دار الظالمین
بمعنی سرائیست که هر که در آنست ظالم است العامل منصوب باستثناء است مراد بعامل در دنیا بخیر
کسی است که دل بستگی بدنیا نداده وبرای آخرت در کار است یعنی ای موسی خوش کن دل را ودور شو از
دنیا وپهلو خالی کن از آن چه بسیار ستی که دنیا نیست برای تو ونیستی تو برای دنیا چه کار است ترا

با دلبستگی برایی که هر کرد دو انست ظالم است مگر کسی که دل نه جدا بان و عمل دران بجز کند چه
بدین هستی که دنیا برای او خوب سرایی است **اصل** یا موسی ما آمرک به فاسمع و مهما آراه
فاصنع خذ حقائق لی لصدرک وتیقظ بها فی ساعات اللیل والنهار ولا تمکن
ابناء الدنیا من صدرک فیجعلونه وکرا کوکر الطیر **شرح** ما برای شرطیت امر است بهمزه
والف وضم میم وسکون راء وضمیر مخاطب است فاسمع امر باب علم است ومراد بسماع مأموربه طوع
برای انست که چه بیش از وقت مأموربه باشد مهما بفتح میم وسکون ها برای شرطیت اراه
همزه وراء بی‌نقطه والف ماضی غایب معلوم باب افعال است وضمیر مستتر راجع بمصدر امرک
وضمیر بارز منصوب راجع بمهما است واین اشارتست باینکه گاهی امر پیش از وقت مأموربه می‌باشد مثل
حتی یهنا خذ بضم خاء با نقطه وسکون ذال با نقطه امر است حقائق بکسر همزه عبارتست از معانی که مراد
است بالفاظ واین احترازاست از حال جمعی که الفاظ را میخوانند واز معانی آیات بینات محکمات
اعراض میکنند مثل الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا تیقظ بفتح تاء دو نقطه
بالا وفتح یاء دو نقطه پایین وتشدید قاف مفتوحه وسکون ظاء با نقطه امر باب تفعل است التیقظ
بیدار شدن از خواب غفلت ودر بعض نسخ اتعظ بکسر همزه وصل وتشدید تاء دو نقطه بالای مفتوحه که
اولش منقلب از واو است وکسر عین بی نقطه وسکون ظاء با نقطه امر باب افتعال است الاتعاظ پند
تا، بکسون پند گرفتن لا تمکن نهی مخاطب باب تفعیل است ابناء الدنیا بمعنی پسران دنیاست و مستعمل
بمعنی دنیاپرستان باعتبار اینکه تعظیم میکنند دنیا را مانند تعظیم پسران پدران را تمکین دنیاپرستان
در سینه خود عبارتست از محبت با ایشان واز تدول فیجعلونه مرفوع است بنابر اینکه فا برای سببیت
بلکه برای بیان وتوضیح است نهی عنه در سابق است واگر برای سببیت بود منصوب میبود بحذف
نون الوکر بضم واو وضم کاف جمع وکر بفتح واو وسکون کاف آشیانها الطیر بفتح طاء وسکون یا
جمع طائر است **یعنی** ای موسی هرچه امر کنم ترا بان پس بشنو ودر هر وقت که بنمودم از ان پس بکن فرا
گیر معانی تورات را بسوی سینه تو وبیدار شو بانها در ساعتهای شب و روز و تمکین مکن دنیاپرستان را

از سینه

از سینه تو بسبب اینکه گردانند سینه ترا آشیانها مانند آشیانهای مرغان **اصل** یا موسی انما
الدنیا واهلها فتن بعضهم لبعض فکل مزین له ما هو فیه والمؤمن زینت له الآخرة
فهو ینظر الیها ما یفتر قد حالت شهوتها بینه وبین لذة العیش فادلجته بالاسحار
کفعل الراکب السائق الی غایته یظل کئیبا ویمسی حزینا فطوبی له لو کشف الغطاء ماذا
یعاین من السرور **شرح** الفتن بکسر فا وفتح تا دو نقطه بالا جمع فتنه بکسر فا وسکون تا باعثها
گمراهی مثل پدران که گمراه برای فرزندان مثل مصاحبان که گمراه برای مصاحبان فا در فکل برای بیان است
کل مرفوع ومنون است ومبتدا است مزین بزاء ویاء دو نقطه پایین اسم مفعول باب تفعیل مرفوع و
خبر مبتدا است ما در اول موصول است ودر دوم نافیه است ودر سوم استفهامیه برای تعجب
وتعظیم است یفتر بفاء وتاء دو نقطه بالا وراء مضارع غایب معلوم باب نصر وضرب است یا مجهول
باب تفعیل است لذة بفتح لام وتشدید ذال با نقطه است فادلجته بدال بی نقطه وجیم ماضی
غایبه معلوم باب افعال است الادلاج شبگیر نمودن السائق بسین بی نقطه وباء یکنقطه وقاف بمعنی
گیرنده بدیگران بسوی منزل که مقصود ایشان است پس از آفت گرمای روز محفوظ است
یظل بفتح ظاء با نقطه وتشدید لام مضارع غایب معلوم باب علم از افعال ناقصه است الظلول بضم
ظاء وضم لام متصف بصفتی شدن در روز ومیتواند بود که بکسر ظاء از باب افعال باشد واز افعال
تامه باشد الاظلال صاحب سایه شدن یعنی داخل شدن در نهار که ما بین طلوع آفتاب وغروب آفتاب
است وبنابر اول کئیبا خبر یظل است وبنابر دوم حال فاعل یظل است الکئیب بفتح کاف وکسر همزه
وسکون یاء دو نقطه پایین وباء یکنقطه شکسته حال یمسی مضارع غایب معلوم باب افعال از افعال ناقصه
وتامه میتواند بود طوبی بضم طاء بی نقطه وسکون واو وباء یکنقطه والف مؤنث اطیب است بمعنی
خوشتر کشف غایبه مجهول باب ضرب است غطا بکسر غین با نقطه والف ممدوده است ماذا استفهام
تعجبی است سرور بمعنی باعث خوشحالی است **یعنی** ای موسی دنیاپرستان واهل دنیا باعثهای گمراهی اند بعضی از
ایشان برای بعضی است بیان این که هر کدام آرایش کرده شده است او را آنچه او در آنست ومؤمن

آرایش کرده شده است برای او آخرت پس او نظر میکند سوی آخرت ست عینشود در کار آخرت
میان او و میان لذت زندگی دنیا پس شب کیرفته بوده او را در سحرها مانند کاد سوار پیشی
کیرنده سوی منزل مرادش میباشد در روز شکسته حال و میباشد در شام اندوهکین پس
خوشی برای اوست پس اکر بتحقیق برداشته میشد پرده هر چیز میدید باعث خوشحالی

اصل یا موسی الدنیا نطفة لیست بثواب للمؤمن ولا نقمة من فاجر فالویل الطویل
لمن باع ثواب معاده بلعقة لم تبق وبلعسة لم تدم وکذلک فکن کما امرتک وکل
امری رشاد شرح النطفه بفتح نون وکسر طاء بی نقطه و فاء و تاء تانیث بجز و ... و بضم نون
وسکون طاء آب کم که در ترد او یا خیک میماند ... نقمه بفتح نون وکسر قاف مجرور معطوف بر ثواب
است اللعقه بفتح و ضم لام وسکون عین بی نقطه و قاف مصدر باب علم لیسیدن لم تبق بسکون
با یک نقطه و فتح قاف مضارع غایبه معتل اللام معلوم باب علم یا مجهول باب افعال است ملعسه بباء
حرف جر و فتح لام وسکون عین بی نقطه و سین بی نقطه و تاء و حدت است اللعس بفتح لام وسکون عین
مصدر باب منع دندان زدن بخوردنی و در بعض نسخ بلعقه بفتح با یکنقطه وسکون لام و غین بی نقطه
و تاء وحدت است البلع بفتح با و سکون لام مصدر باب علم فرو بردن خوردنی لم تدم بضم و فتح دال
بی نقطه معتل العین باب نصر و علم است وکذلک بتقدیر وکذلک الدنیا است و مشار الیه ذلک
ماضی بودن انتفای بقا انتفای دوام است که مفهوم است از لم و مراد اینست که مستقبل دنیا
هر چند طویل باشد مانند کذشته و رفته است الرشاد بفتح را و شین با نقطه و الف و دال بی نقطه
مصدر باب نصر و علم راه نمودن و راه یافتن یعنی ای موسی دنیا نجاست نیست پاداشت برای مؤمن
و نه انتقام از فاسق پس هلاک دور دور برای کسی است که فروخت پاداشت خود را بلیسیدنی که باقی
نماند و بدندان زدنی که مستمر نشد و چنانست دنیا پس باش چنانچه فرمودم ترا و همکی فرمان من
راهنمایی است اصل یا موسی اذا رأیت الغنی مقبلا فقل ذنب عجلت الی عقوبته و
اذا رأیت الفقر مقبلا فقل مرحبا بشعار الصالحین ولا تکن جبارا ظلوما ولا

دوزبر کشتن م

تکن

تکن للظالمین قرینا یا موسی ما عمر وان طال یذم آخره وما ضرک ما زوی عنک اذا
حمدت مغبته شرح ذنب مرفوع و مبتدا است و جایز است اینکه مبتدا نکره باشد چون
فائده دهد مثل کوکب انقض الساعة عجلت ماضی غایبه مجهول باب تفعیل است عقوبته مرفوع و
نایب فاعل است و عبارتست از عنی و مراد اینست که مال بسیار عذابیست و دنیا پرستان از آن
غافلند و اینکه کناهی کرده اند که بآن کرفتار شده اند مرحبا بفتح میم وسکون را و فتح حا بی نقطه و
با یک نقطه بتقدیر حرف ندا است المرحب بمعنی باب علم و حسن وسعت عیش بشعار بباء حرف جر
و کسر شین با نقطه و عین بی نقطه و الف و را است و با برای ملابست است یا برای سببیت است و بنا بر اول
طلب مرحب برای شعار است و بنا بر دوم برای خود است و بهر تقدیر ظرف صفت مرحبا است
الشعار پیراهن الجبار بفتح جیم و تشدید با یک نقطه بغایت خود پسند الظلوم بفتح ظا با نقطه بغایت
بجا کننده ما در اول استفهامیه انکاریست و مرفوع و مبتدا یا خبر مبتدا است عمر بضم عین بی نقطه
وسکون و ضم میم خبر مبتدا یا مبتدا است و ان وصلیه است تذم بذال با نقطه و تشدید میم مضارع
مجهول باب نصر است آخره بهمزه الف و کسر خاء با نقطه منصوب مفعول فیه است و جمله صفت عمر است
ما در دوم استفهامیه انکاریست و منصوب مفعول مطلق ضرک است ما در سوم موصوله
و فاعل ضرک است و عبارتست از اقبال غنی و دولت دنیا زوی بزای و کسر واو ماضی غایب مجهول
باب ضرب است و صاحب قاموس از باب نصر نقل کرده است الزی بفتح زای و تشدید یا باز کرفتن
و ضمیر مستتر راجع بما است حمدت ماضی مجهول مخاطب باب علم است مغبته بفتح میم و فتح غین با نقطه
و تشدید با یک نقطه منصوب مفعول فیه است یعنی ای موسی چون دیدی بی نیازی را
رو آورنده پس بکو کناهی شتاب کرده شده برای عقوبت آن و چون دیدی نیازمندی را
رو آورنده پس بکو کشادکی و وسعت عیش پیراهن صالحان و مباش بغایت خود پسند و بغایت
بجا کننده و مباش برای بیجا کنندکان مصاحب و همتا ای موسی چیست عمری هر چند دراز شده
باشد که مذموم شود در آخرش و چه نوع ضرر کرد ترا آنچه باز کرفته شده از تو چون محمود شود در

عاقبت آن **اصل** یا موسی صرح الکتاب الیک صراحا بما انت الیه صائر فکیف رقد
علی هذا العیون ام یجد قوم لذة العیش لولا التمادی فی الغفلة والاتباع للشقوة
والتتابع للشهوة ومن دون هذا یجزع الصدود **شرح** صرح بصاد بی‌نقطه و را و
حاء بی‌نقطه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است کتاب عبارتست از تورات کردن آیات بینات
محکمات ناهیه از پیروی ظن بسیار است موافق آیه سوره اعراف الم یوخذ علیهم میثاق الکتاب
ان لا یقولوا علی الله الا الحق تعدیه تصریح بالی تضمین معنی انهاء و ایصال است صراحا بکسر صاد بی‌نقطه
و را و الف و حاء بی‌نقطه مفعول مطلق برای نوع است الصراح سولحیکی بی‌شبهه بی اشتباه بما
متعلق بصرح است یا متعلق بصراحا است یا عبارتست از جنت یا جهنم و مراد اینست که هر که
تصریحات کتاب الهی را ببیند و ملاحظه حال خود کند میداند که عاقبتش چیست زیرا اگر پیروی آیات
و تطبیق بمعصوم امام مفترض الطاعه را افتراض دنیا میکند از اهل بهشت است و الا از اهل
جهنم است لیکن اکثر اهل ان نجود را بازی میدهند موافق آیه سوره بقره لا اکراه فی الدین قد تبین
الرشد من الغی و آیه سوره انعام بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل ولو ردوا لعادوا لما
نهوا عنه وانهم لکاذبون آن عبارتست از هر مکلف است ترقد بتاء و قاف و دال بی‌نقطه مضارع
غایبه معلوم باب نصر است مشار الیه هذا مصدر صرح است العیون مرفوع و فاعل ترقد است و الف
لام برای عهد خارجی است و مراد عیون اهل زمان است که پیروی ظن و تقلید ائمه ضلالت متعاد
شده میان ایشان ام منقطعه است و بمعنی بل اضرابیه است از استفهامی سوی استفهامی دیگر که
در انکاریست التمادی مصدر باب تفاعل بنهایت رسیدن اتباع بتشدید تاء دو نقطه بالا
مکسوره مصدر باب افتعال است شقوه بفتح و کسر شین با نقطه و سکون قاف عبارتست از احکام
ائمه ضلالت التتابع بتاء دو نقطه بالا و باء یک نقطه و عین بی‌نقطه مصدر باب تفاعل مبالغه در پیروی
شهوه عبارتست از هوا و خواهش نفس من برای سببیه است دون بضم دال بی‌نقطه و سکون
واو است و مضاف است مشار الیه هذا مصدر صرح است یجزع بجیم و زای و عین بی‌نقطه

مضارع غایب معلوم باب علم است الصدود بضم صاد بی‌نقطه و تشدید دال بی‌نقطه مکسوره و
قاف بغایت راست گویان در دعوی ایمان بی شائبه نفاق **یعنی** ای موسی بتصریح کرده کتاب سوی تو در
بدوایه تو سوی آن میکردی پس چگونه میخوابد بر این تصریح چشمها یا چگونه می‌یابند قومی که پیروی ظن
میکنند لذت زندگانی را اگر نبود بنهایت رسیدن در غفلت و پیروی کردن برای شقاوت و پی
در پی شدن برای خواهش نفس و از پیش این تصریح مضطرب میشوند بغایت راستگویان **اصل**
یا موسی مر عبادی یدعونی علی ما کان بعد ان یقروا لی انی ارحم الراحمین مجیب المضطر
واکشف الضر وابدل الزمان واتی بالرخاء واشکر الیسیر واثیب الکثیر واغنی الفقیر وانا
الدائم العزیز القدیر **شرح** ما کان عبادت از کاملا نسیانست بدل از باب تفعیل است و تبدیل زمان عبارت
است از تغییر احوال اهل زمان بعزت و نیکی در دادن که منعم آتی بهمزه و الف و کسر تاء دو نقطه بالا در یاد
باد دیار لتنها از برای بتقدیر است الرخا بفتح راء و خاء با نقطه و الف و همزه منقلبه از واو مصدر باب نصر و
منع و علم و حسن ضد سختی **یعنی** ای موسی امر کن بندگان مرا که دعا کنند مرا بعد از آنکه اقرار کنند
برای من با آنکه منم ارحم الراحمین امر کار ساز دوستان که نیم و دور میکنم بدی را و تغیر میدهم زمان را و می آورم
فراخی را و حق شناسی میکنم عبادت اندک را و ثواب میدهم بسیار را و غنی میکنم فقیر را و منم همیشگی بی شک
بغایت توانا **اصل** فمن لجأ الیک وانضوی الیک من الخاطئین فقل اهلا وسهلا یا رحب الفناء
بفناء رب العالمین واستغفر لهم وکن لهم کاحدهم ولا تستطل علیهم بما انا اعطیتک
فضله وقل لهم فلیسألونی من فضلی ورحمتی فانه لا یملکها احد غیری وانا ذو الفضل
العظیم **شرح** لجأ بجیم و همزه ماضی معلوم باب منع است انضوی بضاد با نقطه و واو و الف منقلبه از یاء
ماضی غائب معلوم باب انفعال است الانضواء انضمام و میل سوی کسی اهلا بفتح همزه و سکون هاء
منصوب بفعل محذوف است بتقدیر صادفت یا ادرکت و همچنین است سهلا بفتح سین و سکون هاء الاهل
انس گیرنده السهل فرمانبردار و مراد اینست که من اهل تو و سهل تو ام الرحب بفتح راء و سکون حاء بی‌نقطه
و باء یک نقطه صفت مشبهه باب علم و حسن واسع الفناء بفتح غین با نقطه و تخفیف نون و الف همزه

منقلب ان بالی بی نیازی الاستظهار مصدر معتل العین و اوی باب استفعال بلندی جستن یا عبارت است
از عصمت و رسالت و نبوت و علم بهر محتاج الیه فضل بفتح فا و سکون ضاد با نقطه و ضمیر راجع
بما معقول دوم است و اضافه بیانیه است یعنی پس هر که التجا کرد سوی تو و میل کرد سوی تو
از جمله گناهکاران پس نیکو که خوش آمدی و صفا آوردی ای فراخ بی نیازی بوسیله بی نیازی
رب العالمین و استغفار کن برای آن گناهکاران و باش برای ایشان مانند یکی از ایشان و یکی
مجو برایشان با بجز من دادم ترا فضیلت آن و نیکوی ایشان پس باید که خواهش کنند مرا از فضل
من و رحمت من چه به درستی که شان این است که مالک نمیشود اظهار آنکه غیر من و من صاحب فضل بزرگ

اصل طوبی لک یا موسی کهف الخاطئین و جلیس المضطرین و مستغفر المذنبین
انک منی بالمکان الرضی فادعنی بالقلب النقی و اللسان الصادق و کن کما امرتک اطع امری
ولا تستطل علی عبادی بما لیس منک مبتداه

شرح طوبی بضم طا مونث اطیب است و عبارت
از مرتبه عالیه و بتقدیر حرف ندا است یا مبتدا است کهف مرفوع و خبر مبتدا محذوف است بتقدیر
من درمنی برای نسبت مکان بفتح میم اصلیه یعنی مرتبه عالیه و بفتح میم زائده بمعنی موضع است ازرضی
بفتح را و کسر ضاد با نقطه و تشدید یا پسندیده المتقی با یا یک نقطه و دال بی نقطه اسم مکان باب افتعال است
او اسباب چیزی که معلوم باشد که معنی سوی آن چیز خواهد شد پس گویا شروع در آن چیز شده
در اول اسباب آن یعنی ای خوشتر برای تو ای موسی تو پناه خطاکاران و همنشین درماندگان
و استغفار کننده برای گناهکاران به درستی که تو نسبت بمن در مرتبه عالیه پسندیده پس
دعا کن مرا بدل پاکیزه و زبان راست گو و باش چنانچه امر کردم ترا پیروی کن فرمان مرا و بلندی مجو
بر بندگان من بوسیله فضیلتی که نیست از تو جای ابتدای آن

اصل وتقرب الی فانی
منک قریب فانی لم اسئلک ما یوذیک ثقله ولا حمله انما سئلتک ان تدعونی
فاجیبک وان تسئلنی فاعطیک وان تتقرب الی بما منی فاخذت تاویله و علی
تمام تنزیله

شرح تقرب بفتح قاف و را و با یک نقطه امر باب تفعل است التقرب بالغرب و تعدیه

ان

ان بالی بتضمین معنی وصول است و وصول کسی که مکانی نیست عبارت است از ادراک رضوان او و فادر فانی در دو جا
برای تعلیل است من درمنک برای نسبت است قریب بمعنی سهل الوصول است یوذیک بضم
و ذال با نقطه و یاء دو نقطه پایین از باب افعال است الثقل بکسر ثا سه نقطه و سکون و فتح قاف
سنگینی الحمل بکسر و فتح حا بی نقطه و سکون میم سوم درخت و مراد اینجا اثر چیزیست فاجیبک مضارع متکلم
معلوم باب افعال است و منصوب است بان مقدره بعد از فا که برای سببیت است باعتبار اینکه سالتک ان
تدعونی بمعنی لک ادعنی است و بعید است اینکه فا در اینجا عاطفه باشد و نصب فاجیبک بعطف بر تدعونی
باشد زیرا که اجابت داخل مسئول نیست مگر بنوعی از تجوز و بر این قیاس است فاعطیک تا در بما عبارت است از
آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن امر و به پیروی علم و سوال از اهل الذکر از هر غیر معلوم اخذت بفتح
تا است التاویل بازگشت کاری مثل اسرار مخفیه در آیت سوره کهف ذلک تاویل ما لم تسطع علیه صبرا و اینجا
عبارت است از وجوب امام مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام در هر زمان و تعیین اسم و نصب هر امامی تا انقراض
دنیا خواه نبی و خواه وصی موافق آیه سوره هود افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و من قبله
کتاب موسی اماما و رحمة علی بتشدید یاء مفتوحه است التمام بفتح و کسر و ضم تا دو نقطه بالا تتمه بمعنی
آنچه چیزی بآن کامل شود و بفتح تا مصدر باب ضرب ضد نقصان التنزیل نازل کردن آیات بسیار برای
یکمضمون تا بحدی که احتمال انکار آن نماند بوجهی از وجوه مگر بمکابره صریحه و افترا بر الله تعالی موافق آیه
سوره مائده یحرفون الکلم من بعد مواضعه و آیه سوره بقره یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه
وهم یعلمون و آیه سوره نحل ولا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علی
الله الکذب و مراد این است که بر خود لازم ساختم در هر کتابی از کتب انبیا این که چندان تکرار کنم آن مضمون را
بعبارات مختلفه متنوعه که حجت بر جمیع مکلفان بغایت کامل شود موافق آنچه می آید در حدیث دوم فصل
هشتم که فیا عجبا و ما لی لا اعجب من خطا هذه الفرق علی اختلاف حججها فی دینها لا یقتصون اثر نبی و لا
یقتدون بعمل وصی تا آخر یعنی و کمال نزدیکی کن سوی من چه به درستی که من نسبت بتو نزدیکم چه
به درستی که من طلب نکردم از تو چیزی را که آزار کند ترا سنگینی آن و نه اثر آن جز این نیست که طلب کردم

از تو اینرا که خوانی مرا یا الله مثلا پس لبیک اجابت کوهم ترا و اینرا که طلب کنی از من آنچه را که خواهی پس
دهم ترا و اینرا که کمال نزدیکی کنی سوی من بوسیلهٔ آنچه از من فرا گرفتی باز گشتنرا و بر من است که اداء
انزال آن در هر کتابی از کتب انبیا **اصل** یا موسی انظر الی الارض فانها عن قریب قبرک و ارفع
عینیک الی السماء فان فوقک فیها ملکا عظیما وابک علی نفسک ما دمت فی الدنیا و
تخوف العطب والمهالک ولا تغرنک زینة الدنیا وزهرتها ولا ترض بالظلم ولا تکن
ظالما فانی للظالم رصید حتی ادیل منه المظلوم **شرح** عن بمعنی بعد است مثل عما قلیل
لیصبحن نادمین الملک بضم و فتح و کسر میم است و سکون لام و بفتح میم و فتح لام و بضم میم و ضم لام
مملکت بمعنی آنچه در تصرف و تدبیر کسی باشد ابک بسکون با یک نقطه و کسر کاف امر معتل اللام باب ضرب
است مادمت از افعال ناقصه است و مرکب است از ما مصدریه زمانیه و دمت بضم دال و
سکون میم و فتح تا که ماضی مخاطب معلوم معتل العین باب نصر است تخوف امر باب تفعل ا
التخوف بغایت ترسیدن العطب بفتح عین بی نقطه و سکون طا بی نقطه و با یک نقطه مصدر باب
نصر بمعنی و بفتح عین و فتح طا مصدر باب علم هلاک و بنا بر اول مراد اینجا تنعم در پوشش و خورد
و مانند اینها است که مشتمل است بر مهالک که جمع مهلک بفتح میم و فتح لام است بمعنی جاهایی
که مظنهٔ هلاک و دخول جهنم است و بنا بر دوم مراد اینجا دخول جهنم است و مهالک جمع مهلک
بضم میم و کسر لام است بمعنی باعثهای دخول جهنم و اشارت است باینکه اکثر مردمان میترسند از دخول
جهنم و نمیترسند از باعثهای آن لا تغرنک بغین با نقطه و تشدید را مفتوحه نهی غایبه معلوم باب
نصر موکد بنون تاکید ثقیله یا خفیفه است الزهرة بفتح زای و سکون و فتح ها و را خوشنمایی الرصید
بفتح را و کسر صاد بی نقطه و سکون یا دو نقطه پایین و دال بی نقطه کسی که در کمینگاه است ادیل بدال
بی نقطه و یا منقلبه از واو مضارع متکلم معلوم باب افعال است الادالة غالب کردن کسی را بر دشمنش
و تعدیه آن بمن بتضمین معنی انتقام است المظلوم منصوب و مفعول به است **یعنی** ای موسی نگاه
کن سوی زمین چه بدبختی که آن بعد از اندک زمانی قبر تست و بردار دو چشم ترا سوی آسمان

چه بدبختی

١٠٦

چه بدبختی که در بالای تو در آسمان مملکتی بزرگست باعتبار وسعت و کثرت فرشتگان و تسبیح
تقدیس و سائر عبادات ایشان و گریه کن بر خود تا چندانکه باشی در دنیا و بغایت ترس از اسباب
تنعم را و چندین مهلکه را که در تنعم است و باید که بازی ندهد البته ترا آراستگی دنیا و خوشنمایی آن و
راضی مشو بستم و مباش ستمکار چه بدبختی که من برای ستمکار در کمینگاهم تا آنکه غالب کنم بانتقام
او ستمکرده شده را **اصل** یا موسی ان الحسنة عشرة اضعاف ومن السیئة الواحدة الهلاک
لا تشرک بی ولا یحل لک ان تشرک بی قارب وسدد وادع دعاء الطامع الراغب فیما
عندی النادم علی ما قدمت یداه فان سواد اللیل یمحوه النهار وکذلک السیئة
یمحوها الحسنة وعشوة اللیل تاتی علی ضوء النهار وکذلک تاتی علی الحسنة الجلیلة فتسودها
شرح من برای سببیت است الهلاک بفتح ها و تخفیف لام مصدر باب ضرب و منع و علم دخول جهنم لا
تشرک نهی مخاطب باب افعال استیناف بیانی است و مراد اینست که آن یک سیئه شرکست و چون تکفیر اثم
از شرک نیست چنانچه مذکور است در کافی در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوم باب الکفر که باب جحود و شصت و پنجم
است پس کفر باعث هلاکست بطریق اولی موافق آیه سوره نسا ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون
ذلک لمن یشاء قارب امر باب مفاعله است و سدد بسین بی نقطه و دو دال بی نقطه امر باب تفعیل است و مراد
که [illegible] کن جاهلان شد و قابلان تعلیم اند نزدیکی کن و راست کن ایشان را در اعمال ایشان دعا منصوب و مفعول مطلق
برای تشبیه است لیل اینجا بمعنی زمانی است از غروب آفتاب تا طلوع آفتاب است و نهار زمانی است که از
طلوع آفتاب تا غروب آفتاب است العشوة بفتح عین بی نقطه و سکون شین با نقطه تاریکی اول شب یا از اول
شب تا ثلث آن چون متعدی بعلی شود بمعنی غالب شدن است تسود از باب تفعیل است **یعنی**
ای موسی بدبختی که ثواب حسنه ده برابر است و از یک سیئه دخول جهنم میباشد بیان این آنکه شریک مکن
من کسی را بیان این آنکه حلال نمیشود برای تو اینکه شریک کنی با من کسی را نزدیکی کن و راست کن و دعا
کن مانند دعای طمع کار رغبت کننده در آنچه نزد منست پشیمان بر آنچه پیش کرده دو دستش چه
بدبختی که تاریکی شب محو میکند آنرا روز و همچنان سیئه محو میکند آنرا حسنه و تاریکی شب غالب

میشود بر روشنی روز و همچنان سیئه غالب میشود بر حسنه بزرگ پس هیا دمیکند از ادم
اصل علی بن محمد عمن ذکره عن محمد بن الحسین وحمید بن زیاد عن الحسن بن محمد
الکندی جمیعا عن احمد بن الحسن المیثمی عن رجل من اصحابه قال قرأت جوابا
من ابی عبد الله علیه السلام الی رجل من اصحابه اما بعد فانی اوصیک بتقوی الله فان
الله قد ضمن لمن اتقاه ان یحوله عما یکره الی ما یحب ویرزقه من حیث لا یحتسب
فایاک ان تکون ممن یخاف علی العباد من ذنوبهم ویامن العقوبة من ذنبه فان الله عز
وجل لا یخدع عن جنته ولا ینال ما عنده الا بطاعته ان شاء الله شرح وحمید عطف
بر علی است جمیعا عبارتست از محمد و حسن میثمی بکسر میم و سکون یاء دو نقطه باپاین و فتح ثاء
سه نقطه از اولاد میثم تمار است یحوله بحاء بی نقطه معلوم باب تفعیل است یکره مضارع غایب معلوم
باب علم است و ضمیر مستتر راجع بمن است یحتسب بحاء بی نقطه و تشدید باء یک نقطه معلوم باب افتعال
است و ضمیر مستتر راجع بمن است و این اشارتست بتفسیر آیه سوره طلاق و من یتق الله یجعل له
مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب ایضا و من یتق الله یجعل له من امره یسرا و قول امام و یرزقه
منصوبست اگرچه در تتمه آیه اولی مجزوم است لا یخدع بخاء با نقطه و دال بی نقطه و عین بی نقطه
مضارع غایب مجهول باب منع است الخدع بفتح و کسر خاء و سکون دال فریب دادن و تعدیه آن بعن بتضمین معنی غفلت
لا ینال مضارع غایب مجهول باب منع و ضرب است ان شاء الله اشارتست باینکه هر یک از طاعت و معصیت
بمشیت الله تعالی است پس ان ظرف طاعتست و برای شرط نیست یعنی روایت کرد علی بن محمد که
از کسی که مذکور کرده حدیث را از محمد بن حسین و روایت کرد حمید بن زیاد از حسن بن محمد کندی
بکسر کاف و سکون نون همگی از احمد بن حسن میثمی از مردی از یاران خود گفت که خواندم جوابی را از امام
جعفر صادق علیه السلام سوی مردی از یاران خود که اما بعد از حمد و صلوة پس بدرستی که من سفارش می
کنم ترا بپرهیزکاری از عذاب الله چه بدرستی که الله بتحقیق ضامن شده برای کسی که پرهیز کرد از
عذاب او دو چیز را اول اینکه بیرون برد او را از انچه نمیخواهد سوی انچه میخواهد دوم انکه روزی دهد

اورا

اورا از جایی که بحساب نمی اورد پس دور دار خود را از اینکه باشی از جمله کسی که میترسد بر بندگان از
عقوبت گناهان ایشان و ایمن میشود عقوبت را از گناه خود چه بدرستی که الله عز و جل فریب داده نمیشود
از بهشت او و در یافته نمیشود انچه نزد اوست مگر بطاعت او و در وقتی که خواسته باشد اصل سوم
عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن محمد بن سلیمان عن عیثم بن اشیم عن معویة بن عمار عن ابی
عبد الله علیه السلام قال خرج النبی صلی الله علیه وآله ذات یوم وهو مستبشر یضحک سرورا
فقال له الناس اضحک الله سنک یا رسول الله وزادک سرورا فقال رسول الله صلی الله علیه
وآله انه لیس من یوم ولا لیلة الا ولی فیهما تحفة من الله الا وان ربی اتحفنی فی یومی هذا
بتحفة لم یتحفنی بمثلها فیما مضی شرح روایت کردند جمعی از یاران ما از سهل بن زیاد از محمد بن
سلیمان از عیثم بفتح عین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه باپاین و فتح ثاء سه نقطه ابن اشیم بفتح همزه و سکون
شین با نقطه و فتح یاء دو نقطه باپاین از معویه بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بیرون امد نبی
صلی الله علیه وآله روزی بر حالی که او شادان بود میخندید از خوشحالی پس گفتند او را مردمان که خندان کناد
الله تعالی دندان ترا ای رسول الله و زیاده کناد ترا باعتبار خوشحالی پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که
بدرستی که شان این است که نیست هیچ روزی و نه شبی مگر بر حالی که مراست در انها تحفه از جانب الله آگاه باش
و بدرستی که صاحب کل اختیار من تحفه داد مرا درین روز من تحفه که تحفه نداده مرا بمثل ان در انچه گذشت
مراد سوای الفاظ قرانست اصل ان جبرئیل اتانی فاقرانی من ربی السلام وقال یا محمد ان الله
عز وجل اختار من بنی هاشم سبعة لم یخلق مثلهم فیما مضی ولا یخلق مثلهم فیما بقی انت یا
رسول الله سید النبیین وعلی بن ابی طالب وصیک سید الوصیین والحسن والحسین
سبطاک سید الاسباط وحمزة عمک سید الشهداء وجعفر ابن عمک الطیار فی الجنة یطیر
مع الملائکة حیث یشاء ومنکم القائم یصلی عیسی بن مریم خلفه اذا اهبطه الله الی الارض
من ذریة علی وفاطمة من ولد الحسین شرح قریب باین مذکور است در کافی در کتاب الحجة در ابواب
التاریخ در حدیث سی و پنجم مولد النبی صلی الله علیه وآله و وفاته یعنی بدرستی که جبرئیل امد مرا پس رسانید

بمن از صاحب کلینی خبر داد و من سلام دادم و گفتم کای محمد بدرستی که الله عز وجل کرد بیدا از اولاد هاشم
هفت کس را که نیافرید مثل ایشان را در آنچه گذشت و نمی‌آفریند مثل ایشان را در آنچه باقی ماند تو
ای رسول الله افضل پیغمبرانی و علی بن ابی طالب وصی تو افضل اوصیا است و حسن و حسین دو فرزند
زاده تو بهترین فرزندزادگان انبیا اند و حمزه افضل شهدا غیر اوصیاست و جعفر پسر عم تو که نوع
است در بهشت می‌پرد با دو شتکان هرجا که میخواهد و از جمله شماست قائم بحق غازی که نماز در عیسی پیغمبر
در پس او چون فرود آورد الله او را از آسمان سوی زمین از جمله فرزندان علی و فاطمه از اولاد حسین است
چهارم **اصل** سهل بن زیاد عن محمد بن سلیمان الدیلمی المصری عن ابیه عن ابی بصیر عن ابی
عبد الله علیه السلام قال قلت له قول الله عز وجل هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق قال فقال ان الکتاب
لم ینطق ولن ینطق ولکن رسول الله صلی الله علیه وآله هو الناطق بالکتاب قال الله جل ذکره
هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق قال قلت جعلت فداک انا لا نقرأها هکذا فقال هکذا والله
نزل به جبرئیل علی محمد صلی الله علیه وآله ولکنه فیما حرف من کتاب الله **شرح** دیلمی باعتبار اینست که سلیمان بن عبد الله
در تجارت سی دیلم را الیسار میخرید و در نسخ بیمم است و در بعض کتب رجال مصری بیاء یکنقطه و در تنخه
معری بنون است در سوره جاثیه چنین است کل امة تدعی الی کتابها الیوم تجزون ما کنتم تعملون هذا کتابنا
ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون و در قرائت مشهور ینطق بفتح یا از باب علم است و مقصود
امام علیه السلام اینست که در قراءة جبرئیل ینطق بضم یاء از باب افعال است بدلیل اینکه مراد بکتاب در بن آیه کتاب
شرعیاست مثل قرآن زیرا که اگر مراد صحیفه اعمال میبود بجای کل امة میگفت کل نفس و مراد بنطق و لا
صریح است و معلوم است که قرآن شاملت دلالت صریحه ندارد برحق در جمیع اعمال امت بلکه دلالت صحیحه
دارد باعتبار اشتمال آن بر آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن در مسائل احکام الله تعالی بر وجوب تحقق
امام مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام الله تعالی در امت تا انقراض تکلیف و آن امام ناطق است بحق در هر
محتاج الیه اگر تمکین کنند او را و سوال کنند او را و آن امام رسول الله صلی الله علیه وآله و اوصیاء او علیهم السلام
است پس قول امام لم ینطق و لن ینطق با نیفعه است که ناطق بحق در جمیع مسائل و محتاج الیه امت نبود

وخواهد

وبخواهد بود زیرا که اکثر احکام در متشابهات قرآنست و ذکر رسول الله بعنوان تمثیل است و مراد
اینست که اوصیای او نیز مثل او ینده نطق بحق در جمیع مسائل او در بالکتاب برای بیست و یعلم
الناطق بینه و از این ظاهر میشود که انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون برای اینست که معلوم شود که کدام
جمله مخاطبان پیروی آیات بینات قرآن کرده التزام سوال امام ناطق کرده در اعمال خود و بنشی شده
کدام مخالفت کرده خود رایی و پیروی ظن در اعمال خود کرده و جهنمی شده **یعنی** روایت کرده بتوسط
عدة من اصحابنا سهل بن زیاد از محمد بن سلیمان دیلمی بفتح دال ابیقطه و سکون یاء دو نقطه پایین و فتح لام
مصری او نیز پدرش از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که چه معنی دارد قول الله
عز وجل در سوره جاثیه که این کتاب ماست که ناطق میشود برشما بحق در جمیع اعمال شما راوی گفت که
پس امام گفت که بدرستی که قرآن مثلا ناطق نشده و ناطق نخواهد شد بحق در جمیع اعمال امت ولیک
رسول الله صلی الله علیه وآله مثلا اوست ناطق بوسیله کتاب ما ستنباط از آن گفت الله جل ذکره در
سوره جاثیه که این کتاب ماست ناطق سکننده امامان را برشما بحق در جمیع اعمال شما راوی گفت که گفتم که فدای
شوم بدرستی که ما نمیخوانیم آن آیه را چنین امام گفت چنین بخدا قسم نازل کرد جبرئیل بر محمد ولیکن آن
در جمله چیزیست که تحریف کرده شد از کتاب الله در وقتی که ائمه ضلالت جمع قرآن کردند **اصل** جماعة
عن سهل عن محمد عن ابیه عن ابی محمد عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن قول الله
عز وجل الناس دینهم قال قلت والقمر اذا تلاها قال ذاک امیر المؤمنین علیه السلام
تلا رسول الله صلی الله علیه وآله ونفثه بالعلم نفثا **شرح** در بعض نسخ عن ابی
محمد بینت و در تفسیر علی بن ابراهیم بجای آن عن ابی بصیر است امثال این تفسیر از قبیل بیان
باطن قرآنست و منافات ندارد با ظاهر زیرا که الفاظ قرآن لمعانی متعدد است در یک
استعمال نفث بنون و فا و ثا سه نقطه و ضمیر را جع بامیر المؤمنین است النفث بفتح نون و سکون
فا مصدر باب ضرب و نصر دمیدن و اینجا عبارتست از تکلم بکلام مخفی و این اشارة است
بانچه مذکور است در کافی در کتاب العقل در حدیث اول باب اختلاف الحدیث که در خلوتها تعلیم کرده

والشمس وضحاها قال الشمس رسول الله صلی الله علیه وآله به اوضح الله عز وجل

او را علم عبارتست از کلام مفید علم بحلال و حرام و مانند اینهاست و خورشید جهان بینی بود
ماه ولیّ اسلام محمد است و ایمانست علی که بینند دین سخن مصطفی است زینتها تابع
یعنی روایت کرده‌اند جمعی از یاران ما از سهل بن زیاد از محمد بن سلیمان از دیلمی از ابو بصیر که کنیه دیگر
ابو محمد است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از قول الله عز و جل که قسم بآفتاب
و روشنی آن گفت که آفتاب عبارتست از رسول الله است صلی الله علیه و آله با او آشکار کرد الله عز و جل
برای مردمان دین ایشان را راوی گفت که گفتم و قسم بماه وقتی که لاحق شود آفتاب را گفت که این ماه
عبارتست از امیر المؤمنین است علیه السلام لاحق شد رسول الله را صلی الله علیه و آله بیان این اینکه
رسول الله را گفت امیر المؤمنین را بعلم و اذکفنی اصل قال قلت و اللیل اذا یغشیها قال
ذاک ائمة الجور الذین استبدوا بالامر دون آل الرسول صلی الله علیهم و جلسوا مجلسا
کان آل الرسول صلی الله علیه و آله اولی به منهم فغشوا دین الله بالظلم و الجور فحکی الله فعلهم
فقال و اللیل اذا یغشیها شرح تقدیم این سؤال بر سؤال سابق با وجود آنکه مقتضای نظم قرآن
عکس اینست برای تعجب سائل است از اینکه قسم بائمه ظلم و جور واقع شود چه مقتضای جواب از سؤال
سابق است استبدوا بالباء یک نقطه و تشدید دال بی نقطه ماضی معلوم باب استفعال است و استبداد
منفرد شدن بکاری و نفی شرکت دیگری فغشوا بفتح غین با نقطه و تخفیف شین مضموم ماضی معتل
اللام باب علم است فعلهم بکسر و فتح فا مستوانند بود و اول اسم مصدر است و دوم مصدر باب علم
اگر گویی که قسم بائمه جور معقول نیست زیرا که شرفی ندارند گوییم از این دو جواب است اول اینکه در حقیقة
قسم بخلق الله تعالی در خلق ائمه جور است و الا شیطانی نیز شرفی ندارد بلکه صاحب شرف تدبیر است پس
این نظیر حکایت قول ابلیس در سورهٔ حجر است که رب بما اغویتنی دوم آنکه اذا منصوب بظرفیت
نیست بنا بر اینکه قسم انشاست و معقول نیست که مقید بوقتی شود بلکه بر همه لیالیست و مسند
مسند در حکم ساقطاست پس قسم بزمان ائمه جور شدن باعتبار اینکه با وجود استبداد ایشان بامر
خالی نیست از امام حق که نور او تابانست بر مؤمنان او یعنی ابو بصیر گفت که گفتم که قسم بنهار وقتی که

آفتابرا

آفتاب را امام گفت که این عبارتست از امامان جور است که منفرد شدند بامارت بی شرکت آل رسول
صلی الله علیهم و نشستند در مجلسی که آل رسول صلی الله علیه و آله سزاوارتر بآن مجلس بودند از ایشان
پس پوشانیدند دین الله را بستم و بیراهی پس حکایت کرد الله کار ایشان را بآنچه گفت که قسم
بشب وقتی که بپوشاند آفتاب را اصل قال قلت و النهار اذا جلیها قال ذلک الامام من ذریة
فاطمة صلی الله علیها یسأل عن دین رسول الله فیجلیه لمن سأله فحکی الله عز و جل قوله فقال
و النهار اذا جلیها شرح ابو بصیر گفت که گفتم که قسم بروز وقتی که ظاهر کند آفتاب را گفت که این نهار
عبارتست از امام از جمله اولاد فاطمه صلی الله علیها سؤال کرده میشود از دین رسول الله پس آشکار میکند
آن را برای کسی که سؤال کرد او را پس حکایت کرد الله عز و جل قول او را بآنچه گفت قسم بروز وقتی که آشکار
کند آفتاب را اصل سهل عن محمد عن ابیه عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت هل اتاک حدیث
الغاشیة قال یغشاهم القائم بالسیف قال قلت وجوه یومئذ خاشعة قال خاضعة لا تطیق
الامتناع قال قلت عاملة قال عملت بغیر ما انزل الله قال قلت ناصبة قال نصبت غیر ولاة الامر
قال قلت تصلی نارا حامیة قال تصلی نار الحرب فی الدنیا علی عهد القائم و فی الآخرة نار جهنم شرح
روایت کرد سهل بن زیاد از محمد بن سلیمان از پدرش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که سورهٔ
غاشیه چه معنی دارد که آیا آمد بتو حکایت فرو گیرنده امام گفت که فرو میگیرد مخالفان ما را قائم آل محمد علیهم السلام
بشمشیر راوی گفت که گفتم که چه معنی دارد که روها در آن روز خشوع کننده اند امام گفت که فروتنی کننده اند
طاقت نمی‌آورند سر پیچیدن از فرمان قائم علیه السلام راوی گفت که گفتم که چه معنی دارد که عمل کننده اند امام
گفت که عمل کرده‌اند در دنیا بغیر آنچه نازل کرده است الله در آیات بینات محکمات راوی گفت که گفتم چه معنی دارد
که نصب کننده اند امام گفت که نصب کرده‌اند در دنیا برای امامت غیر والیان امر از جانب الله راوی گفت که
گفتم که چه معنی دارد در میآیند آتش تافته را امام گفت که در میآیند آتش جنگ را در دنیا در دولت قائم و در
آخرت آتش جهنم را اصل سهل عن محمد عن ابیه عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام قوله
تعالی و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت بلی وعدا علیه حقا و لکن اکثر الناس لا یعلمون

قال فقال لی یا ابا بصیر ما تقول فی هذه الآیة قال قلت ان المشرکین یزعمون و یحلفون
لرسول الله صلی الله علیه وآله ان الله لا یبعث الموتی **شرح** از جمله احتمالات اینست و عدا مفعول له
است علیه صفت و عدا است یا متعلق بحقا است که صفت و عدا است تقول بصیغهٔ مونث غایبه
ضمیر مستتر راجع بجماعت مخالفان است اند و جا بکسر همزه و تشدید نون مفتوحه است یزعمون معلوم
ضرب است **یعنی** روایت کرد سهل بن زیاد از محمد بن سلیمان از پدرش از ابو بصیر که گفت که گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام که چه معنی دارد قول الله تعالی در سورهٔ نحل که و قسم خوردند بالله کمال قسمهای ایشان که زنده
نمیکند الله کسی را که میمیرد بلی زنده میکند بسبب وعده که بر او ست حق است ولیکن اکثر مردمان نمیدانند
راوی گفت که پس امام گفت مرا که ای ابو بصیر چه میگویند مفسران مخالف دین این آیه گفت که گفتم که بدرستی که
مشرکان دعوی میکنند و قسم میخورند برای رسول الله صلی الله علیه وآله که بدرستی که الله زنده نمیکند مردگان
را **اصل** قال فقال تبا لمن قال هذا سلهم هل کان المشرکون یحلفون بالله ام باللات والعزی
قال قلت جعلت فداک فاوجدنیه قال فقال یا ابا بصیر لو قد قام قائمنا بعث الله الیه
قوما من شیعتنا قباع سیوفهم علی عواتقهم فیبلغ ذلک قوما من شیعتنا لم یموتوا فیقولون
بعث فلان و فلان و فلان من قبورهم وهم مع القائم **شرح** تبا بفتح تا دو نقطه
بالا و تشدید با یکنقطه مصدر باب نصر بتقدیر حرف ندا است القباع بکسر قاف و تخفیف با یکنقطه
والف و عین بی نقطه جمع قبیعه بفتح قاف و کسر با و سکون یا دو نقطه پایین آنچه در طرف دستهٔ شمشیر است
از آهن و مانند آن العواتق بفتح عین بی نقطه و تخفیف واو و کسر دو نقطه بالا جمع عاتق بکسر تا دوش
یعنی راوی گفت که پس امام گفت که ای هلاک برای کسی که این سوال کند از مفسران را که آیا بودند مشرکان
که قسم میخوردند بالله یا قسم میخوردند بلات و عزی راوی گفت که گفتم که قربانت شوم پس تعلیم کن از این
پس راوی گفت که پس امام گفت که ای ابو بصیر اگر تحقیق ایستد بکار امامت قائم ما بر می انگیزد الله سوی او قومی
از شیعهٔ ما را سرهای دستهای شمشیرهای ایشان بر دوشهای ایشان است پس میرسد این خبر بقومی
از شیعهٔ ما که نمرده اند پس گویند که بر انگیخته شدند فلان و فلان و فلان از قبرهای ایشان و ایشان

با قائم

با قائم اند **اصل** فیبلغ ذلک قوما من عدونا فیقولون یا معشر الشیعة ما اکذبکم هذه
دولتکم وانتم تقولون فیها الکذب لا والله ما عاش هؤلاء ولا یعیشون الی یوم القیامة
قال فحکی الله قولهم فقال واقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت **شرح**
ما اکذبکم صیغهٔ تعجب است **یعنی** پس میرسد این قول بقومی از دشمنان ما پس میگویند که ای گروه شیعه
دروغ گویید شما اینک ظاهر شده دولت شما است و شما میگویید در آن دروغ را نه چنین است قسم به الله زنده نشدند
ایشان و زنده نمیشوند تا روز قیامت امام گفت که پس حکایت کرده الله سخن این دشمنان را باین
که گفت که و قسم خوردند بالله کمال قسمهای ایشان که بر نمی انگیزد الله در دنیا کسی را که میمیرد **هشتم**
اصل علی بن ابرهیم عن ابیه عن ابن فضال عن ثعلبة بن میمون عن بدر بن الخلیل الاسدی قال
سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول فی قول الله عز وجل فلما احسوا باسنا اذا هم منها یرکضون
لا ترکضوا وارجعوا الی ما اترفتم فیه ومساکنکم لعلکم تسئلون **شرح** در سورهٔ انبیا
چنین است لقد انزلنا الیکم کتابا فیه ذکرکم افلا تعقلون وکم قصمنا من قریة کانت ظالمة
وانشأنا بعدها قوما آخرین فلما احسوا باسنا از جملهٔ احتمالات این آیت که ذکر بمعنی راهنمای
حق در جمیع احکام الهی است مثل رسول و امام عالم بجمیع کتاب شریعت و اینجا عبارتست از آیات
بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن باعتبار دلالت آنها بر وجوب امام عالم
بجمیع شریعت در هر زمان تا انقراض تکلیف موافق آیهٔ سورهٔ حدید هو الذی ینزل علی عبده
آیات بینات لیخرجکم من الظلمات الی النور و جملهٔ و کم قصمنا برای اشعار باینست که مثل آن بر
ظالمانی از جملهٔ این امت می آید ضمیر احسوا راجع بقوم آخرین است بقرینهٔ فاء در فلما پس قوم آخرین
نیز ظالمانند لا ترکضوا بتقدیر قول است لا اتراف اخراج نعمت کسی را سوی خود بی بندی **یعنی**
روایت کرد علی بن ابرهیم از پدرش از حسن بن علی بن فضال بفتح فا و تشدید ضاد با نقطه از ثعلبه
بفتح ثا سه نقطه بالا و سکون عین بی نقطه و با یکنقطه ابن میمون از بدر بفتح با یکنقطه و سکون دال
بی نقطه و را ابن خلیل بفتح خا با نقطه است اسدی که گفت که شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم سخن میگفت در

قول الله عز وجل در سوره انبیا که بس وقتی که دریافتند عذاب ما را ناگاه ایشان از آن قریه میدویدند
کفته میشود که مدوید و برکردید بسوی انچه خود بسند کرده شدید در آن و منازل شما شاید که
شما مسئول شوید **اصل** قال اذا قام القائم و بعث الی بنی امیة بالشام هربوا الی الروم
فیقول لهم الروم لا ندخلکم حتی تتنصروا فیعلقون فی اعناقهم الصلبان فیدخلون
فاذا نزل بحضرتهم اصحاب القائم طلبوا الامان والصلح فیقول اصحاب القائم لا نفعل
حتی تدفعوا الینا من قبلکم منا **شرح** در این سالها پادشاهان شام و روم را آل
عثمان می نامند و شاید که از بنی امیه باشند و دعوی اسلام میکنند و میان ایشان و نصاری
فرنک محاربات واقع میشود و کاهی غالب و کاهی مغلوب اند و ظاهر این حدیث اینست که تا زمان
ظهور قایم شام در تصرف ایشان میماند و بلاد روم رود لیکن قریه دین امت شام را
کرسا بقا در تصرف جمعی از ظالمان بود و ایشان شکسته شدند و از زمان معویه تا حال در
تصرف ظالمان دیکر است لا ندخلکم از باب افعال است تتنصروا بنون و صاد بی نقطه
را مضارع مخاطبین باب تفعل است التنصر نصرانی شدن فیعلقون بعین بی نقطه و قاف
مضارع معلوم باب تفعیل است و ضمیر راجع بنی امیه است یا راجع بروم است و بر هر تقدیر
ضمیر اعناقهم راجع بنی امیه است صلبان بضم و کسر صاد بی نقطه و سکون لام و بای یک نقطه
جمع صلیب بفتح صاد و کسر لام و سکون یاء دو نقطه پایین و باء یک نقطه است و آن چلیپا است که از ذوات
خاج میخوانند و سطرزی در مغرب کفته که الصلیب شی مثلث کالتمثال یعبده النصاری من
بفتح میم و سکون نون است قبلکم بکسر قاف و فتح باء یک نقطه و فتح لام است **یعنی** امام کفت که چون
بکار امامت ایستاد قایم و لشکر فرستاد سوی بنی امیه در شام میکریزند سوی روم پس میکویند
ایشان را روم که داخل بلاد خود نمیکنیم شما را تا آنکه نصرانی شوید پس می آویزند در کردنهای خود
چلیپاها را پس روم داخل بلاد خود میکنند ایشان را پس چون فرود آیند در نزدیک روم لشکر
قایم طلب میکنند امان و صلح چند روز را پس میکویند لشکر قایم که نمی کنیم تا آنکه دهید سوی ما

فیقول [illegible] قایم

جمعی را

جمعی را که نزد شما اند از مدعیان اسلام **اصل** قال قیل فعوتهم الیهم فذلک قوله لا ترکضوا
وارجعوا الی ما اترفتم فیه و مساکنکم لعلکم تسئلون قال یسألهم الکنوز وهو اعلم
بها فیقولون یا ویلنا انا کنا ظالمین فما زالت تلک دعویهم حتی جعلناهم حصیدا
خامدین بالسیف **شرح** امام کفت که پس روم میدهند بنی امیه را سوی لشکر قایم پس آنست معنی قول
الله تعالی که مدوید و برکردید سوی انچه خود پسند کرده شدید در آن و منزلهای شما شاید که شما پرسیده
شوید امام کفت که قایم طلب میکند از ایشان کنجهای را که دفن کرده اند بر حالی که او دانا تر است بآنها
امام کفت که پس آن بنی امیه میکویند که ای مرک ناکهان مانده بستی که ما بودیم ظالمان پس هموشه آن
کلمه یا ویلنا الحد ایشان است مرک خود را تا آنکه کردانیم ایشان را درو کرده شده خاموش شده
بشمشیر **فصل ششم** پنج حدیث است **اول اصل رسالة الی ابی جعفر علیه السلام الی سعد الخیر** محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین
عن محمد بن اسمعیل بن بزیع عن عمه حمزة بن بزیع والحسین بن محمد الاشعری عن احمد
محمد بن عبد الله عن یزید بن عبد الله عمن حدثه قال کتب ابو جعفر علیه السلام الی سعد
الخیر **شرح** سعد الخیر بفتح سین بی نقطه و سکون عین بی نقطه و دال بی نقطه و فتح خاء با نقطه
و سکون یاء دو نقطه پایین و راء است و درین دو احتمال است اول آنکه عبارت باشد
از سعد بن طریف که او را سعد الاسکاف و سعد الخفاف نیز میکویند و اکر الخیر بفتح باء یک نقطه باشد
اشاره میشود باین خبر در کتب رجال از او منقول است که گفتم لابی جعفر صادق علیه السلام انی اجلس
فاقص واذکر حقکم وفضلکم قال وددت ان علی کل ثلثین ذراعا قاصا مثلک و بنین تقدیر ابو جعفر
امام محمد باقر علیه السلام است دوم آنکه عبارت از سعد بن سعد الاحوص بن سعد بن مالک الاشعری
القمی باشد و اضافه او بالخیر باعتبار این باشد که در کتب رجال نقل شده که روی عن اصحابنا عن ابی
طالب عبد الله بن الصلت القمی ان ابا جعفر علیه السلام سأل الله تعالی ان یجزیه خیرا و برین تقدیر ابو جعفر
امام محمد تقی علیه السلام است و بر هر تقدیر والحسین بن محمد عطف بر محمد بن یحیی است و در بعض نسخ
عن یزید بن عبد الله مفقود است **یعنی** این رساله ابو جعفر علیه السلام سوی سعد الخیر است روا

فصل ششم

کد محمد بن یحیی از محمد بن حسین از محمد بن اسمعیل بن بزیع بفتح باء یکنقطه و کسر زای از عمش حمزه
بن بزیع و روایت حسین بن محمد اشعری از احمد بن محمد بن عبد الله از یزید بفتح یاء دو نقطه
پایین و کسر زای ابن عبد الله از کسی که خبر داد او را گفت که نوشت ابو جعفر علیه السلم سوی سعد
الخیر اصل بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فانی اوصیک بتقوی الله فان فیها السلمة
من التلف والغنیمة فی المنقلب ان الله عز وجل یقی بالتقوی عن العبد ما عزب عنه عقله
ویجلی بالتقوی عنه عماه وجهله وبالتقوی نجا نوح ومن معه فی السفینة وصالح ومن
معه من الصاعقة شرح التقوی بفتح تاء دو نقطه بالا، منقلبه از واو و سکون قاف و واو منقلبه از
یا، والف مقصوره اسم مصدر باب ضرب پرهیز از انچه الله تعالی در ایات بینات محکمات وعید عذاب
جهنم بران کرده مثل پیروی ظن و اختلاف از روی ظن و آن راجع میشود پرهیز از عذاب الله تعالی
التلف بفتح تاء دو نقطه بالا و فتح لام مصدر باب علم هلاک در جهنم المنقلب بفتح لام مصدر میمی باب انفعال
بازکشت سوی الله تعالی در وقت وفات یقی بکسر قاف و سکون یاء مضارع غایب معلوم معتل الفاء واوی
ومعتل اللام یایی باب ضرب است عن العبد متعلق بضمیر یقی است و مراد ان یا علی العبد است ما موصوله مفعول
یقی است و عبارتست از نعیم بهشت که الله تعالی انرا ذخیره میکند برای بنده عزب بعین بینقطه و زای
و باء یکنقطه ماضی غایب معلوم باب حسن است والعزوب بضم عین غایب بودن ضمیر عنه راجع بما است ضمیر عقله
راجع بعبد است و این اشارتست بوصف جنت که فیها ما لا عین رات ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب
بشر یجلی بجیم مضارع غایب معلوم باب تفعیل است التجلیه زدودن کدورت ضمیر عماه وجهله راجع بعبد است اشاره
بایه سوره حدید هو الذی ینزل علی عبده ایات بینات لیخرجکم من الظلمات الی النور من الصاعقة
اشارتست بایه سوره فصلت فاما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی فاخذتهم صاعقة
العذاب الهون بما کانوا یکسبون ونجینا الذین امنوا وکانوا یتقون و ایه سوره هود والی ثمود اخاهم
صالحا تا اخر یعنی ابتدا میکنم بنام الله که رحمن و رحیم است اما بعد پس بدرستی که من سفارش میکنم ترا
بپرهیز از عذاب الله چه بدرستی که در انست سلامت از هلاک و رسیدن بمطلوب در بازکشت بدرستی

که الله

که الله عز وجل نگاه میدارد بسبب تقوی از جانب بنده انچه را که غایبست از ان ادراک او و میزداید
بسبب تقوی کوری او را و نادانی او را و بسبب تقوی رهایی یافت نوح و جمعی که با او بودند در
کشتی و رهایی یافت صالح و جمعی که با او بودند از صاعقه عذاب اصل وبالتقوی فاز الصابرون
ونجت تلک العصب من المهالک ولهم اخوان علی تلک الطریقة یلتمسون تلک الفضیلة
نبذوا طغیانهم من الایراد بالشهوات لما بلغهم فی الکتاب من المثلات حمدوا ربهم علی ما
رزقهم وهو اهل الحمد وذموا انفسهم علی ما فرطوا وهم اهل الذم شرح العصب بفتح عین
بینقطه و فتح صاد بینقطه و باء یکنقطه کروهی کارا از جمله مردمان و مراد اینجا جمعی از شیعه امامیه
که حاضر بوده اند و کسب علم دین از امام میکرده اند اخوان عبارتست از جمعی از شیعه امامیه که غایب بوده
اند و بمراسلات و وسایط کسب علم دین میکرده اند تلک الطریقة عبارتست از مذهب شیعه امامیه
تلک الفضیلة عبارتست از علم دین نبذوا بنون و باء یکنقطه و ذال بانقطه ماضی معلوم باب ضرب است و
ضمیر راجع باخوان یا راجع بمجموع عصب و اخوان است ضمیر طغیانهم راجع بمجموع یا بمخالفان ایشان
من در من الایراد برای بیان طغیانهم است الایراد بیاء دو نقطه پایین و راء و دال بینقطه مصدر باب افعال
آب دادن شتران و مانند ان و مراد اینجا افتاء و قضاء است با در بالشهوات برای الصاقست مراد
احکام مخالفان از روی خواهشهای نفس ایشانست زیرا که ایات بینات محکمات ناهیند از پیروی ظن معلوم
ایشانست و دانسته اند انها میکنند و مکابره میکنند برای حب جاه و این کالطغیانست لما کلام
و تخفیف میم است ضمیر مستتر در بلغهم راجع بما است و ضمیر جمع راجع بمرجع ضمیر نبذوا است من در من المثلات
برای بیان ما است المثلات بفتح میم و ضم ثاء سه نقطه جمع مثله بفتح میم و ضم ثا براهین قاطعه و ان ایات
بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن است موافق ایه سوره نحل ولله المثل الاعلی
و ایه سوره انعام قل فلله الحجة البالغة فلو شاء لهدیکم اجمعین و ایه سوره کهف وقل الحق من ربکم
فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر حمدوا معلوم باب علم است فرطوا معلوم باب تفعیل است یعنی
و بسبب تقوی بمطلوب رسیدند صبرکنان و رهایی یافتند این طایفه کروه کان از محلهای هلاک و ایشان را

برادرانی بر ان طریقت طلب میکنند آن فضیلت را پیشان این انکرد و واند اختند طغیان مخالفان
را که فتوی دادن از روی خواهشهای نفسانیست برای آنچه رسید بایشان در قران که حجتها است حد
کفتند صاحب کل اختیار شان را بر آنچه روزی کرد ایشان را از حجتها و او مستحق حمد است و سرزنش
کردند خود شان را باینکه تقصیر کردند وایشان مستحق سرزنش شدند اصل وَعَلِمُوا أَنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ
تَعَالَى الْحَلِيمَ الْعَلِيمَ إِنَّمَا غَضَبُهُ عَلَى مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ رِضَاهُ وَإِنَّمَا يَمْنَعُ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ
عَطَاهُ وَإِنَّمَا يُضِلُّ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ هُدَاهُ ثُمَّ أَمْكَنَ أَهْلَ السَّيِّئَاتِ مِنَ التَّوْبَةِ بِتَبْدِيلِ الْحَسَنَاتِ
دَعَا عِبَادَهُ فِي الْكِتَابِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِصَوْتٍ رَفِيعٍ لَمْ يَنْقَطِعْ وَلَمْ يَمْنَعْ دُعَاءَ عِبَادِهِ فَلَعَنَ اللّٰهُ الَّذِينَ
يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ شرح ضمیر علموا راجع بعصابه اخوان است العلیم الحلیم مرفوع و خبر ان است
ومیتواند بود که منصوب نعت الله باشد جمله انما غضبه بنابر اول استیناف بیانی است و بنا بر دوم
خبر ان است لم یقبل معلوم باب علم است الرضا بکسر را و الف مقصوره امامی که مرضی الله تعالی است
یمنع معلوم مجرد است المنع محروم کردن کسی را از بخشش العطا بفتح عین بی نقطه و طاء بی نقطه و الف
مقصوره امامی که راهنما است سوی حق در هر مشکل که سوال کنند الامکان مصدر باب افعال است
بی مانع کردن کسی را از کاری اهل السیئات عبارتست از جمعی که قبول نکردند رضا و عطا و هدی را التبدیل
الحسنات عبارتست از قبول رضا و عطا و هدی بعد از انکار نظیر فبدل الذین ظلموا قولا غیر الذی قیل لهم
و این اشارتست بآیه سوره طه و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی و شار الیه ذلک
رضا و عطا و هدی توبه است بصوت رفیع اشاره است باینکه آن دعوت در آیات بینات محکمات
لم ینقطع اشان است بکثرت آیات بینات از اول قران تا آخر و لم یمنع دعاء عباده اشاره است باینکه
آن دعوت بجمیع مردمان قران خوان ترجمه دان رسید و هر که منکر شود مکابره میکند و دانسته پنهان
میکند و این اشاره است بآیه سوره بقره ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه
للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون بنا بر اینکه هدی امام راهنما باشد که اما متشابه نزول
آیات بینات ناهی از پیروی ظن است و ضمیر بیناه راجع بهدی باشد و للناس برای بیان این باشد

کر

کر هیچکس مخفی نیست و حجت الهی بر هر کس تمام است یعنی و شیعه امامیه دانستند این که الله
تبارک و تعالی صاحب حلم و علم است بیان این که جزا این نیست که غضب او بر کسی است که قبول نکرد ازو
راهنمایی او را بعد از آن بیمانع کرد اهل آن گناهان را از بازگشت باینکه حسنات بدل سیئات کنند خواند
بندگانش را در قران سوی آنچه مذکور شد باوازی بلند که بریده نشد و محروم نکرد با عتبار خواندن
بندگانش را پس لعنت کناد الله جمعی را که میپوشانند آیات بینات تیر اکر فرو فرستاد الله برای بیان امام هدی
اصل وَكَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ فَسَبَقَتْ قَبْلَ الْغَضَبِ فَتَمَّتْ صِدْقًا وَعَدْلًا فَلَيْسَ يَبْتَدِئُ الْعِبَادَ
بِالْغَضَبِ قَبْلَ أَنْ يُغْضِبُوهُ وَذَلِكَ مِنْ عِلْمِ الْيَقِينِ وَعِلْمِ التَّقْوَى وَكُلُّ أُمَّةٍ قَدْ رَفَعَ اللّٰهُ عَنْهُمْ عِلْمَ
الْكِتَابِ حِينَ نَبَذُوهُ وَوَلَّاهُمْ عَدُوَّهُمْ حِينَ تَوَلَّوْهُ شرح قریب بمضمون این و مضمون اصل بعد مذکور
است در کافی در کتاب العقل در حدیث ششم باب النوادر که باب هفدهم است و حجت عبارتست از امام عالم
بجمیع احکام الله تعالی و متشابهات کتاب او علی بن ابرهیم در تفسیر آیه سوره نسا و لولا فضل الله علیکم
و رحمته لاتبعتم الشیطان الا قلیلا گفته که الفضل رسول الله و الرحمة امیر المومنین و تفسیر رحمت در حدیث
اعراف و رحمتی وسعت کل شیء بامام عالم بهر محتاج الیه مذکور است در کافی در کتاب الحجة در حدیث هشتاد
و سوم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه است فتمت صدقا و عدلا اشارتست
باینکه رحمت و کلمه ربک در آیه سوره انعام و تمت کلمت ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته ترسیت معنی
پس صدقا و عدلا تمیز از نسبت است العباد منصوب و مفعول به است یغضبوه معلوم باب افعال است
شا والیه ذلک تفسیر کلمه ربک است بامامی که رحمت است و مراد اینست که این از جمله علم اهل یقین در جمیع
احکام الهی است و ایشان رسول الله و اوصیای او صلی الله علیهم اند و علم التقوی اشاره است باینکه
این علم را غیر اهل تقوی که شیعه امامیه اند کسی فرا نگرفته از اهل یقین پس تسمیه جاهلی بصدیق و دیگری بفاروق
اصلی ندارد کل بضم کاف و تشدید لام مرفوع و مبتدا است امة مجرور و مضاف الیه است جمله قد رفع خبر مبتدا
است و مراد اینست که آنچه در این است واقع شد بعد از رسول الله که اکثر ایشان ترک کردند علم قران را
که آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن است و الله تعالی خذلان ایشان کرد و رفع نفع علم الکتاب

از ایشان و والی خود کردند شیاطین مضل را و الله تعالی تمکین ایشان کرد و گفت در سورهٔ انعام
کذلک نولی بعض الظالمین بعضا بما کانوا یکسبون مخصوص این امت نیست بلکه در هر امتی از
امم سابقه واقع شده یعنی والله تعالی نوشت و لازم کرد بر خود شان امام رحمت را در هر زمان تا انقراض
تکلیف پس امام رحمت سابق شد پیش از غضب پس کامل شد آن امام باعتبار استکوین در فتوا و علم
در قضا پس بشناسد الله تعالی که ابتدا کند بندگان را بغضب پیش از آنکه بغضب آورند او را و آن تفسیر از جمله
علما خود از اهل یقین است و از جملهٔ علم رسیدن باهل تقوی است و هر امتی بتحقیق بر داشت از ایشان
آیات بینات محکمات کتاب الهی را در وقتی که دور انداختند او را و والی ایشان کرد دشمن ایشان را که
ایشان میکشد سوی جهنم در وقتی که رسید کردند او را برای ولایت اصل وکان من نبذهم الکتاب ان قاموا
حروفه وحرفوا حدوده فهم یروونه ولا یرعونه والجهال یعجبهم حفظهم للروایة والعلماء
یحزنهم ترکهم للرعایة شرح ضمیر نبذهم راجع بامت است باعتبار اینکه مقصود بالذات بیان حال
اکثر ایشان است نبذ بفتح نون و سکون ذال مصدریه است و اقامت حروف کتاب عبارت است از اخراج
هر حرفی از مخرج او چنانچه باید یا عبارت است از حفظ قرائتهای قراء سبعه و راویان ایشان چنانچه مشهور
و در کتب قرائت مسطور است حدود کتاب عبارت است از آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن تا من سوال اهل
الذکر از هر مشکلی باعتبار اینکه ابتدا باتباع آنها می باید کرد پیش از اتباع آیات متشابهات موافق آیهٔ
سورهٔ آل عمران فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة تا آخر و آیهٔ
سورهٔ توبه الاعراب اشد کفرا و نفاقا واجدر الا یعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله و این باعث کرد اند
آن آیات از مواضع و معانی واضحهٔ آنهاست بتخصیص و تاویل نامعقول موافق آیهٔ سورهٔ نسا و مائده
یحرفون الکلم عن مواضعه یروونه بضم واو اول است یرعونه بفتح عین بی نقطه است یعجبهم و
یحزنهم معلوم باب افعال است روایة و رعایة بکسر را است یعنی و بود از جملهٔ دو انداختن آیات
کتاب الهی آنکه راست کردند حروف آنرا و کج کردند حدود آنرا پس ایشان روایت میکنند کتاب الهی
را و رعایت نمیکنند آنرا و جاهلان خوش می آید ایشانرا نگاهداشتن ایشان مر روایت را

ونظر

ونظر در غیر آن نمیکنند و عالمان آزرده میکنند ایشانرا ترک ایشان مر رعایت را و حفظ نعمت
نمیکنند اصل وکان من نبذهم الکتاب ان ولوا الذین لا یعلمون فاوردوهم الهوی و اصدروهم
الی الردی وغیروا عری الدین ثم ورثوه فی السفه والصبا فالامة یصدرون عن امر الناس
بعد امر الله تبارک و تعالی و علیه یردون بئس للظالمین بدلا ولایة الناس بعد ولایة الله
وثواب الناس بعد ثواب الله ورضا الناس بعد رضا الله شرح ولوا بتشدید لام مفتوحه ماضی
معلوم معتل الفاء واوی و معتل اللام یایی باب تفعیل است تولیه حاکم کردن ضمیر منصوب راجع بکتاب
است و مفعول اول است الذین بفتح لام مشدده و کسر دال بی نقطه مفعول دوم است لا یعلمون بتقدیر لا
یعلمون الکتاب است یا جاری مجرای لازم است و این اشارتست بآیهٔ سورهٔ زمر هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون الایراد آب دادن شتران و مانند آن الهوی بفتح ها و الف مقصوره خواهش نفس و مراد
اینجا تقلید متشابهات از روی ظن است که مستند است بخواهش نفس در تحریف آیات محکمات بینات
الاصدار برگردانیدن شتران بعد از آب خوردن و مانند آن الردی بفتح را و دال بی نقطه و الف مقصوره
هلاک او در جهنم غیروا تغییر با غین بی نقطه و یای دو نقطه زیر با و را ماضی معلوم باب تفعیل است و ضمیر راجع بالذین
لا یعلمون است یا راجع بمرجع ضمیر ولوا است عری بضم عین بی نقطه و را و الف مقصوره جمع عروة
بضم عین و سکون را است و آن بمعنی دستهٔ چیزیست که وسیلهٔ نگاهداشتن آن چیز است دین بکسر دال
بی نقطه مجموعهٔ و سنتها فاعلیه است عری الدین عبارتست از امامان عالمان بجمیع متشابهات قرآن و
هم محتاج الیه رعیت که امامت ایشان مدلول آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن است و این
اشارتست بتفسیر آیهٔ سورهٔ بقره لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن
بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی تا آخر ورثوا براء و ثاء سه نقطه ماضی معلوم باب تفعیل است و ضمیر
جمع راجع بالذین لا یعلمون است و ضمیر مفرد راجع بالهوی است السفه بفتح سین بی نقطه و فتح
فا مصدر باب علم سبکی عقل و مصدر اینجا استعمال شده بمعنی اسم فاعل برای مبالغه و افراد و تثنیه
وجمع در مثل این مساوی میباشد و میتواند بود که بتقدیر اهل السفه بوده باشد الصبا بکسر صاد بی نقطه

وتخفیف یاء یکنقطه والف مقصوره وبفتح صاد والف ممدوده مصدر باب نصر جهالت امرالناس
عبارتست از تفسیرهای آیات از روی ظن کردن در کتب تفاسیر مخالفان منقولست از سلف ایشان بعد
الله اشاره است باینکه آن تفاسیر مخالف قرآنست وضمیر علیه راجع بامرالناس است یردون بکسر را و تخفیف
دال بی نقطه مضموم است واین اشاره است بانچه درین زمانها بسیار متعارف شده که اکثر طلبه بیان از تفسیر زمخشری
وبیضاوی ومانند ایشان میکویند وشاکردان بر آنها وارد میشوند بئس بکسر وفتح باء وسکون وکسر همزه
وفتح سین برای ذم است بلا تغییر است ولایتغیر و او مرفوع ومخصوص بذم است ومذاهب نحویان در
ترکیب امثال این بسیار است از آنجمله اینکه ولایت مبتدا است وما قبل او خبر مبتدا است وضمیر مستتر در بئس
راجع بمبتدا است وبرهر تقدیر اشاره است بایه سوره کهف افتتخذونه وذریته اولیاء من دونی
وهم لکم عدو بئس للظالمین بدلا ضاد وجا بکسر را والف مقصوره است یعنی وبود از جمله دور اندا ختن
ایشان کتاب الله تعالی را اینکه والی آن کتاب کردند جمعی را که عمیداند از اینکه بجمع ادند ایشان را
خواهش نفس در تفسیر کتاب الله تعالی وکردانیدند ایشان را سوی جهنم وتبدیل کردند وسایل دین
را بعد از آن بمیراث کذاشتند آن خواهش نفس را در سفیهان از جاهلان پس این کروه عمل میکنند بکار
مردمان بعد از واکذاشتن کار الله تبارك وتعالی وبرکار مردمان وارد میشوند بدعوضی است برای ظالمان
حکومت مردمان بعد از واکذاشتن حکومت الله وتحسین مردمان بعد از واکذاشتن تحسین الله و
خوشنودی مردمان بعد از واکذاشتن خوشنودی الله **اصل** فاصبحت الامة لذلك وفيهم المجتهد
فی العبادة علی تلك الضلالة معجبون مفتونون فعبادتهم فتنة لهم ولمن اقتدی بهم وقد
کان فی الرسل ذکری للعابدین ان النبی من الانبیاء کان یستکمل الطاعة ثم یعصی الله تبارك
وتعالی فی الباب الواحد فیخرج به من الجنة وینبذ به فی بطن الحوت ثم لاینجیه الا الاعتراف
والتوبة **شرح** اصبحت از افعال ناقصه است بمعنی صارت وفرق انیست که در اول استمرار معتبر است بخلاف
دوم لام در لذلك برای تعلیل است وظرف خبر اصبحت مراد اینست که اکثر امت برای همین اند که آن تفاسیر از
روی هوا را یاد کیرند وعمل بانها کنند ودعوی اجماع بر آنها کنند واو در وفیهم حالیه است معجبون اسم

مفعول باب افعال است بمعنی فریفته شدکان و او خبر مبتدا محذوفست بتقدیر هم المفتونون
بفا و تاء دو نقطه بالا و نون مکرر کرده شدکان فاء در فعبادتهم برای بیان است ذکری بکسر ذال با نقطه
وسکون کاف وفتح راء والف مقصوره بمعنی متنبه ویاد آورنده است جمله ان النبی استینافیه برای بیان جمله وقد
کان است واشاره است بقصه آدم علیه السلام وخروج او از جنت وقصه یونس علیه السلام ودر بودن در
ماهی او را عصیان معصومان بخلاف عصیان دیکرانست زیرا که ایشان مؤاخذ میشوند در نسیان وسهو
ومانند آنها ودیکران نمیشوند وتحقیق نسیان آدم علیه السلام مذکور شده در صافی شرح کافی در کتاب
التوحید در شرح حدیث سوم باب سیت وششم که باب المشیة والاراده است یخرج مجهول باب افعال
است باء در به دو جا برای سببیت است وضمیر راجع بمصدر یعصی است یا باء برای تاکید تعدیه است وضمیر
راجع بنبی است وظرف نایب فاعل است ینبذ بنون وباء یکنقطه وذال با نقطه مضارع مجهول باب ضرب
است **یعنی** پس کردیده این کروه کمراهان برای تحصیل آن خواهش نفس بحالی که در ایشان مجتهد
کنندکان در عبادت بر آن کمراهی ایشان فریفته شدکان فتنه کرده شدکانند پس این عبادت ایشان
با این کمراهی است برای ایشان وبرای جمعی که اقتدا کنند بایشان وبتحقیق بود در رسولان تنبیه کنند
برای عبادت کنندکان بدرستی که پیغمبر از جمله پیغمبران بود که بکمال میرسانید عبادت را بعد از آن مخالفت میکرد
حکم الله تعالی را در یک باب پس بیرون کرده میشد بسبب آن از بهشت وانداخته میشد بسبب آن در شکم ماهی
بعد از آن نجات نمیداد او را مکر اعتراف بکناه وتوبه از آن **اصل** فاعرف اشباه الاحبار والرهبان الذین سا
ریهم الکتمان الکتاب فی تحریفه فما ربحت تجارتهم وما کانوا مهتدین ثم اعرف اشباههم من هذه الامة
الذین اقاموا حروف الکتاب وحرفوا حدوده فهم مع السادة والکبرة فاذا تفرقت قادة
الاهواء کانوا مع اکثرهم دنیاه وذلك مبلغهم من العلم لایزالون کذلك فی طبع و
طمع لایزال یسمع صوت ابلیس علی السنتهم بباطل کثیر **شرح** اعرف دو جا امر باب ضرب است اشباه
در اول بکسر همزه مصدر باب افعال است ومضاف بفاعل است وبمعنی مانند شدنست یا بمعنی مانند
وبنا بر اول مراد نفاقست بمعنی اینکه خود را مؤمن بکتاب قلمداد نمودند ومؤمن نبودند وبنا بر

حرا خلط حق بباطل است الاحبار بفتح همزه و سکون حا و با یکنقطه پیشوایان جهودان الرهبان بضم را
و سکون ها و با یکنقطه پیشوایان ترسایان ساروا بسین بی نقطه و الف و را بی نقطه مضموم
ماضی معلوم باب ضرب است السیر بفتح سین و سکون یا روانه شدن برای تجارت و اینجا استیناف بیانی
سابق است با در بکتمان برای ملابست یا برای الناست و بهر تقدیر مراد اینست که سرمایه تجارت ایشان
کتمان بود الکتمان بکسر کاف و سکون تا دو نقطه بالا مصدر باب ضرب پوشانیدن کتاب عبارت است
از آیات بینات محکمات ناهیه پیروی ظن و تحریف عطف تفسیر است و عبارت است از تاویلات نامعقول
و این اشاره است بآیات سوره بقره یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف
بعهدکم و ایای فارهبون و آمنوا بما انزلت مصدقا لما معکم و لا تکونوا اول کافر به و لا تشتروا بآیاتی
ثمنا قلیلا و ایای فاتقون و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق و انتم تعلمون ایضا اولئک الذین اشتروا
الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم و ما کانوا مهتدین اشباههم بفتح همزه است و ضمیر راجع باحبار
و رهبانست سادوا بسین بی نقطه و الف منقلب از واو مفتوحه و دال بی نقطه جمع سید است کبره
بفتح کاف و فتح با یکنقطه و را جمع کبیر است قاده بقاف و الف منقلب از واو مفتوحه و دال بی نقطه جمع
قائد است یعنی لشکرکش و عبارت است از ساده و کبره که لشکرهای خواهش نفس با ایشانست و کاهی
با یکدیگر لفقلاف تفرق میکنند ضمیر کانوا راجع باشباههم است ضمیر الکرهم راجع بقاده است دنیا
بالف مقصوره و تنوین آن نیز جایز است تمیز در الکرهم است و ضمیر مبلغهم راجع باشباههم است لا
یزالون نفی معلوم باب علم از افعال ناقصه است و اسمش ضمیر جمع است کذلک خبر لا یزال است فی طبع
بدل کذلک است الطبع بفتح طا بی نقطه و فتح و سکون با یکنقطه و عین بی نقطه چرکنی بسیار و عیب
و زشتی طمع بفتح طا بی نقطه و فتح میم مصدر باب علم است لا یزال در اکثر نسخ بی فا است و در بعضی
فلا یزال است و بهر تقدیر اسمش ضمیر شان مستتر در اوست صوت ابلیس بباطل بسیار عبادت
از تاویلات نامعقول برای آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن و از فتنوا اما و قضاها ان
دو ظن یعنی پس بشناس گناه نفاق احبار و رهبان را بیان این آنکه تجارت کردند بسرمایه پوشانیدن

کتاب

کتاب الهی و کردانیدن آن از معنی واضح پس سود نکرد تجارت ایشان و نبودند راه یافتکان بعید از آن
بشناس کناه مانندان احبار و رهبان را از این امت جمعی که راست و درست شد حرفهای کتاب را و
کردانیدند معانی آن را پس ایشان با سرداران دنیا و بزرکان دنیا اند پس چون نزاع با یکدیگر
کنند لشکرکشان خواهشهای نفس میباشند با پیشتر ایشان با خنیا و زینت دنیا و اکنت قداد
آن اشباه احبار و رهبان از جمله علم پوشند ایشان جنانند در چرکنی و طمع اند بیان این آنکه
بیشتر شنیده میشود آواز ابلیس بر زبانهای ایشان بباطل بسیار اصل یصیب فیهم العلماء علی
الاذی و التعنیف و یعیبون علی العلماء بالتکلیف و العلماء فی انفسهم خانة ان کتموا
النصیحة ان رأوا تائها ضالا لا یهدونه او میتا لا یحیونه فبئس ما یصنعون لان
الله تبارک و تعالی اخذ علیهم المیثاق فی الکتاب ان یأمروا بالمعروف و بما امروا به و ان
ینهوا عما نهوا عنه و ان یتعاونوا علی البر و التقوی و لا یتعاونوا علی الاثم و العدوان
شرح یصیب بسکون صاد بی نقطه و کسر با یکنقطه است و در بعض نسخ بکسر صاد و سکون یا دو نقطه پایین
است فیهم بفا و یا دو نقطه پایین است و در اکثر نسخ منهم بمیم و نون است الاذی بفتح همزه و ذال بی نقطه
و الف مقصوره آزار کردن التعنیف مصدر باب تفعیل بغایت ناهموار کردن یعیبون بعین بی نقطه و یا
دو نقطه پایین و با یکنقطه مضارع معلوم باب ضرب است التکلیف مصدر باب تفعیل بدمشقت انداختن
و اینجا عبارت است از امر بسؤال اهل الذکر از هر غیر معلوم و سکوت از فتوی و قضا از روی ظن موافق
آیه سوره زمر تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ضمیر انفسهم راجع بعلما است خانة بخا با نقطه و
الف منقلب از واو مفتوحه و نون جمع خائن است ان کتموا بکسر همزه و سکون نون شرطیه است و جمله
سابقه قایم مقام جزای آنست ان راوا بکسر همزه و سکون نون شرطیه است و جزای آن فبئس است و
جمله مرکبه از شرط و جزا استیناف بیانی شرط جزای سابق است التایه بتا دو نقطه و کسر همزه حیران و
اینجا عبارت است از مخالفی که مستضعف است جمله لا یهدونه نعت تایها است یا حال است میتا عبارت
است از مخالفی که غیر مستضعف است لا یحیونه بفتح حا بی نقطه و تشدید یا دو نقطه پایین نفی

مضارع معلوم باب تفعیل است وبسکون حا وتخفیف با مضموم از باب افعال است این یامرون اشاره
است بامثال این آیه سوره آل عمران ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون عن
المنکر واولئک هم المفلحون وان یتعاونوا اشارة است باین سوره مائده تعاونوا علی البر والتقوی
ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان یعنی صبر میکنند در میان ایشان علما بر آزار کردن وناهموار گفتن بسیار
وعیب میکنند بر علما سخت گیری وحال آنکه علما در دل خودشان خائف اند اگر پنهان کنند نصیحت را لیکن
آنکه اگر ببینند حیران گمراهی را اگر راه ننمایند او را نصیحت یا مرده را اگر سوی زندگی نخوانند او را
نصیحت پس بر است اینچه میکنند زیرا که الله تبارک وتعالی گرفته بر علما پیمان را در قرآن اینکه
کنند با آنچه شناخته شده در هر شریعت است وآنچه مامور شدند علما بآن در مسائل حلال وحرام
واینکه نهی کنند از آنچه منهی شدند از آن واینکه مدد یکدیگر کنند بر نیکی وپرهیزکاری ومدد یکدیگر نه
کنند بر گناه ودشمنی الله ورسولش اصل فالعلماء من الجهال فی جهد وجهاد ان وعظت قالوا
طغت وان علموا الحق الذی ترکوا قالوا خالفت وان اعتزلوهم قالوا فارقت وان
قالوا هاتوا برهانکم علی ما تحدثون قالوا نافقت وان اطاعوهم عصت الله عز وجل
شرح الجهد بفتح جیم وسکون ها ودال بی‌نقطه مشقت الجهاد بکسر جیم مشقت در دفع ضرر دشمن
واینجا عبارتست از اضطرار ودرماندگی وجهاد بفتح جیم بمعنی زمین سخت است که گیاه در آن
نروید طغت بطا بی‌نقطه وغین بانقطه وضمیر مونث راجع بعلما ماضی معلوم معتل اللام واوی
باب نصر است یعنی پس علما بسبب جهال در مشقتی ومداهنه‌اند بیان این آنکه اگر علما پند دهند
جهال میگویند که ایشان تجاوز از حد خود کردند واگر تعلیم کنند حقی را که جهال ترک کردند از جهال
میگویند که ایشان خلاف اجماع کردند واگر علما جدا شوند از جهال میگویند که ایشان خلاف اهل
سنت وجماعت کردند واگر علما گویند که بیاورید برهان شما را بر آنچه گفتگو میکنید که پیروی ظن
جایز است میگویند که ایشان منافق شدند واگر علما فرمانبرداری کنند جهال را بقبول جواز پیروی
ظن عصیان کرده اند الله عز وجل را اصل فهلک جهال فیما لا یعلمون امیون فیما یتلون

یصدقون

یصدقون بالکتاب عند التعریف ویکذبون به عند التحریف فلا ینکرون اولئک اشباه
الاحبار والرهبان قادة فی الهوی سادة فی الردی شرح ما لا یعلمون عبارتست از معانی
متشابهات قرآن ومانند آنها از مسائل حلال وحرام وهلاک دران عبارتست از تفسیر از
روی ظن وفتوی وقضا از روی ظن امیون بضم همزه وتشدید میم مکسوره وتشدید یاء
منسوب بامة است ومراد اینست که اهلاک اند در امت رسول الله فی در فیما یتلون برای ظرفیت و
تعلیل میتواند بود وما مصدریه وموصوله میتواند بود ویتلون بسکون تاء دو نقطه بالا وضم
لام است ومراد اینست که دخول ایشان در امت بمحض ظاهر تلاوت قرآنست چنانچه باید تصدیق قرآن
استینافیه یا حالیه یا نهایتی است تعریف بمعنی اخراج حروف از مخارج آنهاست چنانچه شاید وباید فی
الشباه حرفی بحرفی تحریف عبارتست از تاویل آیات بینات محکمات بتاویل معقول وتفسیر متشابهات
از روی ظن فلا ینکرون مضارع مجهول باب افعال است ومراد اینست که از بس که تاویلات ایشان
نامعقول است میبایست که عوام عرب که عربی بفهمند منع ایشان کنند لیکن نمیکنند برای حب ایشان الردی
بفتح را وتخفیف دال بی‌نقطه والف مقصوره مصدر باب علم هلاک در جهنم یعنی پس هلاک شدند جهال جمعی
جاهلان در آنچه نمیدانند داخل این امت اند واینکه تلاوت قرآن میکنند پس با این انکار تصدیق
میکنند بقرآن نزد تجوید قرائت وتکذیب میکنند بقرآن نزد گردانیدن از معنی واضح پس انکار کرده نمیشوند
جماعت علمای مخالفان ومانند آن علمای یهود وعلمای نصاری اند که لشکر کشانند در خواهش نفس مردم
در هلاک اصل وآخرون منهم جلوس بین الضلالة والهدی اخفی الطائفتین من الاخری
یقولون ما کان الناس یعرفون هذا ولا یدرون ما هو وصدقوا ترکهم رسول الله
صلی الله علیه وآله علی البیضاء لیلها من نهارها لم یظهر فیهم بدعة ولم یبدل فیهم سنة
لا خلاف عندهم ولا اختلاف فلما غشی الناس ظلمة خطایاهم صاروا امامین داع الی الله
تبارک وتعالی وداع الی النار شرح وآخرون بهمزه والف وفتح خا بانقطه مبتداست من درهم
برای بیت است وضمیر راجع باشباه است جلوس بضم جیم وضم لام جمع جالس است وخبر مبتداست و

عامل منهم است طائفتین عبارتست از اهل ضلالت و اهل هدی است من برای تمیز است تفعلون
استینافی بیانی سابق است و ضمیر راجع با آخر وقت ماناقیاست الناس عبارتست از اصحاب رسول الله
صلی الله علیه و آله هذا معمول یعرفون است و مشار الیه آن اختلاف میان اهل ضلالت و
اهل هدی است من برای تمیز است یقولون استینافی بیانی سابق است و ضمیر راجع با آخرون
است ماناقیاست الناس عبارتست از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله هذا معمول یقولون
است و مشار الیه آن اختلاف میان اهل ضلالت و اهل هدی در امامت است لا برای تکرار
نفی سابق است ضمیر یلدون راجع بالناس است و اینما استفهامیه است هو راجع بمشار الیه
هذا است و صدقوا کلام امام است و ضمیر راجع بمرجع ضمیر یقولون است ترکهم ماضی
باب نصر است و ضمیر راجع بالناس است و جمله استینافی بیانی صدقوا است موصوف البیضاء
الخفیه و مانند آنست و عبارتست از ملتی و طریقتی در معرفت امام حق که اشتباه نیست در آن
اصلا موافق آیه سوره بقره لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی لیلها مرفوع و مبتدا است و ضمیر راجع
ببیضاء است من برای تبعیض است و ظرف خبر مبتدا است و این جمله استینافی بیانی البیضاء است و مقصود
اینست که شب ندارد پس اشتباه ندارد اصلا و نظیر هزل ریند جمله یعنی اینکه هزل ندارد اصلا جمله لم نظهر
استینافی بیانی استینافی سابق است ضمیر فیهم راجع بالناس است بدعة عبارتست از چیزی که نسخ
کند طریقه سابقه در امامت را لم یبدل مضارع مجهول باب تفعیل است سنة عبارتست از طریقه امامت
که آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن است و این اشاره است بآیه سوره یونس در حکایت قول
منافقان و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین لا یرجون لقاءنا ائت بقرآن غیر هذا او بدله قل
ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ان اتبع الا ما یوحی الی انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم
عظیم خلاف یکبر خبر عبارتست از مخالفت آیات بینات که مستلزم بدعت است اختلاف عبارتست از تبدیل
آیات بینات است غشی بغین با نقطه و شین با نقطه ماضی معلوم باب علم است الناس منصوب و مفعول
به است ظلمه مرفوع و فاعل است و مضاف است ظلمایهم عبارتست از شرک سابق که منافقان به

زران

ازان میکردند و مقصود که مرتد قهقری شدند موافق روایت منافقان نیز از احمد در کتاب بخاری منقول است
از رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیثی طویل که انهم لا یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم
یعنی وجمعی دیگر بسبب اغوای اخبار و رهبان نشنیدگان و ستوهایشان میان اهل ضلالت و اهل
هدی تمیز نشناسند یکی از ان دو طائفه را امتیاز از دیگر بیان این آنکه میگویند که بودند اصحاب رسول که
نشناسند این نزاع در امامت را و نه اینکه دانند که چیست از نزاع و راست گفتند بیان این آنکه و کذا
اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بر ملت حنفیه روشن بیان این آنکه شب ندارد از جمله روز داشت بیان
این آنکه ظاهر شد و بود از اصحاب تازه که ناسخ آیات بینات بوده باشد و تبدیل کرده نشده بود در
اصحاب ایشان از آیات بینات بیان این آنکه نبود خلافی نزد اصحاب و نه رفتن آیات بینات و آمدن بدل
آنها پس وقتی که در گرفت اکثر اصحاب تاریکی خطاهای ایشان که دیدند اصحاب و امام یکی نشناختند
و ندانستند سوی الله تبارک و تعالی دیگری خواستند است مردمان سوی آتش جهنم اصل فعند
ذلک نطق الشیطان فعلا صوته علی لسان اولیائه و کثر خیله و رجله و شارک فی المال
والولد من اشرکه فعمل بالبدعة و ترک الکتاب و السنة و نطق اولیاء الله بالحجة و اخذوا بالکتاب
والحکمة فتفرق من ذلک الیوم اهل الحق و اهل الباطل شرح نطق الشیطان اشارتست بآیه
بنی اسرائیل و استفزز من استطعت منهم بصوتک و اجلب علیهم بخیلک و رجلک و شارکهم فی الاموال و
الاولاد و عدهم و ما یعدهم الشیطان الا غرورا الدعة بفتح دال بی نقطه و تخفیف عین بی نقطه مصدر معتل الفاء
واوی باب منع واگذاشتن کار دین بفراغت و در بعض نسخ بالبدعة بکسر باء و سکون دال است و ترک نمودن
آن و مضاف است سنه و حکمة عبارتست از آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن که عمل کتاب است
یعنی پس نزد آن نزاع در امامت گویا شد ابلیس پس بلند شد آواز او و بر زبان دوستانش و بسیار شدند
سواران او و پیادگان او و شریک شد در مال و فرزند کسی را که شریک کرد او را با الله تعالی در عبادت
پس امر کرد پیروان خود را بواگذاشتن حق و ترک قرآن و آیات بینات محکمات و گویا شدند دوستان
الله ببرهان و متمسک شدند بقرآن و آیات بینات محکمات پس جدا شدند از آن روز اهل حق و اهل

باطلا اصل وتخاذلوا عنها وتهاون اهل الهدى وتعاون اهل الضلالة حتى كانت هي الجماعة مع
فلان واشباهه فاعرف هذا الصنف وصنف آخر فابصرهم رأي العين نجباء والزمهم
حتى ترد اهلك فان الخاسرين الذين خسروا انفسهم واهليهم يوم القيمة الا ذلك هو الخسران
المبين الى ههنا رواية الحسين شرح تخاذل بخا بانقطه وذال بانقطه وتهاون ماضی غایب معلوم
باب تفاعل است هدی بضم ها و دال بی‌نقطه است الجماعة منصوب و مرفوع میتواند بود واین اشاره است
بحدیثی که منقول و مضبوط است در نهایه ابن اثیر در باب الراء مع الباء که من فارق الجماعة قید شبر فقد
قطع ربقة الاسلام من عنقه و در کافی در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب ما امر النبی صلی الله علیه وآله بالنصیحة
لائمة المسلمین واللزوم لجماعتهم ومن هم که باب صد و دوم است چنین است که من فارق جماعة المسلمین قید
شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه و در حدیث دوم آن باب چنین است که ان علی بن ابی طالب و الله
الامام الذی یجب علینا نصیحته ولزوم جماعتهم اهل بیته فلان کنایه است از تیمی و اشباهه عبارت است از عدی
واموی و عاملان ایشان فاء در فاعرف برای تفریع است اعرف امر باب ضرب است و مراد اینست که بنابر احوال
بشناس این صنف را که چه مقدار دور اند از حق و حقیقت جماعت و صنف مرفوع و مبتدا است آخر بمد
والف و کسر خا با نقطه و را و تنوین مرفوع و خبر مبتدا است و عبارت است از سلسله خلیفه از زمان و
پیروان ایشان که موجود بوده اند از جمله اهل ضلالت فاء در فابصرهم برای تفریع است الابصار مصدر
باب افعال دیدن رأی بفتح را و سکون همزه مصدر باب منع است بمعنی دیدن و آن منصوب و مفعول
مطلق برای نوع است و مضاف بفاعل یا آلت است العین بفتح عین بی‌نقطه و سکون یا، چشم نجبا نجبا با
نقطه و با یکنقطه و همزه مضارع مخاطب معلوم باب منع مجزوم است الخب بفتح خا و سکون با، و همزه بپوشانی
مقصود اینست که چون ایشان را ببینی بپوشانی دین خود را از ایشان برای ظهور کمال شرارت و فتنه ایشان
الزمهم امر باب علم است و مراد امر بملازمت و بودن با ایشان در نماز جماعت و مانند آنست برای تقیه
ترد بکسر را و فتح دال بی‌نقطه است اهلك عبارت است از محمد وآل محمد صلی الله علیهم موافق آیه سوره نساء
ومن یطع الله والرسول فاولئك مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء و

العلم

الصالحین وحسن اولئك رفیقا الخاسرین اقتباس از سوره زمر است یعنی وبعد کار شدند بنی عباس
شدند اهل راستی و مدد یکدیگر کردند اهل گمراهی تا آنکه شدند ایشان مسمی شدند بجماعت با فلان و مانند
پس بشناس این قسم را و قسمی که آخر اند از قسم اول پس ببین ایشان را دیدن چشم تا بپوشانی دین خود را از
ایشان و لازم باش ایشان را در ظاهر تا وقتی که وارد شوی اهلت را چه بدرستی که زیانکاران جمعی اند
که زیان کردند و باختند خود شان را و اهلهای خود شان را در روز قیامت آگاه باش این مذکور شد
آنست زیانکاری ظاهر تا اینجاست روایت حسین بن محمد اشعری اصل وفی روایة محمد بن یحیی
زیادة لهم علم بالطریق فان کان دونهم بلاء فلا تنظر الیه فان دونهم عسف من اهل
العسف وخسف ودون ذلك بلایا تنقضی ثم تصیر الی رخاء ثم اعلم ان اخوان الثقة
ذخائر بعضهم لبعض ولولا ان تذهب بك الظنون عنی لجلیت لك عن اشیاء من
الحق غطیتها ولنشرت لك اشیاء من الحق کتمتها ولکنی اتقیك واستبقیك ولیس
الحلیم الذی لا یتقی احدا فی مکان التقوی والحلم لباس العالم فلا تعرین منه والسلام
شرح زیاده با تنوین است و ما بعدش بدل است یا مضاف است باعتبار اینکه ما بعدش محکی است
ضمیر لهم راجع باهل الهدی است طریق عبارت است از دین اسلام است که صراط مستقیم است دون
بضم دال و سکون واو و سبب ظرف است بمعنی عند العسف بفتح عین بی‌نقطه و سکون سین بی‌نقطه
و فا مصدر باب ضرب ظلم الخسف بفتح خا با نقطه و سکون سین بی‌نقطه و فا مصدر باب ضرب اذلال
الرخاء بفتح را و خا با نقطه و الف ممدوده راحت بعد از فرج و در زمان ظهور قائم علیه السلام الثقة
بکسر ثا سه نقطه و تخفیف قاف مصدر باب ورث اعتماد و ان مضاف الیه است بعضهم مرفوع است
لولا نفی بر نفی است و دلالت بر ثبوت میکند ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مقصود ثبوت
مصدر است بر تقدیر وقوع مدخول لام در لجلیت موافق آیه سوره زخرف ولولا ان یکون الناس
امة واحدة لجعلنا تذهب مضارع غایبه منع است با در بك برای تعدیه است الظنون مرفوع
و فاعل است و عبارت است از خیالات فاسده اهل غلو یعنی متعلق بتذهب است زیرا که غلاه کسی اند

از ائمهٔ هدی تجلیت بفتح لام و جیم و با، دو نقطه پایین ماضی متکلم معلوم باب تفعیل یا باب ضرب از
التجلیة والجلی کشف بمعنی پرده برداشتن غطیتها بغین با نقطه و طا، بی نقطه متکلم معلوم باب تفعیل از
الحلم بکسر حا، بی نقطه و سکون لام خردمندی و آهستگی لا تعرین بسکون عین بی نقطه و فتح را، و ثاء
دو نقطه پایین و نون تاکید ثقیله یا خفیفه از باب علم است یعنی و در روایت محمد بن یحیی است زیاده
که برای اهل هدی است علمی اراه پس اگر باشد کلامی ایشان معنی پس نظر کن در آن محنت چه بدبختی نزد
ایشان است طلبی از اهل ظلم و خوار کردنی از اهل خوار کردن نزد ایشان است محنتهایی که بر میرسند بعد
از آن بر میگردد سوی لحق بعد از آن بیان نمایم اگر باید اعتماد دنمیرها اند بعض ایشان برای بعض
باعتبار دعا و استغفار و شفاعت و ننا تدلهما و اگر نبود اینکه کتاب اندر آنها از من هر کشف
میکردم برای تو آن چیزهایی از جمله حق واقع شد که پوشانیدم آنها او هر اینه میکشودم برای تو چیزهایی
را از جمله حق که پنهان کردم آنها را ولیکن تقیه میکنیم از تو و طلیقهای تو بر دین اسلام میکنیم و نیست خردمند
کسی که تقیه نکند از همچکس در مکان تقیه و خردمندی و آهستگی لباس دانا است پس بر همه متوالیه از آن
و سلام بر تو باد **دوم از اصل رسالهٔ ایضا منه الیه** محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن اسمعیل
بن بزیع عن عمه حمزة بن بزیع قال کتب ابو جعفر علیه السلم الی سعد الخیر **شرح** این رساله
است بنا از ابوجعفر علیه السلم سوی سعد الخیر روایت کرد محمد بن یحیی از محمد بن حسین از محمد بن اسمعیل
بن بزیع از عمش حمزة بن بزیع گفت که نوشت ابوجعفر علیه السلم سوی سعد الخیر **اصل** بسم الله الرحمن
الرحیم اما بعد فقد جاءنی کتابک تذکر فیه معرفة ما لا ینبغی ترکه و طاعة من رضی الله رضاه
فقبلت من ذلک لنفسک ما کانت نفسک مرتهنة لو ترکته **شرح** تذکر مخاطب مضارع معلوم
باب نصر جملهٔ حالیه است معرفة منصوب و مفعول به است و مراد بذکر معرفة ذکر چیزیست که متضمن خواهش
معرفة است و طاعة مجرور بعطف بر ما است و مضاف الیه و مراد بخواهش معرفة طاعة طلب فرمانی است
برای اینکه عمل بمقتضای آن شود من بفتح میم و سکون نون عبارتست از ابوجعفر علیه السلم رضی بی نقطه
وضاد با نقطه و با، ماضی غایب معلوم باب علم است الله مرفوع و فاعل است رضا بکسر را، و الف مقصوره

وضمیر

١٢٠

وضمیر راجع بمن بمعنی مرضیه فقبلت متکلم یا باب علم عطف بر جاءنی است من بکسر میم و سکون
نون تبعیضیه است اشاره الیه ذلک مطلوب مخاطبست لنفسک اشارتست باینکه در اظهار این
راز برای دیگری احتیاط میباید کرد ما مفعول به قبلت است مرتهنة بفتح ها، اسم مفعول باب افتعال است
ترکته ماضی مخاطب معلوم باب نصر است **یعنی** مدد میجویم با اسم الله مدد بزرگ مهربان اما بعد از بسم الله
پس تحقیق آمد مرا مکتوب تو بر حالی که مذکور میکنی در آن شناخت چیزی را که سزاوار نیست ترک آن و
فرمانبرداری کسی که پسندید الله پسندیدهٔ او را پس قبول کردم از جملهٔ آن برای خود تو چیزی را که
مسود نفس تو بود در گرو اگر ترک میکردی آنرا **اصل** تعجب ان رضا الله و طاعته و نصیحته لا
تقبل ولا توجد ولا تعرف الا فی عباد غرباء اخلاء من الناس قد اتخذهم الناس سخریا لما یرمونهم
به من المنکرات **شرح** تعجب از باب تفعل است و مراد اینست که آنچه مذکور میکنم بغایت عجیب است ان بکسر
همزه و تشدید نون مفتوحه است رضا بکسر را، و الف مقصوره بمعنی مرضی است لا تقبل مضارع غایبه
مجهول باب علم است و لا توجد مضارع غایبه مجهول باب ضرب از قبیل عطف تفسیر است و مراد اینست که تا
مقبول آن برای خالی بودن از حقیقتنا است زیرا که محض صورت است لا تعرف مضارع غایبه مجهول باب ضرب
نیز برای عطف تفسیر است و اشعار است باینکه وجود بمعنی هستی نیست بلکه بمعنی ادراکست الغرباء بضم
غین با نقطه و فتح را، و با، یک نقطه و الف ممدوده جمع غریب بیگانگان بمعنی جمعی که سلوک ایشان مخالف سلوک
اکثر مردمانست و آن غیر منصرفست الاخلاء بفتح همزه و سکون خا با نقطه و الف و همزه منقلبه از واو
جمع خلو بکسر خا و سکون لام فارغان بمعنی جمعی که سلوک اکثر مردمان در دنیا رها میکنند و آن منصرفست
له بالناس جماعتی است که مذکور شدند در رسالهٔ سابقه که و تعاون اهل الضلالة حتی کانت هی الجماعة
مع فلان و اشباهه سخریا بکسر و ضم سین بی نقطه و سکون خا با نقطه و کسر را، و تشدید یا، دو قرائت
در سورهٔ ص که و قالوا ما لنا لا نری رجالا کنا نعدهم من الاشرار اتخذناهم سخریا ام زاغت عنهم الابصار
لما بکسر لام و ما موصوله است یرمونهم بضم میم است از رمی دشنام دادن ضمیر راجع بما است من بیانیه
یا تبعیضیه است منکرات بفتح کاف عبارتست از امثال الخیر تفتازانی در مقاصد نقل کرده از مامون

که گفته که ما رایت اکذب من الروافض یعنی تعجب کن ای بهشتی که رضی الله و فرمابرداری الله و اخلاص
عمل برای الله مقبول نمیشود و موجود نمیشود و شناخته نمیشود مگر در بندگانی عزیز با آن فارغان از آن
مردمان بتحقیق فرا گرفتند ایشان را این مردمان ریشخند و از سبب بخیره دشنام میدهند ایشان را
بلکه قبایح است اصل وکان یقال لا یکون المؤمن مؤمنا حتی یکون ابغض الی الناس من
جیفة الحمار لولا ان یصیبک من البلاء مثل الذی اصابنا فتجعل فتنة الناس کعذاب
الله واعیذک بالله وایانا من ذلک لقربت علی بعد منزلتک شرح ادخال کان بر فعل مضارع
افاده استمرار در زمان ماضی است مثل اینکه در جمیع کتب نازله بر انبیا این مضمون مذکور شده مؤمنا
بمعنی کامل الایمان است حتی بمعنی الا است یا برای انتها است یکون منصوب است بتقدیر ان مصدریه است
و مصدر نایب ظرف زمان است ابغض بمعنی مبغوض تر است و این اشاره است باینکه این مردمان بحدی
در اینکه او در روی زمین نباشد و در مانند جیفه حمار در روی زمین مضایقه ندارند ان بفتح همزه
و سکون نون مصدریه است من تبعیضیه است مثل مرفوع و فاعل است و مضاف است الذی اصابنا
عبارتست از شدت ایذا کشیدن در راه الله فتجعل فتنة الناس کعذاب الله اشاره است
به آیه سوره عنکبوت ومن الناس من یقول آمنا بالله فاذا اوذی فی الله جعل فتنة الناس کعذاب الله
لقربت بفتح لام جواب لولا است قربت بقاف و راء و با یکنقطه ماضی مخاطب معلوم باب علم یا باب حسن
است و مراد اینست که می آوردیم ترا نزد خود علی بمعنی مع است بعد منزلتک بضم با و سکون عین
اشاره است باینکه سعد خالی از سبکی و بی تابی نبوده یعنی و بود که گفته میشد که نمی باشد مؤمن
کامل در ایمان مگر وقتی که باشد مبغوض تر سوی مردمان از مردار خر و اگر نمی بود اینکه برسد
ترا از جمله محنتها آنچه برخورده مارا پس گردانی آزار مردمان را مانند عذاب الله و پناه میدهیم ترا بالله
و مارا از آن که رسانیده اند هر آینه نزدیک میشدی با دوری مرتبه تو از مرتبه ما صابران اصل
واعلم رحمک الله انا لا ننال محبة الله الا ببغض کثیر من الناس ولا ولایته الا بمعاداتهم
وفوت ذلک قلیل یسیر لدرک ذلک من الله لقوم یعلمون شرح لا ننال بنون والف منقلبه

از یا مضارع متکلم مع الغیر از باب علم است اضافه در محبة الله و نظایر آن از اضافه مصدر بفاعل است
ولایته بفتح واو و منصوب است فوت بفتح فا و سکون واو و تاء دو نقطه بالا مرفوع و مبتدا است
و مضاف است اشاره الیه ذلک نیل محبت و ولایت بوسیله بغض و عداوت است ذکر یسیر برای
مبالغه در کمیت و مراد اینست که کسی که با ما بغض و عداوت نداشته باشد بغایت کم است
لدرک بفتح لام و فتح دال بی نقطه و فتح راء مبتدا است و مضاف بمفعول است ادراک در یافتن
اشاره الیه ذلک اینجا شامل اقل است من الله حال از ذلک است لقوم خبر مبتدا است یعنی و بدان
رحمت کناد ترا الله اینکه ما در نمی یابیم دوستی الله را مگر بدشمنی با بسیاری از مردمان و نه کار
الله را مگر بدشمنی ظاهری ایشان و نبودن آنچه مذکور شد کم اندک است هر آینه ادراک آنچه مذکور شد
برحالی که از جانب الله باشد برای قومی است که میدانند آنچه را که ذکر کرد انستنی است اصل
یا اخی ان الله عز وجل جعل فی کل من الرسل بقایا من اهل العلم یدعون من ضل الی
الهدی ویصبرون معهم علی الاذی یجیبون داعی الله ویدعون الی الله فابصرهم رحمک
الله فانهم فی منزلة رفیعة وان اصابتهم فی الدنیا وضیعة شرح فی بمعنی مع است مثل
فخرج علی قومه فی زینته کل من الرسل عبارتست از هر یکی از آدم و نوح و ابرهیم و موسی و عیسی
و محمد صلوات الله علیهم و علی اوصیائهم و شیعتهم و مراد بمعیت سوای معیت است و در لوازم امامت
بقایا جمع بقیه است که مذکور است در آیه سوره هود که بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین و عبارتست
از حجت الله تعالی که وعده کرده که زمین را از و خالی نکناد تا انقراض تکلیف ضمیر معهم راجع برسل است
داعی الله عبارتست از کتاب الله است که نازل شده بر آن رسل و مراد باجابت آن عمل بر وفق آنست در جلیل
و دقیق امور فابصرهم امر باب افعال است وان وصلیه است الوضیعة بفتح واو و کسر ضاد با نقطه و
سکون یاء دو نقطه پایین و عین بی نقطه مصدر باب منع نقصان یعنی ای برادر من ای بهشتی که
الله عز وجل کردانید با هر یکی از رسولان باقی ماندگانی را از جمله اهل علم برحالی که میخوانند کسی را که گمراه
شد سوی راه راست و صبر میکنند با رسل بر آزار مخالفان اجابت میکنند خواننده الله را و می

خوانند مردمان را بسوی الله پس بدین دلیل ایشان از رحمت که ادرا اشجه بهشتی که ایشان
در منزلی بلند اند هر چند که دنیا فقیر باشد ایشان را در دنیا نقصانی **اصل** انهم یحیون کتاب
الله الموتی و یبصرون بنور الله من العمی کم من قتیل لابلیس قد احیوه و کم من تائه
ضال قد هدوه یبذلون دماءهم دون هلکة العباد ما احسن اثرهم علی العباد و اقبح
آثار العباد علیهم **شرح** انهم بکسر همزه استیناف بیانی منزله فعل است یحیون بسکون حاء
بی نقطه و ضم یاء دو نقطه پایین معلوم معتل العین واللام باب افعال است یبصرون بیاء تحتیه
و صاد بی نقطه و را معلوم باب تفعیل است یا باب افعال التبصیر والابصار دیدن و دیدن کردن و تعدیه
آن بمن بتضمین معنی اخراج است نور الله عبارتست از روح و آن نوعی از بصیرت است که در امام
زمان می باشد در شب قدر و مانند آن برای استنباط مدلول متشابه کتاب الله موافق آیه سوره شوری
و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان ولکن جعلناه نورا
نهدی به من نشاء من عبادنا و آن مذکور است در کافی در کتاب الحجه در باب الروح التی یسدد الله
بها الائمه علیهم السلم کم بفتح کاف و سکون میم خبریه است برای تکثیر است التائه بتاء دو نقطه بالا و الف و کسر همزه
و هاء اسم فاعل معتل العین باب ضرب حیران و سرگردان شدن یبذلون بیاء بیکنقطه و ذال با نقطه معلوم باب
نصر است دون بضم دال و سکون واو و منصوب بظرفیت است و عبارتست از وقت دفع مضاف
و آن الهاء هلکة العباد است بفتح هاء و فتح لام بمعنی جهنمی شدن بندگان الله و این اشاره است بآنکه
امام حسین صلوات الله علیه با یزید بیعت نکرد و خود را دانسته بکشتن داد برای دفع گمراهی
زیاد بر آنچه واقع شد و میشود ما احسن صیغه تعجب است اثرهم منصوب است و اقبح بتقدیر و ما اقبح
است و صیغه تعجب است آثار منصوب است و این اشاره است بآنکه از جمله باعث کشته شدن ایشان
تفضیح علمای ایشان است در تغییر و مانند آن از مصالح امام **یعنی** بسبب آنکه ایشان زنده میکنند بوسیله
کتاب الله مردگان را در دین و بینا میکنند بوسیله نور الله از کوری بسی از کشتگان ابلیس را بود که
زنده کردند و او را بسی حیران گمراه که ایشان را نمودند راه و میدهند خونهای خودشان را

و تقیه
در رفع جهنمی شدن بندگان چه خوب است اثر ایشان بر بندگان و چه بد است اثرهای بندگان
بر ایشان **سوم اصل** عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن محمد بن سلیمان عن ابیه
عن ابی بصیر قال بینا رسول الله صلی الله علیه و آله ذات یوم جالسا اذ اقبل امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله ان فیک شبها من عیسی بن
مریم و لولا ان تقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصاری فی عیسی بن مریم لقلت
فیک قولا لا تمر بملأ من الناس الا اخذوا التراب من تحت قدمیک یلتمسون بذلک
البرکة **شرح** بینا بفتح باء یکنقطه و سکون یاء دو نقطه پایین و نون منصوب بظرف زمان است و
عامل آن اقبل است و مضاف جمله است و الف آن باشباع فتحه است رسول مرفوع و مبتدا است
ذات بمعنی صاحب است و مضاف است و عبارت از ساعت است پس منصوب بظرف زمان است
و عامل آن جالس است که خبر مبتدا است اذ بکسر همزه و سکون ذال برای مفاجات است اقبل ماضی
معلوم باب افعال است الشبه بکسر شین و سکون باء یکنقطه و فتح شین و فتح با مثل و اینجا عبارت
از مثل کمالات انبیا است برای انبیا است و مدخول لو داخل در حکم ما قبل است و مراد از عیسی
تا آدم علیهم السلم است و تقدیم عیسی با وجود آنکه آدم مقدم است باعتبار زمان برای اینست
که اقرب انبیا باعتبار زمان متکلم و مخاطب عیسی علیه السلم است و بعد از و موسی است و بعد از او
ابرهیم است و بعد از و نوح است و بعد از و آدم است که دورتر است ما موصوله عبارتست از
قول بعضی نصاری که ان الله هو المسیح بن مریم و قول بعضی دیگر که المسیح ابن الله قولا مفعول به یا مفعول
مطلق است و بنا بر اول بمعنی کلام است و بنا بر دوم مصدر است و بر هر تقدیر موصوف بجمله است
و عاید مقدر است زیرا که اخذوا بتقدیر اخذوا به است الملأ بفتح میم و فتح لام و همزه اشراف
یعنی روایت کردند جمعی از یاران ما از سهل بن زیاد و از محمد بن سلیمان از پدرش از ابو بصیر
که راوی امام محمد و امام جعفر صادق علیهما السلم است امام گفت که میان آنکه رسول الله صلی
الله علیه و آله در ساعت روزی نشسته بود ناگاه امیر المؤمنین صلوات الله علیه پیش آمد پس گفت او را

رسول الله صلی الله علیه و آله که به منزلتی که در قیمت مثل کمالات انبیا از عیسی بن مریم تا آدم
واگر نمیبود اینکه گویند دو گروه هایی از امت من آنچه را که گفتند ترسایان در عیسی بن مریم
هر آینه میگفتم در تو کلامی که نمیگذشتی بر اشرافی از مردمان مگر آنکه فرا میگرفتند بان کلام خاک را
از پایین دو قدم تو طلب میکردند بان برکت را اصل قال فغضب الاعرابیان والمغیرة بن
شعبة وعدة من قریش معهم فقالوا ما رضی ان یضرب لابن عمه مثلا الا عیسی بن مریم
فانزل الله علی نبیه صلی الله علیه و آله فقال ولما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک
منه یصدون وقالوا ءآلهتنا خیر ام هو ما ضربوه لک الا جدلا بل هم قوم خصمون
ان هو الا عبد انعمنا علیه وجعلناه مثلا لبنی اسرائیل ولو نشاء لجعلنا منکم یعنی
من بنی هاشم ملائکة فی الارض یخلفون شرح الاعرابیان عبارتست از تیمی و عدوی و اشاره
است بایه سوره توبه الاعراب اشد کفرا ونفاقا واجدر الا یعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله
یعنی من بنی هاشم برای تغییر منکم است و اشاره است باینکه من برای بدلیت است و مراد این است
که خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله منحصر است در کسی که عالم بجمیع احکام شرع باشد و بیرون کی
ظن نکنند اصلا پس اگر از بنی هاشم بیرون میبود در ملائکه میبود و این کلام از باب الغاست در اینکه
غیر بنی هاشم کسی لیاقت خلافت ندارد یعنی راوی گفت که پس خشمناک شدند آن دو جاهل و
مغیرة بن شعبه و جمعی از قریش با ایشان پس گفتند که محمد صلی الله علیه و آله راضی نشد در اینکه زند برای
پسر عمش مثلی را مگر عیسی بن مریم پس فرو فرستاد الله بر پیغمبرش صلی الله علیه و آله باین روش که گفت در
سوره زخرف که و وقتی که زده شد پسر مریم مثلی ناگاه قوم تو از آن بفریاد می آیند و گفتند که آیا خدایان
ما بهترند یا او نزدند آن مثل را برای تو مگر برای جدل بلکه ایشان قومی اند که صاحب خصومتند نیست عیسی
مگر بنده که انعام کردیم و گردانیدیم او را امامی برای بنی اسرائیل و اگر میخواستیم که خلافت رسول در غیر
هاشم باشد هر آینه میگردانیدیم بجای شما میخواهد بجای شما بنی هاشم را فرشتگانی را در زمین که خلافت
رسول الله کنند اصل قال فغضب الحارث بن عمرو الفهری فقال اللهم ان کان هذا هو
الحق

الحق من عندک ان بنی هاشم یتوارثون هرقلا بعد هرقل فامطر علینا حجارة من السماء
او ائتنا بعذاب الیم فانزل الله علیه مقالة الحارث ونزلت هذه الآیة وما کان الله
لیعذبهم وانت فیهم وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون شرح فهری بکسر فا و سکون ها
و را نسبت قبیله‌ای از قریش است ان بنی هاشم یتوارثون هرقلا بعد هرقل برای تغییر هذا است و ان
بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه است هرقل بکسر ها و فتح را و سکون قاف و بسکون را و کسر قاف
اسم پادشاه روم است و اینجا عبارتست از پادشاه صاحب شوکت و نصب هرقلا با وجود آنکه مبتدا است
برای اشعار باینست که جمله حالیه است مثل کلمته فاه الی فی حجارة جمع حجر بفتح حا و فتح جیم است یعنی
امام گفت که پس خشمناک شد حارث بن عمرو فهری پس گفت مضمون آنچه را که در سوره زخرف است که
خداوندا اگر باشد این محض حق از نزد تو اینکه بنی هاشم از یکدیگر میراث برند خلافت را بر حالی که پادشاهی بعد از
پادشاهی باشد پس بباران بر ما سنگهایی از آسمان یا بده ما را عذابی دردناک پس فرو فرستاد بر او
گفته حارث را و فرود آمد این آیه در سوره زخرف که و نبود الله اینکه عذاب کند ایشان را بر حالی که تو در
ایشانی و نبود الله عذاب کننده ایشان بر حالی که ایشان توبه و استغفار کنند اصل ثم قال له یا عمرو
اما تبت واما رحلت فقال یا محمد بل تجعل لسائر قریش شیئا مما فی یدیک فقد ذهبت بنو
هاشم بمکرمة العرب والعجم فقال له النبی صلی الله علیه و آله لیس ذلک الی ذلک الی الله تبارک و
تعالی فقال یا محمد قلبی ما یتابعنی علی التوبة ولکن ارحل فدعا براحلته فرکبها شرح یا عمرو بنا
بر قطع و الف منادای مضاف است بتقدیر حرف ندا و اسقاط همزه ابا بنا بر اینکه کنیت حارث ابو عمرو بوده و
اما رجا بکسر همزه و تشدید میم است تبت ماضی مخاطب معتل العین باب نصر است و ماضی اینجا برای امر است
رحلت برا و حا بی‌نقطه ماضی مخاطب باب منع است تجعل مضارع مخاطب معلوم باب منع مرفوع است و
مضارع اینجا برای طلب است ما فی یدیک عبارتست از خلافت الهی و مقصودش طلب شرکت در خلافت
الهی است بنا بر جهل یا باینکه او قایل شرکت نیست یا مقصودش این است که نبوت چون در بنی هاشم هست
در سایر قریش هم باید ذهبت ماضی غایبه معلوم باب منع است با برای تعدیه است المکرمه بفتح میم و سکون

کافر وضع را شرف اینجا عبارتست از خلافت الهی در کل روی زمین خواه بلاد عرب و خواه بلاد
عجم یا مراد بنوتست ما یتعنی بتاء دو نقطه بالا و باء یک نقطه و عین بی نقطه مضارع غایب باب علم
است **یعنی** بعد از آن گفت او را که ای ابو جعفر و یا توبه کردی یا در فتنی از این شهر پس حارث گفت کای محمد
بلکه میگردانی بنی هاشم از قریش چیزی از جمله خلافت الهی که در دو دست تصرف تست پس بتحقیق
بودند بنو هاشم شرف عرب و عجم را پس گفت او را نبی صلی الله علیه و آله که نیست اختیار آن سوی من اختیار
آن سوی الله است تبارک و تعالی حارث گفت کای محمد دل من یاری نمیکند مرا بر توبه و لیک میروم از نزد
تو پس طلب کرد شتر سواری خود را پس سوار شد از آنجا بیرون رود **اصل** فلما صار بظاهر المدینة
اتته جندلة فرضخت هامته ثم اتی الوحی الی النبی صلی الله علیه و آله سأل سائل بعذاب
واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج قال قلت جعلت فداک انا لا نقرؤها هکذا فقال
هکذا والله نزل بها جبرئیل علی محمد صلی الله علیه و آله و هکذا هو والله مثبت فی مصحف فاطمة
علیها السلام **شرح** ظهر المدینة مبنی بر اینست که سورهٔ معارج از سوره مدنیه باشد و این خلاف مشهور است
جندله بفتح جیم و سکون نون و فتح دال بی نقطه است رضخت براء و ضاد با نقطه و خاء با نقطه ماضی معلوم
باب منع است الرضخ خورد کردن و در بعض نسخ رضت براء و ضاد با نقطه از باب نصر است بهمان معنی
الهامة بتخفیف میم بالای سر در مصاحف بعذاب با تنوین و موصوفست و در قرائت امام فی نیز بی تنوین و
مضاف بوده و بنا بر این دافع عبارتست از سنگی که فرود آمد از آسمان بر سر حارث المعارج جمع معرج
بفتح میم و سکون عین و فتح راء که اسم زمان باب نصر است و قات ترقی مثل لیالی قدر که ملائکه و روح فرود
آیند بر امام زمان در آنها و در هر کدام بخرق عادت چندان ترقی در ادراک معانی از قرآن میکند که اگر
موافق عادت بخواهد ترقی در آنها کند در پنجاه هزار سال خواهد بود و این بمعانی ظاهر است بر اینکه اختیار
نصب امام موقوف سوی رعیت نیست چنانچه مذکور است در کافی در کتاب الحجة در احادیث باب فی شان انا
انزلناه فی لیلة القدر و تفسیرها که در باب پنجاه و یکم است و موافق اینست آیه سورهٔ کهف قل لو کان البحر
مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا و آیه سورهٔ لقمان و لو

ان

ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز
حکیم ضمیر هو راجع است بتفسیری که مذکور شد برای این آیه مصحف فاطمه مذکور است در کافی در
کتاب الحجة در باب فیه ذکر الصحیفة والجفر والجامعة و مصحف فاطمة علیها السلام که باب چهلم است **بدانکه**
در کافی در کتاب الحجة در حدیث چهل و هفتم باب صد و هفتم که فیه نکت و نتف من التنزیل
فی الولایة است چنین است که عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله تعالی سأل سائل بعذاب واقع للکافرین
بولایة علی بن ابی طالب علیه السلام لیس له دافع ثم قال هکذا والله نزل بها جبرئیل علی محمد صلی الله علیه و آله
یعنی پس وقتی که گردید در پشت مدینه آمد او را سنگی خورد کرد سر او را پس آمد وحی سوی نبی صلی
الله علیه و آله که طلب کرد طلب کننده بعذابی سنگی که فرود آمدنی است برای کافران نیست او را دفع کننده از
جانب الله است که صاحب درجات عروج است که لیالی قدر است ابو بصیر گفت که گفتم که قربانت شوم ما
درستی که ما نمیخوانیم این آیه را چنین پس امام گفت که بخدا قسم که چنین فرود آورد این آیه را جبرئیل بر
محمد صلی الله علیه و آله و همچنین آن تفسیر بخدا قسم ثابت کرده شده است در مصحف فاطمه علیها السلام
اصل فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لمن حوله من المنافقین انطلقوا الی صاحبکم فقد
اتاه ما استفتح به قال الله عز وجل واستفتحوا وخاب کل جبار عنید **شرح** ما موصول
عبارتست از جماعة الاستفتاح طلب حکومت بحق میان خصمین نحو قوله ربنا افتح بیننا و
بین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین **یعنی** پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بجمعی را
که دور او بودند از جمله منافقان که روانه شوید سوی یار شما پس بتحقیق که آمد او را آنچه استفتاح کرد
بآن گفت الله عز وجل در سورهٔ ابراهیم که واستفتاح کردند کافران و زیانکار شد هر متکبر دشمن حق
چهارم اصل محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن علی بن النعمان عن ابن مسکان عن محمد بن
مسلم عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله عز وجل ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت
ایدی الناس قال ذاک والله حین قالت الانصار منا امیر ومنکم امیر **شرح** حکایت
الانصار از قبیل تفسیر بمثال است و مقصود اینست که باعث فساد تعدد پادشاهان و

زمین است واگر مردمان اطاعت الله تعالی میکردند وخلیفه او را در هر زمان که یک کس است
قبول میکردند ظاهر نمیشد فساد در بر و بحر یعنی روایت کرد محمد بن یحیی از محمد بن حسین از علی بن نعمان
بفتح نون وسکون عین بی نقطه از عبد الله بن مسکان بضم میم وسکون سین بی نقطه از محمد بن
مسلم از امام محمد باقر علیه السلم در قول الله عز وجل در سوره روم که ظاهر شد فساد در خشکی
و دریا بسبب آنچه کسب کردند دستهای مردمان امام گفت که این بخدا قسم در آنحال وقتی بود که
گفتند انصار و مهاجران بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه واله در سقیفه بنی ساعده که از جمله
ما است امیری و از جمله شما امیری اصل وعنه عن محمد بن علی عن ابن مسکان عن میسر عن
ابی جعفر علیه السلم قال قلت قال الله عز وجل ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها قال فقال
یا میسر ان الارض کانت فاسدة فاصلحها الله عز وجل بنبیه صلی الله علیه واله فقال
ولا تفسدوا بعد اصلاحها شرح مراد بالارض زمینی است که در تصرف مسلمانان در آمد و فساد آن
پیش از مبعوث شدن نبی صلی الله علیه واله بسبب تجویز اختلاف طبیعت در اجتهاد ذات طبیعه و ملوک
طوائف و محاربات میان ایشان بود و در اصلاحش بسبب نبی صلی الله علیه واله عبارتست از نهی او
در آیات بینات محکمات از اختلاف و تصرف در دین و افساد در اصلاحش عبارتست از آنچه واقع
شد بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه واله در سقیفه بنی ساعده که نصب خلفای ضلالت واهل جهل
باحکام حلال و حرام و پیروان ظن است و از نظایر این آیه است آیت سوره نحل ولا تکونوا کالتی
نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا یعنی و روایت است از محمد بن حسین از محمد بن علی از ابن مسکان
از میسر بضم میم وفتح یاء دو نقطه پایین و تشدید سین بی نقطه مفتوحه و راء ابن عبد العزیز از امام
محمد باقر علیه السلم میسر گفت که گفتم که چیست معنی قول الله عز وجل در سوره اعراف در وجا که افساد نکنید
در این زمین بعد از اصلاح آن میسر گفت که پس امام گفت که ای میسر بدرستی که این زمین بود تباه پس
اصلاح کرد آنرا الله عز وجل بنبی و صلی الله علیه واله که گفت و فساد مکنید بعد از اصلاحش فصل
هشتم اول اصل خطبة لامیر المؤمنین علیه السلم علی بن ابرهیم عن ابیه عن حماد بن عیسی

فصل هشتم

عن ابرهیم بن عثمن عن سلیم بن قیس الهلالی قال خطب امیر المؤمنین علیه السلم فحمد
الله واثنی علیه ثم صلی علی النبی صلی الله علیه واله ثم قال الا ان اخوف ما اخاف علیکم
خلتان اتباع الهوی وطول الامل اما اتباع الهوی فیصد عن الحق واما طول الامل
فینسی الاخرة شرح در کتاب فهرست شیخ طوسی واسطه میان حماد بن عیسی وسلیم بن قیس
ابرهیم بن عثمان از سلیم بضم سین بی نقطه و فتح لام ابن قیس بفتح قاف وسکون یاء دو نقطه پایین
هلالی بکسر هاء گفت که خطبه کرد امیر المؤمنین پس ستایش کرد الله را و ستایش کرد بر او
بعد از آن درود کرد بر نبی صلی الله علیه واله بعد از آن گفت که آگاه باشید بدرستی که ترسیده شده بر
آنچه میترسم بر شما دو صفت است پیروی خواهش نفس و درازی آرزو و اما پیروی خواهش نفس
پس باز میدارد صاحبش را از پیروی حق واما درازی آرزو پس فراموش میسازد آخرت را اصل
الا ان الدنیا قد ترحلت مدبرة وان الاخرة قد ترحلت مقبلة ولکل واحدة بنون
فکونوا من ابناء الاخرة ولا تکونوا من ابناء الدنیا فان الیوم عمل ولا حساب وان
غدا حساب ولا عمل شرح دنیا عبارتست از زندگانی آدمی در مدت عمر ترحل براء وحاء بی نقطه
مصدر باب تفعل انتقال الخره عبارتست از وقت مردن آدمی و میتواند بود که مراد بدنیا وقت زندگی
میان زندگیهای پیش از قیامت باشد و مراد باخرت زندگی قیامت باشد بنون عبارتست از دوست
داران و تقویت کنندگان چنانچه پسران پدر را و مادر را دوست میدارند و تقویت میکنند حمل
عمل بر یوم و حمل حساب بر غدا از قبیل اسناد مجازیست مثل لیله ساهرة و مراد اینست که یوم ظرف عمل
است و غد ظرف حساب است لا دو جا برای نفی جنس است پس حساب و عمل مبنی بر فتح است یعنی
آگاه باشید بدرستی که دنیا بتحقیق کوچ کرده برحالی که پشت کرده است و بدرستی که آخرت بتحقیق
کوچ کرده برحالی که رو آورنده است و برای هر یک از آنها است پسرانی پس باشید از جمله پسران آخرت
و مباشید از جمله پسران دنیا چه بدرستی که امروز دنیا ظرف عمل است و نیست حسابی در آن و
بدرستی که فردای آخرت ظرف حسابست و نیست عملی در آن اصل واما بدو وقوع

الفتن اهواء تتبع واحکام تبتدع یخالف فیها حکم الله یتولی فیها رجال رجالا
ان الحق لو خلص لم یکن اختلاف ولو ان الباطل خلص لم یخف علی ذی حجی لکنه
یؤخذ من هذا ضغث ومن هذا ضغث فیمزجان فیجیئان معا فهنالک
یستولی الشیطان علی اولیائه وینجو الذین سبقت لهم منا الحسنی شرح ابتداء
بالاختلاف در الفاظ بعضی ودر سند مذکور است در کافی در کتاب العقل در حدیث اول باب البدع والرأی
والمقاییس که باب سیم است البدو بفتح با یکنقطه وسکون دال بی‌نقطه و بواو و بضم واو و ضم دال
وتشدید واو و بضم واو وضم دال وسکون واو وهمزه مصدر معتل اللام واوی باب نصر ظهور
الفتن بکسر فا وتا دونقطه بالا جمع فتنه اختلافات از روی ظن و محاربات وانواع گمراه کردن
وانواع کفر تبتدع بیا یکنقطه ودال بی‌نقطه وعین بی‌نقطه مضارع غایبه مجهول باب افتعال است
الابتداع اختراع حکمی وآن اینست که از روی پیروی خواهش نفس باشد پس متعدد بقرینه یا اصطلاح
که تقیس علیه این باشد نیست یخالف مضارع غایب مجهول باب مفاعله است ضمیر فیها راجع باحکام است
حکم الله عبارتست از مدلول آیات بینات محکمات ناهیه از قول علی الله بغیر علم یتولی بفتح لام مضارع
غایب معلوم باب تفعل است التولی بکسر لام تقلید من عبارتست از مدلول آیات بینات محکمات و
خلوص از عبارتست از انتفا معارضه خواهش نفس باطل ضد حق است و عبارتست از تجویز
پیروی ظن واختلاف از روی ظن وخلوص عبارتست از انتفا معاونت خواهش نفس لم یخف بکون
خا با نقطه وفتح فا است حجی بکسر حا بی‌نقطه وتخفیف جیم والف مقصوره ساقط بتنوین است فیمتزجان
بجیم ودو لام مضارع تثنیه غایبه مجهول باب تفعیل است ودر بعضی نسخ بیک لام مشدده از باب نصر است
التجلیل والجل بفتح جیم پوشانیدن دابه بجل بضم جیم و مراد اینجا اینست که اتباع اهوا حق را می پوشانند
برای اینکه پیروی آن نکنند وباطل را می پوشانند برای اینکه عیبش ظاهر نشود ودر کافی ودر نهج البلاغه
یحیئان بجیم ویا دونقطه پایین وهمزه معلوم باب منع است یعنی وجز این نیست که ظهور وقوع
فتنها بسبب خواهشهای نفسی است که پیروی کرده میشود وحکمهای که اختراع کرده میشود مخالفت

کرده

کرده میشود در آن حکمها حکم الله تعالی تقلید در آن حکمها مردانی مردانی را یا آنکه حق اگر
خالص میشود نمیبود اختلاف در آن واگر اینکه باطل خالص میشود پنهان نمیبود بر صاحب خرد لیک
شان اینست که گرفته میشود از حق دسته و از باطل دسته پس آمیخته کرده میشوند پس فرا هم می آیند
پس پوشیده میشوند با هم پس اینجا غالب میشود شیطان بر دوستانش ورهائی میابند جمعی که پیش
شده است برای ایشان از جانب توفیق الله در جزا بهشت اصل انی سمعت رسول الله صلی
الله علیه وآله یقول کیف انتم اذا لبستکم فتنة یربو فیها الصغیر ویهرم فیها الکبیر
یجری الناس علیها ویتخذونها سنة فاذا غیر منها شیء قیل قد غیرت السنة وقد
اتی الناس منکرا شرح این جمله معترضه است برای استدلال بر وقوع فتن و مخالفت حکم الله
وتولی رجال اذ بکسر همزه وسکون ذال بانقطه برای زمان مستقبل است مثل فسوف یعلمون اذ
الاغلال فی اعناقهم لبستکم بیا یکنقطه وسین بی‌نقطه ماضی غایبه معلوم باب افعال است
الالباس پوشانیدن خطاب با ائمه اهل البیت علیهم السلام است فتنه عبارتست از تجویز اختلاف
از روی ظن یربو براء وبا یکنقطه و واو مضارع غایب معلوم باب نصر است یهرم براء معلوم باب علم
است الهرم بفتحتین هاء وفتح راء پیری که ذا یجری بجیم ورا مضارع غایب معلوم باب ضرب است
یتخذونها سنة اشاره است با مخترع شرع که مخالفان خود را اهل السنة می نامند غیر بغین
ماضی مجهول باب تفعیل است وقد اتی الناس منکرا کلام امیر المؤمنین علیه السلام است اتی بتاء دو نقطه
بالا ماضی معلوم غایب باب ضرب است الاتیان ارتکاب کاری ناس عبارت از تابعان ایشان
است المنکر بفتح کاف کاری که از حد تجاوز باشد و اینجا عبارتست از فحش والباسی که زیاد
از حد است یعنی بدرستی که من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وآله میگفت که چگونه می باشید
شما در وقتی که پوشانیده باشد حق شما را فتنه که بر آید در آن کوچک و پیر گردد میشود در آن بزرگ
جاری شوند مردمان بر آن فتنه وفرا گیرند آن فتنه را سنت پس چون تغییر داده شود از جمله آن
فتنه چیزی گفته شود که بتحقیق تغییر داده شد سنت رسول وبتحقیق مرتکب شدند مردمان تجاوز

انجير را **اصل** ثم تشتد البلية وتسبى الذرية وتدقهم الفتنة كما تدق النار الحطب
وكما تدق الرحا بثفالها ويتفقهون لغير الله ويتعلمون لغير العمل ويطلبون الدنيا باعمال
الآخرة **شرح** ثم تشتد عطف است بر جمله تمابدو وقوع الفتن البلية بفتح با يكنقطه وكسر لام و تشديد
يا دونقطه اسم مصدر معتل اللام واوی باب نصر يا باب افتعال آزمودن تسبى بسين بينقطه و با يكنقطه
الف مقلبه از يا مضارع غايبه مجهول باب ضرب است الذرية بضم دال بانقطه و تشديد يا مكسوره و تشديد
دونقطه يا بمعنی اولاد و مراد اينست كه محاربات ميان ملوك طوائف منسوبان باسلام واقع ميشود و
اولاد ديگريرا اسير ميكنند بوسيله اختلاف اجتهادات ظنيه و فتواهای فقهای اهل باطل تدقهم بدال
بينقطه و تشديد قاف مضارع غايبه معلوم باب نصر است الدق بفتح دال ريزريز كردن مثل كوفتن
آتش هيزم را خاكستر كند الثفال بكسر ثا سه نقطه و تخفيف فا پوستی كه در پايين دستاسيا گسترده
ميشود برای ارد كردن باد ربثفالها بمعنی علی يا بمعنی مع است و ظرف حال الرحا است قاموس
يعنی بثفالها ای علی ثفالها او مع ثفالها ای حال كونها طاحنة لانهم لا يثفلونها الا اذا طحنت
بعد از آن سخت ميشود آزمودن و اسير كرده ميشوند اولاد و ريزريز ميكنند ايشانرا بجهت اختلاف
از غلط ظن چنانچه ريز ريز ميكند آتش هيزم را و چنانچه ريز ريز ميكند آسيا برحالی كه در گرد آن
است وطلب فقه ميكنند از برای غير الله وطلب علم ميكنند برای غير عمل وطلب ميكنند دنيا را بوسيله اعمال
كه برای آخرت می بايد **اصل** ثم اقبل بوجهه وحوله ناس من اهل بيته وخاصته وشيعته
فقال قد عملت الولاة قبلی اعمالا خالفوا فيها رسول الله صلی الله عليه وآله متعمدين
لخلافه ناقضين لعهده مغيرين لسنته ولو حملت الناس علی تركها وحولتها الی مواضعها
والی ما كانت فی عهد رسول الله صلی الله عليه وآله لتفرق عنی جندی حتی ابقی وحدی او
قليل من شيعتی الذين عرفوا فضلی وفرض امامتی من كتاب الله وسنة رسول الله صلی الله
عليه وآله **شرح** اقبل بقاف و با يكنقطه ماضی غايب معلوم باب افعال است الاقبال آمدن و بادر بوجهه برای
تعديه است واو حاليه است حوله منصوب بظرفيت است و ظرف خبر مبتدا است وان ناس

است

است و مراد اينست كه رو آورد بسوی آن ناس و خطاب را مخصوص ايشان كرد بروشی كه ديگران نشنوند
ونفهمند الخاصة بتشديد صاد بينقطه جمع خاص محرمان راز مثل سلمان و ابوذر و مقداد عهده
عبارتست از پيمانهايی كه از مردمان گرفته در امثال حديث ثقلين و حديث غدير خم حملت ماضی
متكلم معلوم باب ضرب است ضمير تركها راجع باعمال است و ضمير حولتها و مواضعها وكانت
راجع بسنت است ابقی مضارع متكلم معلوم باب علم يا مجهول باب افعال است او برای تخيير است مثل
او كصيب من السماء ومثل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابكم قليل مجرور است و بتقدير
بقليل است و حذف جر و ابقاء اثرش جايز است مثل خير والحمد لله در جواب كيف اصبحت كه بتقدير
بخير است و با بمعنی مع است و مقصود اينست كه كمی شيعه من تا بحديست كه ميتوان گفت كه تنها
ماندم و ميتوان پيمان نظر بانكه وفات نبی صلی الله عليه وآله بلقمه زهرآلود در خيبر بود ميتوان گفت
ومقتول شد ميتوان گفت من كتاب الله اشاره است بامثال آيات بينات محكمات مانند ادنی ظن
اسئلوا اهل الذكر وآيه در ذهاب رجس از اهل البيت و تطهير ايشان سنت رسول الله اشاره
است بامثال حديث ثقلين و حديث غدير خم **يعنی** بعد از آن رو آورد بر حالی كه در دور
او بودند مردمانی از اهل بيتش و خاصانش و پيروانش پس گفت كه بتحقيق كردند واليان
پيش از من عملهايی كه مخالفت كردند در آنها رسول الله را صلی الله عليه وآله بر حالی كه متعمدان
بودند مخالفت او را و شكنندگان بودند پيمان او را و تغيير دهندگان بودند سنت او را و اگر
وا ميداشتم مردمان را بر ترك آن عملها ميگردانيدم سنت او را بسوی مواضع آن و بسوی آنچه
بود در زمان رسول الله صلی الله عليه وآله هر آينه پراكنده ميشدند از من لشكر من تا آنكه ميماندم
تنها يا با كمی شيعه من كه شناختند فضيلت مرا و فرض امامت مرا از كتاب الله وسنت رسول الله صلی
الله عليه وآله **اصل** ارأيتم لو امرت بمقام ابراهيم عليه السلام فرددته الی الموضع الذی وضعه فيه
رسول الله صلی الله عليه وآله ورددت فدك الی ورثة فاطمة عليها السلام ورددت صاع
رسول الله صلی الله عليه وآله كما كان وامضيت قطائع اقطعها رسول الله صلی الله

علیه و آله لاقوام لم تمض لهم و لم تنفذ و رددت دار جعفر علیه السلام الی ورثته
و هدمتها من المسجد شرح اراتیم بهمزه استفهام و فعل ماضی جمع مذکر مخاطب بمعنی
اخبرونی مستعمل میشود مذکور است در کافی در کتاب الحج در حدیث دوم باب فی قوله عز و جل
فیه آیات بینات که باب دوم است اینکه مقام ابراهیم علیه السلام در زمان جاهلیت در موضعی بوده
که الحال در آنست و رسول الله صلی الله علیه و آله آنرا نقل کرده بموضع اصلی آنکه متصل بکعبه است
در وسط ضلع شرقی و آن مانند حوضی است و آنرا معجن مینامند و عمر آنرا بر گردانید بسوی موضعی
که در زمان جاهلیت در آن بود قصه فدک مذکور است در کافی در کتاب الحجه در حدیث پنجم از آخر باب
صاع نبی صلی الله علیه و آله چهار مد بوده و عمر صاع را پنج مد کرده و مد بضم میم و تشدید دال قدریست که
در دو دست کشیده متصل بیکدیگر گنجد القطائع بفتح قاف و طاء بی نقطه و الف و کسر همزه و عین بی نقطه
جمع قطیعه بفتح قاف و کسر طاء بی نقطه زمینهایی که امام تملیک میکند بمردمان لاقطاع مصدر باب افعال
تملیک زمین لم تمض مضارع غایبه مجهول معتل اللام باب افعال است لم تنفذ و فا و ذال با نقطه
مضارع غایبه مجهول باب افعال است بنای جعفر بن ابی طالب را جزو مسجد مدینه کرده بودند در زمان
سوم بغصب یعنی خبر دهید مرا اگر امر میکردم بمقام ابراهیم علیه السلام پس بر میگردانیدم آنرا بسوی
موضعی که گذاشته بود آنرا رسول الله در آن و بر میگردانیدم فدک را بسوی وارثان فاطمه علیها السلام
و بر میگردانیدم صاع رسول الله صلی الله علیه و آله را چنانچه بود و امضا میکردم زمینهایی که تملیک
کرده بود آنها را رسول الله صلی الله علیه و آله برای جماعتی که امضا کرده نشد برای ایشان و انفاذ کرده
نشد و بر میگردانیدم سرای جعفر علیه السلام بسوی وارثان او و فرود می آوردم آنرا از مسجد اصل
و رددت قضایا من الجور قضی بها و نزعت نساء تحت رجال بغیر حق فرددتهن الی
ازواجهن و استقبلت بهن الحکم فی الفروج و الاحکام و سبیت ذراری بنی تغلب و
رددت ما قسم من ارض خیبر و محوت دواوین العطایا و اعطیت کما کان رسول
الله صلی الله علیه و آله یعطی بالسویة و لم اجعلها دولة بین الاغنیاء شرح من برای تبعیض

یا برای

یا برای تبیین است و ظرف بنا بر اول بمعنی قضایا است بنا بر دوم متعلق بقضی است و تقدیم
برای حصر است و بر هر تقدیر اشاره است بامثال اینکه شخصی تصرف مالکانه در زمینی داشته
باشد دیگری دعوی کند که آن زمین از من است و حاکم از متصرف گواه طلب کند بجهت اینکه اقرار
کند که پیشتر ملک مدعی بوده چنانچه مذکور است در کافی در کتاب الشهادات در حدیث اول باب
که باب بعنوان است نزعت بنون و زای و عین بی نقطه ماضی متکلم باب ضرب است بغیر حق اشاره
است باینکه زنانی که مطلقات شوند بی رعایت شروط طلاق و شوهران دیگر کنند بر گردانیده
میشود بسوی شوهران اول و استقبلت بهن اشاره بآنست که اگر شوهران اول نخواهند ایشانرا
طلاق از سر نو گویند که جامع شروط باشد و الا التزام کنند احکام مزوج را که مثل نفقه و کسوه
و مانند آنهاست سبیت بسین بی نقطه و باء یک نقطه و یاء دو نقطه پایین از باب ضرب است تغلب بتاء دو
نقطه بالا و سکون غین با نقطه و کسر لام و باء یک نقطه بیرون قبیله ایست از مشرکان عرب که از اهل کتاب
نیستند و ایشان اگر مسلمان نشوند قتل رجال و سبی ذراری ایشان و تکلیف ایشان بجزیه و مانند آن
از خلاف سنت است چنانچه مذکور است در کافی در کتاب الجهاد در حدیث اول باب وجوه الجهاد
که باب سوم است مغرب و بنو تغلب قوم من مشرکی العرب طالبهم عمر بالجزیة فابوا فصولحوا علی ان
یعطوا الصدقة مضاعفة فقبلوا و رضوا فقیل الصالح کردوس التغلبی و قیل ابن داود قسم
ماضی مجهول باب ضرب یا باب تفعیل است و این اشاره است باینکه بنی امیه در زمان سوم زمین خیبر
را مانند میراث زیر دستان حصه کردند و این خلاف سنت است الدواوین بفتح دال بی نقطه جمع دیوان
بکسر و فتح دال دفترها قاموس و الدیوان و یفتح مجتمع الصحف و الکتاب یکتب فیه اهل الجیش و اهل
العطیة و اول من وضعه عمر الدولة بضم دال بی نقطه و سکون واو نوبت بمعنی تیول و هر ساله و
مانند آنها که پادشاهان بجمعی از لشکر میدهند بر موضعی معین و چون یکی وفات یابد پسر بزرگش
آن تیول و هر ساله را بنام خود میکند و باز نوبت بدیگری میرسد و این در حقوقی میباشد که تفرقه
در عطا نشود در سوره حشر چنین است ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول و لذی

الْقُرْبیٰ والیتامی والمساکین وابن السبیل کی لا یکون دولة بین الاغنیاء منکم وما آتاکم الرسول فخذوه
وما نهیکم عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شدید العقاب **یعنی** و بر میکردانیدم حکمهایی را که جمعی
ستم که حکم کرده شده بآنها و باز میگرفتم هیچ زنا نیرا که دریا بین مردانی اند بغیر حق پس بر میگردانید
ایشانرا سوی شوهران ایشان و از سر میگرفتم با ایشان حکومت را در فروج ایشان و در احکام
و لوازم فروج ایشان و اسیر میکردم ذریتهای بنی تغلب و بر میگردانیدم انچه را که بخشش کرده شده از
زمین خیبر و می شستم دفترهای دهشتهای لشکر را و میدادم چنانچه بود رسول الله صلی الله علیه و آله
که میداد برابر و عمیکردانیدم آن دهشتها را نوبت میان اغنیا چنانچه متعارف است که اغنیا لشکر
دل از شعم بر مینهادند و ضعیفان یراق و قوت جنگ ندارند **اصل** والقیت المساحة وسویت
بین المناکح وانفذت خمس الرسول کما انزل الله عز وجل وفرضه ورددت مسجد
رسول الله صلی الله علیه وآله الی ما کان علیه وسددت ما فتح فیه من الابواب وفتحت
ما سد منه وحرمت المسح علی الخفین وحددت علی النبیذ وامرت باحلال المتعتین
وامرت بالتکبیر علی الجنائز خمس تکبیرات والزمت الناس الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم
شرح القیت بقاف و یا دو نقطه پایین ماضی متکلم معلوم باب افعال است الالقا انداختن و مراد
اینجا کم کردنست المساحة بکسر میم و سین بی نقطه و الف و حا بی نقطه مصدر باب منع پیمودن باندازه
که از ذراع یکبر دالی نامند با عتبار اینکه موافق است با مقداری که از طرف مرفق است تا سر انگشت
میانین و آن شش قبضه است و اصل این اینست که در زمان جاهلیت ذراع اکاسره هفت قبضه
قرار یافته بوده و در زمان رسول الله یک قبضه انداخته شده و بعد از او عمر هفت قبضه
کرده و مساحت بان میکرده مغرب الذراع من المرفق الی اطراف الاصابع ثم سمی بها الخشبة التی یذرع
بها والمذروع ایضا مجازا وهی مؤنثة وکلفته والذراع المکسرة ست قبضات وهی ذراع العامة و
انما وصفت لانها نقصت عن ذراع الملک بقبضة وهو بعض الاکاسرة وکانت ذراعه سبع قبضات
سویت بسین بی نقطه و واو و یا دو نقطه پایین ماضی متکلم معلوم باب تفعیل است المناکح

میم و کسر کاف جمع منکح بفتح میم و سکون نون و فتح و کسر کاف اسم مکان است از باب منع و ضرب و تسویه
تسویه میان دو چیز اینست که کسی که چهار زوجه دائمه داشته باشد نزد هر کدام یکشب باشد بقسمت
قرار داده میان یکدیگر برابر نزداده و دیگران انفذت بنون و فا و ذال اشاره با نقطه از باب افعال است کما انزل الله
است باید سوره انفال واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی
والمساکین وابن السبیل ان کنتم امنتم بالله چنانچه مذکور است در کافی در کتاب الحجة در حدیث پنجم
ابواب خمس را تغییر داده الی ما کان علیه اشاره است باینکه بنی امیه در زمان عثمان فراخ کرده اند بعضی
بعض اطراف و بعضی درها در آن گشوده اند که نبوده و بعضی درها را گرفته اند که بوده شاید که بعضی
خلفای ضلالت بجای تکبیر خامس در نماز میت سلام قرار داده باشند و شاید که در قرائت تحریم
امر با خفا بسمله کرده باشد یا در قرائت اخفائیه منع جهر بسمله کرده باشند والله اعلم **یعنی** و منع میکردم
این نوع پیمودن را و تسویه در نوبت میکردم میان زنان و امضا میکردم خمس رسول را چنانچه
نازل ساخته است الله عز وجل و فرض کرده از اینجهت که جبرئیل از امنا فی ایمان شمرده و بر میگردانیدم
مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله را سوی انچه بود بر آن و میگرفتم انچه را که گشوده در آن از درها
و میگشودم انچه را که گرفته شد از آن و منع میکردم مسح بر خفین را در وضو و هشتاد تازیانه
میزدم بر شرب نبیذ مسکر و امر میکردم بحلال شمردن دو متعه زنان و متعه حج و امر میکردم بتکبیر
اموات پنج تکبیر و الزام میکردم مردمان را ببلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در نماز **اصل** واخرجت
من ادخل مع رسول الله صلی الله علیه وآله فی مسجده ممن کان رسول الله صلی الله علیه وآله
اخرجه وادخلت من اخرج بعد رسول الله صلی الله علیه وآله ممن کان رسول الله صلی
الله علیه وآله ادخله وحملت الناس علی حکم القرآن وعلی الطلاق علی السنة واخذت
الصدقات علی اصنافها وحدودها ورددت الوضوء والغسل والصلوة
الی مواقیتها وشرائعها ومواضعها ورددت اهل نجران الی مواضعهم ورددت
سبایا فارس وسائر الامم الی کتاب الله وسنة نبیه صلی الله علیه وآله **یعنی** فی مسجد

براه مع رسول الله است واین اشاره است بنفی رسول الله صلی الله علیه وآله حکم بن ابی العاص بن امیه
و پسرش مروان را از مدینه بسوی طایف و آوردن عثمان ایشان را و داخل مسجد کردن با وجود اینکه
رسول الله کراهت قرب جوار ایشان داشت من اخرج بعد رسول الله عبارتست از بعضی از
اصحاب که محبوب رسول الله بودند و خلفای ضلالت ایشان را اخراج کردند از مدینه چنانچه عثمان ابو ذر
رحمه الله تعالی را اخراج کرد از مدینه بسوی ربذه وعلی الطلاق از قبیل عطف تفسیر است و علی السنة
موافق سنت وآیه دال بر آن از قرآن مذکور است در کافی در کتاب الطلاق در بعضی احادیث باب
تفسیر طلاق السنة والعدة وما یوجب الطلاق که باب هشتم است اصناف یعنی اقسام است و صدقه
واجبه بر دو قسم است یکی بدنیه که زکات فطره میباشد دیگری مالیه و آن از زکوة میباشد و آن نیز
قسم است زیرا که مدار بر غالب قوت است و آن مختلف میباشد باختلاف عادات و حد همگی آنها
یک صاع زمان رسول الله است صلی الله علیه وآله و عمر صاع را تغییر داده چنانچه مذکور شده و دوم
نه قسم است در گندم وجو و خرما و مویز و گوسفند و گاو و شتر و دینار و درهم و هر کدام حدی دارد
باعتبار نصاب و باعتبار قدر صدقه واجبه و صدقه مال التجارة مانند صدقه درهم و دینار است
و خلفای ضلالت تغییرات در آنها داده اند و خلفای ضلالت تغییرات در وضو و غسل و صلوة داده اند
مثل آنکه در وضو مسح خفین و غسل رجلین و بدعتهای دیگر کرده اند المواقیت جمع میقات اوقات عبادات
مثل وقت بلوغ که حد تکلیف است و مثل بعد از صدور موجب وضو یا موجب غسل که با دخول وقت صلوة
شرائعها عبارتست از اجزای آنها و مواضعها عبارتست از ترتیب اجزا و مانند آنست نجران بفتح نون و
سکون جیم و راء است نجران بلد اهلها نصاری و موضع بالیمن فتح سنة عشر بعض خلفای ضلالت
اهل نجران را جلای وطن نموده با وجود اینکه اهل ذمه بوده اند در زمان عمر فتح مداین و فارس و بعض بلاد
دیگر شده و حکم در سبایا اینست که اگر این جنگ بی اذن امام حق شده کل مال اوست والا خمس از او
و قیمت باقی باختیار اوست چنانچه مذکور است در کافی در کتاب الحجة در آخر ابواب **یعنی** و بیرون می
کردم کسی را که داخل کرده شد با رسول الله صلی الله علیه وآله در مسجد پس از جمله آنکه رسول الله صلی الله علیه

والا

والا اخراج کرده بود او را و داخل میکردم کسی را که بیرون کرده شد از مدینه بعد از
رسول الله صلی الله علیه وآله از جمله آنکه رسول الله صلی الله علیه وآله داخل کرده بود او را و
وامیداشتم مردمان را بر حکم قرآن و بر طلاق بنا بر طریقت رسول الله صلی الله علیه وآله و میکردم
زکوة را بنا بر اقسام آنها و حدود آنها و بر میگردانیدم وضو را و غسل را و نماز را بسوی اوقات
آنها و شریعتهای آنها و موضعهای آنها و بر میگردانیدم اهل نجران را بسوی موضعهای ایشان
و بر میگردانیدم اسیران فارس و سائر گروهها را بسوی کتاب الله و طریقه پیغمبرش صلی الله علیه وآله
اصل اذاً لتفرقوا عنّی والله لقد امرت الناس ان لا یجتمعوا فی شهر رمضان الّا فی
فریضة واعلمتهم ان اجتماعهم فی النوافل بدعة فتنادی بعض اهل عسکری ممن
یقاتل معی یا اهل الاسلام غیّرت سنة عمر ینهانا عن الصلوة فی شهر رمضان تطوّعاً
ولقد خفت ان یثوروا فی ناحیة جانب عسکری **شرح** جزای لو امرت مقدر است پس اذاً
لتفرقوا عنی و ان کانوا یصنعون است و ما استفهامیه است و اذاً بکسر همزه و فتح ذال و تنوین و
ظرف زمانست و عاملش لتفرقوا است و این جمله برای بیان جزای مقدر است میشود و یثوروا بثای سه نقطه و
را مضارع معلوم باب تفعیل است ناحیه با تنوین است جانب منصوب و مفعول به میشود و است و
یعنی یکسانست و مراد جمعی است که او را امام مفترض الطاعه بنص الله و رسولش نمیدانند **یعنی**
چه بودند که میکردند بیان این آنکه در این هنگام هر آینه بر انگیخته شدند لشکر من از من بخدا قسم که
هر آینه بتحقیق امر کردم مردمان را باینکه جمع نشوند در ماه رمضان مگر در نماز فریضه و اعلام کردم
ایشان را اینکه اجتماع ایشان در نوافل بدعت است پس فریاد بر آوردند بعض اهل لشکر من از جمله
جمعی که قتال میکنند با من که ای اهل اسلام تغییر داده شد طریقه عمر در نماز تراویح علی نهی کرد ما را
از نماز در ماه رمضان از روی تطوع و هر آینه بتحقیق ترسیدم از اینکه بر انگیزانند در ناحیه یکجانب
لشکر مرا **اصل** ما لقیت من هذه الامة من الفرقة وطاعة ائمة الضلالة والدعاة الی النار
واعطیت من ذلک سهم ذی القربی الذی قال الله تعالی ان کنتم آمنتم بالله وما انزلنا علی

عَدِنا يَوْمَ الْفُرْقانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ شرح ما استفهاميه است و استفهام برای
و تهويل است و منصوب است محلا و مفعول به لقيت است که ماضی معلوم باب علم است من برای
سببيه است يا برای ابتدا است و در دوم برای تبعيض يا برای بيان است الفرقه بضم فا و سکون
را و قاف جدايی از حق واو در و اعطيت حاليه است بتقدير قد اعطيت ماضی متکلم مجهول از باب
افعال است من در سوم برای تبعيض است مشار اليه ذلك مال مردمانست که تغيير يافتی از آن شیء
در سوره انفال و اعلموا انما غنمتم من شیء چنانچه بيان شده در شرح کافی در کتاب الحجه در حديث هشتم
اخر ابواب فیء ميتواند بود که مشار اليه ذلك سبايا فارس و سائر الامم باشد باعتبار مذکور سبايا بهم
بفتح سين و سکون ها منصوب و مفعول دوم است الذی بعث ذی القربی است قول بتقدير قال فی
است و اين مبنی بر دو چيز است اول اينکه قربی مونث اقرب است و عبارتست از فاطمه عليها السلم
که نزديکتر مردمانست در نسب برسول الله صلی الله عليه و آله و صاحبش امير المؤمنين عليه السلم
است دوم اينکه عبدنا عبارتست از امير المؤمنين عليه السلم بنا بر اينکه در روز بدر صف شکن لشکر
او بود و ملائکه برای مدد او فرو فرستاده شده بودند و فرق ميان اسلام و شرک باعزاز کردن يکی و
خوار کردن ديگری و بان اعتبار روز بدر يوم الفرقان شده و جمعان عبارتست از لشکر اسلام و
لشکر مشرکان قريش که در بدر بهم برخوردند يعنی چيزی را برخوردم بسبب اين گروه از جمله جدايی از
حق و فرمان برداری امامان گمراهی و خوانندگان سوی آتش جهنم و حال آنکه بتحقيق داده شدم از
جمله مال مردمان حصه صاحب قربی آنکه گفته در بيان فضيلت او الله تعالی در سوره انفال که اگر بوده ايد
که گرويده ايد بالله و بانچه فرو فرستاديم بر بنده ما در روز فرقان و در روزی که بهم برخوردند لشکر اسلام
و لشکر شرک اصل فَنَحْنُ وَاللهِ عَنَى بِذِي الْقُرْبَى الَّذِينَ قَرَنَنَا اللهُ بِنَفْسِهِ وَبِرَسُولِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
فقال فَلِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتامى وَالْمَساكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ فينا خاصة شرح فاء
فنحن برای تعقيب ذکريست و نحن مبتدا است و ذکر نحن برای اشعار بانست که اولاد معصومين
حکم اويند بعد از او يکی بعد از يکی و الله قسم است عنی بعين بی نقطه و نون ماضی غايب مجهول از باب

و خبر مبتدا است و ضمير مستتر راجع بنحن است باعتبار واحد بعد از واحد ذکر ذی القربی
است و مقصود اينست که مراد بذی القربی در آيه سوره انفال من و يک يک از اوصيای من است
الذين خبر مبتدای دوم است قرننا از قبيل وضع ضمير متکلم در موضع ضمير غايب است مثل انا الذی سمتنی
امی حيدره و اين اشارتست بايه سوره نساء اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم پس جمع در
الذين قرننا با وجود افراد در عنی باعتبار اينست که اولی الامر جمع است فا در فقال برای تعقيب است
و عطف بر قرننا است و اشاره است بايه سوره حشر فينا متعلق بقال است و اين نيز از قبيل وضع
ضمير متکلم در موضع ضمير غايب است خاصة باعتبار ذی القربی است يعنی پس بخدا قسم خواسته
است بلفظ ذی القربی آن جماعتيم که وصل کرده ما را الله در سوره نساء بخودش و برسولش صلی الله عليه و آله
پس از آن گفته در سوره حشر ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله الخ که بر گردانيده الله برسولش از
اهل ده ها پس برای الله تعالی است و برای رسول است و برای صاحب قربی و يتيمان و مسکينان و
غريبان است در ما و بس اصل كَيْلا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِياءِ مِنْكُمْ وَما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما
نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللهَ فِي ظُلْمِ آلِ مُحَمَّدٍ إِنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقابِ لِمَنْ ظَلَمَهُمْ شرح كيلا يكون
تا آخر سوره حشر است فی ظلم آل محمد تفسير است لمن ظلمهم نيز تفسير است يعنی برای اينکه نباشد فیء
نوبتی ميان بی نيازان از جمله شما که غير ذی القربی ايد و آنچه داده شما را رسول پس فرا گيريد آن را و آنچه نهی کرده شما
را از آن پس باز ايستيد و حذر کنيد از عذاب الله در ظلم آل محمد بدرستی که الله سخت عقاب است
برای هر که ظلم کند آل محمد را اصل رَحْمَةً مِنْهُ لَنا وَغِنًى أَغْنانَا اللهُ بِهِ وَوَصَّى بِهِ نَبِيَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ وَلَمْ يَجْعَلْ لَنا فِي سَهْمِ الصَّدَقَةِ نَصِيباً أَكْرَمَ اللهُ رَسُولَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَكْرَمَنا أَهْلَ
الْبَيْتِ أَنْ يُطْعِمَنا مِنْ أَوْساخِ النّاسِ شرح رحمة مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدير
القول رحمة و ميتواند بود که منصوب و مفعول له فقال باشد و غنی از باب تفعيل است بنيه مرفوع و فاعلی
اين رحمت است از جانب الله برای ما و بی نيازيست که بی نياز کرده ما را الله بآن و سفارش کرده بآن
او صلی الله عليه و آله و نگردانيد برای ما در حصه صدقه نصيبی بيان اينکه گرامی داشت الله رسولش را

صلى الله علیه وآله و گرامی داشت ما اهل بیت را و از اینکه خوار نمودند ما را و از جرکهای دشمنهای مردمان
اصل: فكذّبوا الله وكذّبوا رسوله وجحدوا كتاب الله الناطق بحقّنا ومنعونا فرضنا فرضه الله
لنا فما لقي أهل بيت نبيّ من أمّته ما لقينا بعد نبيّنا صلّى الله عليه وآله والله المستعان
على من ظلمنا ولا حول ولا قوّة إلا بالله العليّ العظيم شرح پس امت ضلالت و تابعان ایشان تکذیب
کردند الله را در آیه خمس و آیه فیء و تکذیب کردند رسول که رسول و رادر توصیه او و انکار
کردند کتاب الله را که گویای صریح است بحق ما و باز گرفتند از ما حصه را که جدا کرده است الله برای ما
اهل بیت پیغمبری از امتها و آنچه را که برخوردیم بعد از پیغمبر ما صلی الله علیه وآله و الله مدد جسته شده
است بر آنکه ظلم کرد ما را و نیست بحث عزمی از کاری و نه توقف عزمی بر کاری مگر بوسیله الله
که بلند مرتبه بزرگست دوم: اصل خطبة لأمير المؤمنين عليه السلام أحمد بن محمد الكوفي عن جعفر بن
عبد الله المحمدي عن أبي روح فرج بن قرّة عن جعفر بن عبد الله عن مسعدة بن صدقة
عن أبي عبد الله عليه السلام قال خطب أمير المؤمنين عليه السلام بالمدينة فحمد الله وأثنى
عليه وصلّى على النبيّ وآله ثمّ قال أمّا بعد فإنّ الله تبارك وتعالى لم يقصم جبّاري دهر
إلا من بعد تمهيل ورخاء ولم يجبر كسر عظم من الأمم إلا بعد أزل وبلاء شرح احمد بن محمد کوفی
مشترک است میان جمعی از آنجمله یکی شاگرد کلینی و دیگری شاگرد تلعکبری است و او شاگرد کلینی است و
دیگری استاد ابن داود است و ابن داود و ابن جنید در دیگر تهذیب چنانچه بیان شده در اول فصل اول
و این از جمله قرائن اینست که کتاب الروضه تصنیف محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی نیست لم یقصم
قاف و صاد بی نقطه مضارع غایب معلوم باب ضرب است القصم بفتح قاف و سکون صاد شکستنی که بجدا
کردن باشد و شکستن با آواز و بغیر شکستن مطلق است و مراد اینجا شکستن صریح است الرخاء بفتح را
خاء با نقطه و الف و همزه منقلبه از واو و فیم دولت و بفتح را مصدر باب علم و حسن وسعت عیش لم یجبر
بجیم و با یک نقطه و را مضارع غایب معلوم باب نصر است الجبر بفتح جیم و سکون با درست کردن
استخوان شکسته و تعلق آن بکسر نوعی از مجاز است من الامم نعت عظم است الأزل بفتح همزه و سکون

فیما وقع فی بعض نسخ کتاب الروضه لیس من تألیف محمد بن یعقوب الکلینی

زای با نقطه و سکون نون و تحریک آن تنگی و سختی. دوم: این خطبه ایست از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده احمد بن محمد کوفی از جعفر بن عبد
الله المحمدی از ابو روح بفتح را و سکون واو و حا بی نقطه فرج بفتح فا و فتح را و جیم ابن قره بضم قاف
و تشدید را از جعفر بن عبد الله از ابو مسعده بفتح میم و سکون سین بی نقطه و فتح عین بی نقطه
و دال بی نقطه ابن صدقه بفتح صاد بی نقطه و فتح دال بی نقطه و قاف از امام جعفر علیه السلام که گفت که خطبه
گفت امیر المؤمنین علیه السلام در مدینه پس ستایش کرد الله را و ستایش کرد او را و درود کرد بر پیغمبر
و آل او بعد از آن گفت که اما بعد پس بدرستی که الله تبارک و تعالی نشکست صریح نکرد ستمکاران
زمانها را مگر بعد از مهلت دادن و نعیم دولت و درست نکرد شکست استخوانی از گروهها مگر بعد
از تنگی و محنت اصل: أيّها الناس في دون ما استقبلتم واستدبرتم من خطب معتبر وما
كلّ ذي قلب بلبيب ولا كلّ ذي سمع بسميع ولا كلّ ذي ناظر عين ببصير عباد الله أحسنوا
فيما يعنيكم النظر فيه شرح دون بضم دال و سکون واو بمعنی عند است و مضاف است و ما
موصول عبارتست از حوادث ثلثه استقبال بمعنی تماشا کردن است و استدبار بمعنی ترک تماشا کردن
بانقضاض دولت ایشان است من برای بیان ما است الخطب بفتح خا با نقطه و سکون طا بی نقطه
کار بزرگ مثل آنچه در سوره طه فما خطبک یا سامری معتبر بعین بی نقطه و با یک نقطه مفتوحه و را مصدر
میمی باب افتعال است بمعنی عبرت گرفتن است و آن مرفوع و مبتدا است و خبر ظرف مقدم بر آن شده و
مقصود اینست که اگر کسی از روی بصیرت نگاه کند در اطوار ثلثه و حکمهای ایشان و برگشتنها از حکم خود
مثل تخلف ابوبکر و صادر شدن در میراث جد و مثل آنچه صاحب قاموس در شرح آن از عمر نقل کرده میداند
که کار ایشان و تابعان ایشان استهزاء بدین اسلام است لیکن صاحب بصیرت کو چنانچه گفته که و ما کل ذی
قلب تا آخر ناظر عبارتست از مردمک و آن مضاف است احسنوا امر باب افعال است یعنیکم بعین بی نقطه
و نون و یاء دو نقطه پایین مضارع غایب معلوم باب ضرب است العنایه بفتح و کسر عین مهم بودن پیش ما
یعنیکم عبارتست از آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف ناشی از پیروی ظن است زیرا که
دلالت صریحه دارد بر بطلان ثلثه و امثال ایشان در هر زمان تا انقراض تکلیف و بر امامت ائمه هدی

علیهم السلام موافق آیهٔ سورهٔ حدید هو الذی ینزل علی عبده آیات بینات لیخرجکم من الظلمات الی
النور النظر بفتح نون وفتح ظا با نقطه فکر و تأمل در چیزی و ان منصوب مفعول به احسنوا است
ضمیر فیه راجع بما است، **یعنی** ای مردمان نزدیک است که روا ورید سوی آن و پشت کردانید
از آن که کاری عظیم بود عبرت کرفتنی و نیست هر صاحب دلی خردمند و نه هر صاحب کوشی شنوا و
نه هر صاحب چشمی بینا ای بندکان الله نیکو کنید در آنچه بکار می آید شما را فکر و تأمل یاد دادن

اصل ثم انظروا الی عرصات بما اقاده الله بعلمه کانوا علی سنة من آل فرعون اهل
جنات وعیون وزروع ومقام کریم ثم انظروا بما ختم الله لهم بعد النضرة والسرور
والامر والنهی ولمن صبر منکم العاقبة فی الجنان والله مخلدون ولله عاقبة الامور

شرح عرصات بفتح عین بی نقطه و را و صاد بی نقطه جمع عرصه بفتح عین و سکون را است
و آن زمین وسیع خالی از بنا است مثل پیشکاه در سرای حکام که محل هجوم عام است اقاد بقاف
و الف منقلبه از واو و دال بی نقطه ماضی غایب معلوم باب افعال است الاقاده قصاص و اکر بفا بود
اشاره میبود بآیهٔ سورهٔ هود من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها و
هم فیها لا یبخسون بعلمه بکسر عین و سکون لام و میم ضمیر راجع الله است و در بعض نسخ بعمله
بفتح عین و میم و لام و ضمیر راجع بمن است ضمیر کانوا راجع بمن است که عبارتست از ثلثه من
ابدا آیه است و ظرف لغو سنن است و سنن من آل فرعون عبارتست از حکم از پیش خود و بتقنضای
دنیا و ملکت داری و لشکر کشی چنانچه پادشاهان اطراف کما قالوا بدین اسلام ندارند میکنند و این
کلام تعریض است بثلثه و تابعان ایشان که خود را اهل سنت و جماعت میبنامند اهل مجرد
و عطف بیان آل فرعون است و اشاره است باینکه سنن دنیا منافات ندارد با خلو از دین اسلام
و اکر اهل منصوب باشد خبر دوم کانوا میشود و مناسب این مقام بیت در سورهٔ دخان در
حکایت قوم فرعون چنین است کم ترکوا من جنات وعیون وزروع ومقام کریم ونعمة کانوا
فیها فاکهین ما در بما استفهامیه است و اثبات الف شاذ است و ظرف متعلق بختم است ضمیر لهم

راجع بآل فرعون است النضرة بفتح نون و سکون ضاد با نقطه و را مصدر باب نصر و علم و حسن
شادابی و خوشنمایی من صبر عبارتست از سلمان و ابوذر و مقداد و قلیلی دیکر العاقبة بقاف و با
یک نقطه است و در بعض نسخ بفا و با دو نقطه با یین است الجنان بکسر جیم و دو نون است و در بعض
نسخ بفتح جیم و تشدید نون است و بر هر تقدیر ظرف متعلق است بمخلدون که خبر مبتدا محذوف است
تقدیرهم و ابنجمله استینافیه بیانیه است والله قسم است و در بعض نسخ نیست ولله عاقبة
العاقبة الاسود برای بیان این است که عاقبت را بمطیعان خواهد داد نه بعاصیان **یعنی**
بعد از آن نظر کنید سوی پیشکاههای که بتحقیق قصاص کرد او را الله بدانش خود بمصلحتهایی
آن که بودند بطریقتی که میراث بود از آل فرعون که اهل باغها و چشمهای بودند و زراعتها و موضعی
زیبا بودند بعد از آن نظر کنید که بچه چیز ختم کرد الله برای آل فرعون بعد از شادابی و خوشحالی و فرمودن و
باز داشتن و برای آنکه شکیبایی کرد از جملهٔ شما است آخر کار در بیان این آنکه آن صابران در بهشتها مخلد و قسم
همیشکیاند و از برای الله است آخر کارها **اصل** فیا عجبا و ما لی لا اعجب من خطأ هذه الفرق
علی اختلاف حججها فی دینها لا یقتصون اثر نبی ولا یقتدون بعمل وصی ولا یؤمنون بغیب
ولا یعفون عن عیب المعروف فیهم ما عرفوا والمنکر عندهم ما انکروا وکل امرئ منهم امام
نفسه آخذ منها فیما یری بعری وثیقات واسباب محکمات **شرح** عجبا بفتح عین بی نقطه و فتح جیم و با
یک نقطه مصدر باب علم است بمعنی تعجب و منادای تعجب برای ملا لت بلیغا است که در این مقام تعجب بسیار رو باید کرد
و ما استفهامیه است اعجب مضارع متکلم معلوم باب علم است من متعلق بعجبا و اعجب بعنوان تنازع است
خطا بفتح خا با نقطه و فتح طا بی نقطه و همزه رسیدن بغیر مطلوب و واکذاشتن مطلوب است فرق
بکسر فا و فتح را جمع فرقه بکسر فا و سکون را است علی بمعنی مع است و ظرف متعلق بلا یقتصون است
و اینجمله استینافیه بیانیه است اختلاف بمعنی امر و در قاست نظیر اینکه امام هدی که المختلف ملا آنکه مکو بند
و امر و در فی حجج عبارتست از کذشتنا آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن امر به پیروی علم و روشنی که
کاری قرآن چون یکی از آنها فارغ شود رود بدیکری میرسد پس پیوسته آن حجج در امد و رفت است

موافق آنچه مذکور است در کافی در کتاب فضل القرآن در حدیث چهارم از ابواب که نزل
القرآن علی اربعة ارباع ربع فینا وربع فی عدونا وربع سنن وامثال وربع فرائض واحکام
عبارتست از قرآن باعتبار اینکه جمیع فرق اعتراف دارند بآن لا یقتصون بقاف وتشدید
صاد بی‌نقطه مضموم معلوم باب افتعال است الاقتصاص پیروی ودر بعض نسخ لا یقتفون
بقاف وتخفیف فاء مضموم معلوم معتل اللام باب افتعال است بهمان معنی اثر نبی اشارتست باینکه
نهی از پیروی ظن وامر به پیروی امام عالم بجمیع احکام در شرایع جمیع انبیا بوده وموافق عمل جمیع اوصیای
انبیا است لا یؤمنون بغیب اشاره است باول سوره بقره ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الذین
یؤمنون بالغیب باعتبار دلالت براینکه احکام شرع از جمله غیب است پس حکم در آن از روی ظن نمودن
کردن ولا انتفاعی بکتاب الهی نخواهد بود لا یعفون بضم عین بی‌نقطه وتشدید فاء مضموم است
العفاف بفتح عین مصدر باب ضرب باز داشتن خود از ناشایست عن عیب بفتح عین بی‌نقطه اشاره است
باینکه هیچ قسم پوشیده نیست که این فرقه تکیه‌گاه نشده باشند مثل قیاس ومصالح مرسله واستحسان
وغیرها عرفوا ماضی معلوم باب تفعیل است مراد اینست که معروف نزد الله تعالی آنست که از
جمیع کتب وامر بآن شده وآن پیروی علم از احکام شرع است ومنکر نزد الله تعالی آنست که در جمیع کتب
او نهی از آن شده وآن پیروی ظن در احکام الله تعالی است وایشان معروف چیز را اسم نهاده‌اند که خود
متعارف کرده‌اند ومنکر چیز را اسم نهاده‌اند که خود نهی از آن کرده‌اند یری مضارع غایب معلوم باب منع یا
مجهول باب افعال است وحاصل هر دو یکیست العری بضم عین بی‌نقطه وتخفیف راء والف مقصوره
جمع عروه بضم عین وسکون راء دسته‌ای که در کوزه وامثال آن می‌باشد الاسباب جمع سبب بفتح سین
بی‌نقطه وفتح باء یکنقطه او ریسمانی که در چیزی بسته میشود برای چسبیدن بآنها در وقت دویدن
مثل ریسمانی که در کشتی بسته میشود برای کشیدن کشتی در نهر وحبس کشتی در کنار نهر محکمات بفتح کاف
باید استوار کرده شده است یعنی پس ای تعجب وچیست مرا که تعجب نکنم از خطای این گروهها در
شناختن امام حق بیان اینکه با وجود آمد ورفت حجتهای ایشان در دین ایشان پیروی نمیکنند

اثر

اثر پیغمبر را واقتدا نمی‌کنند بعمل وصی پیغمبری ومنکروند بغیبی ونگاه نمیدارند خود را از عیبی
معروف در ایشان چیزیست که خود معروف کرده‌اند ومنکر نزد ایشان چیزیست که خود نهی از آن
کرده‌اند وهر مردی از ایشان امام خود شده است بیان اینکه چسبیده از جمله خود در آنچه گمان می‌کند
بدستهای اعتمادی وریسمانهای استوار کرده شده اصل فلا یزالون بجور ولن یزدادوا الا
خطأ لا ینالون تقرّباً ولن یزدادوا الا بُعداً من الله عزّ وجلّ انس بعضهم ببعض و
تصدیق بعضهم لبعض کلّ ذلک وحشیة ممّا ورّث النبیّ الامّی صلّی الله علیه وآله ونفوراً
ممّا ادّی الیهم من اخبار فاطر السموات والارض شرح یجور بآخر حرف است وظرف خصوصیت
محلّ الجور بفتح جیم وسکون واو ورا بیراهی یعنی انحراف از صراط مستقیم که راه علم است التقرب
نزدیک شدن بدرگاه الهی بطاعتی نفی نیل تقرب مبنی بر بطلان جمیع طاعات وعبادات منکران وجوب
امام مفترض الطاعة عالم بجمیع دین در هر زمانست انس بضم همزه وسکون نون وسین بی‌نقطه
مرفوع ومبتدا است ومضاف است بعض خبر مبتدا است کل بضم کاف وتشدید لام منصوب و
مضاف است ومفعول به فعل محذوفست بتقدیر ارتکبوا مثلاً والی ذلک خطا هذا الفرق
ناظر است ووحشیة منصوب ومفعول له است ورّث ماضی معلوم باب تفعیل است واین
اشاره است بحدیث ثقلین پس وارث النبیّ عبارتست از کتاب الله واهل البیت علیهم السلام ما
ادّی الیهم عبارتست از آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن وامره به پیروی علم باعتبار اینکه
مردمان آنها را می‌خوانند ومیدانند دلالت آنها را بر امام هدی اگرچه بزبان منکر میشوند وهم شامل
آنها را وامام هدی را موافق آیه سوره بقره ان الذین یکتمون ما انزل الله من البینات والهدی
من بعد ما بیّنّاه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون یعنی پس پیوسته خواهند
بود با بیراهی وزیاد نخواهند شد مگر باعتبار خطا در نهی‌ها پند نزدیکی بدرگاه الهی وزیاد نخواهند شد
مگر باعتبار دوری از الله عز وجل بیان اینکه آرام بعض ایشان ببعضی است وراست گو شمردن بعض
ایشان برای بعضی است مرتکب شدند جمیع آن مفاسد را بسبب رمیدگی از آنچه وراثت وکلا

بنی عرب صلی الله علیه و آله و بسبب کردن از انچه رسانید صریحا سوی ایشان از چیزهای اختراع کنند
آسمانها و زمین **اصل** اهل حسرات وکهوف شبهات واهل عشوات وضلالة و
ریبة من وکله الله الی نفسه فقد ابره فهو مأمون عند من یجهله غیر المتهم عند من لا یعرفه
فما اشبه هؤلاء بانعام قد غاب عنها رعاؤها **شرح** اهل مرفوع و خبر مبتدا محذوف است
تقدیرهم الحسرات بفتح حا بی‌نقطه وسین بی‌نقطه و را جمع حسرة بفتح حا وسکون سین ماندگیها
از دهان در فکرها و در حکمهای از روی ظن مثل توقف در مسائل بسبب تعارض امارات و مثل
برگشتن از حکم چنین بار چنانچه منقولست از اول ثلثه در میراث جد الکهوف جمع کهف بفتح
کاف و ضم ها و سکون واو و فا جمع کهف بفتح کاف و سکون ها غارها و مراد اینجا معادن
است و در بعض نسخ الکفوف بدون ها است و آن جمع کف بفتح کاف و تشدید فا بمعنی دست
است شبهات بضم شین و ضم با است العشوات بفتح عین بی‌نقطه و فتح شین بانقطه جمع
عشوة بفتح عین و سکون شین تاریکیها و کارهای بیکرانه الریبة بکسر را و سکون یا دو نقطه
پایین و با یک نقطه شک و تهمت و کله ماضی معلوم باب ضرب است المتهم بضم میم و تشدید تا دو نقطه
بالای مفتوحه که اولش منقلب از واو است و فتح ها محل تهمت ما اشبه فعل تعجب است الرعاء
بکسر را و عین بی‌نقطه و الف و همزه جمع راعی شبانان **یعنی** ایشان اهل ماندگیها اند و معدنهای
شبهها اند و اهل تاریکیها اند و گمراهی و شک اند کسی که واگذاشته است او را الله سوی خود نفس و
دیگر پس او اعتمادی است نزد کسی که نمیداند او را و غیر محل تهمت است نزد کسی که نمیشناسد
او را پس چه ماند ایشان بگوسفندانی که بتحقیق غایب شده اند از انها شبانان انها اشاره است
بحال جمعی که تخمین بسیار میکنند فکرهای دقیق روسای ضلالت خود را در باب احکام قیاس و اجتهادی
وغافلند از وخامت عاقبت انها و عاقبت تخمین که تسلط شیطان و هلاک در جهنم است
اصل وا اسفا من فعلات شیعتی من بعد قرب مودتها الیوم کیف یستذل بعدی
بعضها بعضا وکیف یقتل بعضها بعضا المتشتتة غدا عن الاصل النازلة بالفرع

المؤملة الفتح من غیر جهته کل حزب منهم آخذ منه بغصن اینما مال الغصن مال معه
شرح وا با الف مقصوره حرفی است که برای ندا از روی تعجب میباشد و برای ندبه و گریه میباشد
و مراد اینجا معنی اول است الاسف بفتح همزه و فتح سین بی‌نقطه و فا مصدر باب علم اندوه بسیار
الف مقصوره در واسفا بدل یای متکلم است مثل آیت سوره یوسف یا اسفا علی یوسف اسف
چون مستعمل شود بمن بمعنی اندوه بسبب مدخول من است و چون مستعمل شود بعلی بمعنی
اندوه بسبب فعل مدخول علی است الفعلات بفتح فا و فتح عین جمع فعلة بفتح فا و سکون عین
کارهای عجیبه ظرفیه من بعد متعلق بیستذل است و این جمله استینافی بیان سابق است بعد بفتح
با و سکون عین مضاف است قرب بضم قاف و سکون را مضاف الیه و مضاف است قرب
مودتها عبارتست از کمال دوستی شیعه با یکدیگر الیوم منصوب و ظرف قرب است کیف استفهام
تعجبی است یستذل بذال بانقطه و تشدید لام مضارع غایب معلوم باب استفعال است المتشتتة
بشین بانقطه و دو تا دو نقطه بالا اسم فاعل مونث باب تفعل مرفوع و مبتدا است و خبر جمله
کل حزب است یا خبر مبتدا است بتقدیر هم یا مجرور و نعت شیعتی است التشتت پراکنده شدن
غدا بفتح غین بانقطه و دال بی‌نقطه ظرف المتشتتة است اصل اینجا عبارتست از آیات بینات محکمات
ناهیه از پیروی ظن و امره بپیروی علم باعتبار اینکه امامت امیر المؤمنین علیه السلام متفرع بر آنهاست
النازلة بنون و زای اسم فاعل مونث باب ضرب مرفوع و نعت المتشتتة است یا مجرور و نعت شیعتی دیگره
فرع عبارتست از امامت امیر المؤمنین علیه السلام است المؤملة اسم فاعل باب تفعیل است مرفوع و
یا مجرور است الفتح بفتح فا و سکون تا دو نقطه بالا و حا بی‌نقطه منصوب و مفعول به المؤملة است
ضمیر راجع الفرع است الغصن بضم غین بانقطه و سکون صاد بی‌نقطه و نون شاخ درخت
و اینجا عبارتست از فرزندی از فرزندان امیر المؤمنین علیه السلام مثل امام ناووسیه و امام زیدیه و
امام اسمعیلیه و امام فطحیه و مانند ایشان را از جمعی که تجویز اختلاف از روی ظن و اجتهاد میکنند
بی اصل را واگذاشته اند و بفرع چسبیده اند پس فایده نمیکند ایشان را هر چند که آن فرع امام

حق باشد **یعنی** وای از وه بسیار من از کارهای شیعه من پس از آنکه در زمان بعد از زندگی من
ایشان با یکدیگر امروز چگونه خوار میکنند بعد از من بعض ایشان بعضی بعضی را و چگونه میکشد
بعض ایشان بعضی را پراکنده شدگان از امام اصل و فرود آمدگان بفرع از و کنندگان کشاده
از غیر راه شرع هر طایفه از ایشان چسپیده اند از جمله فرع بشاخی هر کجا که میل میکند آن شاخ بسبب هوی
میل میکنند با او **اصل** مع ان الله وله الحمد سیجمع هؤلاء لشر یوم لبنی امیة کما یجتمع
قزع الخریف یؤلف الله بینهم ثم یجعلهم رکاما کرکام السحاب ثم یفتح لهم ابوابا یسیلون
من مستثارهم کسیل الجنتین سیل العرم حیث بعث علیه فارة فلم تثبت علیه اکمة
لم یرد سننه رص طود **شرح** مع متعلق بجمله کان انهم اخذ بعض است و مقصود اینست که آن
انکه مناسب مذهب شیعه اینست که اختلاف نداشته باشند اصلا و منا مذهب مخالفان اختلاف
شیعه مخالف میمانند و مخالفان اتفاق میکنند برای دفع خلافت بنی امیه چنانچه در سال صد و سی و دو
هجری انقراض دولت بنی امیه شد بسبب اجتماع لشکرهای خراسان و ظهور دولت بنی العباس پس بسیار
الیه هؤلاء. هذه الفرق است القزع بفتح قاف و فتح زای و عین بی نقطه جمع قزعه بفتح قاف و فتح زای
پارچهای ابر الخریف بفتح خای با نقطه و کسر را و سکون یا دو نقطه پایین و فا پاییز یؤلف مضارع
غایب معلوم باب تفعیل استینافی بیانی است الرکام بضم را و تخفیف کاف انبوه المستثار بثای
سه نقطه و الف منقلبه از واو اسم مکان باب استفعال مکان خروج دشمنان و اینجا عبارتست از لشکر
خراسان که لشکر انبوه بسرداری ابو مسلم مروزی ستیجه دفع مروان حمار که آخر خلفای بنی امیه است شد
سیل الجنتین اشاره است بقصه اهل سبا که مذکور است در سوره سبا العرم بفتح عین بی نقطه و
کسر را نوعی از موش و وادیی در یمن و سدی معروف بعث بیای یک نقطه و عین بی نقطه و ثای سه نقطه
ماضی غایب معلوم باب منع است و تعدیه آن بعلی بتضمین معنی سلط است فاره بفتح فا و سکون همزه
که گاهی منقلب بالف میشود و را مرفوع و نایب فاعل است لم یثبت بثای سه نقطه و با یک نقطه و تای دو
نقطه بالا مضارع غایب معلوم باب نصر است الاکمه بفتح همزه و فتح کاف پشته السنن بفتح سین

دم

و ضم سین بی نقطه و فتح نون اول و بفتح سین و ضم زا. فراخ الرص بفتح را و تشدید صاد
با نقطه مصدر باب نصر تنگ شدن الطود بفتح طا بی نقطه و سکون واو و دال بی نقطه کوه بالا انکه
الله و اوراست سپاس زود فراهم میآورد اجماعت مخالفان را برای بدترین روزی برای بنی امیه چنانچه
فراهم میآیند پارچهای ابر پاییز پس از این که الفت میدهد الله میان مخالفان بعد از آن میگرداند
ایشان را لشکر انبوه مثل انبوه ابر عالم گیر بعد از آن میگشاید برای ایشان درهایی را پس از این که
روان میشوند از موضع خروج ایشان مانند سیل دو باغ که سیل عرم است در جایی که فرستاده
مسلط شد بر سیل عرم موشی پس پا برجا نماند بر آن سیل پشته و بر نگردانید راه آن سیل را کوه
کوهی **اصل** یذعذعهم الله فی بطون اودیته ثم یسلکهم ینابیع فی الارض یاخذ بهم من قوم حقوق
قوم و یمکن لقوم فی دیار قوم تشریدا لبنی امیة و لکی لا یغتصبوا ما غصبوا
یضعضع الله بهم رکنا و ینقض بهم طی الجنادل من ارم و یملا منهم بطنان الزیتون
فو الذی فلق الحبة و برا النسمة لیکونن ذلک و کانی اسمع صهیل خیلهم و طمطمة رجالهم
یعنی یذعذعهم بدو ذال بی نقطه و دو عین با نقطه مضارع غایب معلوم باب فعلل است الذعذعه
مضطرب کردن و ضمیر راجع بهؤلاء است و این جمله استینافی بیانی است و اشاره است باختلاف
احوال ابرهیم و سفاح و منصور و پنهان شدن و تابعان ایشان از ترس مروان حمار که آخر خلفای بنی
امیه است و کشته شدن ابرهیم سلکهم ینابیع فی الارض اقتباس است از آیه سوره زمر الم تر ان الله
انزل من السماء ماء فسلکه ینابیع فی الارض و مقصود این است که تدبیر الله تعالی احوال بنی العباس
و تابعان ایشان مانند احوال باران در چشمها میشود چنانچه گویا که در عین آن اضطراب در زمین فرو
میروند و از جاها سر بیرون میآورند قوم در اول عبارتست از بنی امیه و تابعان ایشان است و دوم
عبارتست از ائمه اهل البیت علیهم السلام و تابعان ایشان است و در سوم عبارتست از بنی العباس و تابعان
ایشان است و در چهارم عبارتست از ائمه اهل البیت علیهم السلام و تابعان ایشانست تشریدا به
شین با نقطه و را و دال بی نقطه مصدر باب تفعیل مفعول له است و مقصود اینست که اینها

براي رسانيدن حقوق ائمه اهل البيت سوي ايشان نخواهد بود بلكه براي تشريد بني اميه وكوتاه كردن
دست ايشان از غصب خواهد شد التشريد دفع وتفريق عضبوا معلوم باب ضرب است الضعضعه
بدو ضاد با نقطه ودو عين بي نقطه خراب كردن بنا بالكليه دكن عبارتست از دولت بني اميه ينقض
بنون وقاف وضاد با نقطه مضارع غائب معلوم باب نصر است الطي بفتح طا بي نقطه وتشديد يا
منصوب ومفعول باست الجناد اجمع جندل سنگهاي تراشيده كه در عمارات بر روي هم چيده ميشود
ارم بكسر همزه وفتح را وتخفيف ميم باغ شداد است كه مشتمل است بر عمارات وان معروف و
مذكور است در سوره فجر واينجا استعاره شده براي باغها وعماراتي كه بني اميه ساخته اند در شام
وتكلف در ان بسيار كرده اند وشايد كه ازان ارم كرده باشد البطنان بضم با يك نقطه وسكون
طا بي نقطه ودو نون جمع بطن بفتح با يك نقطه وسكون طا بي نقطه زمينهاي پست وابها در ان جاري
ميشود وبطنان الزيتون عبارتست از شام وتوابع ان كه درخت زيتون در انها بسيار است
فلق بفا معلوم باب ضرب است الحب بفتح حا بي نقطه وتشديد با يك نقطه دانه از گندم وجو ومانند
انها كه در زمين شكافته ميشود ودو تيده ميشود برابا يك نقطه وراء وهمزه معلوم باب منع است
النسم بفتح نون وفتح سين بي نقطه مردم الصهيل بفتح صاد بي نقطه وكسر ها آواز اسب خيل
بفتح خا با نقطه وسكون يا دو نقطه پايين است الطمطمه بدو طاء بي نقطه مصدر باب فعلله
گفتگوي عجمي واين مبني برانيست كه عمده لشكر بني العباس خراسانيه بوده اند يعني بيان انكه مضطر
ميكند ايشان را در شكمهاي واديها بعد از ان ميرسانند ايشان را چشمهائي در زمين بيان انكه
فرا ميگيرد بوسيله ايشان از قومي حقوق قومي را وتمكين ميكند براي قومي در سراهاي قومي براي
پاك كردن مر بني اميه را وبراي انكه ديگر غصب نكنند انچه را كه غصب كرده اند بيان اين انكه خراب ميكند الله
بوسيله ايشان دكن را وميشكند بوسيله ايشان چندين سنگها را از عمارات انها وپر ميكند از ان
مواضع زيتون را بيان قسم انكه شكافته دانه را وافريد ادمي را كه ما اينه ميشود البته انچه مذكور شد
وگويا كه من ميشنوم اواز اسبان ان لشكر را وگفتگوي عجمي مردان ان لشكر را اشاره است بانچه واقع

شد

شد در سال ششصد وسي ودو هجري **اصل** وايم الله ليذوبن ما في ايديهم بعد العلو
والتمكين في البلاد كما تذوب الالية على النار من مات منهم مات ضالا والى
الله عز وجل يفضي منهم من درج ويتوب الله عز وجل على من تاب ولعل الله يجمع
شيعتي بعد التشتت لشر يوم لهؤلاء وليس لاحد على الله عز ذكره الخيرة بل لله الخيرة
والامر جميعا **شرح** وايم الله تا على من تاب اشاره است بضعف وانقراض دولت بني العباس موافق
انچه واقع شد در سال ششصد وپنجاه وشش هجري كه كشته شدن مستعصم كه اخر خلفاي بني العباس است
بدست هلاكو خان در بغداد وتسلط پادشاهان چنگيزي وغير ايشان تا اين زمان كه ربيع الاول سال
هزار وهشتاد ودو هجري است وميتواند بود كه اشاره بضعف وانقراض دولت بني اميه باشد
چنانچه مذكور ميشود در تتمه اين خطبه ولعل الله اشارتست بظهور قايم ال محمد عليهم السلام اللهم ارزقنا
ايم بفتح همزه وسكون يا دو نقطه پايين مخففا يمين بضم ميم ونون است وان جمع يمين بمعني قسم است
ومرفوع ومبتدا است وخبرش محذوف است بتقدير ايم الله يميني وقسمي الله عبارتست از قسمهائي كه
الله تعالى در قران ياد كرده فورب السماء والارض انه لحق يا عبارتست از قسمهاي مردمان بالله ضمير
ايديهم راجع بخلفاي بني العباس يا راجع بخلفاي بني اميه وتابعان ايشان است الالية بفتح همزه وسكون
لام وياي دو نقطه پايين دنبه گوسفند يفضي بفا وضاد با نقطه مضارع غايب مجهول باب افعال
من در منهم براي تبعيض است وضمير راجع بخلفاي بني العباس است من بفتح ميم وسكون نون نام
فاعل است درج بدال بي نقطه وراء وجيم غايب معلوم باب علم است الدرج بفتح دال بي نقطه وفتح راء
صعود در مراتب ولزوم صراط مستقيم در دين من درج عبارتست از ائمه هدي وشيعه ايشان و
اين اشارتست بانكه بعض ائمه هدي وشيعيان ايشان بدست خلفاي بني العباس كشته ميشوند
وسوي ثواب الله تعالى ميرسند ويتوب الله عز وجل على من تاب اشارتست بانكه بعضي خلفا وعمله
ايشان توبه ميكنند مثل معويه بن يزيد ومثل حري كه مذكور است در كافي در كتاب الحجه در حديث پنجم باب
مولد ابي عبد الله جعفر بن محمد عليهما السلام ودر كتاب المعيشة در حديث چهارم باب عمل السلطان وجوائزهم

کرباب علم است مشار الیه هولاء پادشاهان جائرونا بعان ایشانست الخیره بکسر خا با نقطه
وسکون وفتح یا دو نقطه پایین وراء مصدر باب ضرب ترجیح کسی بر دیگری در دنیا یا در دین و
اسم مصدر از باب افتعال گزیدن یعنی وقسمهای الله قسم من است که هر آینه کداختر میشود البته بخیر در دستهای
بنی العباس باشد بعد از بلندی و تمکین در شهرها چنانچه کداختر میشود دنبیر آتش هر که مرد از ایشان حمدان
مرد برحالی که گمراه است و سوی الله عز وجل رسانیده میشود بوسیله ایشان کسی که صعود کرده در د
مرا تبه ایمان و ایقان وباز گشت برحمت میکند الله عز وجل بر کسی که توبه کرد و شاید که الله فراهم و رد
شیعه مرا بعد از تفرق برای بد تر روزی برای این ظالمان بد ترین هیچیک بر انشعر ذکر ترجیح بلکه برای
الله است ترجیح و فرمان همگی اصل أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْمُتَخَلِّينَ لِلْإِمَامَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا كَثِيرٌ وَلَوْ
لَمْ تَتَخَاذَلُوا عَنْ مُرِّ الْحَقِّ وَلَمْ تَهِنُوا عَنْ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ لَمْ يَتَشَجَّعْ عَلَيْكُمْ مَنْ لَيْسَ مِثْلَكُمْ وَلَمْ يَقْوَ
مَنْ قَوِيَ عَلَيْكُمْ وَعَلَى هَضْمِ الطَّاعَةِ وَإِزْوَائِهَا عَنْ أَهْلِهَا لَكِنْ تِهْتُمْ كَمَا تَاهَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ
عَلَى عَهْدِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَعَمْرِي لَيُضَاعَفَنَّ عَلَيْكُمُ التِّيهُ مِنْ بَعْدِي أَضْعَافَ مَا تَاهَتْ
بَنُو إِسْرَائِيلَ شرح الانتحال بنون وحا بی نقطه مصدر باب افتعال و التنحل مصدر باب تفعل ادعای
چیزی برای خود التخاذل بخا با نقطه و ذال با نقطه مصدر باب تفاعل تراجعی مددکاری حق یا بیرا کنده
شدن از حق مر بضم میم و تشدید را است مر الحق عبارتست از مضمون آیات بینات محکمات ناهیه
از پیروی ظن و از دوی ظن که تلخ است در کامهای مردمان موافق آنچه مذکور است در کافی در کتاب الحجه اختلاف الائمه
در احادیث باب فیه ما جاء ان حدیثهم صعب مستصعب که باب صد و یکم است لم تهنوا بفتح تا دو نقطه
و کسرها و تخفیف نون مضموم مضارع مخاطب معتل اللام واوی باب ضرب است باطل عبارتست از تجویز
پیروی ظن و اختلاف از دوی ظن التشجع بشین با نقطه و جیم و عین بی نقطه مصدر باب تفعل کمال جرات
مثلکم منصوب است لم یقو بفتح یا و سکون قاف و فتح واو مضارع غایب معلوم باب علم است الهضم
بفتح ها و سکون ضاد با نقطه مصدر باب ضرب نابود کردن از دواها مجرور به عطف بر هضم است
الازدواء برای مصدر باب افتعال دور کردن از اهلها عن عبارتست از ائمه هدی است تهتم بکسر تا

دو نقطه بالا و سکون ها مضموم جمع مذکر مخاطب معتل العین باب ضرب است التیه بفتح و کسر تا
دو نقطه بالا و سکون یا گمراهی بنی اسرائیل و آن عبارتست از کوسالهپرستی ایشان یا عبارت قست
از سرگردانی ایشان در چهل سال العمری بفتح لام و فتح عین بی نقطه و سکون میم و راء و ضمیر متکلم
قسم زندگانی خود است لیضاعفن بفتح لام مضارع غایب مجهول باب مفاعله موکد بنون تاکید
ثقیله یا خفیفه است اضعاف منصوب و نایب مفعول مطلق است و مضاف است ما مصدریه است
یعنی ای مردمان بدرستی که مدعیان برای امامت از جمله غیر اهل امامت بسیارند و اگر
سلاح و پراکنده نمیکردید از تلخ حق و سستی و تجاوز نمیکردید از سست کردن باطل جرات نمیکرد کسی بر شما
کسی که نیست مثل شما در قوت و شوکت و غالب نمیشد کسی که غالب شد بر شما و بر نابود کردن فرمان
برداری و دور کردن فرمانبرداری از اهل آن لیک گمراه شدید چنانچه گمراه شدند فرزندان یعقوب
در زمان موسی علیه السلام و قسم بزندگانی من که هر آینه مضاعف خواهد شد البته بر شما گمراهی در
زمان بعد از من چندین برابر گمراهی بنی اسرائیل باعتبار طول زمان اصل وَلَعَمْرِي أَنْ لَوِ اسْتَكْمَلْتُمْ مِنْ
بَعْدِي سُلْطَانَ بَنِي أُمَيَّةَ لَقَدِ اجْتَمَعْتُمْ عَلَى سُلْطَانِ الدَّاعِي إِلَى الضَّلَالَةِ وَأَحْيَيْتُمُ الْبَاطِلَ
وَخَلَّفْتُمُ الْحَقَّ خَلْفَ ظُهُورِكُمْ وَقَطَعْتُمُ الْأَدْنَى مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ وَوَصَلْتُمُ الْأَبْعَدَ مِنْ أَبْنَاءِ
الْحَرْبِ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح ان بفتح همزه و سکون نون زایده است برای تاکید ربط جواب
بقسم ذکر لو مبنی برانست که مخاطبان باقی نمیمانند تا آن زمان و فرزندان ایشان و ابناء جنس ایشان
چنانچه خواهند مدت منصوب و مفعول به است و عبارتست از الف شهر که مذکور است در سوره قدر
الداعی الی الضلاله عبارتست از خلفای بنی العباس که ترویج مذهب زنادقه و فلاسفه کرده اند چنانچه مذکور
است در کافی در کتاب الحجه در حدیث دوم باب فیه ذکر الصحیفه و الجفر و الجامعه و مصحف فاطمه
علیها السلام که باب چهلم است خلفتم معلوم باب تفعیل است قطعتم از باب منع است ادنی بمعنی اقرب
برسول الله است و عبارتست از امیر المؤمنین است علیه السلام من برای تبعیض است وصلتم از باب ضرب
است ابعد عبارتست از عباس است ابنا الحرب بمعنی سعی کنان برای حرب و دور بودن از جانب

از جانب قریش است نظیر کونوا من ابناء الآخرة ولا تکونوا من ابناء الدنیا وعباس پسر شد در دو
بدر چنانچه حسان بن ثابت در مذمت عباس گفته وان سنام المجد من آل هاشم بنو بنت مخزوم
ووالدك العبد ومراد اینست که اقرب برسول الله را می بریدید از رسول الله واولاد او را خلیفه میکنید وابعد
از رسول الله از جمله بنی هاشم را وصل میکنید برسول الله واو را خلیفه میکنید **یعنی** وقسم بزندگانی
خودم که اگر بسر میرسانید بعد از زمان بعد از من سلطنت بنی امیه را هر آینه بتحقیق مجتمع میشدید
سلطنت خواستن مردمان سوی کسی که اهل آن نبود ومیکردید باطل را ووامیگذاشتید حق را در زیر پای
شما ومیبریدید نزدیکتر از جمله اهل بدر را وپیوند میکردید دورتر را از جمله ساعیان حرب برای رسول الله
صلی الله علیه وآله **اصل** ولعمری ان لو قد ذاب ما فی ایدیهم لدنا التمحیص للجزاء وقرب
وانقضت المدة وبدا لکم النجم ذو الذنب من قبل المشرق ولاح لکم القمر المنیر فاذا کان
ذلك فراجعوا التوبة **شرح** جمع میان لو واذا وقد تحقیقیه مبنی بر اینست که بجا لیان ادراک
دو یان میکنند والبته واقع خواهد شد ضمیر ایدیهم راجع ببنی امیه است وما فی ایدیهم عبارت از شام و
توابع آنست باعتبار اینکه در زمان این خطبه همان در تصرف معویه بوده یا عبارت از همگی مملکت
ایشانست ومراد بذوبان مملکت ایشان آنست که ماننده ذوبان نقره بر آتش باشد یعنی اگرچه غالب از آن
باقی میماند وذوبان مملکت ایشان اشارتست بکشته شدن ولید بن یزید بن عبد الملک بن مروان
واختلاف اهل شام وطمع مردمان در مملکت بنی امیه چنانچه مذکور است در کافی در کتاب الجهاد در
باب دخول عمرو بن عبید والمعتزلة علی ابی عبد الله علیه السلم که باب هفتم است وآن در سال صد وبیست و
شش هجری بوده ودولت بنی امیه تا شش سال بعد از آن باقی بوده با اضطراب بسیار وظنا که گفته که
لدنا التمحیص بحاء بی نقطه وصاد بی نقطه مصدر باب تفعیل مبتلا کردن ومراد اینجا تعذیب زندگان بنی امیه
واخراج مردگان ایشان از قبور است چنانچه در متون تاریخ مسطور است انقضاء مدت بر آمدن هزار
ماهست النجم ذو الذنب عبارت از ابو مسلم مروزیست که از خراسان با لشکر انبوه متوجه شام شد
وخراسان شرقی شام است ونجم باعتبار اینست که دفع بنی امیه کرده وذو الذنب بفتح نون با سکون

نون

نون باعتبار اینست که نصرت بنی العباس کرده وحق را در مرکز خود قرار نداده ولاح بالف منقلب از واو
وحاء بی نقطه ماضی غائب معلوم باب نصر است القمر المنیر عبارتست از ابی الحسن علی بن موسی الرضا
علیه السلم که در خراسان آشکار شد وآوازه علوم وحجج او در آفاق منتشر شد ودراهم باسم او زده شد
لیکن بسبب غدر مامون وفقد حضرت لشکر همانجا فوت ورفت صلی الله علیه ومشار الیه ذلك طلوع ستاره
میزانست درجانب مشرق با انقضاء مدت است یا ذوبان ما فی ایدیهم است راجعوا بکسر جیم امر باب
مفاعلت المراجعه اعاده کاری **یعنی** وهر آینه قسم بزندگانی من که اگر بتحقیق گداخته میشد آنچه در
دستهای بنی امیه است هر آینه نزدیک میشد تعذیب ایشان برای سزای عملهای ایشان ونزدیک میشد
وصل انقراض دولت بنی امیه وبسر میآمد هزار ماه ونمایان میشد برای شما ستاره دم دار از جانب شرق و
درخشان میشد برای شما ماه تابان در جانب شرق پس چون شود آنچه مذکور شد پس اعاده کنید توبه را
اصل واعلموا انکم ان اتبعتم طالع المشرق سلك بكم مناهج الرسول علیه السلم فتداویتم من العمی
والصمم والبکم وکفیتم مؤنة الطلب والتعسف ونبذتم الثقل الفادح عن الاعناق
ولا یبعد الله الا من ابی وظلم واعتسف واخذ ما لیس له وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون **شرح** طالع المشرق عبارتست از قمر منیر که در خراسان طوس نمایان شد التداوی دوائی از آفت بکار بردن
صحت عمی بفتح عین بی نقطه وتخفیف میم والف منقلب از یاء صمم بفتح صاد بی نقطه وفتح میم دو بکم بفتح باء
یک نقطه وفتح کاف مصدر باب علم است کفیتم بفاء ویاء دو نقطه پایین ماضی مجهول باب ضرب است مؤنة
بفتح میم وضم همزه وسکون واو ونون منصوب بمفعول دوم است ومضاف است وعبارتست
از آزار ورنج بسیار که مخالفان میکشند در اشتباه مسایل اجتهادیه وبجایی نمیرسند که باعث نجات آخرت
شود زیرا که تعسف میکنند وآخر عاجز میشوند وچون کسی بخدمت امام مفترض الطاعة رسد حل
جمیع مشکلاتش میشود باحسن واسهل وجهی التعسف بعین بی نقطه وسین بی نقطه وفاء مصدر باب
تفعل انحراف از صراط مستقیم که طریقه علم است ثقل بکسر ثاء سه نقطه وسکون قاف است الفادح بفتح
فاء ودال بی نقطه وحاء بی نقطه اسم فاعل باب علم منع عاجز کننده مراد اینست که هر که طریقه سؤال اهل

الذکر علیهم السلام را پیشه نکند و خواهد که بفکر خود استنباط مشکلات کند چندان تفکر برکردن خود می
آورد که عاجز میشود و راه بجایی نمیبرد هر چند که افکار دقیقه عمیقه کند و لهذا امروز حکمی میکند و فردا برمیگردد
عجب کی بود آن ابوحنیفه در مدح توسع علم او گفته اند که در کوفه تر و بزغاله چهار احتمال پیش نیست و
هر کدام را مذهب خود کرده در وقتی و اگر احتمال خامس میبود آن را نیز مذهب خود میکرد و لا یبعد مضارع
معلوم باب افعال است و اشاره است باینکه خذلان این مخالفان بسبب این است که ابا و امتناع کردند از
قبول آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن و بر خود ستم کردند و سیعلم اقتباس از سوره شعرا است یعنی
و بدانید ای شما که اگر تابع میشوید ماه تابان طالع در مشرق را میبرد شما را در راههای واضح رسول علیه السلام
پس رها میشوید از آفت کوری و کوری و کنگی و کفایت کرده میشوید از طلب و تعسف می اندازید سنگینی
غل عاجز کننده را از گردنها و نمیکند الله از ماه تابان مکر کسی را که ابا کرد از گفته الله تعالی و ستم کرد بر خود
و لنجوای که از صراط مستقیم که آیات بینات محکمات است و فرا گرفت طریقی را که جایز نیست برای او و زود
باشد که دانند جمعی که ستم کردند که کدام بازگشتی بازگشت خواهند کرد و مراد بازگشت سوی جهنم است سوم
اصل خطبة لامیر المؤمنین علیه السلام علی بن ابرهیم عن ابیه عن ابن محبوب عن علی بن رئاب و یعقوب
السراج عن ابی عبد الله علیه السلام ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه لما بویع بعد مقتل عثمان
صعد المنبر فقال الحمد لله الذی علا فاستعلی و دنا فتعالی و ارتفع فوق کل منظر یعنی این مذکور
است در خطبه کافی العلو بلند مرتبه بودن و مراد اینجا اجتماع جمیع صفات کمال و بری بودن از هر نقصان و فتح
است فا برای تعقیب است و استعلا اظهار علو خود و مراد اینجا اظهار عالم برای معرفت اوست موافق حدیث
قدسی که کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف و الدنو کمال نزدیکی و مراد اینجا تسهیل طرق معرفت
اوست بنصب شواهد ربوبیت او در هر مخلوق موافق آیه سوره اعراف اولم ینظروا فی ملکوت السموات
والارض وما خلق الله من شیء فا اینجا برای تعقیب و برای تفریع است و تعالی بود التعالی بکسر لام و بای مصدر باب
تفاعل کمال تنزه از اینکه جاری شود بر او شکی یا شبهه ای پس انکار منکرین بمجرد زبان و مکابره است و واو
و ارتفع برای عطف بر تعالی است یا حالیه است بتقدیر قد المنظر بفتح میم و فتح ظا بالفتح مصدر

سی

میمی باب نصر و ضرب و علم نگاه خواه بدل و خواه بچشم و اسم مکان باب نصر و علم دیدنگاه خواه دیده دل و
خواه دیده چشم و بر هر تقدیر مراد اینست که ادراک نکند او و شخص او ممتنع است یعنی این خطبه ایست
از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرد علی بن ابرهیم از پدر خود از حسن بن محبوب از علی بن رئاب بکسر راء
و همزه و الف و با یکنقطه و یعقوب سراج از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المؤمنین صلوات الله
علیه وقتی که بیعت کرده شد بعد از وقت کشتن عثمان بالا رفت منبر را پس گفت که سپاس الله راست آنکه
بلند مرتبه بود پس اظهار بلندی مرتبه خود کرده بغایت نزدیک شد باز همان خلاف نوع بغایت بری شد
از اینکه جاری شود بر او شکی یا شبهه و مرتفع شد بالای هر نگاه اصل و اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا رسول الله خاتم النبیین و حجة الله علی العالمین مصدق
للرسل الاولین و کان بالمؤمنین رؤفا رحیما فصلی الله و ملائکته علیه و علی آله شرح رسول
منصوب و نعت محمدا است خاتم مرفوع و خبر است مصدقا بکسر دال مشدده حال ضمیر مستتر در خاتم
النبیین است و نظیر [illegible] است و مراد بمصدق رسل چیزیست که اگر نمیبود جمیع رسل دروغگو میشدند یا عباد
اینکه جمیع ایشان خبر داده اند بآمدن رسولی با این نشان و این نشان یعنی و گواهی میدهیم اینکه نیست مستحق
عبادتی که الله تنهایی و نیست شریکی او را و گواهی میدهیم اینکه محمد که فرستاده اوست آخر پیغمبران است
و حجت الله است بر عالمیان بر حالی که تصدیق کننده است برای رسولان سابقان و بود بمؤمنان مشفق
و مهربان پس درود دهاد الله و ملائکه او بر محمد و آلش اصل اما بعد ایها الناس فان البغی یقود
اصحابه الی النار و ان اول من بغی علی الله جل ذکره عناق بنت آدم و اول قتیل قتله الله عناق
و کان مجلسها جریبا من الارض فی جریب و کان لها عشرون اصبعا فی کل اصبع ظفران مثل
المنجلین فسلط الله علیها اسدا کالفیل و ذئبا کالبعیر و نسرا مثل البغل فقتلوها
و قد قتل الله الجبابرة علی افضل احوالهم و آمن ما کانوا شرح این مذکور است در کافی در
کتاب الایمان و الکفر در حدیث چهارم باب صد و سی و سوم که باب البغی است و در آن فقتلتها است
بجای فقتلوها فان جواب اما است زیرا که ایها الناس معترضه است المنجل بکسر میم و سکون نون و

فتح میم سرزمین که پهن باشد وجراحتان وسیع باشد یعنی اما بعد ای مردمان پس بدرستی که
زیاده دوری میکنم از یاران خود را سوی آتش جهنم وبدرستی که اول کسی که زیاده روی کرد در الله
جل ذکره عناق بفتح عین بی‌نقطه وتخفیف نون والف وقاف دختر آدم بود واول کشته شده که
کشت اورا الله عناق بود وبود جای نشستن او شصت ذراع در شصت ذراع وبود او را
در هر دستی بیست انگشت در هر انگشتی دو ناخن بود که مثل دو منجل پهن بود یا بمعنی که پهن یا خنی مثل
سرنیزه بود پس مسلط کرد الله تعالی براو شیری را مثل فیل وکرکسی را مثل شتر وکرکسی را مثل استر پس کشتند
اورا وبتحقیق کشت الله تعالی متکبران از بهترین احوال ایشان وایمن‌ترین وقت بودن ایشان اصل ق

أما إن هامان وأهلك فرعون وقد قتل عثمان ألا وإن بليتكم قد عادت كهيئتها يوم
بعث الله نبيه والذي بعثه بالحق لتبلبلن بلبلة ولتغربلن غربلة ولتساطن
سوط القدر حتى يعود أسفلكم أعلاكم وأعلاكم أسفلكم وليسبقن سابقون كانوا قصروا
وليقصرن سابقون كانوا والله ما كتمت وشمة ولا كذبت كذبة ولقد نبئت بهذا
المقام وهذا اليوم

شرح هامان عبارتست از ابوبکر وفرعون عبارتست از عمر الاول تا
آخر مذکور است بالاندک تغییری در کتاب الحجه در حدیث اول باب التمحیص والامتحان که باب هشتاد و
دوم است البلیه بفتح بای یک نقطه وکسر لام وتشدید یاء دونقطه پایین که دوش منقلب از واو است
اسم مصدر باب افتعال امتحان واختبار ومراد اینجا تکلیف است واین اشارتست باینکه چنانچه پیش
از بعثت مشرکان بودید ومکلف باسلام شدید در زمان ثلثه مشرکان شدید در باطن وامروز
مکلف باسلام حقیقی میشوید عادت بمعنی صارت است والذی قسم است لتبلبلن بفتح لام اول وضم
تاء دونقطه بالا وفتح دو بای یک نقطه وسکون لام دوم وضم لام سوم ونون تاکید ثقیله است البلبله
مصدر باب فعلله پریشان خاطر کردن کسی را بوسوسه واین اشارتست باینچه واقع شده از انحراف
طلحه وزبیر وامثال ایشان بوسوسه شیطان بعد از بیعت لتغربلن بفتح لام اول وضم تای دو
نقطه بالا وفتح غین بانقطه وسکون را وفتح بای یک نقطه وضم لام دوم ونون تاکید است الغربله

مصدر باب فعلله بمعنی پاک کردن بغربال واینجا استعاره است لتساطن بفتح لام وضم تاء دو نقطه
بالا وسین بی‌نقطه والف منقلب از واو وضم طاء بی‌نقطه ونون تاکید مجهول باب نصر است السوط بفتح
سین وسکون واو بر هم زدن دیگ سوط ومسواط آن چوبی است که تا آش درهم میشود برای همین کار
بمثل قاشق یعود مرفوع ومنصوب میتواند بود پایین بالا وبالا پایین دو احتمال دارد اول اینکه هر کدام از
مخاطبان عادت خود را بر گردانند یا بمعنی که کارهایی که میکردند ترک کنند وانچه را نمیکردند اختیار کنند
دوم اینکه بعض مخاطبان که پایین بوده‌اند در مرتبه ایمان بالا شوند وبعضی که بالا بودند پایین شوند لیسبقن
بفتح لام وفتح قاف معلوم باب نصر است قصروا معلوم باب تفعیل است یا باب حسن لیقصرن از باب تفعیل
یا باب حسن است والله قسم است ما نافیه است کتمت بتاء دونقطه بالا ماضی متکلم مجهول باب نصر است و
فاعل محذوف الله ورسول است وضمیر متکلم مفعول اول ونائب فاعل است وسمه بفتح واو وسکون
سین بی‌نقطه وتاء وحدت منصوب ومفعول دوم است وکتم گاهی متعدی بدو مفعول میشود مثل کتمته
سری وگاهی متعدی بیک مفعول میشود مانند کتمت عنه ومثل ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات
والهدی الوسم علامتی که بان مستنبط میشود چیزی واز آن ماخوذ است متوسمین در آیه سوره حجرات
فی ذلک لآیات للمتوسمین ومذکور شد در کتاب الحجه در احادیث باب ان المتوسمین الذین ذکرهم الله
عز وجل فی کتابه هم الائمه والسبیل فیهم مقیم که باب بیست وهشتم است کذبت متکلم معلوم باب ضرب است
الکذبه بکسر کاف وسکون ذال بانقطه وبفتح کاف وکسر ذال وتاء وحدت یکدروغ نبئت بنون وبای یک
نقطه وهمزه ماضی متکلم مجهول باب تفعیل است مقام بفتح میم وضم میم میتواند بود وبهر تقدیر مصدر
میمی واسم مکان واسم زمان میتواند بود یعنی ومیرانید هامان را وهلاک کرد فرعون را وبتحقیق
کشته عثمان را آگاه باشید وبدرستی که تکلیف شما بتحقیق گردیده مانند حال آن در وقتی که مبعوث
کرد الله نبی خود را وقسم بانکه مبعوث کرد او را بحق که هر آینه پریشان خاطر کرده میشوید البته نوعی
از پریشان کردن وهر آینه غربال کرده میشوید البته نوعی از غربال کردن وهر آینه بر هم زده میشوید
البته مانند بر هم زدن دیگ تا اینکه میگردد پایین شما بالای شما وبالای شما پایین شما وهر آینه سابق

میشوند البته سابقانی که بوده‌اند که تفصیل کردند و هر اینه تفصیل کنید البته سابقانی که بوده‌اند که تا
شرع بودند مثل زبیر قسم بالله که الله و رسولش پنهان نکرده‌اند از من هیچ علامتی را برای حکمی از احکام
یا حالی از احوال و دروغ نگفتم هیچ دروغی و هر اینه بتحقیق خبر داده شدم باین مقام و این روز
اصل الا و ان الخطایا خیل شمس حمل علیها اهلها وخلعت لجمها فتقحمت
بهم فی النار الا و ان التقوی مطایا ذلل حمل علیها اهلها واعطوا ازمتها
فاوردتهم الجنة وفتحت لهم ابوابها ووجدوا ریحها وطیبها وقیل لهم
ادخلوها بسلام آمنین شرح الخیل بفتح خاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه پایین
اسب است الشمس بضم شین با نقطه و ضم و سکون میم و سین بی نقطه جمع شموس بفتح شین و ضم میم
جموشان که اندازد حمل و جا بجا بی نقطه ماضی مجهول باب ضرب است خلعت بخا با نقطه و
عین بی نقطه ماضی غائبه معلوم باب منع است اللجم بضم لام و ضم جیم جمع لجام لگامها تقحمت
بقاف و حاء بی نقطه ماضی غائبه معلوم باب تفعل است التقحم رو بشیب افتادن بی تامل زیاد بهم
برای تعدیه است المطایا بفتح میم و تخفیف طاء بی نقطه و الف و یاء دو نقطه پایین و الف مقصوره جمع
مطیه بفتح میم و کسر طاء و تشدید یاء شتران نرم رفتار الذلل بضم ذال با نقطه و ضم لام جمع ذلول
بفتح ذال و ضم لام جموشان نرمها بردار اعطوا بضم همزه و سکون عین بی نقطه و ضم طاء بی نقطه
ماضی مجهول معتل اللام باب افعال است و ضمیر مفعول اول و نائب فاعل است ازمتها بفتح
همزه و کسر زای و تشدید میم منصوب مفعول دوم است فتحت ماضی غائبه معلوم و مجهول
تواند بود و ادخلوها بسلام آمنین مذکور است در سوره حجر یعنی آگاه باشید که گناهان
چموشانند که سوار کرده شده بر آنها اهل آنها و از سر بیرون کرده‌اند لجامهای خود را پس در
انداختند ایشان را در آتش جهنم آگاه باشید و بدرستی که پرهیزکاری شترانی چموشانند
که سوار کرده شده بر آنها اهل آنها و داده شده مهارهای آنها پس وارد کردند ایشان را
بهشت و گشوده برای ایشان درهای بهشت را و دریافتند نسیم بهشت و خوشبوئی بهشت را.

و گفته

و گفته شد ایشان را که داخل شوید بهشت را با سلامتی بر حالی که ایمنان باشید از آفات و از زوال
اصل الا و قد سبقنی الی هذا الامر من لم اشرکه فیه ومن لم اهبه له ومن لیست
له توبة الا بنبی یبعث الا ولا نبی بعد محمد صلی الله علیه واله اشرف منه علی شفا
جرف هار ینهار به فی نار جهنم شرح من عبارت از ثلثه است لم اشرکه مضارع متکلم معلوم باب
افعال است اشاره بآیه سوره طه و اشرکه فی امری ولم اهبه بفتح همزه و فتح هاء و سکون باء یک نقطه
و ضمیر راجع بعصبه یعنی یا راجع بهذا الامر مضارع متکلم معلوم باب منع است لیست بفتح لام و سکون
یاء دو نقطه پایین و فتح سین بی نقطه و تاء تانیث است لام در له برای انتفاع است و ضمیر
راجع بمن است توبة بفتح تاء دو نقطه بالا و سکون واو و باء یک نقطه عبارت است از بازگشت الله
تعالی برحمت بر کسی الا برای استثنا مفرغ است یبعث مضارع غائب مجهول باب منع است
حکایت حال ماضیه است مراد اینست که برای ثلثه رحمتی متصور نیست بسببی از اسباب مگر ببعث پیغمبر
پیغمبری مبعوث شود باشد متصل بوفات محمد صلی الله علیه واله و نسخ کرده باشد مضمون آیات
بینات محکمات قرآن را که دلالتها صریح مکرر شده نهی از پیروی ظن و از اختلاف و از روی ظن
بلکه جمعی قبل از وفات رسول الله صلی الله علیه واله از او استدعا کردند نسخ مضمون این آیات
بینات محکمات را یا تبدیل الفاظ آنها بالفاظی دیگر که چنان صریح نباشد و سر شان زند چنانچه مذکور
است در سوره یونس ائت بقرآن غیر هذا او بدله بنا بر اینکه غیر بمعنی ضد باشد اشرف بشین با نقطه
و راء و فاء ماضی غایب معلوم باب افعال است ضمیر مستتر راجع بمن است و این جمله استیناف بیانی سابق است
من در منبر برای بیان است و ضمیر راجع بعصبه است علی شفا جرف هار مذکور است در سوره
توبه یعنی آگاه باشید و بتحقیق که پیشی گرفت مرا بسوی این کار امامت کسی که شریک نکردم او را در آن
کار و کسی که نبخشیدم آن را برای او و کسی که نیست برای او توبة الله برو مگر به پیغمبری که مبعوث شود
نسخ کند این شریعت را آگاه باشید و نیست پیغمبری بعد از محمد صلی الله علیه واله [illegible]
که مشرف شد بسبب این پیشی گرفتن بر کنار رخنه خراب پس که بخیزد با او در آتش جهنم اصل

حق و باطل و لکل اهل فلئن امر الباطل لقدیما فعل و لئن قل الحق فلربما و لعل
و لقلما ادبر شیء فاقبل و لئن رد علیکم امرکم انکم سعداء و ما علی الا الجهد و
انی لاخشی ان تکونوا علی فترة ملتم عنی میلة کنتم فیها عندی غیر محمودی الرأی و لو اشاء
لقلت عفا الله عما سلف **اصل** حق و باطل خبر مبتدا محذوفست بتقدیر الامام حق و باطل
و مقصود تقسیم امام بر دو قسم است اول حق مثل ایه سوره بقره انی جاعلک للناس اماما و
ایه سوره انبیاء و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا دوم باطل مثل ایه سوره قصص و جعلناهم
ائمة یدعون الی النار امر ماضی غایب معلوم باب نصر و علم و حسن است الامر بفتح همزه و سکون میم
فرمان دادن و امرة بکسر همزه و سکون میم و تاء تانیث اسم مصدر است نزد بعضی و مصدر
است نزد بعضی لقدیما بفتح لام ظرف زمان است و عاملش فعل مجهول باب منع است ضمیر مستتر
راجع بمصدر امر است و اسقاط فاء رابطه اینجا با وجود انکه شرط و جزا ماضی است لفظا و معنا
اگر از قلم کاتبان نباشد بنا بر اکتفا بذکرش در جمله بعد از این است قل بقاف و تشدید لام ماضی
غایب مجهول یا معلوم باب نصر است القل بفتح قاف و تشدید لام مرتفع کردن و ارتفاع قاموس
استقل حمله و رفعه کقله و اقله آورده و در بعض نسخ قبل بقاف یک نقطه و تخفیف لام ماضی مجهول باب علم است
و حاصل هر یکی است ربما و لعل برای تقلیل و ندرت وقوع است و از قبیل اقتصار است زیرا
که تقدیر ربما کان کذلک و لعله کان کذلک است مراد اینست که گاهی بر سبیل ندرت حق غالب
شود مثل زمان سلیمان و ذو القرنین علیهما السلام شیء عبارتست از غالب شدن حق و این کلمات
اشاره است باینکه حق در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله غالب شد فی الجمله و در زمان ثلثه
مغلوب شد در این زمان باز غالب شده و این نادر است ادبر و تشدید دال بی نقطه ماضی مجهول
باب نصر است امرکم بفتح همزه و سکون میم عبارتست از تصدیق مخاطبان بامامت امام حق که
مطلوب بود از ایشان در زمان ثلثه انکم بفتح همزه فاعل فعل محذوفست بتقدیر ثبت و مانند
ان سعداء بضم سین بی نقطه و فتح عین بی نقطه و دال بی نقطه و الف ممدوده است علی نفع

عین

عین و فتح لام و تشدید یاء مفتوحه است الجهد بفتح جیم و سکون هاء و دال بی نقطه طاقت و مشقت و
بنا بر اول مراد اینست که اگر شما تصدیق امامت و فرض طاعت من ثابت میشود برای شما سعادت و ثواب
اخرت و باعث تفاوت در ثواب من نمیشود زیرا که بر من واجب نیست مگر قدر طاقت من و رد و قبول
شما باعث تفاوت نمیشود نظیر ایه سوره نحل فان تولوا فانما علیک البلاغ المبین و بنا بر دوم مراد
اینست که اگر شما تصدیق امامت و فرض طاعت من کنید ثابت میشود سعادت شما و باعث خفت
من در دنیا میشود زیرا که در قیام بحقوق فرمان روایی کمال مشقتست چنانچه مذکور است در کافی
در کتاب الحجة در حدیث دوم باب سیرة الامام فی نفسه و فی المطعم و الملبس اذا ولی الامر که باب صد و بیست و نهم است
الفترة بفتح فاء و سکون تاء دو نقطه بالا و راء سستی در دین اشارتست باینکه جمعی از مخاطبان او را
رابع میشمرده اند پس حال ایشان مثل حال اهل فترتست در اینکه مؤمن نیستند ملتم بکسر میم و سکون
لام ماضی جمع مذکر مخاطب معتل العین باب ضرب استیناف بیانی سابق است ذکر بواعث اعتنای بیانی
بر اینست که جمعی از مخاطبان که در فترت باقی مانده و از مستحق عفو از ما سلف نیستند پس شایسته عفو
ایشان صادر نمیشود از مؤمن **یعنی** امام حق است و باطل است و بیان هر کدام است اهل بیت
اگر امیر شد امام باطل بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله هر اینه در زمان دیرینه کرده شد و هر اینه
کار او مرتفع کرده شد امام حق بعد از ثلثه پس هر اینه باز گردد چنان و شاید که شده باشد و هر
اینه کراست اینکه پیش گردانیده بشود چیزی از خلق پس رو آورده باشد و هر اینه اگر برگردانیده
شود بر شما کار شما که مکلف بایید ثابت میشود باینکه شما سعادتمندانید و نیست بر من مگر قدر
طاقت و سعی که من هر اینه اندیشه دارم اینکه باشید بر ضلالتی پیش از این انکار کردید پیدا از من که دیدید بی که بودید
در آن نزد من غیر پسندیدگان باعتبار رای و اگر میخواستم هر اینه میگفتم که عفو کرد الله از کاری که
گذشت **اصل** سبق فیه الرجلان و قام الثالث کالغراب همته بطنه و یله لو قص
جناحاه و قطع راسه کان خیرا له شغل عن الجنة و النار امامه ثلثة و اثنان
خمسة لیس لهم سادس ملک یطیر بجناحیه و نبی اخذ الله بضبعیه و ساع مجتهد

وطائفة بين بين ومقصر في النار شرح ضمیر فیه راجع بما سلف الهمزه بکسر و فتح ها، و تشدید
میم مطلوبی که همکی سعی برای انست همته نطعنا اشاره است بانچه مشهور است از صدق کلاغ
که گرد خود دنست بنا بر اینکه مطلوبش شکم پر کردنست از هر چه باشد و تشبیه باعتبار اینست که
ثالث جمع اموال حرام کرده برای خود و اقارب خود و یله بفتح واو و سکون یاء دو نقطه پایین و
فتح لام و ضمیر راجع بثالث بتقدیر حرف ندا است قص بقاف و تشدید صاد بی نقطه ماضی
مجهول باب نصر است نقص بریدن پر و مانند آن بمقراض الجناح بفتح جیم و تخفیف نون دست
بغل و بال مرغ شغل با شین با نقطه و عین با نقطه ماضی مجهول باب منع است النار مرفوع و مبتدا
امامه بفتح همزه منصوب بظرفیت است و ظرف خبر مبتدا است ثلثة مرفوع و مبتدا است
اثنان از قبیل عطف انتخاب است و مراد مرکب از دو و سه است خمسة خبر است و موصوف
است پس اخبار بی فائده نیست نظیر آیه سوره بقره ثلثة في الحج و سبعة اذا رجعتم تلك
عشرة كاملة بنا بر اینکه مراد این باشد که اگر بصوم تقی یکی واقع شود عشره است لیک کامله
نیست فائده جدا کردن سه از دو بیان اینست که مکلفان بعملی که متعلق بقرآن است ثلثه
دو قسم اند اول معصوم که آن ملک حامل وحی و نبی و وصی است دوم غیر معصوم و آن پنج قسم
است پس مجموع پنج قسم است که ششم ندارد ملك يطير بجناحيه عبارت از جبرئیل و تابعان او
که از آسمان فرود می آیند و بالا میروند الضبع بفتح ضاد با نقطه و سکون با یک نقطه و عین بی نقطه
بازو کرفتن و بازو کنایه است از کمال تایید ساع مجتهد عبارت از وصی نبی طالب جو عبارت
از پیشینی خواه بحساب و خواه بعد از محاسبه اخطا مقصر في النار عبارت از مخلد در آتش
یعنی کرفته در آن کناه اند و مردود و ایستاد سوم مانند کلاغ بیان این انکه قصد او شکم
اوست ای مرک ناکهان واکر مقراض کرده میشد و بال او و بریده میشد سر او میبود بهتر برای او
بیان این انکه مصروف شد از بهشت و آتش جهنم در پیش اوست مرکبی از سه و دو پنجی است که نیست
برای او ششمی فرشته که می پرد بدو بال و پیغمبری که چسپیده الله بدو بازوی او و سعی کننده

ازار کنند و طلبکار رضای الله که امید وار میشود و تفصیر کننده در آتش جهنم اصل
اليمين و الشمال مضلة و الطريق الوسطى هي الجادة عليها باقي الكتاب و آثار النبوة
هلك من ادعى و خاب من افترى ان الله ادب هذه الامة بالسيف و السوط و ليس
لاحد عند الامام فيهما هوادة فاستتروا في بيوتكم و اصلحوا ذات بينكم و التوبة من
ورائكم من ابدى صفحته للحق هلك شرح شمال بکسر شین با نقطه است مضلة بفتح میم و فتح
ضاد با نقطه و تشدید لام اسم مکان برای کم شدنست الجاده بجیم و تشدید دال بی نقطه راهی که هموار
نیست و سالکش را عیب کم میرساند علیها بتقدیر واقع علیها است و مراد اینست که بنا بر آنچه علیها
در جاده می باشد برای اینکه راه کم نشود باقی کتاب و آثار نبوت در جاده بهشت هست باقی
الكتاب اشاره است باینکه مخالفان بسیاری از اعلام از اهر پنهان کرده اند از جمله کتاب و با وجود
آنکه نقدر از آیات بینات محکمات باقی مانده در آن راه که سالک را اشتباهی بهم نمیرسد اصلا اکر
نکرد انستر خود در اکراه کند و آثار النبوه عطف است بر الکتاب و عبارتست از احادیث متواتر از
رسول الله کردن تاکید سلوك آن راه است و در این نیز اشاره است باینکه مخالفان بسیاری از آثار
نبوت را پنهان کرده اند برای اینکه در آن راه اشتباهی بهم رسد و مطلب نرسید من ادعى عبارة
است از ثلثه من افترى عبارتست از انکه اذعان کرد دروغ بست بر رسول الله در صحیح ثلثه و اتباع
ایشان با وجود انکه منافي آیات بینات محکمات و آثار متفق علیها است ان الله برای بیان بعض
قبایح ثلثه است که تعطیل حدود میکردند برای رعایت جانب خویشان خود یا برای رعایت
اقربا و اهل دنیا الهواده بفتح ها و تخفیف واو و الف و تخفیف دال بی نقطه شفاعت برای ترك انتقام
از مرتکب گناهی فاستتروا امر است باجتناب از تجاهر بگناه موجب حد بخیال اینکه تعطیل در حدود
میشود بشفاعت و اصلحوا امر است بترك معاصی در خلوت ذات بینکم عبارتست از معامله که
میان غائبان و میان الله تعالی است و مراد اینست که عبادات فاسده را بدل بعبادات صحیحه و
ارکان را اجتناب کنید و لود در والتوبة خبر است من بعضی فی است وراء بفتح واو و زاء والف و

همزه ایجاب معنی پیش است و مراد اینست که انچه ذکر کرده اید از عبادات فاسده و سایر معاصی در
زمان ثبوت توبه کنید ایدی با یک نقطه و دال بی نقطه و الف منقلبه از واو ماضی غایب معلوم باب افعال است
الابداء ظاهر کردن التصحیفه بفتح صاد بی نقطه و سکون فا و حا بی نقطه در حق عبارتست از آیات بینات
محکمات نا امید از پیروی ظن و از اختلاف اندوی ظن دال بر وجوب امام معصوم عالم بجمیع احکام در هر زمان
و اظهار رجحان برای حق عبارتست از نیکو کردن شدن از حق و پیروی ائمه ضلالت و ارتکاب عبادات فاسده
یعنی جانب است جانب چپ یا جای کمراهی است و راه میانه راهی که بهشت میرساند الکن دربیان
آنکه واقع بران را استادانی قایم بیان محکمات قران و بینات محکمات احادیث نبی صلی الله علیه
والرفاه الی شد انکه دعوی امامت برای خود بنا حق و نا امید شد انکه افترا بر رسول الله کرد بیکه
که الله تا دید کرد این حدیث بشیر و نذیر یا نذیر برای کسی نزد امام از شمشیر و تازیانه شفاعتی برای تعطیل
حتی پس پنهان شوید در خانهای شما و اصلاح کنید معامله را که میان شما و میان الله تعالی است
برحالی که توبه از قبایح کذشته در پیش شما باشد بیان این انکه هرکه اظهار کرد جانب روی خود در امر
حق جهت نمی‌ماند ۷۳ اصل حدیث علی بن الحسین علیهما السلام محمد بن یحیی عن محمد بن عیسی عن
الحسن بن محبوب عن هلال بن عطیة عن ابی حمزة عن علی بن الحسین علیهما السلام قال کان
یقول ان احبکم الی الله عز و جل احسنکم عملا و ان اعظمکم عند الله عملا اعظمکم فیما
عند الله رغبة و ان انجاکم من عذاب الله اشدکم خشیة لله و ان اقربکم من الله
اوسعکم خلقا و ان ارضاکم عند الله اسبغکم علی عیاله و ان اکرمکم علی الله اتقاکم لله
شرح این حدیث علی بن الحسین علیهما السلام است روایت کرد محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از
حسن بن محبوب از هلال بکسر ها و ابن عطیه بفتح عین بی نقطه و طا بی نقطه و تشدید یا دو نقطه […]
از ابو حمزه ثمالی از علی بن الحسین علیهما السلام راوی گفت که امام بود که میگفت که بدرستی که محبوب
تر شما سوی الله عز و جل نیکوتر شماست باعتبار عمل و بدرستی که بزرگتر شما نزد الله باعتبار عمل
بزرگتر شماست در ثوابی که نزد الله است باعتبار رغبت و بدرستی که رهاننده تر شما از عذاب الله

عظیم تر شماست باعتبار ترس از برای الله و بدرستی که نزدیکتر شما نسبت بالله فراخ‌تر شماست
باعتبار خوی و بدرستی که مرضی‌تر شما نزد الله فراخ کننده‌تر شماست نفقه را بر عیال خود و بدرستی که
گرامیتر شما بر الله پرهیزکارتر شماست از معاصی برای الله ۷۴ اصل عدة من اصحابنا عن سهل بن
زیاد عن موسی بن عمر الصیقل عن ابی شعیب المحاملی عن عبد الله بن سلیمان عن ابی
عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه لیأتین علی الناس
زمان یظرف فیه الفاجر و یقرب فیه الماجن و یضعف فیه المنصف قال فقیل له متی
ذاک یا امیر المؤمنین فقال اذا اتخذت الامانة مغنما و الزکوة مغرما و العبادة استطالة
والصلة منا فقال متی ذاک یا امیر المؤمنین فقال اذا تسلطن النساء و سلطن الاماء
و امر الصبیان شرح یظرف بظا با نقطه و را و فا مضارع مجهول باب تفعیل است التظریف
ظریف شمردن و در بعض نسخ بطا بی نقطه است التطریف غریب شمردن یقرب مضارع غایب مجهول
باب تفعیل است الماجن بکسر جیم بی پروا در کفتار و کردار یضعف مجهول باب تفعیل است التضعیف ضعیف
کردن اتخذ بتشدید تا دو نقطه بالا و الف منقلبه از همزه است بکسر خا با نقطه و ذال با نقطه مجهول
باب افتعال است الامانة بفتح همزه و نون امین بودن در احکام الله تعالی و ان امانتست موافق
آیه سوره احزاب انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض تا اخر آیه المغنم بفتح میم و سکون غین با نقطه
و فتح نون بجای فراغت و این اشارتست بانکه در امامت بحق فراغت دنیا می باشد المغرم بفتح میم
و سکون غین با نقطه و فتح را تاوان کشیدن […] الاستطالة بطا بی نقطه مصدر باب استفعال است تفوق
بر دیگران الصلة بکسر صاد بی نقطه و تخفیف لام مدد کردن بمال و منا بفتح میم و تشدید نون
اشارتست بایه سوره بقره و لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی ضمیر فقال در دو موضع راجع است
بفاعل محذوف قیل و در بعض نسخ اذا اتخذنا فقال نیست النساء مرفوع و بدل ضمیر تسلطن است مانند
اکلونی البراغیث سلطن ماضی مجهول باب تفعیل است الاماء مرفوع و بدل است امر ماضی مجهول
باب تفعیل یا معلوم باب نصر و علم و حسن است صبیان بمعنی جاهلان است قاموس الصبوة جهلة الفتوة

پس ما فاق نداردبا اما مسابو جعفر ثانی در کوچکی **یعنی** روایت کردند جمعی از یاران ما از سهل بن
زیاد از موسی بن عمر صیقل بفتح صاد بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه پایین و فتح قاف از ابو شعیب
محاملی بفتح میم وحا بی‌نقطه و کسر میم دوم از عبد الله بن سلیمان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که هر اینه خواهد امد البته بر مردمان زمانی که زیرک شمرده دران
فاسق و نزدیک کرده میشود دران بی پروا و ضعیف کرده میشود دران صاحب انصاف امام گفت که
پس گفته شد امیر المؤمنین را که کی میشود این ای امیر المؤمنین پس گفت که چون فراگرفته شود امانت
جای غنیمت و فراگرفته شود زکوة تاوان کشیدن و فراگرفته شود عبادت تفوق بر دیگران و
فراگرفته شود مدد کردن منهی مدد کرده شده پس سائل گفت که کی میشود این ای امیر المؤمنین پس
گفت که چون غالب و فرمان فرما شوند زنان بسبب شوهران بر فرزندان و غالب و فرمان فرما
کرده شوند کنیزان بسبب فرزندان و امیر کرده شوند جاهلان باحکام الله تعالی **شثم اصل**
عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن یعقوب بن یزید عن محمد بن جعفر العقبی رفعه
قال خطب امیر المؤمنین علیه السلم فحمد الله واثنی علیه ثم قال ایها الناس ان آدم لم
یلد عبدا ولا امة وان الناس کلهم احرار ولکن الله خول بعضکم بعضا فمن کان
له بلاء فصبر فی الخیر فلا یمنن به علی الله جل وعز الا وقد حضر شیء ونحن مسوون فیه بین
الاسود والاحمر فقال مروان لطلحة والزبیر ما اراد بهذا غیرکما **شرح** محمد بن جعفر عقبی
بضم عین بی‌نقطه و سکون قاف و با یکنقطه راوی امام رضا علیه السلام است ضمیر قال راجع بامام
رضا علیه السلم است لم یلد عبدا ولا امة اشارت است که افتخار مردمان بپدران و مادران باطل
است زیرا که اصل همگی یکیست و مملوکی در بعضی عارض شده بسببی و چون آن سبب برطرف شود
همان میشود که در اصل بوده خول اینجا با نقطه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است التخویل اعطای مال
بعضکم مفعول اول است و عبارت است از مالک بعضا مفعول دوم است و عبارت است از
مملوک البلاء بفتح با یکنقطه و الف ممدوده مشقتی که در ترویج دین و مانند آن بیابان شد الخیر

غیر خا با نقطه و سکون یا دو نقطه پایین و را بهتر و در بعض نسخ الحیر بفتح حا بی‌نقطه و سکون
یا و نون است یعنی از اد لا یمنن بتشدید نون مفتوحه و بکسون و مضموم نهی غایب معلوم باب نصر
احرار اینجا بمعنی سعید است باعتبار اینکه سرخ گوینده در غیر سعید خام میباشد **یعنی** روایت کردند
جمعی از یاران ما از سهل بن زیاد از یعقوب بن یزید از محمد بن جعفر عقبی نسبت داد حدیث را
سوی امام رضا علیه السلم گفت که خطبه کرد امیر المؤمنین علیه السلم باین روش که سپاس کرد الله را و
ستایش کرد بر او بعد از ان گفت که ای مردمان بدرستی که ادم نزائید غلامی را و نه کنیزی را و بدرستی که
مردمان همگی ایشان ازادانند باعتبار اصل ولیک الله داد بعض شما را بعضی پس هر که بود برای شقتی
پس صبر کرد در بهتری پس باید که منت ننهند بان بر الله جل و عز اگاه باشید و حاضر شد چیزی از مال
که باید قسمت کرد و ما برابر کننده ایم دران میان سیاه و سفید پس گفت مروان بن حکم طلحه و زبیر را
که نخواست باین سخن غیر شما را **اصل** قال فاعطی کل واحد ثلثة دنانیر واعطی رجلا من الانصار
ثلثة دنانیر وجاء بعد غلام اسود فاعطاه ثلثة دنانیر فقال الانصاری یا امیر المؤمنین
هذا غلام اعتقته بالامس تجعلنی وایاه سواء فقال انی نظرت فی کتاب الله فلم اجد
لولد اسمعیل علی ولد اسحق فضلا **شرح** ولد اسمعیل عبارت از عرب است و ولد اسحق عبارت از بنی
اسرائیل است که فخر میکنند بر عرب باینکه ما از خانواده نبوتیم و شما از کنیزید پس درین کلام اشاره است
باینکه اگر فضلی میبود شما مفضول میشدید باینهمه دعوی فضل **یعنی** امام گفت که پس داد هر یکی را
سه دینار طلا و داد مردی از اهل مدینه را سه دینار و امد بعد از ان غلامی سیاه پس داد او را
سه دینار پس گفت مدنی که ای امیر المؤمنین این غلامی است که ازاد کردم او را دیروز میکردانی
مرا و او را برابر پس گفت بدرستی که من نظر کردم در کتاب الله پس نیافتم برای فرزندان اسمعیل بر
فرزندان اسحق رجحانی را در استحقاق عطا **فصل نهم** شش حدیث است **اول اصل حدیث**
النبی صلی الله علیه واله خیر عرضت علیه الجنة ابو علی الاشعری عن محمد بن سالم وعلی بن
ابرهیم عن ابیه جمیعا عن احمد بن نضر و محمد بن یحیی عن محمد بن ابی القاسم عن الحسن بن

فصل نهم

ابي قتادة عن عمرو بن شمر عن جابر عن ابي جعفر عليه السلام قال خرج رسول الله صلى
الله عليه وآله يعرض الخيل فمر بقبر ابي احيحة فقال ابو بكر لعن الله صاحب هذا القبر فوالله
ان كان ليصد عن سبيل الله ويكذب رسول الله فقال خالد ابنه بل لعن الله ابا قحافة
فوالله ما كان يقري الضيف ولا يقاتل العدو فلعن الله اهونهما على العشيرة فقدا
شرح عرضت بعين بي نقطه وراء وضاد با نقطه ماضي غايبه مجهول باب ضرب است الخيل بفتح
خاء با نقطه وسكون ياء دو نقطه پايين اسناد اين اسناد كافي عبد الجبار بجاي سالم مي باشد يعرض
مضارع غايب معلوم ضرب ماخوذ است از عرض بمعني ديدن چيزي براي وارسيدن باحوالش
احيحه بضم همزه وفتح حاء بي نقطه وسكون ياء دو نقطه پايين وحاء بي نقطه است ان بكسر همزه وسكون
نون مخففه وشقله است واسمش ضمير شان مقدر است وليصد بفتح لام وضم صاد بي نقطه وتشديد
دال بي نقطه است قحافه بضم قاف وتخفيف حاء بي نقطه وفاء است يقري بفتح ياء وكسر راء وياء مضارع
غايب معلوم باب ضرب است يعني اين حديث نبي صلى الله عليه وآله است در وقتي كه عرض كرده شد
بر او اسبان روايت كرد ابو علي اشعري از محمد بن سالم ودر روايت كرد علي بن ابرهيم از پدرش هكي از احمد بن نضر
بفتح نون وسكون ضاد با نقطه وروايت كرد محمد بن يحيى از محمد بن ابي القاسم از حسين بن ابي قتادة
بفتح قاف وتخفيف تاء دو نقطه بالا ودال بي نقطه هكي از حسين از عمرو بن شمر از جابر از امام محمد باقر عليه
السلام كه گفت كه از مدينه بيرون رفت رسول الله صلى الله عليه وآله ميديد اسبان را پس گذشت بقبر ابو احيحه در
بقيع پس گفت ابو بكر كه لعنت كناد الله صاحب اين قبر را پس قسم بالله كه بدرستي كه شان اينست كه بود كه
منع ميكرد مردمان را از راه الله وتكذيب ميكرد رسول الله را پس گفت خالد پسر ابو احيحه كه بلكه لعنت كناد الله
ابو قحافه را پس قسم بالله كه نبود كه مهماني كند مهمان را ونه اينكه جهاد كند دشمن را پس لعنت كناد الله
سهلتر از دو كس را بر خويشان باعتبار دنيا فتني ومراد بسبب بخل ابو قحافه است چنانچه اهلش را ضيافتي
او نيند اصل فالقى رسول الله صلى الله عليه وآله الخطام راحلته على غاربها ثم قال اذا انتم تناولتم
المشركين فعموا ولا تخصوا فيغضب ولده ثم وقف فعرضت عليه الخيل فمر به فرس فقال

عيينة بن حصن ان امر هذا الفرس كيت وكيت فقال رسول الله صلى الله عليه وآله ذرنا
فانا اعلم بالخيل منك شرح الخطام بكسر خاء با نقطه وتخفيف طاء بي نقطه مهار شتر كه بر بيني
الغارب بغين با نقطه وكسر راء وباء يك نقطه دوش كه ميان كوهان وگردن است انداختن مهار شتر
بر دوش ان نشان اينده شدن است التناول بنون مصدر باب تفاعل وگرفتن ومراد اينجا دشنام دادن است
عموا بضم عين بي نقطه وتشديد ميم مضمومه امر باب ضرب است لا تخصوا بخاء با نقطه وتشديد صاد
بي نقطه مضمومه نهي باب ضرب است يغضب بغين با نقطه وضاد با نقطه وباء يك نقطه مضارع غايب معلوم
باب علم يا باب افعال است بنابر اول ولده مرفوع وفاعل است وبنابر دوم منصوب ومفعول به است و
ضمير مستتر راجع بمصدر تخصوا است عيينه بضم عين بي نقطه وفتح ياء دو نقطه پايين اول وسكون
ياء دوم ونون بن حصن بكسر حاء بي نقطه وسكون صاد بي نقطه ابن حذيفه بضم حاء بي نقطه ابن بدر
بفتح باء يك نقطه فزاري بفتح فاء وزاي الف وراء كنيتش ابو مالك است ابن اثير در رجال جامع الاصول گفته
كه او اسلم بعد الفتح وقيل قبله وهو من المؤلفة قلوبهم ومن الاعراب الجفاة وكان سيدا في قومه مطاعا امر هذا
الفرس عبارت است از نشان نجابت اين اسب كيت وكيت بفتح كاف وسكون ياء دو نقطه پايين وفتح تاء
دو نقطه بالا كنايه از سر گذشت است ذرنا بفتح ذال با نقطه وسكون راء امر معتل الفاء واوي باب منع
است ومراد اينست كه ما را مشغول سخن مكن تا زود فارغ شويم وبر گرديم فانا بفتح همزه وتخفيف نون
مفتوحه است يعني پس انداخت رسول الله صلى الله عليه وآله مهار شترش را بر دوش ان بعد از ان گفت كه
چون شما دشنام داديد مشركان را پس در هم گوييد وتخصيص مكنيد در حضور اهل ايشان پس خشمناك
شود فرزندش وبعد از ان درنگ كرد پس عرض كرده شد بر او اسبان پس گذشت باو اسبي پس گفت عيينه
بن حصن كه بدرستي كه از جمله نشان نجابت اين اسب چنين وچنين است پس گفت رسول الله صلى الله
عليه وآله كه واگذار ما را چه من دانا ترم باسبان از تو اصل فقال عيينة وانا اعلم بالرجال منك
فغضب رسول الله صلى الله عليه وآله حتى ظهر الدم في وجهه فقال له فاي الرجال افضل
فقال عيينة بن حصن رجال يكونون بنجد يضعون سيوفهم على عواتقهم ورماحهم على

كواثب خيلهم قد تضربون بها قدماً قدماً شرح نجد بفتح نون و سکون جیم و دال بی‌نقطه ملکی
است در میان مکه و مدینه و از نجد است یمامه که مسیلمه کذاب در ان دعوی نبوت میکرده و لشکری
از نجد ادا شنا العوائق بفتح عین بی‌نقطه و ثا دو نقطه بالا و قاف جمع عائق بکسر ثا مواضع را که و میان عراق و یمن
میان شانه و کردن تند و بند شمشیر عرب بکه الحمائل میشود الکواثب بثا سه نقطه و با یکنقطه جمع کاثبه
دوشهای اسبان اکر در پیش زین میباشد ضمیر بها راجع بسیوف و رماح است القدم بفتح قاف و فتح
دال بی‌نقطه و بضم قاف و سکون و ضم دال الشجاع و به هر تقدیر قدما قدما منصوب و حال است و مجموع ان
یک حال است و اعراب شرح رد و جز ان نظام شد نظیر واحدا واحدا که بمعنی احاد است و مراد این است
که یکی یکی بمیدان کارزار میروند و الا وضع رماح بر کواثب میسر نمیشود یعنی پس کفت عیینه که من دانا ترم
بمردان از تو پس خشمناک شد رسول الله صلی الله علیه و آله تا انکه ظاهر شد سرخی خون در روی او پس کفت
او را که پس کدام مردان فاضل ترند پس کفت عیینه بحصن که مردانی که میباشند در نجد یا انکه میکذارند
شمشیرهای خود را بر دوشهای خود و نیزهای خود را بر دوشهای اسبان خود بعد از ان میزنند دشمن را
بانها مردانی که یک شجاع یک شجاع اند اصل فقال رسول الله صلی الله علیه و آله کذبت بل رجال
اهل الیمن افضل الایمان یمانی والحکمة یمانیة ولولا الهجرة لکنت امرأ من اهل الیمن
الجفاء والقسوة فی الفدادین اصحاب الوبر ربیعة ومضر من حیث یطلع قرن الشمس
مذحج اکثر قبیل یدخلون الجنة وحضرموت خیر من عامر بن صعصعة وروی بعضهم
خیر من الحارث بن معویة وبجیلة خیر من رعل وذکوان وان یهلک لحیان فلا ابالی شرح
کذبت ماضی مخاطب معلوم بار نسبت یمن بفتح یا و فتح میم ملکی است وسیع و از نجد است مکه و
باقی ان در جانب جنوب مکه است و محاذی رکن یمانی است محمد و اوصیای او صلوات الله علیهم داخل رجال
اهل یمن اند باعتبار انکه از مکه اند ایمان در دو معنی مستعمل میشود اول ایمن کردن کسی پیروان خود را
از غلط انکس در دنیوی و قضا و مانند انها و این مخصوص محمد و اوصیای اوست یا شامل بعض پیروان
ایشان نیز هست دوم کرویدن بالله و رسل او و اوصیای ایشان یمانی منصوب یمن است بزیادتی

الف

الف و در بعض روایات یمانی بی یا است الحکمة بکسر حاء بی‌نقطه و سکون کاف راستی کفتار و راستی
کردار و افضل مراتب ان مخصوص محمد و اوصیای اوست علیهم السلام الهجرة بکسر ها و سکون جیم اسم مصدر
باب نصر بریدن کسی را از آشنایی خود و اینجا عبارت است از انچه از مشرکان قریش صادر شد از ظلم و باعث
خروج رسول الله و اهل بیتش و از مکه شد پس جمله و لولا الهجرة اشاره است باینکه اکر کسی از اهل مکان
اخراج کند از موضعی بسوی موضعی دیکر او از اهل موضع اول است و در موضع دوم غریب است هر چند
که تا اخر عمر در ان باشد الجفا بفتح جیم و فا و الف ممدوده مصدر باب نصر دوری از حق القسوة بفتح قاف
و سکون سین بی‌نقطه مصدر باب نصر بی رحمی الفدادین بفتح فا و تشدید دال بی‌نقطه اول و کسر
دال دوم جمع فداد بلند اواز ان در هر بانی پنهان چیز کویا که با کسی جنک میکند و این خصلت مناسب
ادب است و در بیان ربیعه انین که شتر بسیار دارند شایع است اصحاب مجرور و صفت الفدادین ا
الوبر بفتح واو و فتح با یکنقطه و را پشم شتر اصحاب الوبر عبارت است از جمعی که شتر بسیار دارند و
لباس ایشان از پشم شتر است ربیعه بفتح را و کسر با یکنقطه و سکون یا دو نقطه پایین و
عین بی‌نقطه و مضر بضم میم و فتح ضاد با نقطه و تخفیف را اسم دو قبیله بزرک که در نجد میباشند و ان
مجرور بعطف بیان الفدادین است و ربیعه غیر منصرف است من بمعنی فی است و ظرف خبر مبتدا محذوف
بتقدیر هم و ضمیر راجع بربیعه و مضر است حیث ظرف مکان است و مبنی بر ضم است و مضاف بجمله است
و عبارت است از نجد که در جانب شرق مدینه است القرن بفتح قاف و سکون را ناحیه یا بالای انست که
قوسی از افق حقیقی افاق در هر روز از موضعی از جمله ان طلوع میکند چهل و هشت درجه است تقریبا
در خط استوا و باضافه سمت مشرق است در افاق مایله و ان دو طرف دارد یکی در جانب جنوب و دیکری
در جانب شمال و ان دو طرف مشرقین مینامند و بر این قیاس است مغربین و قرن الشمس عبارت است
از افتاب در وقت طلوع شمس از یکی از ان دو طرف و ان در وقت بودن افتاب در جدی یا در اول سرطانست
پس مراد اینست که ربیعه و مضر که در نجد میباشند بسیار دورند و کرفتار اند جانب شرق مدینه را از
و تا قرنی دیکر نظیر این مذکور است در تفسیر ایه سوره الرحمن رب المشرقین و رب المغربین مذحج

بفتح میم وسکون ذال با نقطه وکسر حاء بی‌نقطه وجیم قبیله ایست که در یمن می‌باشد و آن مرفوع و مبتدأست
ومنصرف است قبیل بفتح قاف وکسر بای یک نقطه جمع قبیله است حضرموت بفتح حاء بی‌نقطه وسکون ضاد
با نقطه وفتح راء وفتح وضم میم وسکون واو وتاء دو نقطه بالا مفتوحا اسم قبیله ایست که در یمن
می‌باشد عامر بن صعصعه قبیله ایست که در نجد می‌باشند ضمیر بعضهم راجع بابو علی اشعری است و
علی بن ابرهیم ومحمد بن یحیی است الحارث بن معویه قبیله ایست که در نجد می‌باشند بجیله بفتح بای یک نقطه
وکسر جیم قبیله ایست که در یمن می‌باشند لحیان بکسر لام وسکون حاء بی‌نقطه وبای دو نقطه پایین
قبیله ایست که در نجد می‌باشند وهیچ یک از ایشان مسلمان نشدند وذکر فادر فلا ابالی بسنی روایت کی
بهلک در اینجا بمعنی ماضی است مثل آیه سوره فاطر فان یکذبوک فقد کذبت رسل من قبلک
یعنی پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که دروغ گفتی بلکه مردان اهل یمن فاضل‌ترند یا آنکه
ایمان یمانی است وحکمت یمانیه است واگر نمی‌بود هجرت هر آینه می‌بودم مردی از ساکنان یمن دوری از
حق وسختی دل در بلندان و از اصحاب پشم شترانست که ربیعه ومضرند ایشان در جایی اند که طلوع می‌کند
ازو شاخ آفتاب مذحج اکثر قبایلی اند که داخل می‌شوند بهشت را وحضرموت بهترند از عامر بن صعصعه
وروایت کرده بعضی راویان که بهترند از حارث بن معویه وبجیله بهترند از رعل وذکوان واگر هلاک
نشدند لحیان پس پروا ندارم اصل ثُمَّ قَالَ لَعَنَ اللهُ الْمُلُوكَ الْاَرْبَعَةَ جَمَداً وَمِخْوَساً وَمِشْرَحاً
وَاَبْضَعَةَ وَاُخْتَهُمُ الْعَمَرَّدَةَ لَعَنَ اللهُ الْمُحَلِّلَ وَالْمُحَلَّلَ لَهُ وَمَنْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيهِ وَمَنِ ادَّعَى
نَسَباً لَا يُعْرَفُ وَالْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ وَالْمُتَشَبِّهَاتِ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ وَمَنْ اَحْدَثَ
حَدَثاً فِي الْاِسْلَامِ اَوْ آوَى مُحْدِثاً وَمَنْ قَتَلَ غَيْرَ قَاتِلِهِ اَوْ ضَرَبَ غَيْرَ ضَارِبِهِ یعنی بعضی این کلام و
تفسیرش مذکور است در کافی در کتاب الدیات در بعض احادیث باب دوم جمد بفتح جیم وسکون یا فتح
میم ودال بی‌نقطه ومخوس بکسر میم وسکون خاء با نقطه وفتح واو وسین بی‌نقطه ومشرح بکسر میم و
سین بی‌نقطه ویا با نقطه وراء وحاء بی‌نقطه وابضعه بفتح همزه وسکون بای یک نقطه وفتح ضاد با نقطه
یا بی‌نقطه وعین بی‌نقطه وتاء چهار پادشاهند در قبیله کنده بکسر کاف وسکون نون ودال بی‌نقطه

ونا کرده

ونا که در یمن می‌باشند وایشان پسران معدیکرب‌اند وبا اشعث بن قیس کندی وفود کردند بر رسول
الله صلی الله علیه وآله ومسلمان شدند وبعد از آن مرتد شدند وهمگی کشته شده‌اند در روز جنگ
بخیر بضم باء وفتح جیم وسکون یاء دو نقطه پایین وراء که اسم حصاریست نزدیک حضرموت در یمن و
عمرده بفتح عین بی‌نقطه وفتح میم وتشدید راء مفتوحه ودال بی‌نقطه وتاء خواهر این برادران پادشاه
وسرکش شده باشد محلل بحاء بی‌نقطه در اول اسم فاعل باب تفعیل است ودر دوم اسم مفعول است و
از باب تفعیل است واول عبارت است از حلال کننده حرام بمکر وحیله مثل اینکه شخصی زن خود را طلاق
داده باشد بر وجهی که برو حرام شده باشد وبدهد بکسی برای اینکه حلال شود بر شوهر اول نکاح او کند
وجماع کند بقصد اینکه طلاق دهد ومثل بیع وشرط بقصد محض تغییر صورت ربا ومثل مخالفت آیات
بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن واز اختلاف از روی ظن بنا وملایمات نامعقوله بدعایات دروغ
من تولی غیر موالیه شامل است جمعی را که پیروی امامانی کردند که الله ورسولش ایشان را نفیین کرده
حدیث من کنت مولاه فهذا علی مولاه را رد کردند لا یعرف مجهول باب ضرب است وضمیر مستتر راجع
بنسب است ومراد لعن کسی است که دعوی خلافت رسول الله را برای خود کند با وجود آنکه آیات بینات
محکمات قرآن تکذیب او میکند تشبه مردان بزنان اقسام دارد از آنجمله پوشیدن لباس زنان است وتشبه
زنان بمردان نیز اقسام دارد از آنجمله پوشیدن لباس مردان است حدث بفتح حاء بی‌نقطه وفتح دال
بی‌نقطه وثاء سه نقطه عبارت از بدعت است محدث اسم فاعل باب افعال است من قتل غیر قاتله عبارت
است از کسی که در قصاص یک کس دو کس را بکشد یا شخصی را یا خویشان ودوستان قاتل را بجای او بکشد و
بر این قیاس است من ضرب غیر ضاربه یعنی بعد از آن گفت که لعنت کناد الله پادشاهان چهارگانه
جمد ومخوس ومسرح وابضعه وخواهر ایشان عمرده را ولعنت کناد الله حلال کننده حرام را وکسی
حلال کرده شده برای اوست وکسی را سوای موالی خود کرد غیر مولایان خود را وکسی را که دعوی کرد برای خود
نسبی را که شناخته نشود ومانند شدگان از جمله مردان بزنان ومانند شدگان از جمله زنان بمردان را
وکسی را که احداث کرد بدعتی را در اسلام یا پناه احداث کننده بدعتی را وکسی را که کشت غیر کشنده

خویشاوندان خود را در قصاص و کسی را از غیر زنان خود را در قصاص **اصل** ومن لعن ابویه
فقال رجل یا رسول الله أیوجد رجل یلعن ابویه فقال نعم یلعن آباء الرجال وامهاتهم
فیلعنون ابویه **شرح** اباء بهمزه و بالف و بای یک نقطه و الف ممدوده است جمع اب و رجال مردان حاضر در
موضع لعن است مثل خالد بن ابی جهم که مذکور شد بقرینه نقض این **یعنی** لعنت کناد الله کسی که لعنت
کرده پدر و مادر خود را پس گفت مردی که ای رسول الله آیا یافت میشود مردی که لعنت میکند پدر و مادر
خود را پس گفت که آری بیان این که لعنت میکند پدران مردان را و مادران ایشان را پس لعنت
میکنند پدر و مادر او را **اصل** لعن الله رعلا وذکوان وعضلا ولحیان والمجذمین من
اسد وغطفان وابا سفیان بن حرب وسهیلا ذا الاسنان وابنی ملیکة بن حرم ومروان
وهوذة وهونة **شرح** عضل بفتح عین بی نقطه و ضاد با نقطه ابن هون بضم ها و سکون واو قبیله
ایست مجذمین بجیم و ذال با نقطه اسم مفعول باب تفعیل یا باب افعال ماخوذ است از جذم بفتح جیم
سکون ذال مصدر باب نصر و ضرب بمعنی قطع و عبارت است از جمعی از جمله قبایل که ابو سفیان ایشان
را جدا کرده از سایر قبایل ایشان و ایشان را در مکه جا داده بود برای اینکه مدد او کنند در حرب با رسول
الله صلی الله علیه و آله القاموس و شعب المجذمین بمکه شرفها الله تعالی و غطفان بفتح عین با نقطه و فتح
طا بی نقطه و فا عطف بر اسد و المجذمین میتواند بود سهیل بضم سین بی نقطه و فتح ها و سکون یا
دو نقطه پایین ابن عمرو عامری خطیب قریش بوده و در خطبه مذمت رسول الله صلی الله علیه و آله می
کرده بنفس خود ابو سفیان و قریش او را ذو الاسنان میگفتند برای اینکه دندانهای او نمایان شدی در وقت
مذمت رسول و ایشان را خوش آمدی ابن اثیر از مخالفان در رجال جامع الاصول گفته که هو ابو یزید
سهیل بن عمرو بن عبد شمس بن عبد ود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی بن غالب القرشی العامری
والد ابی جندل کان احد الاشراف من قریش وساداتهم اسر یوم بدر کافرا وکان خطیب قریش فقال عمر یا
رسول الله انزع ثنیتیه فلا یقوم علیک خطیبا ابدا فقال رسول الله صلی الله علیه و آله دعه فعسی
ان یقوم مقاما تحمده وهو الذی جاء فی صلح الحدیبیة وعلی یدیه انبرم الصلح والمقام الذی وعلیه النبی

صلی الله علیه و آله لسهیل هو انه لما مات النبی اختلف الناس بمکة وارتد منهم فقال سهیل خطیبا و سکن
الناس ومنعهم من الاختلاف فکان هذا هو المقام الذی اشار الیه ملیکة بضم میم و فتح لام و سکون
یا دو نقطه پایین است حرم بفتح جیم و کسر راء و سکون یا دو نقطه پایین است و مروان بفتح میم و سکون
راء و واو ابن حکم معروف است و از خلفای بنی امیه است هوذة بفتح ها و سکون واو و ذال با
نقطه است هونة بفتح ها و سکون واو و نون است **یعنی** لعنت کناد الله قبیله رعل را و قبیله
ذکوان را و قبیله عضل را و قبیله لحیان را و بریده شدگان از جمله قبیله اسد و از جمله قبیله غطفان
و لعنت کناد ابا سفیان بن حرب را و سهیل ذو الاسنان را و دو پسر ملیکه بن حرم را و مروان را و
هوذه را و هونه را **سیوم اصل** علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس عن بعض اصحابه عن ابی
عبد الله علیه السلم قال ان مولی لامیر المومنین علیه السلم سأله مالا فقال یخرج عطائی فاقاسمک
هو فقال لا اکتفی وخرج الی معویة فوصله فکتب الی امیر المومنین صلوات الله علیه یخبره
بما اصاب من المال **شرح** مولی اینجا بمعنی چاکر و پیرو است یخرج مضارع غایب معلوم باب نصر
است العطا بفتح عین بی نقطه و طا بی نقطه و الف مقصوره و ممدوده وظیفه کسی از بیت المال المقاسمة
شریک کردن کسی را در وظیفه خود یعنی دادن بعض وظیفه خود بانکس هو راجع است بعطا و اقاسمک
خبر مبتدا محذوف است بتقدیر المیسر هو و مراد اینست که دادن زاید بر وظیفه تو میسر نیست مگر باینکه
تقاسم کنم ترا در وظیفه خود و این مضمون کلام در مقام بیان عدالت در قسمت مال متعارف و در بعض
نسخ فاقاسمکه ضمیر متصل است و بنابر آن مفعول دوم است اکتفی مضارع متکلم معلوم باب افتعال است
جمله مخبره حالیه است **یعنی** روایت کرد علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس بن عبد الرحمن از بعض
یاران خود از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که چاکری از امیر المومنین علیه السلم طلب کرد از وی مالی را پس
گفت که بیرون می آید وظیفه من پس شریک میکنم ترا همان است پس گفت که اکتفا نمیکنم پس بیرون رفت
سوی معویه پس مال فراوان داد او را پس آن چاکر نوشت سوی امیر المومنین علیه السلم خبر میداد او را بآنچه
دریافت از جمله مال **اصل** فکتب الیه امیر المومنین صلوات الله علیه اما بعد فان فی یدک من المال قد کان

لَهُ اَهْلٌ قَبْلَكَ وَهُوَ صَائِرٌ اِلَى اَهْلٍ بَعْدَكَ وَاِنَّمَا لَكَ مِنْهُ مَا مَهَّدْتَ لِنَفْسِكَ فَاٰثِرْ
نَفْسَكَ عَلَى صَلَاحِ وَلَدِكَ شرح ما موصوله است مهدت بدال بی نقطه ماضی مخاطب معلوم باب
تفعیل بتقدیر مهدته است التمهید اماده کردن چیزی برای کسی مثل اینکه مال مغصوب را وا پس دهند
بصاحبش برای رضای الله فاثر بهمزه و الف و کسر ثاء سه نقطه و راء امر باب افعال است و ولدک بفتح واو
و فتح لام و یا بضم واو و فتح لام و یا بضم واو و سکون لام است یعنی پس نوشت سوی او امیر المؤمنین
صلوات الله علیه اما بعد از حمد و صلوة پس بدرستی که آنچه در دست تست از جمله مال تحقیق بود
برای آن صاحبی پیش از تو و آن کروهی است سوی صاحبی بعد از تو و جز این نیست که برای تست از جمله
آن مال آنچه اماده کردی آنرا برای خودت پس ترجیح کن خودت را بر خوشی فرزند تو اصل فَاِنَّمَا اَنْتَ
جَامِعٌ لِاَحَدِ رَجُلَيْنِ اِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِطَاعَةِ اللهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيتَ وَاِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ
اللهِ فَشَقِيَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ وَلَيْسَ مِنْ هٰذَيْنِ اَحَدٌ بِاَهْلٍ اَنْ تُؤْثِرَ عَلَى نَفْسِكَ وَلَا تُبَرِّدَ لَهُ عَلَى
ظَهْرِكَ فَارْجُ لِمَنْ مَضَى رَحْمَةَ اللهِ وَثِقْ لِمَنْ بَقِيَ بِرِزْقِ اللهِ شرح اما بکسر همزه و تشدید میم
رجل مجرور است سعد بسین بی نقطه و عین بی نقطه و دال بی نقطه ماضی غایب معلوم باب علم یا مجهول باب افعال
شقیت بشین با نقطه و قاف و یاء دو نقطه پایین ماضی مخاطب باب علم بتقدیر شقیت به است ان
بفتح همزه و سکون نون بتقدیر لان است تبرد بیاء یک نقطه و راء و دال بی نقطه مضارع معلوم باب افعال
یا باب تفعیل یا باب نصر بتقدیر ان تبرد است الابراد و التبرید و البرد بفتح باء و سکون راء کوارا و فراخ کردن
معیشت برای کسی قاموس بارد و هنی و عیش علی ظهرک بتقدیر حاملا علی ظهرک است پس حال است و مراد اینست که
فراخیش برای او ست بر حالیکه و بالش بر تست فارج بکون راء و ضم میم امر معتل اللام باب نصر است رحمة
منصوب است ثق بکسر ثاء سه نقطه و سکون قاف امر معتل الفاء واوی باب ضرب است یعنی پس جز این نیست
که تو جمع کننده مالی برای یکی از دو مرد که عمل کرد در آن مال بفرمانبرداری الله پس سعادتمند شد بوسیله
آنچه شقاوتمند شدی بوسیله آن و یا مردی که عمل کرد در آن بمخالفت الله پس شقاوتمند شد بوسیله آنچه
جمع کردی برای او و نیست از این دو مرد یکی مستحق برای اینکه ترجیح دهی او را بر خودت و نه اینکه کوارا کنی

عیش را برای او بر حالیکه و بالش بر تو باشد پس امید وار باش برای کسی که گذشت رحمت الله را و وثوق کن برای
کسی که باقی مانده برزق الله سوم اصل کلام علی بن الحسین علیهما السلام فی الوعظ حدثنی محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن
عیسی و علی بن ابرهیم عن ابیه جمیعا عن الحسن بن محبوب عن عبد الله بن غالب الاسدی عن ابیه
عن سعید بن المسیب قال کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما یعظ الناس و یزهدهم فی الدنیا
و یرغبهم فی اعمال الآخرة بهذا الکلام فی کل جمعة فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و
حفظ عنه و کتب شرح این سخن علی بن الحسین علیهما السلام است حدیث کرد مرا محمد بن یحیی از احمد
بن محمد بن عیسی و خبر داد مرا علی بن ابرهیم از پدرش همگی احمد و ابرهیم از حسن بن محبوب از عبد الله بن
غالب اسدی از پدرش از سعید بن مسیب بتشدید یاء دو نقطه پایین مکسوره و مفتوحه گفت که بود علی بن الحسین صلوات
الله علیهما که پند میداد مردمان را و بی رغبت میکرد ایشان را از دنیا و ترغیب میکرد ایشان را در عملهای
آخرت باین سخن در هر جمعه در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و محفوظ شد از او و مکتوب شد اصل کان یقول
اَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللهَ وَاعْلَمُوا اَنَّكُمْ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ فَتَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا
وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ اَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ اَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللهُ نَفْسَهُ وَيْحَكَ يَا ابْنَ
آدَمَ الْغَافِلَ وَلَيْسَ بِمَغْفُولٍ عَنْهُ شرح در سوره آل عمران چنین است یوم تجد کل نفس ما عملت
من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا و یحذرکم الله نفسه و الله رؤف
بالعباد و در این حدیث احتمال است که آنچه اینکه نفس عبارت از مؤمن است باعتبار اینکه ذکر خیر کرده است
محضرا بضم میم بمعنی یکتوب در محضر بفتح میم و مانند آنست و مراد اینست که گواه بر خیر او بسیار است و
ما اول که واقع شده در دوم موصوله و مبتدا است و جمله تود تا بعیدا خبر مبتدا است و تود بمعنی تمنی است و
مفعول آن جمله لو ان تا آخر است باعتبار اینکه جاری مجرای تقول است و لو برای تمنی است و ان فاعل
فعل محذوف است بتقدیر کان و آن ضمیر بینه عاید بموصول است و ضمیر بینها راجع بنفس است و
از قبیل تغلیب حال الحکایة بر حال المحکی است زیرا که او سببی میگوید الامد غایت بمعنی امتداد خواه مکانی
و خواه زمانی و مراد اینست که سوء نفس مومن اگرچه محضر نیست اما الله تعالی خودش میداند و

باعث شرمندگی عظیم است چنانچه گفته که ویحذرکم الله نفسه وگفته که ان الله رؤف بالعباد ویحك بفتح
واو وسکون یا دو نقطه پایین وفتح حا بی نقطه بتقدیر حرف ندا است وویحك بمعنی عجبا لیست ومراد
اینست که تعجب آدمی باید کرد از حال تو الغافل منصوب وصفت ابن است وواو در ولیس حالیه است
باعتبار اینکه الغافل بمعنی الذی غفل است یعنی بود که میگفت که ای مردمان پرهیز کنید از معصیت
الله وبترسانید اینرا که بسوی او برگردانیده میشوید پس می باید که هر نفس مومنه انچه را اکر کرده در دنیا
از نیکو بد حاضر کرده شده وانچه کرده از بدی خاطر میکند که کاش که میبود اینکه میان او عمل
او غایتی دور وپرهیز میفرماید شما سومنان را الله از خدا خودش ای عجبا ای فرزند آدم که
غافل شد بر حالی که نیست مغفول عنه باعتبار اینکه الله اشکار وپنهان را میداند اصل ابن آدم
ان اجلك اسرع شی الیك قد اقبل نحوك حثیثا یطلبك ویوشك ان یدرکك وکان
قد اوفیت اجلك وقبض الملك روحك وصرت الی قبرك وحیدا فرد الیك فیه
روحك واقتحم علیك ملکان ناکر ونکیر لمسائلتك وشدید امتحانك شرح الاجل بفتح
همزه وفتح جیم دم مرگ الحثیث بفتح حاء بی نقطه وکسر ثاء سه نقطه وسکون یا دو نقطه پایین و
سه نقطه شتابان یعنی اینکه یکدم ساکن نمیشود یوشك بواو وشین باشد مضارع غایب معلوم
باب افعال از افعال مقاربه است ان بفتح همزه وسکون نون است کان بفتح کاف وفتح همزه
حرف تشبیه است وبرای تشبیه معلوم الوقوع در مستقبل ومتحقق الوقوع در ماضی است اوفیت
بواو وفاء ویاء دو نقطه پایین ماضی مخاطب معلوم یا مجهول باب افعال است الایفاء اتیان وعطا
بنابر اول ضمیر مخاطب فاعل است واجلك مفعول له است وبنابر دوم ضمیر مفعول اول ونایب فاعل
است واجلك مفعول دوم است الف ولام الملك برای عهد خارجی است ومراد ملك الموت است
قبر ماضی معلوم یا مجهول است ناکر بکسر کاف اسم دیگر منکر بفتح کاف است نکیر بفتح نون وکسر کاف
المسائله بسین وهمزه که هی بجای ان یا می باشد پرسیدن سوال شدید بشین با نقطه مضاف است واذ
اضافه صفت بموصوف است یعنی ای فرزند آدم بدرستی که دم مرگ تو شتابان تر چیزیست سوی

تو تحقیق رو آورده بجانب تو بر حالی که شتابان است طلب میکند ترا ونزدیك میشود اینکه در
یابد ترا وگویا که تحقیق امده دم مرگ ترا وقبض کرده ملك الموت روح ترا وگردیدی تو بسوی گور تنها پس گردانیده
شد بسوی تو در گور روح تو وبی اختیار تو داخل شدند بر تو دو فرشته ناکر ونکیر برای پرسش احوال تو
وسخت آزمودن تو اصل الا وان اول ما یسئلانك عن ربك الذی کنت تعبده وعن نبیك الذی ارسل
الیك وعن دینك الذی کنت تدین به وعن کتابك الذی کنت تتلوه وعن امامك الذی کنت تتولاه
ثم عن عمرك فیما افنیته ومالك من این اکتسبته وفیما انفقته فخذ حذرك وانظر لنفسك
واعد الجواب قبل الامتحان والمسائلة والاختبار شرح ما در اول مصدریه است ومصدر مضاف الیه
اول است من ربك خبر ان است یسئل مجهول یا معلوم باب افعال است الدین بکسر دال بی نقطه وسکون یا دو نقطه
پایین ملت وسیله فرمان برداری بندة الله ورسولش را در اوامر ونواهی ایشان ودین دو قسم است اول حق
از روی معرفت وبصیرت ویقین است باینمعنی که موافق است با آیات بینات محکمات کتاب الهی که در آنها نهی صریح
از پیروی ظن دارد واختلاف از روی ظن وامر صریح بسوال از اهل الذکر از هر غیر معلوم واقع شده وان اسلام است
دوم انچه از روی ظن وخود رایی واختلاف در حلال وحرام است وان شرك وتکذیب وکفر با آیات بینات محکمات
است موافق آیه سوره آل عمران ان الدین عند الله الاسلام وما اختلف الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءهم العلم
بغیا بینهم ومن یکفر بآیات الله فان الله سریع الحساب الذی کنت تدین به برای تفسیر دین است تدین مضارع
مخاطب معلوم باب ضرب بمعنی تطیع الله ورسوله است باء در به برای الصاق است سوال از کتاب از جمله سوال از
دین است باعتبار اینکه دین باطل مبنی بر تکذیب بعض کتاب الله است وان آیات بینات محکمات است ولهذا
در فقره این مذکور نمیشود ما در فیما در دو جا استفهامیه است واثبات الف با حرف جر شاذ است
مثل انکر سوطا ذا از اشباع فتحه باشد الحذر بکسر حاء بی نقطه است وسکون ذال با نقطه وراء وبفتح حاء وفتح ذال
احتیاط برای دفع ضرر اعد بفتح همزه وکسر عین بی نقطه وتشدید دال بی نقطه مفتوحه از باب افعال است
یعنی آگاه باش وبدرستی که اول سوال دو ملك ترا از پروردگار تست انکه بودی که عبادت میکردی او را
واز نبی تست انکه فرستاده شده سوی تو واز دین تست انچه بودی که طاعت میکردی بوسیله آن واز کتاب

انچه بودی که تلاوت میکردی انرا واز امامت انکه بودی که پیروی میکردی او را واز عمر تست که در چه چیز
بودی که صرف انرا واز مال تست که از کجا بهم رسانیدی انرا ودر چه چیز خرج کردی انرا پس فرا کیر احتیاط خود
را و فکر کن برای خودت و اماده کن جواب پیش از ازمود و پرسش احوال و خبر کیری اصل فان تک مؤمنا
عارفا بدینک متبعا للصادقین موالیا لاولیاء الله لقاک الله حجتک وانطق لسانک بالصواب
واحسنت الجواب وبشرت بالرضوان والجنة من الله عز وجل واستقبلتک الملائکة
بالروح والریحان شرح متبعا اسم فاعل باب افعال است صادقین عبارتست از امامانی که حکم ایشان از
روی ظن نیست واین اشاره است بایهٔ سورهٔ توبه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین
اولیاء الله عبارتست از امامانی که امامت ایشان از جانب الله تعالی است وباعتبار مردمان نیست لقاک
بتشدید قاف والف منقلبه از یا ماضی غائب معلوم باب تفعیل است حجتک عبارتست از جوابی که باعث
رسیدن بمطلوب است انطق بنون وطا بی نقطه وقاف ماضی معلوم باب افعال است ودر بعض نسخ انطلق
بطا ولام وقاف از باب انفعال است لسانک بنابر اول منصوب وبنابر دوم مرفوع است بشرت ماضی
مخاطب مجهول باب تفعیل است رضوان بکسر وضم را است استقبلتک ماضی غائبه معلوم باب استفعال
است روح بفتح را وسکون واو وحا بی نقطه است ودر سورهٔ واقعه مذکور است یعنی پس اکر باشی
کروینده بالله ورسولش شناسا بدین خود پیرو برای امامان راستکو دوستدار برای امامان الله بر
خوراند الله ترا حجت تو وکویا کرد زبان ترا بحق ونیکو دادی جوابرا و مژده داده شدی بخوشنودی
وبهشت از جانب الله عز وجل واستقبال کردند ترا فرشتکان براحت وخوشحالی اصل وان لم تکن
کذلک تلجلج لسانک ودحضت حجتک وعییت عن الجواب وبشرت بالنار واستقبلتک
ملائکة العذاب بنزل من حمیم وتصلیة جحیم شرح التلجلج بدو جیم مصدر باب تفعلل است دحضت
در معنی دحضت بدال بی نقطه وحا بی نقطه وضاد با نقطه غائبه معلوم باب منع است عییت بعین
بی نقطه ودو یاء دو نقطه پایین مخاطب معلوم باب علم است بشرت مخاطبه مجهول باب تفعیل است
النزل بضم نون وضم وسکون زای حاضر برای میهمانی کردن و ذایند بران الحمیم اب جوشان التصلیة

دامنر

داخل آتش کردن الجحیم اتش بغایت سوزان واین مذکور است در سورهٔ واقعه واما فنزل من حمیم وتصلیة جحیم فی
مصدر مفعول دوم است موافق سورهٔ حاقه ثم الجحیم صلوه یعنی واکر نباشی چنان مضطرب میشود زبانت
وباطل میشود حجت تو وعاجز میشوی از جواب ومژده داده میشوی باتش واستقبال میکنند ترا فرشتکان
عذاب بحاضر کردن از اتش جوشان وداخل کردن باتش بغایت فروزان اصل واعلم یا ابن ادم ان من
وراء هذا اعظم وافظع واوجع للقلوب یوم القیامة ذلک یوم مجموع له الناس و
ذلک یوم مشهود یجمع الله عز وجل فیه الاولین والاخرین ذلک یوم ینفخ فی الصور ویبعثر
فیه القبور شرح من بکسر میم وسکون نون بمعنی نه است وظرف خبر ان است واعظم منصوب واسم ان
است افظع بفا وظا با نقطه وعین بی نقطه سخت تر اوجع دردناکتر لام در للقلوب برای تقویه
یوم منصوب و بدل اعظم است ذلک یوم مشهود مذکور است در سورهٔ هود المشهود انچه ملائکه وانبیا
واوصیا وتابعان ایشان کواه وقوع ان در زمان اینده باشند وانچه معلوم باشد وحاصل هر دو
یکی است مشار الیه در سوم مصدر یجمع است وان مبتداست یوم منصوب بظرفیت است ومضاف
است بجمله وظرف خبر مبتداست یوم ینفخ فی الصور مذکور است در سورهٔ انعام وسورهٔ طه وسورهٔ نمل
وسورهٔ نبا صور بضم صاد وسکون واو وورا اکر جمع صورة است بمعنی اینها است واکر مفرد است
بمعنی انچه دمیده میشود که با اسرافیل است والله اعلم تبعثر بتا یک نقطه وعین بی نقطه وثا سه نقطه مضارع
معلوم غائبه باب فعلل است اشارتست بایهٔ سورهٔ انفطار که واذا القبور بعثرت وایهٔ سورهٔ عادیات
اذا بعثر ما فی القبور البعثرة انکیختن خاک فی در فیه برای تعلیل است وضمیر راجع تبعثر است وممکن
تواند بود که فی برای ظرفیت باشد وضمیر راجع بیوم باشد زیرا که شرط است در جمله که مضاف الیه
باشد یا معطوف بر مضاف الیه باشد بوا وخلو از عائد یعنی وبدان ای فرزند ادم اینکه در پی این
برزخ سختتر وبدردآورنده تر دلها را روز قیامت است روزیست که فراهم اورده شده اند برای ان
مردمان وان روزیست که شهادت داده شده است فراهم می اورد الله عز وجل در ان روز
پیشینیان وپسینیان را ان فراهم اوردن در روزیست که دمیده میشود در صور وبرانکیخته

میشود در صور و بر انگیخته میشود نیست کس قبرها **اصل** وَذٰلِكَ يَوْمُ الْآزِفَةِ اِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاظِمِينَ وَذٰلِكَ يَوْمٌ لَا يُقَالُ فِيهِ عَثْرَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْ اَحَدٍ فِدْيَةٌ وَلَا يُقْبَلُ مِنْ اَحَدٍ مَعْذِرَةٌ وَلَا لِاَحَدٍ فِيهِ مُسْتَقْبَلُ تَوْبَةٍ لَيْسَ اِلَّا الْجَزَاءُ بِالْحَسَنَاتِ وَالْجَزَاءُ بِالسَّيِّئَاتِ

شرح ذلك مبتدا است و اشارت بيوم ينفخ في الصور يوم مرفوع و خبر مبتدا است و مضاف بفرد آ در سورهٔ مومن چنین است و انذرهم يوم الآزفة اذ القلوب لدى الحناجر كاظمين و از جمله احتمالات این است که آزفه بمعنی قریبه و عبارت است از جهنم که نزدیک است بکافران باعتبار اینکه از ماده جهنم مخلوق شده اند موافق آنچه مذکور است در کافی در کتاب الایمان و الکفر در باب اول که باب طينة المؤمن و الكافر است موافق آیهٔ سورهٔ توبه و عنکبوت و ان جهنم لمحيطة بالكافرين و گاهی از وقت مستعمل میشود در قرب زمانی و آن محتمل است در اول آیهٔ سوره نجم ازفت الآزفة یا بالا آمدن دل در وقت شدت خوف میباشد مانند اشتغال شش که مذکور است در کافی در کتاب الحجة در حدیث اول باب هشتاد و دوم که باب ما يفصل به بين دعوى المحق و المبطل في امر الامامة است کاظمین ضمیر متن در لدى است الكظم مثلا از غم و نسبت کظم بقلوب از قبیل نسبت در کتبت ایدیهم است یوم دوم مرفوع است بقرینه ارجاع ضمیر فیه دران لا يقال مجهول باب افعال است اقاله از نابود انگاشتن کار العثرة بفتح عین بی نقطه و سکون ثا سه نقطه و را بی نقطه بسر در آمدن و مراد گناه است الفدية بکسر فا و سکون دال سربها المعذرة بفتح میم و سکون عین بی نقطه و کسر و فتح و ضم ذال با نقطه و را عذر خواهی لا در ولا لاحد تکرار نفی است مستقبل بفتح با یکنقطه مصدر میمی باب استفعال مرفوع بعطف بر معذرة است و مضاف الاستقبال از سر گرفتن الا برای استثنای مفرغ است الجزاء مرفوع و اسم لیس است و خبر محذوف و تقدیر لیس هناك الا الجزاء با دو جا برای سببیت است **یعنی** و آن دو رستخیز کافران بجهنم آ وقتی است که دلهای کافران نزد حنجرهای ایشان است بر حالی که دلها پر از اندوه است و آن روزیست که نابود شمرده نمیشود در آن روز بسر در آمدنی و گرفته نمیشود از کافری سربهایی و مقبول نمیشود از کافری عذرخواهی و نه برای کافری در آن روز استیناف توبه بیان آنکه نیست کو سزا بحسنات و سزا بسیئات **اصل** فَمَنْ كَانَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ عَمِلَ فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا مِثْقَالَ ذَرَّةٍ مِنْ خَيْرٍ وَجَدَهُ وَمَنْ كَانَ

من المؤمنين

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ عَمِلَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ مِنْ شَرٍّ وَجَدَهُ فَاحْذَرُوا اَيُّهَا النَّاسُ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْمَعَاصِي مَا قَدْ نَهَاكُمُ اللّٰهُ عَنْهَا وَحَذَّرَكُمُوهَا فِي كِتَابِهِ الصَّادِقِ وَالْبَيَانِ النَّاطِقِ

شرح ذکر من المؤمنین مبنی بر اینست که برای غیر مومن حسابی نیست چنانچه می آید در تتمه این حدیث و این اشارتست بتفسیر آیهٔ سورهٔ زلزال فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره و من يعمل مثقال ذرة شرا يره من در من الذنوب تبعیضیه است مراد بذنوب و معاصی قدر مشترک میان صغایر و کبایر است ما موصوله و مفعول به احذروا است ضمیر عنها راجع بما است و تانیث باعتبار معنی است زیرا که عبارت از ذنوب و معاصی است حذرکموها ماضی معلوم باب تفعیل است التحذیر بغایت اجتناب فرمودن و مراد اینجا وعید بجهنم بر فعل چیزیست پس مخصوص کبیره است ذکر الصادق برای ابطال خیال جمعی است که میگویند که اخلاف وعید جایز است بقول شاعر و انی اذا اوعدته او وعدته لمخلف ایعادی و منجز موعدی ذکر الناطق برای ابطال خیال جمعی است که تاویل میکنند وعید الهی را باینکه انشا و خبر نیست **یعنی** پس هر که بود از جمله مومنان که کرده بود درین دنیا هموزن ذره از جمله خیر یافت آنرا و هر که کرده درین دنیا هموزن ذره از جمله شر یافت آنرا پس بغایت اجتناب کنید ای مردمان از جمله ذنوب و معاصی آنچه دانکه بتحقیق نهی کرده شما را الله از آنها و تبعید کرده شما را از آنها در کتاب خود که راست است و توضیح صریح **اصل** فَلَا تَأْمَنُوا مَكْرَ اللّٰهِ وَتَحْذِيرَهُ وَتَهْدِيدَهُ عِنْدَ مَا يَدْعُوكُمُ الشَّيْطَانُ اللَّعِينُ اِلَيْهِ مِنْ عَاجِلِ الشَّهَوَاتِ وَاللَّذَّاتِ فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا فَاِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ اِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا اِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَاِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ **شرح** مکر در اصل بمعنی فریب است و اینجا استعاره شده برای دادن نعمت و دولت بفاسقان بنا بر اینکه خیال میکنند که مقربانند با وجود فسوق و این اشارت است بآیهٔ سورهٔ اعراف افامنوا مكر الله فلا يامن مكر الله الا القوم الخاسرون **یعنی** پس ایمن مباشید مکر الله را و تحذیر او را و تخویف او را نزد آنچه میخواند شما را شیطان لعین سوی آن که شتابان شهوتها و لذتها است درین دنیا چه مدح بستی که الله عز و جل میگوید در سورهٔ اعراف که بدرستی آنانکه پرهیزکاری کردند چون در یافت ایشان را طوف کننده از شیطان یاد عذاب حق

افتادند پس دران هنگام ایشان دیدن ورانند اصل فاشعروا قلوبكم خوف الله وتذكروا ما وعدكم الله
في مرجعكم اليه من حسن ثوابكما قد خوفكم من شديد العقاب فانه من خاف شيئا حذره
ومن حذر شيئا تركه ولا تكونوا من الغافلين المائلين الى زهرة الحيوة الدنيا الذين
مكروا السيئات شرح فاشعروا بشین با نقطه وعین بی‌نقطه وراء امر باب افعال ماخوذ است از شعار
بکسر وفتح شین بمعنی لباسی که پیوسته با بدن است مثل پیراهن قلوبکم مفعول اول است خوف مفعول
دوم است مرجع بفتح دال وسکون میم وکسر جیم مصدر میمی باب ضرب است حذر بحا بی‌نقطه وذال با نقطه
وراء ماضی غایب معلوم باب علم است الحذر بکسر حا وسکون ذال وبفتح حا وفتح ذال احتراز واجتناب الزهرة
بفتح زای وسکون ها وراء شکوفه واینجا عبارتست از خوشی اینکه السیئات میتواند بود که مفعول
باشد ومیتواند بود که نایب مفعول مطلق باشد وبنا بر اول الذین مکروا السیئات عبارتست از جمعی است
که حلال میشمرند بر خود حلال اطهار المکر وحیله مثل اینکه تجویز بیع وطی در نقض احکام الله تعالی میکنند
بتاویل نامعقول برای ابطال بینات محکمات ناهید انبر وطی امر اسئلوا اهل الذکر ومثل اینکه بر
بر خود حلال میشمرند بیع دستمالی بدوازده تومان تا یک سال خریدن آن دستمال به ده تومان نقد وامثال
اینها در میان دنیا پرستان بسیار است پس مکروا السیئات یعنی عملوا السیئات متعدیا بالمکر است
وبنا بر دوم بتقدیر مکروا المکرات السیئات است موافق ولا یحیق المکر السیئ الا باهله وحاصل هر
دو یکی است زیرا که معنی مکر باعتبار معنی جزئیست که بتوسط مکر کرده میشود یعنی پس شعار دلهای
خود کنید ترس عذاب الله را ویاد آورید آنچیزرا که تخفیف وعده کرده شما را الله در بازگشت شما بسوی او
نیکی ثواب شما آنچیز تحقیق ترسانیده شما را از سختی عذاب چه بدرستی که شأن اینست که هر که ترسید
از چیزی احتراز کرد از آن وهر که احتراز کرد از چیزی ترک کرد آنچیزرا وبباشید از جمله کولان مایلان بسوی
خوشی اینکه که دنیا جمعی که مکر بر تکب شدند حرامها را اصل فان الله يقول في محكم كتابه افأمن
الذين مكروا السيئات ان يخسف الله بهم الارض او ياتيهم العذاب من حيث لا يشعرون
او ياخذهم في تقلبهم فما هم بمعجزين او ياخذهم على تخوف فاحذروا ما حذركم الله

بما فعل بالظلمة في كتابه ولا تأمنوا ان ينزل بكم بعض ما نزل بالقوم الظالمين
في الكتاب شرح محتمل است که درین آیه ذکر چهار قسم از مکر الله تعالی با اهل مکر سیئات باشد
موافق آیه سوره آل عمران ومکروا ومکر الله والله خیر الماکرین اول فرو بردن زمین با ایشان مثل
آنچه با قارون کرد دوم انزال عذاب بر ایشان در وقت غفلت وفراغت ایشان مثل آنچه با قوم لوط کرد
سوم مثل گرفتن ایشان در وقت تصرف ایشان در شهرشان وکلاه برای تجارات وما نند آن چنانچه
مذکور است در آیه سوره آل عمران لا یغرنک تقلب الذین کفروا في البلاد چهارم گرفتن ایشان در دو
که با کمال هیبت وشوکت وسلطنت باشند ومردمان بسیار ترس از ایشان داشته باشند بنا بر اینکه
تخوف مصدر باب تفعل برای کثرت ومبالغه باشد وعبارت باشد از کمال ترس مردمان از ایشان ومکر الله
بکافران رافت ورحمت است برای مومنان یعنی چه بدرستی که الله میگوید در محکم قرآن بعد از
امر اسئلوا اهل الذکر وتاکید آن در سوره نحل که آیا پس ایمن شدند جمعی که مکر کردند سیئات را از اینکه فرو
کند الله با ایشان زمین را یا بیاید ایشان را عذاب از جایی که نمیدانسته باشند یا گرفتار کند ایشان را در وقت تصرف
ایشان در بلاد پس نیستند ایشان عاجز کنندگان یا گرفتار کند ایشان را در حالی که بر کمال مهابت باشند پس
حذر کنید آنچیز را که تحذیر کرده شما را الله با آنچه کرده با ظالمان در کتاب خود وایمن مشوید از اینکه فرود آید
بشما بعض آنچه تهدید کرده بآن قوم ستمکار را در کتاب اصل والله لقد وعظكم الله في كتابه بغيركم
فان السعيد من وعظ بغيره ولقد اسمعكم الله في كتابه ما قد فعل بالقوم الظالمين من
اهل القرى قبلكم حيث قال وكم قصمنا من قرية كانت ظالمة وانما عنى بالقرية اهلها حيث
يقول وانشانا بعدها قوما آخرين شرح بخدا قسم که هر آینه پند داده شما را الله در قرآن بغیر شما
چه بدرستی که سعادتمند کسی است که پند پذیر شد بغیر خود وهر آینه بتحقیق شنوانید شما را الله در قرآن
تحقیق کرده بقوم ستمکاران از اهل دهها پیش از شما در جایی که گفته در سوره انبیا که بسی که شکستیم از ده
که بود ستمکار وخراب نیست که خواسته از ده اهلش را بقرینه اینکه میگوید که وانشا کردیم بعد از آن جمعی
دیگر را اصل فقال عز وجل فلما احسوا باسنا اذا هم منها يركضون يعني يهربون قال لا

ترکضوا وارجعوا الی ما اترفتم فیه ومساکنکم لعلکم تسئلون فلما اتاهم العذاب قالوا
یا ویلنا انا کنا ظالمین فما زالت تلک دعویهم حتی جعلناهم حصیدا خامدین شرح فا در
فقال برای تعقیب است و این بیان قرینه دیگر است بر اینکه مراد بقریه اهل قریه است یعنی پس گفت
عز و جل متصل با آنچه مذکور شد در سوره انبیا که پس وقتی که مشاهده کردند سختی عذاب ما را ناگاه
ایشان از آن ده میدوانیدند میخواهد اینکه میگریختند گفت گویند از روی تهکم که مدوانید و برگردید
سوی آنچه از جاه داده شدید و جاهای شما شاید که شما مسئول شوید از مشکلات چنانچه اهل
الذکر می باید که مسئول شوند پس وقتی که آمد ایشان را عذاب گفتند که ای مرگ ناگهان ما بدرستی که ما بودیم
ستمکاران بغصب منصب اهل الذکر پس همیشه کلمه یا ویلنا خواندن ایشان بود تا آنکه گردانیدیم ایشان را
مانند گیاه درویده مانند آتشهای خاموش شده اصل وایم الله ان هذه عظة لکم وتخویف
ان اتعظتم وخفتم ثم رجع القول من الله فی الکتاب علی اهل المعاصی والذنوب فقال عز وجل و
لئن مستهم نفحة من عذاب ربک لیقولن یا ویلنا انا کنا ظالمین شرح و قسمهای الله قسم من است
که بدرستی که این حکایت پند است برای شما و ترسانیدنیست اگر پند گیرید و بترسید بعد از آن برگردید سخن از
الله در قرآن بر اهل معصیتها و گناهان بدروش که گفته در سوره انبیا که هر اینه اگر دریابد ایشان را قطعه
از عذاب صاحب کل اختیار تو هر آینه میگویند البته که ای مرگ ناگهان ما بدرستی که ما بودیم ستمکاران اصل قال
قلتم ایها الناس ان الله عز وجل انما عنی بهذا القول اهل الشرک فکیف ذلک وهو یقول
ونضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا وان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها
وکفی بنا حاسبین شرح اشاره بهذا القول لفظ الظالمین است مراد باهل شرک جمعی است که بت
سنگ و چوب و مانند آنها را پرستند فکیف جواب فان قلتم است این آیه مذکور است در سوره انبیا بعد از آنچه
که مذکور شد سابقا بفاصله چند آیه و اعاده ذکر ظالمین بر دشمنی که معلوم میشود که وضع موازین برای
حساب ظالمین است محتمل است که مراد بموازین قسط آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن و اختلاف
روی ظن باشد و در نقل احکام الله تعالی امر بسؤال اهل الذکر از هر مشکلی باشد باعتبار اینکه هر کدام آنها معیار

روشن است برای تمیز میان ظالم و غیر ظالم و اهل جنت و اهل جهنم در دنیا و آخرت موافق آیه سوره
حدید لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط بیان لام در لیقوم
برای تعلیل و برای ظرفیت میتواند بود خردل دانه ایست بسیار کوچک و آن چند قسم است از آنجمله تخم محی و
تخم اسپندان باد ریان است پس کفی بنا مثل کفینا است در اینکه ضمیر با در فاعل است یعنی بس است
گوییدای مردمان که بدرستی که الله عز وجل چرا این نیست که خواسته ظالمین اهل شرک را در چگونه باشد آن و
حال آنکه او میگوید در سوره انبیا که و میگذاریم ترازوهایی را که عدل است برای روز قیامت پس ظلم
نمیشود نفسی هیچ چیز و اگر باشد هم وزن دانه از خردلی میاوریم آنرا و کافیم ما که حساب کنندگان باشیم اصل
اعلموا عباد الله ان اهل الشرک لا ینصب لهم الموازین ولا تنشر لهم الدواوین وانما یحشرون
الی جهنم زمرا وانما نصب الموازین ونشر الدواوین لاهل الاسلام فاتقوا الله عباد الله شرح در سوره
زمر چنین است وسیق الذین کفروا الی جهنم زمرا حتی اذا جاؤها فتحت ابوابها وقال لهم خزنتها الم یاتکم
رسل منکم یتلون علیکم آیات ربکم وینذرونکم لقاء یومکم هذا قالوا بلی ولکن حقت کلمة العذاب علی الکافرین
قیل ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فبئس مثوی المتکبرین وسیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا حتی اذا جاؤها
وفتحت ابوابها وقال لهم خزنتها سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و ظاهر این آیات آنچه مذکور است در
کافی در کتاب الجنائز در حدیث اول باب المسألة فی القبر ومن یسئل ومن لا یسئل که باب هشتاد و ششم است اینست که
مکلفین در هر شریعتی سه قسم اند اول من محض الایمان محضا دوم من محض الکفر محضا سوم اهل خلط و در قسم اول
و دوم اکتفا بسؤال قبر میشود و در قیامت بی حساب داخل بهشت و جهنم میشوند و در قسم سوم سؤال قبر نمیشود
و نصب موازین و نشر دواوین در قیامت برای قسم سوم میشود الزمر جمع زمره بضم زای و سکون میم
طوائف و مذکور در کافی در کتاب الحجة در حدیث نود و یکم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل
فی الولایة است در فقره قلت لیستیقن الذین اوتوا الکتاب قال یستیقنون ان الله و رسوله و وصیه حق اینکه
اهل کفر در هر شریعتی سه طایفه اند اول منکر ربوبیت دوم منکر رسالت سوم منکر ولایت یعنی بر آنکه ای بعد کان
التقلید که اهل شرک صریح وا داشته نمیشود برای ایشان ترازوها و واکرده نمیشود برای ایشان دفترها که نامهای

اعمال است و جزاین نیست که محشور میشوند از قبورشان سوی جهنم بحالی که طواف اند و جزاین نیست
که واداشتن ترازوها و واکردن دفترها برای بستوبان باسلام است پس بپرهیزید از عذاب الله
ای بندگان الله اصل واعلموا ان الله عز وجل لم یحبّ زهرة الدنیا وعاجلها لاحدٍ
من اولیائه ولم یرغّبهم فیها وفی عاجل زهرتها وظاهر بهجتها وانّما خلق الدنیا و
خلق اهلها لیبلوهم فیها ایّهم احسن عملاً لآخرته وایم الله لقد ضرب الله لکم فیها الامثال
وصرّف الآیات لقوم یعقلون ولا قوّة الا بالله شرح وبدانید اینرا که الله عز وجل دوست
داشته خوشی اینکه دنیا وشتابان دنیا را برای کسی از دوستان خود و ترغیب نکرده دوستان خود
را در دنیا و در شتابان خوشی اینکه دنیا ونمایان خوشی دنیا وجزاین نیست که آفرید دنیا را و
آفرید اهل دنیا را برای اینکه آزمایش ایشان در دنیا که کدام ایشان بهترند باعتبار عمل برای آخرت
خود وقسمهای الله قسم من است که هر آینه بتحقیق بیان کرده الله در قرآن برای شما در حق دنیا مثلها را و بکرد
کرده علامتها را برای جمعی که خرد سنجی میکنند ونیست زورمندی عزم کسی برکاری مگر بوسیله اعانت
الله اصل فازهدوا فیما زهّدکم الله عز وجل فیه من عاجل الحیوة الدنیا فان الله عز وجل یقول
وقوله الحق انّما مثل الحیوة الدنیا کماءٍ انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما
یأکل الناس والانعام حتی اذا اخذت الارض زخرفها وازّیّنت وظنّ اهلها انهم قادرون
علیها اتاها امرنا لیلاً او نهاراً فجعلناها حصیداً کأن لم تغن بالامس کذلک نفصّل الآیات
لقوم یتفکرون فکونوا عباد الله من القوم الذین یتفکرون اصل پس بی رغبت شوید در
آنچه بی رغبتی فرموده شما را الله عز وجل در آن که شتابان زندگی دنیاست چه بدرستی که الله عز وجل
میگوید در سوره یونس وگفتار او حق است که جز این نیست که مثل زندگی دنیا اینست که آن مانند آبی است
که فرو فرستادیم آنرا از ابر پس در هم دوید بسبب آن گیاه زمین از آنچه میخورند مردمان وستوران
تا آنکه چون فرا گرفت زمین آراستگی خود را وخوش نما شد وگمان کردند اهل آن اینکه ایشان توانایند
بر آن آمد امر ما که وی یا مانند آنست در شبی یا در روزی پس گردانیدیم آنرا مانند گیاه چیده چنانچه

که نبوده در دیروز چنان تفصیل میکنیم علامات قدرت و ربوبیت خود را برای جمعی که فکر میکنند در
عاقبت کارها پس باشید ای بندگان الله از جمله جمعی که فکر میکنند در عاقبت کارها اصل ولا ترکنوا
الی الدنیا فان الله عز وجل قال لمحمد صلی الله علیه وآله ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسّکم النار
ولا ترکنوا الی زهرة الدنیا وما فیها رکون من اتّخذها دار قرار ومنزل استیطان فانّها
دار بلغة ومنزل قلعة ودار عمل اصل فان اشاره است باینکه تا دین اینجا عبارتست از کشش
سوی دنیا موافق آیه سوره توبه وان جهنم لمحیطة بالکافرین لمحمد اشاره است بروایتی که مشهور است از
رسول الله صلی الله علیه وآله که گفته که شیّبتنی سورة هود ظلموا فعل ماضی در ظلموا نهی است از میل سوی
امامی که معصوم نباشد هر چند که توبه کرده باشد از گناه خود رکون منصوب مفعول مطلق برای نوعیت
ومضاف است البلغه بضم با وسکون لام وغین با نقطه قدری از توشه که کسی را رساند بجایی که مطلوبست
القلعه بضم قاف وسکون لام وعین بی نقطه کنده شدن وکنده شده یعنی ومیل مکنید سوی دنیا
چه بدرستی که الله عز وجل گفت برای محمد صلی الله علیه وآله در سوره هود که ومیل مکنید سوی جمعی که ستم کردند
پس در یابد شما را آتش جهنم دنیا ومیل مکنید سوی خوشی اینکه دنیا وآنچه در آنست میل کسی که
فرا گرفته دنیا را سرای ماندن ومنزل وطن ساختن چه بدرستی که دنیا سرای توشه است ومنزل کنده شدن
است وسرای کار برای آخرت است اصل فتزوّدوا الاعمال الصالحة فیها قبل تفرّق ایّامها
وقبل الاذن من الله فی خرابها فکأن قد اخربها الذی عمرها اوّل مرّة وابتدأها و
هو ولیّ میراثها شرح فاء در فکأن برای بیانست کأن بفتح کاف وفتح همزه وسکون نون برای تشبیه معلوم
الوقوع در مستقبل است بمتحقق الوقوع در زمان ماضی یعنی پس توشه گیرید اعمال صحیحه را
در دنیا پیش از پراکنده شدن روزهای دنیا وپیش از رخصت از جانب الله در ویرانی دنیا بیان این
آنکه گویا که بتحقیق خراب کرده دنیا را آنکه معمور کرده دنیا را اول بار وابتدا کرده او را واو وارث میراث دنیاست
اصل فنسأل الله العون لنا ولکم علی تزوّد التقوی والزهد فیها جعلنا الله وایّاکم من
الزاهدین فی عاجل زهرة الحیوة الدنیا الراغبین لآجل ثواب الآخرة فانّما نحن به وله و

صلی الله علی النبی الامی وآله وسلّم والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته شرح یعنی طلب میکنیم از
الله صمد کارساز برای ما و برای شما توشه گیری تقوی و بی‌رغبتی در دنیا گرداناد ما را و شما را از جمله
بی‌رغبتان در دنیا با آنکه خوش آیند که زندگی رغبت کنندگان برای این ثواب اجر چه جز این نیست که
ما بسیار ایم و بیشتر ایم درود کناد الله بر محمد نبی و آلش و تسلیم کناد و سلام بر شما باد و رحمت الله و برکتهای او

چهارم اصل حدیث الشیخ مع الباقر علیه السلم محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن
سنان عن اسحق بن عمار قال حدثنی رجل من اصحابنا عن الحکم بن عتیبة قال بینا انا مع ابی جعفر
علیه السلم والبیت غاص باهله اذ اقبل شیخ یتوکأ علی عنزة له حتی وقف علی باب البیت
شرح حکم بفتح حاء بی‌نقطه و فتح کاف از فقهای مخالفان از اهل کوفه است عتیبة بضم عین بی‌نقطه و فتح تاء
دو نقطه بالا و سکون یاء و باء یک نقطه است بینا ظرف زمان است و مضاف بجمله است والفتی باشباع فتحه
نون است الغاص بغین با نقطه والف و تشدید صاد بی‌نقطه واه کالوکر فنز شده و اینجا عبارتست از پر شدن
اذ بکسر همزه و سکون ذال بانقطه برای مفاجاه است اقبل ماضی معلوم باب افعال عامل بینا است یتوکأ
بواو و همزه مضارع غایب معلوم باب تفعیل لغت شیخ است العنزه بفتح عین بی‌نقطه و فتح نون و زاء
عصایی که سیخ دارد یعنی این گفتگوی مرد پیر با امام محمد باقر علیه السلم است روایت کرد محمد بن یحیی از
احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سنان از اسحق بن عمار گفت که خبر داد مرا مردی از یاران ما از حکم بن عتیبه گفت در
میان آنکه من با ابوجعفر علیه السلم بودم و خانه پر بود بسبب کثرت اهلش ناگاه آمد پیری که تکیه میکرد بر عصایی
او را بود تا آنکه ایستاد بر در خانه اصل فقال السلام علیک یا ابن رسول الله ورحمة الله و
برکاته ثم سکت فقال ابو جعفر علیه السلم وعلیک السلم ورحمة الله وبرکاته ثم اقبل
الشیخ بوجهه علی اهل البیت فقال السلام علیکم ثم سکت حتی اجابه القوم جمیعا
وردوا علیه السلم ثم اقبل بوجهه علی ابی جعفر علیه السلم شرح پس گفت که سلام بر تو
باد ای پسر رسول الله و رحمت الله و برکتهای او باد و بعد از آن خاموش شد پس گفت امام محمد باقر علیه السلم
که و بر تو باد سلام و رحمت و برکتهای او و بعد از آن رو آورد پیر بروی خود باهل آن خانه و گفت که سلام

بر شما باد و بعد از آن خاموش شد تا آنکه جواب گفتند او را جماعت همگی و برگردانیدند بر او سلام را
بعد از آن رو آورد بروی خود با امام محمد باقر علیه السلم اصل ثم قال یا ابن رسول الله ادننی منک
جعلنی الله فداک فوالله انی لاحبکم واحب من یحبکم ووالله ما احبکم واحب من یحبکم لطمع
فی دنیا وانی لابغض عدوکم وابرأ منه ووالله ما ابغضه وابرأ منه لوتر کان بینی
وبینه والله انی لاحل حلالکم واحرم حرامکم وانتظر امرکم فهل ترجو لی جعلنی الله
فداک فقال ابو جعفر علیه السلم الیّ الیّ حتی اقعده علی جنبه شرح ادننی بدال بی‌نقطه و دو نون
امر معتل اللام باب افعال است الوتر بکسر و فتح واو و سکون تاء دو نقطه بالا و را خونخواهی و کینه
جنایت یعنی بعد از آن گفت که ای پسر رسول الله نزدیک کن مرا بنفس خود گرداناد مرا الله سربهای تو
جز قسم بالله که هر آینه دوست میدارم شما را و دوست میدارم کسی را که دوست میدارد شما را و قسم بالله
که نیست اینکه دوست دارم شما را و دوست دارم کسی را که دوست دارد شما را برای طمع در دنیا و بدرستی
که من هر آینه ناخوش میدارم دشمن را و بیزار میشوم از او و قسم بالله که نیست اینکه ناخوش دارم او را
و بیزار شوم از او برای خونخواهی که باشد میان من و میان او و قسم بالله که هر آینه من حلال میشمرم حلال شما را
و حرام میشمرم حرام شما را و انتظار میکشم امارت شما را پس آیا امیدوار میشوی برای من گرداناد الله مرا
سربهای تو پس گفت امام محمد باقر علیه السلم که بیا سوی من بیا سوی من تا آنکه نشانید او را سوی پهلوی
خود اصل ثم قال ایها الشیخ ان ابی علی بن الحسین علیهما السلم اتاه رجل فسأله عن
مثل الذی سألتنی عنه فقال له ابی علیه السلم ان تمت ترد علی رسول الله صلی الله
علیه وآله وعلی علی والحسن والحسین وعلی بن الحسین ویثلج قلبک ویبرد فؤادک وتقر
عینک وتستقبل بالروح والریحان مع الکرام الکاتبین لو قد بلغت نفسک هاهنا واهوی
بیده الی حلقه وان تعش تری ما یقر الله به عینک وتکون معنا فی السنام الاعلی شرح ان تمت
تا آخر کلام امام محمد باقر علیه السلم است پس مقول فقال المحذوف است بتقدیر مثل ما اقول لک تقریر
اینکه اخبار بود دو سبب موت بر علی بن الحسین در زمان زندگی او و بعد است و تقریر سیاق تتمه حدیث

وسلم بیتی کمنه

ثلج ثاء بنقطه و جیم مضارع غایب معلوم باب نصر و علم مجزوم است الثلج بفتح ثاء و سکون و فتح لام
اطمینان القلب قاف مع فتح و سکون لام دل باعتبار اینکه مضطرب میباشد برد بیاء یکنقطه و راء و دال بنقطه
مضارع غایب معلوم باب نصر و حسن مجزوم است الفواد بضم فاء و همزه و الفود دال بنقطه باعتبار اینکه
سوزان میباشد تقر بقاف و تشدید راء مفتوح یا مکسور مضارع غایبه معلوم باب علم و ضرب
است القره بفتح قاف خنکی چشم و اینجا عبارتست از روشن شدن بدیدن باعث خوشحالی و
اصلش اینست که اشک چشم اگر از خوشحالی است خنک است و اگر از درد کینت گرم است تستقبل
مضارع مخاطب مجهول باب استفعال مجزوم است روح و ریحان مذکور است در سوره واقعه مع
حال روح و ریحان است چون فاعل است باعتبار معنی کرام کاتبین مذکور اند در سوره انفطار و
تخصیص ذکر ایشان از جمله ملائکه باعتبار این است که ایشان قدر او را بهتر میشناسند چون میدانند که
کرده لو شرطیه است قد تحقیقیه است بلغت ماضی است لفظا و معنی و لهذا مدخول لو اشتاعیه شده
پس جزای لو محذوف است بتقدیر لشاهدت ما قلت لک و مؤید این اینست که در بعض نسخ و لو
بواو است و میتواند بود که لو برای تمنی باشد مناسب آیه سوره جمعه فتمنوا الموت ان کنتم صادقین
تعش بکسر عین بی نقطه و سکون شین با نقطه معتل العین باب ضرب است تری با الف است با اشباع فتحه
زیرا که مجزوم است در حقیقت و عطف تکون باعتبار صورت رفع است و میتواند بود که تری
مجزوم نباشد بنا بر بعض لغات موافق قرائت طلحة بن سلیمان اینما تکونوا یدرکم الموت برفع یدرکم
یقر مضارع معلوم باب افعال است السنام بفتح سین بی نقطه و تخفیف نون مرتبه عالی در بزرگی یعنی
امام گفت که ای پدر بدرستی که پیوندم علی بن الحسین علیهما السلام آمد او در رویای پس سؤال کرد او را شیخ تو
کردی مرا از آن پس گفتا و را امام علیه السلام مثل این اگر میری پیش از زمان امارت ما وارد میشوی
رسول الله صلی الله علیه و آله و بر علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و مطمئن میشود قلب تو و خنک میشود
چشم تو و استقبال کرده میشوی با استراحت و رزق پاکیزه با عزیزان کاتبان اعمال اگر بتحقیق رسیده میبود
جان تو اینجا و اشاره کرد بدست خود سوی حلقش هر آینه مشاهده کرده میبودی آنچه را که گفتم ترا و اگر

زنده

زنده ماندی تا زمان امارت ما می بینی آنچه را که روشن میکند الله بآن چشم ترا و میباشی با ما در مرتبه عالیه
که بلندتر مراتب است اصل قال الشیخ کیف قلت یا ابا جعفر فاعاد علیه الکلام فقال له
الشیخ الله اکبر یا ابا جعفر ان انا مت ارد علی رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علی و
علی الحسن و الحسین و علی بن الحسین و تقر عینی و یثلج قلبی و یبرد فوادی و استقبل
بالروح و الریحان مع الکرام الکاتبین لو بلغت نفسی ههنا و ان اعش اری ما یقر الله به
عینی فاکون معکم فی السنام الاعلی شرح گفت پیر که چگونه گفتی ای ابو جعفر پس برگردانید بر او
سخن را پس گفت از روی تعجب الله اکبر ای ابو جعفر اما اگر من مردم وارد میشوم بر رسول الله صلی الله علیه و آله
و بر علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و روشن میشود چشم من و مطمئن میشود قلب من و خنک
میشود فواد من و استقبال کرده میشوم بروح و ریحان با کرام کاتبین اگر بتحقیق رسیده میبود جان من اینجا و
اگر زنده مانم می بینم آنچه را که روشن میکند الله بآن چشم مرا پس میباشم با شما در مرتبه بالاتر اصل
ثم اقبل الشیخ ینتحب ینشج ها ها ها حتی لصق بالارض و اقبل اهل البیت ینتحبون و ینشجون
لما یرون من حال الشیخ و اقبل ابو جعفر علیه السلام یمسح باصبعه الدموع من حمالیق عینیه
و ینفضها شرح ینتحب بنون و حاء بی نقطه و باء یکنقطه مضارع غایب معلوم باب افتعال است الانتحاب بگریه
گریستن ینشج بنون و شین با نقطه و جیم مضارع غایب معلوم باب ضرب است النشج بفتح نون و کسر شین گریه در
گلو ماندن از کمال اضطراب ها ها بالف مقصوره کلمه اجابت است و اسم فعل است بمعنی خذ و بر هر تقدیر مراد اظهار
شوق مرگ است و بتقدیر بقولها است و تکرار برای تاکید است و مراد خصوص سه بار نیست بلکه مراد نقل
تکرار این کلمه است تا افتادن بر زمین لصق بصاد بی نقطه ماضی غایب معلوم باب علم است اصبع بکسر و فتح و ضم
همزه و سکون صاد بی نقطه و کسر و ضم و فتح باء یکنقطه نه لغت است الحمالیق بفتح حاء بی نقطه و تخفیف میم
و الف و کسر لام و سکون یاء دو نقطه پایین و قاف جمع حملاق بکسر و ضم حاء و سکون میم جاهایی از درون پلکهای
چشم ضمیر عینیه راجع بابی جعفر است ینفضها بنون و فاء و ضاد با نقطه مضارع غایب معلوم باب نصر است
یعنی بعد از آن شروع کرد شیخ بغایت میگریست که بر در گلو میماند میگفت ها ها ها تا آنکه چسبید بر زمین

وشروع کردند مردمان آن خانه بغایت میگریستند که رد گلو می ماند برای الحمد میدید از حال بر وشروع
کرد ابو جعفر علیه السلام بالا میکرد بانگشت خود اشکها را از درون دو پلک چشم خود و می فشاند آنها را
اصل ثم رفع الشیخ رأسه فقال لابی جعفر علیه السلام یا ابن رسول الله ناولنی یدک جعلنی
الله فداک فناوله یده فقبلها و وضعها علی عینیه وخده ثم حسر عن بطنه وصدره
فوضع یده علی صدره وبطنه شرح بعد از آن برداشت پیر سر خود را پس گفت امام محمد باقر علیه السلام را ای پسر
رسول الله بده مرا دست خود گرداند مرا الله سرهای تو پس داد او را دست خود پس گذاشت آنرا بر دو چشم
خود و گونه خود بعد از آن دور کرد جامه را از شکم خود و سینه خود پس گذاشت دست او را بر شکم خود
وسینه خود اصل ثم قام فقال السلام علیکم واقبل ابو جعفر علیه السلام ینظر فی قفاه وهو مدبر
ثم اقبل بوجهه علی القوم فقال من احب ان ینظر الی رجل من اهل الجنة فلینظر الی هذا فقال
الحکم بن عتیبة لم ار ماتما قط یشبه ذلک المجلس شرح بعد از آن پیر برخاست پس گفت سلام بر شما
باد و شروع کرد ابو جعفر علیه السلام نگاه کرد در قفای او و او پشت کرداینده بود بعد از آن رو آورد بروی
خود بر جماعت پس گفت هر که دوست داشت این را که نگاه کند بسوی مردی از اهل بهشت پس باید که
نگاه کند بسوی این مرد پس گفت حکم بن عتیبه که ندیدیم ماتم هرگز که مانند آن مجلس باشد پنجم اصل عنه عن
احمد بن محمد بن عیسی عن علی بن الحکم عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان
رجل یبیع الزیت وکان یحب رسول الله صلی الله علیه وآله حبا شدیدا کان اذا اراد ان
یذهب فی حاجته لم یمض حتی ینظر الی رسول الله صلی الله علیه وآله قد عرف ذلک منه
فاذا جاء تطاول له حتی ینظر الیه شرح روایت است از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از
علی بن حکم بفتح حاء و فتح کاف از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که بود مردی که میفروخت روغن
زیتون را و بود که دوست میداشت رسول الله را صلی الله علیه وآله دوستی سخت با آن این که بود که چون
اراده میکرد این که رود برای مطلب خود نمیرفت تا آنکه نگاه کند بسوی رسول الله صلی الله علیه وآله
تحقیق رسول الله شناخته بود آنرا از او پس چون می آمد دراز میشد رسول الله صلی الله علیه وآله

برای او تا نگاه کند او سوی رسول الله اصل حتی اذا جاءه ذات یوم دخل فتطاول له رسول الله
صلی الله علیه وآله حتی نظر الیه ثم مضی فی حاجته فلم یکن بأسرع من ان رجع فلما رآه رسول
الله صلی الله علیه وآله قد فعل ذلک اشار الیه بیده اجلس فجلس بین یدیه فقال ما لک
فعلت الیوم شیئا لم تکن تفعله قبل ذلک فقال یا رسول الله والذی بعثک بالحق نبیا
لغشی قلبی شیء من ذکرک حتی ما استطعت ان امضی فی حاجتی فرجعت الیک فدعا له و
قال له خیرا شرح اسم لم یکن ضمیر مستتر راجع بجوع آن مرد از منه سابق است ان بفتح همزه وسکون نون
مصدریه است رجع ماضی غایب معلوم باب ضرب است وضمیر مستتر راجع با مرد است و مراد این است
که رجوع او در این بار شتابانتر بود از رجوعهای بار دیگر یعنی تا آنکه امید داراشانی و روزی داخل شد پس
دراز شد برای او رسول الله صلی الله علیه وآله تا آنکه نگاه کرد سوی رسول الله بعد از آن رفت برای مطلب خود
پس نبود هیچ برگشتن او شتابانتر از اینکه برگشت در آن روز پس وقتی که دید او را رسول الله صلی الله علیه وآله
که تحقیق کرد آنرا اشاره کرد بدست خود که بنشین پس نشست برابر رسول الله پس گفت که چیست ترا که کردی
امروز چیزی را که نبودی که کنی از پیش از آن پس آن مرد گفت که ای رسول الله قسم بکسی که فرستاد ترا بحق که
پیغمبری که فرو گرفت دل مرا چیزی از یاد تو که بیاد دیگر نمیتوانستم که نتوانستم ایزا کردوم برای مطلب
خود تا آنکه برگشتم سوی تو پس رسول الله دعا کرد برای او و گفت برای او سخن خوب اصل ثم مکث
رسول الله صلی الله علیه وآله ایاما لا یراه فلما فقده سأل عنه فقیل یا رسول الله ما رأیناه
منذ ایام فانتعل رسول الله صلی الله علیه وآله وانتعل معه اصحابه وانطلق حتی اتی
سوق الزیت فاذا دکان الرجل لیس فیه احد شرح بعد از آن درنگ کرد رسول الله صلی الله
علیه وآله چند روز نمیدید او را پس وقتی که نیافت او را پرسید حاضران از او پس گفته شد که ای رسول
الله ندیدیم او را از چند روز پس نعلین پوشید رسول الله صلی الله علیه وآله و نعلین پوشیدند با او
یاران او و روان شد تا آنکه آمد بازار روغن زیتون پس ناگاه دکان آن مرد نیست در آن کسی اصل
فسأل عنه جیرته فقالوا یا رسول الله مات ولقد کان عندنا امینا صدوقا الا انه

قد كان فيه خصلة قال وما هي قال كان به رهق يعنون يتبع النساء قال رسول الله صلى
الله عليه وآله رحمه الله لقد كان يحبني حبا لو كان نخاسا لغفر الله له شرح الجيرة بكسر جيم و
سكون ياء دو نقطه پايين و راء جمع جار همسايگان يرهق براء و قاف مضارع غايب معلوم باب علم است
الرهق بفتحتين وفتحها شوخي يعنون يتبع النساء كلام امام جعفر صادق عليه السلام است يتبع مضارع
غايب معلوم باب افتعال است حبا مفعول مطلق براى نوع است يعنى حبا شديدا لو كان جمله
استينافيه بيان سابق است النخاس بفتح نون وتشديد خاء با نقطه والف وسين بى نقطه فروشنده كنيز
وغلام ماخوذ است از نخس بفتح نون وسكون خا مصدر باب نصر ومنع بمعنى فرو بردن چيزى در جاى
باعتبار اينكه غالب در فروشندگان كنيز وغلام اينست كه با كنيزان جماع ميكنند وپيش از استبرا ميفروشند
واين جايز نيست يعنى پس رسول الله پرسيد از مردم همسايگان دكان او واپس گفتند كه يا رسول الله
يافت و همانا به تحقيق كه بود نزد ما امين بغايت راستگو مگر اينكه شان اينست بود كه به تحقيق بود در او
خصلتى رسول الله گفت و چيست آن گفتند كه بود كه شوخي ميكرد ميخواستند كه پيروى ميكرد زنان را پس
گفت رسول الله صلى الله عليه وآله كه رحمت كناد او را الله قسم بالله كه همانا به تحقيق كه بود كه دوست ميداشت
مرا دوست داشتنى باين اين اگر ميبود برده فروش همانا مى آمرزيد الله براى او شرح اصل على بن
محمد عن احمد بن ابي عبد الله عن عثمان بن عيسى عن بشير قال دخلت على ابي عبد الله عليه السلام
فقال كيف اصحابك فقلت جعلت فداك لنحن عندهم اشر من اليهود والنصارى والمجوس و
الذين اشركوا قال وكان متكئا فاستوى جالسا ثم قال كيف قلت قلت والله لنحن عندهم
اشر من اليهود والنصارى والمجوس والذين اشركوا شرح اصحابك عبارت از شيعه ما
است يا عبارت از اهل معاشرتنا از جمله مخالفانست و بر هر تقدير ضمير عندهم راجع بمخالفانست
اشر و جا بهمزه موافق بعض لغاتست و در بعض نسخ شر بي همزه است الذين اشركوا عبارت
از بت پرستان صريح موافق آيه سوره حج پس منافاتى ندارد با اينكه فرق سابقه نيز مشركانند با
متكئا بتشديد تاء دو نقطه بالا ومفتوحه است كه اول سنن منقلب از واو است يعنى روايت كرد

على بن محمد از احمد بن ابى عبد الله برقى از عثمان بن عيسى از بشير بتشديد سين بى نقطه مفتوحه گفت كه
داخل شدم بر امام جعفر صادق عليه السلام پس گفت كه چگونه اند ياران تو پس گفتم كه قربانت شوم همانا ما نزد
مخالفان بدتريم از جهودان و ترسايان و گبران و بت پرستان راوى گفت كه و امام بود تكيه كننده
پس راست شد نشسته بعد از ان گفت كه چگونه گفتى گفتم قسم بالله كه همانا ما نزد مخالفان بدتريم از جهودان و
ترسايان و گبران و بت پرستان اصل فقال اما والله لا يدخل النار منكم اثنان لا والله ولا
واحد والله انكم الذين قال الله عز وجل وقالوا ما لنا لا نرى رجالا كنا نعدهم من الاشرار
اتخذناهم سخريا ام زاغت عنهم الابصار ان ذلك لحق تخاصم اهل النار ثم قال طلبوكم و
الله في النار والله فما وجدوا منكم احدا شرح اما بفتح همزه وتخفيف ميم است استفتاح اين در گذشت
در حديث دوم فصل چهارم ضمير قالوا راجع است بطاغين مذكور سابقا در سوره ص كه و ان للطاغين
لشر مآب الطغيان تجاوز از حد خود بخود رايى و ترك التزام سؤال اهل الذكر از هر مشكل اتخذناهم در قرائت
عاصم وابن عامر و نافع وابن كثير بفتح همزه استفهام واسقاط همزه اصل است و در قرائت ابو عمرو و حمزه
وكسائى بكسر همزه وصل است سخريا در قرائت عاصم وابن كثير و ابو عمرو و ابن عامر بكسر سين است و در قرائت
نافع وكسائى و حمزه بضم سين است و بنا بر قرائت عاصم و موافقانش ميگوييم بعنوان اظهار احتمال كه اما استفهام
در اتخذناهم براى توبيخ و سرزنش خود شان است كه چرا در دنيا چنين كارى كرديم و سخريا بمعنى محل استهزا و
ريشخند است باعتبار اينكه يا نسبت لاحق سخر شده كه مصدر باب علم است بمعنى استهزا و افراط باعتبار اين
كه در دنيا شيعه را مايه اختلاف نمى يافتند چنانچه مذكور شد در فصل سوم كه خطبه امير المؤمنين صلوات الله
عليه همى خطبة الوسيلة است پس مجموع ايشان بمنزله شخص واحد اند ويك استهزا متعلق بجميع ايشانست و اين
ايمان بذكر الله والتزام سؤال اهل الذكر از هر مشكل است موافق آيه سوره مؤمنين فاتخذتموهم سخريا
حتى انسوكم ذكرى وام منقطعه است بمعنى بل و همزه استفهام و مراد اينست كه چرا در دنيا ابصار ما از ايشان
ميگرديد و مشار اليه ذلك مجموع اتخاذ و زيغ ابصار است واين اخبار الله تعالى است رسولش را باينكه اين اتخاذ
و زيغ در امت تو واقع خواهد شد البته بسبب كمال خصومت اهل نار از جمله امت تو اهل ايمان را باينكه

تخاصم مصدر باب تفاعل الی مبالغه است مثل تبارك وتعالی و از جمله تخاصم اهل نار است اعتقاد و تخالف ایشان
كه شیعه امامیه بدتر اند از یهود ونصاری ومجوس ومشركین بیرنج طلبیكم ایشان است بانیكه این قول اهل نار
ابتدائی نیست بلكه بعد از طلب وعلم به نبودن احدی از شما در نار است واین تفسیر مخالف تفسیر مفسران عامه است
یعنی پس امام گفت كه آگاه باش قسم بالله كه داخل نمیشود آتش جهنم را از جمله شما شیعه امامیه مگر كس نه قسم بالله
یك كس از جمله شما قسم بالله بلكه بهشتی كه شما شیعه امامیه میرسانید كه گفته الله عز وجل در سوره ص كه وطاغیان گفتند
در آتش جهنم كه چیست ما را كه نمی بینیم مردانی را كه بودیم در دنیا كه میشمردیم ایشان را از جمله بدتران با فعل كرفتیم
دنیا ایشان را محل استهزا بلكه ایا كردیده در دنیا از ایشان ابصار یا بلبه حتی كه این فعل كرفتن وكردیدن ابصار هر
اینحق واقع شد فی است بسبب كمال خصومت اهل نار است بمومنان بعد از آن امام گفت كه طاغیان الحدیث كه گفته
شما شیعه امامیه را قسم بالله در آتش جهنم قسم بالله كه پس نیافتد از جمله شما یكی را فصل دهم

فصل دهم

اول اصل وصیة النبی صلی الله علیه وآله لامیر المؤمنین علیه السلام محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی
عن علی بن النعمان عن معویة بن عمار قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول كان فی وصیة النبی صلی الله
علیه وآله لعلی علیه السلام ان قال یا علی اوصیك فی نفسك بخصال فاحفظها عنی ثم قال اللهم اعنه
شرح این سفارش نبی صلی الله علیه وآله است برای امیر المؤمنین علیه السلام روایت كرد محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن
عیسی از علی بن نعمان بضم نون وسكون عین بی نقطه از معویة بن عمار گفت كه شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت كه در سفارش نبی صلی الله علیه وآله برای علی علیه السلام اینكه گفت ای علی سفارش میكنم ترا در خود به چند
خصلت یاد دار آنها را از من بعد از آن گفت كه خداوندا مدد كن او را اصل اما الاولی فالصدق
فلا تخرجن من فیك كذبة ابدا والثانیة الورع فلا تجترئ علی خیانة ابدا والثالثة
الخوف من الله عز وجل كانك تراه والرابعة كثرة البكاء من خشیة الله یبنی لك بكل دمعة ذکر ر
الف بیت فی الجنة والخامسة بذلك مالك ودمك دون دینك شرح كذبه بفتح كاف
كسر ذال وبفتح وكسر كاف وسكون ذال است جنایت بكسر جیم وتخفیف نون است وباء دو نقطه پائین است
ودر بعض نسخ بجا با نقطه وتخفیف یاء دو نقطه پائین ونون است وبر هر تقدیر عبارت از معصیت است

یخ

یعنی اما اول پس راستی است وباید كه بیرون نیاید البته از دهن تو دروغ هرگز ودوم پرهیز از معصیت است
وجرات مكن بر معصیتی هرگز وسیوم ترس از خدا عز ذكره است چنانچه گویا كه تو وی را می بینی ووی را چهارم
بسیاری گریه است از ترس الله سبحانه این آنكه بنا كرده میشود برای تو بهر قطره اشكی هزار خانه در بهشت
وپنجم دادن تست مال خود را وخون خود را نزد محافظت دین تو اصل والسادسة الاخذ
بسنتی فی صلوتی وصومی وصدقتی اما الصلوة فالخمسون ركعة واما الصیام فثلثة
ایام فی الشهر الخمیس فی اوله والاربعاء فی وسطه والخمیس فی اخره واما الصدقة فجهدك
حتی تقول قد اسرفت ولم تسرف وعلیك بصلوة اللیل شرح الخمسون كه عبارت است از
هفده ركعت فریضه یومیه وسی وسه ركعت نافله یومیه بود اطلاق این نشد وتیره كرد دو ركعت نشسته بعد
از نماز خفتن است برای اینكه از جمله افضل اینست چنانچه مذكور است در كافی در كتاب الصلوة در حدیث
چهارم باب هشتاد وچهارم كه باب صلوة النوافل است فثلثة منصوب بنظرفیت است ومرفوع میتواند بود
وبنا بر اول ظرف خبر مبتدا است مثل ید الله فوق ایدیهم وبنا بر دوم حمل مجازیست الخمیس بدل تفصیل ثلثه
است پس منصوب ومرفوع میتواند بود اربعاء بفتح همزه وسكون راء وفتح وكسر وضم باء یكنقطه والف ممدوده
است ظاهر فی وسطه اینست كه اگر دو چهارشنبه در دهه میان ماه باشد هر كدام كه اقرب به نصف ماه است
روزه باید داشت ودر كافی در كتاب الصیام در حدیث اول باب بیست وهفتم اینست كه روزه اول اربعاء است
مطلقا الجهد بفتح وضم جیم وسكون هاء ودال بی نقطه مشقت حمل فجهدك مجازیست ومراد فبقدر
جهدك است تقول مضارع غایب یا مخاطب است وبنا بر اول ضمیر راجع بسائل است وحاصل مراد یكی است
اسرفت مخاطب یا متكلم است ومراد اینست كه صدقه بقدری می باید كه تو بمشقت افتی از آن وعیال
مشقت بكشند پس در صورت نفس تو میگوید كه اسراف كردی باعتبار مشقت بر خود وحال آنكه
آن اسراف نیست موافق آیه سوره حشر ویؤثرون علی انفسهم ولو كان بهم خصاصة چنانچه مذكور است
در كافی در كتاب الایمان والكفر در حدیث هشتم باب هفتاد وپنجم كه باب حق المؤمن علی اخیه واداء حقه است
ودر حدیث ششم باب هشتاد وهشتم كه باب فی الطاعة المؤمن واكرامه است یعنی وششم پیروی

بطریق سنت است در نماز من و در روزه من و صدقه من اما نماز من پس آن پنجاه رکعت معروف است و اما روزه پس
سه روز در ماه است پنجشنبه اول ماه و پنجشنبه آخر ماه و اما صدقه پس بقدر مشقت تست تا آنکه گویند نفس — چهارشنبه میان ماه
تو که بتحقیق اسراف کردی و حال آنکه اسراف نکرده و بر تو باد نماز شب **اصل** وعلیک بصلوة الزوال وعلیک
بصلوة الزوال وعلیک بصلوة الزوال وعلیک بتلاوة القرآن علی کل حال وعلیک برفع یدیک فی صلوتک
وتقلیبهما وعلیک بالسواک عند کل وضوء وعلیک بمحاسن الاخلاق فارکبها ومساوی الاخلاق
فاجتنبها فان لم تفعل فلا تلومن الا نفسک **شرح** تاکید صلوة زوال یعنی برانیست که صلوة وسطی در
آیه سوره بقره حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی عبارت از آنست سوای آنچه گذشت در فصل
اول در اصل سی و پنجم و مذکور است در کافی در کتاب الصلوة در حدیث اول باب سوم که باب فرض الصلوة
است المحاسن بفتح میم و کسر سین بی نقطه جمع محسن بفتح میم و فتح سین جاهای خوب یعنی خوبیها المساوی بفتح
میم و کسر واو و یاء منقلب از همزه غالبا جمع مسوء بفتح میم و فتح واو و همزه جاهای زشتی یعنی زشتیها
و آن منصوب و ما اضمر عامله علی شریطة التفسیر است مثل وربک فکبر **یعنی** و بر تو باد نماز وقت زوال
آفتاب و بر تو باد نماز وقت زوال آفتاب و بر تو باد نماز وقت زوال آفتاب و بر تو باد خواندن قرآن بر هر حالی
و بر تو باد برداشتن دو دست خود در نماز تو برای قنوت و گردانیدن آنها بروشی که باطن آنها بالا شود و بر
تو باد مسواک کردن نزد هر وضوئی و بر تو باد خویهای خوب پس مرتکب شو آنها را و زشتهای خویها را
پس اجتناب کن آنها را پس اگر نکنی و از ایشان پس ملامت مکن الا نفس خود ترا **اصل** عدة من اصحابنا
عن سهل بن زیاد عن بکر بن صالح عن الحسن بن علی عن عبد الله بن المغیرة قال حدثنی جعفر بن ابرهیم
عن ابی عبد الله علیه السلام عن ابیه علیهما السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله الحسب المرء دینه
ومروته وعقله وشرفه جماله وکرمه تقواه **شرح** الحسب بفتح حاء بی نقطه و فتح سین بی نقطه و باء یک نقطه
کمالی که جبلی باشد مثل فصاحت عرب و کمالی که اگر باشد صاحبش در حساب آید و اگر نباشد مانند لاشیء
شود المروة بضم میم و ضم راء و سکون واو و همزه که گاهی منقلب بواو میشود مردمی الجمال بفتح جیم خوش روئی
وکرمه تقواه اشاره است بآیه سوره حجرات ان اکرمکم عند الله اتقیکم **یعنی** روایت کردند جمعی از یاران

ما از

ما از سهل بن زیاد از بکر بن صالح از حسن بن علی بن فضال از عبد الله بن مغیرة گفت که خبر داد مرا جعفر بن ابرهیم از
امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علیهما السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که اصل کمال مرد دین
اوست و مردمی او و خردمندی اوست و علو قدر او خوش روئی دست و کرامی بودن او نزد الله تعالی بپرهیزکاری
او از معصیت است **سوم اصل** عنهم عن سهل بن زیاد عن الحسن بن علی بن فضال عن علی بن
عقبة وثعلبة بن میمون وغالب بن عثمن وهرون بن مسلم عن برید بن معویة قال کنت عند ابی
جعفر علیه السلام فی فسطاط له بمنی فنظر الی زیاد الاسود منقطع الرجلین فرق له فقال له ما لرجلیک
هکذا قال جئت علی بکر لی نضو فکنت امشی عنه عامة الطریق فرق له **شرح** الفسطاط بضم فاء و سکون
سین بی نقطه و دو طاء بی نقطه سراپرده و زیاد بکسر زای و تخفیف یاء دو نقطه پایین اسم مردیست و شیعه
لقب اوست منقطع الرجلین منصوب و حال زیاد است و عبارت است از کسی که دو پای او مانده شده در راه نمی
توانند رفت از ماندگی رق بکسر را و ثاء سه نقطه و الف منقلب از واو و ماضی غایب معلوم باب نصر است النضو بفتح نون
و سکون ضاد شتر لاغر شده برای کسی ما استعمال او نمایدست و مبتدا است ظرف در لرجلیک مستقر و خبر
مبتدا است ظرف در هکذا لغو و متعلق بنظر و سابق است **یعنی** روایت است از جمعی از یاران ما از
سهل بن زیاد از حسن بن علی بن فضال از علی بن عقبه بضم عین بی نقطه و سکون قاف و ثعلبة بفتح ثاء
سه نقطه و سکون عین بی نقطه ابن میمون و غالب بن عثمان و هرون بن مسلم از برید بضم باء یک نقطه و فتح
راء ابن معویه که بودم نزد امام محمد علیه السلام در خیمه او در منی پس نگاه کرد سوی زیاد اسود بر حالی
که مانده شده بود دو پای او پس مهربان شد برای او پس گفت زیاد را که چه شد برای دو پای تو چنین زیاد
گفت که آمدم بر شتری خود سالی برای است که لاغر است پس بودم که پیاده میرفتم جدا از ان در اکثر راه
پس امام مهربان شد برای او **اصل** فقال له عند ذلک زیاد انی الم بالذنوب حتی اذا ظننت
انی قد هلکت ذکرت حبکم فرجوت النجاة وتجلی عنی فقال ابو جعفر علیه السلام وهل الدین
الا الحب قال الله تعالی حبب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم وقال ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله وقال یحبون من هاجر الیهم **شرح** الم بتشدید میم مضارع غایب معلوم باب

افضال است الالمام آلوده شدن بگناه ماخوذ است از لمم بفتح لام و فتح میم بمعنی گناه صغیره
یا کبیره بی اصرار ذکرو ماضی متکلم معلوم است و جزای شرط است تجلی بجیم ماضی غایب معلوم باب
تفعل است و ضمیر مستتر راجع بمصدر ظننت است التجلی بر طرف شدن اندوه در سوره حجرات
سه آیه چنین است اول یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی
ما فعلتم نادمین دوم واعلموا ان فیکم رسول الله لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم ولکن الله حبب الیکم
الایمان وزینه فی قلوبکم وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان اولئک هم الراشدون سوم فضلا
من الله ونعمة والله علیم حکیم وعلی بن ابرهیم در تفسیر خود گفته که حدثنا محمد بن جعفر عن یحیی بن زکریا عن علی بن حسان
عن عبد الرحمن بن کثیر عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله حبب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم یعنی امیر المؤمنین علیه السلام
وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان الاول والثانی والثالث ومثل این مذکور است در کافی در کتاب الحجة
در حدیث هفتاد و یکم باب صد و هفتم که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است واستشهاد باین آیه
مذکور است در کافی در کتاب الایمان والکفر در حدیث پنجم باب ششم که باب الحب فی الله والبغض فی الله است
و بنا بر این بعنوان اظهار احتمال میگوئیم که مراد بفاسق کسی است که خبر میدهد منافی آیات بینات محکمات
ناهیه از پیروی ظن و پیروی اصل جهالت است مثل خبر از رسول الله صلی الله علیه وآله که اقتدوا باللذین
من بعدی ابی بکر و عمر و ان تصیبوا مفعول فتبینوا است بتضمین معنی فاجتنبوا و مراد باصابت قوم
تصدیق بامامت ایشان بعد از رسول الله است و بجهالة ظرف لغو مستقر و نعت قوما است و مراد
امام ضلالت است که از روی جهل حکم میکنند یا ظرف لغو و متعلق بان تصیبوا است فتصبحوا بمعنی
فتصیروا بعد الموت است و تقدیم ما فعلتم بر نادمین برای افاده حصر است و این اشاره است باینکه
امامت از اصول دین است و تصدیق امام ضلالت عمده ترِ اسباب عذاب است فی در فیکم برای سببیت است
مثل الحب فی الله والبغض فی الله و مراد اینست که رسول الله برای اصلاح شما است هر چند که شما را
امر کند بانچه نخواهید مثل ولایت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه ولکن استدراک از نفی مفهوم از لو است
و مراد اینست که لیکن الطاعت شما میکند بامر الله تعالی تحبیب اینجا عبارتست از ذکر آیات بینات محکمات

و امر به سؤال اهل الذکر از هر مشکل و بودن بر صراط مستقیم که راه علم است و هر کدام از آیات ترغیب
است و تحبب کسی که حب او ایمان است پس تعدیه آن بالی بتضمین معنی انهاء و ایصال است ایمان عبارت
از کسی است که حب او ایمان است و او امیر المؤمنین علیه السلام است و اینست موضع استشهاد در حدیث تکریه
اینجا عبارتست از ذکر آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن و هر کدام از آیات
ترغیب ببغض و نفرت از کسی است که حب او کفر یا عصیان یا فسوق است کفر عبارت از کسی است که حب او
کفر است و برین قیاس است فسوق و عصیان و از جمله تکریه ایشان است آیه سوره نجم افرأیتم اللات و
العزی ومنوة الثالثة الاخری شاد الیه … تحبیب و تکریه است فضلا منصوب باغرا است
بتقدیر الزموا و عبارتست از رسول الله و نعمة عبارت است از امیر المؤمنین علیه السلام والله اعلم در سوره
آل عمران قل ان کنتم تحبون الله است و استشهاد … باینست که یحبون الله بمعنی تؤمنون بالله است و
فاتبعونی بمعنی فاحبونی است و نسبت حب بالله بنوعی از مجاز است و مراد دادن ثواب است در سوره حشر
چنین است والذین تبوؤا الدار والایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم و میگوئیم بعنوان اظهار احتمال
که اول جمعی که بر سر یهود بنی النضیر رفت با رایت و سبب بیرون رفتن ایشان شد خود امیر المؤمنین علیه السلام
بود و از او تعبیر شده در صدر سوره اول الحشر و بعد از آن بذی القربی و بعد از آن بالفقراء المهاجرین
الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم یبتغون فضلا من الله ورضوانا وینصرون الله ورسوله و بعد
از آن بالصادقون و تعبیر از واحد بجمع نظیر فنادته الملائکة است بنا بر اینکه منادی جبرئیل بوده و بعد
از آن بمن هاجر الیهم والذین تبوؤا عبارتست از جمعی از مؤمنان اهل مدینه که با یهود بنی النضیر ربطی داشته
اند و رضای ایشان نبوده اند و آمدند با امیر المؤمنین بسوی ایشان بفوزی عظیم در ایشان اند یحبون
ایمان بوصایت و ولایت او داشتند پس الدار عبارتست از دار اهل القری که یهود بودند و یحبون
من هاجر بمعنی یؤمنون بمن هاجر است یعنی پس گفت امام را دنیا دادند هنگامی که بدو رسیدی که من بوده
میشوم نگاه دارنده آنکه چون گمان میکنم این را که من بتحقیق جهنمی شدم یاد میکنم دوستی شما را پس امیدوار
میشوم رهائی او و منکشف میشود از من پس گفت امام محمد باقر علیه السلام دنیا خدم بودن حب ائمه هدی

کروا ایمان چیزی نیست مگر دوستی پا این انکه گفته الله تعالی در سورهٔ حجرات که محبوب کرد سوی شما
کسی را که حب و ایمان و ارایش او و راد در دلهای شما و گفته در سورهٔ ال عمران که بگو کا اکر بودید که کرویده
بالله پس تابع شوید مرا تا دوست دارد شما را الله و گفته در سورهٔ حشر که میکروند بکسی که مهاجرت کرد
سوی ایشان اصل اِنَّ رَجُلًا اَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ اُحِبُّ الْمُصَلِّينَ وَ
لَا اُصَلِّي وَاُحِبُّ الصَّوَّامِينَ وَلَا اَصُومُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَنْتَ مَعَ مَنْ
اَحْبَبْتَ وَلَكَ مَا اكْتَسَبْتَ وَقَالَ اَمَا تَبْغُونَ وَمَا تُرِيدُونَ اَمَا اِنَّهَا لَوْ كَانَتْ فَزْعَةٌ مِنَ السَّمَاءِ فَزِعَ
كُلُّ قَوْمٍ اِلَى مَامَنِهِمْ وَفَزِعْنَا اِلَى نَبِيِّنَا وَفَزِعْتُمْ اِلَيْنَا شرح مراد بمصلین ضم کنند کان نوافل
صلوات سوی فرائض است پس لا اصلی یعنی اینست که اکتفا بفرائض میکنم و ضم نوافل نمیکنم و همچنین است
صوامین و لا اصوم لك ما اكتسبت اشاره است بایه سورهٔ بقره لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت
و این مبنی بر اینست که اکتساب ابلغ از کسب است و ثواب فعل حسن واقع میشود هر چند که آن فعل اتفاقی
باشد یا قریب کرده شده باشد بخلاف عقاب فعل قبیح چرا که در صورتی است که قبیح از روی قصد کرده
کرده شده باشد و داعی فرحبند شده باشد ما دو جا استفهام امیر است و معمول است که تعلم شده
بعاملش تبغون بیا یک نقطه و غین با نقطه جمع مذکر مخاطب معتل اللام یائی است از باب ضرب یا واوی آن
نصر البغیة بکسر و ضم با طلب و البغو بفتح با نظر سوی چیزی کردن بکه چگونه است ضمیر انها ضمیر قصه است
کانت تامه است فزعة بضم فا و سکون زای و عین بی نقطه یک بار فزع و اضطراب کنند بسبب ان فزع بفا
و زای و عین بی نقطه ماضی غایب معلوم باب علم و منع است الفزع بفتح فا و فتح و سکون زای پناه بردن
سوی چیزی یعنی بدرستی که امد مردی نزد نبی صلی الله علیه و آله پس گفت که ای رسول الله دوست میدارم
نافله کذاران را و نافله نمیکذارم بکثرت شغل و دوست بغایت دوزه داران را و روزه نافله نمیدارم
بلی شدت شغل پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله که تو محشور میشوی با کسی که دوست داشتی
او را و برای تست انچه کسب کردی بدوستی و امام محمد باقر علیه السلام گفت که چه میخواهید و چه اراده میکنید
بدرستی که اگر باشد اضطرابی ناشی شد از اسمان پناه میبرند هر جمعی سوی پیشوای ایشان و پناه میبریم ما سوی نبی و پناه

میبرید سوی ما چهارم اصل سهل عن ابن فضال عن علی بن عقبة و عبد الله بن بکیر عن سعید بن یسار قال
قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ صَارَتْ فِرْقَةٌ مُرْجِئَةً وَصَارَتْ فِرْقَةٌ حَرُورِيَّةً
وَصَارَتْ فِرْقَةٌ قَدَرِيَّةً وَسُمِّيتُمُ التُّرَابِيَّةَ شِيعَةَ عَلِيٍّ شرح فرقه بکسر فا و سکون را است جماعت مرجئه بضم میم
و سکون را و کسر جیم و همزه در چند معنی مستعمل میشود و از انجمله جمعی که تاخیر کردند امامت علی بن ابی طالب
علیه السلم را و اورا امام چهارم شمردند حروریه بفتح حا بی نقطه و ضم را و سکون واو و کسر را دوم و تشدید یا
منسوب است بحرورا با الف ممدوده و مقصوره و ان دهی است نزدیک کوفه که خوارج از انجا خروج کرده اند قدریه
بفتح قاف و فتح دال بی نقطه و را عبارت است از معتزله که بنده کان را استقلال و قدرت بخود شان میشمرند و
قدرت شان را پیش از وقت فعلشان میشمرند التراب منصوب مفعول دوم است یعنی طایفه منسوب بابو تراب
و ان کنیه امیر المؤمنین علیه السلم است یعنی روایت کرد سهل بن زیاد از حسن بن علی بن فضال از علی بن عقبه
و عبد الله بن بکیر از هر دو کیفیت یک نقطه و فتح کاف از سعید بن یسار بفتح یا دو نقطه بابین و تخفیف سین بی نقطه
گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که سپاس الله راست پس از این انکه گروهی شدند مرجئه
و گروهی شدند طایفه حروریه و گروهی شدند طایفه قدریه و نامیده شدید ترابیه یعنی پیروان علی اصل اَمَا
وَاللّٰهِ مَا هُوَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَشِيعَةُ آلِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَا النَّاسُ اِلَّا هُمْ كَانَ عَلِيٌّ
اَفْضَلَ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ حَتَّى قَالَهَا ثَلَاثًا
شرح ضمیر هو راجع بصراط مستقیم است که هدایت ان مطلوب است در سورهٔ فاتحه و مذکور
است در سورهٔ هود که ان ربی علی صراط مستقیم ضمیر هم راجع بشیعه است بنا بر اینکه مراد بالناس
مردمان نجات یافته باشد یا راجع بمجموع شیعه و آل است ضمیر قالها راجع بکلمه کان تا اخر است
یعنی اگاه باش قسم بالله نیست صاحب راه راست مگر الله به تنهائی او در استحقاق عبادت نیست شریکی او را
و مگر رسول او صلی الله علیه و آله و سلم و مگر اوصیای رسول الله صلی الله علیه و آله و مگر اوصیای پیروان او
صلی الله علیه و آله و نیستند از مردمان با امامت مردمان تا انکه امام گفت ان کلمه را سه بار پنجم اصل عنه

عن ابن فضال عن علي بن عقبة عن عمر بن ابان الكلبي عن عبد الحميد الواسطي عن ابي جعفر
عليه السلام قال قلت له اصلحك الله لقد تركنا اسواقنا انتظارا لهذا الامر حتى اوشك
الرجل منا ان يسأل في يده فقال يا عبد الحميد اترى من حبس نفسه على الله لا يجعل
الله له مخرجا بلى والله ليجعلن الله له مخرجا رحم الله عبدا احيا امرنا **شرح** بنابر آنچه مذکور است
در کافی در کتاب الحجة در باب کراهیة التوقیت که باب هشتاد و یکم است که کذب الوقاتون و هلك
المستعجلون شاید که مراد به ترك اسواق ترك اکثر معاملات متعارفه میان مخالفان باشد بنا بر آنکه
حرام است اگرچه منافع بسیار دارد مثل خرید و فروخت اجناسی که حکام جور غصب میکنند و بیکی بخود حلال
میشمرند و مثل استحلال ربا بصورت بیع چنانچه مذکور است در نهج البلاغه در ذیل و من کلام له علیه السلام
خاطب اهل البصرة علی جهة اختصاص الملاحم که و یستحلون حرامه بالشبهات الکاذبة والاهواء
الساهیة فیستحلون الخمر بالنبیذ والسحت بالهدیة والربا بالبیع مراد به انتظار اینجا احیاء است بقرینه
رحم الله من احیی امرنا پس ماخوذ است از نظر بمعنی رعایت و پیروی چیزی هذا الامر عبارتست از
حکمهای اهل البیت علیهم السلام در حلال و حرام لیوشك بفتح لام مضارع غایب معلوم باب افعال است
ان یسئل بهمزه استفهام انکاریست حبس نفسه علی الله عبارتست از نگاه داشتن خود از حرام و این اشاره
است بآیه سوره طلاق و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و ایضا و من یتق الله
یجعل له من امره یسرا یعنی حبس نفسه علی الله بمعنی توکل است **یعنی** روایت است از سهل بن زیاد
از حسن بن علی بن فضال از علی بن عقبه از عمر بضم عین بی نقطه و فتح میم ابن ابان کلبی از عبد الحمید
واسطی از امام محمد باقر علیه السلام گفت گفتم امام را که نیکو کند احوال ترا الله هر آینه واگذاشتیم بازارهای
ما را برای رعایت امر کار شما تا آنکه هر آینه نزدیك میشود مرد از جمله اینکه گدایی کند در دست خود پس امام
گفت که ای عبد الحمید آیا می بینی کسی را که باز داشت خود را از حرام بر حالی که توکل کرد بر الله که نگرداند
الله برای او راه بدر روی از تنگی بلی قسم بالله که هر آینه میگرداند الله برای او راه بدر روی رحمت کناد
الله بنده را که زنده کرد احکام ما را **اصل** قلت اصلحك الله ان هؤلاء المرجئة یقولون ما علینا

ان نكون

ان نكون على الذي نحن عليه حتى اذا جاء ما تقولون كنا نحن وانتم سواء فقال يا عبد
الحميد صدقوا من تاب تاب الله عليه ومن اسر نفاقا فلا يرغم الله الا بانفه ومن
اظهر امرا اهرق الله دمه يذبحهم الله على الاسلام كما يذبح القصاب شاته **شرح**
مرجئه عبارتست از تاخیر کنان امامت امیر المؤمنین که منکر لزوم امام مفترض الطاعة عالم بجمیع الاحکام
و متشابهات در هر زمانند ما برای استفهام انکاریست ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و
مصدر نایب ظرف زمان است نکون مضارع متکلم مع الغیر است نفاقا مفعول به اسر است و عبارتست
از مذهب مرجئه باعتبار اینکه مشتمل است بر اظهار اسلام و خلو از حقیقت اسلام الحمیع یرغم بیاء و غین
با نقطه مضارع غایب معلوم باب افعال است لازم تمام نجات ارغام الله فاعل است الا برای استثناء
مفرغ است با برای تقویت تعدیه است بمعنی ارغام مالیدن بینی کسی بخاک یا خوار کردن او و بتقویت دولت دشمن او
و این اشاره است باینکه در زمان قائم علیه السلام کافر صریح نمی ماند پس بمعنی ارغام مالیدن بینی منحصر میشود در
منافق امرا بفتح همزه و سکون میم و راء و مفعول به اظهر است و عبارتست از کاری از جمله کارهای مرجئه
که ترا مذهب خود کرده اند و مخالف مذهب شیعه امامیه است و در بعض نسخ امرنا بنون و الف است و
آن مناسب مقام نیست اهرق بفتح همزه و سکون ها و راء و الف و فتح قاف ماضی معلوم باب افعال
است و مشتمل بر جمع میان دو لغت است یکی هرق و دیگری اراق و هر دو بیك معنی است مقصود
اینست که مرجئه در زمان دولت حق از سه قسم بیرون نیستند قسمی توبه کننده اند و قسمی منافق اند
و قسمی اشکار کننده مذهب خود اند قسم اول نجات می یابند و قسم دوم مهلت داده میشوند و پوشیده
در اندرون می باشند بسبب قوت دولت حق و قسم سوم کشته میشوند شاید که نکته در ذکر فاء در
من تاب و ترك فاء در خبر من اظهر اشاره باشد باینکه اسرار نادر یا محض فرض خواهد بود و اظهار واقع
و شایع خواهد بود پس مبتدا در اول متضمن معنی شرط است بخلاف دوم و لهذا در استیناف بیانی گفته
که یذبحهم الله زیرا که ضمیر راجع بمرجئه است علی بنائیه است و مراد برای اسلام است نظیر آیه سوره
مائده و ماذبح علی النصب کما یذبح برای بیان این است که در آن زمان مرجئه بسیار میشود مانند آنکه از خود بحکی

وجبلی و همکی دستگیر میشوند یعنی گفتم که نگاه داراد ترا الله بدرستی که پس طایفه تاخیر کنند کار میکویند
که چه چیز است بر ما در اینکه باشیم بر مذهبی که ما بر آنیم تا آنکه چون اید انچه میکویید که ظهور دولت آل محمد
است صلی الله علیه واله شویم ما و شما برابر در تصدیق ائمه شما پس امام گفت که ای عبد الحمید راست گفته اند
بیان این آنکه هر که باز گشت کند از ارجا باز گشت میکند الله براو برحمت و هر که پنهان کند ارجا را که نفاق است
پس پنهان کند سیما الله بکرینی او را و هر که اظهار کند کاری از جمله ارجا را میریزد الله خون او را پایان این حکم
ذبح میکند مر جبیر را الله برای تقویت اسلام چنانچه ذبح میکند قصاب گوسفند شیر را اصل قال قلت
فنحن یومئذ والناس فیه سواء قال لا انتم یومئذ سنام الارض وحکامها لا یسعنا
فی دیننا الا ذلک قلت فان مت قبل ان ادرک القائم قال ان القائل منکم اذا قال
ان ادرکت قائم آل محمد نصرته کالمقارع معه بسیفه والشهادة معه شهادتان شرح
مراد بالناس تا پایان در آن زمان از جمله مرجیه است ضمیر فیه راجع بما تقولون است السنام بفتح
سین بینقط و تخفیف نون بلندتر شتر اشاره الیه ذلک جوابی است که مذکور شد و این کلام اشاره است
باینکه تصریح تولی و تقیه مخاطبان و مرجیه از زمان تا زمان ظهور دولت قایم موافق مصلحت نبوده پس اکتفا
بهمین جا بقرینی شده مت بضم و کسر و فتح میم و تشدید تا و نقطه بالا ماضی متکلم معلوم معین العین با
ضرب و ضرب و علم است شهادتان بمعنی دو قسم شهادت است اول آن قول که مذکور شد دوم مقاتل
بسیف است که در زمان ظهور دولت واقع خواهد شد یعنی راوی گفت که گفتم که پس ما در این روز و
در آن زمان که مرجیه باشند که توبه کنند برابریم امام گفت که نه شما در آن روز بلندترید اهل زمینید و حاکم
اهل زمینید گنجایش ندارد ما را در طریقت ما مگر انچه گفتیم گفتم که پس اگر بمیرم پیش از آنکه ادراک کنم
قایم را چگونه میشود امام گفت که بدرستی که گوینده از جمله شما چون با خود گوید که اگر ادراک کنم
قایم آل محمد را مدد میکنم او را مانند گوینده دشمنانست با قائم بشمشیر خود و حاضر شدن با قائم دو قسم
حاضر شدنست یکی قولی و دیگری فعلی شعر اصل عنه عن الحسن بن علی عن عبدالله بن الولید
الکندی قال دخلت علی ابی عبدالله علیه السلم فی زمن مروان فقال ممن انتم فقلنا من اهل

الکوفة فقال ما من بلدة من البلدان اکثر محبا لنا من اهل الکوفة لا سیما هذه العصابة
ان الله جل ذکره هداکم لامر جهله الناس واحببتمونا وابغضنا الناس واتبعتمونا و
خالفنا الناس وصدقتمونا وکذبنا الناس فاحیاکم الله محیانا وامانکم الله مماتنا
شرح کندی بکسر کاف و سکون نون و دال بینقطه منسوب است بکنده که پدر قبیله ایست از اهل کوفه و
پدرشان از یمن است مروان بن محمد آخر خلفای بنی امیه است که ملقب بحمار است و در سال صد و سی
دو کشته شد و ما شابه ابلیس است من زائده است من دوم زائده است اکثر خبر ماست و مرفوع است
نزد بنی تمیم و منصوب است نزد حجازیین محبا تمیز نسبت در اکثر است ذکر اهل در اهل الکوفه مشعر است
باینکه بلدة بتقدیر اهل بلده است لا سیما بکسر سین و تشدید یا دو نقطه پایین مفتوحه بمعنی خصوصا
است و در ما بعد آن نصب و رفع و جر جایز است هذه العصابة بکسر عین بینقطه عبارتست از اهل کوفه زمان
امام جعفر صادق علیه السلم زیرا که شیعیان زمان پیش از شیعیان زمان سابقه بوده در اهل کوفه یعنی نقل است
است از سهل بن زیاد از حسن بن علی بن فضال از عبدالله بن ولید کندی که گفت که داخل شدیم بر امام جعفر
صادق علیه السلم در زمان خلافت مروان پس گفت که کیانید شما پس گفتیم که از اهل کوفه ایم پس امام گفت بدرستی
هیچ اهل شهری از جمله شهرها بیشتر باعتبار دوستدار برای ما از اهل کوفه و خصوصا این طایفه بدرستی که الله
جل ذکره راه نمود شما را برای کاری که ندانستند آن را اکثر مردمان و دوست داشتید ما را و دشمن داشتند
ما را اکثر مردمان و پیروی کردید ما را و مخالفت کردند ما را اکثر مردمان و راست گو شمردید ما را و دروغ گو
شمردند ما را اکثر مردمان پس زنده دارد شما را الله زندگی ما و بمیراند شما را الله مردن ما اصل فاشهد علی
ابی انه کان یقول ما بین احدکم وبین ان یری ما تقر الله عینه وان یغتبط الا ان تبلغ نفسه
هذه واهوی بیده الی حلقه وقد قال الله عز وجل فی کتابه ولقد ارسلنا رسلا من قبلک وجعلنا
لهم ازواجا وذریة فنحن ذریة رسول الله صلی الله علیه واله شرح اشهد مضارع متکلم معلوم باب
علم است ماده اول تا فیاست ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر مضاف الیه است یری
مضارع معلوم باب منع است ماده دوم مصدریه یا موصوله است و بنابر اول مصدر مفعول به است

وبنا بر دوم یقر بنقدیر یقربراست یقر بقاف وتشدید را مضارع غایب معلوم باب انفعال ینغبط بغین

با نقطه وبا یکنقطه وطا بی نقطه مضارع غایب مجهول باب افتعال است الاغتباط آرزوی مثل حال

کسی کردن الا برای استثنای مفرغ است ان مصدریه است وچون حدوث معانی مضا در دنیا

میباشد پس مراد اینست که فاصله نیست میان زندگی شما ودیدن مطلوب مگر آنکه غرغره نفس است شاید

الیه هنا ورد است موافق انچه مذکور است در کافی در کتاب الجنائز در حدیث اول باب بیندیم که باب ما

یعاین المؤمن والکافر است وبلوغ نفس بحلق عبارتست از معاینه ملک الموت تخم عبارتست از

ائمه هدی که امیر المؤمنین اول ایشانست ودخول او در ذریه باعتبار دو زوجیت فاطمه علیها السلام است

زیرا که چون خلافت زنان که قریب باشد منتشی نشود شوهرش قیام باین بنماید موافق آیه سوره نساء

الرجال قوامون علی النساء یعنی پس گواهی میدهیم بر بیدم اینکه او بود که میگفت که شیعه امامیه یا کرنب

میان یکی از شما ومیان دیدن او خشنود کردن الله حشم او را واین اکرا انددیر دیده شود مگر رسد جان او

اینجا واشاره کرد بدست خود بسوی حلقش وبتحقیق که عز وجل در کتابش در سوره رعد گفته است بتحقیق

فرستادیم فرستادگانی را پیش از تو وکردانیدیم برای ایشان زنانی واولادی چنانچه کردانیدیم برای تو پس

مائیم اولاد رسول الله صلی الله علیه وآله هفتم اصل حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد الکندی عن

احمد بن عدیس عن ابان بن عثمان عن ابی الصباح قال سمعت کلاما یروی عن النبی صلی الله علیه

وآله وعن علی علیه السلام وعن ابن مسعود فعرضته علی ابی عبد الله علیه السلام فقال هذا قول

رسول الله صلی الله علیه وآله اعرفه شرح روایت کرد حمید بن زیاد بضم حا بی نقطه وفتح میم از حسن

محمد کندی از احمد بن عدیس بضم عین بی نقطه وفتح دال بی نقطه از ابان بن عثمان از ابو الصباح بفتح

صاد بی نقطه وتشدید با یکنقطه گفت که شنیدم سخنی را که روایت کرده میشد از نبی صلی الله علیه وآله

واز علی علیه السلام واز عبد الله بن مسعود پس عرض کردم انرا بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت که

این سخن رسول الله است صلی الله علیه وآله می شناسم انرا اصل قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله

الشقی من شقی فی بطن امه والسعید من وعظ بغیره والکیس الکیس التقی والاحمق

الحمق

الحمق الفجور وشر الروی روی الکذب وشر الامور محدثاتها واعمی العمی عمی القلب

وشر الندامة ندامة یوم القیمة واعظم الخطایا عند الله لسان الکذاب شرح الشقی

بشین با نقطه وقاف وتشدید یا فعیل بمعنی فاعل باب علم یا بمعنی مفعول باب ضرب از ادرکش ومراد اینجا نا

عاقبت بخیر است شقی ماضی معلوم باب علم است الشقی من شقی فی بطن امه کنایه است در اینکه معاصی

ادمی برا ونوشته میشود مگر بر حالی که از وصادر شود عمدا بی شائبه سهوی یا نسیانی بخلاف طاعات

چنانچه مذکور شد در حدیث سیوم این فصل در شرح فقره ان صلاة التی التبعید بفتح سین بی نقطه و

کسر عین بی نقطه ودال بی نقطه ضد شقی ومراد اینجا عاقبت بخیر است وعظ بعین بی نقطه وظا با نقطه ماضی غایب

مجهول باب ضرب است پند پذیرفتن بسبب غیر عبارتست از اجتناب معاصی بملاحظه عذابهائی که بر سر ام

طائفه امم ودر قران منقول شده ویا بملاحظه تغلب احوال دوزکار ومرک امثال واقران الکیس افعل

التفضیل است الکیس بفتح کاف وسکون یا دو نقطه پایین وسین بی نقطه مصدر باب ضرب بزرکی واول مجرور

ومضاف الیه است واضافه مبنی بر اسناد مجازیست وان اسناد فعل بمصدر است نظیر جد جده التقی بضم

تا دو نقطه بالا منقلب از واو وقاف والف منقلبه از یا مصدر باب ضرب افتعال پرهیزکاری از معاصی

احمق افعل التفضیل است واشتقاق ان از عیب ناخ راست الحمق بضم حا بی نقطه وسکون وضم میم مصدر

باب حسن وعلم وان مجرور ومضاف الیه است بنا بر مجاز الفجور بضم فا وضم جیم مصدر باب نصر از تکاب معاصی

الروی بفتح را وکسر واو وتشدید یا کردوم اشن منقلب از همزه است جمع رویه که اسم مصدر باب تفعیل

است فکر ما الکذب بفتح کاف وکسر ذال وکسر کاف وسکون ذال مصدر باب ضرب است روی الکذب

عبارتست از فکرهای شعرا ومنشیان که معروف است ولطیفه می نهادند بنا بر آنکه رؤی جمع رؤ

روایا می باشد ابن اثیر در نهایه گفته وفی حدیث عبد الله شر الروایا روایا الکذب هی جمع رویه و

هو ما یروی الانسان فی نفسه من القول والفعل ای یزور ویفکر واصلها الهمز یقال روات فی

الامر وقیل هی جمع راویه للرجل الکثیر الروایه والها فیه للمبالغه ای الذین یروون الکذب ویکثر

روایاتهم فیه الخطایا بفتح خا وکسر طا وسکون یا وهمزه کا ها ان الکذاب بکسر کاف وتخفیف وتشدید ذال

بانقطه مصدر باب ضرب دروغ گویی و بفتح کاف و تشدید ذال بغایت دروغگو و بر هم تقدیر لسان الکذب
عبارت است از سخن دروغ و دروغگویی یعنی گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که ناعاقبت بخیر
کسی است که ناعاقبت بخیر شد در شکم مادرش و عاقبت بخیر کسی است که پند پذیر شد بسبب غیرش و
زیرکتر زیرکی پرهیزکاریست و کودنتر کودنی ارتکاب معاصی است و بدتر فکرها فکرهای دروغ است
خواه در نظم و خواه در نثر و بدترین کارها بدعتهاست و کورتر کوری کوری دل است بغفلت از آیات
بینات محکمات و بدتر پشیمانی پشیمانی روز قیامت است و بزرگتر گناهان نزد الله زبان دروغگوی است

اصل وشر الکسب کسب الربا وشر المآکل اکل مال الیتیم واحسن الزینة زینة الرجل هدی حسن مع ایمان واملک امره به وقوام خواتیمه ومن یتبع السمعة یسمع الله به ومن یتول الدنیا یعجز عنها ومن یعرف البلاء یصبر علیه ولا یصبر من لا یعرفه ینکل والریب کفر

شرح الکسب بفتح کاف و سین بی نقطه مصدر باب ضرب طلب روزی و مستعمل میشود بمعنی روزی کسب کرده
است و مراد اینجا مناسبست ربا در بعض نسخ بکسر را و با یکنقطه و الف منقلب از واو است و در بعض
بکسر زای و نون و الف منقلب از یا است و اول مستعمل میشود در چند معنی و مذکور است در کافی در کتاب
المعیشة در احادیث باب الربا که باب عقاب و بکسر است مآکل بسکون همزه و فتح کاف مصدر میمی باب نصر است
و حسن مرفوع و مبتدا است و مضاف است و زینة الرجل مجرور و بدل الزینة است هدی مرفوع و
خبر مبتدا است و میتواند بود که زینة الرجل مرفوع و خبر مبتدا باشد و هدی بدل از آن باشد الهدی
بضم ها و دال بی نقطه و الف منقلب از یا مصدر باب ضرب راهنمایی و مراد اینجا امام راهنماست و آن دو
قسم است یکی راهنمای سوی جنت مثل نبی و وصی نبی دوم راهنما سوی جهنم چنانچه گفته در سوره قصص
جعلناهم ائمة یدعون الی النار و ذکر حسن احتراز از قسم دوم است و آن مرفوع و نعت هدی یا مجرور و
مضاف الیه است املک افعل التفضیل است بمعنی اقوی و اصح سطر زیر در مغرب گفته اذا اوصی الرجل
بوصیتین فاخریهما املک ای اضبط لصاحبها و اقوی فهو من الملک کانها غلبت و تمسکت فلا
تخلیه الی الاولی و نظیره الشرط املک فی المثل السائر قال ابن فارس اصل هذا الترکیب یدل علی

قوة فی الشیء وصحة و آن مجرور بعطف بر ایمان است و مضاف است ضمیر امره راجع با ایمان است و امر
بمعنی کار است به متعلق با ایمان است و ضمیر راجع به هدی است و قوام بکسر قاف مجرور و عطف
بر ایمان است و بمعنی انتظام است ضمیر خواتیمه راجع با ایمان است الخواتیم جمع خاتمه بکسر تا عاقبتها
و اینجا عبارتست از لوازم ایمان مثل سؤال الهدی از هر مشکل که حاجت افتد حاصل اینست ایمان همیشه می
باید که با دو چیز باشد اول آنکه اقوی و اصح کارها ایمان باشد دوم آنکه لوازم ایمان منتظم و بی فساد باشد
و لآنه الحسن یتبع خواهد شد یتبع بسکون تا یکنقطه و غین با نقطه مضارع غایب معتل اللام باب افتعال
مجزوم است زیرا که من متضمن معنی شرط است الاتباع خواهش چیزی السمعة بفتح و ضم سین بی نقطه و سکون
میم و عین بی نقطه و بفتح سین و فتح میم اسم مصدر باب افتعال نیکنامی که و شهرت که بسبب شنوانیدن کار
کسی میشود یسمع بکسر عین مضارع غایب معلوم باب علم یا باب تفعیل برای مبالغه است با در به برای تعدیه
است و مراد اینست که الله تعالی رسوا میکند او را باطلاع مردمان بر باطن امر او که سماخنکی است یتول
بتشدید لام مفتوحه مضارع غایب معلوم معتل اللام باب تفعل مجزوم است یعجز از باب ضرب و علم مجزوم است
ینکل بنون از باب نصر و ضرب و علم مجزوم است ریب بفتح را و سکون یا دو نقطه پایین عبارت است از
شک در حسن بلا و انکار قضا و قدر یعنی و بدتر کسب کسب رباست و بدتر خوردن خوردن مال یتیم است
و بهترین آرایش آرایش مرد از نامی نکوست با ایمانی و اقوای کار را ایمان باید و انتظام لوازم ایمان باید
و هر که خواهش کند بعملش نیکنامی را رسوا میکند الله او را و هر که دوست دارد دنیا را عاجز میشود
از دنیا یعنی که دوست میدارد و هر که میشناسد بلا را صبر بر آن میکند گفتن انا لله و انا الیه راجعون
از ته دل و هر که نمی شناسد بلا را سر باز میزند بجانب دهر نه حسن آن و شک کفر است

اصل ومن یتکبر یضعه الله ومن یطع الشیطان یعص الله ومن یعص الله یعذبه الله ومن یشکر یزده الله ومن یصبر علی الرزیة یعنه الله ومن یتوکل علی الله فحسبه الله

شرح و هر که تکبر و
خودپسندی کند پست میکند او را الله و هر که فرمان برد شیطان را نافرمانی میکند الله را و
هر که نافرمانی کند الله را عذاب میکند او را الله و هر که شکر کند زیاده میدهد او را الله و هر که صبر کند در

میصبغه بیکند اورا الله و هر که توکل کند بر الله پس بس است او را الله اصل لا تسخطوا
الله برضا احد من خلقه ولا تتقربوا الی احد من الخلق بتباعد من الله فان الله عز و
جل لیس بینه و بین احد من الخلق شیء یعطیه به خیرا ولا یدفع به شرا الا بطاعته
و ابتغاء مرضاته شرح لا تسخطوا نهی باب افعال است رضا بکسر را و الف مقصوره مصدر
علم است لا تتقربوا نهی باب تفعل است بحذف یکی از دو تا عبارت از تعهد و پیمان است ولا یدفع
بتقدیر و لا شیء یدفع است الا بتقدیر و لا شیء الا بطاعته است المرضاة بفتح میم مصدر
باب علم خوشنودی و اسم مکان برای کثرت جای بسیاری خوشنودی یعنی غضبناک مکنید
الله را بخوشنودی کسی از جمله خلقش و نزدیکی مجویید سوی کسی از جمله خلق بدوری از الله چه
در نیستی که الله عز و جل نیست میان او و میان کسی از جمله خلق پیمانی که دهد او را بوسیله آن
خوبی و نه پیمانی که دفع کند بوسیله آن از او بدی الا پیمانی که فرمانبرداری او و پیروی
خوشنودی او است اصل و ان طاعة الله نجاح من کل خیر یبتغی و نجاة من کل شر یتقی و ان
الله عز ذکره یعصم من اطاعه ولا یعتصم به من عصاه ولا یجد الهارب من الله عز و جل
مهربا و ان امر الله نازل ولو کره الخلائق و کل ما هو آت قریب ما شاء الله کان و ما
لم یشأ لم یکن فتعاونوا علی البر و التقوی ولا تعاونوا علی الاثم و العدوان و
اتقوا الله ان الله شدید العقاب شرح النجاح بفتح نون و جیم و حاء بی‌نقطه مصدر باب منع
روا شدن حاجت من در اول ظرف مستقر نعت نجاح است و از قبیل عجبنی حلم من زید است
خبر عبارت از نجات است یتقی مضارع غایب مجهول باب افتعال است ذکر الله مستعمل میشود در امثال
از جناب و خواه بخیر و خواه بشر یعتصم مضارع غایب معلوم باب ضرب است الاعتصام مصدر باب
افتعال پناه بیافتن تعاونوا نهی تعاونوا امر ماخوذ است از سوره مائده یعنی و بدرستی که فرمانبرداری الله
روایی است از هر حاجتی خوبی که طلب کرده میشود و رهایی از هر بدی که پرهیز کرده میشود و بدرستی
که الله عز ذکره نگاه میدارد کسی را که فرمان برد او را و پناه نمی‌یابد به او کسی که نافرمانی کرد او را و نمی

یابد

یابد گریزنده از الله عز و جل گریزگاهی را و بدرستی که فرمان الله فرود آینده است هر چند که نخواهند خلایق
و هر چه آینده است نزدیک است آنچه خواست الله شد و آنچه نخواست نشد پس مدد یکدیگر کنید بر
نیکوکاری و پرهیزکاری و یکدیگر را مکنید بر بدکاری و تجاوز از حد خود و پرهیز کنید عذاب الله را بدرستی که
الله سخت عذاب است متن اصل و بهذا الاسناد عن ابان عن یعقوب بن شعیب انه سال
ابا عبد الله علیه السلم عن قول الله عز و جل کان الناس امة واحدة فقال کان قبل نوح
امة ضلال فبدا لله فبعث المرسلین و لیس کما یقولون لم یزل و کذبوا شرح در سوره
بقره چنین است کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب
بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه و ما اختلف فیه الا الذین اوتوه من بعد ما جاءتهم البینات بغیا
بینهم فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه من الحق باذنه و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و
لفظ امة واحدة در سوره مائده و یونس و هود و نحل و انبیا و مومنین و شوری و زخرف نیز هست
لیکن باقی موافق نیست باعث یعقوب بر این سوال اینست که مذهب شیعه امامیه اینست که هیچ زمانی از ابتدا
آدم تا انقراض تکلیف خالی از امام معصوم عالم بجمیع احکام نبوده و نخواهد بود خواه در دین شریعت و خواه
در شرایع سابقه و آن امام نبی یا وصی نبی است پس اتفاق جمیع مردمان بر باطل محال است و مذهب مخالفان
اینست که جایز است خلو زمانی از این امام خواه در دین شریعت و خواه در شرایع سابقه پس اتفاق
جمیع مردمان بر باطل ممکن است و فرق میان زمان این شریعت و زمان شرایع سابقه خرق اجماع مرکب
است و مخالفان استدلال کرده اند بر مذهب خود باین آیه بخیال آنکه مراد اینست که در زمانی که بعد از
ادریس و پیش از نوح بوده مردمان اتفاق بر باطل کرده بوده اند و این امام از روی این زایل شرع
کان در حدیث ناقصه است و اسمش ضمیر مستتر راجع بالناس است بنا بر اینکه اسم جمع انسان باشد
افراد و جمع در ضمیر اینجا جایز باشد قبل نوح عبارتست از زمان شریعت آدم و ذکر آن از قبیل اقتصار
اول زمان تکلیف است و مراد آن زمان تا آخر زمان تکلیف است یا از قبیل ذکر جزو دخل است بنا بر اینکه
تکلیف در شریعت آدم و ذکر آن از قبیل اقتصار بر اول زمان تکلیف است و مراد از زمان تا آخر زمان

تکلیفات کمتر بوده از تکلیفات در شریعت بعد از آن که شریعت نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و
محمد علیهم السلام است زیرا که در شریعت آدم فرضی غیر توحید نبود بخلاف شرایع دیگر چنانچه مذکور است
در کافی در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب هفتم که باب بعنوان و مقدم بر باب فی ان الایمان مبثوث
بجوارح البدن کلها است امة منصوب و خبر کان است و مضاف است ضلال بفتح ضاد و تخفیف لام
مجرور و مضاف الیه است و مراد بامة ضلال گروهی است که اگر وحی الهی و ارسال رسولی سوی ایشان
نباشد گمراه شوند بسبب پیروی ظن و اختلاف از روی ظن بنا بر اینکه عالم بغیب نیستند و نفس ایشان میل
سوی اختلاف از روی ظن دارد باعتبار فطرت و جبلت نظیر آیه سوره انبیا خلق الانسان من عجل
پس اضافه در امة ضلال از ادنی ملابست است و میتواند بود که مراد بضلال گمراهی نباشد بلکه مراد
محض جهل بغیب باشد مثل آیه سوره ضحی و وجدک ضالا فهدی و آیه سوره شعرا قال فعلتها اذا و انا
من الضالین فاء در فبدا برای تفریع است و در بعض نسخ فبدا الله سبحانه است و در بعضی فبدا لله
بی الف است و بنا بر اول بدا ماضی غایب معلوم بدون اللام باب منع است والله مرفوع و فاعل است
و بنا بر دوم بدا معتل اللام باب نصر است و لله مجرور است و بدا لله بمعنی اراد الله است الف لام
المرسلین برای عهد خارجی است و مراد شخص رسول صاحب شریعت است و همچنان است الف لام
النبیین در این ضمیر مستتر در لیس راجع بمراد بآیه است ضمیر یقولون راجع بمخالفان است و مراد بما
یقولون استدلالی است که مذکور شد لم یزل بضم زای معلوم باب نصر از افعال ناقصه است و ضمیر مستتر
راجع بامام معصوم عالم بجمیع احکام است و این جمله استینافیه بیانی سابق است کذبوا ماضی معلوم باب
تفعیل است و ضمیر راجع بمخالفان است و حاصل جوابی که امام علیه السلم گفته اینست که مراد باین آیه
آن نیست که مخالفان میگویند و دلیل بر اینکه مراد آن نیست اینست که اگر مراد باین آیه اخبار باتفاق
جمیع مردمان زمانی بر باطل یا بر حق بود نمیگفت در سوره یونس که ما کان الناس الا امة واحدة
فاختلفوا زیرا که اتفاق جمیع مردمان بر باطل یا بر حق در جمیع زمان سابق مذهب هیچکس نیست پس مراد
اخبار بتوافق جمیع مردمان است در فطرت جهل بغیب و میل به پیروی و اختلاف از روی ظن و حاجت

جمیع

جمیع ایشان سوی وحی الهی و تعیین انبیا و اوصیا برای بیان شرایع و نهی مردمان از اختلاف از
روی ظن موافق آیه سوره نازعات و نهی النفس عن الهوی و اینست تاویل روایتی که صاحب مجمع البیان
در تفسیر آیه سوره بقره ذکر کرده که روی اصحابنا عن ابی جعفر الباقر علیه السلم انه قال کانوا قبل
نوح امة واحدة علی فطرة الله لا مهتدین و لا ضلالا فبعث الله النبیین و از این تقریر ظاهر شد که
فاء در فبعث و در فاختلفوا برای تعقیب نیست بلکه برای تفریع است یعنی و در روایت سابق که سند
سابق از ابان بن عثمان از یعقوب بن شعیب اینکه او پرسید امام جعفر علیه السلم را از قول الله عز و جل
در سوره بقره که بودند مردمان یک گروه پس امام گفت که بودند در زمانی که پیش از شریعت نوح بود
گروه نادانی باخبار در فطرت پس ابتدا کرد پروردگار آدم پس فرستاد شیث پیغمبر مرسل معروف او و نیست
مراد چنانچه مخالفان میگویند بیان این که امام معصوم عالم بجمیع احکام زایل نشده هرگز و مخالفان
تکذیب کردند او را اصل یفرق فی لیلة القدر ما کان من شدة او رخاء او مطر بقدر ما یشاء الله
عز و جل ان یقدر من مثلها الی قابل شرح چون امام علیه السلم فارغ شد از جواب شبهه مخالفان استدلال
کرد بر مذهب حق باین آیه سوره دخان که فیها یفرق کل امر حکیم امرا من عندنا انا کنا مرسلین و آیه سوره قدر
انا انزلناه فی لیلة القدر و بیان اینها مذکور است در کافی در کتاب الحجة در باب فی شان انا انزلناه فی لیلة
القدر و تفسیرها که باب چهل و یکم است یفرق مضارع غایب مجهول باب نصر است الفرق بفتح فا و سکون را
جدا کردن و فرقه از جمله حوادث نیز و از باقی اعلام آن فرقه و تنها اعلام باقی ذکر شدت و رخا و مطر بعنوان
مثال است و مراد اینست که هرچه محتاج میشود امام زمان بدانستن آن تا سال آینده معلوم میشود به
استنباط از قرآن که تبیان کل شیء است مثل آنچه مذکور است در کافی در کتاب الحجة در چهارم باب اول که باب
الاضطرار الی الحجة است که امام جعفر صادق علیه السلم سرگذشت عالم شامی را بتفصیل گفت یقدر
مضارع غایب معلوم باب ضرب است القدر بی اشتباه یعنی جدا کرده میشود در شب قدر الحکم یا
از حکمی یا مستثنی یا بدانی بی اشتباه میکند الحکم را که میخواهد الله عز و جل یا اگر بی اشتباه کند
آن را تا مثل شب قدر در سال آینده ثم اصل حدیث البحر مع الشمس علی بن ابرهیم عن

ابيه عن ابن محبوب عن عبد الله بن سنان عن معروف بن خربوذ عن الحكم بن المستورد عن علي بن
الحسين عليهما السلم قال ان من الاقوات التي قدرها الله للناس مما يحتاجون اليه البحر الذي خلقه
الله عز وجل بين السماء والارض قال وان الله قد قدر فيها مجاري الشمس والقمر والنجوم و
الكواكب وقدر ذلك كله على الفلك ثم وكل بالفلك ملكا ومعه سبعون الف ملك و
هم يديرون الفلك فاذا اداروه دارت الشمس والقمر والنجوم والكواكب معه فنزلت في
منازلها التي قدرها الله عز وجل فيها ليومها وليلتها فاذا كثرت ذنوب العباد واراد الله
تبارك وتعالى ان يستعتبهم باية من اياته امر الملك الموكل بالفلك ان يزيل الفلك الذي
عليه مجاري الشمس والقمر والنجوم والكواكب فيامر الملك اولئك السبعين الف ملك ان يزيلوه
عن مجاريه قال فيزيلونه فتصير الشمس في ذلك البحر الذي يجري فيه الفلك قال فيطمس ضوؤها
ويتغير لونها فاذا اراد الله عز وجل ان يعظم الاية طمست الشمس في البحر على ما يحب الله ان
يخوف خلقه بالاية قال وذلك عند انكساف الشمس قال وكذلك يفعل بالقمر قال فاذا اراد الله
ان يجليها او يردها الى مجراها امر الملك الموكل بالفلك ان يرد الفلك الى مجراه فيرد الفلك
فترجع الشمس الى مجراها قال فتخرج من الماء وهي كدرة قال والقمر مثل ذلك قال ثم قال
علي بن الحسين صلوات الله عليهما اما انه لا يفزع لهما ولا يرهب بهاتين الايتين الا من كان من
شيعتنا فاذا كان كذلك فافزعوا الى الله عز وجل ثم ارجعوا اليه شرح من الاقوات اشاره
است بايه سوره حم سجده وقدر فيها اقواتها في اربعة ايام سواء للسائلين بين السماء والارض يا بين
معنی است که گاهی در سما است وگاهی در ارض است مثل هذا المركوب بين زيد وعمرو ومراد بسما نصف
مدار كواكب است كه در فوق افق است ومراد بارض ما تحت افق است وشامل است بر نصف مدار
كواكب كه در تحت افق است موافق ايه سوره طلاق الله الذي خلق السموات طباقا ومن الارض
مثلهن بنا براينكه من براى تبعيض باشد ومراد اينست كه اين بحر حركت كند ودير رسيد مثل كواكب يا آنكه
اين بحر وجود دارد نزديكى بالاى قمر است ورسيده بسماء چهارم كه موضع شمس است ومتحرك است بحركت قمر

نيز

وجرم آن نقدر نيست كه چون خطوط شعاعيه از موضع ناظر درود و مماس محيط قمر شود واز انجا تجاوز كرده
باسمان چهارم رسد ملاقى آن بحر شود واين بحر نيست كه باعث كسوف شمس ميشود بشرط حيلوله قمر ميان ناظر و
ميان شمس كه مختلف ميشود باختلاف مواضع ناظرين واين منافات ندارد با قول منجمان ديگرى واقع است در
قطعه از ظل مخروطى ارض در جانب اعلى آن ومتحرك است بحركت ظل مخروطى ارض وان باعث انكساف قمر است كاهى
واين نيز منافات ندارد با قول منجمان وان بحر را قوت گفته باعتبار اينكه باران كه قوت است از ان ميباشد
موافق ايه سوره جاثيه وما انزل الله من السماء من رزق فاحيا به الارض بعد موتها ودر تفسير من الايات
استعمارى من الاقوات وبنا بران ميتواند بود كه البحر الذي خلقه الله عز وجل بين السماء والارض استعاره
باشد براى دو مخروط يكى مناط كسوف شمس است ورأس آن در موضع ناظر وقاعده آن جمله ارض است و
آن در فلكهاى سماء رابع است ومحيط آن مماس محيط قمر است وديگرى مناط خسوف قمر است وآن ظل
مخروطى ارض است كه راس آن در سما وقاعده آن در ارض است ضمير فيها راجع بالسماء است يا راجع بالجمع
است باعتبار مواضع آن نظير قول امرئ القيس قفا نبك من ذكرى حبيب ومنزل بسقط اللوى بين الدخول
فحومل كه بمعنى بين مواضع الدخول ومواضع حومل است چنانچه ابن هشام در مغنى اللبيب در حرف الفاء از
بعضى نقل كرده ودر تفسير منهاست فرق ميان نجوم وكواكب اينست كه اول عبارتست از صورتهايى كه
منازل قمر است وبيست وهشت است وهر كدام مركب از چند ستاره است مثل ثريا ودوم عبارتست از
ستارهايى است كه هر كدام فرد است وجزو ان صورتها نيست مثل زحل ودر تفسير والكواكب نيست
ورود وجا مشار اليه ذلك مصدر مفهوم از مجاريست وان جريانست وكلمه عبارتست از اكثر جريان
كه قريب بمجموع است فلك بفتح فاء وفتح لام است عبارتست از مجموع من حيث المجموع اجزاء حركتاينه دوده
ميكند از سماوات پس مراد بفلك از شمس وقمر ونجوم وكواكب است وجز ذى عزائها ندارد وسبعون گاهى
مستعمل ميشود بمعنى عدد بسيار بى نهايت چنانچه گفته اند در ايه سوره توبه ان تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر
الله لهم وهم يديرون الفلك ونظائر اش نوعى از مجاز وتمثيل است براى بيان كمال پادشاهى الله تعالى
زيرا حركت فلك فعل بى واسطه الله تعالى است وبامر كن واقع ميشود موافق ايه سوره اعراف وكل

والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره وتوضیح این ممکن است بتجویز اینکه چنانچه حرکات متعلقه بیدن
آدمی دو قسم است یکی فعل بواسطه آدمی است مثل نماز و حج و دیگری فعل بواسطه الله تعالی است
مثل حرکت نبض و حرکت مرتعش همچنان حرکات متعلقه بجسم فلک دو قسم است یکی فعل بواسطه ملک است
مثل تسبیح و تهلیل و استغفار و قول ملائکه که اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و دیگر
فعل بواسطه الله تعالی است و اوامر فلک و نظائر مثل از قبیل قسم دوم است و از جمله نظائر مثل
الحجر مذکور است که در کافی در کتاب النکاح در حدیث ششم باب هشتاد و ششم که باب اللواط است که جبرئیل زمین
قوم لوط را برداشت از هفت طبقه و سرنگون کرد و این مبنی بر اینست که مجرد غیر الله تعالی نمیباشد
فاعل بقول کن غیر مجرد نمیباشد و الله اعلم ضمیر معه در دوم راجع بفلک است و معیت باعتبار مقارنت
حرکة هر جزء فلک یا حرکة مجموع من حیث المجموع فلک است پس از این لازم نمی آید که حرکت کواکب بعینها حرکت
سموات باشد چنانچه مذهب فلاسفه است جمله فاذا کثرت ذنوب العباد مبنی بر اینست که الله تعالی پیش از
خلق افلاک میدانست که چه وقت بسیار میشود ذنوب عباد و خذلان او واقع میشود در حرکت فلک را
بروشی کرده که کسوف یا خسوف مقارن آن باشد الاستغنا بعین بی نقطه و تاء دو نقطه بالا و با یک نقطه که
شمردن کسی را ما خوذ است از عتب بفتح عین و فتح تاء بمعنی کرسی الذی علیه مجاری الشمس و القمر و النجوم و الکواکب
در فقیه نیست و مجاری آن مجاری است از آنکه فلک را مجاری آن بنوعی از مجاز است و مراد تعبیر مسلکی
است که غالبا در آن میباشد و میگوید شمس میباشد و غیر غالب اینست که در قمر در وقت مقارنه شمس در
یکی از عقدتین که آنها را راس و ذنب میگویند باشد یا نزدیک یکی از آنها باشد یجری فی الفلک یعنی قد
یجری فیه بعض الفلک است بطس بطاء بی نقطه و سین بی نقطه مضارع غایب مجهول باب نصر است الطمس
طاء و سکون میم محو او در او برده ها از شک داویست و در فقیه واو است زیاد کردن کان در الا کان
من شیعتنا برای اشاره باینست که هر کدام از شیعه که در روز اخذ میثاق از ذریت آدم اقرار بولایت
کرده شیعه خالص است و الا محض ظاهر است و این مبنی بر اینست که سایر مردمان محال میشمرند چه مذکور شد
و باور کرده اند کلام فلاسفه زنادقه را که آنها هم از فاعل موجب است و استعباد غیر آن منظور در آنها

نیست رجعوا بمعنی تو بوا است بدانکه این حدیث از جمله مشهورات باشکال است و وجه آن اینست که
چون فلاسفه زنادقه دیده اند که انکساف شمس مخصوص وقت مقارنه شمس و قمر و مقاطره آنها بالارض است
و خسوف قمر مخصوص وقت مقابله شمس و قمر و مقاطره آنها بالارض است خیال کرده اند که نور قمر
مستفاد از نور شمس است و این از جمله احادیث و قسمی از اقسام مسند صروریات شمرده اند و مردمان جاهل
آنرا باور کرده اند با وجود آنکه سوره یونس هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا و از قرائن عقلیه بر خلاف
اینست که نور قمر کائن فی نفسه در خارج است زیرا که محسوس است پس اگر عرض است حرکت بتبعیت
حرکت موضوع او محال است نزد فلاسفه و اگر جسم است لازم می آید از آن خرق و التیام در فلک محیط قمر و
این منافی قواعد فلاسفه است و لازم می آید از انتقال آن در وقت خسوف خلو مکان او یا انتقال آن بمحلی دیگر
و هر دو منافی قواعد فلاسفه است و نظیر اینست که چون دیده اند که حرارت در وقت مماسه آتش و چیزی که
بهم میرسد و برودت در وقت خوردن کافور و ما نند آن بهم میرسد خیال کرده اند که آتش و کافور و
مانند آنها موثر است و غافلند از اینکه فاعل غیر اراده نمیباشد چنانچه سید مرتضی در رساله تکذیب
منجمین گفته که قد فرغ المتکلمون من الکلام فی ان الکواکب لا یجوز ان تکون فینا فاعلة و تکلمنا ایضا فی موضع
علی ذلک و بینا بطلان الطبائع التی یهذون بذکرها الاضافة الافعال الینا و بینا ان الفاعل لابد ان
یکون حیا قادرا و قد علمنا ان الکواکب لیست بهذه الصفة و ما در مقدمه حاشیه عدة در ذیل جواب
از شک رابع استدلال بر بطلان افعال طبیعیه کرده ایم بدو وجه و ایضا فلاسفه چیزی از افلاک را قابل
حرکت مستقیم و قابل خرق و التیام نمیشمرند و آنرا نیز مردمان جاهل باور کرده اند و ایضا صانع عالم
را موجب میشمرند بنابر توهم امتناع تخلف معلول از علت تامه و مردمان جاهل آنرا نیز باور کرده اند
و بنابراین ابن بابویه در فقیه بعد از نقل این حدیث با اندک تغییری گفته که ان الذی یخبر به المنجمون من الکسوف
فیتفق علی ما یذکرون لیس من هذا الکسوف فی شیء و انما یجب الفزع الی المساجد و الصلوة عنده و
لانه مثله فی المنظر و شبیه فی المشاهدة کما ان الکسوف الواقع مما ذکره سید العابدین علیه السلم انما وجب الفزع
فیه الی المساجد و الصلوة لانه آیة تشبه آیات الساعة و کذلک الزلازل و الریاح و الظلم و هی آیات تشبه آیات

الساعة فافزعوا بذكر الله عند مشاهدتها والرجوع الى الله تبارك وتعالى بالتوبة والانابة والفزع الى
المساجد التي هي بيوته في الارض والمستجير بها محفوظ في ذمة الله تعالى ذكره وقد قال النبي صلى الله عليه وآله ان
الشمس والقمر آيتان من آيات الله تجريان بتقديره وينتهيان الى امره لا ينكسفان لموت احد ولا لحيوة احد
فاذا انكسف احدهما فبادروا الى مساجدكم واين بعيد مينمايد زيرا كه غير نجمه منجمان خبر ميدهند مشاهد
شدن ومقتضاى سياق حديث اينست كه پيش از مشاهده قيامت شود يعني اين حديث در باب آفتاب
است روايت كرده علي بن ابرهيم از پدرش از حسن بن علي بن محبوب از عبد الله بن سنان از معروف بن خرّبوذ
بفتح خاء بانقطه وتشديد راء مفتوحه وضم باء يك نقطه وسكون واو وذال با نقطه از حكم بن مستورد بكسر راء
ودال بي نقطه از علي بن حسين عليهما السلام گفت كه بدرستي كه از جمله وسيله روزيهائي كه تقدير كرده آنها را الله براى
از جمله آنچه محتاج ميشوند سوى آن دريائيست كه آفريد آنرا الله عز وجل در ميان آسمان و زمين امام گفت
كه بدرستي كه الله بتحقيق تدبير كرده در آسمان كندگاههاى آفتاب و ماه و ستارگان و منازل و ساير ستارگان را
وتقدير كرده آن جريان آنهمه را آن بر فلك بعد از آن موكل كرده بر فلك فرشته را وبا او سيصد هزار فرشته
وايشان حركت دهنده فلك را پس چون حركت دهند فلك را حركت كند دوري ميكند آفتاب
وماه و ستارگان و بروج وساير ستارگان با فلك پس فرود مي آيند در منزلهاى آنها كه تدبير كرده آنها را الله
عز وجل در آن منزلها و روزها وشبها پس چون بسيار شود گناهان بندگان وخواهد الله تبارك وتعالى
اينكه تنبيه كند ايشانرا بعلامتي از علامتهاى قدرت امر ميكند فرشته را كه موكل است بفلك باينكه زائل كند
فلكي را كه بر آنست مدار آفتاب و ماه و ستارگان و منازل و ساير ستارگان پس امر ميكند آن فرشته آن سيصد وشصت
هزار را كه زائل كنند فلك را از كندگاههاى آن امام گفت كه پس زائل ميكنند فلك را پس ميگردد آفتاب در آن
دريائي كه كاهي جاري ميشود در آن دريا بعض اجزاى فلك امام گفت كه پس محو كرده ميشود روشني آفتاب و متغير
ميشود رنگش پس چون خواهد الله عز وجل اينكه بزرگ كند آن علامت را پوشيده ميشود همگي آفتاب
در آن دريا بر نحوي كه دوست ميدارد الله كه بترساند مخلوقين خود را بآن علامت امام گفت كه آن نزد
زائل شدن است امام گفت كه وچنين ميكند بماه امام گفت كه پس چون خواهد الله اينكه روشن كند آفتاب را

يا امام

يا امام گفت كه بر ميگرداند آفتاب را سوى كندگاهش امر ميكند آن فرشته را كه موكل است بفلك باينكه بر گرداند
فلك را سوى كندگاهش پس بر ميگرداند فلك را پس بر ميگرداند آفتاب را سوى كندگاهش امام گفت كه
پس بيرون مي آيد از آب بحالي كه آن كم روشني است امام گفت كه وماه مثل آنست راوي گفت كه بعد از آن
گفت علي بن الحسين صلوات الله عليهما آگاه باش بدرستي كه شان اينست كه نيست اينكه جزع كند براى كرفتگى
آفتاب وكرفتگي ماه وترسد از اين دو علامت قدرت مگر كسي كه باشد از شيعه ما پس چون شود چنان
پس جزع كند سوى الله عز وجل بعد از آن توبه وبازگشت كند سوى الله **دهم اصل** علي بن ابرهيم
عن ابيه عن محمد بن سليمان عن الفضل بن اسمعيل الهاشمي عن ابيه قال شكوت الى ابي
عبد الله عليه السلم ما القى من اهل بيتي من استخفافهم بالدين فقال يا اسمعيل لا تنكر ذلك
من اهل بيتك فان الله تبارك وتعالى جعل لكل اهل بيت حجة يحتج بها على اهل بيته في القيمة
فيقال لهم الم تروا فلانا فيكم الم تروا هديه فيكم الم تروا صلوته الم تروا دينه فهلا اقتديتم
به فيكون حجة عليهم في القيمة **شرح** لا تنكر نهي مخاطب با فعال است و مقصود اينست كه تعجب از اين مكن
زيرا كه غالب مردمان چنانند و تعجب از آنست كه الله تعالى بلطف وتوفيق خود ترا راهنمائي كرده براى احتجاج بر
ديگران پس لكل اهل بيت يعني بر غالب است الم تروا بهمزه استفهام انكاري وفتح راء است هديه بفتح هاء
وسكون دال بي نقطه وفتح ياء دو نقطه پايين وضمير است **يعني** روايت كرده علي بن ابرهيم از پدرش از محمد بن
سليمان از فضل بن اسمعيل هاشمي از پدرش گفت كه شكايت بردم سوى امام جعفر صادق عليه السلام آنچه را
كه برميخوردم از اهل خانه خود كه سبكي كردن ايشان بدين است پس امام گفت كه اي اسمعيل عجب شمر آنرا از
اهل خانه تو چه بدرستي كه الله تبارك وتعالى گردانيده براى هر اهل خانه حجتي كه احتجاج كرده ميشود باو
بر اهل خانه او در قيامت باين روش كه گفته ميشود ايشانرا كه آيا نديديد فلانكس را در شما آيا نديديد
طور او را در شما آيا نديديد نماز او را آيا نديديد كيش او را پس چرا اقتدا نكرديد باو پس ميباشد
حجت بر ايشان در قيامت **يازدهم اصل** عنه عن ابيه عن محمد بن عيثم النخاس عن معوية بن
عمار قال سمعت ابا عبد الله عليه السلم يقول ان الرجل منكم ليكون في المحلة فيحتج الله

عز وجل بر یوم القیمة بر علی جیرانه فیقال لهم الم یکن فلان بینکم الم تسمعوا کلامه
الم تسمعوا بکاءه فی اللیل فیکون حجة الله علیهم **شرح** روایت است از علی بن ابرهیم از پدرش
از محمد بن خیثم بفتح خای نقطه دار و سکون یا دو نقطه پایین و فتح ثا سه نقطه از خناس بفتح نون و تشدید
خا با نقطه و سین بی نقطه حیوان موذی از معویة بن عمار که گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم
میگفت که سبب سستی کرد از جمله شما شیعه ما بیشتر از اینکه همسایه باشد پس حجت میکرد الله عز
وجل در روز قیامت با او بر همسایگان او پس گفته میشود ایشان را که آیا نبود فلان کس در میان
شما آیا نشنیدید سخن او را آیا نشنیدید گریه او را در شب پس واسطه او با واسطه گریه او
پس میباشد باعث غلبه الله بر همسایگان **دوازدهم اصل** محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی
عن الحسن بن محبوب عن جمیل بن صالح عن ابی مریم عن ابی جعفر علیه السلم قال سألته
عن قول الله عز وجل وارسل علیهم طیرا ابابیل ترمیهم بحجارة من سجیل قال کان
طیر صاف جاءهم من قبل البحر رؤسها کامثال رؤس السباع واظفارها کاظفار السبع
من الطیر مع کل طایر ثلثة احجار فی رجلیه حجران وفی منقاره حجر فجعلت ترمیهم
بها حتی جدرت اجسادهم فقتلتهم بها **شرح** طیر بفتح طا و سکون یا مرفوع باسم کان است
وان در اصل مصدر باب ضرب است بمعنی پریدن و چون مستعمل شود بمعنی اسم فاعل جمع و افراد
در آن مساویست و چون مستعمل شود در جمع تذکیر و تانیث آن جایز است و در سجیل اقوال
و احتمالات است از جمله اینکه اسم موضعی است از جهنم صاف بصاد بی نقطه و الف و تخفیف فا مکسور
منون اسم فاعل معتل اللام باب ضرب است صحاح سفو یسفو سفوا اسرع فی المشی والطیران جمله جاءهم
خبر کان است جدرت بجیم و دال بی نقطه ماضی مجهول باب نصر ماخوذ است از جدری بضم جیم و فتح
دال و کسر را و تشدید یا بمعنی آبله که برای اطفال میباشد **یعنی** روایت کرد محمد بن یحیی از احمد
محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از جمیل بن صالح از ابو مریم عبد الغفار بن قاسم از امام محمد باقر علیه
السلم روایت که گفت که پرسیدم امام را از قول الله عز وجل در سوره فیل که و فرستاد بر اصحاب فیل

مرغان نیز اگر جماعات بودند می انداختند اصحاب فیل را بسنگهایی که از جهنم بود امام گفت که بودند
مرغانی سفید و از کجا آمدند اصحاب فیل را از جانب دریا سرهای آن مرغان مانند سرهای درندگان بود
و ناخنهای آنها مانند ناخنهای درندگان از جمله مرغان بود با هر مرغی سه سنگ بود دو در دو پایش
و یک سنگ بود در منقارش سنگی بود پس شروع کردند می انداختند اصحاب فیل را بآن سنگها تا آنکه آبله
زده شد بدنهای ایشان پس کشتند اصحاب فیل را بآن سنگها **اصل** وما کان قبل ذلک رؤی شیء
من الجدری وما رؤی من الطیر قبل ذلک الیوم ولا بعده قال ومن افلت منهم یومئذ انطلق
حتی اذا بلغوا حضرموت وهو واد دون الیمن ارسل الله علیهم سیلا فغرقهم اجمعین
قال وما رؤی فی ذلک الوادی ماء قبل ذلک الیوم بخمسة عشر سنة قال فلذلک سمی حضرموت
حین ماتوا فیه **شرح** رؤی بسه جا برا و همزه فعل ماضی مجهول باب منع است مشار الیه ذلک رمی بحجاره
است یا طیر است بنا بر اول من ابتدائیه است و بنا بر دوم تبعیضیه است افلت بفا و تا دو نقطه با
ماضی معلوم باب افعال است الافلات رهاشدن حضرموت مرکب است از دو اسم اول حضر بفتح حا بی نقطه
و فتح و سکون ضاد با نقطه و را بی نقطه و آن جای بودن چیزیست دوم موت بفتح میم و ضم و سکون واو
و تا دو نقطه بالاست صحاح وهما اسمان جعلا واحدا ان شئت بنیت الاسم الاول علی الفتح واعربت الثانی باعراب ما لا
ینصرف قلت هذا حضرموت وان شئت اضفت الاول الی الثانی قلت هذا حضر موت اعربت حضرا وخفضت
موتا وکذلک القول فی سام ابرص ورام هرمز **یعنی** و نبود پیش از آنکه دیده شود باشد چیزی از آبله و ندیدند از
مرغان پیش از آن روز و نه بعد از آن امام گفت که هر که رها شد از جمله اصحاب فیل آن روز رفت تا آنکه
رسیدند بحضرموت و آن وادیست نزدیک یمن فرستاد الله بر ایشان سیلابی را پس غرق کرد ایشان را
همگی امام گفت که و دیده نشده بود در آن وادی آبی پیش از آن روز بپانزده سال امام گفت که پس برای آن نامیده
شد حضرموت وقتی که مردند در آن **سیزدهم اصل** محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن ابن
فضال عن عبد الله بن بکیر وثعلبة بن میمون وعلی بن عقبة عن زرارة عن عبد الملک قال وقع
بین ابی جعفر وبین ولد الحسن علیه السلم کلام فبلغنی ذلک فدخلت علی ابی جعفر علیه السلم فقد

انتم فقال لی مه لا تدخل فیما بیننا شرح روایت کرد محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن
علی بن فضال از عبد الله بن بکیر و ثعلبه بفتح ثاء سه نقطه و سکون عین بی نقطه و فتح لام و باء یک نقطه ابن
میمون و علی بن عقبه بضم عین بی نقطه و سکون قاف و باء یک نقطه از زراره از برادرش عبد الملک گفت که
واقع شد میان امام محمد باقر و فرزندان حسن بن علی مناقشه پس رسید آن بمن پس داخل شدم بر
امام محمد باقر علیه السلم پس خواستم که سخن گویم در مذمت فرزندان حسن پس امام گفت مرا که مکن داخل
درمیان ما بمیانجی کردن اصل انما مثلنا و مثل بنی عمنا کمثل رجل کان فی بنی اسرائیل کانت
له ابنتان فزوج احدیهما من رجل زراع و زوج الاخری من رجل فخار ثم زارهما فبدأ بامرأة
الزراع فقال لها کیف حالکم فقالت قد زرع زوجی زرعا کثیرا فان ارسل الله السماء فنحن
احسن بنی اسرائیل حالا ثم مضی الی امرأة الفخار فقال لها کیف حالکم فقالت قد عمل زوجی
فخارا کثیرا فان امسک الله السماء فنحن احسن بنی اسرائیل حالا فانصرف و هو یقول اللهم
انت لهما و کذلک نحن شرح المثل بفتح میم و فتح ثاء سه نقطه قصه زراع دو جا بفتح زای و تشدید
راء و عین بی نقطه صیغه مبالغه بمعنی صنع است و در بعض نسخ در دوم زراع است فخار بفتح فاء و
تشدید خاء با نقطه و راء در دو معنی مستعمل میشود اول کوزه گر که سبو و ابریق و مانند اینها میسازد
اوست دوم کوزه و مانند آن که اینها را خزف میگویند و اول مراد است در اول و دوم در دوم مراد
است در سوم فاء در فبدأ برای اینست السماء در دو جا بمعنی باران است انت لهما بمعنی اینست که مر
ایشان را تو سیوانی کرد و بس یعنی و جز این نیست که قصه ما و قصه پسران عم ما مانند قصه مردیست
که بود در بنی اسرائیل بیان این آنکه بود او را دو دختر پس تزویج کرد یکی از آنها را بمردی بسیار زراعت
و تزویج کرد دیگری را بمردی کوزه گر بعد از آن زیارت کرد آن دو را با بیوتشان که ابتدا کرد بزن بسیار
زراعت پس گفت او را که چگونه است حال شما پس گفت زن که بتحقیق زراعت کرده شوهرم کاشتنی
بسیار اگر فرستد الله باران را پس ما بهترین بنی اسرائیلیم باعتبار حال بعد از آن رفت سوی زن کوزه
گر پس او را گفت که چگونه است حال شما پس زن گفت که بتحقیق که ساخته شوهرم کوزه بسیار پس

اگر

اگر نگاه دارد الله باران را پس ما بهترین بنی اسرائیلیم باعتبار حال پس امام برگشت و امام میگفت
که خداوندا تویی کارساز برای آن دو و چنانیم ما چهارم اصل محمد عن احمد عن ابن محبوب عن
جمیل بن صالح عن ذریح قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یعوذ بعض ولده و یقول یا
ریح عزمت علیک یا ریح و یا وجع کائنا ما کنت بالعزیمة التی عزم بها علی بن ابی طالب
امیر المؤمنین رسول رسول الله صلی الله علیه و آله علی جن وادی الصبرة فاجابوا و
اطاعوا لما اجبت و اطعت و خرجت عن ابنی فلان ابن ابنتی فلان الساعة الساعة شرح
یعوذ بعین بی نقطه و ذال با نقطه مضارع غایب باب تفعیل است التعویذ کسی را در پناه چیزی کردن ولد
بضم واو و سکون لام جمع ولد بفتح واو و فتح لام است قاموس الولد محرکة و بالضم و الکسر واحد و جمع
عزمت بعین بی نقطه و زای ماضی متکلم معلوم باب ضربت است العزم بفتح عین و سکون زای قسم نهادن
بر کسی ریح بکسر راء و سکون یاء دو نقطه و حاء بی نقطه مبنی بر ضم است و عبارتست از بادی که در درون دها
می باشد در مرض قولنج و باعث دردی عظیم میشود وجع بفتح واو و فتح جیم و عین بی نقطه مبنی بر ضم است و
عبارتست از هیجان باعتبار آنکه ریح باعث وجع است پس جمله کائنا ما کنت استیناف بیانی است
کائنا خبر مبتدا محذوف است بتقدیر هو که راجع بریح او وجع است ما مصدریه است و مصدر نائب ظرف
زمان است مخاطب در کنت ریح است و تذکیر و تانیث آن جایز است پس کنت و نظائرش بفتح و کسر تاء
میتواند بود عزیمه بفتح عین بی نقطه و کسر زای و سکون یاء دو نقطه در پایین در اصل مصدر باب ضرب است
بمعنی عزم و مستعمل شده در ایجاد امری و سبب آن عزم است مثل اسم اعظم و مثل آیاتی از قرآن که بغایت
عظیم الشان است موافق سوره رعد و لو ان قرآنا سیرت به الجبال او قطعت به الارض او کلم به
الموتی جن بکسر جیم و تشدید نون جمع جنی است الصبرة بضم صاد بی نقطه و سکون باء یک نقطه و راء
فراهم آورده شده بی کیل و وزن و سنگهای بسیار که فراهم آورده شده باشد و بنا بر اول استعمال
شده برای جن بسیار که مجتمع باشند و بنا بر دوم حقیقت است بنا بر اینکه آن وادی سنگلاخ بوده و
لما بفتح لام و تشدید میم بمعنی الا است و مستثنی منه محذوف است بتقدیر لا اطلب منک لما خرجت

يعني روايت كرد محمد بن يحيى از احمد بن محمد بن عيسى از حسن بن محبوب از جميل بن صالح از ذريح بفتح ذال با
نقطه وكسر را و سكون يا و دو نقطه پايين وحا بی‌نقطه كفت كه شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلم
برحالی كه تعويذ ميكرد بعض فرزندان خود را باين روش كه ميكفت كه قسم نهادم بر تو ای باد وادی در دنيا
اين انكه در دهست چندانكه تو هستی بوسيله عزيمتی كه قسم نهاد بوسيله ان علی بن ابی طالب امير
المؤمنين فرستاده رسول الله صلى الله عليه واله بر جن صفين پس اجابت كردند و فرمانبرداری كردند
نمی‌طلبم مكر اينكه اجابت كنی و فرمانبرداری كنی و بيرون روی از پسرم فلان پسر دخترم فلان در
اين ساعت در اين ساعت پانزدهم اصل محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن ابن فضال عن عبد الله بن
سنان عن ابی الجارود عن ابی جعفر عليه السلم قال قال رسول الله صلى الله عليه واله
من يتفقد يفقد ومن لا يعد الصبر لنوائب الدهر يعجز ومن قرض الناس قرضوه
ومن تركهم لم يتركوه قيل فاصنع ماذا يا رسول الله قال اقرضهم من عرضك ليوم فقرك
شرح يتفقد بيا و قاف و دال بی‌نقطه مضارع غايب معلوم باب تفعل برای تكلف مجزوم است
يفقد مضارع غايب معلوم باب ضرب مجزوم است بفقد نيافتن مال يعد بعين بی‌نقطه و تشديد
دال بی‌نقطه مفتوحه و مكسوره مضارع غايب معلوم باب افعال بتقدير الصبر بفتح صاد بی‌نقطه و
سكون با يك نقطه و را مصدر باب ضرب شكيبائی النوائب بفتح نون وكسر همزه منقلب از واو
با يك نقطه جمع نائبه حادثات يعجز بعين وجيم وزای از باب ضرب و علم مجزوم است قرض بقاف
و را و ضاد با نقطه ماضی غايب معلوم باب ضرب است القرض بفتح قاف و سكون را پاره كردن و
مراد اينجا عيب كوئی است اقرضهم امر باب افعال است ماخوذ است از قرض بچيزی داده شود بديكری
وقتی تا واپس كرفته شود در وقتی ديكر من حرف جر و تبعيضيه است يا ابتدائيه است العرض بكسر
عين بی‌نقطه و سكون را و ضاد با نقطه ناموس يعنی انچه آدمی مقيد است بحفظ ان و مال را فدای
ان ميكند ليوم متعلق باقرضهم است و مراد اينست كه اكر كسی ترا عيب كويد تغافل كن تا نزد او
قرض باشد و در روز قيامت بكار تو آيد يعني روايت كرد محمد بن يحيى از احمد بن محمد از حسن

ع

علی بن فضال از عبد الله محمد بن سنان از ابو الجارود زياد بن منذر از امام محمد باقر عليه السلم كفت
كه كفت رسول الله صلى الله عليه واله كه هر كه برجوی سند بيمالی اسباب ميشود و هر كه آماده نكند
شكيبائی را برای حادثات زمانه عاجز ميشود و هر كه پاره كند مردمان را پاره ميكنند او را و هر كه ترك كند
مردمان را ترك نمی‌كنند او را كفته شد كه پس چه كار كنم يا رسول الله كفت كه قرض بده مردمان را از ناموس
خود يا بعيبی كه متوجه مكافات ايشان شود در دنيا برای روز حاجتمندی تو شانزدهم اصل
عدة عن احمد عن البرقی عن محمد بن يحيى عن حماد بن عثمن قال بينا موسى بن عيسى في
داره التي في المسعى يشرف على المسعى اذ رای ابا الحسن موسى عليه السلم مقبلا من المروة
على بغلة فامر ابن هياج رجلا من همدان منقطعا اليه ان يتعلق بلجامه ويدعی البغلة منقطعا
شرح بينا ظرف زمان است والفش از اشباع فتحه نون است و مضاف است بجمله موسى مبتدا
و موسى بن عيسى از امرای خلفاء عباسيه است يشرف مضارع غايب معلوم باب افعال است خبر
مبتدا است از بكسر همزه و سكون ذال با نقطه برای مفاجات است رای عامل بينا است هياج
بفتح ها و تشديد يا دو نقطه پايين و الف و جيم است رجلا بدل اين است همدان بفتح ها و سكون ميم
و دال بی‌نقطه قبيله ايست از يمن و بفتح ميم و ذال با نقطه شهريست معروف ضمير اليه راجع بموسى است
روايت قال محمد بن يحيى از احمد بن محمد بن عيسى از احمد بن محمد بن خالد برقی بفتح با يك نقطه و سكون
را و قاف و تشديد يا از محمد بن يحيى خزاز از حماد بن عثمان كفت كه ميان اينكه موسى بن عيسى در سرای
او كه در مسعی است مشرف ميشد بر مسعی ناكاه ديد ابو الحسن موسى عليه السلم را برحالی كه رو آورنده بود
از جانب مروه بر استری پس امر كرد هياج را مردی را از همدان كه بريده شده بود از ديكران بسوی او
باينكه چسبيد بلجامش و دعوی كند استر را اصل فاتاه فتعلق باللجام وادعى البغلة فثنى
ابو الحسن عليه السلم رجله فنزل عنها وقال لغلمانه خذوا سرجها وادفعوها اليه
فقال والسرج ايضا لی فقال ابو الحسن كذبت عندنا البينة انه سرج محمد بن علی
واما البغلة فانا اشتريناها منذ قريب وانت اعلم وما قلت شرح وانت اعلم و ما

قلت بصیغهٔ افعل التفضیل است و واو عاطفه و ما موصوله و صیغهٔ مخاطب است و مثل این
کلام متعارف است در مقام واگذاشتن کسی را بحال او و مثل قول شاعر ای شیخ تو و خلوت من
دام و رسوایی یعنی پس آمد نزد امام پس چسبید بلجام پس دعوی کرد استر را که از آن من است
پس گردانید ابوالحسن پاهای خود را پس فرود آمد از استر و گفت غلامانش را که بگیرید زین استر را و
بدهید سوی او و استر را پس آن مرد گفت که و زین نیز از آن من است پس گفت ابوالحسن علیه السلام
که دروغ گفتی نزد ما است گواهی مقبول اینکه آن زین محمد بن علی باقر است و اما استر پس بتحقیق
که ما خریدیم آنرا از اندک زمانی باز و تو بهتر میدانی و آنچه گفتی هفدهم اصل عنه عن احمد بن
محمد عن محمد بن مرازم عن ابیه قال خرجنا مع ابی عبد الله علیه السلام حیث خرج من عند ابی
جعفر من الحیرة فخرج ساعة اذن له وانتهى الى السالحین فی اول اللیل فعرض له عاشر
کان یکون فی السالحین فی اول اللیل فقال له لا ادعک ان تجوز فالح علیه وطلب الیه و
فابى اباءً وانا ومصادف معه شرح مرازم بضم میم و کسر زا است و ابوجعفر کنیت منصور دوانیقی
از خلفای عباسیه است حیره بکسر حا بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه پایین و را شهری بوده نزدیک کوفه
ساعة منصوب و مضاف بجمله است اذن صیغهٔ معلوم یا مجهول از باب علم است سالحین بسین بی‌نقطه
و کسر لام و کسر حا بی‌نقطه موضعی است از جانب غربی بغداد بچهار فرسخ العاشر بعین بی‌نقطه و کسر شین
با نقطه و را باجگیری که راهدار است فی اول متعلق بعرض است مصادف بضم میم و صاد بی‌نقطه و
کسر دال بی‌نقطه و فا است یعنی روایت است از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از محمد بن مرازم از پدرش
گفت که بیرون آمدیم با امام جعفر صادق علیه السلام در جایی که امام بیرون آمد از نزد منصور از حیره پس
بیرون آمد از حیره در ساعتی که منصور رخصت داد او را و رسید سوی سالحین در اول شب پس
سر راه گرفت او را باجگیری که بود که میبود در سالحین پس گفت امام را که نمیگذارم ترا که بگذری پس
الحاح کرد بر او و طلب کرد سوی او رخصت را پس او ابا کرد ابایی و من و مصادف بودیم با امام اصل
فقال له مصادف جعلت فداک انما هذا کلب قد آذاک واخاف ان یردک وما

ادری ما یکون من امر ابی جعفر وانا ومرازم اتاذن لنا ان نضرب عنقه ثم نطرحه فی
النهر فقال کف یا مصادف فلم یزل یطلب الیه حتى ذهب من اللیل اکثره فاذن له
فمضى علیه السلام فقال یا مرازم هذا خیر ام الذی قلتماه قلت هذا جعلت فداک
فقال یا مرازم ان الرجل یخرج من الذل الصغیر فیدخله ذلک فی الذل الکبیر شرح
آذاک بهمزه و الف و ذال با نقطه از باب افعال است و انا مبتدا است و مرازم عطف بر انا است و خبر
مبتدا محذوف است بتقدیر معذوران کف بضم کاف و تشدید فا مفتوحه و مکسوره و مضمومه امر با
ضم است یعنی پس گفت امام را مصادف که قربانت شوم جز این نیست که این سگی است که بتحقیق آزار
کرد ترا او میترسیم که برگرداند ترا و نمیدانم که چه خواهد شد از کار منصور آیا تجدید رخصت میکند یا
و من و مرازم همراهیم آیا رخصت میدهی ما را که بزنیم گردنش را بعد از آن اندازیم او را در نهر پس
بعد از آن امام گفت که باز ایست ای مصادف پس پیوسته طلب میکرد سوی باجگیر تا آنکه رفت از شب بیشترش
پس رخصت داد امام را علیه السلام پس روانه شد امام علیه السلام پس گفت امام که ای مرازم آیا این بهتر است
یا آنچه گفتید گفتم که این قربانت شوم پس گفت که ای مرازم بدرستی که گاهی مرد بیرون میآید از خواری کوچک
پس داخل میکند او را آن بیرون آمدن در خواری بزرگ اصل عنه عن احمد بن محمد عن الحجال عن حفص
بن ابی عائشة قال بعث ابو عبد الله علیه السلام غلاما له فی حاجة فابطا فخرج ابو عبد الله
علیه السلام على اثره لما ابطا علیه فوجده نائما فجلس عند راسه یروحه حتى انتبه
فلما انتبه قال له ابو عبد الله علیه السلام یا فلان والله ما ذاک لک تنام اللیل والنهار
لک اللیل ولنا منک النهار شرح این حدیث مذکور است در کتاب الایمان والکفر در حدیث
هفتم باب الحلم که باب بیست و نهم است یعنی روایت است از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از حجال بفتح حا و تشدید
جیم که اسمش عبد الله بن محمد است از حفص بفتح حا بی‌نقطه و سکون فا و صاد بی‌نقطه ابن ابی عائشه
گفت که فرستاد امام جعفر صادق علیه السلام غلامی را از آن خود برای حاجتی پس دیر کرد پس بیرون رفت امام جعفر
صادق علیه السلام بر پی او برای اینکه دیر کرد بر او پس یافت او را خوابیده پس نشست نزد سرش باد میزد او را

تا اینکه پیدا شد پس وقتی که پیدا شد گفتند او را امام جعفر صادق علیه السلام که ای فلان فهم نجبا که
روایت این برای تو میخواندید دست بشوید زیرا تب شب و برای ماستان بود بود نوزدهم اصل
عنه عن احمد بن محمد عن علی بن الحکم عن حسان بن ابی علی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
لا تذکروا سرّنا بخلاف علانیتنا ولا علانیتنا بخلاف سرّنا حسبکم ان تقولوا ما نقول
وتصمتوا عما نصمت انکم قد رأیتم ان الله تعالی لم یجعل لاحد من الناس فی خلافنا خیرا
ان الله تعالی یقول فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب
الیم شرح لا تذکروا بصیغه نهی باب نصر ماخوذ است از ذکر بکسر ذال و سکون کاف بمعنی ثنا سرّنا در اول منصوب
و در دوم مجرور است و علانیتنا در اول مجرور است و در دوم منصوب است مقصود این است که
اگر حدیثی گفته باشیم کسی را در خلوت و حدیثی دیگر گفته باشیم در مجلس عام و منافاتی در میان این دو باشد
ترجیح مدهید اول را بر دوم و نه دوم را بر اول زیرا که این حکم از روی ظن است و این ترجیح از ما
مسموع نشده پس در صورت اختلاف هر کدام موسع است چنانچه مذکور است در کافی در کتاب العقل
در حدیث هشتم باب اختلاف الحدیث که باب بیست و دوم است و مذکور است در خطبه کافی نیز
حسبکم بفتح حا بی نقطه و سکون سین و با یک نقطه مرفوع و مبتدا است یا خبر مقدم بر مبتدا است ان
تقولوا خبر است یا مبتدای موخر از خبر است تصمتوا بصاد بی نقطه و تا دو نقطه بالا مضارع معلوم
باب نصر است ان الله در اول بفتح همزه است و در دوم بکسر همزه است در سوره نور چنین است لا
تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا قد یعلم الله الذین یتسللون منکم لواذا فلیحذر و
از جمله احتمالات که مناسب این حدیث است این است که دعاء الرسول اضافه مصدر بفاعل باشد و
عبارت باشد از خواندن او مردمان را بسوی الله تعالی که از روی علم است و مذکور است در آیه سوره
یوسف که قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی وسبحان الله وما انا من المشرکین
و تسلل بمعنی خروج از دعای رسول است در پرده است و لواذ بمعنی پناه گرفتن بچیزی است که پناه میتوان شد
مثل ما کان و نظیر آن بعنوان ظن که دعای ایشان از پیش خود است و غیر دعوت رسول است مثل

خلفا

خلفای ثلثه و مجتهدان اربعه و مخالفت بمعنی رفتن سوی غیر رسول الله و وصی او از جمله داعیان است
و تعدیه آن بعن بتضمین معنی عدول است امر بمعنی کار رسول است و آن سبیل او و دعای اوست و دین
اشعار است باینکه در هر مسأله دعای رسول هست و نزد اهلش است پس اگر کسی پیروی دعای دیگری کند
عدول کرده از دعای او و فتنه عبارت است از نقصان مال و مانند آن موافق آنچه مذکور است در کافی در کتاب
الدواجن در حدیث هفتم باب چهارم که باب اتخاذ الابل است عذاب الیم عبارت است از بیماری سخت یا کشته
شدن یا عذاب آخرت یعنی روایت است از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از علی بن حکم بفتح حا بی نقطه و فتح کاف
از حسان بفتح حا بی نقطه و تشدید سین بی نقطه ابن ابی علی گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت که ثنا و مدح مکنید نهان ما را بخلاف آشکار ما و نه آشکار ما را بخلاف نهان ما کافی شما است
که گوئید آنچه را که میگوئیم و ساکت شوید از آنچه ساکت میشویم بدرستی که شما تحقیق دیده اید اینکه الله عز و جل
نکرده است برای یکی از مردمان در مخالفت ائمه ما چیز نیک بدرستی که الله عز و جل میگوید در سوره نور که پس باید
که احتراز کنند جمعی که مخالفت و عدول میکنند از کار رسول ما از اینکه برخورد ایشان نقصانی یا برخورد
ایشان عذابی درد ناک بیست و سیم اصل حدیث الطبیب محمد عن احمد بن محمد عن علی بن الحکم عن زیاد بن ابی
الحلال عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال موسی علیه السلام یا رب من این الداء قال منی قال فالشفاء
قال منی قال فما یصنع عبادک بالمعالج قال یطیّب بانفسهم فیومئذ سمی المعالج الطبیب شرح
من این الداء سوال است از اینکه آیا فاعل بالطبیعة اجسام است چنانچه فلاسفه طبیعیین میگویند یا فاعل
الله تعالی است باجرای عادت و بر این قیاس است شفا بکسر شین و الف ممدوده بمعنی رهائی از داء الطبیب
بطا بی نقطه و دو با یک نقطه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است التطبیب تحصیل علم باجساد مردمان بتجربه اینکه
دوائی بعد از چه چیز حاصل میشود الانفس بفتح همزه و سکون نون و ضم فا اجساد مردمان جوهری در
صحاح گفته که النفس ایضا الجسد و گفته که وانا فی طعم ثلثة انفس فیذکره هم یریدون به الابدان الطبیب
بفتح طا و کسر با او را عالم باجساد مردمان حاصل ساختن اینست که تاثیر طبیعت باطل است و تجربه عادت الله تعالی
در دادن داء و شفا باطل نیست یعنی این حدیث متعلق بطبیب است روایت که محمد بن یحیی از احمد بن محمد از علی بن

حکم انزیاد بن ابی الحلال بفتح حاء بی‌نقطه و تخفیف لام از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت موسی علیه السلم
که ای صاحب کل الخیار من از نجاست رد کفنه که از من است گفت که پس از نجاست شفا گفت که از من ا
موافق آیه سوره شعرا واذا مرضت فهو یشفین گفت که پس چکار دارند بندگان تو با علاج کنند گفت
که بتحصیل علم کرده با بدان بندگان من پس دل روز نا امید شده علاج کنند طبیب بیست و یکم اصل عنه
عن احمد عن ابن فضال عن ابن بکیر عن ابی ایوب عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما من داء الا
وهو شارع الی الجسد ینتظر متی یؤمر به فیاخذه وفی روایة اخری الا الحمی فانها ترد ورودا
شرح الشارع بشین با نقطه و کسر عین بی‌نقطه نزدیک سوی چیزی فیاخذه منصوب است الورود بنوبت
آمدن چیزی مثل غب و ربع در تب زیرا که هر کدام نوبت مقرری دارد پس گویا که در انتظار می‌آید یعنی
روایت است از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از حسن بن علی بن فضال از عبد الله بن بکیر بضم با و فتح کاف از
ابو ایوب که اسمش ابرهیم بن عثمان یا ابن عیسی است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست هیچ
دردی مگر بر حالی که آن نزدیک است سوی بدن انتظار میکشد که چه وقت مامور میشود بدیدن پس گیرد او را
و در روایتی دیگر اینست که مگر تب چه سبب آن است که آن بنوبت می‌آید بنوبت آمدنی بیست و دوم اصل عنه عن
احمد بن محمد عن عبد العزیز بن المهتدی عن یونس بن عبد الرحمن عن داود بن زربی قال مرضت
بالمدینة مرضا شدیدا فبلغ ذلک ابا عبد الله علیه السلم فکتب الی قد بلغنی علتک فاشتر
صاعا من البر ثم استلق علی قفاک وانثره علی صدرک کیف انتثر وقل اللهم انی
اسئلک باسمک الذی اذا سالک به المضطر کشفت ما به من ضر ومکنت له فی
الارض وجعلته خلیفتک علی خلقک ان تصلی علی محمد وعلی اهل بیته وان تعافینی
من علتی ثم استو جالسا واجمع البر من حولک وقل مثل ذلک واقسمه مدا مدا لکل
مسکین وقل مثل ذلک قال داود ففعلت مثل ذلک فکانما نشطت من عقال وقد فعله غیر
واحد فانتفع به شرح مهتدی بضم میم و کسر دال بی‌نقطه است زربی بکسر و ضم زای و سکون را و کسر
بی‌نقطه و تشدید یا است یا بفتح زای و فتح را است مرضت متکلم معلوم از باب علم است صاع چها

مداست

١٨٠

مداست و مدا بضم میم و تشدید دال بی‌نقطه مقداریست که در دو دست گنجد منضم بیکدیگر
بکجد بر بضم با و تشدید را است استلق بسکون لام و کسر قاف امر معتل اللام باب استفعال است انثره
بسکون نون و ثا سه نقطه و را امر باب نصر و ضرب است مضطر عبارتست از رسول الله صلی الله علیه
وآله است که در روز احزاب در مسجد فتح دعا کرد و گفت که یا صریخ المکروبین یا مجیب المضطرین و یا
کاشف الکرب العظیم انت ولیی وولی آبائی الاولین اکشف عنا کربنا وغمنا وهمنا واصرف عنا شر هؤلاء القوم
بحولک وقوتک وقدرتک و احزاب بهزیمت رفتند و او متمکن شد در زمین و میتواند بود که شامل ایوب
باشد که مذکور است در سوره انبیا که وایوب اذ نادی ربه انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین فاستجبنا له
فکشفنا ما به من ضر استو بکسر واو امر معتل العین واللام باب افتعال است نشطت بنون و شین با نقطه و
طا بی‌نقطه ماضی معلوم متکلم باب ضرب است عقال بکسر عین بی‌نقطه و تخفیف بند زانوی شتر است یعنی
روایت است از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از عبد العزیز بن مهتدی از یونس بن عبد الرحمن از داود بن زربی
گفت که بیمار شدم در مدینه بیماری سخت پس رسید آن با امام جعفر صادق علیه السلم پس نوشت سوی من
که رسید بمن که تو بیمار شدی پس بخر صاعی از گندم بعد از آن بخسب بر پشت تو و پراکنده کن آنرا بر سینه خود
چگونه که پراکنده شده باشد و بگو که خداوندا من میخواهم از تو بنام تو که چون طلب کرد از تو بوسیله
آن درمانده زایل کردی آنچه را که با او بود از آزار و تمکین کردی او را در زمین و گردانیدی او را جانشین تو
بر مخلوقان تو اینکه درود کنی بر محمد و بر اهل بیت محمد و اینکه دور کنی مرا از کوفتن من بعد از آن است
شو نشسته و جمع کن گندم را از دور خود و بگو مثل آنرا و قسمت کن آنرا مد مد برای هر مسکینی و بگو مثل آنرا
گفت داود که پس کردم چنانچه امام گفت پس گویا که بیرون رفتم از بند و بتحقیق کرد آنرا غیر یکی پس منتفع شد
بیست و سوم اصل حدیث محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن محبوب عن ابن رئاب و
هشام بن سالم عن ابی بصیر قال سالت ابا جعفر علیه السلم عن الریاح الاربع الشمال والجنوب و
الصبا والدبور وقلت ان الناس یذکرون ان الشمال من الجنة والجنوب من النار شرح
در بعض نسخ حدیثنا الموت علی ای شیء هو باللجه در ذیل است و حدیث الاعلام والحجة علی اهل ذلک الزمان

بالنجم در ذیل انست مقدم است بر الریاح بالنجم در ذیل انست وحدیث اهل الشام بالنجم در ذیل انست باد
شمال بفتح شین با نقطه والف وسکون همزه مفتوح بادیست که از جانب قطب شمالی ودو پهلوی ان که هر
کدام چهل وپنج درجه است میوزد وباد جنوب بفتح جیم وضم نون وسکون واو وبا یک نقطه از مقابل شمال
میوزد بقدر نود درجه که وسط انها محاذی قطب جنوبی است وباد صبا بفتح صاد بی نقطه وتخفیف
با یک نقطه والف منقلبه از واو بادیست که از جانب مشرق بقدر نود درجه که وسط انها مشرق اعتدال است
میوزد وباد دبور بفتح دال بی نقطه وضم با یک نقطه وسکون واو وراء مقابل صبا است پس از جانب
مغرب بقدر نود درجه میوزد واصل انها اینست که کعبه بمنزله شخصی است که دو بر قد ارد زیرا که حجر
که حجر اسود در آنست وابتدای طواف از ان میشود ودر کعبه نزدیک انست در برابر مشرق است پس رکن
عراقی مقابل قطب شمالیست ورکن یمانی در برابر قطب جنوبی است ورکن شامی در برابر مغرب است ودر
کعبه است وچون کعبه مستطیل است ودو ضلع ان که یکی میان رکن حجر ومیان رکن عراقی است ودیگری که
میان رکن یمانی ورکن شامی است طول کعبه است ودو ضلع دیگر که یکی میان رکن حجر ورکن یمانی است
ودیگری میان رکن عراقی است ورکن شامی است ونسبت عرض کعبه وطولش نسبت نه است به ده
پس اگر خط مستقیم از وسط حقیقی کعبه بنقطه مشرق اعتدال کشیده شود در میان رکن حجر ودر کعبه می افتد
وبرین قیاس است خطی دیگر که زاویه انها قائمه باشد یعنی این حدیث بادها است روایت کرد محمد بن یحیی
از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از علی بن رئاب بکسر راء وهمزه والف وبا یک نقطه وهشام بن
سالم از ابو بصیر گفت که پرسیدم از امام محمد باقر علیه السلام از بادهای چهارگانه شمال وجنوب ودبور
وصبا وگفتم که مردم میگویند که باد شمال از بهشت است وباد جنوب از آتش جهنم است اصل
فقال ان لله جنودا من ریاح یعذب قوما بنوع من العذاب بها من یشاء ممن عصاه ولکل
ریح منها ملک موکل بها فاذا اراد الله عز وجل ذکره ان یعذب قوما بنوع من العذاب اوحی
الی الملک الموکل بذلک النوع من الریح التی یرید ان یعذبهم بها قال فیامرها الملک فتهیج
کما یهیج الاسد المغضب شرح جمله عز ذکره معترضه است وضمیر راجع بالله است وذکره بکسر الذال

الکل

وسکون کاف عبارت است از رسول واوصیای رسول واین اشارت است بایه سوره منافقین
ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین ولکن المنافقین لا یعلمون تهیج بجیم مضارع معلوم باب ضرب است
مغضب بغین با نقطه وضاد با نقطه وبا یک نقطه اسم فاعل باب افعال است یعنی پس امام گفت که بدرستی که الله
را لشکرهایی از جمله بادهائی عذاب میکند بانها هر که میخواهد از جمله انکه عصیان کرده الله را وبرای هر بادی از
انهاست فرشته که موکل است بان پس چون اراده کرد الله عز ذکره اینکه عذاب کند قومی را بنوعی از عذاب وحی کرد
سوی فرشته موکل بان نوع از بادی که اراده دارد الله اینکه عذاب کند ایشان را بان نوع باد امام گفت که پس امر
فرشته امر میکند ان باد را پس از جا در می اید چنانچه از جا در می اید شیر غضبناک اصل قال ولکل ریح منهن اسم
اما تسمع قوله عز وجل کذبت عاد فکیف کان عذابی ونذر انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا فی یوم
نحس مستمر وقال الریح العقیم وقال ریح فیها عذاب الیم وقال فاصابها اعصار فیه نار فاحترقت
وما ذکر من الریاح التی یعذب بها من عصاه شرح الصرصر سخت سرد وسخت آواز کننده العقیم بی خیر
از ان زاده نشود اعصار گرد باد امام گفت که برای هر بادی از انها نامی است آیا نمیشنوی قول الله عز
وجل در سوره قمر که تکذیب رسول کردند قوم عاد پس چگونه بود عذاب من وتندیدن من بدرستی که ما فرستادیم
بر ایشان بادی را که صرصر است در روز شومی که پاینده است وگفت در حکایت عاد در سوره ذاریات
که باد بی خیر وگفت در حکایت عاد در سوره احقاف که بادی که در ان بود عذابی دردناک وگفت در سوره
بقره که برسید باغستان را گرد بادی که در ان بود آتش پس سوخته شد وانچه الله تعالی ذکر کرد در قران از جمله
بادهایی که الله عذاب میکند بانها انکه را که عصیان کرده او را اصل قال ان لله عز ذکره ریاح رحمة
لواقح وغیر ذلک ینشرها بین یدی رحمته منها ما یهیج السحاب للمطر ومنها ریاح تحبس
السحاب بین السماء والارض وریاح تعصر السحاب فتمطره باذن الله ومنها ریاح مما عدد الله
فی الکتاب شرح ریاح مضاف است لواقح بکسر قاف وحاء بی نقطه مرفوع ونعت ریاح است وان مذکور
است در سوره حجر وگفته اند که جمع ملقحه بضم میم وکسر قاف است بمعنی آبستن کننده درختان نظیر طوائح که
جمع مطیحه است بمعنی هلاک کننده مشار الیه ذلک لواقح است باعتبار اینکه مذکور است نشر بنون وشین

بانقطه وراء مصدر باب نصر است یبیج معلوم باب تفعیل است بحتش مضارع غایب معلوم باب ضرب است
تعصر بعین بی‌نقطه وصاد بی‌نقطه وراء غایبه معلوم باب ضرب است تمطر از باب تفعیل یا باب افعال است
امام گفت که والله راست عز ذکره بادهای رحمت که ابشر کنند هم است وغیر آنست بیان این آنکه
پراکنده میکند الله تعالی آن بادها را در پیش رحمت ونعمت او واز جمله آن بادهاست بادی که می‌انگیزد
ابر را برای باران واز جمله آن بادهاست بادهایی است که نگاه میدارد ابر را در میان آسمان وزمین وبادهایی
که می‌افشرد ابر را پس باران میکند باذن الله واز جمله آنهاست بادهایی از جمله آنچه شمرده الله در قرآن
اصل فَأَمَّا الرِّيَاحُ الْأَرْبَعُ الشِّمَالُ وَالْجَنُوبُ وَالصَّبَا وَالدَّبُورُ فَإِنَّمَا هِيَ أَسْمَاءُ الْمَلَائِكَةِ الْمُوَكَّلِينَ
بِهَا فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُهِبَّ شِمَالًا أَمَرَ الْمَلَكَ الَّذِي اسْمُهُ الشِّمَالُ فَيَهْبِطُ عَلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ فَقَامَ
عَلَى الرُّكْنِ الشَّامِيِّ فَضَرَبَ بِجَنَاحِهِ فَتَفَرَّقَتْ رِيحُ الشِّمَالِ حَيْثُ يُرِيدُ اللَّهُ مِنَ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ شرح
فاما الرياح بتقدیر فاما اسماء الرياح است یهب از باب افعال ضرب بفرشته بجناحش علامت امر او
باد شمال را بوزیدن در هر موضعی که الله تعالی خواهد اگرچه غیر مکه باشد و بر تقیاس است نظایر این
یعنی پس آنها نامهایی که منسوبست بادهای چهارگانه که شمال وجنوب وصبا ودبور است پس خبر این نیست
که آنها نامهای فرشتگان موکلان بآن بادهاست پس چون اراده کند الله ایجاد کردن باد شمال امر میکند
فرشته را که نام او شمال است پس فرود می‌آید بکعبه پس می‌ایستد برکن شامی که رکنیست که عبارتست پس می‌زند
بال خود پس پراکنده میشود باد شمال جایی که میخواهد الله از جمله صحرا ودریا اصل وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ
أَنْ يَبْعَثَ جَنُوبًا أَمَرَ الْمَلَكَ الَّذِي اسْمُهُ الْجَنُوبُ فَهَبَطَ عَلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ فَقَامَ عَلَى الرُّكْنِ الشَّامِيِّ فَضَرَبَ
بِجَنَاحِهِ فَتَفَرَّقَتْ رِيحُ الْجَنُوبِ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَيْثُ يُرِيدُ اللَّهُ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ الصَّبَا
أَمَرَ الْمَلَكَ الَّذِي اسْمُهُ الصَّبَا فَهَبَطَ عَلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ فَقَامَ عَلَى الرُّكْنِ الشَّامِيِّ فَضَرَبَ بِجَنَاحِهِ
فَتَفَرَّقَتْ رِيحُ الصَّبَا حَيْثُ يُرِيدُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ دَبُورًا
أَمَرَ الْمَلَكَ الَّذِي اسْمُهُ الدَّبُورُ فَهَبَطَ عَلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ فَقَامَ عَلَى الرُّكْنِ الشَّامِيِّ فَضَرَبَ بِجَنَاحِهِ
فَتَفَرَّقَتْ رِيحُ الدَّبُورِ حَيْثُ يُرِيدُ اللَّهُ مِنَ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ شرح ایضاً ظاهر از شرح فقره سابقه

اصل ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ رِيحُ الشِّمَالِ وَرِيحُ الْجَنُوبِ وَرِيحُ الصَّبَا وَرِيحُ
الدَّبُورِ إِنَّمَا تُضَافُ إِلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُوَكَّلِينَ بِهَا شرح ضمیر قوله راجع بقائل از جمله عرب است یا راجع
بخود شرع است باعتبار قول او در دو فقره سابقه واین اشاره است باینکه ظاهر اضافه اینست که غیر
باشد یعنی باشد ریح مجرور بدل قول است یعنی بعد از آن گفت امام محمد باقر علیه السلام که آیا نمیشنوی قول
قایل را که ریح الشمال وریح الجنوب وریح الصبا وریح الدبور بیان این آنکه جز این نیست که مضاف میشود
آنها سوی فرشتگانی که موکلاند بآنها اصل عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ
بْنِ سِنَانٍ عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرَّبُوذَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ لِلَّهِ جَلَّ وَعَزَّ رِيَاحَ رَحْمَةٍ وَ
رِيَاحَ عَذَابٍ فَإِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ الرِّيَاحَ مِنَ الْعَذَابِ رَحْمَةً فَعَلَ قَالَ وَلَنْ يَجْعَلَ الرَّحْمَةَ مِنَ
الرِّيحِ عَذَابًا قَالَ وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَرْحَمْ قَوْمًا قَطُّ أَطَاعُوهُ وَكَانَتْ طَاعَتُهُمْ إِيَّاهُ وَبَالًا عَلَيْهِمْ إِلَّا مِنْ بَعْدِ تَحَوُّلِهِمْ
عَنْ طَاعَتِهِ شرح روایت است از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از عبد الله بن سنان
از معروف بن خربوذ از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستی که الله راست جل وعز بادهای رحمتی و
بادهای عذابی پس اگر خواهد الله ایجاد کردن از بادهای عذاب بادهای رحمت میکند امام گفت که
هرگز نمیکرد اندر باد رحمت را از جمله بادهای عذاب امام گفت که این برای اینست که الله رحم نکرده قومی
را هرگز که اطاعت او کرده باشند وبوده باشد طاعت ایشان وبالی برایشان مگر بعد از گردیدن ایشان
از طاعت او اصل قَالَ وَكَذَلِكَ فَعَلَ بِقَوْمِ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا رَحِمَهُمُ اللَّهُ بَعْدَ مَا قَدْ كَانَ قَدَّرَ عَلَيْهِمُ
الْعَذَابَ وَقَضَاهُ ثُمَّ تَدَارَكَهُمْ بِرَحْمَتِهِ فَجَعَلَ الْعَذَابَ الْمُقَدَّرَ عَلَيْهِمْ رَحْمَةً فَصَرَفَهُ عَنْهُمْ وَ
قَدْ أَنْزَلَهُ عَلَيْهِمْ وَغَشِيَهُمْ وَذَلِكَ لَمَّا آمَنُوا بِهِ وَتَضَرَّعُوا إِلَيْهِ شرح مثال للجعل الله ان يجعل
الرياح من العذاب رحمة است که در فقره سابقه است لما در اول بفتح لام وتشدید میم است و
بیان تقدیر وقضا مذکور است در کافی در کتاب التوحید در حدیث هفتم باب البداء که باب
چهاردهم است واینجا میگوییم که مراد تقدیر عذاب بفعلیت که مقتضی باد عذابیست ومراد بقضا ارسال
باد عذابیست لما در دوم بفتح لام وتخفیف میم است یا بکسر لام وتشدید میم است یعنی امام گفت که و

کرد بقوم یونس یا دی این انکه وقتی که ایمان آوردند رحم کرد ایشان را الله تعالی بعد از آنکه بود که تقدیر کرده بود بر
ایشان آن عذاب را و قضا کرده بود از تعبد ازان در دنیا فوت ایشان رحمتش پس کردانید آن عذاب مقدر
بر ایشان از رحمتی پس کردانید از ایشان در حالی که بتحقیق فرود آورده بود از برای ایشان و نزدیک شده
بود ایشان را و آن کردانید وقتی بود که ایمان آوردند با و زاری کردند **اصل** قال و اما الریح العقیم
فانها ریح عذاب لا تلقح شیئا من الارحام و لا شیئا من النبات و هی ریح تخرج من تحت الارضین
السبع و ما خرجت منها ریح قط الا علی قوم عاد حین غضب الله علیهم فامر الخزان ان یخرجوا
منها علی مقدار سعة الخاتم قال فعتت علی الخزان فخرج منها علی مقدار منخر الثور تغیظا
منها علی قوم عاد **شرح** تلقح از باب افعال است تخرج معلوم باب نصر است خزان بضم خا با نقطه و تشدید
زای جمع خازن است عتت بفتح عین بی نقطه و فتح تا دو نقطه بالا ماضی غائبه معلوم معتل اللام باب نصر
است العتو بضم عین بی نقطه و ضم تا و تشدید واو زیاده روی و این اشاره است بآیه سوره حاقه
و اما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیة سخرها علیهم سبع لیال و ثمانیة و امثال اینها نوعی از مجاز و تمثیل است
برای بیان کمال استحقاق قوم عذاب را زیرا که خروج باد فعل الله تعالی که زیاده و کم از مراد او نمیشود المنخر بفتح
میم و سکون نون و فتح خا با نقطه و را و بکسر میم و فتح خا و بفتح میم و کسر خا سوراخ بینی **یعنی** امام گفت که
و اما باد عقیم پس به درستی که آن باد عذابی است آبستن نمیکند چیزی از زهدانها را و نه چیزی از روئیدنی ها
و آن بادی است که بیرون می آید از زیر هفت طبقه زمین و بیرون نیامد از جمله آن بادی هرگز مگر بر قوم عاد
وقتی که غضب کرد الله بر ایشان پس امر کرد خازنان را بانکه بیرون دهند از جمله آن باد بر مقدار گشادی انگشتر
امام گفت که آن باد زیاده روی کرد بر خازنان پس بیرون آمد از جمله آن باد بر مقدار گشادی سوراخ بینی
گاو نر بسبب کمال خشمناکی آن باد بر قوم عاد **اصل** قال فضج الخزان الی الله جل و عز من ذلک فقالوا
ربنا انها قد عتت عن امرنا انا نخاف ان تهلک من لم یعصک من خلقک و عمار بلادک
قال فبعث الله جل و عز الیها جبرئیل فاستقبلها بجناحه فردها الی موضعها و قال لها اخرجی
علی ما امرت به قال فخرجت علی ما امرت به فاهلکت قوم عاد و من کان بحضرتهم **شرح** ضج بفتح ضاد

نقط

بانقطه و تشدید جیم ماضی معلوم باب ضرب است التضجیج بفتح ضاد با نقطه و کسر جیم اول و سکون یا
دو نقطه پایین جزع و زاری در وقت مغلوب شدن تهلک مضارع غائبه معلوم باب افعال است عمار
بضم عین بی نقطه و تشدید میم و الف و را جمع عامر منصوب و مجرور میتواند بود ضمیر فردها راجع به
ریح عاتیه است و مراد اینست که همگی را بر گردانید **یعنی** امام گفت که پس جزع کردند ملائکه خازنان آن
باد سوی الله جل و عز از آن عتو پس گفتند که ای صاحب اختیار ما به درستی که آن باد بتحقیق سرکشی کرد از
فرمان ما به درستی که ما میترسیم اینکه هلاک کند کسی را که عصیان تو نکرده از جمله مخلوقات تو و آباد کنندگان
بلاد ترا امام گفت که پس فرستاد الله جل و عز سوی آن باد جبرئیل را پس برابر شد آن باد را با بالش
پس برگردانید آن را سوی جای آن و گفت باد را که بیرون آی بقدری که مامور شده ای آن امام گفت که پس بیرون
آمد بقدری که مامور شده بود و هلاک کرد قوم عاد را و آنکه را که بود در مقام ایشان و همکیشان ایشان را
اصل علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من ظهرت علیه النعمة فلیکثر ذکر الله و من
کثرت همومه فعلیه بالاستغفار و من الح علیه الفقر فلیکثر من قول لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم ینفی عنه الفقر **شرح** روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش از نوفلی بفتح نون
و سکون واو و فتح فا و تشدید یا که اسمش حسین بن یزید است از سکونی بفتح سین بی نقطه که اسمش
اسمعیل بن ابی زیاد است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر
که ظاهر شد بر او نعمت الله تعالی پس باید که بسیار کند از گفتن اینکه نیست چیزی که عزم از کاری
و نه قوت عزم بر کاری مگر بوسیله انگیزی الله که بلند مرتبه بزرگ قدر است بیان این انکه زایل کرده
میشود از و فقر **اصل** و قال فقد النبی صلی الله علیه و آله رجلا من الانصار فقال له ما
غیبک عنا فقال الفقر یا رسول الله و طول السقم فقال له رسول الله صلی الله علیه
و آله الا اعلمک کلاما اذا قلته ذهب عنک الفقر و السقم فقال بلی یا رسول الله فقال اذا
اصبحت و امسیت فقل لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم توکلت علی الحی الذی

الحی الذی لا یموت والحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم
یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا فقال الرجل فوالله ما قلته الا ثلاثة ایام حتی اذهب
عنی الفقر والسقم شرح الفقد بفتح فا وسکون قاف ودال بی‌نقطه مصدر باب ضرب نایاب شدن
چیزی را غیبت ماضی باب تفعیل است سقم بفتح سین وفتح قاف وبضم سین وسکون قاف مصدر
باب علم وحلت الا همزه استفهام ولا نافیه است علمک از باب تفعیل است شاید که وکثیر عطف بر قل
باشد ومراد امر بتکبیر بسیار باشد خواه در ضمن تسبیح فاطمه زهرا علیها السلم وخواه غیر آن یعنی واما
گفت ونایاب شد نبی صلی الله علیه وآله مردی را از اهل مدینه پس وقتی که حاضر شد گفت که چه چیز غایب ساخت ترا از ما
پس آن مرد گفت که فقر ای رسول الله وطول بیماری پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه وآله آیا تعلیم نکنم
ترا سخنی که چون گوئی آنرا زود از تو فقر وبیماری پس آن مرد گفت که بلی تعلیم کن ای رسول الله پس گفت او را
رسول الله صلی الله علیه وآله که چون بصبح رسیدی وبشام رسیدی پس بگو که نیست حیله ونه قوت مگر
بالله که بلند مرتبت است اعتماد کردم بر زنده که نمی میرد وسپاس الله راست که فرا نگرفت فرزندی او را ونبوده او را
شریکی در پادشاهی ونبوده او را کار سازی از دوی خواری وبزرگ شمرد او را شمردنی پس گفت آن مرد که قسم
بالله که نگفتم آن را مگر سه روز تا آنکه رفت از من فقر وبیماری بیست وششم اصل محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن
عیسی عن علی بن الحکم عن اسمعیل بن عبد الخالق قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول لابی
جعفر الاحول وانا اسمع اتیت البصرة قال نعم قال کیف رأیت مسارعة الناس الی هذا الامر و
دخولهم فیه قال والله انهم لقلیل ولقد فعلوا وان ذلک لقلیل فقال علیک بالاحداث فانهم
اسرع الی کل خیر شرح روایت از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حکم از اسمعیل بن عبد
الخالق گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت ابو جعفر احول را که اسمش محمد بن نعمان
است ولقبش مؤمن الطاق است ومن می شنیدم که آیا داخل شدی بصره را پس گفت که آری پس امام گفت
که چگونه دیدی شتاب مردمان را در سوی این کار که تصدیق امامت است ودخول ایشان در آن کار
ابو جعفر گفت که قسم بالله که بدرستی که ایشان هر آینه کم اند وبتحقیق کردند بدرستی کم کردن هر آینه تحقیق

کمـ

کم است پس امام گفت که لازم باش جوانان را چه بدرستی که ایشان شتابانترند بسوی هر نیکوئی
اشاره است باینکه رسول الله چون اظهار رسالت کرد اکثر علماء یهود ونصاری وپیروان اهل ضلالت
قبول نکردند واکثر جوانان که راسخ نشده بودند در ضلالت قبول کردند اصل ثم قال ما یقول اهل
البصرة فی هذه الآیة قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی قلت جعلت فداک انهم یقولون
انها لاقارب رسول الله صلی الله علیه وآله قال کذبوا انما نزلت فینا خاصة فی اهل
البیت فی علی وفاطمة والحسن والحسین اصحاب الکساء علیهم السلم شرح اصحاب الکساء بکسر کاف و
الف ممدوده اشاره است باینکه این خبر موافق ومخالف نقل کرده اند ومذکور است در کافی در کتاب الحجة در
حدیث اول باب بیست وششم که باب ما نص الله عز وجل ورسوله علی الائمة علیهم السلم واحدا فواحدا است وآن
مبنی بر آنست که قربی مؤنث اقربیت وان افعل التفضیل است وعبارتست از نزدیکتر مردمان برسول الله
صلی الله علیه وآله وان فاطمه علیها السلم است ومودة قربی رسول الله در قربی عبارتست از تقدیم حجتی که
از قربی ایشان زیاد دوستی از دیگران میداد وایشان علی وحسن وحسین اند وتعبیر از ایشان بذی القربی
شده در آیه سوره نحل ان الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی
یعظکم لعلکم تذکرون ودر آیه سوره بنی اسرائیل ودر آیه سوره روم آت ذا القربی حقه وبیان آیه سوره نحل
اینست که مستولند بود که مراد بعدل مضمون آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن امر وسؤال اهل الذکر
باشد وشاید که الموازین بالقسط در آیه سوره انبیاء ونضع الموازین القسط لیوم القیمة عبارت از
آنها باشد ومبالغه میشود تفسیر عدل رسول الله وامام بعد از او ودر کافی در کتاب الحجة در حدیث سیوم
وپنجم باب نوادر که باب صد ویازدهم است در تفسیر آیه سوره مائده یحکم به ذوا عدل منکم ومراد باحسان تادیه
امانت سوی اهلش باشد ومراد بایتاء ذی القربی دادن امانت سوی علی وحسن وحسین تا آخر باشد موافق
آیه سوره نساء ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها واذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله
نعما یعظکم به ان الله کان سمیعا بصیرا بنابر اینکه مراد بامانت امامت باشد پس مخاطبان رعیت باشند و
ایشان باشند حاکمان میان ناس یعنی مردمانی که هر کدام ایشان مدعی امامت باشد وباید بالعدل رای

الف باشد پس این موضعی است که رعیت حاکم او میشوند و ائمه محتاج کسان میشوند باین راجع میشود
الحجه مذکور است در کافی در کتاب الحجه در بعض احادیث باب نجاه ونهم که باب ان الامام علیه السلام یعرف
الامام الذی یکون من بعده وان قول الله عز وجل ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها فیهم
علیهم السلام نزلت وتفسیر امانت بامامت مذکور است در کافی در کتاب الحجه در حدیث دوم باب صد و هفتم
که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است در بیان آیه سوره احزاب انا عرضنا الامانة علی السموات
واز این ظاهر شد که فحشا و منکر دینی پیروی خلفای ثلثه وامثال ایشانست یعنی بعد از ان امام کفت
که چه میکویند اهل بصره در این آیه سوره شوری که بکوای محمد که طلب نمیکنم از شما مزدی برای تبلیغ رسالت
مکر دوستی در قربی کفتم که قرابت شوم مذ بر هستی که ایشان میکویند که به هستی که آن آیه در خویشان
رسول الله صلی الله علیه وآله است مثل عباس وابو لهب امام کفت که دروغ کفتند جز این نیست که نازل شد
در ما وپس در اهل البیت در علی وحسن وحسین که یاران عبا اند علیهم السلام بیست وهفتم اصل در حدیث
اهل الشام عنه عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن محمد بن داود عن محمد بن عطیة
قال جاء الی ابی جعفر علیه السلام رجل من اهل الشام من علمائهم فقال یا ابا جعفر جئت اسألك عن
مسألة قد اعیت علی ان اجد احدا یفسرها وقد سألت عنها ثلثة اصناف من الناس فقال
کل صنف منهم شیئا غیر الذی قال الصنف الآخر شرح اسألك بتقدیر ان اسألك است پس مرفوع
ومنصوب میتواند بود رعیت بعین بی نقطه ویاء دو نقطه پایین ماضی غائبه معلوم معتل العین واللام
یائی باب افعال است علی بتشدید یاء مفتوحه است ان بفتح همزه وسکون نون مصدریه است ومصدر محلا
مرفوع وبدل ضمیر مستتر در رعیت است یعنی این حدیث با اهل شام است روایت کرد محمد بن یحیی از
احمد بن محمد از حسین بن سعید از محمد بن داود از محمد بن عطیه بفتح عین بی نقطه وکسر طاء بی نقطه
وتشدید یا کفت که آمد سوی امام محمد باقر علیه السلام مردی از اهل شام از دانایان ایشان پس کفت ای ابا جعفر
آمدم برای اینکه سؤال کنم ترا از مسئله که بتحقیق مشکل شد بر من اینکه یابم کسی را که بیان کند آن مسئله را
وبتحقیق سؤال کردم از ان مسئله سه صنف از مردمان را پس کفت هر صنفی از ایشان چیزی بر غیر آنچه کفت

صنفی

صنفی دیکر اصل فقال له ابو جعفر علیه السلام ما ذاك قال فانی اسألك عن اول ما
خلق الله من خلقه فان بعض من سألته قال القدر وقال بعضهم القلم وقال بعضهم
الروح فقال ابو جعفر علیه السلام ما قالوا شیئا اخبرك ان الله تبارك وتعالی کان ولا شیء
غیره وکان عزیزا ولا احد کان قبل عزه وذلك قوله سبحانه سبحان ربك رب
العزة عما یصفون شرح القدر بفتح قاف وسکون دال بی نقطه وراء مصدر باب نصر وضرب وبفتح
دال باب علم توانائی بودن را اقدر بضم قاف وسکون دال نیز میکویند القلم بفتح قاف وفتح لام آنچه بان
مینویسند وان معروف است ومراد اینجا علم بکسر عین وسکون لام است باعتبار اینکه علم
قلم است نظیر جف القلم بما هو کائن بمعنی علم الله کل کائن من الکائنات الغیر المتناهیة من حین
الازل الی الابد الروح بضم راء وسکون واو وحاء بی نقطه زندکانی بکسر وفتح همزه میتواند بود واو در
ولا شیء حالیه است لا برای نفی جنس است شیء مبنی بر فتح است غیره برای استثناء است ومرفوع و
منصوب میتواند بود مانند اسمی که بعد از الا در کلام منفی باشد ومستثنی منه مذکور باشد العزة
والعزة بی نیاز بودن بمعنی استجماع جمیع صفات کمال وخلو از جمیع سمات نقص واو در ولا احد
عاطفه است لا برای نفی جنس است احد مبنی بر فتح است جمله کان قبل عزه خبر لا است ومرفوع است
محلا سبحان اسم مصدر باب تفعیل است ومنادای مضاف است بحذف حرف ندا اضافه رب العزة
باعتبار اینست که هر که غیر اوست عزتش بود ما مصدریه یا موصوله میتواند بود و وصف بمعنی اثبات صفات
زائد بر ذات او وکائنة فی نفسها در خارج بتکوین اوست چنانچه اشاعره توهم کرده اند میکویند
که هفت صفت او که قدرت وعلم وحیوة وسمع وبصر واراده وکلام است زائد بر ذات او
واو آنها را خلق کرده وبعضی میکویند که قدرت را پیشتر خلق کرده از باقی وبعضی میکویند که علم را
پیشتر خلق کرده از باقی وبعضی میکویند که حیوة را پیشتر خلق کرده وحق اینست که صفات او امور اعتباریه
است وهمه یکی است وتخلیق وتکوین کمی وتفصیل این مقدمه تا بتر از مقدمات حاشیه عده
مذکور است یعنی پس کفت او را امام محمد باقر علیه السلام که چیست این کفت که پس بدرستی که من سؤال

میکنم ترا از اول ابجد آفرید الله از جمله آفریدگان و چه چیز بهتری که بعضی که سوال کردم او را گفت که توانائی
وگفت بعضی ایشان که دانائی است وگفت بعضی ایشان که زندگی است پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که
نگفتند چیزی که بکار آید خبر میدهم ترا به درستی که الله تبارک وتعالی بود بر حالی که نبود چیزی غیر او و بود
عزیز و نبود چیزی که بوده باشد پیش از عزت او نه خودش و نه غیرش وانت مدلول قول الله در سوره صافات
که ای تسبیح وتنزیه صاحب کل اختیار تو که صاحب کل اختیار عزتی است از اینکه وصف میکنند مشرکان او را
بصفات ناسزا بر ذات اصل وکان الخالق قبل المخلوق ولو کان اول ما خلق من خلقه الشیء من
الشیء اذا لم یکن له انقطاع ابدا ولم یزل الله اذا ومعه شیء لیس هو یتقدمه ولکنه کان اذ لا
شیء غیره وخلق الشیء الذی جمیع الاشیاء منه وهو الماء الذی خلق الاشیاء منه فجعل
نسب کل شیء الی الماء ولم یجعل للماء نسبا یضاف الیه شرح وکان الخالق قبل المخلوق اشاره است
بضروری بودن اینکه فاعل پیش از مفعول میباشد بالزمان موافق آنچه روایت کرده ابن بابویه در کتاب
توحید وقد ذکر مجلس الرضا علیه السلام مع سلیمان المروزی متکلم خراسان فی التوحید که ثم قال الرضا علیه السلام یا
سلیمان اسئلک عن مسئلة قال سل جعلت فداک قال اخبرنی عنک وعن اصحابک تکلمون الناس بما یفقهون
ویعرفون او بما لا یفقهون ولا یعرفون قال بل بما یفقهون ویعلمون قال الرضا علیه السلام فالذی یعلم الناس
ان المرید غیر الارادة وان المرید قبل الارادة وان الفاعل قبل المفعول تا آخر او اول مرفوع واسم کان
ما مصدریه است من در تبعیضیه است وظرف منصوب است محلا وخبر کان است خلقه اضافه مصدر به
فاعل است الشیء منصوب ومفعول به خلقه است من در دوم ابتدائیه است مراد بالشیء در دوم ماده است
وعبارتست از موضوع عرض الشیء در اول عبارتست از کائن فی نفسها در خارج که عارض چیزی میشود مثل
قدرت باعتقاد اشاعره وفلاسفه که قائلند باینکه هر حادث مسبوق است بماده و من گفته اند که
ماده عرض موضوع عرض است مثل جسم که موضوع بیاض است بعلی که موصوف است اذا درجا بکسر همزه
وفتح ذال با نقطه و تنوین است وکتابت تنوین او بصورت الف است نزد جمهور وبصورة نون است نزد
مازنی و مبرد از جمله آنچه پیدا است در بعضی نسخ است ضمیر له راجع بما خلق است و او در و معه حالیه است

لی

لیس لم یزل بضم زای از افعال تامه است ومیتواند بود که لم یزل بفتح زای از افعال ناقصه باشد وجمله حالیه
قائم مقام خبر باشد نظیر اخطب ما یکون الامیر وهو قائم لیس جمله نعت شیء است ضمیر هو راجع بالله است
وتاکید ضمیر مستتر در لیس است ضمیر یتقدمه راجع بشیء است حاصل استدلال اینست که محال است اینکه
کسی که بی قدرت باشد برای خود قدرت کند مثلا پس که اول مخلوقات قدرت باشد اول نوعی خواهد بود
بهم شخصی از قدرت مسبوق خواهد بود بشخصی دیگر از قدرت الی غیر النهایة جمله ولکنه تا آخر برای
استدراک و بیان حق است بعد از ابطال مذاهب باطله اذ بکسر همزه وسکون ذال ظرف زمانست غیره مرفوع
منصوب میتواند بود چنانچه بیان شد نسب بفتح نون وفتح سین بی نقطه است واشاره است بآیه سوره
فرقان هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وکان ربک قدیرا یعنی وبود آفریننده پیش از
آفریده شده واگر میبود اول آفریدن از جمله آفریدن او چیزی را از چیزی که ماده آن باشد در این هنگام نه
میبود آفریدن او را انقطاعی هرگز در جانب مبدا و زایل نمیبود الله در این هنگام بر حالی که با او میبود چیزی
که نسبت با او پیشی کرده آن چیز را ولیکن الله بود در وقتی که نبود چیزی غیر او و آفرید چیزی که سائر چیزها از
آنست و آن آبست که آفرید از آن سائر چیزها را پس بر گردانید نسب هر چیز را سوی آب ونگردانید برای
آب نسبی را که منسوب شود سوی آن بآن روش که آن ماده آب باشد اصل وخلق الریح من الماء ثم
سلط الریح علی الماء فشققت الریح متن الماء حتی ثار من الماء زبد علی قدر ما شاء ان
یثور فخلق من ذلک الزبد ارضا بیضاء نقیة لیس فیها صدع ولا نقب ولا صعود و
لا هبوط ولا شجرة ثم طواها فوضعها فوق الماء شرح خلق با دال از باب ضرب عبارتست از قلب بعض آب
بهوا وتحریک آن بهوا و تسلیط باد بر آب عبارتست از تحریک هوا بحرکت سریع شدید شققت
بشین با نقطه و دو قاف معلوم باب تفعیل برای مبالغه است متن الماء بفتح میم وسکون تاء دو نقطه با
عبارتست از آنجای آب که نزدیک سطح ظاهر است ثار بثاء سه نقطه والف منقلبه از واو وراء ماضی
معلوم باب نصر است الزبد بفتح زای وفتح باء یک نقطه ودال بی نقطه کف ما بمانند آن ما موصوله و مصدریه
میتواند بود و جمله لیس فیها تفسیر نقیه است نقب بفتح نون سه نقطه وسکون قاف وباء یک نقطه است و

بعض نسخ اولش نون است لطی بفتح طا بی نقط و تشدید یا که اولش منقلب از واو است مصدر باب ضرب
بر بالای یکدیگر گذاشتن اجزای چیزی و از آنست که چاهی را که سنگ چین کرده باشند مطوی میگویند و مراد
اینجا اینست که زمین را هفت طبقه کرده و بالای یکدیگر موافق آنچه مذکور است در کافی در کتاب النکاح در حدیث
ششم باب اصواط که باب صد و هشتاد و ششم است که ثم افتلعها یعنی المدینة جبرئیل بجناحیه من سبع ارضین
و موافق آنچه می آید در حدیث ششم فصل هفتم و فرو برد باد را از آب بعد از آن مسلط کرد باد را
بر آب پس شکافت کرد باد پشت آب را تا آنکه بالا آمد از آن کفی بر قدر آنچه الله خواست که بالا آید پس افزود
از آن کف زمینی سفید پاکیزه را با این اینکه نبود در آن زمین شکافی و نه سوراخی و نه فرازی و نه
نشیبی و نه درختی بعد از آن بر بالای یکدیگر گذاشت اجزای زمین را پس گذاشت آن را در بالای آب **اصل**
ثم خلق الله النار من الماء فشققت النار متن الماء حتی ثار من الماء دخان علی قدر ما شاء الله
ان یثور فخلق من ذلک الدخان سماء صافیة نقیة لیس فیها صدع و لا ثقب و ذلک قوله والسماء
بناها رفع سمکها فسویها و اغطش لیلها و اخرج ضحیها قال و لا شمس و لا قمر و لا نجوم و لا سحاب
شرح سماء مبنی بر اینست که یک آسمان بود و هنوز منقسم بهفت آسمان نشده بوده صافیه یعنی لطیفه
که مانع دیدن ماورای خود نشود اگر دما ورآء او جسمی که مرئی تواند شد میبود و ناظری میبوده جمله لیس فیها
تفسیر نقیه است ثقب بفتح ثا سه نقطه با بنون است در سوره نازعات چنین است ءانتم اشد خلقا ام السماء
بناها پس این نقل مضمونست الاغطاش تاریک کردن اخرج ضحیها اشاره است باینکه در موضع لیل تیره نما
بوده و بعد از آن نهار آن در موضع لیل بیرون کرده پس نهار پیش از لیل مخلوق شده موافق آیه یس و لا اللیل
سابق النهار و واو در و لا شمس حالیه است و لا برای نفی برای جنس است و مقصود تفسیر ایه است بر وشی که مخالف
تفسیر ها مخالفان است که پیروی فلاسفه کرده میگویند که شب و روز بتأثیر آفتابست و شب سایه زمین است
و مقصود امام علیه السلام اینست که این آیه منافی است با آنچه فلاسفه میگویند پس آن باطل است زیرا که اغطاش لیل
و اخراج ضحی و قتی شده که آفتاب مخلوق نشده بوده و بعض آسمان در آنوقت مظلم بوده چنانچه حالا هست بنابر اینکه
فلاسفه نیز اقرار دارند که ظل مخروطی از فلک قمر گذشته و بعض فلک زهره را نیز گرفته و باقی آسمان روشنست

لا یعنی

و ایضا زمین در آنوقت پهن نشده بود و هنوز بر لیل و الارض بعد ذلک دحیها چنانچه مذکور میشود در فقره
اینده ذکر نجوم اینجا با وجود آنکه در لیل و نهار دخلی ندارد باعتبار اینست که در خسوف و کسوف دخلی دارد چنانچه
مذکور شد در حدیث نهم این فصل که حدیث آنچه مع الشمس پس اگر در آنوقت سایه میداشت سایه آن
باسمان نمیرسید پس اغطاش لیل آسمان نشده میبود **یعنی** بعد از آن فرو برد الله آتش را از آب پس شکافت شکافت
گردانش پشت ابر را تا آنکه بالا رفت از آب دودی بر قدر آنچه خواست الله که بالا رود پس فرو برد از آن دود آسمان
را که صاحب لطافت و پاکیزگی بود با این اینکه نبود در آسمان شکافی و نه سوراخی که ستاره در آن کنجد و آن
مدلول قول الله تعالی است در سوره نازعات که آسمان بنا کرد آن را الله پیدا این اینکه برداشت ارتفاع آن را پس
متشابه الاجزا کرد آن آسمان را و تاریک کرد شب آن آسمان را و ظاهر کرد روشنی آن آسمان را تمام گفت که آنها
برحالی که نبود آفتابی و نه ماهی و نه ستارگانی و نه ابری **اصل** ثم طواها فوضعها فوق الارض ثم نسب
الخلیقتین فرفع السماء قبل الارض فذلک قوله عز ذکره و الارض بعد ذلک دحیها یقول بسطها
شرح ضمیر منصوب در طواها و وضعها راجع بشمس و قمر و نجوم و سحاب است و مراد اینست که افزود آنها را بر
بالای یکدیگر و همگی آنها را در بالای زمین گذاشت چنانچه محسوس است نسب بنون و سین بی نقطه و با یک نقطه
ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب است خلیقتین بفتح خا با نقطه و کسر لام و سکون یا دو نقطه پایین و قاف
بمعنی مخلوقین است و عبارتست از ارض و آنچه گذاشته شده بر بالای آن که شمس و قمر و نجوم و سحاب است و مراد
اینست که دحو الارض که دحو داری که اغطاش لیل و اخراج ضحی و کسوف شمس و خسوف قمر منضبط شود بر وفق
که اهل حساب و منجمان خبر از آن میدهند و رفع السماء بفتح با تفریعیه و فتح را و سکون فا از قبیل افتصار است
و مراد قبل دحو الارض است و مقصود بیان اینست که از این آیات ظاهر میشود که شمس تاثیری ندارد در
تکوین لیل و نهار بنظامی که محسوس است بلکه نشان و علامت است **یعنی** بعد از آن بر بالای یکدیگر جدا
شمس و قمر و نجم و سحاب را پس گذاشت آنها را در بالای زمین بعد از آن نسبتی قرار داد میان زمین و میان
آنها یعنی پهن کردن زمین پس افراشتن آسمان و توابع پیش از دحو الارض است پس آنچه مذکور شد از
اغطاش لیل و اخراج ضحی پیش از آفریدن شمس و مانند آنست مدلول قول الله است در سوره نازعات

[illegible]

متصل الخبر مذکور شد در فقره سابقه که زمین را بعد از آن دحو کرد از اینکه گوید که پهن کرد زمین را
اصل قال له الشامي يا ابا جعفر قول الله عز وجل أولم ير الذين كفروا أن السموات و
الارض كانتا رتقا ففتقناهما فقال له ابو جعفر عليه السلام فلعلك تزعم انهما كانتا
رتقا ملتزقتين ملتصقتين ففتقت احديهما من الاخرى فقال نعم فقال ابو جعفر عليه السلام
استغفر ربك شرح گفت امام را مرد شامی که ای ابا جعفر قول الله عز وجل در سوره انبیا که آیا نمی بینند
جمعی که منکر شدند ربوبیت ما را اینکه آسمانها و زمین بودند بسته پس گشودیم آن دو را پس گفت و را ابو جعفر
علیه السلام که استغفار کن صاحب کلی اختیار دادند انبار اینکه تفسیر برای خود حرام است اصل فان قول الله عز
وجل كانتا رتقا يقول كانت السماء رتقا لا تنزل المطر وكانت الارض رتقا لا تنبت الحب فلما
خلق الله تبارك وتعالى الخلق وبث فيهما من كل دابة فتق السماء بالمطر والارض بنبات الحب
فقال الشامي اشهد انك من ولد الانبياء وان علمك علمهم شرح چه بدرستی که قول الله عز وجل
که بودند بسته میگوید که بود آسمان بسته از آنکه نمی کرد باران و بود زمین بسته نمی رویانید گیاه و جود ماننده
انها بلیس وقتی که آفرید الله تبارک وتعالی مخلوقات را و پراکنده کرد در زمین از هر جنبنده و گشود آسمان را
باران و زمین را به گیاه دانه پس گفت مرد شامی که گواهی میدهیم اینکه تو از جمله فرزندان پیغمبرانی و اینکه
دانش تو دانش پیغمبران است و بیستم اصل محمد عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن العلاء بن
رزين عن محمد بن مسلم قال قال لي ابو جعفر عليه السلام كان كل شيء ماء وكان عرشه على الماء فامر
الله جل وعز الماء فاضطرم نارا ثم امر النار فخمدت فارتفع من خمودها دخان فخلق السموات
من ذلك الدخان وخلق الارض من الرماد شرح والجبال عطف بر ابن محبوب است چنانچه ظاهر
است از آنچه گذشت در حدیث البحر مع الشمس خمدت به خای بانقطه و دال بی نقطه ماضی غایبه معلوم باب نصر
علم است خلق ارض از رماد منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث سابق که خلق ارض از کف شده
زیرا که اجزاء ارض دو بار مخلوق شده یکی پیش از خلق سما و دیگری دحو الارض که بعد از خلق سما است پس
میتواند بود که اول از کف باشد و دوم از رماد باشد یعنی روایت کرد محمد بن یحیی از احمد بن محمد از حسن

محبوب

محبوب از علاء بفتح عین بی نقطه و تخفیف لام و الف ممدوده ابن رزین بفتح را و کسر زای از محمد بن مسلم روایت
کرد محمد بن یحیی از احمد بن محمد از عبد الله بن محمد حجال از علاء بن رزین از محمد بن مسلم گفت که گفت امام
محمد باقر علیه السلام که بود هر مخلوقی آب و بود سلطنت الله تعالی بر آب چنانچه در سوره هود است پس امر
کرد الله جل وعز بر آب پس افروخته شد آتش بعد از آن امر کرد آتش را پس خاموش شد پس بلند شد از خاموش
شدن دودی پس آفرید آسمانها را از آن دود و آفرید زمین را از خاکستر آن آتش اصل ثم اختصم الماء
والنار والريح فقال الماء انا جند الله الاكبر وقالت الريح انا جند الله الاكبر وقالت النار
انا جند الله الاكبر فاوحى الله عز وجل الى الريح انت جندي الاكبر شرح بعد از آن بزبان حال
نزاع کردند آب و آتش و باد پس گفت آب که من لشکر بزرگترم برای الله تعالی و گفت باد که من لشکر بزرگترم
برای الله تعالی موافق آنچه گذشت در حدیث الریاح و گفت آتش که من لشکر بزرگترم برای الله تعالی
پس وحی کرد الله عز وجل بزبان حال سوی باد که تو لشکر بزرگتری برای من ۵۵ تم الربع الاول
من الشرح الخليلي لكتاب الروضة ويتلوه في الربع
الثاني شرح حديث الحوت على
اي شيء هو و
الحمد لله اولا
واخرا

فصل یازدهم دوازده حدیث است **اول اصل حدیث الحوت علی ای شیء هی** محمد عن احمد عن ابن محبوب عن جمیل بن صالح عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن الارض علی ای شیء هی قال هی علی الحوت قلت فالحوت علی ای شیء هو قال علی الماء قلت فالماء علی ای شیء هو قال علی صخرة قلت فعلی ای شیء الصخرة قال علی قرن ثور املس قلت فعلی ای شیء الثور قال علی الثری قلت فعلی ای شیء الثری فقال هیهات عند ذلک ضل علم العلماء **شرح**

هی راجع بارض است که مذکور است در سابق و در اکثر نسخ بجای آن هو بضمیر مذکر است و آن سهل است علی ای شیء هی بعد الحوت است الاملس بفتح همزه و سکون میم و فتح لام و سین بی نقطه ستوری که پشت او زخمی ندارد از بار و مراد اینست که بار بهیچ یک بر شاخ گاو داشت و بر پشت گاو باری نیست اصلا الثری بفتح ثا سه نقطه و تخفیف را و الف منقلبه از یا خیر و خوبی و اینجا عبارتست از قدرت الله تعالی که از صفات ذات اوست پس عین ذات اوست و اعتمادی بر چیزی ندارد چنانچه بیان شد در مقدمه ثانیه از مقدمات حاشیه و بیان شد که چگونه علم علمای مخالفان در آن کم شد پس میتواند بود که ما تحت الثری در این عبارت باشد از مقدورات غیر متناهیه که قدرت بر آنها مخصوص الله تعالی است و ثری که مذکور میشود در حدیث زینب العطارد معنی دیگر دارد والله اعلم **یعنی** این حدیث ماهی است حدیث اینکه بر چه چیز است زمین روایت کرد محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از جمیل بن صالح از ابان بن تغلب بفتح تا دو نقطه بالا و سکون غین با نقطه و کسر لام و فتح با یک نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که پرسیدم امام را از زمین که بر چه چیز است آن گفت که آن بر ماهی است گفتم که پس ماهی بر چه چیز است آن گفت که بر آبست گفت که پس آب بر چه چیز است آن گفت که بر سنگی است گفتم که بر چه چیز است آن سنگ گفت که بر شاخ گاوی بی زخم است گفتم که پس گاو بر چه چیز است آن گاو گفت بر قدرتست گفتم که بر چه چیز است قدرت گفت که دور افتاد اینکه قدرت مخلوق باشد پس اعتماد بر چیزی کند پایان این آنکه نزد آن کم شده است دانش این دانش وران **اصل** علی بن ابرهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن جمیل بن دراج عن زرارة عن احدهما علیهما السلم قال ان الله جل وعز خلق الارض ثم

ارسل علیها الماء المالح اربعین صباحا والماء العذب اربعین صباحا حتی اذا التقت واختلطت اخذ بیده قبضة فعرکها عرکا شدیدا جمیعا ثم فرقها فرقتین فخرج من کل واحد منهما عنق مثل عنق الذر فاخذ عنق الی الجنة وعنق الی النار **شرح**

التقت بتخفیف قاف ماضی غایبه معلوم معتل اللام باب افتعال است وضمیر مستتر راجع بارض است باعتبار دو جزو که یکی محل باران مالح دیگری محل باران عذب است و در این اشاره است باینکه هر دو محل از یکدیگر دور بودند چنانچه کفر و ایمان از یکدیگر دورند و بعد از آن بیکدیگر رسیدند و آمیخته بیکدیگر شدند چنانچه کافر در صلب مؤمن و مؤمن در صلب کافر میباشد ید اینجا عبارتست از قدرت العرک بفتح عین بی نقطه و سکون را مصدر باب نصر مالیدن بهم است تاکید ضمیر عرکها است فرقتین بکسر فا و سکون را است العنق بضم عین بی نقطه و ضم و سکون نون و فتح نون جماعت الذر بفتح ذال با نقطه و تشدید را جمع ذره مورچگان کوچک که صد از آنها بوزن یک جو است **یعنی** روایت کرد علی بن ابرهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از جمیل بن دراج بضم دال بی نقطه و تشدید را و جیم از زراره از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت که بدرستی که الله جل وعز آفرید زمین را بعد از آن فرستاد بر آن باران شور را چهل صباح و باران شیرین را چهل صباح تا آنکه چون بیکدیگر رسید و آمیخته بیکدیگر شد گرفت بقدرت خود مشتی از آن پس مالید آن را مالیدن سخت بهم یکی بعد از آن جدا کرد آن را دو طایفه پس بیرون آمد از هر یکی از آنها جماعتی مثل جماعت مورچگان کوچک پس شروع در رفتن کردند جماعتی سوی بهشت و جماعتی سوی آتش جهنم **سوم اصل حدیث الاحلام و الحجة علی اهل هذا الزمان** بعض اصحابنا عن علی بن العباس عن الحسن بن عبد الرحمن عن ابی الحسن علیه السلم قال ان الاحلام لم تکن فیما مضی فی اول الخلق وانما حدثت فقلت وما العلة فی ذلک **یعنی** این حدیث صورت خیالهای خواب و حجت بر اهل زمان است روایت کرد بعضی از یاران ما از علی بن عباس از حسن بن عبد الرحمن از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که بدرستی که خیالهای خواب نبود در زمانی که گذشت در ابتدای آفریدن و جز این نیست که حادث شد پس گفتم که و چیست سبب در آن **اصل** فقال ان الله عز ذکره بعث رسولا الی اهل زمانه فدعاهم الی عبادة الله وطاعته فقالوا ان

فعلنا ذلك فقالوا له فوالله ما انت باكثرنا مالا ولا باعزنا عشيرة فقال ان اطعتموني ادخلكم
الله الجنة وان عصيتموني ادخلكم الله النار فقالوا وما الجنة والنار فوصف لهم ذلك
شرح مادر فقالوا برای استفهام انكاريست واين نوعی از تكذيبست فا در فوالله برای استدلال
بر صحت انكار است ومقصود اينست كه اگر مالی يا عشيرتی ميداشتی ممكن ميبود كه ما از اطاعت نفع
باشد يعني پس امام گفت كه بدرستی كه الله عز ذكره فرستاد رسولی را بسوی اهل زمان آن رسول پس
خواند ايشان را بسوی پرستش الله وفرمانبرداری آن رسول پس گفتند كه اگر كنيم آن پس چيست مارا پاداش
آن اگر بجا آوريم كه نيستی تو بسيارتر ما باعتبار مال ونه عزيزتر ما باعتبار قوم پس رسول گفت كه اگر
فرمان بريد مرا داخل ميكند الله شما را در بهشت واگر نافرمانی كنيد داخل ميكند الله شما را در آتش پس
گفتند كه وچيست بهشت وآتش پس بيان كرد برای ايشان آنرا اصل فقالوا ومتى نصير الى ذلك فقال
اذا متم فقالوا لقد راينا امواتنا صاروا عظاما ورفاتا فازدادوا له تكذيبا وبه استخفافا
فاحدث الله عز وجل فيهم الاحلام فاتوه فاخبروه بما راوا وما انكروا من ذلك فقال ان الله عز ذكره اراد
ان يحتج عليكم بهذا هكذا تكون ارواحكم اذا متم وان بليت ابدانكم تصير الارواح الى عقاب
حتى تبعث الابدان شرح پس گفتند كه كی ميگرديم سوی آنچه گفتی پس گفت كه چون ميريد پس گفتند كه هر آينه
وبتحقيق ديديم مردگان مارا كه گرديدند استخوانها وپوسيده پس زياده شدند برای رسول باعتبار
تكذيب وی وباعتبار استخفاف پس احداث كرد الله عز وجل در ايشان خيالهای خواب را پس آمدند نزد
رسول پس خبر دادند اورا بآنچه ديدند وآنچه ناخوش شمردند از آن پس رسول گفت كه بدرستی كه الله عز وجل ذكره
خواست اينكه احتجاج كند بر شما باين چنين ميشود روحهای شما چون ميريد هر چند كه كهنه شود بدنهای
شما پس اين انكار ميكرد روحها سوی عذابی تا آنكه مبعوث شود بدنهای شما ششم اصل علی بن ابراهيم
عن ابيه عن ابن ابی عمير عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله عليه السلم قال سمعته يقول
رای المؤمن ورؤياه فی آخر الزمان علی سبعين جزءا من اجزاء النبوة شرح رای المؤمن بفتح را وسكون
همزه عبارتست از اهتمام مؤمن ومحافظت او بر چيزی وهذا متعدی بالی تش نيز اگرچه علی

بسبعين

سبعين ظرف مستقر وخبر مبتدا متعلق بقال مقدراست وليكن آن مقدر از جنس مبتدا است نظير
احتمالی كرده با يكم المفتون است وبيان ميشود در حديث چهارم فصل اين ورؤياه بضم را وسكون
همزه ويا دو نقطه پايين والف عبارتست از آنچه در خواب می بيند مؤمن وآن محافظت بر چيزيست كه
در بيداری محافظت بر آن ميكند واين از كمال اهتمام مؤمن بمحافظت بر آن چيز در بيداری
ناشی ميشود مشهور است كه گرسنه نان در خواب می بيند وتفسير آخر الزمان عبارتست از زمان
ظهور قايم آل محمد عليهم السلم سبعين جزء عبارتست از جميع اجزای چيزی بحيثيتی كه هيچ جزء از آن
بيرون نباشد وعرب سبعين را در كامل الاجزا بسيار استعمال ميكند موافق آيه سوره توبه ان
تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم النبوة پيغمبری ومراد اينجا جزئيت كه رسول الله صلى الله
عليه وآله آورده از جانب الله تعالى ابن اثير در باب الجيم مع الزاء در بيان حديث ديگر گفته كه وعوزت
اراد بالنبوة هاهنا ما جاءت به النبوة ودعت اليه من الخيرات مقصود اينست كه در اين زمانها بعضی احكام
بر الرسول مهمل مانده بسبب تسلط ظالمان ودر زمان ظهور قايم عليه السلم هيچ بعضی از آن مهمل نخواهد ماند بسبب دفع
مانع وكمال اهتمام ومحافظت مؤمنان با تمام بر جميع اجزای آن خواهد شد يعني روايت كرد علی بن
ابرهيم از پدرش از محمد بن ابی عمير از هشام بن سالم از امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه شنيدم از امام گفت كه
اهتمام ومحافظت مؤمن وآنچه در خواب می بيند از اهتمام ومحافظت در آخر زمان بر هفتاد جزء است از اجزای
آنچه بر پيغمبر صلى الله عليه وآله وارد شده هفتم اصل محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن معمر بن خلاد عن الرضا عليه السلم
قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان اذا اصبح قال لاصحابه هل من مبشرات يعني به الرؤيا شرح
روايت كرد محمد بن يحيى از احمد بن محمد از معمر بضم ميم وفتح عين بی نقطه وتشديد ميم مفتوحه ورا ابن خلاد به
فتح خاء با نقطه وتشديد لام ودال بی نقطه از امام رضا عليه السلم گفت كه بدرستی كه رسول الله صلى الله عليه وآله
آن بود كه چون مير سيد بصباح ميگفت صحابش را كه آيا هست چيزی از نويد دهندها ميخواست بلفظ
مبشرات آنچه را كه در خواب ديده ميشود از نويدها هشتم اصل عنه عن احمد بن محمد عن ابن فضال عن
جميل عن جابر عن ابی جعفر عليه السلم قال قال رجل لرسول الله صلى الله عليه وآله فی قول الله

عز و جل لهم البشری فی الحیوة الدنیا قال هی الرؤیا الحسنة یری المؤمن فیبشر بها فی دنیاه
شرح روایت است از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از ابو جمیله که اسمش
مفضل بن صالح است از جابر جعفی از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله در
در قول الله عز و جل در سوره یونس که برای مؤمنان بشارت است نوید در زندگی دنیا گفت که آن خواب خوبی است
که می بیند مؤمن پس نوید داده میشود بآن در دنیای او اصل علی بن ابرهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر
عن سعد بن ابی خلف عن ابی عبد الله علیه السلام قال الرؤیا علی ثلثة وجوه بشارة من الله للمؤمن
وتحذیر من الشیطان واضغاث احلام شرح بشارة بفتح با اسم مصدر باب تفعیل است من
الله ظرف مستقر مرفوع و نعت بشارة است و من ابتدائیه است من الشیطان ظرف مستقر و ظرف
لغو متعلق بتحذیر میتواند بود و بنا بر اول من ابتدائیه و تعلیلیه میتواند بود و بنا بر اول تحذیر
کننده شیطان است بوسوسه و بنا بر دوم تحذیر کننده الله تعالی است بسبب عملی که از پیروی شیطان
واقع شده الاضغاث جمع ضغث بکسر ضاد و سکون غین معجمه شدها مثل خوابی که مشتمل بر جهة
خوبی و جهة بدی باشد قاموس اضغاث احلام رؤیا لا یصح تأویلها لاختلاطها یعنی روایت کرده علی بن
ابرهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از سعد بن ابی خلف بفتح خا بانقطه و فتح لام از امام جعفر صادق علیه
السلام گفت که خواب مؤمن بر سه قسم است اول نوید است از جانب الله برای مؤمن و دوم ترسانیدن
است از جانب شیطان و سوم آمیختهای خوابهاست اصل عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن
خالد عن ابیه عن النضر بن سوید عن درست بن ابی منصور عن ابی بصیر قال قلت لابی
عبد الله علیه السلام جعلت فداک الرؤیا الصادقة والکاذبة مخرجهما من موضع واحد
قال صدقت شرح مخرجهما بضم میم و فتح خا بانقطه و تشدید را مفتوحه مصدر میمی باب تفعیل
است و بتقدیر استفهام است التخریج تأویل و مراد اینجا تعبیر خواب است من برای سببیت است
موضع واحد عبارت است از قاعده که بآن فرق توان کرد فی الجمله میان خواب راست و خواب دروغ
صدقت خطاب مخاطب معلوم بانضم بمعنی نعم است موافق لغت اهل عراق یعنی روایت کرده جمعی از یاران

ما از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از نضر بفتح نون و سکون ضاد با نقطه از سوید بضم سین
بی نقطه و فتح واو از درست بضم دال بی نقطه و ضم را و سکون سین بی نقطه و فتح تا دو نقطه بالا
از ابو منصور از ابی بصیر گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که قربانت شوم خواب راست و دروغ
محل آنها از یکجاست گفت که آری اصل اما الکاذبة المختلفة فان الرجل یراها فی اول لیلة فی
سلطان المردة الفسقة وانما هی شیء یخیل الی الرجل وهی کاذبة مخالفة لا خیر فیها واما الصادقة
اذا رآها بعد الثلثین من اللیل مع حلول الملائکة وذلک قبل السحر فهی صادقة لا تختلف ان
شاء الله الا ان یکون جنبا او ینام علی غیر طهور ولم یذکر الله عز وجل حقیقة ذکره فانها
تختلف وتبطئ علی صاحبها شرح المختلفة بضم میم و سکون خا بانقطه و کسر لام و فا اسم فاعل باب افعال
اخلف وعد میکند و در بعض نسخ المختلفة از باب افتعال است بهمان معنی سلطان بضم سین و
سکون لام اسم مصدر باب تفعل است و منصوب ظرف زمان است المردة بفتح میم و فتح را و دال بی نقطه
جمع مارد متجاوز از حد از جمله شیاطین یخیل بفتح خا بانقطه و تشدید یا دو نقطه پایین مفتوح
است مخالفة از باب مفاعله بمعنی مختلفة از باب افعال است و میتواند بود که بمعنی غیر مطابق واقع و توضیح
کاذبة باشد جمله والصادقة نظیر والراسخون فی العلم یقولون در سوره آل عمران است در حرف
اما و فا قبل بضم قاف و با یک نقطه ضد دبر است و مرفوع و منصوب میتواند و درین اشاره است بانکه
سحر بفتح سین و فتح حا بی نقطه اسم ثلث سوم شب است و اگر قبل بفتح قاف و سکون با باشد اشاره
شود بانکه سحر اسم ربع چهارم است لا تختلف از باب افعال است و در بعض نسخ از باب افتعال است
ان شاء الله اشاره است بانکه این قاعده کلیه نیست بلکه باعتبار غالب است و الا وحی و نبوت میشد و ان
مخالف ضروری دین است الا استثناء از ما قبل ان شاء الله است و مراد اینست که درین چند صورت
غالب نیست صدق طهور بفتح طا بی نقطه است و لم یذکر الله عز و جل حقیقة ذکره اشاره است
بانکه فکر جنب بوده و وقت خوابیدن کامل نیست تختلف از باب افعال است و در بعض نسخ
از باب افتعال است و او برای تقسیم است تبطئ با با یک نقطه و طا بی نقطه و همزه مضارع غائب

معلوم باب افعال است **یعنی** اما خواب دروغ بیوفا بوعده پس بد بهشتی که مردم می بیند از اوّل
شب در وقت تسلط وارد آن فاسقان خوابی نیست که آن چیزیست که بخیال انداخته میشود سوی مرد حالی
که آن دروغ است بیوفاست نیست خوب دیدن و خواب است دروغی است که دیدن را بعد از دو ثلث
از شب با فرود آمدن فرشتگان رحمت و آن ابتدای سحر است و آن خواب راستست بیوفائی نمیکند
اگر خواهد الله مگر آنکه باشد جنب یا خوابیده بغیر وضوئی و ذکر نکرده باشد الله عز و جل را شایسته ذکر
او چه بد بهشتی که آن گاهی بیوفائی میکند و گاهی دیگر می آید بر صاحبش **حدیث الجنان والنوق**
علی بن ابرهیم عن ابیه عن ابن محبوب عن محمد بن اسحق المدنی عن ابی جعفر علیه السلام قال ان رسول
الله صلی الله علیه وآله سئل عن قول الله عز و جل یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا فقال
یا علی ان الوفد لا یکونون الا رکبانا اولئک رجال اتقوا الله فاحبهم الله عز ذکره و
اختصهم ورضی اعمالهم فسماهم المتقین **شرح** جنان بکسر جیم جمع جنت بفتح جیم است و نوق
بضم نون وسکون واو جمع ناقه است ظاهر سئل اینست که سائل غیر امیر المؤمنین علیه السلام باشد
در جواب خطاب با امیر المؤمنین علیه السلام شده باشد و میتواند بود که سائل امیر المؤمنین علیه السلام
باشد الوفد جمع وافد باینکه آن سوی پادشاه اتقوا بفتح قاف و سکون واو مضمومه بالتقاء
ساکنین است **یعنی** این حدیث بهشتهای آخرت و ناقهای آخرتست روایت کرد علی بن ابرهیم
از پدرش از حسن بن محبوب از محمد بن اسحق مدنی از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستی که رسول
الله صلی الله علیه وآله پرسیده شد از قول الله عز و جل در سوره مریم که در روزی که حشر میکنیم
پرهیزکاران را سوی رحمن برحالی که واردانند پس گفت که ای علی بدرستی که واردان نمی باشند مگر
سواران ایشان مردانی اند که پرهیز کردند از معصیت الله پس دوست داشت ایشان را الله
عز ذکره و اختصاص داد ایشان را بخود و پسندید عملهای ایشان را پس نام کرد ایشان را پرهیزکاران
اصل ثم قال له یا علی اما والذی فلق الحبة وبرأ النسمة انهم لیخرجون من قبورهم وان
الملائکة لتستقبلهم بنوق من نوق العز علیها رحائل الذهب مکللة بالدر والیاقوت

وجلائلها الاستبرق والسندس وخطمها جدل الارجوان تطیر بهم الی المحشر مع کل
رجل منهم الف ملک من قدامه وعن یمینه وعن شماله یزفونهم زفا حتی ینتهوا بهم
الی باب الجنة الاعظم **شرح** رحائل بفتح را و حاء بی‌نقطه و الف و کسر همزه جمع رحال بکسر را است و آن جمع
رحل بفتح را و سکون حا است و آن پالانی است مانند زین که بر شتر گذارند برای سواری المکلل اسم
مفعول باب تفعیل زینت داده شده بجواهر جلائل جمع جلال بکسر جیم است و آن جمع جل بضم جیم است و آن
پوششی است که در بایین جل میباشد استبرق بکسر همزه و سکون سین بی‌نقطه و فتح تا دو نقطه بالا و
سکون با یکنقطه و فتح را و قاف است ابن اثیر در نهایه در باب الهمزة مع السین گفته هو ما غلظ من الحریر
والابریسم وهی لفظة اعجمیة معربة اصلها استبره وقد ذکرها الجوهری فی الباء من القاف علی ان الهمزة
والسین والتاء زائدة وجاء ذکرها فی السین والراء وذکرها الازهری فی خماسی القاف علی ان همزتها وحدها
زائدة وقال اصلها بالفارسیة استفره وقال ایضا انها وامثالها من الالفاظ حروف عربیة وقع فیها وفاق بین
العجمیة والعربیة وقال هذا عندی هو الصواب قاموس الاستبرق الدیباج الغلیظ معرب استروه والسندس
بضم سین بی‌نقطه و سکون نون و ضم دال بی‌نقطه و سین بی‌نقطه حریر نازک متعارف است که لباس نازک در
پایین است مثل پیراهن و کنه در بالا است مثل قبا الخطم بضم خا با نقطه و ضم طا بی‌نقطه جمع خطام بکسر خا
چوبهایی که در بینی اشتران میگذارند برای فرمان بردار کردن ایشان جدل بضم جیم و ضم دال با نقطه جمع جدیل بفتح
جیم و سکون دال است یعنی شاخ درخت که شکل شاخ نخل است ارجوان بضم همزه و سکون را و ضم جیم معرب ارغوان
است تطیر بطا بی‌نقطه و یا دو نقطه پایین و را غایبه معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بنوق است
طیران استعاره شده برای سرعت مشی یا دویدن برای ملابست یا برای تقدیر است الزف بفتح زا و تشدید فا
مصدر باب نصر بردن جمعی است کسی را سوی کسی از روی تعظیم مانند بردن عروس سوی داماد قدام بضم قاف و
تشدید دال بی‌نقطه است بمعنی پیش است اسم است بمعنی جانب و تقدیم من است الاعظم صفت باب است
یعنی بعد از آن گفت او را که ای علی آگاه باش قسم بآنکه شکافت دانه را در زمین و آفرید مردم را در زهدان که
بدرستی که متقین هر آینه بیرون می آیند از قبرهای ایشان و بدرستی که فرشتگان هر آینه استقبال میکنند ایشان را

ساقهای از ناقهای عزت برانهاست بالاهای طلا و برگهای که زینت داده شده بمروارید و یاقوت و طبقهای
آنها حریر کنده و حریر نازک است و میوههای پنهانهای آنها شاخهای ارغوان است و می پرند باشتفین بسوی محبین
باهم روی از ایشان هزار فرشته است در پیش او و در جانب راست او و در جانب چپ او و میبرند متقین
دا بر دین تا اینکه میرسند باشتفین بسوی بهشت که بزرگ است **اصل** وعلى باب الجنة شجرة ان الورقة
منها ليستظل تحتها الف رجل من الناس وعن يمين الشجرة عين مطهرة مزكية قال فيسقون
منها شربة فيطهر الله بها قلوبهم من الحسد ويسقط عن ابشارهم الشعر وذلك قول
الله عز ذكره وسقاهم ربهم شرابا طهورا من تلك العين المطهرة **شرح** مطهره و مزکیه اسم فاعل
باب تفعیل است یسقون بفتح قاف مضارع مجهول باب ضرب است شربة بضم شین بانقطه و سکون
راء نکره است در بعض نسخ یکی است عبارتست از مقداری از آب که یکبار کسی را سیراب کند من الحسد
است با شرح مذکور است در کافی در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوم باب حسد و حسد نام
بعنوان است و می آید در حدیث چهاردهم فصل این که هیچکس از حسد خالی نیست لیکن مومن عمل نمیکند
آن نمیکند ابشار بفتح همزه و سکون با یکنقطه و شین بانقطه و راء جمع بشره بفتحها و فتح شین است
یسقط معلوم باب افعال است شعر بفتح شین و سکون و فتح عین است و شاید ابرو و مژه مستثنی باشد
یعنی و بر در بهشت است درختی که بلند است که یک برگ از آن هر آینه در سایه میشود در پایین آن هزار
مرد از مردمان و در جانب راست آن درخت است چشمه پاک کننده پاکیزه کننده گفت که پس آب داده
میشوند از آن چشمه شربتی شربتی تا اخر ایشان پس پاک میکند الله بآن شربت دلهای ایشان را از رشک
و می اندازد از پوستهای ایشان مو را و آن مضمون قول الله عز ذکره است در سوره دهر که و آب داد
ایشان را صاحب کل اختیار ایشان شرابی پاکیزه از آن چشمه پاک کننده است **اصل** قال ثم يصرفون
الى عين اخرى عن يسار الشجرة فيغتسلون فيها وهي عين الحيوة فلا يموتون ابدا قال
ثم يوقف بهم قدام العرش وقد سلموا من الآفات والاسقام والحر والبرد ابدا قال فيقول
الجبار جل ذكره للملائكة الذين معهم احشروا اوليائي الى الجنة ولا توقفوهم مع الخلائق

فقد سبق رضاي عنهم ووجبت رحمتي لهم وكيف اريد ان اوقفهم مع اصحاب الحسنات و
السيئات **شرح** باء بهم برای تعدیه است و ظرف نائب فاعل است سلموا معلوم باب علم است
گفت که بعد از آن برمیگردانند بسوی چشمه دیگر در جانب چپ آن درخت پس خود را میشویند در آن چشمه و
آن چشمه زندگی است پس نمی میرند هرگز گفت که پس وا داشته میشوند در پیش عرش الله تعالی در حالی که بتحقیق
سالم شده اند از آفتها و دردها و گرما و سرماها همیشه گفت که پس میگوید جبار ذکره فرشتگان را که با ایشانند
گرد آورید دوستان مرا بسوی بهشت و وا مدارید ایشان را با این خلائق که بتحقیق پیشی گرفت
خوشنودی من از ایشان و ثابت شد رحمت من برای ایشان و چگونه اراده کنم اینکه وادارم ایشان را
با اهل حسنات نیکیها و بدیها **اصل** قال فتسوقهم الملائكة الى الجنة فاذا انتهوا بهم الى باب الجنة
الاعظم ضرب الملائكة الحلقة ضربة تصر صريرا يبلغ صوت صريرها كل حوراء اعدها الله تعالى
لاوليائه في الجنان فيتباشرون بهم اذا سمعوا صرير الحلقة فيقول بعضهم لبعض
قد جاءنا اولياء الله فيفتح لهم الباب فيدخلون الجنة وتشرف عليهم ازواجهم من الحور
العين فيقلن مرحبا بكم فما كان اشد شوقنا اليكم ويقول لهن اولياء الله مثل ذلك
شرح ضربة بکسر ضاد و سکون راء مفعول مطلق برای نوع است جمله تصر بصاد بی نقطه و تشدید راء
مضارع غایبه معلوم باب ضرب استینافی است برای نوع و ضمیر مستتر راجع بحلقه است صریر بفتح
صاد و کسر راء اول مصدر باب ضرب مفعول مطلق است بمعنی آواز نحیف است جمله یبلغ بصیغه
مضارع غایب معلوم باب نصر استینافی بیانی جمله تصر است و در بعض نسخ فبلغ بفاء بصیغه ماضی است
و بنا بر آن عطف بر جمله تصر است الحوراء بفتح حاء بی نقطه و سکون واو و راء والف ممدوده زنی از
غیر زنان آدم که سیاهی چشم و سفیدی آن شدید باشد فیتباشرون بباء یکنقطه و شین با
نقطه و راء جمع غایب معلوم باب تفاعل است و ضمیر راجع بفرشتگان موکلان بر در بهشت است که
ایشان خزنه بهشت اند و ضمیر سمعوا و بعضهم نیز راجع بآن فرشتگان است نفتح بفتح مضارع غایب
مجهول باب منع است تشرف مضارع غایبه معلوم باب افعال است حور جمع حوراء است عین بکسر عین

وسکون یا جمع عینا است بمعنی خوش چشم در بعضی نسخ والادمیین بهشت بعد از الحور العین بنابراین
عبارتست از فرزندان آدم که متولد و متناسل مخلوق شده اند بخلاف حور عین و شاید که دخول ازواج
ایشان از آدمیین مبنی بر این باشد که فرزندان مومنان که نابالغ از دنیا رفته باشند داخل جنت شوند
پیش از دخول مومنان که بالغ اند و ما اشد صغیر تعجب است شوقنا منصوب است یعنی گفتند پس برانند
ایشان را فرشتگان سوی بهشت پس چون رسانیدند ایشان را سوی در بهشت که بر آن کنگره است زدند
فرشتگان حلقهٔ در را نوعی از زدن پس از این انگاه آواز سخت میدهد آن حلقه و آواز دادن پس از این
انگاه میرسد آواز آوازه داد بآن هر حلقه بهر حوری که آماده کرده او را الله تعالی برای دوستان الله
در بهشت پیش گفتند که مسکینند خزنه بهشت بتقبیل چون شنیدند آواز دادن حلقه را پس میگویند بعضی
خزنه بعضی را که بتحقیق آمدند دوستان الله پس گشوده میشود برای تقبیل آن در پس داخل میشوند
بهشت را و مشرف میشوند بر مقتبین جفتهای ایشان از جمله حور عین پس میگویند که بخوردیم فراخی بوسیله
آمدن شما پس چه بود که سخت بود شوق ما سوی شما و میگویند برای جفتها دوستان الله مثل آنچه کرده
کشند **اصل** فقال علی علیه السلام یا رسول الله اخبرنا عن قول الله عز وجل غرف مبنیة من فوقها غرف
بماذا بنیت یا رسول الله فقال یا علی تلک الغرف بناها الله عز وجل لاولیائه بالدر والیاقوت
والزبرجد سقوفها الذهب محبوکة بالفضة لکل غرفة الف باب من ذهب علی کل باب منها ملک موکل
به فیها فرش مرفوعة بعضها فوق بعض من الحریر والدیباج بالوان مختلفة وحشوها المسک
والکافور والعنبر وذلک قول الله عز وجل وفرش مرفوعة **شرح** در سورهٔ زمر چنین است لکن
الذین اتقوا ربهم لهم غرف من فوقها غرف مبنیة پس شاید که آنچه اینجا است قرائة غیر مشهور باشد و بر
تقدیر چیزی ذکر مبنیة مشعر است بتعظیم کیفیت بنای آنها تا لغو نشود این سوال واقع شد الغرفة خانهٔ
مرتفع مثل آنچه بر بالای پیشتر بنا شده باشد و مثل بالاخانه من فوقها غرف از قبیل است که در عرف
خانه دنیا غرفه کوچک میباشد که در بالای بعضی آن خانه است و سقفش با سقف خانه برابر است نظیر
بعضها فوق بعض که بیان میشود محبوکة بحاء بی نقطه و با یک نقطه اسم مفعول از باب نصر و ضرب منسوب

وحال سقوفها است الحبک بفتح حاء وسکون با را محکم قرار دادن بچیزی که چیزی از روی کمال صنعت تا
خوشنما باشد بعضها فوق بعض تفسیر مرفوعة است و این مانند آنست که در مجلس بزرگان دنیا قالی
میباشد و بر بالای آن بعض آن نمد میباشد و بر بالای بعض آن کتبه میباشد و بر بالای بعض آن سوزنی
میباشد و بر بالای بعض آن مسند میباشد و جمیع آنها نمایانست **یعنی** پس گفت علی علیه السلام که ای رسول
الله خبر ده ما را از قول الله عز وجل در سورهٔ زمر که غرفهای بنا کرده شده که در بالای آنها ست غرفها
بچه چیز بنا شده ای رسول الله پس گفت که ای علی آنها غرفهایی است که بنا کرده آنها را الله عز وجل برای دوستانش
بمروارید و یاقوت و زبرجد سقفهای آنها زر است بحالی که راه راه کرده شده بسیم برای هر غرفه از آنها
هزار در از زر بر هر دری از آنها است فرشته موکل بآن در و در آن غرفها است فراشهایی برداشته شده
بعض آنها در بالای بعضی است از حریر و دیبا برنگهای گوناگون و درون آن فراشها مشک و کافور و عنبر است
و آنچه مذکور شد مضمون قول الله عز وجل است در سوره واقعه که و فراشهای برداشته شده **اصل**
فاذا ادخل المؤمن الی منازله فی الجنة و وضع علی رأسه تاج الملک والکرامة البس حلل الذهب
والفضة والیاقوت والدر منظوم فی الاکلیل تحت التاج قال والبس سبعین حلة حریر
بالوان مختلفة وضروب مختلفة منسوجة بالذهب والفضة واللؤلؤ والیاقوت الاحمر فذلک
قوله عز وجل یحلون فیها من اساور من ذهب ولؤلؤا ولباسهم فیها حریر **شرح**
در تفسیر علی بن ابرهیم که راوی این حدیث است بتقریب آیه سوره زمر که مذکور شد در فقرهٔ سابقه چنین
است وضع علی رأسه تاج الملک والکرامة والبس حلل الذهب والفضة و آن بهتر مینماید پس نقل
داد از فعل دوم سوی فعل اول از تصرف کاتبان یا از تصرف راوی علی بن ابرهیم مینماید و بنابر آنچه گفتیم میتواند
بود که مفعول دوم یحلون محذوف باشد برای تعظیم که در ابهام چیزی مینماید تقدیر یحلون
تاج الملک والکرامة و من در اول برای بیان باشد و مراد این باشد که چون در دنیا اساور از زر را
نپوشیده اند در جنت بدل آنها تاج ملک و کرامت می پوشند و لؤلؤا عطف باشد بر مفعول دوم
که محذوف است و عبارت باشد از در منظوم در اکلیل بکسر همزه و سکون کاف و کسر لام بمعنی عصابه

مرصع بجواهر کرده بپیشانی کسی پادشاهش کنند میگذارند و لباسهم فیها حریر مفترش باشد بقول رسول
الله صلی الله علیه و آله و الدین تعیین حله حریرتا الاحمر والله اعلم یعنی پس چون مؤمن داخل کرده شود
منازلش در جنت گذاشته میشود بر سر او تاج پادشاهی و عزت و پوشیده میشود حلهای در
وسیم زر و مروارید پوسته کرده شده است و اکلیل در اینجا تاج گفت و پوشانیده میشود هفتاد
حله حریر برنگهای گوناگون و انواعی گوناگون که بافته شده است بزر و سیم و مروارید
و یاقوت سرخ پس این است مضمون قول الله عز و جل در سوره حج و سوره فاطر که و زیور داده می
شوند زیوری عظیم ببلند دست برنجنهای که از زر است و زیور داده میشوند مروارید و لباس ایشان در آن
جنان حریر است **اصل** فاذا جلس المؤمن علی سریره اهتز سریره فرحا فاذا استقر لولی
الله عز و جل منازله فی الجنان استاذن علیه الموکل بجنانه لیهنئه بکرامة الله جل و عز
ایاه فیقول له خدام المؤمن من الوصفاء والوصائف مکانک فان ولی الله قد اتکا
علی اریکته و زوجته الحوراء تهیا له فاصبر لولی الله **شرح** اهتز بتشدید زای ماضی معلوم
باب افتعال است و فرحا مفعول له است نسبت اهتزاز و فرح بسریر نوعی از مجاز است و مقصود
شرف سریر است موکل بتشدید کاف مفتوح عبارتست از قیم بفتح قاف و تشدید یاء دو نقطه
پائین مکسوره که مذکور میشود لیهنئه بکسر لام و نون و همزه مضارع غایب معلوم غایب باب تفعیل است
الخدام بضم خا و تشدید دال جمع خادم قدر مشترک میان غلامان و کنیزان من تبعیضیه و بیانیه می تواند
بود الوصفاء بضم واو و فتح صاد بی نقطه و فا و الف ممدوده جمع وصیف بفتح واو و کسر صاد غلامان
که مذکور اند در آیه سوره واقعه یطوف علیهم ولدان مخلدون باکواب و اباریق و کاس من معین الوصائف
بفتح واو و کسر همزه جمع وصیفه کنیزان مکانک منصوب بتقدیر الزم مکانک است اتکا بتشدید تاء
که اولش منقلب از واو است و همزه ماضی معلوم غایب باب افتعال است الاریکه بفتح همزه و کسر راء
و سکون یا تکیه گاه تهیا بیاء دو نقطه پائین و همزه مضارع معلوم غایبه باب تفعل بحذف یکی از دو تاء است
التهیو آراسته کردن زن خود را برای شوهرش یعنی پس چون نشست مؤمن بر تخت خود جنبید
تخت

تخت او از شادی پس چون قرار یافت برای دوست الله عز و جل منزلهای او در بهشتها طلب اذن کرد
بر او فرشته ای که گماشته شده بر بهشتهای او که وا رسد او را برای اینکه مبارکباد گوید او را بگرامی کردن
الله جل و عز او را پس میگویند او را پیشخدمتان مؤمن از غلامان و کنیزان که در جای خود باش چه بدرستی
که دوست الله بتحقیق تکیه کرده بر تکیه گاه خود و جفتش که حوراء است آراسته میشود برای او پس
صبر کن دوست الله **اصل** فتخرج له زوجته الحوراء من خیمتها تمشی مقبلة و حولها وصائفها
و علیها سبعون حلة منسوجة بالیاقوت واللؤلؤ والزبرجد هی من مسک و عنبر و علی رأسها
تاج الکرامة و علیها نعلان من ذهب مکللتان بالیاقوت واللؤلؤ شراکهما یاقوت احمر
شرح مقبلة اسم فاعل باب افعال منصوب و حال است منسوجة منصوب و نعت حله است ضمیر هی راجع
بحله است و مقصود بیان اصل تار و پود است یا راجع بیاقوت و لؤلؤ و زبرجد است یا راجع بجواهر
است و در تفسیر علی بن ابرهیم در سوره دهر بجای هی من مسک صبغن بمسک است و این مناسبتر
باللجم می آید در فقره فیقول ولی الله نوالها که بیان میشود و بنابر این صبغن بصاد بی نقطه و باء یک نقطه
و غین با نقطه ماضی مجهول باب نصر و صبغ بمعنی رنگ است و ضمیر راجع بسبعون حله است الصبغ بفتح صاد
و سکون با رنگین کردن و مراد اینجا خوشبو کردن است التکلیل مرصع بجواهر کردن یعنی که بیرون
بیرون می آید برای او جفتش که حوراء است از خیمه که او راست راه میرود رو باو و در دور او اند کنیزان
او و بر او است هفتاد حله بافته شده بیاقوت و مروارید و زبرجد از مشک و عنبر است و بر سر او
تاج عزت و بر او است دو نعل از زر مرصع بیاقوت و مروارید بندهای دو نعل یاقوت سرخ است **اصل**
فاذا دنت من ولی الله فهم ان یقوم الیها شوقا فتقول له یا ولی الله لیس هذا یوم تعب و لا نصب فلا
تقم انا لک و انت لی قال فیعتنقان مقدار خمسمائة عام من اعوام الدنیا لا یملها و لا تمله قال فاذا
فتر بعض الفتور من غیر ملالة نظر الی عنقها فاذا علیها قلائد من قصب من یاقوت احمر وسطها
لوح صفحته درة مکتوب فیها انت یا ولی الله حبیبی و انا الحوراء حبیبتک الیک تناهت نفسی و
الی تناهت نفسک **شرح** تم بتشدید میم ماضی معلوم باب نصر است در تفسیر علی بن ابرهیم تقول له فاذا

وانت موافق عربيت لتعب بفتح تا و دو نقطه بالا و فتح عين بي‌نقطه مصدر باب علم ضد استراحت النصب

بفتح نون و فتح صاد بي‌نقطه مصدر باب علم مانندگی تقديم تعب بر نصب بجهت رعايت در تقديم اعلى برادنى

نظير لا تاخذه سنة و لا نوم مقدار خمسمائة عام عبارتست از زمانی مناسب حالی که در آن لذت يا ضد لذت باشد

هر چند که اندک باشد جملهٔ لايمسهما بتشديد لام از باب علم استيناف براى كمال لذتست فترتفا و تا دو نقطه

بالا و را ماضی معلوم باب نصر و نصر بايستيست بعض منصوب بنا بر مفعول مطلق است و مضاف است الفتور

فا ساكن شدن بعد از شدت الغضب بفتح قاف و فتح صاد بي‌نقطه و با يک نقطه مستطيل از جملهٔ جوهر و سطها

منصوب و مرفوع ميتواند بود و بنا بر اول ظرف و مبتدا است که مقدم شده و بنا بر دوم مبتدا است تناهت

بنون ماضی غايبه معتل اللام يائی باب تفاعل است التناهی کمال اشتياق سوى چيزى و نگذشتن از آن

يعنى پس چون نزديک شد نوبت بدوست الله پس قصد کرد که برخيزد سوى او از شوق و ميگويد او را که ای

دوست الله نيست اين روز رنج کشيدن و نه روز ماندگی پس برخيز من براى توام و تو براى منی گفت که

پس دوستدار کردن يکديگر کشيده مقدار پانصد سال از سالهای دنيا يا آن اينکه کردهٔ شمرده حور او را

و حور امکر دميشمرد او را گفت که پس چون ساکن شد بعض کون پی که ملالی باشد نگاه کرد سوى

گردنش پس نگاه براو است کردن بندها از ستطيل از يا قوت سرخ در ميان آنها لوحی است که ره دران

مروارين نيست که نوشته شده در آن که تو ای دوست الله محبوب منی و من حورا محبوبهٔ توام سوى

تو بغايت مشتاق شده طبع من و سوى من بغايت مشتاق شده طبع تو اصل ثم يبعث الله اليه

الف ملك يهنئونه بالجنة و يزوجونه بالحوراء قال فينتهون الى اول باب من جنانه فيقولون

للملك الموكل بابواب جنانه استاذن لنا على ولي الله فان الله بعثنا اليه نهنئه فيقول لهم

الملك حتى اقول للحاجب فيعلمه مكانكم شرح يهنئونه بتشديد نون مضموم از همز الكلام

همزه آن منقلب يا شده و يا افتاده و ماقبلش مضموم شده المنزل مبارك باد گفتن و در نسخ يزوجونه

بالحوراء بزاى با تشديد واو مكسوره و جيم و با حرف جر است و در تفسير على بن ابراهيم بى با است اول

نظير زوجنا هم بحور عين است و دوم نظير زوجناكها است و بر هر تقدير مناسب سياق اين كلام

يمن

نيست مگر آنکه مراد بحورا ديگرى باشد که مذکور ميشود در تتمهٔ الحديث و ميتواند بود که برا و حا بي نقطه

باشد و تزويج بمعنى احتياز کفتن باشد و آن قسمی از تهنيت است و اگر و بزوجنه الحوراء يا حرف جر

و سکون واو و فتح جيم و تا تانيث و ضمير غايب که توجيهی و عطف بر بالجنة باشد مناسب مقام می شود

حتى اقول بتقدير حتى اصير او اقول است الحاجب بحا بي‌نقطه و کسر جيم دربانی که واسطه است ميان

صاحب منزل و دربانی ديگر فيعلمه مضارع غايب معلوم باب افعال منصوب و ضمير منصوب راجع بولى است

مكانكم منصوب و مفعول دوم است يعنى بعد از آن ميفرستد الله سوى او هزار فرشته را که تهنيت کنند او را

بهشت و تزويج کنند او را بحورا گفت که ميرسند سوى اول درى از بهشتهای او پس ميگويند فرشته را

که موکل است بر درهای بهشتهای او که طلب رخصت کن براى ما که داخل شويم بر ولی الله چه بدرستى که الله

فرستاده ما را سوى او که تهنيت کنيم او را پس ميگويد بايشان آن فرشته که صبر کنيد تا گويم حاجب را پس اعلام

کند او را بودن شما بر در اصل قال فيدخل الملك الى الحاجب و بينه و بين الحاجب ثلث جنان حتى

ينتهى الى اول باب فيقول للحاجب ان على باب العرصة الف ملك ارسلهم رب العالمين ليهنئوا ولي

الله و قد سالوني ان آذن لهم عليه فيقول له الحاجب انه ليعظم على ان استاذن لاحد على ولي

الله و هو مع زوجته الحوراء شرح ضمير بينه راجع بالملك است ثلث بي‌نا تا نيث است ثلث جنان

در ميان دو در دارد که موکل بر آنها نيز همان فرشته است که بر در اول بود چنانچه ظاهر الملك الموكل بابواب

جنانه است که در فقرهٔ سابقه است در نسخ باب الكلام است و در تفسير على بن ابراهيم الباب بالالف و اللام است

و آن بهتر است و مراد در بيست که در آنجا حاجب است در نسخ آذن بهمزه و الف از باب علم است و در تفسير على بن

ابراهيم استاذن از باب استفعال است و آن بهتر است ليعظم بفتح لام و مضارع غايب معلوم باب حسن است

يعنى گفت که پس وا ميشود آن فرشته سوى حاجب و ميان او و ميان حاجب سه بهشت است تا آنکه ميرسد

سوى اول آن در که حاجب در آن است پس ميگويد بحاجب که بدرستى که بر در اين عرصهٔ بهشت است هزار فرشته فرستاده

و ايشان را رب العالمين براى تهنيت مبارکباد گويند ولی الله را بتحقيق طلب کرده‌اند از من اينکه طلب رخصت کنم براى

ايشان براو پس ميگويد او را حاجب که بدرستى که شان اينست که هر آينه مشکل می‌آيد بر من اينکه طلب رخصت

کنم برای کسی بود ولی الله وحال آنکه او با جنت او حور است اصل قال وبین الحاجب وبین ولی الله جنتان
قال فیدخل الحاجب الی القیم فیقول له ان علی باب العرصة الف ملک ارسلهم رب العزة یهنئون
ولی الله فاستاذن لهم فیتقدم القیم الی الخدام فیقول لهم ان رسل الجبار علی باب العرصة
وهم الف ملک ارسلهم یهنئون ولی الله فاعلموه مکانهم شرح جنتان باعتبار اینست که واسطه میان
انها دو بیت که قیم در آنجاست یعنی گفت که میان حاجب و میان ولی الله دو بهشت است گفت که داخل
میشود حاجب سوی قیم پس میگوید او را که بدرستی که بر در این عرصه است هزار فرشته فرستاده ایشان را
رب العزة که تهنیت کنند ولی الله را پس طلب رخصت کن برای ایشان پس پیش میرود قیم سوی خادمان پس میگوید
ایشان را که بدرستی که فرستادگان جبار بر در عرصه اند و ایشان هزار فرشته اند فرستاده ایشان را
تهنیت کنند ولی الله را پس اعلام کنید او را ببودن ایشان بر در اصل قال فیعلمونه فیؤذن للملائکة
فیدخلون علی ولی الله وهو فی الغرفة ولها الف باب وعلی کل باب من ابوابها ملک
موکل به فاذا اذن للملائکة بالدخول علی ولی الله فتح کل ملک بابه الموکل به قال فیدخل
القیم کل ملک من باب من ابواب الغرفة شرح الموکل به منصوب نعت بابه است و به نایب فاعل
است و در تفسیر علی بن ابرهیم الذی قد وکل به است و ان بهتر مینماید فیدخل از باب افعال است یعنی
گفت پس خادمان اعلام میکنند او را پس رخصت داده میشود برای آن فرشتگان پس داخل میشوند بر ولی
الله و او در غرفه است و از برای آن هزار در و بر هر دری از درهای آن فرشته ایست موکل بان پس چون
رخصت داده شود برای آن فرشتگان بدخول بر ولی الله میگشاید هر فرشته در خود را که موکل بانست گفت
که پس داخل میکند قیم هر فرشته را از دری از درهای غرفه اصل قال فیبلغونه رسالة الجبار جل وعز وذلک
قول الله عز وجل والملائکة یدخلون علیهم من کل باب من ابواب الغرفة سلام علیکم الی آخر الآیة
شرح در سوره رعد واقع شده است اول جنات عدن یدخلونها ومن صلح من آبائهم وازواجهم
وذریاتهم والملائکة یدخلون علیهم من کل باب دوم سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار
یعنی گفت پس تبلیغ میکنند او را پیغام جبار جل وعز و آنچه مذکور شد مضمون قول الله عز وجل است در

سورة

سوره رعد که و فرشتگان داخل میشوند بر آن مومنان از هر دری از درهای غرفه که سلام بر شما باد تا آخر آیه
که بانکه صبر کردید به پرهیزکاری از حرام پس خوب است عاقبت این سرا اصل قال وذلک قوله عز وجل و
اذا رایت ثم رایت نعیما وملکا کبیرا یعنی بذلک ولی الله وما هو فیه من الکرامة والنعیم
والملک العظیم الکبیر ان الملائکة من رسل الله عز ذکره یستاذنون علیه فلا یدخلون علیه
الا باذنه فذلک الملک العظیم الکبیر شرح ولی الله بتقدیر یعنی ولی الله است الملک مرفوع و
مبتدا است ذکر تعظیم با وجود آنکه در سوره دهر مذکور نیست موافقت سوره نساء است وآتینا
ملکا عظیما و در تفسیر علی بن ابرهیم الکبیر دو جا نیست ان بفتح همزه و تشدید نون است و جمله خبر
مبتدا است یستاذنون خبر ان است و در بعض نسخ و یستاذنون است و بنا بر آن خبر ان من رسل
الله است یعنی گفت که و آنچه مذکور شد مضمون قول الله عز وجل است در سوره دهر که و
چون ببینی آنجا می بینی نعمتی را و پادشاهی بزرگی را میخواهد به آن نعمت ولی الله را و آنچه را که او در آنست
از کرامی بودن و نعمت و پادشاهی عظیم کبیر بدرستی که فرشتگان از جمله فرستادگان الله عز ذکره
طلب رخصت بر او میکنند پس داخل نمیشوند بر او مگر برخصت او پس اینست پادشاهی عظیم کبیر
اصل قال والانهار تجری من تحت مساکنهم وذلک قول الله عز وجل تجری من تحتهم الانهار
والثمار دانیة منهم وهو قوله عز وجل ودانیة علیهم ظلالها وذللت قطوفها
تذلیلا من قربها منهم یتناول المؤمن من النوع الذی یشتهیه من الثمار بفیه
وهو متکئ وان الانواع من الفاکهة لیقلن لولی الله یا ولی الله کلنی قبل ان تاکل
هذا قبلی شرح از جمله مختلف عنه اینست و دانیة منصوب عطف بر جنة بر سابق است که وجزاهم بما
صبروا جنة وحریرا و از قبیل وضع صفت در موضع موصوف است بتقدیر و شجرا دانیة و
جمله علیهم ظلالها نعت دانیة است یا استیناف بیانی است و جمله وذللت عطف بر علیهم ظلالها
وقطوف جمع قطف است بکسر قاف و سکون طا بمعنی خوشهای انگور و خرما و مانند آنها است و تذلیل
باعتبار فاکهه است و این قول بزبان حال است و مقصود این است که درک کمال اصفا و لطافت آنست

چنانچه گویا که یک از یک بیشتر است قَبل بفتح قاف و سکون با است قُبل بضم قاف و سکون با بمعنی قصد است
یا بکسر قاف و فتح با بمعنی جانبی است و مراد اینست که نگاه کن سوی من تا تمام صفا و لطافت من معلوم
تو شود و آن منصوب است تقدیر ابا عزا بتقدیر الزم قصدی و مصدر مضاف بمفعول است
یعنی گفته که و نهرها روان میشود از پایین منازل ایشان و آن مضمون قول الله عز وجل است در
سورهٔ اعراف و سورهٔ یونس و سورهٔ کهف که روان میشود از پایین ایشان نهرها و میوهها نزدیک
نسبت بایشان و آن مضمون قول الله عز وجل است در سورهٔ دهر که و جزا داد ابرار را بانکه صبر کردند
میوههایی نزدیک که بر ایشان است سایههای آنها و فرمان بردار کرده شده است خوشههای آنها فرمان بردار
کردنی بسبب نزدیکی آنها نسبت ببرادر تناول میکند مؤمن نوعی که اشتها دارد از آن از جملهٔ میوهها هیچش بد
برحالی که او تکیه کرده است و بدرستی که نوعها از میوهها هر اینه میگویند بزبان حال ولی الله را که ای ولی الله
بخور مرا پیش از آنکه بخوری این را الا دم باش قصد ما اصل قال ولیس من مؤمن فی الجنة الا وله جنان
کثیرة معروشات وغیر معروشات وانهار من خمر وانهار من ماء وانهار من لبن وانهار من
عسل فاذا دعا ولی الله بغذائه اتی بما تشتهی نفسه عند طلبه الغذاء من غیر ان یسمی شهوته
شرح در سورهٔ انعام چنین است وهو الذی انشا جنات معروشات وغیر معروشات و آنها که داربست
که بعضی بالای داربست و بعضی بروی زمین است الغذا بکسر غین با نقطه و ذال با نقطه و الف
منقلبه از واو طعام اتی مجهول است و ضمیر مستتر نائب فاعل است یا در بما برای تعدیه بمفعول دوم است شهوته
بمعنی اشتها است یعنی گفت و نیست هیچ مؤمنی در بهشت مگر برحالی که او راست بهشتهای بسیار دار
بست کرده شده و غیر داربست کرده شده و نهرهایی از خمر و نهرهایی از آب و نهرهایی از شیر و نهرهایی
از عسل پس چون خواند ولی الله بخوردنش او داده میشود آنچه اشتها دارد از طعام او نزد خواهش او نخود
را بی آنکه نام برد خواسته خود را اصل قال ثم یتخلی مع اخوانه ویزور بعضهم بعضا ویتنعمون فی جناتهم
فی ظل ممدود فی مثل ما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس واطیب من ذلک لکل مؤمن سبعون
زوجة حوراء واربع نسوة من الادمیین والمؤمن ساعة مع الحوراء وساعة مع الادمیة

وساعة یخلو بنفسه علی الارائک متکئا ینظر بعض المؤمنین الی بعض شرح یتخلی بجا بنقطه و با بانقطه
با جیم غائب معلوم باب تفعل است و اول ماخوذ است از تخلی بمعنی همزبانی شیرین کردن و دوم از تخلی بمعنی
خلوت جستن و سوم از تجلی بمعنی ظهور تابان مثل بیرون آمدن از منزل خود ظل ممدود در سورهٔ واقعه
است بمعنی تغییر ظل ممدود و مراد اینست که در جمیع زمین بهشت سایه است چنانچه در ما بین طلوع فجر و طلوع
شمس بر روی آفتاب بر زمین نیست اصلا الطیب مجرور بفتح است و اشاره است بطیب ساعتی که ما بین طلوع فجر
و طلوع شمس است باعتبار اینکه مردمان را در آن ساعت راحتی میباشد و لهذا می آید در حدیث دوم فصل
چهاردهم که آن ساعات بهشت است ساعة منصوب بمسوفیه است و عبارت است از زمانی خواه اندک
و خواه بسیار یعنی گفت که بعد از آن تخلی میکند با برادران مؤمن خود و زیارت میکند بعض ایشان بعضی را
و تنعم میکنند در بهشتهای ایشان در سایه کشیده شده در مثل آنچه در دنیا طلوع فجر تا طلوع آفتاب است و
خوشتر از آن برای هر مؤمنی است هفتاد زن حوراء و چهار زن از زنان دنیا و مؤمن زمانی با حوراء است
و در زمانی با آدمیزاد است و در ساعتی خالی میشود با خود بر تختها تکیه کرده نگاه میکند بعضی مؤمنان
سوی بعضی اصل وان المؤمن لیغشاه شعاع نور وهو علی اریکته فیقول لخدامه ما هذا
الشعاع اللامع لعل الجبار لحظنی فیقول له خدامه قدوس قدوس جل جلال الله بل هذه حوراء
من نسائک ممن لم تدخل بها بعد قد اشرفت علیک من خیمتها شوقا الیک وقد تعرضت لک
واحبت لقاءک فلما ان رأتک متکئا علی سریرک تبسمت نحوک شوقا الیک فالشعاع الذی
رأیت والنور الذی غشیک هو من بیاض ثغرها وصفائه ونقائه ورقته شرح لعل بفتح لام
و فتح عین و تشدید لام مفتوحه در اصل برای طمع است و اینجا استعاره شده برای تشبیه یعنی کان بفتح کاف
و فتح همزه و تشدید نون است و تشبیه ممکن نیست مجاز استعاره است در مقام تعجب و قرینه استعاره
اینست که خبر لعل که در معنی خود مستعمل شده باشد فعل ماضی نمیباشد لحظنی بجا بی نقطه و ظا با نقطه
از باب منع است اللحظ بفتح لام و سکون حا نگاه بگوشه چشم قدوس بضم قاف و تشدید دال مضموم
خبر مبتدا محذوف است بتقدیر هو و تکرار برای تاکید است بل اضراب است از نفی که لحظنی است

بعد مبنی بر فتح است بفتح همزه و سکون نون زائده برای تاکید اتصال جواب لما بمدخولش ست الثغر بفتح ثا
سه نقطه و سکون غین با نقطه ورا دهنها یعنی که موداد میشود التقا بفتح نون وقاف والف مصدر ملتقیه العین
از واو مصدر باب علم پاکیزگی الورق بکسر را و تشدید قاف مصدر باب ضرب لطافت یعنی و بدرستی که
مومن همراه این میکند او را روشنی نوری بر حالی که بر تکیه گاه خود است پس میگوید خادمان که این
روشنی درخشنده گویا که جبار نگاه کرد مرا پس میگویند او را خادمان که جبار بغایت منزه است تعالی
منزه است از نگاه بچشم بلکه این حورا است از جمله زنان تو است که
دخول نکردی از آنکه دخول نکردی با او هنوز اشراف کرد بر تو از خیمه او بسبب شوق سوی تو و بتحقیق
عرضه داشت خود را برای تو و دوست داشت ملاقات ترا پس وقتی که دید ترا که تکیه کرده بر تخت تو
تبسم کرد جانب تو از شوق سوی تو پس روشنی که دیدی و نوری که فرو گرفت ترا آن از سفیدی دندان
او و صفای آن و پاکیزگی آن و لطافت آنست اصل فیقول ولی الله ائذنوا لها فتنزل الی قبته
الیها الف وصیف والف وصیفة یبشرونها بذلک فتنزل الیها من خیمتها وعلیها سبعون
حلة منسوجة بالذهب والفضة مکللة بالدر والیاقوت والزبرجد صبغهن المسک والعنبر
بالوان مختلفة یری مخ ساقها من وراء سبعین حلة شرح این نوا چون ابتدا کلام باشد بکسر همزه
و سکون یا دو نقطه پایین است و اگر متصل شود بچیزی همزه وصل می افتد و بجای یا همزه میشود
فتنزل در اول منصوب است و در دوم مرفوع است صبغهن بکسر صاد بی نقطه و سکون با یک نقطه و
غین با نقطه و ضمیر راجع بسبعون حلة است الصبغ بالکسر رنگی که بدان رنگین کنند چیزی را و مراد اینجا خوشبویی است
بالوان مختلفة برای بیان رنگهای حلهاست یعنی پس میگوید ولی الله که رخصت دهید او را پس فرود آید
سوی من پس میدوند سوی حورا هزار غلام و هزار کنیز بشارت میدهند او را بآن رخصت دادن پس
فرود می آید سوی ولی الله از خیمه خود بر او است هفتاد حله بافته شده بزر و سیم مرصع کرده شده بمروارید
و یاقوت و زبرجد رنگین اینها است مشک و عنبر است با رنگهای گوناگون دیده میشود مغز ساق حورا
از پس هفتاد حله اصل طولها سبعون ذراعا وعرض ما بین منکبیها عشرة اذرع فاذا دنت من

ولی الله اقبل الخدام بصحائف الذهب والفضة والدر والیاقوت والزبرجد
فینثرونها علیها ثم یعانقها وتعانقه فلا یمل ولا تمل شرح صحائف بفتح صاد بی نقطه و حا
بی نقطه و کسر همزه جمع صحاف بکسر صاد است و آن جمع صحفه بفتح صاد و سکون حا است بمعنی خان که
از آن طبق نیز میگویند النثر بفتح نون و سکون ثا سه نقطه والنثار بکسر نون مصدر باب نصر و ضرب
پراکنده کردن یعنی درازی حورا هفتاد ذراع است و پهنی آنچه میان دو شانه او است ده ذراع است
پس چون نزدیک شود بنسبت بولی الله رو می آورند خادمان با طبقهای زر و سیم در آنها است مروارید
و یاقوت و زبرجد پس نثار میکنند آنها را بر حورا بعد از آن دست در گردن میکند حورا را او و حورا
دست در گردن میکند او را پس او دلگیر نمیشود و حورا دلگیر نمیشود اصل قال ثم قال ابو جعفر علیه
السلام اما الجنان المذکورة فی الکتاب فانهن جنة عدن وجنة الفردوس وجنة نعیم و
جنة المأوی قال وان لله عز وجل جنانا محفوفة بهذه الجنان وان المؤمن لیکون له من
الجنان ما احب واشتهی یتنعم فیهن کیف یشاء شرح جنات عدن مذکور است در سوره توبه
و سوره رعد و سوره نحل و سوره کهف و سوره مریم و سوره طه و سوره فاطر و سوره ص و سوره مومن
العدن مصدر باب نصر و ضرب درنگ کردن در جایی جنات الفردوس در سوره کهف است والذین یرثون
الفردوس در سوره مومنین است و اصل فردوس بستان وسیع جامع کرم و نخل و غیر آنها است جنة
النعیم در سوره شعرا است جنة نعیم در سوره واقعه است و سوره معارج جنات النعیم در سوره مائده
و سوره یونس و سوره حج و سوره لقمان و سوره صافات و سوره دهر و سوره نون است جنة
المأوی در سوره والنجم است جنات المأوی در سوره تنزیل است بل لعله در سوره فرقان جنة الخلد
مذکور است و شاید که ترک آن در اینجا باعتبار این باشد که آن قدر مشترک میان جمیع جنان آخرت است و
مخصوص نوعی نیست لیکن در کافی در کتاب الحجة در حدیث سیوم باب خلق ابدان الائمة وارواحهم و
قلوبهم که بابی [illegible] و سیوم است جنة الخلد مذکور است المحفوفة بحا بی نقطه و دو فا اسم مفعول باب نصر
احاطه کرده شده یعنی راوی گفت که بعد از آن گفت امام محمد باقر علیه السلام که اما بهشتهایی که ذکر کرده شده

در قرآن پس بهشتی که آنها بهشت عدن و بهشت فردوس و بهشت نعیم و بهشت ماوی است و
بلند بهشتی که الله عز و جل در آن بهشتها ی که احاطه کرده شروع است باین بهشتها و بلند بهشتی که مومن هر
اینه می باشد برای او از بهشتها آنچه دوست داشت و میل کرد خشم میکند در آنها چگونه که خواست شد

اصل فاذا اراد المؤمن شيئا دعواه اذا اراد ان يقول سبحانك اللهم فاذا قالها تبادرت اليه
الخدام بما اشتهى من غير ان يكون طلبه منهم او امر به وذلك قول الله جل وعز دعواهم فيها سبحانك
اللهم وتحيتهم فيها سلام يعني الخدام **شرح** دعواه بمعنی طلب او ان شیء است از خدام سبحانک
منادای مضاف است بحذف حرف ندا و بعضی میگویند که مفعول مطلق است بتقدیر استبح سبحانک
یعنی الخدام تفسیر ضمیر تحیتهم است اگر مصدر مضاف بفاعل باشد یا تفسیر فاعل تحیتهم است اگر مصدر مضاف بمفعول
باشد **یعنی** و چون خواهد مومن چیزی از طعام و شراب چیز این نیست که طلب او چون خواهد این است که
گوید ای تنزیه تو خداوندا پس چون گفت آن کلمه را مبادرت کنند بسوی او خادمان آنچه را که میل کرده بی آنکه
که طلب کرده باشد آنرا از مردمان یا امر کرده باشد بآن و آن مضمون قول الله عز و جل است در سوره یونس
که طلب مومنان در جنات نعیم سبحانک اللهم است و تحیت او بندگان مطلوب در جنات عدن سلام
است میخواهد خادمان را **اصل** قال و اخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمين يعني بذلك عند
ما يقضون من لذاتهم من الجماع والطعام والشراب يحمدون الله عز و جل عند فراغهم **شرح**
یعنی بذلک بیان اینست که مراد باخر دعواهم آخر دعوی نیست بلکه مراد ذکری است که بعد از دعوی و
فراغ از مطلوب است عند برای تفسیر وقت دعوی است ما مصدریه است یقضون بتقدیر یقضون حاجتهم
است جمله یحمدون الله تا آخر استیناف بیانی سابق است فراغهم بفتح فا مصدر باب نصر و منع و علم ا
گفته در سوره یونس متصل بآنچه مذکور شد که و عاقبت طلب مومنان اینست که سپاس الله را
که صاحب اختیار هر کس و هر چیز است میخواهد بآن نزد قضای حاجت ایشان از لذتهای خود که جماع و
طعام و شراب است یا در این که حمد میگویند الله عز و جل را نزد فارغ شدن ایشان **اصل** و اما قوله
اولئك لهم رزق معلوم قال يعلمه الخدام فيأتون به اولياء الله قبل ان يسألوهم اياه و

اما قوله عز و جل فواكه وهم مكرمون قال فانهم لا يشتهون شيئا في الجنة الا اكرموا
به **شرح** و اما قول الله عز و جل در سوره صافات که آن بندگان بالخلاص برای ایشان است روزی که
معلوم است امام گفت که میدانند آنرا خادمان پس میاورند آنرا نزد اولیای الله پیش از آنکه طلب
کنند آنرا از ایشان و اما قول او عز و جل در تتمه سابق که آن روزی میوهاست و ایشان گرامی
کرده شدگانند امام گفت که پس بدرستی که ایشان میل نمیکنند چیزی را در بهشت مگر اینکه گرامی کرده
شدند بآن **دوم اصل** الحسين بن محمد بن الاشعري عن معلى بن محمد عن الوشاء عن ابان بن
عثمان عن ابي بصير قال قيل لابي جعفر عليه السلم وانا عنده ان سالم بن ابي حفصة واصحابه
يروون عنك انك تكلم على سبعين وجها لك منها المخرج فقال ما يريد سالم مني ايريد
ان اجيء بالملائكة والله ما جاءت بهذا النبيون **شرح** ابو بصیر مشترک میان لیث بن بختری مرادی
که ثقه است و یحیی بن قاسم یا ابی القاسم که منسوب بغلو است سالم بن ابی حفصه از رؤسای
زیدیه بتریه است و در کتب رجال مذکور است که لعنت الصادق علیه السلم و کذبه و کفره و مذکور
است که عن ابی بصیر قال سمعنا ابا عبد الله علیه السلم ان الحکم بن عتیبه و سلمه و کثیر النوا و
ابا المقدام والتمار یعنی سالما اضلوا کثیرا ممن ضل من هولاء وانهم ممن قال الله تعالی ومن الناس
من يقول امنا بالله وباليوم الاخر وما هم بمؤمنين کشی والتمار اشاره سالم بن ابی حفصه و مقصود او و
اصحابش تحریم توریه در گفتگو برای تقیه است و این را وسیله طعن بر امام کرده اند و معنی توریه اینست که
کلامی گوید که موهم معنی باشد و مراد غیر آن معنی باشد سبعین کاهی مستعمل میشود بمعنی عدد کثیر المخرج بفتح
واو و سکون جیم راه بیرون که مقصود است از آن سخن ضمیر منها راجع بسبعین است مخرج مصدر میمی یا
ظرف است و عبارت است از خروج از کذب آنچه در توریه میباشد ما استفهامیه است و مقصود این
است که هیچ قسم شاهد و برهان بر نفی تحریم توریه میخواهد از من باید دروغ نا قبل است **یعنی** روایت کرد
حسین بن محمد اشعری از معلی بن محمد از حسن بن علی وشا از ابان بن عثمان از ابو بصیر گفت که گفته شد امام
باقر علیه السلم را در حالی که من نزد او بودم که بدرستی که سالم بن ابی حفصه و یاران او قصد طعن بر تو نقل میکنند از

تو این اگر تو سخن بگوئی بر هفتاد راه برای تست از آن راهها خروج از کذب پس امام گفت که چه شاهد میخواهد
سالم از من آیا میخواهد این اگر او دو ملائکه را که گواهی دهند برای من در جواب تو بدیهد قسم بالله که بیاورند
ملائکه را بغیر آن **اصل** ولقد قال ابرهیم علیه السلم انی سقیم والله ما کان سقیما وما کذب ولقد
قال ابرهیم علیه السلم بل فعله کبیرهم هذا وما فعله وما کذب ولقد قال یوسف علیه السلم ایتها
العیر انکم لسارقون والله ما کانوا سارقین وما کذب **شرح** وهم اینجا بتحقیق گفت ابرهیم علیه السلم
موافق آیه سوره صافات که بدرستی که من صاحب کوفتم قسم بالله که نبود در آن وقت صاحب کوفت و دروغ
نگفت بنا بر اینکه مراد این باشد که صاحب کوفتم بسبب تحقیق حلول یکند بحسین علیه السلم چنانچه مذکور است در کافی در
کتاب الحجة در حدیث ششم مولد الحسین علیهما السلم اینکه صاحب کوفتن میشوم در وقت اشراف به بعوث نظر آیه
سوره زمر انک میت وانهم میتون وهم اینجا بتحقیق گفت ابرهیم علیه السلم موافق آیه سوره انبیا که بلکه کرده
بزرگ ایشان که اینست و نکرده بود آن بت آنرا و دروغ نگفت ابرهیم بنا بر اینکه مرادش این باشد که اگر آن
بت وسیله شکستن بتان شده وهم اینجا بتحقیق گفت یوسف علیه السلم موذن را که بگو ای قافله که
بدرستی که شما دزدانید چنانچه در سوره یوسف است قسم بالله که نبودند دزدان در آن وقت و
دروغ نگفت بنا بر اینکه مرادش این باشد که در زمان سابق یوسف را از پدر دزدیده اید **یازدهم**
اصل حدیث ابی بصیر مع المرئة ابان عن ابی بصیر قال کنت جالسا عند ابی عبد الله علیه السلم اذ
دخلت علینا ام خالد التی کان قطعها یوسف بن عمر تستاذن علیه فقال ابو عبد الله علیه السلم
ایسرک ان تسمع کلامها قال فقلت نعم قال فاذن لها قال فاجلسنی معه علی الطنفسة ثم
دخلت فتکلمت فاذا امرأة بلیغة فسالته عنهما فقال لها تولیهما قالت فاقول لربی
اذا لقیته انک امرتنی بولایتهما قال نعم **شرح** یوسف بن عمرو والی عراق بوده از جانب بنی امیه
بعد از حجاج بن یوسف و اوست قاتل زید بن علی بن الحسین علیهما السلم و امر کرده بریدن دست ام
خالد بعد از واقعه زید الطنفسة و شی کرد در صدر مجلس میباشد و از مسند بفتح میم و فتح نون می نامند
قاموس الطنفسة مثلثة الطاء والفاء وبکسر الطاء وفتح الفاء وبالعکس واحدة الطنافس البسط

والثیاب والحصیر من سعف عرضه ذراع نهایه الطنفسة البساط الذی له خمل رقیق تولیهما بفتح تا دو نقطه
بالا و فتح واو و تشدید لام مفتوحه و سکون یا دو نقطه پایین امر مخاطبه معتل الفاء واللام باب تفعیل
است در اصل تولییهما بدو یا که اول آنها مکسوره است بوده و بعد از اسقاط کسره افتاده برای التقاء
ساکنین التولی دوست داشتن کسی را و دوست گردانیدن از کسی و بنا بر دوم بتقدیر تولی منهما است نظیر
اختار موسی قومه سبعین رجلا که بتقدیر من قومه است پس امر در اینجا از قبیل تو ربیا است تا نکه کسی
ممنوع از قبیل تغلیب حال حکایت بر حال محکی است الولایة بفتح و کسر واو دوستی و وارسیدن بحال کسی
اصل حدیث ابو بصیر باز نشست روایت کرد ابان بن عثمان که مذکور شد در سابق از ابو بصیر گفت که بودم
نشسته نزد امام جعفر صادق علیه السلم وقتی که داخل شد بر ما ام خالد آنکه بود که دست بریده بود او را یوسف
بن عمر طلب رخصت دخول میکرد بر امام پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که آیا خوش میاید ترا اینکه بشنوی
سخن او را ابو بصیر گفت که پس گفتم که آری ابو بصیر گفت که پس امام رخصت داد او را ابو بصیر گفت که و نشانید امام
مرا بر مسند پس ام خالد داخل شد پس سخن گفت پس ناگاه او زنی سخنور بود پس پرسید امام را از حال
ابوبکر و عمر پس امام گفت او را که تولی کن ایشان را ام خالد گفت که پس گویم صاحب کل اختیار خود را چون ببینم
او را در روز قیامت که بدرستی که تو امر کردی مرا بولایت ایشان امام گفت که آری **اصل** قالت فانّ هذا
الذی معک علی الطنفسة یامرنی بالبرائة منهما وکثیر النواء یامرنی بولایتهما فایهما خیر واحب الیک قال هذا والله احب الی من کثیر
النواء واصحابه ان هذا یخاصم فیقول ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون ومن
لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون **شرح**
اشاره الی هذا اشاره است به ابو بصیر کثیر بفتح کاف و کسر ثا اسم نقطه است نوا بفتح نون و تشدید واو و الف و همزه منقلبه
از یا ماخوذ است از نوا بفتح نون و تخفیف واو و الف مقصوره بمعنی بعید یا استخوان خرما و وزن بری
است یا عامی است و در کتب رجال مذکور است که قال ابو عبد الله علیه السلم اللهم انی الیک من کثیر النواء بریء
فی الدنیا والآخرة این اشاره است به سوره مائده است و ما انزل الله عبارت است از حکمی که حکم بآن کرده اند
جمیع النبیین و آن هدی و نور است و نازل شده در توریة موسی و انجیل عیسی و قرآن محمد صلی الله علیه و آله

اُدْرُو على جميع النبيين واين مضمون ايات بينات محكمات ناهيه اند پيرروي ظن امره بسؤال اهل الذكر است واز
آن معلوم ميشود نزد هر كس تا انقراض دنيا كه امام حق كيست و امام ضالّ مضلّ كدام است و لهذا گفته كه
وليحكم اهل الانجيل بما انزل الله فيه پس اهل مكابره كه تحريف ميكنند كلم را از مواضعش بهيچ ميگويند و
جزاي خود را خواهند يافت يعنى ام خالد گفت كه پس بدرستى كه اينكه باقست بر مسند امر ميكند به بيزار شدن از آن
و در كثير النوا امر ميكند بولايت آن دو پس كدام اين دو بهتر و محبوب تر است سوى تو امام گفت كه اين قسم بالله
محبوب تر است سوى من از كثير النوا و ياران بدرستى كه اين احتجاج ميكند با ين روش كه ميگويد كه هر كه حكم نكرد با نچه
فرو فرستاده الله در جميع كتب خود آنان ايشانند كافران فهم كه حكم نكرد با نچه فرو فرستاده در جميع كتب پس
آنان ايشانند ظالمان و هر كه حكم نكرد با نچه فرو فرستاده الله در جميع كتب پس آنان ايشانند فاسقان اصل
محمّد بن يحيى عن احمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن علي بن فضال عن علي بن عقبة عن عمر بن ابان عن
عبد الحميد الوابشي عن ابي جعفر عليه السّلم قال قلت له ان لنا جارا ينتهك المحارم كلّها حتّى انه
ليترك الصلوة فضلا عن غيرها فقال سبحان الله واعظم ذلك الا اخبركم بمن هو شرّ منه قلت
بلى قال الناصب لنا شرّ منه اما انه ليس من عبد يذكر عنده اهل البيت فيرق لذكرنا الا
مسحت الملائكة ظهره وغفر له ذنوبه كلّها الّا ان يجيء بذنب يخرجه من الايمان شرح وابشي
بكسر با و بي نقطه پيش از يا قبيله ايست ينتهك معلوم باب افتعال است از نهك است فضلا بفتح فا و سكون
ضاد با نقطه مصدر باب نصر و علم است يعني زيادة و مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدير فضل فضلا
و ضمير مستتر راجع بجار است و تقدير آن بعد تضمين معنى تجاوز است واعظم ذلك الكلام را وبيست در بيان
سخن امام در آمده اعظم ماضي غايب معلوم باب افعال است و ضمير مستتر راجع بامام است الاعظام بزرگ شمردن
شاره اليه ذلك مصدر ينتهك است الا بفتح همزه و تخفيف لام مركب از همزه استفهام و حرف نفي است ضمير منه
راجع بجار است ناصب يعني دشمن است و عبارتست از كسى كه ايات بينات محكمات را در دين و دانسته راه
باطل را در پيش گرفته و در مقابلش مستضعف است از جمله اهل باطل الناصب لنا شرّ منه مفهوم است از
حصر در ساير از سوره مائده كه مذكور شد در حديث سابق برق براه و تشديد قاف مضارع غايب

معلوم باب علم است از رقت بكسر راء نرمي دل ذنب يخرجه از ايمان اصرار بر كبيره است يعنى روايت كرد محمّد بن يحيى
از احمد بن محمّد بن عيسى از حسن بن علي بن فضال از علي بن عقبه از عمر بن ابان از عبد الحميد وابشي از امام محمّد
باقر عليه السّلم راوي گفت كه گفتم امام را كه بدرستى كه ما را همسايه هست كه مرتكب ميشود حرامها را همگى آنها
تا آنكه بدرستى كه او هر آينه ترك ميكند نماز را كه هيچ جاي عبر آن از فرايض پس امام از روي تعجب گفت كه
سبحان الله و بزرگ شمرد گناه او را آيا خبر ندهيم شما را بكسى كه او بدتر است از آن همسايه گفتم كه بلى خبر كنيد گفت
كه دشمن براي ما بدتر است از آن همسايه آگاه باشيد بدرستى كه شان اين است كه نيست هيچ بنده كه مذكور مى شود
نزد او ائمه اهل البيت پس دلش نرم ميشود بسبب ياد ما مگر آنكه ماليدند ملائكه پيرهن پشت او را و بخشيده شد
براي گناهانش همگى آنها مگر آنكه آورد گناهي را كه بيرون كند او را از ايمان اصل وان الشفاعة لمقبولة و
لا تقبل في ناصب وان المؤمن ليشفع لجاره وما له حسنة فيقول يا رب جاري كان يكف عنّي الاذى
فيشفع فيه فيقول الله عزّ وجلّ انا ربّك وانا احقّ من كافى عنك فيدخله الجنّة وما له من حسنة
وان ادنى المؤمنين شفاعة ليشفع لثلثين انسانا فعند ذلك يقول اهل النار فما لنا من شافعين
ولا صديق حميم اصل الفلام الشفاعة براي عهد خارجى است و مراد شفاعة شافعين است و مراد بشافعين
جمعي است كه شان ايشان شفاعت ديگر است باعتبار اينكه خود شان معصوم اند مثل انبيا و اوصيا.
و ملائكه بقرينه آيه سوره مدثر فما تنفعهم شفاعة الشافعين ولا تقبل من ناصب اشاره است بايه سوره توبه
استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعين مرّة فلن يغفر الله لهم وايه سوره منافقين سواء عليهم
استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن يغفر الله لهم فيشفع مضارع غايب مجهول باب تفعيل است التشفيع
كسى را مقبول الشفاعة كردن مخاطب به ربك مؤمن است احق بحا بى نقطه و تشديد قاف مضارع متكلم معلوم
باب افعال است الاحقاق ثابت كردن كسى را در باب صراط من بفتح ميم و سكون نون معقول براست كافي
بفا والف و تشديد از همزه ماضي غايب معلوم باب مفاعله است المكافاة مدافعه ضرر از كسى مراد بشافعين
بيان شد صديق حميم عبارتست از كسى كه شفاعت كند از جمله مؤمنان و داخل شافعين كه بيان شد نباشد
مثل ما نحن فيه كه مؤمني است كه شفاعت كرده همسايه خود را يعنى و بدرستى كه شفاعت شافعان در قيامت

هر اینه مقبول است و قبول کرده نمیشود در ناصبی و مبدعی که مومن هر اینه شفاعت میکند برای
همسایه هیچ حسنه سوای ناصب نیست پس میگوید کای صاحب کل اختیار من همسایه من بود که باز میداشت
آزار را از مردمان پس مقبول الشفاعه میشود در ان همسایه پس میگوید الله تعالی مومن را که من صاحب
کل اختیار توام و من سزاوارترم به قدم میکنم کسی را که مرا نعمت صرف کرده از تو پس الله تعالی داخل میکند آن همسایه
را در بهشت به حالی که نیست او را هیچ حسنه و مبدعی که کمترین مومنان با اعتبار شفاعت هر اینه شفاعت
میکند برای سی مرد پس نزد آن میگویند اهل آتش جهنم موافق سوره شعرا که پس نیست ما را از شافعان روز
قیامت و نه دوستی نزدیک **فصل دوازدهم** نوزده حدیث است **اول الحدیث** محمد بن یحیی عن محمد بن

فصل دوازدهم

الحسین عن محمد بن اسمعیل بن بزیع عن صالح بن عقبة عن ابی هرون عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال لنفر عنده وانا حاضر ما لکم تستخفون بنا قال فقام الیه رجل من خراسان فقال معاذ
لوجه الله ان نستخف بك او بشیء من امرك فقال بلی انك لمن استخف بی فقال معاذ لوجه
الله ان استخف بك **شرح** معاذ بفتح میم و عین بی نقطه و ذال با نقطه مصدر میمی از باب نصر است و رفع
و سکون و خبر مبتدا محذوف است بتقدیر شانی لام در لوجه بمعنی با استعمال شده از تعجب مثل قولهم
عوذ بالله ای اعوذ بالله ان بفتح همزه و سکون نون بتقدیر من ان است **یعنی** روایت کرد محمد بن یحیی
از محمد بن حسین از محمد بن اسمعیل بن بزیع بفتح با یکنقطه و کسر زای و عین بی نقطه از صالح بن عقبه بضم
عین و سکون قاف از ابو هرون از امام جعفر صادق علیه السلام گفته که امام گفت جمعی را که در نزد او بودند و من
حاضر بودم که چیست شما را که استخفاف میکنید ما را گفته که پس برخاست سوی او مردی از خراسان پس گفت
که پناه می گیریم بذات الله از اینکه استخفاف کنیم ترا یا بچیزی از کار تو پس امام گفت که بلی به درستی که تو یکی از جمله
کسانی که استخفاف کردند بمن گفت پناه می گیریم بذات الله از اینکه استخفاف کنیم ترا **اصل** فقال له ویحك
أ لم تسمع فلانا ونحن بقرب الجحفة وهو یقول لك احملنی قدر میل فقد والله اعییت
والله ما رفعت به رأسا لقد استخففت به ومن استخف بمؤمن فبنا استخف وضیع حرمة
الله عز وجل **شرح** ویحك منادای مضاف است بحذف حرف ندا و ویح کلمه تعجب است بقرب

با حرف جر و ضم قاف و سکون را است جحفه بضم جیم و سکون حای بی نقطه موضعی است میان
مکه و مدینه و غدیر خم در آنجاست احملنی بحای بی نقطه امر باب ضرب است میل بکسر میم و سکون یا
میل اموی ثلث فرسخ است و هاشمی سدس فرسخ است **یعنی** پس امام گفت و او را که ای تعجب از تو
آیا نشنیدی از فلان به حالی که ما نزدیک جحفه بودیم و او میگفت ترا که سوار کن مرا قدر میلی به تحقیق
قسم بالله که به رنج افتادم و سر بر او هم بر نداشتی به تحقیق استخفاف کردی با او و هر که استخفاف کرد بمومنی
پس بما استخفاف کرده و ضایع کرده است حرمت الله عز و جل را **اصل** الحسین بن محمد الاشعری
عن معلی بن محمد عن الوشاء عن ابان بن عثمان عن ابی عبد الله قال قلت لابی عبد الله علیه

عبد الرحمن بن م

السلام ان الله عز ذکره من علینا بان عرفنا توحیده ثم من علینا بان اقررنا بمحمد صلی الله علیه و
آله بالرسالة ثم اختصنا بحبکم اهل البیت نتولاکم و نتبرأ من عدوکم وانما نرید بذلك خلاص
انفسنا من النار قال و رققت وبکیت **شرح** اهل البیت منصوب با اختصاص است رققت برا
و دو قاف تکلم معلوم باب علم است لقه بی روی دل **یعنی** روایت است از حسین بن محمد اشعری از معلی
محمد از حسن بن علی وشاء از ابان بن عثمان از عبد الرحمن بن ابی عبد الله گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه
السلام که به درستی که الله عز و جل ذکره انعام کرد بر ما با اینکه شناختیم توحید را بعد از ان انعام کرد بر ما با اینکه اقرار
کردیم محمد صلی الله علیه و آله برسالت بعد از آن اختصاص داد ما را بدوستی شما اهل بیت یاری میکنیم امام
دانیم شما را و بیزاری میجوییم از دشمن شما و جز این نیست که اراده میکنیم با آن رهایی خود ما را از آتش جهنم
راوی گفت و دل نرمی کردم و گریه کردم **اصل** فقال ابو عبد الله علیه السلام سلنی فوالله لا
تسألنی عن شیء الا اخبرتك به قال فقال له عبد الملك بن اعین ما سمعته قالها لمخلوق
قبلك قال قلت خبرنی عن الرجلین قال ظلمانا حقنا فی کتاب الله عز وجل ومنعا فاطمة صلوات
الله علیها میراثها من ابیها وجری ظلمهما الی الیوم قال واشار الی خلفه ونبذا کتاب الله وراء
ظهورهما **شرح** ذکر لنا بجای لی از قبیل التفات از تکلم سوی خطاب است بنوعی از ادب و بنا
کلام امام است که کلام راوی فاصله شده میان آن و سابق **یعنی** پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که

سؤال کن مرا چه قسم بالله که سؤال نمی‌کنی مرا از چیزی مگر آنکه خبر دادم ترا ابان راوی گفت که پس گفت داود
عبد الملک بن اعین که شنیدم از امام که گفته باشد آن کلمه را برای مخلوقی پیش از تو راوی گفت که گفتم
خبر ده مرا از ابوبکر و عمر امام گفت که ظلم کردند ما را حق ما را در کتاب الله عز و جل و منع کردند فاطمه صلوات
الله علیها را میراث او از پدرش و جاری شد ظلم ایشان تا امروز راوی گفت و امام اشاره کرد سوی پشت
خود و انداختند کتاب الله را در پس پشتهای ایشان سوم اصل وبهذا الاسناد عن ابان عن عقبة بن
بشیر الاسدی عن الکمیت بن زید الاسدی قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلم فقال لی والله یا
کمیت لو کان عندنا مال لاعطیناک منه ولکن لک ما قال رسول الله صلی الله علیه و آله لحسان
بن ثابت لن یزال معک روح القدس ما ذببت عنا شرح کمیت بضم کاف و فتح میم شاعر بیت مشهور و حسان به
حاء بی نقطه و تشدید سین بی نقطه از اصحاب بعث و شاعر است ما در اول موصول است و در دوم مصدریه
و مصدر نایب ظرف مانت ذببت بذال با نقطه و دو باء یک نقطه ماضی مخاطب معلوم باب نصر است
روایت است باین اسناد سابق از ابان از عقبه بن بشیر بفتح باء یک نقطه و کسر شین با نقطه اسدی از کمیت بن زید
اسدی گفت که داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلم پس گفت که قسم بالله ای کمیت که اگر میبود نزد ما مالی هر آینه
دادیم ترا از آن ولیکن ترا است آنچه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله حسان بن ثابت را که پیوسته باشد با تو روح
القدس چندانکه دفع کنی مذمت مخالفان را از ما اصل قال قلت خبرنی عن الرجلین قال فأخذ الوسادة
فکسرها فی صدره ثم قال والله یا کمیت ما اهریق محجمة من دم ولا اخذ مال من غیر حله ولا قلب حجر عن
حجر الا ذاک فی اعناقهما شرح الوسادة بکسر واو بالش المحجمة بکسر میم و سکون حاء بی نقطه و فتح جیم شاخی که
بان حجامت کنند قلب ماضی مجهول باب ضرب است مع کمیت گفت که گفتم که خبر ده مرا از ابوبکر و عمر گفت که پس
امام گرفت بالش را پس تا کرد آنرا در سینه خود بعد از آن گفت که قسم بالله ای کمیت که ریخته نشد قدر شاخ
حجامتی از خون حرام و گرفته نشد مالی از غیر حلال بودن آن و نه برگردانیده شد سنگی از سنگی ناحق مگر آنکه
در گردنهای ایشان است چهارم اصل وبهذا الاسناد عن ابان عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله عن ابی
العباس المکی قال سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول ان عمر لقی علیا صلوات الله علیه فقال له

انت الذی تقرأ هذه الآیة بأیکم المفتون تعرض بی وبصاحبی شرح در سوره ن چنین است ن والقلم
وما یسطرون ما انت بنعمة ربک بمجنون و ان لک لاجرا غیر ممنون و انک لعلی خلق عظیم فستبصر و یبصرون
بأیکم المفتون از جمله احتمالات که مناسب این حدیث است اینست که نعمت ربک امیر المؤمنین علیه السلم است موافق
مذکور در کافی در کتاب الحجة در احادیث باب ان النعمة التی ذکرها الله عز و جل الائمة علیهم السلم و این کلام برای رد
کلام منافقان قریش است که صاحب مجمع البیان نقل کرده که لما رأت قریش تقدیم النبی صلی الله علیه و آله و اعظامه
له قالوا فی علی وقالوا فتن به فانزل الله تعالی ن والقلم وما یسطرون و فتنه بمعنی جنون است با در نعمت
متعلق بمجنون است اجر بمعنی مزد محبت امیر المؤمنین است ممنون بمعنی مقطوع است خلق عظیم عبارت است
از تعیین امیر المؤمنین برای وصایت فستبصر خطاب با رسول الله یا امیر المؤمنین صلوات الله علیهما است و
حاصل هر دو یکی است و این اخبار است از آنچه واقع شد بعد از وفات رسول الله و در ماندن ابو بکر و عمر در
مسائل بسیار و سؤال ایشان علی علیه السلم را از آنها و خطای فتواهای که در سؤال است و از ایشان صادر شده
زیرا که در آنها واضح و لایح میشود که رسول الله بکسی مفتون بمعنی مجنون نبوده بلکه اخبار کرده بامر الهی و
محض رضای الهی بوده پس استفهام در بأیکم انکاری است و ظرف متعلق بمفتون مقدر است و الف لام المفتون
برای عهد خارجی است و عبارت است از کسی که منافقان او را مفتون بعلی میگفتند تعرض بعین بی نقطه و را
و ضاد با نقطه مضارع غایب معلوم باب تفعیل جمله حالیه است التعریض ضد تصریح و اینجا عبارت است از
اشاره است بفساد کسی بی نام بردن کسی ترجمه و روایت است باین اسناد از ابان از عبد الرحمن بن ابی عبد الله
از ابی العباس مکی که گفت که شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت که بدرستی که عمر رسید بعلی صلوات الله
علیه پس گفت او را که توئی آنکه میخواندی این آیه را از سوره ن که مفتون بکدام شماست مجنون و تعریض
که تعریض میکنی بمن و بیار من در غلطها که صادر میشود از ما در فتوی و قضا اصل فقال له الا
اخبرک بآیة نزلت فی بنی امیة فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم فقال کذبت
بنو امیة اوصل للرحم منک ولکنک ابیت الا عداوة لبنی تیم وبنی عدی وبنی امیة شرح
پس علی علیه السلم گفت که آیا خبر ندهم ترا بآیتی از سوره محمد صلی الله علیه و آله که فرود آمده در بنی امیه مثل عثمان و

معویه و یزید که اگر بایشان قوه دادید اگر متقلد خلافت شوید اینکه افساد کنید در زمین بقضا و فتواهای ناحق و باز
کنید ارحام رسول الله را که در میان شما اند پس عمر گفت که دروغ گفتی بنو امیه پیوسته کننده تراند رحم را از تو لیک
تو باکردی یکی دشمنی را برای بنی تیم که قبیلهٔ ابوبکر است و بنی عدی که قبیلهٔ عمر است و بنی امیه مخفی نماند که مضمون
این روایت را علی بن ابراهیم در تفسیر سورهٔ محمد ذکر کرده و در تفسیر سورهٔ بنی اسرائیل بروشی دیگر ذکر کرده اصل وبهذا
الاسناد عن ابان بن عثمان عن الحارث النصري قال سألت ابا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل الذين
بدلوا نعمة الله كفرا قال ما تقولون في ذلك قلت نقول هم الافجران من قريش بنو امية وبنو المغيرة
شرح مغیرة و بنو المغیرة بضم میم و کسر غین با نقطه اسم جد ابو جهل بن هشام و اسم جد خالد بن ولید است یعنی
و در روایت است باین اسناد از ابان بن عثمان از حارث بن نصری بفتح نون و سکون صاد بی نقطه گفت که پرسیدم
امام محمد باقر علیه السلام را از قول الله عز وجل در سورهٔ ابراهیم آنانی که تبدیل کردند نعمت الله را بکفر امام گفت که
چه میگوئید در آن گفتم که میگوییم که ایشان دو قبیلهٔ فاجراند از جملهٔ قریش یکی بنو امیه و دیگری بنو مغیره
اصل ثم قال هي والله قريش قاطبة ان الله تبارك وتعالى خاطب نبيه صلى الله عليه وآله
فقال اني فضلت قريشا على العرب واتممت عليهم نعمتي وبعثت اليهم رسولي فبدلوا نعمتي
كفرا واحلوا قومهم دار البوار شرح هي راجع بطائفهٔ آیت که الذین بدلوا است باعتبار معنا از ایشان آ
قاطبه عبارتست از بنی تیم و بنی عدی و سایر طوایف قریش که ترک کردند امامت اهل بیت را و کردند
بکفر تیمی و عدوی و اموی و امثال ایشان چنانچه مذکور است در کافی در کتاب الحجه در احادیث باب
ان النعمة التي ذكرها الله في كتابه عز وجل الائمة عليهم السلام که باب بیست و هفتم است یعنی راوی گفت که بعد از آن
امام گفت که آن طائفه قسم بالله که قریش اند همگی بدرستی که الله تبارک و تعالی خطاب کرد بپیغمبر خود صلی الله
علیه پس گفت که بدرستی که من ترجیح دادم قریش را بر سایر عرب و اتمام کردم بر ایشان نعمت خود را در حرم مکه
و فرستادم بسوی ایشان رسول خود را پس تبدیل کردند نعمت را بکفر و فرود آوردند قوم خود را در سرای
هلاک اصل وبهذا الاسناد عن ابان عن ابي بصير عن ابي جعفر وابي عبد الله عليهما السلام
انهما قالا ان الناس لما كذبوا رسول الله صلى الله عليه وآله هم الله تبارك وتعالى بهلاك

اهل الارض الا عليا فما سواه بقوله فتول عنهم فما انت بملوم ثم بدا له فرحم المؤمنين
ثم قال عز وجل لنبيه صلى الله عليه وآله وذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين شرح هم بتشدید
میم ماضی غایب معلوم از باب نصر است الهم اهتمام بچیزی یعنی قصد الخیر و استعمال هم در فعل الله تعالی به
معنی از مجاز است و مراد گفتن کلامی است که اگر کلامی دیگر که بعد از آن است و قرینه مراد بکلام اول ا
نشود دلالت میکرد بر هلاک اهل ارض بنابر اینکه کلام اول آیتی است و کلام بعد از آن آیتی دیگر است و
عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بوده که هر آیتی که میخوانده صبر میکرده تا کاتبان وحی بنویسند و بعد از
آن آیتی دیگر میخوانده و جبرئیل نیز در سکوت با او موافقت میکرده و اینست باعث امتیاز میان آیات
قرآن پس برای اشاره ثانیه بدا استعاره شده باعتبار سکوت و مراد ببدا احداث جزئیت که پیش از آن معلوم
اکثر مردمان نبوده لیکن خلاف آن را اشتراک دارند و این تقریر ظاهر میشود که لفظ ثم در دو جا برای تراخی
مبنی بر آن دو سکوت است یعنی و در روایت است باین اسناد از ابان از ابو بصیر از امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیهما السلام اینکه ایشان گفتند که بدرستی که قریش چون تکذیب کردند رسول الله صلی الله علیه و آله را
قصد کرد الله تبارک و تعالی بهلاک اهل زمین مگر علی پس ما سوای او که قلیلی بودند از مومنان بقول او در
آیات پس و کرد آن شو از ایشان پس بدرستی تو ملامت کرده شده اگر عذاب بر ایشان فرود آید بعد از آن
تدارک کرد از آن پس رحم کرد مومنان را که مبادا مضطرب و پشیمان شوند یا رحم کرد جمعی را که مقدر شده
ایمان ایشان از جملهٔ مشرکان یا فرزندان ایشان بعد از آن گفت پیغمبر را صلی الله علیه و آله که تذکیر مجوی که
بدرستی که تذکیر نفع میکند مومنان را اصل عدة من اصحابنا عن سهل بن زياد عن الحسن بن محبوب
عن علي بن رئاب عن ابي عبيدة الحذاء عن ثوير بن ابي فاختة قال سمعت علي بن الحسين عليهما
السلام يحدث في مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله قال حدثني ابي انه سمع اباه علي بن ابي طالب
عليه السلام يحدث الناس شرح روایت کردند جمعی از یاران ما از سهل بن زیاد از حسن بن محبوب از علی بن
رئاب از ابو عبیده گفت که از ثویر بضم ثاء سه نقطه و فتح واو و ابن ابو فاخته بکاف و خای با نقطه گفت که شنیدم از امام زین
العابدین علی بن الحسین صلوات الله علیهما حدیث میگفت در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که

خبر داد مرا پدرم اینکه او شنید از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام که خبر میداد مردمان را **اصل** قال اذا
كان يوم القيمة بعث الله تبارك وتعالى الناس من حفرهم عزلا بهلا جردا مردا في صعيد
واحد يسوقهم النور وتجمعهم الظلمة حتى يقفوا على عقبة في المحشر فيركب بعضهم
بعضا ويزدحمون دونها فيمنعون من المضي فتشتد انفاسهم ويكثر عرقهم وتضيق بهم امورهم
ويشتد ضجيجهم وترتفع اصواتهم قال وهو اول هول من اهوال يوم القيمة **شرح** الحفر بضم
حا بی‌نقطه وفتح فا جمع حفره بضم حا وسکون فا وحفرها العزل بضم عین بی‌نقطه وسکون زای جمع اعزل بفتح
سکون عین وفتح زای یعنی بی سلاحان البهل بضم با یکنقطه وسکون ها جمع ابهل یعنی جمعی که نشان از نعم
ومانند آن در بدنهای ایشان نیست ودر بعض نسخ بجای با میم است بهمان معنی الجرد بضم جیم وسکون را
ودال بی‌نقطه جمع اجرد برهنکان یعنی مویها در بدن چنانچه در روز ولادت می‌باشد المرد بضم میم وسکون
را ودال بی‌نقطه ساده کان الصعید بصاد بی‌نقطه وکسر عین بی‌نقطه ودال بی‌نقطه سر زمین النور بضم نون
وسکون واو ورا جمع نار آتشها ودر بعض نسخ النار است فراهم آوردن ظلمت ایشان را عبارت است از آن
که برای هر کدام راهی میان قبر او ومیان عقبه روشن است از یمین ویسار آن راه تاریک است برای آنکه
براهی دیگر نروند العقبه بفتح عین بی‌نقطه وفتح قاف کردنکاه المحشر بکسر وفتح شین با نقطه اسم مکان از
حشر بمعنی موضع اجتماع خلائق فی المحشر نعت عقبه است مراد اینست که عقبه متصل است بمحشر یا بمعنی که
چون از آن عقبه بکذرند داخل محشر میشوند اکر مراد بمحشر عرصه باشد که مذکور میشود در تتمه این حدیث یا
با یمعنی که آن عقبه شهای محشر است واکر مراد بمحشر عرصه پیش از عقبه باشد یرکب معلوم باب علم است
یزدحمون بزای ودال بی‌نقطه مستقبل از زحام افتعال است وحای بی‌نقطه یمنعون مجهول مجرد است مضی بضم میم
وکسر ضاد با نقطه وتشدید یا اکر اول مصدر منقلبا از واو است مصدر باب ضرب است یضیق معلوم باب ضرب
است باء بهم برای تعدیه یا برای ملابست است امورهم مرفوع وفاعل است الضجیج بفتح ضاد با نقطه وکسر
جیم اول مصدر باب ضرب فریاد از روی زاری الهول بغایت ترسانیدن شدن وبغایت ترسانیدن
یعنی کفت که چون شود روز قیامت برمی‌انکیزد الله تبارک وتعالی مردمان را از قبرهای ایشان بی

سلاحان بی نشانها نان برهنکان ساده کان در یک سر زمین بیابان یعنی که بر اند ایشان را آتشها از پی سر وفراهم
آورد ایشان را تاریکی تا آنکه ایستند بر کردنکاهی که در محشر است وبالا میرود بعضی ایشان بعضی از تنکی جا و
بهلو بیکدیکر میزنند نزد آن کردنکاه پس ممنوع میشوند از کذشتن پس سخت میشود نفسهای ایشان وبسیار
میشود عرق ایشان وتنک میشود بر ایشان کارهای ایشان وسخت میشود فریاد ایشان وبلند میشود آوازهای
ایشان کفت که اول هولی است از هولهای روز قیامت **اصل** قال فيشرف الجبار تبارك وتعالى عليهم
من فوق عرشه في ظلل من الملئكة فينادي فيهم يا معشر الخلائق انصتوا واسمعوا منادي الجبار
جل ذكره قال فيسمع اخرهم كما يسمع اولهم قال فتنكسر اصواتهم عند ذلك وتخشع ابصارهم
وتضطرب فرائصهم وتفزع قلوبهم ويرفعون رؤسهم الى ناحية الصوت مهطعين
الى الداعي قال فعند ذلك يقول الكافر هذا يوم عسر **شرح** یشرف معلوم باب افعال است وثبت
اشراف فی نظایر شی بالله تعالی مجاز است الظلال بکسر ظا با نقطه وتخفیف لام اول جمع ظلل بضم ظا وتشدید لام
برها وابنجا استعاره شده برای فوجها انصتوا بنون وصاد بی‌نقطه وتا دو نقطه بالا امر باب افعال
اسمعوا امر باب علم است در بعض نسخ از باب افتعال است منادی بفتح یا است یسمع دو جا غایب معلوم
باب علم است ویا باب افعال میتواند بود تخشع مضارع غایب معلوم باب منع است الفرائص بفتح فا وکسر
وکسر همزه وصاد بی‌نقطه جمع فریصه بفتح فا وکسر را مواضعی از بدن که پیش از مواضع دیکر در وقت
خوف میلرزد آن کوشتی است میان پهلو ومیان شانه تفزع بفا وزای وعین بی‌نقطه غایب معلوم باب علم
است مهطعین بطا بی‌نقطه وعین بی‌نقطه اسم فاعل باب افعال است در سوره قمر چنین است فتول
عنهم يوم يدع الداع الى شيء نكر خشعا ابصارهم يخرجون من الاجداث كانهم جراد منتشر مهطعين
الى الداع يقول الكافرون هذا يوم عسر **یعنی** کفت که پس مشرف میشود جبار تبارک وتعالی بر ایشان
از بالای عرش خود در فوجهای از ملائکه پس ندا میکند فرشتهٔ از فرشتکان پس ندا میکند در ایشان که
ای کروه خلائق خاموش باشید وشنوید منادی جبار ذکره را کفت که می‌شنود آخر ایشان چنانچه می‌شنود
اول ایشان کفت که پس شکسته میشود آوازهای ایشان نزد آن وفروتنی میکند چشمهای وی لرزد

فرزندهای ایشان وجزع میکنند دلهای ایشان و برمیدارند سرهاشان را سوی جانب آواز بحالی که گردن
کشیده باشند سوی خواننده گفت پس نزد آن میگوید کافر که این روزیست دشوار **اصل** قال ثم ینادی
الجبار عز ذکره الحکم العدل علیهم فیقول انا الله لا اله الا انا الحکم العدل الذی لا
یجور الیوم احکم بینکم بعدلی وقسطی لا یظلم الیوم عندی احد الیوم آخذ للضعیف
من القوی بحقه ولصاحب المظلمة بالمظلمة بالقصاص من الحسنات والسیئات و
اثیب علی الهبات **شرح** مظلمه بفتح میم وکسر لام حقی که مظلوم از ظالم طلب دارد **یعنی** گفت که
پس ندا کرده میشود جبار عز وجل ذکره که حکم کننده و عدل است برایشان پس میگوید که منم الله نیست مستحق عبادتی
مگر من که او عدل آنکه ستم نمیکند امروز حکم میکنم میان شما بعدل خود وانصاف خود بیان این که ظلم
نمیشود امروز نزد من کسی امروز فرا میگیرم برای ضعیف از قوی حقش را و برای صاحب مظلمه را
بعوض کردن از حسنات وسیئات وثواب میدهم بر بخششها **اصل** ولا یجوز هذه العقبة الیوم
عندی ظالم ولا احد عنده مظلمة الا مظلمة یهبها صاحبها واثیبه علیها واخذ له بها
عند الحساب فتلازموا ایها الخلائق واطلبوا مظالمکم عند من ظلمکم بها فی الدنیا وانا
شاهد لکم علیهم وکفی بی شهیدا **شرح** الیوم عبارتست از یومی که سابق است بر یومی دیگر که مذکور
میشود در فقره قال فیقول الله عز وجل پس این کلام اشاره است باینکه جمیع درین یوم میگذرند وجمعی دیگر
میمانند و در یوم دوم میگذرند واو در ولا احد حالیه است مظلمه را اول مرفوع است ودر دوم مرفوع
ومنصوب میتواند بود یهبها بفتح هاء است اثیبه بثاء سه نقطه و یاء دو نقطه پایین و باء یک نقطه
مضارع متکلم باب افعال است وضمیر بارز راجع بصاحبها است ضمیر علیها راجع بمظلمه است اخذ
بهمزه والف وخاء با نقطه وذال با نقطه متکلم باب نصر است وضمیر له راجع بصاحبها است وضمیر
علیها راجع بمظلمه است الحساب بکسر حاء بی نقطه وسین بی نقطه وباء یک نقطه محاسبه کردن بعد از
جواز عقبه میشود تلازموا امر باب تفاعل است **یعنی** ونمیگذرد این گردنگاه را امروز نزد من ظالمی بحالی
که برای کسی نزد او مظلمه باشد مگر مظلمه که ببخشد آن مظلمه را صاحب مظلمه وثواب دهم صاحب مظلمه را

بآن

بآن مظلمه و فرا گیرم از حسنات ظالم برای صاحب مظلمه بسبب مظلمه پس با یکدیگر باشید ای خلایق وطلب
کنید مظلمهای شما را نزد کسی که ظلم کرده شما را بآن مظلمها در دنیا ومن گواهم برای شما برایشان وکافیم من که گواه
باشم **اصل** قال فیتعارفون ویتلازمون فلا یبقی احد له عند احد مظلمة او حق الا لزمه
بها قال فیمکثون ما شاء الله فیشتد حالهم ویکثر عرقهم ویشتد غمهم وترتفع اصواتهم
بضجیج شدید فیتمنون المخلص منه بترک مظالمهم لاهلها **شرح** گفت که پس میشناسند یکدیگر را
وبا یکدیگر می باشند پس نمیماند کسی که او را باشد نزد کسی مظلمه یا حقی مگر آنکه می باشد با او بسبب آن مظلمه گفت
که پس درنگ میکنند چندی که خواسته باشد الله پس سخت میشود حال ایشان وبسیار میشود عرق ایشان
وسخت میشود اندوه ایشان وبلند میشود آوازهای ایشان بفریادی سخت پس آرزو میکنند مظلومان رهایی
را از آن بواگذاشتن مظلمهای ایشان برای ظالمان **اصل** قال ویطلع الله عز وجل علی جهدهم
فینادی منادٍ من عند الله تبارک وتعالی یسمع آخرهم کما یسمع اولهم یا معاشر الخلائق انصتوا
لداعی الله تبارک وتعالی واسمعوا ان الله تبارک وتعالی یقول انا الوهاب ان احببتم ان
تواهبوا فتواهبوا وان لم تواهبوا اخذت لکم بمظالمکم **شرح** یطلع بتشدید طاء بی نقطه که
دو مثل منقلب از تاء افتعال است وکلام است جهد بفتح جیم وسکون هاء است یسمع دو جا مضارع معلوم
باب افعال است وضمیر مستتر راجع بمنادی است احببتم بحاء بی نقطه ودو باء یک نقطه است تواهبوا در اول
وسوم مضارع معلوم باب تفاعل است بحذف یک تا و در دوم امر است **یعنی** گفت که ومطلع میشود الله
جل وعز بر مشقت ایشان پس ندا میکند نداکننده از نزد الله تبارک وتعالی بحالی که میشنوند آخر ایشان
را چنانچه میشنوند اول ایشان را ای گروههای خلایق خاموش باشید برای خواننده الله تبارک وتعالی
وبشنوید به درستی که الله تبارک وتعالی میگوید که منم بغایت بخشنده اگر دوست دارید که بخشش کنید
یکدیگر را پس بخشش کنید واگر بخشش نکنید فرا میگیرم برای شما مظلمهای شما را **اصل** قال فیفرحون
بذلک لشدة جهدهم وضیق مسلکهم وتزاحمهم قال فیهب بعضهم مظالمهم رجاء ان یتخلصوا
مما هم فیه ویبقی بعضهم فیقول یا رب مظالمنا اعظم من ان نهبها قال فینادی منادٍ من تلقاء

العرش این رضوان خازن جنان الفردوس شرح گفت که پس شاد میشوند بآن بسبب سختی شفقت ایشان و تنگی
راه ایشان و پهلو بیکدیگر زدن ایشان گفت که پس می بخشند بعضی ایشان مظالم ایشان را تا اینکه
رها شوند از انجا ایشان دور رانده میمانند بعضی ایشان پس گوید که ای صاحب کلانجیاد من مظلمهای بعضی
از اینکه بخشیم آنرا گفت که پس ندا میکند ندا کننده از جانب عرش که کجاست رضوان خازن بهشتهای فردوس
اصل قال فيأمره الله عز وجل ان يطلع من الفردوس قصرا من فضة بما فيه من الابنية و
الخدم قال فيطلعه عليهم في حفافة القصر الوصائف والخدم قال فينادي مناد من
عند الله تبارك وتعالى يا معشر الخلائق ارفعوا رؤوسكم فانظروا الى هذا القصر قال
فيرفعون رؤوسهم فكلهم يتمناه قال فينادي مناد من عند الله تبارك وتعالى يا معشر الخلائق
هذا لكل من عفا عن مؤمن قال فيعفون كلهم الا القليل شرح يطلع معلوم باب افعال است
انيه بهمزه والف جمع انا بکسر همزه والف ممدوده است خدم بفتح خا و فتح دال جمع خادم است الحفافه
بکسر حا بی نقطه و دو فا بیکجانب یعفون بفتح فا است کلهم تاکید است یعنی گفت که پس امر میکند رضوان
را الله عز وجل باینکه نمایان کند از فردوس قصری از سیم را با انچه در انست از ظرفها و خادمان گفت که
پس نمایان میکند ان قصر را بر ایشان برحالی که در یکجانب قصر اند کنیزان و خادمان گفت که پس ندا میکند
ندا کننده از نزد الله تبارک و تعالی که ای گروه خلایق بردارید سرهای شما را پس نظر کنید سوی این
قصر گفت که پس برمیدارند سرهاشان را پس هر کدام از ایشان آرزو میکنند آنرا گفت که پس ندا
میکند ندا کننده از نزد الله تبارک و تعالی که ای گروه خلایق این قسم قصر برای هر کسی است که عفو
کند برای مؤمنی مظلمه را گفت که پس عفو میکنند همگی ایشان بجز کم اصل قال فيقول الله عز وجل
لا يجوز الى جنتي اليوم ظالم ولا يجوز الى ناري اليوم ظالم ولاحد من المسلمين
عنده مظلمة حتى ياخذها منه عند الحساب ايها الخلائق استعدوا للحساب قال ثم
يخلى سبيلهم فينطلقون الى العقبة يكرد بعضهم بعضا حتى ينتهوا الى العرصة و
الجبار تبارك وتعالى على العرش قد نشرت الدواوين ونصبت الموازين واحضر الشهود

والشهداء وهم الائمة يشهد كل امام على اهل عالمه بانه قد قام فيهم بامر الله عز وجل
ودعاهم الى سبيل الله شرح لا يجوز برای دفع توهم این است که بعد از گذشتن از عقبه مظالم مظالمی
که باقی مانده نشود الیوم عبارتست از یومی که بعد از یوم مذکور در فقره و لا یجوز هذه العقبة الیوم
است و بعد از جواز عقبه است و آن یوم حسابست واو در و لاحد حالیه است ضمیر مستتر در یاخذها
راجع باحد است و در بعض نسخ اخذها مضارع متکلم است و ضمیر منه راجع بظالم است خواه ظالم اول
و خواه ظالم دوم مخاطبان در ایها الخلائق اهل اسلام اند دیگر که برای کافران و منافقان حساب و نشر
دواوین نمیشود چنانچه مذکور شده در حدیث چهارم فصل هشتم یخلی مضارع غایب مجهول باب تفعیل
سبیلهم مرفوع و نایب فاعل است یکرد براء و دال بی نقطه مضارع غایب معلوم باب نصر جمله حالیه است
العرصه بفتح عین بی نقطه و سکون راء و صاد بی نقطه زمین گشاده و مراد اینجا و علی کل محاسبه است واو
در والجبار حالیه است قد نشرت ماضی غایبه مجهول باب نصر یا باب تفعیل استینافیه یا حالیه است یا
جمله حالیه است و در بعض نسخ وقد است الدواوین بفتح دال بی نقطه جمع دیوان نامههای اعمال موازین عبارت
است از آیات بینات محکمات کتابهای الله تعالی در هر شریعتی باعتبار اینکه هر کدام میزان عدل الله تعالی
است نظیر اینکه مواقع این آیت سوره حدید هو الذی ینزل علی عبده آیات بینات لیخرجکم من الظلمات
الی النور و ایضا لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط
احضر مجهول باب افعال است عالمه بفتح لام است یعنی گفت که پس گوید الله عز وجل که نگذرد
سوی بهشت من امروز ظالمی و نگذرد سوی آتش من امروز ظالمی و نه ظالمی که برای یکی از مسلمانان باشد
نزد او مظلمه تا اینکه بگیرد آن مظلمه را از ظالم نزد حساب ای خلایق آماده شوید برای حساب گفت که بعد
از ان خالی از مانع کرده میشود راه ایشان پس روانه میشوند سوی آن گردنگاه برحالی که پهلو میزنند بعض
ایشان بعضی را تا رسند سوی عرصه برحالی که جبار تبارک و تعالی بر تخت حکومت باشد بیان اینکه
تحقیق گشوده شده نامههای اعمال و داد اشتر شده ترازوهای عدل و حاضر کرده شده از پیغمبران و
گواهان و ایشان امام حق اند گواهی میدهد هر امامی بر اهل زمان را با مامت خود با اینکه آن امام بتحقیق

ایستادگی کرد در میان ایشان بکار الله عز و جل و خواند ایشان را سوی راه الله **اصل** قال فقال

له رجل من قریش یا ابن رسول الله اذا کان للرجل المؤمن عند الرجل الکافر مظلمة ای

شیء یاخذ من الکافر وهو من اهل النار قال فقال له علی بن الحسین علیه السلام یطرح عن

المسلم من سیئاته بقدر ما له علی الکافر فیعذب الکافر بها مع عذابه بکفره عذابا بقدر

ما للمسلم قبله من مظلمته **شرح** ضمیر قال در اول بثویر بن ابی فاخته است ضمیر له راجع بعلی بن

الحسین است منشا این سوال قول امیر المؤمنین علیه السلام در فقره سابقه است که لا یجوز الی نار دی الیوم

ظالم تا آخر ای منصوب است قبله بکسر قاف و فتح با و فتح لام است **یعنی** ثویر گفت که پس گفت امام زین العابدین

علیه السلام را مردی از قریش که ای پسر رسول الله چون باشد برای مرد مؤمن نزد مرد کافر مظلمه چه چیز را

میگیرد از کافر بر حالی که آن کافر از اهل آتش است ثویر گفت که پس گفت امر در اعلی بن الحسین علیهما السلام که

انداخته میشود از مسلم از گناهانش بقدر آنچه برای اوست بر کافر پس عذاب کرده میشود آن کافر بآن

گناهان مؤمن با عذابش بکفرش عذابی که بقدر چیزی است که برای مسلم نزد اوست از مظلمه مسلم **اصل**

قال فقال له القرشی فاذا کانت المظلمة للمسلم عند مسلم کیف یؤخذ مظلمته من المسلم قال یؤخذ

للمظلوم من الظالم من حسناته بقدر حق المظلوم فتزاد علی الحسنات المظلوم قال فقال له

القرشی فان لم یکن للظالم حسنات قال للمظلوم سیئات یؤخذ من سیئات المظلوم فتزاد علی

سیئات الظالم **شرح** خلو مسلم از حسنات مبنی بر اینست که مسلم گاهی مستعمل میشود در قائل لا اله الا الله محمد

رسول الله هر چند که منکر وصایت امیر المؤمنین و اولاد معصومین او باشد در این هنگام هیچ حسنه او را

نخواهد بود و مانند کافر خواهد شد فان للمظلوم سیئات دو احتمال دارد اول اینکه اگر مظلوم معصوم

باشد سیئات شیعه او در حکم سیئات او باشد و آنها بخشیده شود دوم اینکه مبنی بر غالب باشد یعنی که

مظلوم را سیئاتی باشد اصلا آن مظلمه باعث زیادتی رفع درجات او شود و باعث زیادتی سیئات

و عذاب ظالم شود **یعنی** ثویر گفت که پس گفت امام را آن قرشی که پس اگر باشد مظلمه برای مسلمی بر مسلمی

چگونه فرا گرفته میشود مسلم او از مسلم امام گفت که فرا گرفته میشود برای مظلوم از ظالم از حسنات

ظالم از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم پس زیاده کرده میشود بر حسنات مظلوم ثویر گفت که پس گفت امام را آن

قرشی که پس اگر نبوده باشد برای ظالم حسناتی چگونه میشود امام گفت که اگر نبوده باشد برای ظالم حسناتی

پس بدرستی که برای مظلوم است سیئاتی فرا گرفته میشود از سیئات مظلوم پس زیاده کرده میشود بر سیئات

ظالم **هشتم اصل** ابو علی الاشعری عن محمد بن عبد الجبار عن الحسن بن علی بن فضال عن

ثعلبة بن میمون عن ابی امیة یوسف بن ثابت بن ابی سعید عن ابی عبد الله علیه السلام

انهم قالوا حین دخلوا علیه انا احببناکم لقرابتکم من رسول الله صلی الله علیه و آله و لما

اوجب الله عز و جل من حقکم ما احببناکم للدنیا نصیبها منکم الا لوجه الله و الدار الآخرة

و لیصلح لامرء منا دینه فقال ابو عبد الله علیه السلام صدقتم صدقتم **شرح** یوسف کوفی است

بن ضمیر انهم راجع باو و رفقای او از اهل کوفه است الا برای استثنای منقطع است صیغه مضارع غائب

معلوم باب حسن است لامرء بکسر و فتح را برای عموم است نظیر الجزع حرما و علیه دینه مرفوع و فاعل است

یعنی روایت کرد ابو علی اشعری از محمد بن عبد الجبار از حسن بن علی بن فضال از ثعلبة بن میمون

از ابو امیه یوسف بن ثابت بن ابی سعید از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او و رفقا گفتند در

وقتی که داخل شدند بر امام در مدینه بدرستی که ما دوست داشتیم شما ائمه را برای قرابت شما از رسول الله

صلی الله علیه و آله و برای آنچه واجب ساخت الله عز و جل که حق شما است دوست نداشتیم شما را برای دنیا

که دریابیم آن را از شما لیک برای رضای الله و سرای آخرت و برای اینکه بی عیب شود برای مردی از ما دینش

پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که راست گفتید راست گفتید **اصل** ثم قال من احبنا

کان معنا او جاء معنا یوم القیمة هکذا ثم جمع بین سبابتیه ثم جمع بین السبابتین ثم قال

و لو ان رجلا صام النهار و قام اللیل ثم لقی الله عز و جل بغیر ولایتنا اهل البیت للقیه

و هو عنه غیر راض او ساخط علیه **شرح** او دو جا شک از راوی است اهل منصوب بالاختصاص است

بعد از آن امام گفت که هر که دوست داشت ما را است با ما یا گفت آمد با ما در روز قیامت چنین

بعد از آن جمع کرد امام میان دو انگشت شهادت بعد از آن گفت که قسم بالله که اگر بیشود مردی آنکه روزه داشته

در روز و برخواسته باشد در شب بعد از آن برجوز ده باشد الله عز و جل را پی بتصدیق او امامت تا اهل
هر این و سیجوز دالله را بر حالی که الله از و ناخوشنود است یا گفت که غضبناک است او اصل ثم قال و ذلک قول
الله عز و جل وما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله و برسوله ولا یاتون الصلوة الا
وهم کسالی ولا ینفقون الا وهم کارهون فلا تعجبک اموالهم ولا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم
بها فی الحیوة الدنیا وتزهق انفسهم وهم کافرون شرح استشهاد براین دو ایه مبنی بر سه چیز است اول
اینکه ضمیر منهم راجع بمخاطبان در ایه سابقه قل انفقوا طوعا او کرها لن یتقبل منکم انکم کنتم قوما فاسقین و معنی
فاسقین معلوم میشود از ایه سوره مائده ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون و بیان شده در شرح
حدیث یازدهم فصل سابق که حدیث ابی بصیر مع المرأة است دوم اینکه ان منافقان منکر نشده اند اینرا که الله خالق
سموات و ارض است لئن سالتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله و بر رسالت رسولش را ملکه کفر
بالله عبارتست از منع ایشان وان نکرده بیک بقول الله در ایات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن و از تقلید
از روی ظن امر بسؤال اهل الذکر از هر غیر معلوم که غیر محتاج است و اوردن رسول ان ایات را و تاکید انها
بسبب معجزه و ان ایات صریحة الدلالة است بر وجوب تصدیق بامام معصوم عالم بجمیع احکام الله تعالی در جمیع
متشابهات قران در هر زمان تا انقراض تکلیف سوم اینکه ولا یاتون الصلوة تا اخر عطف بر کفروا است
زیرا که اگر ان جزء علت نامقبولی میبود انفاق ایشان از روی ظن مقبول میبود و ان منافی ایه سابقه است
یعنی بعد از ان امام گفت که و انچه مذکور شد مضمون قول الله عز و جل است در دو ایه سوره توبه اول
ومنع نکرده ایشان را اینکه مقبول شود خرجهای ایشان خواه از روی طوع و خواه از روی کره مگر اینکه ایشان
مگر اینکه کافر شدند بالله و رسولش و ایشان نمی ایند بنماز مگر بر حالی که ایشان کاهلاند و خرج نکنند
ایشان مگر بر حالی که کارهاند دوم پس باید که فریفته نکند ترا مالهای ایشان و نه فرزندان ایشان جز
این نیست که اراده میکند الله ان مالها و فرزندان را برای اینکه عذاب کند ایشان را بانها در زندگی
و بسختی بیرون اید جانهای ایشان بر حالی که ایشان کافران باشند اصل ثم قال وکذلک الایمان
لا یضر معه العمل وکذلک الکفر لا ینفع معه العمل ثم قال ان تکونوا فساقا فقد کان رسول

الله صلی الله علیه و اله انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی من بعدی شرح ایمان گاهی
مستعمل میشود در تصدیقی که مقارن اجتناب کبایر معاصی باشد موافق انچه مذکور است در کافی در
کتاب الایمان والکفر در حدیث دوم باب الکبائر که باب صد و دوازدهم است و بنا بر این لا یضر معه العمل اشاره است
بایه سوره نساء ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و واسطه میان ایمان و کفر می باشد موافق
ایه سوره مائده ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و بیان شده در حدیث ابی بصیر مع المرأة و
موافق انچه مذکور است در کافی در کتاب الایمان والکفر در احادیث باب الضلال که باب صد و هفتاد و
یکم است و گاهی مستعمل میشود در مقابل کفر و شرک و بنا بر ان لا یضر معه العمل یعنی قد لا یضر معه العمل
است و اشاره است بدو ایه سوره نساء ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء مراد
بالعمل در اول سیئات است و در دوم حسنات است و صدا فی بفتح واو و سکون حاء بی نقطه و دال بی نقطه
منسوب است بوصد بزیاده الف و نون برای مبالغه و او حسله باب علم و صد است بمعنی تنها و یکتا کار
مانند بجل بر عوض صفت سیا فی و صدا نیا است اول مرفوع است علی منصوب است حدیثا نت منی بیان شده در
حدیث فصل سوم در شرح نفرة سی و هفتم و مقصود اینجا تشبیه در تنها ماندن موسی و هرون است و مدد کور
است در ایه سوره طه اذهبا الی فرعون انه طغی یعنی بعد از ان امام گفت که و چنان است ایمان ضرر کننده
ان ستیز و چنانست کفر نفع نمیکند با ان حسنه بعد از ان گفت برای تسلی شیعه امامیه که اگر باشید شما
پس بتحقیق بود رسول الله صلی الله علیه و اله تنها یعنی که میخواند مردمان را پس استجابت نمیکردند برای او و بود
اول کسی که استجابت کرد برای او علی بن ابی طالب و بتحقیق گفت رسول الله صلی الله علیه و اله که تو نسبت بمن
در مرتبه هرونی نسبت بموسی که اینکه نیست پیغمبری بعد از من نهم اصل علی بن ابرهیم عن محمد بن عیسی
بن عبید عن یونس رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلام لعباد بن کثیر البصری الصوفی ویحک یا عباد
غرک ان عف بطنک وفرجک ان الله عز و جل یقول فی کتابه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و
قولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم اعلم انه لا یتقبل الله عز و جل منک شیئا حتی تقول قولا عدلا
شرح صوفیه جمعی اند که دعوی اسلام میکنند و قائل اند باینکه مشکلات بریاضت و صفای باطن معلوم

میشود بحاجت بسؤال اهل الذکر و بی برهان واین منافی آیات بینات محکمات است مثل سورهٔ بقره
وسورهٔ نمل قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین و منافی احادیث است مثل آنچه مذکور است در کافی
در کتاب العقل در حدیث سوم باب سؤال العالم وتذاکره که باب دهم است که ان هذا العلم علیه قفل و
مفتاحه المسئلة تفسیر قول سدید بقول صدق و تفسیر عدل در آیه سورهٔ نسا واذا حکمتم بین الناس ان
تحکموا بالعدل بآیات محکمات ناهیه از پیروی ظن و امر بسؤال اهل الذکر صریحه الدلالة بر وجوب امام معصوم
عالم بجمیع احکام الله تعالی و متشابهات قرآن تا انقراض تکلیف مذکور است در شرح حدیث اول باب
پنجاه و نهم کتاب الحجة کافی یعنی روایت کرد علی بن ابرهیم از محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبد الرحمن
گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم عباد بفتح عین بی نقطه و تشدید با یک نقطه ابن کثیر بفتح کاف و کسر ثا
سه نقطه بصری بکسر با صوفی با کاف ای تعجب ای عباد بازی و ادتر النیکه اجتناب از حرام کرد شکم
تو و فرج تو پیدا بهشتی که الله عز و جل میگوید در کتابش در سورهٔ احزاب کای جمعی که گرویده اید پرهیز کنید
از عذاب الله و گوئید قولی اگر راست و درست باشد تا قبول کند برای شما حسنات شما را بدانکه این آیه دلالت
کرشان اینست که قبول میکند الله عز و جل از تو چیزی از حسنات را تا انکه گوئی سخنی را که میزان عدل الله
تعالی است در میان خلایق دهم اصل یونس عن علی بن شجرة عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان لله عز
وجل فی بلاده خمس حرم حرمة رسول الله صلی الله علیه و آله وحرمة آل الرسول صلی الله علیهم
وحرمة کتاب الله جل وعز وحرمة کعبة الله وحرمة المؤمن شرح الحرم بضم حا بی نقطه و ضم را
جمع حرمة بضم حا بی نقطه و سکون و ضم و فتح را چیزهایی که رعایتها و قیام بآنها واجب است موافق
آیه سورهٔ حج ومن یعظم حرمات الله یعنی بسند سابق روایت کرد یونس بن عبد الرحمن از علی بن شجره
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که برای الله عز و جل است در سر زمینهای او پنج حرمت اول حرمت
رسول الله صلی الله علیه و آله و دوم حرمت اوصیای رسول صلی الله علیهم و سوم حرمت کتاب الله
جل و عز و چهارم حرمت کعبة الله و پنجم حرمت مؤمن یازدهم اصل عدة من اصحابنا عن احمد بن
محمد عن ابن ابی نجران عن محمد بن القاسم عن علی بن المغیرة عن ابی عبد الله علیه السلم قال

مرد سوی ده دیگر با میبایستی شد در شهری پس بیرون می آید از آن سوی غیر آن بلکه امام گفت که نیست بروایتی
جز این نیست که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از گریختن از طاعون برای آنکه گریختن که بود در برابر دشمن
پس واقع شد در ایشان طاعون پس گریختند از آن پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گریختن از آن طاعون مانند
گریختن از لشکر مجاهد است برای آنکه خوش شمردن آنکه خالی گذارند صفها را هی خود را چهاردهم اصل علی عن
ابیه عن ابن ابی عمیر عن ابی مالک الحضرمی عن حمزة بن حمران عن ابی عبد الله علیه السلم قال ثلثة
لم ینج منها نبی فمن دونه التفکر فی الوسوسة فی الخلق والطیرة والحسد الا ان المؤمن لا یستعمل
حسده شرح الوسوسة بفتح واو و سکون سین اول مصدر باب فعللة انداختن شیطان در دل مخلوقان
چیزهایی را که بآنها می کنابند ایشان را از صراط مستقیم فی الخلق یعنی در صدور الخلق است و ظرف متعلق به
وسوسه است موافق آیه سورهٔ ناس یوسوس فی صدور الناس و خلق بمعنی مخلوقین است و مراد اینست که مؤمنان
بفکر این می افتند که چرا شیاطین مخلوق شده اند و وسوسه میکنند و جمیع خلایق را گمراه و جهنمی میکنند مگر
قلیلی و با وجود این از آسمان می آید و از زمین میروید و کفار و مشرکین بیشتر از جمعیت مؤمنانند الطیرة بکسر طا
بی نقطه و سکون یا و فتح یا دو نقطه پایین و را فال بد الا برای استثنا منقطع است یعنی روایت کرد علی
ابرهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از ابو مالک حضرمی بفتح حا بی نقطه و سکون ضاد با نقطه و را
از حمزة بن حمران بضم حا بی نقطه و سکون میم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که سه چیز رها نشد از
آنها پیغمبری پس آنکه در پایین او است اول فکر کردن در وسوسه شیاطین در دل مردمان دوم فال بد سوم
رشک خوردن لیکن اینقدر هست که مؤمن کار نمیفرماید رشک خوردن خود را پانزدهم اصل محمد بن یحیی
عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسین بن سعید عن القاسم بن محمد الجوهری عن علی بن ابی حمزة
عن ابی ابرهیم علیه السلم قال قال لی انی لموعوک منذ سبعة اشهر ولقد وعک ابنی اثنی عشر شهرا
وهی تضاعف علینا اشعرت انها لا تأخذ فی الجسد کله وربما اخذت فی اعلی الجسد ولم تأخذ فی
اسفله ولم تأخذ فی اعلی الجسد کله شرح لموعوک بفتح لام و فتح میم و ضم عین بی نقطه مأخوذ است از
وعک بفتح واو و سکون عین بی نقطه بمعنی تب و از آن حمی بضم حا بی نقطه و تشدید میم و الف میگویند و علامت

مجهول است تانيث هي باعتبار حمى است اشعرت بهمزه استفهام وماضي مخاطب معلوم باب نصر وحسبت
بمعنى ايا دانستى واين لفظ در مقام اخبار بامر عجيب نظير ارايت در مقام استخبار است تنها بكسر همزه است
اخذت دو جا ماضى غائبه معلوم باب منع است يعني روايت كرد محمد بن يحيى از احمد بن محمد بن عيسى از
حسين بن سعيد از قاسم بن محمد جوهري از علي بن ابي حمزه از امام موسى كاظم عليه السلام گفت كه امام گفت هر اگر بنده
كه من همراه اينم تب زده شده ام از هشت ماه وهمراه اينم بتحقيق تب زده شد پسرم دوازده ماه وتب مضاعف
ميشود بر ما بني هاشم ايا دانستي بدرستى كه تب فرا ميگيرد در ميان بدن همگي آن وبسا فرا گرفت در بالاي بدن
وفرا نگرفت در پايين بدن وبسا فرا گرفت در پايين بدن وفرا نگرفت در بالاي بدن همگي آن اصل
قلت جعلت فداك ان اذنت لي حدثتك بحديث ابي بصير عن جدك انه كان اذا وعك
استعان بالماء البارد فيكون له ثوبان ثوب في الماء وثوب على جسده يراوح بينهما ثم ينادي
حتى يسمع صوته على باب الدار يا فاطمة بنت محمد فقال صدق شرح يراوح براء وحاء بنقطه
ينهم مضارع غائب مجهول باب علم مرفوع است فاطمه مبني بر ضم است بنت منصوب ومضاف
يعني گفتم كه قربانت شوم اگر رخصت ميدهى براى من خبر ميدهم ترا بخبر ابو بصير از امام محمد باقر عليه السلام
اينكه او بود كه چون تب زده ميشد مدد مي جست بآب سرد ميبود او را دو جامه يكجامه در آب و يكجامه بر بدن
او نوبت ميكرد ميان آن دو جامه بعد از آن ندا ميكرد تا آنكه شنيده ميشد آواز او بر در سرا كاى فاطمه دختر
محمد پس امام گفت كه راست گفت ابو بصير اصل قلت جعلت فداك فما وجدتم للحمى عندكم دواء
فقال ما وجدنا لها عندنا دواء الا الدعاء والماء البارد اني اشتكيت فارسل الي محمد بن
ابراهيم بطبيب له فجاءني بدواء فيه قيء فابيت ان اشربه لاني اذا قئت زال كل مفصل مني
شرح الدعاء منصوب است قيء بفتح قاف وسكون يا وهمزه است قئت بكسر قاف وسكون همزه و
ضم تا دو نقطه بالا ماضي متكلم معلوم معتل العين ومهموز اللام باب ضرب است مفصل بفتح ميم وسكون
فا وفتح صاد است يعني گفتم كه قربانت شوم ايا نيافتيد براى تب نزد شما دوايى پس گفت كه
نيافتيم براى تب نزد ما دوايى با مگر دعا وآب خنك بدرستى كه من بيمار شدم پس فرستاد سوى من

يقول اذا بلغ المؤمن اربعين سنة آمنه الله من الادواء الثلاثة البرص والجذام والجنون
فاذا بلغ الخمسين خفف الله عز وجل حسابه فاذا بلغ ستين سنة رزقه الله الانابة فاذا
بلغ السبعين احبه اهل السماء فاذا بلغ الثمانين امر الله عز وجل باثبات حسناته
والقاء سيئاته فاذا بلغ التسعين غفر الله تبارك وتعالى له ما تقدم من ذنبه وما
تأخر وكتب اسير الله في ارضه وفي رواية اخرى فاذا بلغ المائة فذلك ارذل العمر شرح
آمنه بهمزه والف ماضي باب افعال است ومبني بر غالب است پس منافات ندارد با آنچه مذكور است در
كافي در كتاب الكفر والايمان در حديث دوازدهم وسيوم باب شدة ابتلاء المؤمن كه باب صد و ششم است
ودر كتاب الدعا در حديث باب الدعاء للعلل والامراض كه باب پنجاه وششم است كه مؤمن از ياسين مكتنع
الاصابع بوده زيرا كه آن در نادر و در بغايت قوى الايمان است يعني روايت كردند جماعتي از اصحاب
ما از احمد بن محمد از عبد الله ابي نجران بفتح نون وسكون جيم وراء از محمد بن قاسم از علي بن مغيره
از امام جعفر صادق عليه السلام گفت شنيدم از امام ميگفت كه چون رسد مؤمن بچهل سال ايمن ميكند او را
الله از دردهاي سه گانه كه مشهور است يكي برص و ديگر جذام و ديگر ديوانگي پس چون رسد به پنجاه
سبك ميكند الله عز وجل حساب او پس چون رسد بشصت سال روزي ميكند او را الله بازگشت بسوي
الله پس چون رسد بهفتاد دوست ميدارند او را فرشتگان آسمان پس چون رسد بهشتاد امر ميكند
الله عز وجل بثابت كردن حسنات او در نامه اعمال او وانداختن سيئات او از نامه اعمال او پس چون
رسد بنود مي آمرزد الله تبارك وتعالى براى او آنچه را كه پيش افتاده از جمله گناه او وآنچه پس افتاده و
نوشته ميشود كه او اسير الله است در زمينش و در روايتي ديگر اين تتمه نيز هست كه پس چون رسد بصد
پس آن زبونترين عمر است كه مذكور است در سوره نحل وحج دوازدهم اصل محمد بن يحيى عن احمد بن
محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن داود عن سيف عن ابي بصير قال قال ابو عبد الله عليه السلام ان
العبد لفي فسحة من امره ما بينه وبين اربعين سنة فاذا بلغ اربعين سنة اوحى الله
عز وجل الى ملكيه قد عمرت عبدي هذا عمرا فغلظا وشددا وتحفظا وا

كتابا

علیه عمله وکثیره وصغیره وکبیره شرح فحمه بضم فا وسکون سین بی‌نقطه وخاء بی‌نقطه است عمراً
بضم عین وسکون میم ونصب عمر بضم میم وبفتح عین وسکون میم عبارتست از زندگانی که بقدر معتد به باشد غلظاً
وشدداً از باب تفعیل است تقدیم قلیل بر کثیر وصغیر بر کبیر موافق عادت عربست مثل آیه سوره یونس
ولا اصغر من ذلک ولا اکبر یعنی روایت کرد محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حکم بفتح حاء و
فتح کاف از داود وسیف از ابوبصیر گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که بنده هر آینه در
فراخی است از کارش در زمانی که میان ولادتش و میان چهل سال است پس چون رسد بچهل سال حق
میکند الله عزوجل سوی دو فرشته او که بر دست راست و چپ اند که بتحقیق زندگانی دادم این بنده
را زندگانی پس خورده گیری کنید وسخت گیری کنید و نگاهبانی کنید و بنویسید براو کم عملش را و بسیار
عملش را و کوچک عملش را پانزدهم اصل علی بن ابرهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن حماد بن عثمان
عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن الوباء یکون فی ناحیة المصر
فیتحول الرجل الی ناحیة اخری او یکون فی مصر فیخرج منه الی غیره فقال لا بأس انما نهی رسول الله
صلی الله علیه وآله عن ذلک لمکان ربیئة کانت بحیال العدو فوقع فیهم الوباء فهربوا منه فقال
رسول الله صلی الله علیه وآله الفار منه کالفار من الزحف کراهیة ان یخلوا مراکزهم شرح
الوباء بفتح واو وفتح با وهمزه والقصر بالیا وهمزه طاعون وهر مرضی که عموم داشته باشد الناحیة طرفی که
خارج است مثل دهی از دههای شهر وطرفی که داخل است مثل محلتی از محلتهای شهر که در کنار است مکان
اگر میم اصلیه باشد بمعنی تمکن واستقرار است واگر میم زایده از اجوف است مصدر میمی است بمعنی بودن
یا اسم موضع است بمعنی جای بودن و بر هر تقدیر مضاف است الربیئة بکسر را وسکون یا دو نقطه پایین
وبا یک نقطه جوف از دشمن یخلوا بضم یا وسکون واو جمع مذکر است یا بفتح یا وفتح واو ومفرد مذکر است و
موافق نسخ کالفعل از واو مکتوب نیست وبنا بر اول مراکزهم منصوب است وبنا بر دوم مرفوع است یعنی
روایت کرد علی بن ابرهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از حماد بن عثمان از عبیدالله بن علی حلبی از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از طاعون که میباشد در دهی از دههای شهر پس میکرد

حاکم مدینه که محمد بن ابرهیم است طبیبی را که او را بود پس آورد نزد من دوائی را که داد آن تب بود
پس ابا کردم این را که آشامم آن را زیرا که پس چون تب کم از کار میرود هر نیلی از من شانزدهم اصل
الحسین بن محمد بن الاشعری عن محمد بن اسحق الاشعری عن بکر بن محمد الازدی
قال قال ابو عبدالله علیه السلام حم رسول الله صلی الله علیه وآله فأتاه جبرئیل
صلی الله علیه فعوّذه فقال بسم الله ارقیک یا محمد وبسم الله اشفیک وبسم الله
من کل داء یعییک بسم الله والله شافیک بسم الله خذها فلتهنئک بسم الله الرحمن الرحیم
فلا اقسم بمواقع النجوم لتبرأنّ باذن الله قال بکر وسألته عن رقیة الحمی فحدثنی بهذا
شرح حم بحاء بی‌نقطه وتشدید میم ماضی مجهول است عوذ بعین بی‌نقطه وذال با نقطه ماضی معلوم
باب تفعیل است التعویذ پناه دادن کسی را بدعا ارقیک برا وقاف ویاء دو نقطه پایین مضارع متکلم
معلوم باب ضرب است الرقی بفتح را وسکون قاف افسون کردن بدعا اشفیک بشین با نقطه و
فا ویاء دو نقطه پایین از باب فعال برای تعریض است من متعلق باشفیک است یعییک بعین بی‌نقطه
ودو یاء دو نقطه پایین مضارع غائب معلوم باب افعال است الاعیاء ماندن وعاجز کردن ودر بعض
نسخ بعین بی‌نقطه ودو یاء دو نقطه پایین از باب افعال یا باب تفعیل است الاعناء والتعنیة آزار رسانیدن
وبر هر تقدیر ضمیر مستتر راجع بداء است ضمیر خذها راجع برقیه است که مفهوم است از ارقیک
فلتهنئک بفتح لام وفتح تاء دو نقطه بالا وسکون هاء وکسر نون وضم همزه مضارع غائبه معلوم
باب ضرب است یا بسکون لام وسکون همزه امر غایب من ضرب است تقنیر فلا اقسم بمواقع النجوم از سوره
واقعه منکور است در کافی در کتاب الایمان والنذور والکفارات در حدیث چهارم وپنجم باب نوزدهم
که باب انه لا یجوز ان یحلف الانسان الا بالله عزوجل است لتبرأن بفتح تاء دو نقطه بالا وسکون
باء یک نقطه وفتح راء وفتح همزه ونون تاکید ثقیله یا خفیفه است رقیه بضم را وسکون قاف و
یاء دو نقطه پایین بمعنی کلمه ایست که باعث رهائی کسی از آفت شود یعنی روایت کرد حسین بن
محمد الاشعری از محمد بن اسحق اشعری از بکر بن محمد ازدی بفتح همزه وسکون زای ودال بی‌نقطه گفت که

عبد الله بن احمد الدهقان عن علي بن الحسن الطاطري عن محمد بن زياد بن عيسى بياع السابري
عن ابان بن عثمان قال حدثني فضيل البرجمي قال كنت بمكة وخالد بن عبد الله امير وكان
في المسجد عند زمزم فقال ادعوا لي قتادة قال فجاء شيخ احمر الراس واللحية فدنوت لاسمع

شرح الدهقان بكسر وضم دال بی‌نقطه وسكون ها و قاف تاجر و صاحب ده طاطری بطاء بی‌نقطه و الف
وفتح وضم طاء بی‌نقطه دوم وتخفیف را قسمی از جامه است وعلی بن حسن فروشنده انها بوده
ایضاح بفتح الطائین المهملتین سمی بذلك لبیعه ثیابا یقال لها الطاطریه سابری بسین بی‌نقطه و الف
وضم باء یکنقطه و را قسمی از جامه است برجمی بضم باء یکنقطه وسکون را وضم جیم منسوب است بقبیله
که از اولاد حنظلة بن مالك است قسری بفتح قاف وسکون سین بی‌نقطه و را است معرب القسر القهر
منه سمی البطن من بجیلة الذی ینسب الیه خالد بن عبد الله بن یزید البجلی ثم القسری ولی العراق بعد الحجاج
وبعد عمر بن هبیرة ولاه ذلك هشام بن عبد الملك سنة ست ومائة وكانت وفاة الحجاج سنة خمس
وتسعین قتادة بفتح قاف وتخفیف تاء دو نقطه بالا والف و دال بی‌نقطه از تابعین اهل بصره است
فقهای مخالفان است ولادتش در سنه ستین و وفاتش در سنه سبع عشر ومائة بوده **یعنی** روایت
کرد حمید بن زیاد از عبد الله بن احمد دهقان از علی بن حسن طاطری از محمد بن زیاد بن عیسی فروشنده سابری
از ابان بن عثمان گفت خبر داد مرا فضیل برجمی گفت که بودم در مکه و خالد بن عبد الله حاکم بود و بود
در مسجد نزد زمزم پس گفت که طلب کنید برای من قتاده را گفت که پس امد خواجه سرخ موی سر و ریش
پس نزدیک شدم تا بشنوم سخن ایشان را **اصل** فقال يا قتادة اخبرني باكرم وقعة كانت في
العرب واعز وقعة كانت في العرب واذل وقعة كانت في العرب فقال اصلح الله الامير اخبرك باكرم
وقعة كانت في العرب واعز وقعة كانت في العرب واذل وقعة كانت في العرب واحدة قال خالد ويحك
واحدة قال نعم اصلح الله الامير **شرح** واحدة مرفوع خبر مبتدا محذوف است بتقدیر هی **یعنی**
پس گفت خالد که ای قتاده خبر ده مرا بگرامیتر جنگی که شده در عرب وعزیزتر جنگی که شده در عرب و خوارتر
جنگی که شده در عرب انها یکی است گفت خالد که ای تعجب بیا انها یکی است گفت اری اصلح کناد الله امیر را

اصل قال اخبرني قال بدر قال وكيف ذا قال ان بدرا اكرم وقعة كانت في العرب بها
اكرم الله عز وجل الاسلام واهله وهي اعز وقعة كانت في العرب بها اعز الله الاسلام
واهله وهي اذل وقعة كانت في العرب فلما قتلت قريش يومئذ ذلت العرب فقال له خالد كذبت
لعمر الله ان كان في العرب يومئذ من هو اعز منهم **شرح** بدر بتقدیر هی بدر است ومراد ببدر جنگ
بدر است مراد بقریش انجا روسای قریش است لعمر الله بفتح لام وفتح عین وسکون میم وضم را
قسم است بزندگی الله وبتقدیر لعمر الله قسمی است متعلق بما قبل است ان بفتح همزه وسکون نون بتقدیر
لا ان است من بفتح میم وسکون نون فاعل کان است که مراد بمن هو اعز منهم رسول الله ای کلام صحیح است زیرا
که ریاست قریش با عبد المطلب و ابو طالب بوده پس اولاد ایشان از مقتولین بوده وباین سبب قریش عزیز شده اند
و عرب با عزیز شدن او و اگر مرادش عزا است صحیح نیست **یعنی** خالد گفت که خبر ده مرا قتاده گفت که ان بدر جنگ
است خالد گفت که چگونه است این قتاده گفت که بدر بیشتر که جنگ بدر گرامی‌ترین جنگی است که شده در عرب بیان
اینکه بان گرامی کرد الله اسلام را و اهل اسلام را و ان عزیزتر جنگی است که شده در عرب بیان اینکه بان عزیز کرد
اسلام را و اهل اسلام را و ان خوارتر جنگی است که شده در عرب بیان اینکه در وقتی که کشته شدند [illegible]
قریش در ان روز خوار شدند عرب پس گفت او را خالد که دروغ گفتی قسم بزندگی الله قسم است بدلیل اینکه
بود در عرب در ان روز کسی که عزیزتر بود از مقتولان قریش **اصل** قال ويلك يا قتادة اخبرني ببعض اشعارهم
قال خرج ابو جهل يومئذ وقد اعلم ليرى مكانه وعليه عمامة حمراء وبيده ترس مذهب وهو يقول
ما تنقم الحرب الشموس مني بازل عامين حديث السن لمثل هذا ولدتني امي فقال كذب عدو الله
ان كان ابن اخي لافرس منه يعني خالد بن الوليد وكانت امه قشيرية **شرح** اشعار بفتح همزه و
سكون شين با نقطه وعين بی‌نقطه عبارتست از رجزهای قریش است در روز جنگ بدر اعلم ماضی غائب
معلوم باب افعال است الاعلام و نخست نشانی بکسی برابستن خود در روز جنگ برای نشان سپاهگری و
شجاعت و خود را بسیمای شجاعان کردن بنشانی لیری بکسر لام وضم یاء دو نقطه پایین و را والف مضارع
مجهول از باب منع است مکانه مرفوع ونائب فاعل است وعبارتست از تمکن وثبات قدم و اگر لیری معلوم

باب افعال است ومکانه منصوب است وما نافیه است ومیتواند بود که برای استفهام انکاری باشد تنقم بنون و
قاف مضارع غایبه معلوم باب ضرب وعلم است النقم بفتح نون وسکون قاف انتقام وکراهت چیزی وبما
باقل مبنی ظرف لغو ومتعلق بتنقم وبنا بر دوم ظرف مستقر وحال است ما استفهامیه است که مفعول
تنقم وبرهم تقدیر الحرب مرفوع وفاعل است الشموس بفتح شین بانقطه وضم میم وسین بی نقطه صعب مراد
اینست که اگر حرب صعب خواهد که از ما انتقام بکشد برای انتقام ومکافات عملی نمیتواند کرد یا مراد اینست که هم
چیز از من مقبول طبع حرب صعب است وهیچ چیز مرا انکار ندارد بازل بباء یکنقطه والف وکسر زای مرفوع
وخبر مبتدا محذوف است بتقدیر انا ومضاف است البازل شتر هشت ساله یا در نه یعنی شتر دندان
بیرون می آید وازا بازل عام مینامند ودر سال بعد از آن بازل عامین مینامند وان وقت کمال قوت شتر است
یا در حدیث النبی برای اطلاق است ودر دو نظر شعر ضمیر متکلم است نهایه فی حدیث علی علیه السلام بازل عامین حدیث
سنی وانی با این دو معنا الفتنه اردان بکسر همزه وسکون نون مخففه از مثقله است وضمیر شان مقدر است بتقدیر
انه این مرفوع وفاعل کان است لام مفتوحه فارقه میان ان مخففه وان شرطیه است فوارس بفتح همزه وسکون فا
وسین بی نقطه منصوب وخبر کان است ضمیر اسم راجع بولید است قرم بفتح قاف وسکون سین بی نقطه
وراء طایفه ایست از بجیله وبجیله طایفه ایست از معد بفتح میم وفتح عین بی نقطه وتشدید دال
که در یمن می بوده اند **یعنی** ای مرگ ناگهان تو ای قتاده خبر ده مرا بعض شعرهای قریش قتاده گفت که پیره
آمد سوی میدان قتال ابوجهل در روز بدر وتحقیق نشان دار کرده بوده برای آنکه دیده شود ثبات قدم
وشجاعت او وبر او بود عمامه سرخ وبدست او بود سپری اندوده بزر واو میگفت که انتقام نمیکشد ازمن جنگ
صعب ازمن من دو ساله جوانم برای مثل این جنگ زاییده مرا مادرم پس خالد گفت که دروغ
گفته دشمن الله بدرستی که شاعر این بیت که بود پسر مادرم هر آینه سپاهی تر از تو وسیخواست خالد بن ولید
او بود مادر ولید قرشی که از طائفه خالد است **اصل** ویلک یا قتادة من الذی یقول اوفی
بمیعادی واحمی عن حسب فقال اصلح الله الامیر لیس هذا یومئذ هذا یوم احد خرج طلحة
بن ابی طلحة وهو ینادی من یبارز فلم یخرج الیه احد فقال انکم تزعمون انکم

تجهزونا باسیافنا الی النار ونحن نجهزکم باسیافنا الی الجنة فلیبرز الی رجل یجهزنی
بسیفه الی النار واجهزه بسیفی الی الجنة **شرح** اوفی مضارع معلوم متکلم باب افعال است
میعادی عبارت است از کلامی که متضمن ثبات قدم در حرب ودلیری بر دشمنان دین است وانکار
انست که طلحه از اهل اسلام نقل میکند احمی بحاء بی نقطه مضارع متکلم معلوم باب ضرب است وتعدیه بعن
بتضمین معنی دفع ومنع است حسب بفتح حاء بی نقطه وفتح سین بی نقطه وسکون باء یکنقطه عبارتست از شرف
آدمی در دین اسلام طلحه بن ابی طلحه از بنی عبدالدار صاحب رایت بوده واو را از کمال شجاعت کبش الکتیبه
میگفتند وحکایت قتل امیر المؤمنین صلوات الله علیه او را ونه کس دیگر را از بنی عبدالدار که هر کدام رایت
را بعد از دیگری به میدان میبردند واخرایشان غلام بنی عبدالدار بوده مشهور است وان باعث گریختن لشکر
مشرکان شد در ابتدای جنگ تجهزونا بتشدید وتخفیف نون جمع مخاطب باب تفعیل است فلیبرز بسکون
لام امر غایب مضارع معلوم باب نصر است یجهزنی واجهزه مجزوم است **یعنی** ای مرگ ناگهان تو ای قتاده
بیت آنکه میگوید که وفا میکنم بوعده خود بحمایت ودفع میکنم از شرف اسلام پس قتاده گفت که بی انصافی کار
است امیر این بیت این روز نیست این روز احد است بیرون آمد از لشکر مشرکان طلحه بن ابی طلحه واو ندا
میکرد که مبارزت میکند مرا پس بیرون نیامد سوی او کسی پس گفت که بدرستی که شما دعوی میکنید اینرا
که شما برافکیری میکنید مارا بشمشیرهای شما سوی آتش وما برافکیری میکنیم شما را بشمشیرهای ما سوی بهشت
پس باید که بیرون آید سوی من مردی تا برافکیرد مرا بشمشیر او سوی آتش وبرافکیرم او را بشمشیرم سوی بهشت
اصل فخرج الیه علی بن ابی طالب وهو یقول انا ابن ذی الحوضین عبد المطلب وهاشم المطعم
فی العام السغب اوفی بمیعادی واحمی عن حسب فقال خالد لعنه الله کذب لعمر الله ابو تراب ما کان
کذلک فقال الشیخ ایها الامیر ائذن لی فی الانصراف فقام الشیخ یفرج الناس بیده وخرج
وهو یقول زنیتو ورب الکعبة زنیتو ورب الکعبة **شرح** الحوض بفتح حاء بی نقطه وسکون واو
وضاد با نقطه جایی که آب در آن جمع میشود واینجا عبارتست از چاه زمزم وتثنیه باعتبار اینست که آن چاه
دو بار کنده شد یکی در زمان اسمعیل وهاجر ودیگری در زمان عبد المطلب وحکایت آن مذکور است

در کافی در کتاب الحج در باب نهم که باب ورود تبع واصحاب الفیل البیت وحفر عبد المطلب زمزم تا آخر باب
ومیتواند بود که حوضی بعمارت باشد از چاه زمزم وحوضی که در سقایة الحاج بود پیش از آنکه در مکه آب
بهم رسد وآن موضع معروف است وعمارتی دارد ومیتواند بود که عبارت باشد از حوضی که در چاه زمزم ساخته شده
وآب زمزم در آن ریخته میشود وحوض سقایة الحاج السغب بفتح سین بی نقطه وکسر غین با نقطه وباء یک نقطه
گرسنه ومراد سال قحطی است ومبنی بر مبالغه در قحط است چنانکه گویا که سال خودش نیز گرسنه است بفتح
دال ویمیم مضارع غایب معلوم باب ضرب است **یعنی** پس بیرون آمد سوی او علی بن ابی طالب واو میگفت که من پسر
صاحب زمزم عبد المطلب وپسر هاشم طعام دهنده در سال گرسنه ام وفا میکنم بوعده خود ودفع میکنم ننگ
را از اسلام پس گفت خالد لعنه الله دروغ گفتی ای بنده الله قسم من استا بوتراب نبود چنان پس گفت خواجه کای
امیر رخصت ده مرا در برگشتن با وی گفت که پس برخواست خواجه رومیکرد از سر راه مردمان را ابر است خود
وبیرون میرفت واو میگفت که خالد زندیق است قسم برب کعبه خالد زندیق است قسم برب کعبه **فصل سیزدهم**

حدیث ادم علیه السلم مع الشجرة علی بن ابرهیم عن ابیه عن الحسن بن محبوب عن محمد بن الفضیل عن
ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلم قال ان الله تبارک وتعالی عهد الی ادم علیه السلم ان لا تقرب هذه الشجرة
فلما بلغ الوقت الذی کان فی علم الله ان یاکل منها نسی فاکل منها وهو قول الله تعالی ولقد عهدنا
الی ادم من قبل فنسی ولم نجد له عزما **شرح** عهد معلوم باب علم است ودال مفتوحه است ولا تقربا هذه
در سوره بقره ولا تقربا هذه الشجرة است پس این نقل بعض مضمون است **بدانکه** تفصیل بیان شجره منهی عنها
بنهی تحریم وشجره منهی عنها بنهی تنزیه وبیان اینکه ادم علیه السلم از شجره اولی نخورده واز شجره ثانیه خورده بنا
بر نسیان یا بی فاصله سی سال در بیان مذکور است در رضا فی شرح کافی در کتاب التوحید در شرح حدیث سوم
باب المشیة والاراده که باب بیست وششم است پس ضمیر منها دو جا راجع بجنس هذه الشجرة است **یعنی** ایجاب ادم
علیه السلم باشجره منهی عنها است روایت کرد علی بن ابرهیم از پدرش از حسن بن محبوب از محمد بن فضیل از ابو حمزه
از امام محمد باقر علیه السلم گفته که بدرستی که الله تبارک وتعالی پیمان کرد سوی ادم علیه السلم که نزدیک مشو این درخت را
پس وقتی که رسید وقتی که بود در علم الله اینکه خورد از جنس آن فراموش کرد پس خورد از جنس آن واین مضمون قول

الله تعالی است در سوره طه که وهر اینه بتحقیق پیمان کردیم سوی ادم پیش از وقت پس فراموش کرد
پیمان ما را ونیافتیم برای او جدی در رعایت آن پیمان **اصل** فلما اکل ادم علیه السلم من الشجرة اهبط
الی الارض فولد له هابیل واخته توام وولد له قابیل واخته توام ثم ان ادم علیه السلم
امر هابیل وقابیل ان یقربا قربانا وکان هابیل صاحب غنم وکان قابیل صاحب زرع فقرب
هابیل کبشا من افاضل غنمه وقرب قابیل من زرعه ما لم ینق فتقبل قربان هابیل ولم یتقبل
قربان قابیل وهو قول الله عز وجل واتل علیهم نبا ابنی ادم بالحق اذ قربا قربانا فتقبل
من احدهما ولم یتقبل من الاخر الایة وکان القربان تاکله النار فعمد قابیل الی النار
فبنی لها بیتا وهو اول من بنی بیوت النار فقال لاعبدن هذه النار حتی تتقبل
منی قربانی **شرح** اهبط ماضی مجهول باب افعال است واو در واخته حالیه است واخت مرفوع ومبتدا است
توام بفتح تاء دو نقطه بالا وسکون واو وفتح همزه وتخفیف میم مرفوع منون وخبر مبتدا است ودر بعض نسخ
توامًا منصوب است وحال الخبر است وبنابران واو عاطفه است التوام کسی که با دیگری همزاد باشد دیگر
خواه نرینه وخواه مادینه وگاهی مادینه را توامه میگویند یقربا معلوم باب تفعیل است التقریب نزدیک کردن
ومراد اینجا فرستادن چیزی سوی درگاه الهی است القربان بضم باعث نزدیکی صاحبش سوی درگاه الهی شود لم ینق
بسکون نون وفتح قاف غایب معتل اللام معلوم باب علم یا مجهول باب افعال است النقاوة بفتح نون پاکیزگی والانقاء
پاکیزه کردن تقبل مجهول باب تفعل الایة منصوب بفعل مضمر است بتقدیر تعرف تتمه آیه در سوره مائده اینست قال
لاقتلنک قال انما یتقبل الله من المتقین ظاهر کلام قابیل وجواب هابیل اینست که قابیل توهم کرده باشد که
ناقبولی قربان قابیل بسبب عملی از هابیل است **یعنی** پس وقتی که ادم علیه السلم خورد از آن درخت فرود اورده
شد سوی زمین پس زاده شد برای او هابیل بر حالی که خواهرش همزاد بود وزاده شد برای او قابیل بر حالی که
خواهرش همزاد بود بعد از آن بدرستی که ادم علیه السلم امر کرد هابیل وقابیل را باینکه تقرب کنند قربانی را او ان
بود هابیل صاحب گوسفندان وبود قابیل صاحب زراعت پس تقرب کرد هابیل قوچی را از بهترهای گوسفندان
خود وتقرب کرد قابیل از زراعت خود چیزی که پاکیزه نبود پس قبول کرده شد قربانی هابیل وقبول

کرده نشد قربان قابیل و این مضمون قول الله عز وجل است در سوره مائده که و بخوان بر ایشان
خبر دو پسر آدم را به راستی که وقتی که تقرب کردند هر کدام قربانی را پس قبول کرده شد از یکی از ایشان
و قبول کرده نشد از دیگری می‌شناسی ابدا و بود قربان مقبول که میخورد آن را آتشی که از آسمان می‌آمد پس
قصد کرد قابیل سوی آتش پس بنا کرد برای آن خانه را و او اول کسی بود که بنا کرد آتشکده‌ها را ایشان گفت که
هر آینه عبادت میکنم این آتش را تا آنکه قبول کند از من قربان مرا **اصل** ثم ان ابلیس لعنه الله اتاه وهو
یجری من ابن آدم مجری الدم فی العروق فقال له یا قابیل قد تقبل قربان هابیل ولم یتقبل قربانک
وانک ان ترکته یکون له عقب یفتخرون علی عقبک ویقولون نحن ابناء الذی تقبل قربانه فاقتله
کیلا یکون له عقب یفتخرون علی عقبک فقتله فلما رجع قابیل الی آدم صلی الله علیه قال له یا قابیل
این هابیل قال اطلبه حیث قربنا القربان فانطلق آدم فوجد هابیل قتیلا فقال آدم علیه السلام
لعنت من ارض کما قبلت دم هابیل وبکی آدم صلی الله علیه علی هابیل اربعین لیلة **شرح** من در
اول برای نسبت است مجری بفتح میم مصدر میمی است و مفعول مطلق برای تشبیه است و مضاف است لعنت
ماضی مخاطبه مجهول باب منع است و مراد اینست که دیگر با نخواهم آمد من بانیر است کاف برای تعلیل
ما مصدریه است قبلت ماضی معلوم باب علم است **یعنی** بعد از آنکه به تحقیق که آمد ابلیس لعنه الله نزد
قابیل و ابلیس روان میشود نسبت با آدم مانند روان شدن خون در رگها پس گفت او را که ای قابیل
بتحقیق قبول کرده شد قربان هابیل و قبول کرده نشد قربان تو و به تحقیق که تو اگر گذاری او را می‌باشد برای
او ذریتی که افتخار کنند بر ذریت تو و گویند که ما فرزندان آنکسیم که قبول کرده قربانش پس بکش او را برای
اینکه نباشد برای او ذریتی که افتخار کنند بر ذریت تو پس قابیل کشت هابیل را پس وقتی که برگشت
قابیل سوی آدم صلی الله علیه گفت او را که ای قابیل کجاست هابیل پس گفت که طلب کن او را در جائی
که نزدیک کردیم قربان را پس روانه شد آدم پس یافت هابیل را کشته شده پس گفت آدم علیه السلام که لعنت
کرده شدی ای زمین برای اینکه قبول کردی خون هابیل را پس گریه کرد آدم صلی الله علیه بر هابیل چهل شب
اصل ثم ان آدم سأل ربه ولدا فولد له غلام فسماه هبة الله لان الله عز وجل وهبه له

واخته توام فلما انقضت نبوة آدم علیه السلام واستکمل ایامه اوحی الله عز وجل الیه ان
یا آدم قد قضیت نبوتک واستکملت ایامک فاجعل العلم الذی عندک والایمان والاسم
الاکبر ومیراث العلم وآثار علم النبوة فی العقب من ذریتک عند هبة الله فانی لن اقطع العلم
والایمان والاسم الاکبر وآثار علم النبوة من العقب من ذریتک الی یوم القیمة ولن ادع الارض
الا وفیها عالم یعرف به دینی ویعرف به طاعتی ویکون نجاة لمن یولد فیما بینک وبین نوح
شرح بعض مضمون این حدیث مذکور است در کافی در کتاب الحجة در حدیث نهم و دهم باب ما نص الله عز وجل و
رسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا که باب شصت و چهارم است و در دهم در تفسیر اسم اکبر
گفته شد که وهو الکتاب الذی یعلم به علم کل شیء الذی کان مع الانبیاء صلوات الله علیهم یقول الله عز وجل
ولقد ارسلنا رسلا من قبلک وانزلنا معهم الکتاب والمیزان والکتاب الاسم الاکبر وانما عرف مما یدعی
الکتاب التورىة والانجیل والفرقان فیها کتاب نوح وفیها کتاب صالح وشعیب وابرهیم فاخبر الله عز وجل ان هذا
لفی الصحف الاولی صحف ابرهیم وموسی فاین صحف ابرهیم انما صحف ابرهیم الاسم الاکبر وصحف موسی الاسم الاکبر و
در صافی بیان شده استکمل معلوم و مجهول میتواند بود ان بفتح همزه و سکون نون مفسره است قضیت
مخاطب معلوم و غایبه مجهول میتواند بود استکملت مخاطب معلوم و غایبه مجهول میتواند بود والعلم الذی
عندک عبارتست از علم باحکام شریعت که مختلف میشود باختلاف شرائع انبیا الایمان ایمن کردن و مراد اینجا
معصوم بودن از خطا در فتوی و قضاست باعتبار اینکه متضمن ایمن کردن مستفتیان و متحاکمان از خطاء د
انها است میراث العلم عبارتست از آنچه در هیچ شریعتی منسوخ نشده وهو الهام الاحق از امیراث برده از امام سابق
مثل مضمون آیات بینات محکمات که احتمال بیرون ظنی و از اختلاف اند و ظن امر بسؤال اهل الذکر از هر شبهه و آثار
اثار الکتاب و میثاق الکتاب و میزان عدل میباشد موافق آیه سوره رعد یمحو الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب و آیه
سوره اعراف الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق و آیه سوره حدید ولقد ارسلنا رسلنا بالبینات و
وانزلنا معهم الکتاب والمیزان و آیه سوره نساء واذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل وآثار علم النبوة عبارتست
از افعالی و ترکی که مقتضای احکامی است که بتوسط نبوت معلوم شده و مراد معصوم بودن از گناهان کبیره و صغیره

انت العقب بضم عین بی نقطه وتشدید قاف مفتوحه ویا یکنقطه جمع عاقب بکسر قاف جانشینان در خیر ومیتواند
بود که بفتح عین وتخفیف قاف وکسره مخفف عاقب باشد ویکون از قبیل تخصیص بعد از تعمیم است **یعنی** بعد از آن
بدرستی که آدم طلب کرد از صاحب کل الخیار شی فرزندی پس زاده شد برای او پسری پس نام کرد او را هبة الله زیرا
که الله عز وجل بخشید او را برای آدم وخواهش تمام بود پس وقتی که منقضی شد نبوت آدم علیه السلام وکامل کرد ایام
عمر خود را وحی کرد الله عز وجل که ای آدم بتحقیق که آخر کردی نبوت خود را وکامل کردی روزهای عمر ترا پس کردان
علمی را که نزد تست وایمان را واسم اکبر را ومیراث علم را وآثار علم نبوت را در جانشینان در خیر از اولاد تو نزد
هبة الله چه بدرستی که من هرگز نخواهم قطع کرد علم شریعت را وایمان را واسم اکبر را وآثار علم نبوت را از جانشینان
در خیر از جمله اولاد تو تا روز قیامت وهرگز نمیگذارم زمین را مگر بر حالی که در آن باشد عالمی که شناخته شود
او دین من وشناخته شود باو فرمانبرداری من ومی باشد باعث نجاتی برای هر که مولود میشود در زمانی که میان
تو ومیان نوح است **اصل** وبشر آدم بنوح صلی الله علیهما فقال ان الله تبارک وتعالی باعث نبیا
اسمه نوح وانه یدعو الی الله عز ذکره ویکذبه قومه فیهلکهم الله بالطوفان وکان بین آدم وبین نوح
صلی الله علیهما عشرة آباء انبیاء واوصیاء کلهم واوصی آدم الی هبة الله ان من ادرکه منکم فلیؤمن به
ولیتبعه ولیصدق به فانه ینجو من الغرق **شرح** انه بکسر همزه است انبیاء مرفوع ونعت عشره است کلهم
مرفوع وتاکید عشره است ومیتواند بود که کلهم مبتدا باشد وانبیا خبر مقدم بر آن باشد ان بفتح همزه وسکون نون
مفسره است ضمیر فانه راجع بفاعل فلیؤمن و دو نظیرش است **یعنی** ونوید داد آدم را بنوح صلی الله علیهما
باین روش که گفت که بدرستی که الله تبارک وتعالی فرستنده است پیغمبری را که نامش نوح است وبدرستی که
او میخواند مردمان را بسوی الله عز ذکره وتکذیب میکنند او را قوم او پس اهلاک میکند ایشان را الله بطوفان
وبود میان آدم ونوح صلی الله علیهما ده پشت که انبیا واوصیا بودند همگی ایشان ووصیت کرد آدم علیه السلام
سوی هبة الله که هر کدام دریافت نوح را از جمله شما پس باید که بگرود باو وباید که پیروی کند او را وباید که تصدیق
کند باو چه بدرستی که او رها میشود از غرق شدن بطوفان **اصل** ثم ان آدم علیه السلام مرض المرضة
التی مات فیها فارسل هبة الله وقال له ان لقیت جبرئیل او من لقیت من الملائکة فاقرأه منی السلام

وقا

وقل له یا جبرئیل ان ابی یستهدیک من ثمار الجنة فقال له جبرئیل یا هبة الله ان اباک قد قبض وانا
نزلنا للصلوة علیه فارجع فرجع فوجد آدم علیه السلام قد قبض **شرح** مرض معلوم باب علم است
المرضة بفتح میم وفتح وسکون راء وتاء وحدت منصوب ومفعول مطلق است **یعنی** بعد از آن بدرستی
که آدم علیه السلام بیمار شد آن بیماری که وفات کرد در آن پس فرستاد هبة الله را وگفت او را اگر برخوردی
جبرئیل را یا هر که اگر برخوردی از فرشتگان پس بخوان او را از من سلام وبگو جبرئیل را که ای جبرئیل بدرستی
که پدرم طلب هدیه میکند از تو از میوههای بهشت پس گفت او را جبرئیل که ای هبة الله بدرستی که بتحقیق پدرت
گرفته شد از دنیا وما بدرستی که ما فرود آمدیم از برای نماز او پس برگرد پس برگردید پس یافت آدم را که بتحقیق
گرفته شده بود از دنیا **اصل** فاراه جبرئیل کیف یغسله فغسله حتی اذا بلغ الصلوة علیه قال هبة
الله یا جبرئیل تقدم فصل علی آدم فقال جبرئیل ان الله امرنا ان نسجد لابیک آدم وهو فی الجنة
فلیس لنا ان نؤم شیئا من ولده فتقدم هبة الله فصلی علی ابیه وجبرئیل خلفه وجنود الملائکة و
کبر علیه ثلثین تکبیرة فامر جبرئیل فرفع خمسا وعشرین تکبیرة والسنة الیوم فینا خمس تکبیرات وقد کان
یکبر علی اهل بدر تسعا وسبعا **شرح** کیف یغسل از باب تفعیل یا باب ضرب تعلیق فعل قلب کرده نظیر اینی کیف یحیی
الموتی وضمیر مستتر در بلغ راجع بآدم یا راجع بمصدر فغسله است الصلوة علیه شعار است بانکه فاعل تفعیل
استعدادیت برای نماز بر اوست ذکر وهو فی الجنة اشاره است بانکه امر بسجده آدم برای خلافت او در زمین
وموافق سوره بقره انی جاعل فی الارض خلیفة پس هر گاه پیش از شروع در خلافت ملائکه مامور شده باشند
بسجود بر او پس بعد از شروع در خلافت در زمین تقدم بر خلیفة الله خوب نیست نؤم بفتح نون وضم همزه وتشدید
میم مفتوحه از باب نصر است بمعنی تقدم است شیئا بفتح شین بانقطه وسکون یا وهمزه عبارت است از تقدم من ولده بکسر میم و
سکون نون وفتح واو وفتح لام نعت شیئا است وولد عبارة است از وصی آدم از جمله فرزندان او که خلیفة الله
فی الارض است وجنود مرفوع ومنصوب میتواند بود وبنا بر اول واو برای عطف بر جبرئیل است وبنابر
دوم واو بمعنی مع است فامر مجهول از باب نصر است جبرئیل مرفوع ونایب فاعل است رفع معلوم از باب منع است
وضمیر مستتر راجع بجبرئیل است ومراد برفع اسقاط تکلیف بعضیت است ومراد اینست که در شریعت منسوخ

تکبیر موضوع شد باعلام جبرئیل بامر الله تعالی تکبیر معلوم ومجهول باب تفعیل میتواند بود وبنا براول ضمیر
مستتر راجع برسول الله است واین دو احتمال دارد اول اینکه در صدر اسلام زیاده بر پنج تکبیر میکفته باشند
ولیکن منسوخ شده باشد دوم بیان اینکه پنج تکبیر اقل تکبیرات است وزیاده بر آن جایز است وموافق اینست آنکه وارد
است در کافی در کتاب الحجه در حدیث چهارم باب الاشارة والنص علی ابی الحسن الرضا علیه السلام که باب هفتاد
ویکم است والله اعلم **یعنی** پس اعلام کرد او را جبرئیل که چگونه غسل دهد آدم را پس غسل داد او را تا آنکه
چون آدم بکمال طهارت رسید برای نماز بر او کفت هبة الله که ای جبرئیل در پیش باش پس نماز کذار بر
آدم پس کفت جبرئیل که بدرستی که الله عز وجل امر کرده ما را باینکه سجده کنیم برای پدر تو آدم در حالی
که در بهشت بود پس نیست برای ما اینکه اراده کنیم کاری اکر از فرزندان اوست پس پیش رفت هبة الله
پس نماز کذارد بر پدرش وجبرئیل در پی او بود وافواج ملائکه ونکیر کفت بر آدم سی تکبیر پس امر شد
جبرئیل پس برطرف کرد بیست وپنج تکبیر را وطریقه رسول امروز در ما پنج تکبیر است وبتحقیق بود که تکبیر میکفت
بر شهدای بدر نه تکبیر وهفت تکبیر **اصل** ثم ان هبة الله لما دفن اباه اتاه قابیل فقال یا هبة الله انی
قد رأیت ابی آدم قد خصك من العلم بما لم اخص به وانا العلم الذی دعا به اخوك هابیل فتقبل
قربانه وانما قتلته لکیلا یکون له عقب فیفخرون علی عقبی فیقولون نحن ابناء الذی تقبل
قربانه وانتم ابناء الذی ترك قربانه فانك ان اظهرت من العلم الذی اختصك به ابوك
شیئا قتلتك کما قتلت اخاك هابیل **شرح** بعد از آن بدرستی که هبة الله وقتی که دفن کرد پدرش را
آمد نزد او قابیل پس کفت کای هبة الله بدرستی که من بتحقیق دیدم پدرم آدم را که بتحقیق امتیاز داد
ترا بعلم آنچه ممتاز نکردم بآن من وآنست علمی که دعا کرد بوسیله آن برادرت هابیل پس مقبول شد قربان
او وجز این نیست که کشتم او را برای اینکه نباشد برای او ذریتی پس افتخار کنند بر ذریت من پس کویند
ما پسران آنکسیم که مقبول شد قربان او وشما پسران آنکسید که واکذاشته شد قربان او پس بدرستی که تو
اکر اظهار کنی از علمی که امتیاز داد ترا بآن پدر تو چیزی را میکشم ترا چنانچه کشتم برادر تو هابیل را **اصل**
فلبث هبة الله والعقب منه مستخفین بما عندهم من العلم والایمان والاسم الاکبر و

میراث

میراث النبوة وآثار علم النبوة حتی بعث الله نوحا علیه السلام وظهرت وصیة هبة الله حین
نظروا فی وصیة آدم فوجدوا نوحا علیه السلام نبیا قد بشر به آدم علیه السلام فآمنوا به واتبعوه
وصدقوه وکان آدم علیه السلام وصی هبة الله ان یتعاهد هذه الوصیة عند راس کل سنة
فیکون یوم عیدهم فیتعاهدون نوحا وزمانه الذی یخرج فیه **شرح** عقب بفتح عین وکسر قاف
وبضم عین وتشدید قاف مفتوحه میتواند بود مستخفین بکون خا با نقطه وتخفیف فا است میراث
النبوة یعنی میراث علم النبوة است که بیان شد وصی ماضی معلوم باب تفعیل است **یعنی** پس درنگ کرد
هبة الله وعقب او وپنهان کنندکان آنچه را که نزد ایشان است که علم وایمان واسم اکبر ومیراث علم نبوت و
آثار علم نبوت است تا آنکه برانکیخت الله نوح را علیه السلام وظاهر شد وصی بودن هبة الله وقتی که نظر کردند
در وصیت نامه آدم پس یافتند نوح را علیه السلام پیغمبری صاحب شریعت یعنی عظیم بتحقیق بشارت داده بنوح آدم
علیه السلام پس کرویدند بنوح وپیروی کردند او را وتصدیق کردند او را وبتحقیق بود آدم علیه السلام که سفارش کرده
بود هبة الله را باینکه تجدید بخواندن کنند این وصیت نامه را در سر هر سالی پس باشد آن سر سال روز عید ایشان
پس تجدید کنند بخواندن رسالت نوح را وزمان او را که بیرون می آید در آن **اصل** وکذلك جاء فی
وصیة کل نبی حتی بعث الله محمدا صلی الله علیه وآله وانما عرفوا نوحا بالعلم الذی عندهم
وهو قول الله عز وجل ولقد ارسلنا نوحا الی قومه الی آخر الآیة وکان من بین آدم ونوح من
الانبیاء مستخفین ولذلك خفی ذکرهم فی القرآن فلم یسموا کما سمی من استعلن من الانبیاء
صلوات الله علیهم اجمعین وهو قول الله عز وجل ورسلا قد قصصناهم علیك من قبل
ورسلا لم نقصصهم علیك یعنی لم اسم المستخفین کما سمیت المستعلنین من الانبیاء علیهم
السلام **شرح** تتمه آیه سوره هود که انی لکم نذیر مبین کلام ثابت کنید برای اینکه برهان رسالت وظاهر وهویدا
بوده از وصیت نامه آدم که در هر سال میخواندند پیش از این **یعنی** وچنان آمده در وصیت نامه هر پیغمبری
تا آنکه برانکیخت الله محمد را صلی الله علیه وآله وجز این نیست که شناختند بعلمی که نزد ایشان بود در
وصیت نامه آدم وآن قول الله عز وجل است در سوره هود ولقد ارسلنا نوحا الی قومه تا آخر آیه

کرانی لکم نذیر مبین و بوده‌اند میان آدم و نوح از انبیا پنهانان و برای آن پنهان شد یاد ایشان در قرآن
بی‌نام برده نشدند چنانچه نام برده شد کسی که آشکار کرد از پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین
و آن قول الله عز و جل است در سوره نسا که و رسولا قد قصصناهم علیک من قبل و رسلا لم نقصصهم علیک یعنی بتحقیق قصه کردیم ایشان را بر تو در پیش
و رسولانی که قصه نکردیم ایشان را بر تو یعنی نام نبردیم پنهانان را چنانچه نام بردیم آشکارا کنندگان از انبیا
علیهم السلام **اصل** فمکث نوح صلی الله علیه فی قومه الف سنة الا خمسین عاما لم یشارکه فی نبوته احد
و لکنه قدم علی قوم مکذبین للانبیاء علیهم السلام الذین کانوا بینه و بین آدم صلی الله
علیه و ذلک قول الله عز و جل کذبت قوم نوح المرسلین یعنی من کان بینه و بین آدم صلی
الله علیه الی ان انتهی الی قوله عز و جل و ان ربک لهو العزیز الرحیم **شرح** در سوره شعرا چنین است
کذبت قوم نوح المرسلین اذ قال لهم اخوهم نوح الا تتقون انی لکم نذیر مبین فاتقوا الله و اطیعون
و ما اسئلکم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین فاتقوا الله و اطیعون قالوا انؤمن لک و اتبعک الارذلون
قال و ما علمی بما کانوا یعملون ان حسابهم الا علی ربی لو تشعرون و ما انا بطارد المؤمنین ان انا الا نذیر مبین
قالوا لئن لم تنته یا نوح لتکونن من المرجومین قال رب ان قومی کذبون فافتح بینی و بینهم فتحا و نجنی و من
معی من المؤمنین فانجیناه و من معه فی الفلک المشحون ثم اغرقنا بعد الباقین ان فی ذلک لآیة و ما
کان اکثرهم مؤمنین و ان ربک لهو العزیز الرحیم لم یشارکه فی نبوته احد برای دفع خیال بعض مفسران است که
میگویند که از قال لهم اخوهم نوح کلالت بر این میکند که نوح را شریکان در رسالت باشد و این مبنی بر غفلت
است از اینکه تکذیب رسول در زمانی متضمن تکذیب جمیع رسل سابقه و لاحقه است و تکذیب امام زمانی
متضمن تکذیب جمیع ائمه سابقه و لاحقه است زیرا که مستلزم تجویز خلو زمانی از امام مفترض الطاعه است که عالم بجمیع
احکام است و این منافی ایمان برسل و ائمه است شاید که نکته در ذکر انجیناه که از باب افعال است بعد از قول
نوح که نجنی که از باب تفعیل است این باشد که باب افعال برای تعریض نجاتست و باب تفعیل برای تحصیل نجاتست
پس تخصیص قوم نوح متاخر است از کوب ایشان در سفینه و مقارن با اغراق باقیین است **یعنی** بعنی پس درنگ کرد
نوح صلی الله علیه در قومش هزار سال مگر پنجاه سال موافق آیه سوره عنکبوت شریک نبود او را در پیغمبریش کسی و لیک

نوح آمد بر قومی که تکذیب کنندگان پیغمبران علیهم السلام را آن پیغمبرانی بودند میان نوح و میان آدم
صلی الله علیه و این مضمون قول الله عز و جل است در سوره شعرا که تکذیب کردند قوم نوح رسولان را
یعنی خواهد رسولانی را که بودند میان نوح و میان آدم صلی الله علیه تا آنکه رسید بسوی قول الله عز و جل که بدرستی
که صاحب کمال اختیار تو و هر آینه او است پیشک مهربان **اصل** ثم ان نوحا صلی الله علیه لما انقضت
نبوته و استکملت ایامه اوحی الله عز و جل الیه ان یا نوح قد قضیت نبوتک و استکملت ایامک
فاجعل العلم الذی عندک و الایمان و الاسم الاکبر و میراث العلم و آثار علم النبوة فی العقب
من ذریتک فانی لن اقطعها کما لم اقطعها من بیوتات الانبیاء علیهم السلام التی بینک و بین آدم
صلی الله علیه و لن ادع الارض الا و فیها عالم یعرف به دینی و تعرف به طاعتی و یکون نجاة
لمن یولد فیما بین قبض النبی الی خروج النبی الآخر **شرح** بعد از آن سبب بیتی که نوح صلی الله علیه
وقتی که باخر رسید نبوت او و کامل کرد روزهای عمر خود را وحی کرد الله عز و جل بسوی او که ای نوح
بتحقیق آخر کردی نبوتت را و کامل کردی روزهای عمر ترا پس بگردان علمی را که نزد تست و ایمان را
و اسم اکبر را و میراث علم را و آثار علم نبوت را در عاقبان از نخبه اولاد تو چه بدرستی که من قطع نه
خواهم کرد آنها را چنانچه قطع کردم آنها را از خانهای انبیا صلوات الله علیهم آنانی که بود ند میان تو
و میان آدم صلی الله علیه و نخواهم گذاشت زمین را مگر بر حالی که در آن باشد عالمی که شناخته شود با و
دین من و شناخته شود با ن چگونگی فرمانبرداری من و باشد باعث نجاتی برای هر که زاده میشود در
زمانی که میان قبض پیغمبر سابق است تا پیغمبری دیگر **اصل** و بشر نوح ساما بهود علیه السلم
و کان فیما بین نوح و هود من الانبیاء علیهم السلم و قال نوح ان الله باعث نبیا یقال
له هود و انه یدعو قومه الی الله عز و جل فیکذبونه و الله عز و جل مهلکهم بالریح
فمن ادرکه منکم فلیؤمن به و لیتبعه فان الله جل و عز ینجیه من عذاب الریح **یعنی**
نوح را سه پسر بوده سام و حام و یافث و سام وصی پدر بوده و ذکر هود با وجود که صاحب شریعت
علیحده نبوده بلکه مبعوث بشریعت نوح بوده باعتبار اینست که قوم او بمخالفت او معذب شدند

مانند قوم نوح بخلاف قوم انبیاء میان او و نوح یعنی و نوید داد نوح سام را بهود علیه السلام و بود
در زمانی که میان نوح و هود بود بعضی انبیاء علیهم السلام و گفت نوح که به درستی که الله برمی‌انگیزد پیغمبری
را که گفته میشود او را هود و به درستی که او میخواند قوم خود را بسوی الله عز و جل پس تکذیب میکنند او را و الله
عز و جل هلاک میکند ایشان را بباد پس هر که دریافت هود را از جملهٔ شما پس باید که گرود باو و باید
که پیروی کند او را چه به درستی که الله جل و عز نجات میدهد ان گرونده را از عذاب باد اصل وامر نوح
علیه السلام ابنه ساما ان یتعاهد هذه الوصیة عند راس کل سنة فیکون یوم عید
لهم فیتعاهدون فیما عندهم من العلم والایمان والاسم الاکبر ومواریث العلم و
اثار علم النبوة فوجدوا هودا نبیا صلی الله علیه قد بشر به ابوهم نوح علیه السلام فامنوا به
واتبعوه وصدقوه فنجوا من عذاب الریح وهو قول الله عز وجل والی عاد اخاهم هودا وقوله
عز وجل کذبت عاد المرسلین اذ قال لهم اخوهم هود الا تتقون شرح وامر کرد نوح علیه السلام
پسر خود سام را باینکه وارسد این وصیت را نزد سر هر سال پس باشد ان روز عید برای ایشان پس وامیرسیدند
در ان روز انچه را که نزد ایشان بود از علم و ایمان و اسم اکبر و مواریث علم و اثار علم نبوت پس یافتند هود را
پیغمبری صلی الله علیه که بتحقیق نوید داده بود باو پدرشان نوح علیه السلام پس گرویدند باو و پیروی کردند او را
و راست گو شمردند او را پس رها شدند از عذاب باد و ان قول الله عز وجل است در سورهٔ اعراف و سورهٔ هود که
و بسوی قبیلهٔ عاد برادر ایشان هود را و قول او عز وجل در سورهٔ شعرا که تکذیب کردند قبیلهٔ عاد رسولان را وقتی
که گفت ایشان را برادرشان هود که ایا پرهیز نمیکنید از عذاب الهی اصل وقال تبارک وتعالی ووصی
بها ابرهیم بنیه ویعقوب وقوله ووهبنا له اسحق ویعقوب کلا هدینا لنجعلها فی اهل
بیته ونوحا هدینا من قبل لنجعلها فی اهل بیته شرح این فقره جملهٔ معترضه است میان سابق
ولاحق برای تقویت اهتمام بتعاهد علم و ایمان و اسم اکبر و مواریث علم و اثار علم نبوت و در این کلام اشاره
است باینکه ضمیر مونث در ووصی بها ابرهیم بنیه ویعقوب در سورهٔ بقره راجع است بکلمات که مذکور
است قبل از ان در سورهٔ بقره که واذ ابتلی ابرهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما

قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین و کلمات عبارتست از علم و ایمان و اسم اکبر و مواریث
علم و اثار علم نبوت و قوله مبتدا است لنجعلها متکلم مع الغیر است و جایز است که غایب و بر هر تقدیر
خبر مبتدا است و ضمیر راجع بکلمات است و مراد اینست که هدایت هر یک از ایشان برای اینست که
کلمات در اهل بیت او باشد بوصیت او و نوحا بتقدیر و قوله نوحا است پس لنجعلها اینجا نیز خبر مبتدا است
و ضمیر راجع بکلمات است یعنی و گفت الله تبارک و تعالی در سورهٔ بقره که و وصیت و سفارش بکلمات
کرد ابرهیم پسران خود را و یعقوب نیز و قول الله در سورهٔ انعام و بخشیدیم برای ابرهیم اسحق را و
یعقوب را و هر کدام راه نمودیم برای اینست که گردانیم کلمات را در اهل بیت او بعد از او و قول الله در
تتمهٔ این سابق در سورهٔ انعام که نوح را راه نمودیم در زمان سابق برای اینست که گردانیدیم کلمات
را در اهل بیت نوح بعد از او اصل وامر العقب من ذریة الانبیاء علیهم السلام من کان
قبل ابرهیم لابرهیم علیه السلام وکان بین ابرهیم وهود من الانبیاء صلوات الله علیهم وهو
قول الله عز وجل وما قوم لوط منکم ببعید وقوله عز ذکره فامن له لوط وقال انی مهاجر
الی ربی وقوله عز وجل وابرهیم اذ قال لقومه اعبدوا الله واتقوه ذلکم خیر لکم شرح
ضمیر مستتر در امر راجع بنوح یا راجع بهود است الانبیاء منصوب بنعت العقب است من کان قبل ابرهیم
بدل بعض العقب است و اشاره باین است که عقب بعد از ابرهیم نیز از ذریت نوح اند لابرهیم متعلق بتقدیر
بالایمان لابرهیم است من در من الانبیاء اسم است بمعنی بعض و فاعل کان است ذکر و کان بین ابرهیم
وهود من الانبیاء صلوات الله علیهم برای بیان اینست که وصیتی که نوح برای هود کرد کافی
نبود در وصیت زیرا که هود صاحب شریعت علیحده بوده پس انبیائی که میان هود و ابرهیم بوده اند
نیز محتاج بوصیت نوح بوده اند برای ابرهیم و هو قول الله عز وجل برای اینست که حدوث نبوت
لوط و ایمان او برای ابرهیم پیش از حدوث نبوت ابرهیم بوده چنانچه ظاهر الام فامن له لوط است
ضمیر مستتر در و قال راجع بلوط و راجع بابرهیم میتواند بود تعدیهٔ مهاجر بالی بتضمین معنی توجه است
مثل زید منقطع الی عمرو یعنی وامر کرد نوح عاقبان را از جملهٔ ذریت خود که انبیاء اند علیهم

السلم چنین اند که بودند بعضی از ابرهیم بایمان برای ابرهیم و بودند میان ابرهیم و هود بعضی انبیا
صلوات الله علیهم و ان قول الله عز و جل در نقل کلام شعیب در سورهٔ هود که و نیستند قوم
لوط از شما دور و قول الله عز ذکره در سورهٔ عنکبوت که پس ایمان آورد برای ابرهیم لوط و گفت که
بدرستی که من جدا میشوم از مشرکان بسوی صاحب کل اختیار خود و قول الله عز و جل در سورهٔ عنکبوت
که و هر آینه تحقیق فرستادیم بعد از نوح ابرهیم را وقتی که گفت برای قومش که عبادت کنید الله را و
پرهیز کنید از عذاب او و این بهتر است برای شما **اصل** فجری بین کل نبیین عشرة انبیاء و
تسعة و ثمانیة انبیاء کلهم انبیاء و جری لکل نبی ما جری لنوح صلی الله علیه کما جری
لآدم و هود و صالح و شعیب و ابرهیم علیهم السلام حتی انتهت الی یوسف بن یعقوب
علیهما السلم ثم صارت من بعد یوسف فی اسباط اخوته حتی انتهت الی موسی علیه السلم
فکان بین یوسف و بین موسی من الانبیاء علیهم السلم فارسل الله موسی و هرون علیهما السلم
الی فرعون و هامان و قارون **شرح** مراد بنبیین دو صاحب شریعت علیحده است و صاحبان
شریعت علیحده شش کس اند آدم و نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیهم عشرة انبیا موافق
است با انچه گذشت در فقرهٔ و بشر آدم بنوح صلی الله علیهما که و کان بین آدم و نوح صلی الله علیهما عشرة
انبیاء و اوصیاء کلهم و از این ظاهر میشود که قول امام در پیغمبر کلهم انبیاء برای مبالغه در عظم نبوت
ایشان است پس مراد اینست که هر کدام وصی و امام زمان خود نیز بوده ما جری لنوح عبارتست از
امامت و ریاست عامه که از ان ملک عظیم می نامند و در بعضی نسخ کما جری است و بنا بر ان کاف اسم
بمعنی مثل و فاعل جرت است و حاصل هر دو یکی است و بنا بر اول کما جری بتقدیر هو کما جری است ضمیر
انتهت راجع بسلسلهٔ انبیاست یا راجع بما است باعتبار اینکه عبارتست از امامت است الاسباط
بفتح همزه و سکون عین بی نقطه و با یک نقطه جمع سبط بکسر سین و سکون با فرزندان و فرزند
زادگان و این اشاره است باینکه برادران یوسف قایم مقام یوسف شدند پس توهم این نمود
که عصمت شرط نباشد در نبوت و امامت **یعنی** پس جاری شد در میان هر دو پیغمبر صاحب شریعه

علیحده ده پیغمبر و هشت پیغمبر جمیع ایشان پیغمبران نزد ما مرتبه بودند و جاری شد برای هر پیغمبری آنچه
جاری شد برای نوح صلی الله علیه و آن مانند آن بود که جاری شد برای آدم و هود و صالح و شعیب و
ابرهیم علیهم السلم تا آنکه رسید سلسلهٔ امامت و نبوت بسوی یوسف تا آنکه رسید بسوی موسی علیه
السلم پس بودند میان یوسف و میان موسی بعضی انبیاء علیهم السلم پس فرستاد الله موسی و هرون را
علیهما السلم بسوی فرعون و هامان و قارون **اصل** ثم ارسل الرسل تتری کلما جاء امة
رسولها کذبوه فاتبعنا بعضهم بعضا و جعلناهم احادیث و کانت بنو اسرائیل تقتل
نبیا و اثنان قائمان و یقتلون اثنین و اربعة قیام حتی انه کان ربما قتلوا فی الیوم الواحد
سبعین نبیا و یقوم سوق قتلهم آخر النهار **شرح** در سورهٔ مؤمنین چنین است ثم ارسلنا
رسلنا تتری کلما جاء امة رسولها کذبوه فاتبعنا بعضهم بعضا و جعلناهم احادیث فبعدا لقوم
لا یؤمنون ثم ارسلنا موسی و اخاه هرون بایاتنا و سلطان مبین الی فرعون و ملائه فاستکبروا
و کانوا قوما عالین **یعنی** بعد از ان فرستادیم رسولان را پیاپی هر وقت که آمد گروهی را رسول ایشان
تکذیب کردند او را پس تابع کردیم بعضی ایشان را ببعضی یکدیگر در اهلاک و گردانیدیم ایشان را افسانها
و بودند بنی اسرائیل که میکشتند پیغمبری را بحالی که دو پیغمبر ایستاده بودند و میکشتند دو پیغمبر را بحالی که
چهار پیغمبر ایستاده بودند تا آنکه شان این بود که بسیار که کشتند در یک روز هفتاد پیغمبر را و ایستاده میشد
بازار قتل ایشان در آخر روز **اصل** فلما انزلت التوریة علی موسی علیه السلم بشر بمحمد صلی الله
علیه و آله و کان بین یوسف و موسی من الانبیاء و کان وصی موسی یوشع بن نون علیهما السلم
و هو فتاه الذی ذکره الله فی کتابه فلم تزل الانبیاء تبشر بمحمد صلی الله علیه و آله حتی بعث الله
تبارک و تعالی المسیح عیسی بن مریم فبشر بمحمد صلی الله علیه و آله **شرح** پس وقتی که فرود آمد توریة
بر موسی صلی الله علیه نوید داد بمحمد صلی الله علیه و آله و بودند میان یوسف و موسی بعضی از انبیا
و بود وصی موسی یوشع بن نون علیهما السلم و اوست خادم موسی آنکه ذکر کرده او را الله در کتابش در
سورهٔ کهف که و اذ قال موسی لفتاه و ایضا فلما جاوزا قال لفتاه پس پیوسته انبیا نوید میدادند

بمحمد صلی الله علیه و آله تا آنکه بر انگیخت الله تبارک و تعالی مسیح عیسی بن مریم را پس نوید داد بمحمد صلی الله
علیه و آله **اصل** و ذلک قوله تعالی یجدونه یعنی الیهود و النصاری مکتوبا یعنی صفة محمد
صلی الله علیه و آله عندهم فی التوریة و الانجیل یامرهم بالمعروف و ینهیهم عن المنکر و هو قول الله
عز و جل یخبر عن عیسی و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد و بشر موسی و عیسی بمحمد کما
بشر الانبیاء صلوات الله علیهم بعضهم بعضا حتی بلغت محمدا صلی الله علیه و آله **شرح**
در سورهٔ اعراف چنین است الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة
و الانجیل یامرهم بالمعروف و ینهیهم عن المنکر و در سورهٔ یوسف چنین است و اذ قال عیسی بن
مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدی من التوریة و مبشرا برسول یاتی من بعدی
اسمه احمد **یعنی** و این مضمون قول الله تعالی است در سورهٔ اعراف که می یابند او را میخواهند یهود و نصاری
در نوشته میخواهند صفت محمد صلی الله علیه و آله نزد ایشان در توریة و انجیل امر میکند ایشان را بمعروف
و نهی میکند ایشان را از منکر و این مضمون قول الله عز و جل است حکایت میکند از عیسی که و نوید میدهند
برسولی که می آید بعد از من علامت او محمود تر است و نوید داد موسی و عیسی بمحمد چنانچه نوید داد
پیغمبران صلوات الله علیهم بعضی ایشان بعضی تا آنکه رسید سلسلهٔ نبوت بمحمد صلی الله علیه و آله **اصل**
فلما قضی محمد صلی الله علیه و آله نبوته و استکمل ایامه اوحی الله تبارک و تعالی الیه یا محمد قد
قضیت نبوتک و استکملت ایامک فاجعل العلم الذی عندک و الایمان و الاسم الاکبر
و میراث العلم و آثار علم النبوة فی اهل بیتک عند علی بن ابی طالب علیه السلام فانی لن اقطع العلم
و الایمان و الاسم الاکبر و میراث العلم و آثار علم النبوة من العقب من ذریتک کما لم اقطعها من
بیوتات الانبیاء الذین بینک و بین ابیک آدم **یعنی** پس وقتی که آخر کرد محمد صلی الله علیه و آله نبوتش را
و کامل کرد روزهای خودش را وحی کرد الله تبارک و تعالی بسوی او که ای محمد بتحقیق که آخر کردی نبوت تو را
و کامل کردی روزهای عمر تو را پس بگردان علمی را که نزد تست و ایمان را و اسم اکبر را و میراث علم را و آثار
علم نبوت را از عاقبان از جملهٔ ذریت تو که از صلب علی بن ابی طالب اند چنانچه قطع نکردم اینها را از خانهای

انبیا

انبیا جمعی که بودند میان تو و میان پدرت آدم **اصل** و ذلک قول الله تعالی ان الله اصطفی
آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم و ان
الله تبارک و تعالی لم یجعل العلم جهلا و لم یکل امره الی احد من خلقه لا الی ملک مقرب و
لا الی نبی مرسل و لکنه ارسل رسولا من ملائکته فقال له قل کذا و کذا فامرهم بما یحب
و نهاهم عما یکره فقص علیهم امر خلقه بعلم **شرح** در سورهٔ آل عمران سابق بر این دو آیه چنین است
قل اطیعوا الله و الرسول فان تولوا فان الله لا یحب الکافرین ان جمله اشارات کرده شد بقول حضرت آ
اینست که مراد باطاعت الله و رسولش فرمان برداری خلیفه که ایشان تعیین کرده اند و ترک خود رایی در تعیین
خلیفه است و جملهٔ ان الله اصطفی بیان تابی سابق است بیان اینکه ملائکه راضی نبودند بخلافت آدم و الله تعالی
او را اصطفا کرد بدادن علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت باو و بر این قیاس است نوح که قوم
راضی بخلافت نبودند و بطوفان هلاک شدند و آل ابراهیم و آل عمران اند و صفت است برای یک موصوف و تکرار
آل برای اشاره باختلاف در نسب است زیرا که پسرزادهٔ ابراهیم اند و دخترزادهٔ عمران اند زیرا که مراد بعمران پدر
فاطمه مخزومیه است که زن عبد المطلب بوده و مادر عبد الله و ابوطالب و زبیر بوده و او عمران بن عائذ بن
عمرو بن مخزوم و اشاره باین است که حسان در طعن ابن عباس گفته که * و ان سنام المجد من آل هاشم بنو بنت
مخزوم و والدک العبد * ذریة منصوب بر مدح است بتقدیر اعنی و میتواند بود که منصوب باغراء باشد بتقدیر
الزموا ذریة و مراد ذریت ابراهیم و عمران است یا مراد ذریت رسول الله است باعتبار اینکه علی زوج فاطمه
و مربای تربیت رسول الله بیسر است ذریت رسول است نظیر و اذ قال ابراهیم لابیه آزر بعضها من بعض
نعت ذریه است و مراد اینست که لاحق فرا میگیرد از سابق علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت
را و اختلاف در فتوی و قضا میان ایشان نمی باشد اصلا نظیر آیهٔ سورهٔ هود افمن کان علی بینة من ربه
و یتلوه شاهد منه و الله سمیع علیم تهدید است جمعی را که اظهار ایمان برسول الله میکنند و پیروی
ذریة بعضها من بعض نمیکنند و تاویلات نامعقول میکنند برای آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی
ظن و از اختلاف در دعوی ظن، امره بسؤال اهل الذکر از هر شبهه که حاجت افتد و اینها هم از دعوی

نفاق است و الله تعالی با علم ایشان را اسیدانند و مقدار جزای ایشان را نیز میداند لم یجعل
العلم جهلا با معنی است که هرگز جاهلی را حقیقة عالمی نکرده لم یکل بکسر کاف و سکون لام مضارع
غایب معلوم معتل الفاء واوی باب ضرب است فاء در فاسرهم برای بیان است و ضمیر مستتر راجع
بالله تعالی است و ضمیر جمع راجع بانبیاء است و مراد امر در وقت خطاب با فرشته است و تبیین تمام
است و نهاهم عما یکن فاء در فقص برای تعقیب است و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است و ضمیر علیهم
راجع بانبیاء است و این نیز در وقت خطاب با فرشته است و در بعض نسخ علیا است و بنا برآن ضمیر
راجع بفرشته است بعلم بکسر عین و سکون لام متعلق بقص است یعنی و آن مضمون قول الله تعالی
است در سورة آل عمران که بدرستی که الله برگزید آدم را و نوح را و آل ابراهیم و آل عمران را بر اهل زمان
میخواهم ذریتی را که بعض ایشان از بعضی است و الله شنوای داناست و بدرستی که الله تبارک و
تعالی نکرده اید علم را جهل و ولنکذاشت امارت خود را سوی کسی از جمله مخلوقات و سوی فرشته
مقربی و نه سوی پیغمبر مرسل و ولیکنا و فرستاد فرستاده را از جمله فرشتگان خود پس گفت او را که بگو
چنین و چنین پس امر کرد الله انبیا را با آنچه میخواهد و نهی کرد ایشان را از آنچه نمیخواهد
پس حکایت خواند برایشان کار مخلوقان خود را بدانش اصل فعلّم ذلک العلم و علّم انبیاءه
واصفیاءه من الانبیاء والاخوان والذریة التی بعضها من بعض فذلک قوله
جلّ وعزّ فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما فاما الکتاب فهو النبوة
واما الحکمة فهم الحکماء من الصفوة واما الملک العظیم فهم الائمة الهداة من الصفوة
وکل هؤلاء من الذریة التی بعضها من بعض والعلماء الذین جعل فیهم البقیة وفیهم
العاقبة وحفظ المیثاق حتی تنقضی الدنیا والعلماء شرح فعلّم ماضی غایب معلوم مجرد است
وضمیر مستتر راجع بفرشته است ذلک مفعول به است و علّم ماضی غایب معلوم باب تفعیل است و ضمیر
مستتر راجع بفرشته است انبیاءه منصوب و مفعول به است و عبارتست از صاحبان شریعت علیهم که
نسخ کنند آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم الاصفیاء جمع صفی بفتح صاد

وفاو تشدید یاء برگزیدگان و اینجا عبارتست از اوصیای انبیاء من برای بیت است و ظرف متعلق بتعلیم
اوصیاء است و مراد اینست که فرشته انبیا را گفت که تعلیم کنید اوصیا را جمیع آنچه بشما وحی شده و
الاخوان منصوب بعطف بر اوصیاء است و عبارتست از حکما یعنی معصومان در گفتار و کردار و از قبیل
عطف صفتی بر صفتی دیگر برای یک موصوف است و بر این قیاس است والذریة که منصوب است فذلک قوله
از قبیل ذکر مثالی است فهو النبوة تقدیر فهو علم النبوة و مراد علم است بجمیع آنچه سوی ابراهیم علیه السلام وحی
شده از احکام دین و غیر آن ضمیر فهم الحکماء راجع بصاحبان حکمت است و باین اعتبار در مقام عائد بحکمت
است من در من الانبیاء برای بیت است و مراد اینست که حکمت و عصمت ایشان بوسیله علم انبیای
است که صاحبان شریعت علیهم اند من در من الصفوة تبعیضیه است و بیانیه میتواند بود الصفوة بضم و
فتح و کسر صاد و سکون فاء یعنی ... اشاره الیه هؤلاء صاحبان کتاب و حکمت است من در من الذریة تبعیضیه است و
ظرف خبر مبتدا است و مراد بذریه ذریه ابراهیم است والعلماء مجرور بعطف بر ذریه و مرفوع بعطف بر محل
من الذریة میتواند بود جعل مجهول باب منع است فیهم البقیة اشاره است بآیه سورة هود که بقیة الله خیر لکم
ان کنتم مؤمنین وفیهم العاقبة اشاره است بآیه سورة اعراف که والعاقبة للمتقین و مراد اینست که پادشاهی کل روی
زمین در آخر الزمان با امام متقیان خواهد بود وحفظ مرفوع بعطف بر العاقبة است میثاق عبارتست از آنچه
مذکور است در سورة اعراف الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق یعنی پس فرشته که رسول آن
ذات است در انستن باد تعلیم کرد انبیای الله تعالی را که صاحبان شریعت علیهم اند و تعلیم کرد برگزیدگان الله را که بوسیله
آن انبیا و تعلیم کرده برادران را و ذریتی را که بعض ایشان از بعضی است پس آن قول الله عز وجل است در سورة نساء
که پس بتحقیق دادیم ذریت ابراهیم را کتاب و حکمت و دادیم ایشان را پادشاهی بزرگ پس اما کتاب پس آن علم بجمیع نازل
بر نبی صاحب شریعت است و اما حکمت پس صاحبان آن معصومان بوسیله انبیاء اند از جمله بعض و اما پادشاهی
بزرگ پس صاحبان آن امامان راهنمایان اند از جمله بعض اند و جمیع ایشان از جمله ذریت ابراهیم اند که بعضی ایشان از بعضی است
از جمله علمائی که گردانیده شده در ایشان باقی ماندن علم دین و در ایشان است عاقبت کار و نگاهداری پیمان الهی
تا آنکه بآخر رسد دنیا و بآخر رسد دانایان اصل ولولاة الامر استنباط العلم وللهداة فهذا شأن الفضل

مِنَ الصَّفوة وَالرُّسُلِ وَالأَنبياءِ وَالحُكَماءِ وَأَئِمَّةِ الهُدى وَالخُلَفاءِ الَّذينَ هُم وُلاةُ أَمرِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ
وَاستِنباطِ عِلمِ اللهِ وَأَهلِ آثارِ عِلمِ اللهِ مِنَ الذُّرِّيَّةِ الَّتي بَعضُها مِن بَعضٍ مِنَ الصَّفوَةِ بَعدَ الأَنبياءِ عَلَيهِمُ السَّلامُ
مِنَ الآباءِ وَالإِخوانِ وَالذُّرِّيَّةِ مِنَ الأَنبياءِ شرح ولاة الامر عبارتست از امامانی که بامامت رسیده اند و هداة
عبارتست از امامانی که هنوز بامامت نرسیده اند مثل امام موسی کاظم علیه السلام در زمان پدرش فضل بضم فاء
وتشدید ضاد با نقطه مفتوحه جمع فاضل است و عبارتست از جمعی که تفضیل کرده ایشان را الله تعالی بر
عالمیان من در من الصفوة بیانیه است و الرسل عطف تفسیر و تفصیل الصفوة است و استنباط عطف بر
امر الله است اهل مرفوع معطف بر ولاة است من در من الذریه بیانیه است و برای بیان الخلفا است من الصفوة
بدل من الذریه است من در من الآباء تبعیضیه است و مراد اینست که آنچه مذکور است در آیه سوره انعام و
بعد از ین مذکور میشود که و من آبائهم و ذریاتهم و اخوانهم مرکب است از سه طایفه و ذریة بعضها من بعض از
جمله آن سه طایفه است یعنی و برای والیان کار رعیت است استنباط علم آنچه محتاج الیه رعیت باشد در
شبهای قدر و مانند آنها بتحدیث ملائکه و برای هادیان نیز پس یکی که مذکور شده تنبیه فاضلانست که خاص شده اند
در سولان و پیغمبران و معصومان و امامان راهنمایی خلفایی که ایشان والیان کار الله عز و جل اند و والیان
استنباط علم الله اند و اهل آثار علم الله اند از ذریتی اند که بعض ایشان از بعضی است از خالصان بعد از پیغمبر علیهم السلام
از جمله پدران و برادران و ذریتان پیغمبران اصل فَمَنِ اعتَصَمَ بِالفُضَّلِ انتَهى بِعِلمِهِم وَنَجا بِنُصرَتِهِم وَ
مَن وَضَعَ وُلاةَ أَمرِ اللهِ تَعالى وَأَهلَ استِنباطِ عِلمِهِ في غَيرِ الصَّفوَةِ مِن بُيوتاتِ الأَنبياءِ عَلَيهِمُ السَّلامُ فَقَد
خالَفَ أَمرَ اللهِ تَعالى وَجَعَلَ الجُهّالَ وُلاةَ أَمرِ اللهِ وَالمُتَكَلِّفينَ بِغَيرِ هُدىً مِنَ اللهِ وَزَعَموا أَنَّهُم أَهلُ
استِنباطِ عِلمِ اللهِ فَقَد كَذَبوا عَلَى اللهِ تَعالى وَرَسولِهِ وَرَغِبوا عَن وَصِيِّهِ عَلَيهِ السَّلامُ وَطاعَتِهِ وَلَم
يَضَعوا فَضلَ اللهِ حَيثُ وَضَعَهُ اللهُ تَعالى فَضَلّوا وَأَضَلّوا أَتباعَهُم شرح فضلوا اول بفتح فاء
وتشدید ضاد مفتوحه و در دوم بفتح فا و سکون ضاد است موافق آیه سوره جمعه ذلك فضل الله يؤتيه
من يشاء والله ذو الفضل العظيم انتهی بنون انتهاء بغایت بمقصود خود رسیدن و جایز است که با یکقطه
باشد الابتهاء از انتشار و صاحب حسن شدن امر الله عبارتست از اشاره الیه ذریة بعضها من بعض جعل و

جعل عطف بر جمله من وضع است و مراد بجعل اختراع است الجهال مرفوع و فاعل است و ولاة منصوب و
مفعول اولست المتکلف اسم فاعل از باب تفعل کسی که بر خود بسته باشد چیزی را که اهل آن نباشد مثل و سایر صفات
موافق آیه سوره ص و ما انا من المتکلفین ضمیر زعموا راجع بجهال است ضمیر انهم راجع بولاة المتکلفین است
اهل استنباط علم الله اشارتست بوهم مخالفان که ظن مجتهد مقتضی علم است و ظنیت طریق منافات ندارد
با علمیت حکم فاء در فقد برای تفریع است و عطف بر جعل است ضمیر کذبوا راجع بجهال است کذبوا علی الله
اشاره است بتأویلات رکیکه پیروان ظن برای آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف اندوی
ظن و صیه علیه السلام عبارتست از سفارش رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین که مذکور است در
کافی در کتاب الحجه در حدیث سیم باب ما نص است عز و جل و رسوله علی الائمه علیهم السلام واحدا بعد واحد
که باب شصت و چهارم است یعنی پس هر که تمسک کرد بفاضلان بمقصود رسید بوسیله علم ایشان
و رها شد از ظلمات شبهات بمدد کاری ایشان و هر که گذاشت والیان امر الله تعالی را و اهل استنباط علم
او را در غیر خالصان از خاندانهای پیغمبران علیهم السلام پس بتحقیق مخالفت کرده امر الله تعالی را و اختراع
کردند جاهلان را والیان امر الله را و بر خود بستگان امامت را بی راهنمایی از جانب الله و دعوی کردند
این گروه ایشان اهل استنباط علم اند پس بتحقیق دروغ گفتند بر الله تعالی و رسولش را و رو گردان شدند
از سفارش رسولش علیه السلام و فرمانبرداری او و نگذاشتند فضل الله را در جایی که گذاشته است الله تعالی پس
گمراه شدند و گمراه کردند پیروان خود را اصل وَلَم يَكُن لَهُم حُجَّةٌ يَومَ القِيامَةِ إِنَّمَا الحُجَّةُ في آلِ إِبراهيمَ عَلَيهِ
السَّلامُ لِقَولِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَقَد آتَينا آلَ إِبراهيمَ الكِتابَ وَالحُكمَ وَالنُّبُوَّةَ وَآتَيناهُم مُلكاً
عَظيماً فَالحُجَّةُ الأَنبياءُ صَلَّى اللهُ عَلَيهِم وَأَهلُ بُيوتاتِ الأَنبياءِ عَلَيهِمُ السَّلامُ حَتّى تَقومَ السّاعَةُ
لِأَنَّ كِتابَ اللهِ يَنطِقُ بِذلِكَ وَصِيَّةُ اللهِ بَعضُها مِن بَعضٍ الَّتي وَضَعَها عَلَى النّاسِ فَقالَ جَلَّ وَعَزَّ
في بُيوتٍ أَذِنَ اللهُ أَن تُرفَعَ وَهِيَ بُيوتاتُ الأَنبياءِ وَالرُّسُلِ وَالحُكَماءِ وَأَئِمَّةِ الهُدى فَهذا
بَيانُ عُروَةِ الإِيمانِ الَّتي نَجا بِها مَن نَجا قَبلَكُم وَبِها يَنجو مَن يَتَّبِعُ الأَئِمَّةَ شرح ضمیر لهم راجع بجهال
است و لم یکن لهم حجة اشاره است بآیه سوره انعام و تلك حجتنا آتیناها ابراهیم علی

قوم نرفع درجات من نشاء ان ربک حکیم علیم ووهبنا له اسحق ویعقوب کلا هدینا ونوحا هدینا الی آخر
ایه ومراد اینست که ان جماعت مشرکان اند باعتبار اینکه متکلفان ائمه خود شمرده اند بی اذن الله تعالی موافق
این سوره توبه اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله چنانچه مذکور است در کافی در کتاب
العقل در احادیث باب التقلید که باب نوزدهم است ودر کتاب الایمان والکفر در حدیث هفتم باب الشرک که
باب صد وشصت ونهم است ومشرکان را حجتی نمیباشد موافق این سوره انعام وحاجه قومه قال اتحاجونی
فی الله وقد هدان ولا اخاف ما تشرکون به الا ان یشاء ربی شیئا واین سوره شوری والذین یحاجون فی
الله من بعد ما استجیب له حجتهم داحضة عند ربهم وعلیهم غضب ولهم عذاب شدید انما بمعنی ما والا است
ومحل تقدیر الا القول است ومراد اینست که اگر این قول میبود ال ابرهیم پیشوا نمیبودند بنا بر اینکه تعیین پیشوا
بی اذن الله تعالی شرک است در سوره نساء چنین است ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد
آتینا ال ابرهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما ودر سوره انعام چنین است اولئک الذین آتیناهم
الکتاب والحکم والنبوة فان یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین پس اینجا نقل باللفظ
از دو سوره است ودین اشاره است باینکه ال ابرهیم والقصه در اولئک که در سوره انعام است
واین منافات ندارد باینکه الیاس ولوط داخل ال ابرهیم نباشند مراد بانبیا اصحاب شریعت علیحده
است وعبارت است از آدم ونوح وابرهیم وموسی وعیسی ومحمد صلوات الله علیهم مراد باهل بیوتات
الانبیا جمعی است که هر کدام جمیع علم بنی آدم اشتر باشند واختلاف در میان ایشان نباشد وصبغة الله مبتدا
است بعضها من بعض خبر مبتدا است وضمیر راجع بذریه است زیرا که این حکایت بعض آیه سوره آل
عمران است که ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم وبیان شده التی معطوف است بر بعضها من بعض
تقدیر عاطف یا مجرد ومبتدا است یا منصوب است باغرا بتقدیر الزموا ومانند آن وضع بانصاد با
نقطه وعین بی نقطه است فی بیوت خبر مبتدای محذوف است بتقدیر یعنی فی بیوت مشار الیه هذا
پیروی خلیفه منصوب از جانب الله تعالی است وترک خود رایی در تعیین خلیفه است یعنی وبنوة را
انجا ملاک برهانی در روز قیامت بیان این که بینت برهان در آل ابرهیم علیه السلم که ربیب قول الله

عز ذکره که وهر اینه تحقیق دادیم آل ابرهیم را کتاب وحکومت ونبوة ودادیم ایشان را پادشاهی بزرگ پس
جمعی مردمان پیغمبران اند صلوات الله علیهم واهل خانواده های پیغمبران اند علیهم السلم تا انکه برپا شود ساعت قیامت
زیرا که کتاب الله گواهی میدهد بر ان بیان این انکه سفارش الله بعضها من بعض است وسفارشی است که
گذاشته وبار کرده از برای مردمان باین روش که گفته عز وجل در سوره نور که بیوت اذن الله در خانها یی است که اذن
داده الله باینکه بلند مرتبه کرده شود وانها خانواده های پیغمبران ورسولان ومعصومان وامامان راستی است
که اختلافی میان انها در فتوی وقضا نمیباشد وبعض انها از بعضی است پس اینکه مذکور شد بیان دستور
ایمان است که نجات یافت بوسیله ان هر که نجات یافت پیش از شما وبوسیله ان نجات می یابید هر که تابع شود
امامان حق را **اصل** وقال الله عز وجل فی کتابه ونوحا هدینا من قبل ومن ذریته داود وسلیمان
وایوب ویوسف وموسی وهرون وکذلک نجزی المحسنین وزکریا ویحیی وعیسی والیاس کل من
الصالحین واسمعیل والیسع ویونس ولوطا وکلا فضلنا علی العالمین ومن آبائهم وذریاتهم و
اخوانهم واجتبیناهم وهدیناهم الی صراط مستقیم اولئک الذین آتیناهم الکتاب والحکم والنبوة
فان یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین **شرح** هدینا بتقدیر هدینا الی الصراط المستقیم است
ومراد بصراط مستقیم طریقه علم است باعتبار اینکه اختلاف وتعدد در ان نمیباشد بخلاف طریقه ظن که اعوجاج
دارد وتعدد در ان میرود نظیر اینکه خط مستقیم که اقرب خطوط واصله میان دو نقطه است منحصر در یکی است
وخط معوج میان دو نقطه متعدد است حاصل اینست که محافظت طریقه علم واجتناب از طریقه ظن قدر
مشترک میان جمیع شرایع انبیا است پس اگر کسی منکر ان شود منکر نبوت جمیع انبیا شده **بیان** در مضا
میان صراط مستقیم ومیان اولئک الذین چنین است ذلک هدی الله یهدی به من یشاء من عباده ولو اشرکوا
لحبط عنهم ما کانوا یعملون وممکن است که در نسخه ها افتاده وما در شرح داخل میکنیم واین موقوف است بر اینکه
در هر زمانی کسی باشد که عالم بجمیع احکام بنی آدم ان زمان باشد ومتوکل باشد بمحافظت طریقه علم واجتناب از
طریقه ظن تا انقراض دنیا وهر که تصدیق او نکند مشرک است موافق این سوره توبه اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا
من دون الله حاصل انها راجع بنبوت وراجع بمعجز نمیتواند بود وانکار نبوت عبارت است از پیروی ظن

چنانچه اکثر این است که بکنند **یعنی** وکهف الله عزّ وجل در کتابش در سورهٔ انعام که و نوح را راهنمودیم سوی صراط
مستقیم پیش از زمان ابرهیم واسحق و یعقوب راهنمودیم زکریا را و یحیی را و عیسی را و الیاس را هر کدام از نیکوکاران
و راهنمودیم اسمعیل را و الیسع و یونس را و لوط را و هر کدام را تفضیل کردیم بر عالمیان و تفضیل کردیم بعض پدران
ایشان را و بعض ذریات ایشان را و بعض برادران ایشان را و راهنمودیم ایشان را سوی صراط مستقیم این هدایت
سوی صراط مستقیم هدایت الله است که هدایت میکند بآن روش هر که را که خواهد از بندگانش و اگر شرک می
شدند بیهوده هر آینه باطل میشد از ایشان آنچه بودند که میکردند از حسنات ایشان چنین اند که دادیم ایشان را
کتاب و حکومت و نبوت پس اگر کافر شوند این امت بنبوت پس بتحقیق موکل کردیم بمحافظت نبوت قومی را که نیستند
بنبوت کافران **اصل** فانه وکّل بالفضل من اهل بیته والاخوان والذریة وهو قول الله تبارک وتعالی ان
یکفر بها امتک فقد وکلت اهل بیتک بالایمان الذی ارسلتک به فلا یکفرون به ابدا ولا اضیع الایمان
الذی ارسلتک به من اهل بیتک من بعدک علماء امتک وولاة امری بعدک واهل استنباط العلم الذی
لیس فیه کذب ولا اثم ولا زور ولا بطر ولا ریاء فهذا بیان ما ینتهی الیه امر هذه الامة **شرح** وکّل ماضی معلوم
غایب باب تفعیل است التوکیل کسی را کارها با او گذاشتن و محافظ چیزی کردن و در نسخ بالفضل باء حرف جر است و آن برای تقویت تعدیه
است مثل هذه یدیک فضل بضم فا و تشدید ضاد مفتوحه است من بیانیه است و میتواند بود که تبعیضیه باشد و
الاخوان عطف بر اهل بیته و بر الفضل میتواند بود و بر هر تقدیر از قبیل عطف صفتی بر صفتی دیگر است برای یک موصوف
و برین قیاس است والذریة و تعبیر از ایشان باخوان باعتبار اینست که اختلافی میان ایشان نمی باشد در فتوی و
قضا و تعبیر از ایشان بذریه باعتبار اینست که ذریه ابرهیم و ذریه عمران اند یا باعتبار اینست که ذریت رسول الله اند
چنانچه بیان شد در شرح فقره وذلک قول الله تعالی ان الله اصطفی و ضمیر شان است مثل قل هو الله احد قول
الله مبتدا است ان یکفر بکسر همزه و سکون نون است و این جمله خبر مبتدا است و مقصود تفسیر آیه سورهٔ
انعام است فان یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین باین و شرح که ضمیر بها راجع بنبوت است
و حاصل نبوت ایمان است بمعنی یقین کردن مفتی و قاضی مستفتیان و محاکمان را از اخطار در فتوی و قضا و شاد
الیه هؤلاء امت رسول الله صلی الله علیه و آله است باعتبار اکثر ایشان و مراد بقوم اهل بیت رسول الله

صلی الله علیه و آله است پس میگوییم که باء در بر در اول صله یکفر است و ضمیر راجع بنبوت است و تذکیر باعتبار
اینست که مصدر است یا راجع بایمان است و در دوم برای سببیت است و ضمیر راجع بالذی است و در سوم
صله یکفرون است و ضمیر راجع بایمان است یا راجع بالذی است اضیع مضارع متکلم معلوم باب افعال است
موافق آیه سورهٔ بقره وما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم من اهل بیتک متعلق باضیع است بتضمین
معنی ازایل علماء منصوب است بتقدیر اعنی یا مرفوع است بتقدیر هم و بهر تقدیر بدلی مدح است الذی لیس فیه
کذب صفت سوم علما و [illegible] است بطریقت مخالفان که پیروی ظن است و مشتمل است بر کذب و اثم و زور و
بطر و ریاء موافق امثال آیه سورهٔ نحل ولا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا
علی الله الکذب لا یفلحون البطر بفتح باء یک نقطه و فتح طاء بی نقطه و راء مصدر باب علم شادمانی بباطل و شادی [illegible] الیه
هذا قول الله تبارک وتعالی است که فان یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین ما ینتهی الیه امر
هذه الامة اشاره است باینکه شرط در ان یکفر بها هؤلاء واقع است و محض فرض نیست **یعنی** پس هر چه حق تعالی
موکل کرده فاضلان را که اهل بیت رسول اند و برادران یکدیگر اند و ذریت ابرهیم و عمران اند و شان این
است که قول الله تبارک وتعالی باین معنی است که اگر کافر شوند بنبوت امت تو پس بتحقیق موکل کردم اهل
تو را بایمانی که ارسال کردم تو را برای اصل ایشان که کافر نمیشوند بان هرگز و تباه نمیکنم ایمانی را که ارسال کردم تو را برای
ان از اهل بیت تو در زمان بعد از تو که علماء امت تو اند و والیان کار من بعد از تو و اهل استنباط علم اند که
نیست در ان دروغ و نه گناه و نه بهتان و نه شادمانی بباطل و نه ریا پس این بیان مرتبه ایست که منتهی میشود
سوی آن کار این امت **اصل** ان الله عز وجل طهر اهل بیت نبیه علیهم السلام وسالهم اجر المودة و
اجری لهم الولایة وجعلهم اولیاءه واحباءه ثابتة بعده فی امته فاعتبروا یا ایها الناس
فیما قلت حیث وضع الله عز وجل ولایته وطاعته ومودته واستنباط علمه وحججه **شرح**
طهر بطاء بی نقطه ماضی معلوم باب تفعیل است اشاره است بایه سورهٔ احزاب انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا سالهم بتقدیر سالهم است یا ضمیر جمع راجع بامت است اضافه
در اجر المودة بیانیه است و این اشاره است بایه سورهٔ شوری قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی

القربى بنا بر اینکه مراد بقربی اهل بیت رسول باشد اجری بجیم و الف مانی معلوم باب افعال است الولایة بفتح و کسر واو حکومت و این اشاره است بایه سورة مائده انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و مذکور است در کافی در کتاب الحجة در حدیث سوم باب ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا بعد واحد که باب شصت و چهارم است و در عزان ثانیه ثا سه نقطه و با یک نقطه و تا دو نقطه بالا است و در بعض ثانیه بثا سه نقطه و نون و یاء دو نقطه تا بین است و جهه بتقدیر منصوب حال است و بنا بر دوم مراد اینست که میان ایشان و میان رسول الله خلیفه و واسطه نیست پس رسول الله در مرتبه اول است و ایشان در مرتبه دوم اند لاحتبار فکر در چیزی برای عبور از آن سوی نیز ان و استنباط حیث مبنی بر ضم و بدل ما است جهه منصوب معطوف بر ولایة است یعنی مدح کرد الله عز و جل پاکیزه کرد اهل بیت نبی خود را علیهم السلام و طلب کرد برای ایشان حکومت را و کرد ایشان را اوصیای نبی خود و دوستان او بر حالی که باید باشند بعد از نبی در امت نبی پس فکر کنید ای مردمان در اینکه گفتیم در جایی که گذاشته است الله عز و جل حکومت خود را و فرمانبرداری خود را و دوستی را و استنباط علم خود را و براهین خود را **اصل** فایاه فتقبلوا و به فاستمسکوا تنجوا به و یکون لکم الحجة یوم القیمة و طریق ربکم جل و عز لا یصل و لایة الی الله عز و جل الا بهم فمن فعل ذلک کان حقا علی الله ان یکرمه و لا یعذبه و من یأت الله عز و جل بغیر ما امره کان حقا علی الله عز و جل ان یذله و ان یعذبه **شرح** فا در فایاه برای تقدیم یا برای تعقیب است و ضمیر راجع بحیث است فتقبلوا بقاف و با یک نقطه امر باب تفعیل است و تکرار فا برای تاکید است و همچنین است فا در فاستمسکوا که امر باب استفعال است تنجوا بنون و جیم مضارع جمع مخاطب معلوم باب نصر مجزوم است در جواب امر و یکون مرفوع است و ضمیر مستتر راجع بیک از مصدر تقبلوا و مصدر استمسکوا است و خبر بمعنی امر است و باین اعتبار صحیح است عطفا بر جمله فایاه فتقبلوا الحجة منصوب و خبر یکون است و طریق منصوب بعطف بر الحجة است و طریق ربکم عبارت است از راهی که مخاطبان بآن راه میروند برای طلب خوشنودی صاحب کل اختیار ایشان جمله لا یصل استیناف بیانی و طریق ربکم و لایت بمعنی دوستی و طلب خوشنودی الله است بسا را التقرب الله ایک از مصدر فتقبلوا و مصدر

فصل چهارم

فاستمسکوا است یعنی پس از این قبول کنید و بآن چنگ زنید که نجات یابید بآن و باید که باشد آن برای شما حجت در روز قیامت و راه صاحب کل اختیار شما جل و عز و بیان این آنکه نمیرسد دوستی سوی الله عز و جل مگر بوسیلة اهل البیت پس هر که کرد این لازم شد حق بر الله آنکه اکرام کند او را و تعذیب نکند او را و هر که آید نزد الله عز و جل بغیر آنچه امر کرده بآن لازم شد حق بر الله عز و جل اینکه خوار کند او را و تعذیب کند او را **فصل چهارم** شش حدیث است **اول اصل** عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن الحسن بن محبوب عن ابی حمزة ثابت بن دینار الثمالی و ابی منصور عن ابی الربیع قال حججنا مع ابی جعفر علیه السلام فی السنة التی کان حج فیها هشام بن عبد الملک و کان معه نافع مولی عمر بن الخطاب فنظر نافع الی ابی جعفر علیه السلام فی رکن البیت و قد اجتمع علیه الناس فقال نافع یا امیر المؤمنین من هذا الذی قد تداک علیه الناس فقال هذا نبی اهل الکوفة هذا محمد بن علی **شرح** و ابی منصور عطف بر حسن بن محبوب است ضمیر قال راجع به هر یک از دو راوی است در نسخ نافع مولی عمر بن الخطاب است و در کافی در کتاب الطلاق در حدیث آخر باب چهارم که باب من طلق لغیر الکتاب و السنة است نافع مولی ابن عمر است و ابن اثیر در رجال جامع الاصول گفته است که هو ابو عبد الله نافع بن سرجس مولی عبد الله بن عمر بن الخطاب کان دیلمیا و هو من کبار التابعین المدنیین سمع ابن عمر و ابا سعید الخدری روی عنه الزهری و ابو ایوب السختیانی و عبید الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب و مالک بن انس و هو من المشهورین بالحدیث و من الثقات الذین یؤخذ عنهم و یجمع حدیثهم و یعمل به و معظم حدیث ابن عمر علیه و اذا قال مالک کنت اذا سمعت حدیث نافع عن ابن عمر لا ابالی الا اسمعه من احد مات سنة سبع عشرة و مائة و قال سنة عشرین سرجس بفتح السین المهملة الاولی و سکون الراء و کسر الجیم رکن البیت عبارت است از کنج حجر اسود و مراد اینست که در موضعی بود که برابر رکن حجر بود و میان آن موضع و میان رکن مطاف آن بود و آن در این زمان مقام خطیب است و سقفی دارد و در پهلوی عمارت زمزم است تداک بدال بی نقطه و تشدید کاف ماضی معلوم باب تفاعل است التداک الازدحام بمعنی انبوهی کردن یعنی روایت کرد جمعی از یاران ما از احمد بن محمد بن خالد از حسن بن محبوب از ابی حمزه ثابت بن دینار ثمالی بضم ثا سه نقطه و تخفیف

میم وابومنصور از ابی الربیع شامی کفت که حج کردیم با امام محمد باقر علیه السلام در سالی که بود که حج کرد در آن سال
هشام بن عبد الملک که از خلفای بنی امیه است و بود با او نافع مولای عمر بن الخطاب پس نکاه کرد نافع سوی
امام محمد باقر علیه السلام در رکن کعبه و تحقیق فراهم آمده بودند بر او مردمان پس کفت نافع کای فلان کیست
اینکه بتحقیق ازدحام کرده اند بر او مردمان پس هشام کفت که این پیغمبر اهل کوفه است این محمد بن علی است **اصل**
فقال اشهد لآتینه فلأسألنه عن مسائل لا یجیبنی فیها الا نبی او ابن نبی او وصی نبی قال
فاذهب الیه وسله لعلک تخجله فجاء نافع حتی اتکأ علی الناس ثم اشرف علی ابی جعفر علیه السلام
فقال یا محمد بن علی انی قرأت التوریة والانجیل والزبور والفرقان وقد عرفت حلالها وحرامها
وقد جئت اسألک عن مسائل لا یجیب فیها الا نبی او وصی نبی او ابن نبی **شرح** شهد امر باب علم آ
ابن نبی عبارتست از کسی که نبی تربیت کرده باشد او را بتعلیم اسرار خواه فرزند نبی او باشد و خواه نه و خواه
وصی او باشد و خواه نه تخجله بجا با نقطه و جیم مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل یا باب افعال است اتکا بتقدیم
تا در نقطه دار بالا کرا و لش منقلب از واو است و فتح ماضی غایب معلوم باب افتعال است الاتکا تکیه کردن بکیفی و اینجا
عبارتست از نشستن در میان مردمان در جای تنک چنانچه کویا که تکیه بر ایشان کرده از تنکی جا ثم برای تراخی است
ومراد اینست که بعد از نشستن کوش بسخن امام کرد زمانی و بعد از آن برخاست و سخن کفت **یعنی** پس نافع
کفت که تماشا کن که هر آینه می آیم البته نزد او و پس هر آینه سوال میکنم البته او را از مسائلی که جواب نمیکوید مرا در
آنها مکر پیغمبر یا پرورده پیغمبری یا وصی پیغمبری هشام کفت که پس برو سوی او و سوال کن او را شاید که تو
شرمنده کنی او را پس آمد نافع تا آنکه تکیه کرد بر مردمان بعد از آن مشرف شد بر امام محمد باقر علیه السلام پس کفت
کای محمد بن علی بدرستی که من خواندم توریة را و انجیل را و زبور را و فرقان را و بتحقیق شناختم حلال آنها
حرام آنها را و آمدم که سوال کنم ترا از مسائلی که جواب نمیکوید در آنها مکر پیغمبری یا وصی پیغمبری یا پرورده پیغمبری
اصل قال فرفع ابو جعفر علیه السلام رأسه فقال سل عما بدا لک فقال اخبرنی کم بین عیسی وبین
محمد صلی الله علیهما من سنة قال اخبرک بقولی او بقولک قال اخبرنی بالقولین جمیعا قال اما
فی قولی فخمسمائة سنة واما فی قولک فستمائة سنة قال فاخبرنی عن قول الله عز وجل لنبیه

٧١

واسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن آلهة یعبدون من الذی سأل
محمدا وکان بینه وبین عیسی خمسمائة سنة **شرح** راوی کفت که پس برداشت امام محمد باقر علیه السلام
سر را پس کفت که سوال کن از آنچه بخاطر رسید ترا پس نافع کفت که خبر ده مرا که چند است میان عیسی و میان
محمد صلی الله علیهما از سال امام کفت که آیا خبر دهیم ترا از قول من یا بقول تو نافع کفت که خبر ده مرا بهر دو قول
همکی امام کفت که اما در قول من پس پانصد سال است و اما در قول تو پس ششصد سال است نافع کفت
که پس خبر ده مرا از قول الله عز وجل بپیغمبرش یا در سوره زخرف که و سوال کن آنکه را که فرستادیم پیش از تو از
رسولان ما که کردانیدیم بغیر از رحمن معبودانی که عبادت کرده شوند یا نیز و شرک فتوی و قضا اند و طی
دهند و مردمان پیروی کنند موافق آیه سوره توبه اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله که
بود که پرسید او را محمد و حال آنکه بود میان او و میان عیسی پانصد سال **اصل** قال فتلا ابو جعفر
علیه السلام هذه الآیة سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی
الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا فکان من الآیات التی اراها الله تبارک وتعالی محمدا صلی الله
علیه وآله حیث اسری به الی بیت المقدس ان حشر الله عز ذکره الاولین والآخرین من النبیین
والمرسلین ثم امر جبرئیل علیه السلام فاذن شفعا واقام شفعا فقال فی اذانه حی علی خیر العمل
ثم تقدم محمد صلی الله علیه وآله فصلی بالقوم فلما انصرف قال لهم علی ما تشهدون وما کنتم
تعبدون قالوا نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وانک رسول الله اخذ علی ذلک
عهودنا ومواثیقنا **شرح** ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است حشر ماضی معلوم باب نصر و ضرب
است الشفع بفتح شین با نقطه و سکون فا و عین بی نقطه جفت شاید که شفعا مبنی بر این باشد که
بار دیکر جبرئیل اذان و اقامت کفته باشد بجز اذین و این بار دوم باشد یا مبنی بر تغلیب باشد پس منافات
ندارد با آنکه لا اله الا الله در آخر یکی باشد و قال فی اذانه حی علی خیر العمل تعریض است بعمر که اسقاط آن
کرده در اذان و ما در دو جا استفهامیه است و اسقاط الف آن در اول بسبب حرف جر است اخذ ماضی
مجهول یا معلوم باب نصر است **یعنی** راوی کفت که پس خواند امام محمد باقر علیه السلام از سوره بنی اسرائیل

پاکی مر آنکه ای تنزیه آنکه برد بنده خود را در شبی از مسجد حرام سوی مسجد اقصا آنکه مبارک کردیم دور او را تا
نماییم او را بعض علامات قدرت ما پس بود از جمله علامات آنکه نمود الله تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله
در جایی که بود او را سوی بیت المقدس بفتح میم و سکون قاف و کسر دال اینکه جمع کرد الله عز ذکره اولین و
آخرین را از نبیین و مرسلین بعد از آن امر کرد جبرئیل را علیه السلام پس اذان گفت جفت و اقامت گفت
جفت و گفت در اذان حی علی خیر العمل بعد از آن در پیش ایستاد محمد صلی الله علیه و آله پس نماز گذارد با
آن جمع پس وقتی که سلام داد گفت ایشان را که بر چه چیز گواهی میدهید و چه چیز را بودید که عبادت می
کردید گفتند که گواهی میدهیم که نیست مستحق عبادتی بجز الله تنها یعنی او نیست شریکی او را و اینکه رسول
اللهی که فتر شده بر آن سوگندهای ما و پیمانهای ما **اصل** فقال نافع صدقت یا ابا جعفر اخبرنی عن
قول الله عز وجل اولم یر الذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما قال ان
الله تبارک وتعالی لما اهبط آدم الی الارض کانت السماء رتقا لا تمطر شیئا وکانت
الارض رتقا لا تنبت شیئا فلما تاب الله عز وجل علی آدم علیه السلام امر السماء فتقطرت بالغمام
ثم امرها فارخت عزالیها ثم امر الارض فانبتت الاشجار واثمرت الثمار وتفهقت بالانهار
فکان ذلک رتقها وهذا فتقها **شرح** الغمام بفتح غین با نقطه و تخفیف میم جمع غمامه ابرها ارخت
وخا با نقطه ماضی غایبه معلوم معتل اللام باب افعال است العزالی بفتح عین بی نقطه و زای و الف و کسر لام
و یا دو نقطه پایین و بفتح لام و الف جمع عزلاء بفتح عین و سکون زا و الف ممدوده دهنهای خیکها ارخاء
عبارتست از بار ایستادن تفهقت بفا و تشدید یا دو نقطه پایین مفتوحه کردم اش منقلب از واو است
ماضی غایبه معلوم ملحق بباب تفعل است بمعنی تفوهت است که از باب تفعل است التفوه دهن باز کردن
و این کنایه است از شکافته شدن بعض روی زمین برای روان شدن آبهای نهرها اشاره الی ذلک مصدق
لا تمطر و لا تنبت است **یعنی** پس گفت نافع که راست گفتی ای ابو جعفر پس خبر ده مرا از قول الله عز وجل
در سوره انبیا که آیا نیز نبینند جمعی که منکر شدند قدرت ما را ایزد که آسمانها و زمین بودند بسته پس گشودیم
آنها را امام گفت که بدرستی که الله تبارک و تعالی وقتی که فرود آورد آدم را سوی زمین بود آسمان بسته نمی بارانید

جزاو

چیز او بود زمین بسته نمی رویانید چیز را پس وقتی که قبول توبه کرد الله عز وجل بر آدم علیه السلام امر کرد
آسمان را پس شکافته شد با ابرها بعد از آن امر کرد ابرها را پس سست کرد دهنهای خیکهای خود را بعد از آن
امر کرد زمین را پس رویانید درختها را و میوه دار میوه ها را و دهن باز کرد بنهرها پس بود اول بستن
آنها و این دوم گشودن آنها **اصل** فقال نافع صدقت یا رسول الله فاخبرنی عن قول الله
عز وجل یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات ای ارض تبدل یومئذ فقال ابو جعفر
علیه السلام ارض تبقی خبزة یاکلون منها حتی یفرغ الله عز وجل من الحساب فقال نافع انهم عن الاکل
لمشغولون فقال ابو جعفر علیه السلام اهم یومئذ اشغل ام هم فی النار فقال نافع بل اذ هم
فی النار قال فوالله ما شغلهم اذ دعوا بالطعام فاطعموا الزقوم ودعوا بالشراب فسقوا الحمیم
شرح مناسب این مذکور است در کافی در کتاب الاطعمه در حدیث شا قول و چهارم ابن ابراهیم اخوف کلا بتله من الطعام که
باب جمیل و کلیم است تذکیر ای یعنی بر اینست که تذکیر مؤنث غیر حقیقی جایز است چنانچه جوهری گفته در ان رحمة الله
قریب من المحسنین تبقی بتا دو نقطه و قاف مضارع غایبه معلوم باب علم بمعنی بر جای است خبزة بنا و محل منصوب
است اشغل افعل التفضیل است برای مفعول دعوا بفتح عین است اطعموا ماضی مجهول باب افعال است سقوا
ماضی مجهول معتل اللام باب ضرب است **یعنی** پس گفت نافع که راست گفتی ای پسر رسول الله پس خبر ده مرا از قول الله
عز وجل در سوره ابراهیم که روزی که مبدل میشود زمین بغیر زمین و مبدل میشود آسمانها بغیر آنها کدام زمین مبدل
میشود در آن روز پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که زمینی که مسکرد دنانی که مردمان میخورند از آن تا آنکه فارغ
شود الله عز وجل از حساب پس گفت نافع که بدرستی که مردمان از خوردن هر آینه مشغولانند بحساب پس
امام محمد باقر علیه السلام آیا ایشان در آن روز مشغول ترند یا وقتی که ایشان در آتشند پس گفت نافع که بلکه در
وقتی که ایشان در آتشند امام گفت که پس قسم بالله که مشغول نکرد ایشان را در وقتی که طلب کردند خوردنی را پس
خورانیده شدند زقوم و طلب کردند آشامیدنی را پس آشامیده شدند حمیم **اصل** قال صدقت یا ابن
رسول الله ولقد بقیت مسئلة واحدة قال وما هی قال اخبرنی عن الله تبارک وتعالی متی کان
قال ویلک متی لم یکن حتی اخبرک متی کان سبحان من لم یزل ولا یزال فردا صمدا لم یتخذ صاحبة و

ولدا شرح نافع گفت که راست گفتی ای پسر رسول الله و هر اینه تحقیق ماند یک مسئله امام گفت که و چیست آن نافع
گفت که خبر ده مرا از الله تبارک و تعالی که کی شد امام گفت که ای مرا دنیا کجا تو کی بود تا خبر دهم ترا که کی شد
ای نیز که کسی که بود و بوستر خواهد بود بی همتای چیز ولکن خبر دهم ترا او فرزند بیرا اصل ثم قال
یا نافع اخبرنی عمّا اسئلک عنه قال و ما هو قال ما تقول فی اصحاب النهروان فان قلت ان امیر
المؤمنین قتلهم بحق فقد ارتددت و ان قلت انه قتلهم باطلا فقد کفرت قال فولّی من عنده
و هو یقول انت والله اعلم الناس حقا حقا فاتی هشاما فقال له ما صنعت فقال دعنی من کلامک
هذا والله اعلم الناس حقا حقا و هو ابن رسول الله صلی الله علیه و آله حقا و یحق لاصحابه ان یتخذوه
نبیا شرح الا ارتدد برگشتن از دین خود و این مبنی بر اینست که مذهب نافع تجویز اجتهاد در مسئله امامت بوده
و میگفته که معویه از جمله خلفای بنی امیه مجتهد و مثاب بوده در حرب علی و امام ذکر مقتولان از جمله لشکر معویه در صفین
نکرد برای اینکه هشام از خلفای بنی امیه بوده و آن باعث شورش او میشد و ایضا اهل نهروان قرّا و عبّاد
و زهّاد و قوّام لیل و صوّام نهار بودند پس اگر اجتهاد ایشان در مسئله امامت جایز نباشد اجتهاد معویه و سایر خلفه
دیگر بطریق اولی جایز نخواهد بود یعنی بعد از آن امام گفت که ای نافع خبر ده مرا از آنچه سؤال میکنم ترا از آن نافع گفت
که و چیست آن امام گفت که چه میگوئی در اهل نهروان پس اگر گفتی که بحق امیر المؤمنین کشت ایشان را بحق
پس تحقیق برگشتی از مذهب خود و اگر گفتی که بنا حق کشت ایشان را اگر گفتی که باطل است پس تحقیق کافر شدی
بخدا و رسولش راوی گفت که پس نافع رو گردان شد از نزد امام و میگفت که تو قسم بالله داناترین مردمانی حقا حقا
پس نافع آمد نزد هشام پس هشام گفت نافع را که چه کار ساختی پس نافع گفت که واگذار مرا از سخن تو این قسم
بالله داناترین مردمان است حقا حقا و او پسر رسول الله است صلی الله علیه و آله حقا و حق میشود برای
یاران او اینکه فرا گیرند او را پیغمبر یعنی جزء از جمیع علم رسول الله صلی الله علیه و آله دوم از اصل حدیث بعد از
الشام امام باقر علیه السلام عنه عن اسمعیل بن ابان عن عمر بن عبد الله الثقفی قال اخرج هشام بن عبد الملک
ابا جعفر علیه السلام من المدینة الی الشام فانزله منه و کان یقعد مع الناس فی مجالسهم فبینا هو قاعد
و عنده جماعة من الناس یسئلونه اذ نظر الی النصاری یدخلون فی جبل هناک فقال ما لهؤلاء

الهم

الهم عید الیوم فقالوا لا یا ابن رسول الله و لکنهم یأتون عالما لهم فی هذا الجبل فی کل سنة
فی هذا الیوم فیخرجونه فیسئلونه عما یریدون و عما یکون فی عامهم شرح الانزال بنون و زای مهمله حاصل
کردن کسی را ضمیر منه راجع بهشام است بینا بفتح با یک نقطه و سکون یاء دو نقطه پایین و نون والف
اشباع فتحه مضاف بجمله است اذ بکسر همزه و سکون ذال با نقطه برای مفاجاة است العید بکسر عین و سکون یاء
روز اجتماع برای شادمانی و اجتماع برای شادمانی و بنا بر اول الیوم مرفوع و مبتدا است و جمله الهم عید
خبر مبتدا است و بنا بر دوم الیوم منصوب بظرفیت است فرق میان سنه و عام اینست که سنه سال شمسی است
که اولش و آخرش تحویل شمس بحمل یا مانند آنست و عام اعم از آنست مثل آنچه اولش و آخرش بعضی از جمله
اثنای سنه باشد و مثل سال قمری یعنی این حدیث ترسای شام با امام محمد باقر علیه السلام است روایت است
از احمد بن محمد بن خالد از اسمعیل بن ابان از عمر بن عبد الله ثقفی گفت که بیرون آورد هشام بن عبد الملک امام
محمد باقر علیه السلام را از مدینه سوی شام پس مهمان کرد او را از مال خود و امام بود که می نشست با مردمان در مجالس ایشان
پس میان اینکه امام نشسته بود و نزد او بودند جماعتی از مردمان سؤال میکردند او را از مسایل دین ناگاه امام
نگاه کرد سوی ترسایان در حالتی که داخل میشدند در کوهی که بود در آنجا پس امام گفت که چیست اینجماعت را آیا ایشان را
عیدی امروز گفتند که نه ای پسر رسول الله و لیکن ایشان می آیند نزد دانایی که از ایشان است در این کوه در هر سالی
در این روز پس بیرون می آورند او را از غار پس سؤال میکنند او را از آنچه میخواهند و از آنچه میشود در سال ایشان
اصل فقال ابو جعفر علیه السلام و له علم فقالوا هو من اعلم الناس قد ادرک اصحاب الحواریین من
اصحاب عیسی علیه السلام قال فهل نذهب الیه قالوا ذاک الیک یا ابن رسول الله قال فقنّع ابو جعفر
علیه السلام رأسه بثوبه و مضی هو و اصحابه فاختلطوا بالناس حتی اتوا الجبل فقعد ابو جعفر
علیه السلام وسط النصاری هو و اصحابه و اخرج النصاری بساطا ثم وضعوا الوسائد ثم
دخلوا فاخرجوه شرح و له تقدیر استفهام است من اصحاب قید حواریین است قنّع بقاف و نون
و عین بی نقطه ماضی معلوم باب تفعیل است التقنیع پوشانیدن سر بجامه عادت علمای ترسایان آن
بود در و اصحاب بدل و جامع معنی مع یا عاطفه است بساط بکسر با است یعنی پس گفت امام محمد

باقر علیه السلام کرا یا او راست دانشی پس کفتند که او داناتر مردمانست بتحقیق در باره اصحاب خاصان
حلّه اصحاب عیسی علیه السلام را امام کفت که پس آیا میرویم سوی او کفتند که این سوی ایشانست ای پسر رسول الله
راوی کفت که پس بپوشانید امام محمد باقر علیه السلام سر خود را بردای خود و رفت او و یارانش پس منعقد
شدند با مردمان تا اینکه آمدند نزد آن کوه پس نشست امام محمد باقر علیه السلام در میان ترسایان و یارانش
و بیرون آوردند ترسایان فرشی را و بعد از آن کذاشتند بالشها را و بعد از آن داخل غارش شدند پس بیرون
آوردند او را **اصل** ثمّ ربطوا عینیه فقلب عینیه کانّهما عینا افعی ثمّ قصد قصد ابی جعفر
علیه السلام فقال یا شیخ أمنّا انت ام من الامّة المرحومة فقال ابو جعفر علیه السلام بل من الامّة
المرحومة فقال أ من علمائهم انت ام من جهّالهم فقال لست من جهّالهم فقال النصرانی أسألک
ام تسألنی فقال ابو جعفر علیه السلام سلنی فقال النصرانی یا معشر النصاری رجل من امّة محمّد
یقول سلنی انّ هذا الملیّ بالمسائل **شرح** ربطوا بر او با یکنقطه ماضی معلوم باب نصر و ضرب است و
دو چشمش عبارتست از بستن موهای ابروی او که پیش دو چشمش را کرفته بوده بجهة آنکه تواند کرد
قلب بقاف و با یکنقطه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است برای مبالغه یا باب ضرب است افعی بفتح همزه و سکون
فا و عین بی نقطه و الف است مراد اینست که نکاهش زهر آلود بود قصد در اول معلوم باب ضرب و در دوم
بفتح قاف و سکون صاد بمعنی جهت است و مفعول به و یا مفعول فیه است یا مصدر و مفعول مطلق است الامّة
المرحومة عبارتست از امّت محمّد صلی الله علیه و آله الملیّ بفتح میم و کسر لام و یاء و همزه پس پیش از خوش دار **یعنی**
بعد از آن بستند موهایی را که در پیش دو چشم او بس کرد اینکه دو چشم خود را در حاضران مجلس کویا که آنها دو
چشم مار افعی بود بعد از آن متوجه شد سوی امام محمد باقر علیه السلام پس کفت که آیا از مایی تو یا از امّت مرحومه پس
کفت امام محمد باقر علیه السلام که بلکه از امّت مرحومه ام پس ترسا کفت که آیا از دانایان ایشانی تو یا از جاهلان ایشان
پس امام کفت که نیستم از جاهلان ایشان پس ترسا کفت که آیا سؤال کنم ترا یا سؤال میکنی مرا پس کفت امام
محمد باقر علیه السلام سؤال کن مرا پس کفت ترسا که ای کروه ترسایان این مردیست از امّت محمد میکوید که سؤال کن
مرا بدرستی که این مرد البته بی نیاز است بسبب دانش مسائل **اصل** ثمّ قال یا عبد الله اخبرنی عن ساعة ما هی

من اللیل و لا من النهار ایّ ساعة هی فقال ابو جعفر علیه السلام ما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس
فقال النصرانی فاذا لم یکن من ساعات اللیل و من ساعات النهار فمن ایّ الساعات هی فقال ابو جعفر
علیه السلام من ساعات الجنّة و فیها تفیق مرضانا **شرح** تفیق بفا و یاء منقطه دو و قاف مضارع غائب
معلوم باب افعال است الافاقة راحت یافتن **یعنی** بعد از آن ترسا کفت که بکو خبر ده مرا از ساعتی که نه
از جنس شب و نه از جنس روز کدام ساعتست پس کفت امام محمد باقر علیه السلام که آنچه میان طلوع فجر تا طلوع شمس
است پس کفت ترسا که پس چون نبود از جنس ساعات شب و نه از جنس ساعات روز پس از جنس کدام ساعات
است پس کفت امام محمد باقر علیه السلام که از جنس ساعات بهشت است و در آن استراحت میکنند بیماران ما **اصل**
فقال النصرانی فاسألک ام تسألنی فقال ابو جعفر علیه السلام سلنی فقال النصرانی یا معشر النصاری انّ
هذا الملیّ اخبرنی عن اهل الجنّة کیف صاروا یاکلون و لا یتغوّطون اعطنی مثلهم فی الدنیا فقال ابو
جعفر علیه السلام هذا الجنین فی بطن امّه یاکل ممّا تاکل امّه و لا یتغوّط فقال النصرانی الم تقل ما انا
من علمائهم فقال ابو جعفر علیه السلام انّما قلت لک ما انا من جهّالهم **شرح** پس کفت ترسا که آیا نه کفتی که
ترا یا سؤال میکنی مرا پس کفت امام محمد باقر علیه السلام سؤال کن مرا پس کفت ترسا که ای کروه ترسایان بدرستی که
این مرد هر آینه بی نیاز است بسبب دانش مسائل خبر ده مرا از اهل بهشت چکونه کردیدند که میخورند و غایط نمی
کنند بیرون مثل ایشان در دنیا پس کفت امام محمد باقر علیه السلام این جنین در شکم مادرش میخورد از آنچه میخورد مادرش
و غایط نمیکند پس کفت ترسا که آیا نکفتی که نیستم از دانایان ایشان پس کفت امام محمد باقر علیه السلام که غلط فهمیدی جز
این نیست که کفتم که نیستم از جاهلان ایشان **اصل** فقال النصرانی فاسألک او تسألنی فقال ابو جعفر علیه السلام سلنی
فقال یا معشر النصاری و الله لأسألنّه عن مسألة یرتطم فیها کما یرتطم الحمار فی الوحل فقال له سل
فقال اخبرنی عن رجل دنا من امرأته فحملت باثنین حملتهما جمیعا فی ساعة واحدة و ولدتهما فی ساعة
واحدة و ماتا فی ساعة واحدة و دفنا فی قبر واحد عاش احدهما خمسین و مائة سنة و عاش الآخر
خمسین سنة من هما فقال ابو جعفر علیه السلام هما عزیر و عزرة کانا حملت امّهما بهما ما وصفت
و وضعتهما علی ما وصفت و عاش عزیر و عزرة کذا و کذا سنة ثمّ اماته الله تبارک و تعالی عزیر

بأنْ رَسَنَةٍ ثُمَّ بُعِثَ فَعاشَ مَعَ عُزَيْرٍ هذِهِ الْخَمْسينَ سَنَةً وَماتا كِلاهُما في ساعَةٍ واحِدَةٍ
اصل يرتطم براء وطاء بينقطه مضارع غائب معلوم باب افتعال است الوحل بفتح واو وسكون حاء بينقطه گلی که
فرو میمانند در ان ستور عزره بفتح عين بينقطه وسكون زاى وراء است هذه الخمسين سنة عبارت از
پنجاه سال است شرح پس گفت ترسا که پس آیا سؤال کنم ترا یا سؤال بکنی مرا پس گفت امام محمد باقر علیه السلام
که سؤال کن مرا پس ترسا گفت که ای گروه ترسایان قسم بالله که مرا این سؤال میکنم ابتدا او را از مسئله که فرو میماند
در ان چنانچه فرو میماند خر در گل پس امام گفت او را که سؤال کن پس ترسا گفت که خبر ده مرا از مردی که نزدیکی
کرد با زنش پس آبستن شد بدو پسر با بر داشت انها را همگی در یک ساعت و زایید انها را در یک ساعت و مردند در
یک ساعت و مدفون شدند در یک قبر زندگانی کرد یکی از انها صد و پنجاه سال و زندگانی کرد دیگری پنجاه سال
کیستند انها پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که انها عزیر و عزره اند بوده اند که ابستن شد مادر انها بانها بر نهجی که
بیان کردی و زائید انها را بر نهجی که بیان کردی و زندگانی کردند عزیر و عزره چنین و چنین سال بعد از ان میرانید
الله تبارک و تعالی صد سال عزیر را بعد از ان زنده کرده شد پس زندگانی کرد با عزره این پنجاه سال و مردند هر دو
انها در یک ساعت اصل فَقالَ النَّصْرانِيُّ يا مَعْشَرَ النَّصارى ما رَأَيْتُ بِعَيْني قَطُّ أَعْلَمَ مِنْ هذَا الرَّجُلِ لا تَسْأَلُوني
عَنْ حَرْفٍ وَهذا بِالشّامِ رُدُّوني قالَ فَرَدُّوهُ إِلى كَهْفِهِ وَرَجَعَ النَّصارى مَعَ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ شرح پس گفت ترسا
که ای گروه ترسایان ندیدم بچشم خود هرگز دانا تر از این مرد را سؤال مکنید مرا از حرفی بر حالی که این مرد در شام باشد
برگردانید مرا راوی گفت که پس برگردانیدند او را بسوی غارش و برگشتند ترسایان با امام محمد باقر علیه السلام
سؤال علی بن سوید ابی الحسن موسی علیه السلام عِدَّةٌ مِنْ أَصْحابِنا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيادٍ عَنْ إِسْماعيلَ بْنِ مِهْرانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
مَنْصُورٍ الْخُزاعِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْماعيلَ بْنِ بَزيعٍ عَنْ
عَمِّهِ حَمْزَةَ بْنِ بَزيعٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ وَالْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ عَنْ إِسْماعيلَ بْنِ مِهْرانَ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ قالَ كَتَبْتُ إِلى أَبِي الْحَسَنِ مُوسى عَلَيْهِ السَّلامُ وَهُوَ فِي الْحَبْسِ كِتاباً أَسْأَلُهُ
عَنْ حالِهِ وَعَنْ مَسائِلَ كَثيرَةٍ فَاحْتَبَسَ الْجَوابُ عَلَيَّ ثُمَّ أَجابَني بِجَوابٍ هذِهِ نُسْخَتُهُ شرح مهران بکسر میم و سکون
هاء و راء است خزاعی بضم خاء با نقطه و تخفیف زای و عین بینقطه ... ازین اصحاب بکر و محمد عطف بر عده

است

است و همچنان است والحسن نهدی بفتح نون و سکون هاء و دال بینقطه قبل از یاء است از زمین یعنی ایضاً حدیث کرد
ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلام است روایت کردند جمعی از یاران ما از سهل بن زیاد از اسمعیل بن مهران
از محمد بن منصور خزاعی از علی بن سوید بضم سین بینقطه و عین بینقطه از عمش حمزة بن بزیع از علی بن سوید
و روایت کرد حسن بن محمد از محمد بن احمد نهدی از اسمعیل بن مهران از محمد بن منصور از علی بن سوید گفت که
نوشتم بسوی ابو الحسن موسی علیه السلام بر حالی که او در زندان بود مکتوبی برا پرسیدم او را از حال او و از مسائل بسیار
پس دیر شد جواب بر من بعد از ان جواب داد مرا بجوابی که این نسخه است اصل بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ الْحَمْدُ لِلّهِ
الْعَلِيِّ الْعَظيمِ بِعَظَمَتِهِ وَنُورِهِ أَبْصَرَ قُلُوبُ الْمُؤْمِنينَ وَبِعَظَمَتِهِ وَنُورِهِ عاداهُ الْجاهِلُونَ وَبِعَظَمَتِهِ
وَنُورِهِ ابْتَغى مَنْ فِي السَّماواتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَيْهِ الْوَسيلَةَ بِالْأَعْمالِ الْمُخْتَلِفَةِ وَالْأَدْيانِ الْمُتَضادَّةِ فَمُصيبٌ
وَمُخْطِئٌ وَضالٌّ وَمُهْتَدٍ وَسَميعٌ وَأَصَمُّ وَبَصيرٌ وَأَعْمى حَيْرانُ فَالْحَمْدُ لِلّهِ الَّذي عَرَّفَ وَوَصَفَ دينَهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح بعظمته تا المتضادة مذکور است در کافی در کتاب التوحید در باب العرش والکرسی که بیان آن گذشت
است یعنی مدد میجویم بنام الله که مدبر هر چیز است و مهربان بهمه شان است سپاس الله راست که رفیع برتر است
بزرگی او و روشنی بینا کرده دلهای مومنان را و بزرگی او و روشنی او دشمنی کردند او را اهل جهالت و بزرگی او و روشنی او
طلب کردند کسانی که در اسمانها اند و کسانی که در زمین اند بسوی او وسیله را بعلمهای گوناگون و کیشهای
یکدیگر پس بعضی در یابنده است و بعضی خطا کار است و بعضی گمراه است و بعضی راه یابنده است و بعضی شنوا
و بعضی کر است و بعضی بینا و بعضی کور و سرگردان است پس سپاس الله راست که امتناع کرد از شک قبول
دین اهل جهالت و تعلیم کرد دینش را محمد صلی الله علیه و آله مردمان را ه جهالت و پیروی ظن پیش نکیرند اصل
أَمّا بَعْدُ فَإِنَّكَ امْرُؤٌ أَنْزَلَكَ اللهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ بِمَنْزِلَةٍ خاصَّةٍ وَحَفِظَ مَوَدَّةَ مَا اسْتَرْعاكَ مِنْ دينِهِ وَما
مِنْ رُشْدِكَ وَبَصَّرَكَ مِنْ أَمْرِ دينِكَ بِتَفْضيلِكَ إِيّاهُمْ وَبِرَدِّكَ الْأُمُورَ إِلَيْهِمْ كَتَبْتَ تَسْأَلُني
عَنْ أُمُورٍ كُنْتُ مِنْها في تَقِيَّةٍ وَمِنْ كِتْمانِها في سَعَةٍ شرح امرؤ بضم و فتح را میتواند من برای
نسبت است یا در منزلة بمعنی فی است وحفظ از قبیل عطف تفسیر است مودة منون و مضاف
الیه است اشاره است بایة سورة شوری قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ما موصوله و مبتدا است

وجملة استئنافيه بيانيه است و در بعض نسخ لما است و بنا بر آن ما مصدريه ميتواند بود و بنا بر اول
بتفضيلك ظرف مستقر و خبر مبتدا است و بنا بر دوم ظرف لغو و متعلق باسترعاء و الهام و تبصره است و استرعاء
مصدر باب استفعال طلب محافظت چيزی است در دوم و سوم و چهارم بيانيه تعيينيه است و صلة الف
باب تفعيل عطف بر الهمك است ايامهم راجع با آل محمد است كتمان بكسر كاف مصدر باب نصر است سعة بكسر و
فتح سين ميتواند بود **يعني** اما بعد پس بدرستيكه تو مردی كه قرار داده ترا الله نسبت با آل محمد و منزلة
گرامی و نگاهداری دوستی با ايشان اين آنكه آنچه طلب كرده از تو محافظت آن كه دين او است و آنچه الهام كرده ترا
بان كه راست روی تست و آنچه ديده و كرده ترا بان كه كار دين تست بسبب ترجيح تست آل محمد را بر ديگران و
گردانيدن تو كارها را سوی آل محمد بنوشتن و هم پرسيدن مرا از كارهائي كه بودم نسبت با آنها در تقيه و نسبت
پوشيدن آنها و در وسعت **اصل** فلما انقضى سلطان الجبابرة وجاء سلطان ذي السلطان العظيم بفراق
الدنيا المذمومة الى اهلها العتاة على خالقهم رأيت ان افسر لك ما سألتني عنه مخافة ان يدخل
الحيرة على ضعفاء شيعتنا من قبل جهالتهم فاتق الله جل ذكره وخص بذلك الامر اهله واحذر
ان تكون سبب بلية الاوصياء او حارشا عليهم بافشاء ما استودعتك واظهار ما استكتمتك
ولن تفعل ان شاء الله **شرح** العتاة بضم عين بی نقطه و تخفيف تا دو نقطه بالا صفت اهلها است و آن جمع
عاتی است الحرش بفتح حا بی نقطه و سكون را و شين با نقطه مصدر باب ضرب درشتی و ناهموار كردن **يعني**
پس وقتی كه بآخر رسيد تسلط ستمكاران و آمد تسلط صاحب سلطنت بزرگ بجدا شدن از دنيا كه مذمت
كرده شده است سوی اهلش كه سركشانند بر آفريدگارشان ديدم اينكه بيان كنم برای تو آنچه را كه سؤال
كردی مرا از آن از ترس اينكه داخل شود حيرت بر ضعيفان شيعه ما از جانب نادانی ايشان پس پرهيز
كن از عذاب الله جل ذكره و مخصوص كن با آن كار اهلش را و حذر كن از اينكه باشی سبب مصيبت اوصيا
يا باشی درشتی كننده و خراشنده بر ايشان بفاش كردن آنچه سپردم بتو و آشكار كردن آنچه طلب
پوشيدن كردم از تو و نخواهی كرد افشا و اظهار را ان شاء الله **اصل** ان اول ما انهي اليك
اني انعى اليك نفسي في ليالي هذه غير جازع ولا نادم ولا شاك فيما هو كائن مما قد

قضى

قضى الله جل وعز وحتم فاستمسك بعروة الدين آل محمد والعروة الوثقى الوصي بعد
الوصي والمسالمة لهم والرضا بما قالوا **شرح** انهي بنون مضارع متكلم معلوم باب افعال است انعى
بنون و عين بی نقطه مضارع متكلم معلوم باب منع است النعي بفتح نون و عين بی نقطه رسانيدن خبر
مرگ كسی ليالی بتشديد يا مفتوحه اضافت مجرور است و عطف بيان عروه است و العروة مرفوع
و مبتدا است الوصي خبر مبتدا است و اين اشاره است بآيه سوره بقره فمن يكفر بالطاغوت و يؤمن بالله فقد
استمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها والمسالمة مرفوع و عطف بر الوصي اول است **يعني** بدرستيكه اول آنچه
اعلام ميكنم سوی تو اينست كه من ميرسانم سوی تو خبر مرگ خودم را در اين شبهای من بر حالی كه نيستم جزع كننده و نه
پشيمان از كرده و نه شك كننده در آنچه آن كائن است از جمله آنچه قضا و قدر كرده الله جل و عز و الزام كرده پس چنگ
بزن بدين اسلام كه آل محمد است و دسته اسلام كه محكم تر است سلسله اوصيا است يكی بعد از ديگری و موافقت
با ايشان و راضی شدن بانچه گفتند **اصل** ولا تلتمس دين من ليس من شيعتك ولا تحبن دينهم فانهم
الخائنون الذين خانوا الله ورسوله وخانوا اماناتهم وتدري ما خانوا اماناتهم ائتمنوا على كتاب الله فحرفوه و
بدلوه ودلوا على ولاة الامر منهم فانصرفوا عنهم فاذاقهم الله لباس الجوع والخوف بما كانوا يصنعون **شرح**
لا تلتمس نهي است از جستن مخالفان سوی دين حق در زمان تقيه لا تحبن بكسر حا بی نقطه و تشديد باء يك نقطه مفتوحه و نون
تاكيد ثقيله يا خفيفه نهی مضاعف باب افعال است و در بعض نسخ لا تحبين بضم حا و يا دو نقطه پايين و با يك نقطه نهی معتل
العين باب افعال است و در بعض نسخ لا تحفن بسكون خا با نقطه و فتح تا دو نقطه بالا و سكون را نهی معتل العين باب
افتعال است و حاصل همه يكيست و آن نهی از ميل سوی دين مخالفان است الذين خانوا اشاره است بآيه سوره انفال
يا ايها الذين آمنوا لا تخونوا الله والرسول وتخونوا اماناتكم وانتم تعلمون و تدری بتقدير استفهام است ما
استفهاميه است و مبتدا است و خانوا اماناتهم خبر مبتدا است و مراد اين است كه حيثيت معنی اين لفظ ائتمنوا
بسكون همزه فاء الفعل و ضم تا دو نقطه بالا و كسر ميم و ضم نون ماضی مجهول باب افتعال است و اصل ائتمنوا بضم همزه
وصل و سكون همزه فاء الفعل بوده و چون ابتدا بان شود همزه دوم منقلب بياء ميشود و چون موصول باشد شود
همزه اول ساقط ميشود و همزه دوم بصورت يا نوشته ميشود اگر ما قبلش مكسور باشد مثل فليؤد الذي ائتمن

وانجا موصول شده بمیم مکسوره بالتقاء ساکنین پس بصورت یا نوشته شده لا ایتمام کسی را محل امامت کردن یعنی
سپردن نمی چیزی را و کتاب الله عبارة است از آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن امره بسؤال اهل الذکر اهم
شبهه و تحریف و تبدیل آنها عبارة است از تاویل دروغ و نامعقول برای آنها موافق آیه سوره نحل و لا تقولوا
لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام و آیه سوره فرقان والذین اذا ذکروا بآیات الله لم
یخروا علیها صما و عمیانا دلوا بضم دال بی نقطه و تشدید لام مضموم الولاة بضم واو و تخفیف لام جمع والی
ضالها اختیار امر بمعنی کار است من دونهم برای ابتدا است و مراد کاریست که از ایشان صادر شود و این اشاره
است بآیه سوره نساء اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فاذاقهم الله اشاره است بتفسیر آیه سوره نحل
وضرب الله مثلا قریة کانت آمنة مطمئنة یأتیها رزقها رغدا من کل مکان فکفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس
الجوع والخوف بما کانوا یصنعون با بیزوش که این مثل برای جمعی از اصحاب است که بعد از رسول الله صلی الله علیه واله
مرتد شدند همه قریه و امام عالم بجمیع مشکلات را واگذاشتند و از پی فلان و فلان رفتند و در زمین علم
را بوجود نبستند پس گرسنه از علم ماندند و ترس احتمال خطا در احکام اجتهادیه بجهت راه دادند موافق آنچه
مذکور است در کافی در کتاب العقل در حدیث دوازدهم از باب اول در تفسیر آیه سوره آل عمران ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ
هدیتنا یعنی و طلب کن دین حق را از برای کسی که بیت از پیروان تو و دوست مدار ایشان دین باطل آنها را
چه بسیاری که ایشاناند از خیانت کنند که آنکه خیانت کردند الله را و رسولش را و خیانت کردند امانتهای ایشان
آیا و میدانی که حیث خانوا اماناتهم امین کرده شدند بر کتاب الله پس گردانیدند آنرا و تبدیل کردند آنرا
و راهنموده شدند بر صاحبان اختیار هر کاری که از ایشان صادر شود پس برگشتند از امامان برحق
ایشان را الله لباس گرسنگی و ترس بسبب آنچه بودند که میکردند اصل وسألته عن رجلین اغتصبا
رجلا مالا کان ینفقه علی الفقراء والمساکین وابناء السبیل وفی سبیل الله فلما اغتصباه ذلک
لم یرضیا حیث غصباه حتی حملاه ایاه کرها فوق رقبته الی منازلهما فلما احرزاه تولیا
انفاقه ایبلغان بذلک کفرا فلعمری لقد نافقا قبل ذلک وردا علی الله جل وعز کلامه و
هزءا برسوله صلی الله علیه واله وهما الکافران علیهما لعنة الله والملائکة والناس اجمعین والله

ما دخل

ما دخل قلب احد منهما شیء من الایمان منذ خروجهما من حالتیهما وما ازدادا الا شکا کانا خداعین
مرتابین منافقین حتی توفتهما ملائکة العذاب الی محل الخزی فی دار المقام شرح رجلین اغتصبا
عبارتست از دو خلیفه اول و دوم مخالفان است رجلا عبارتست از امیر المؤمنین علیه السلام مالا عبارتست از
بیت المال مسلمین است یا شامل آن و غیر آنست کان ینفقه باعتبار فرض انتفاء اغتصاب است حملاه از باب
تفعیل است الکره بفتح و ضم کاف و سکون را مشقت و این اشاره است بجبر ایشان امیر المؤمنین علیه السلام
را بمتابعت و معاونت فلعمری جواب اما است مقام بضم میم مصدر میمی باب افعال است یعنی و پرسیدم
از دو مرد که غصب کردند از مردی مالی را که بود که انفاق میکرد آنرا اگر متمکن میشد بر فقرا و مساکین و
راه روان و در راه الله پس وقتی که غصب کردند آنرا و راضی نشدند جایی که غصب کردند آنرا تا آنکه بار کردند
بر او بزور و بالای گردنش سوی منزلهای ایشان پس وقتی که متصرف شدند آن مال را استولی شدند بر خرج کردن
آنرا آیا میرسند بسبب این بکفر پس هر آینه زندگانی خود دم قسم است که هر آینه بتحقیق نفاق کردند پیش از آن
عمل و رد کردند بر الله جل و عز سخنش را و استهزا کردند برسولش صلی الله علیه واله و ایشان اند و کافر بر ایشان باد
لعنت الله و ملائکه و لعنت مردمان همگی قسم بالله که داخل نشده در دل هیچکدام ایشان چیزی از ایمان از وقت بیرون
آمدن ایشان از دو حالت ایشان که شرک و کفر صریح بود و زیاد نشدند مگر باعتبار شک بودند و بغایت بازی
دهنده و صاحب ریب و منافق تا آنکه قبض کردند ایشان را ملائکه عذاب سوی محل خواری و رسوائی در
سرای اقامت ایشان که جهنم است اصل وسألته عمن حضر ذلک الرجل وهو یغصب ماله ویوضع علی
رقبته منهم عارف ومنکر فاولئک اهل الردة الاولی من هذه الامة فعلیهم لعنة الله والملائکة
والناس اجمعین وسألته عن مبلغ علمنا وهو علی ثلاثة وجوه ماض وغابر وحادث فاما الماضی
فمفسر واما الغابر فمزبور واما الحادث فقذف فی القلوب ونقر فی الاسماع وهو افضل
علمنا ولا نبی بعد نبینا محمد صلی الله علیه واله شرح عارف و منکر یعنی کسی است که دانست و
انکار میکند و اشاره است بآیه سوره نحل یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها واکثرهم الکافرون و تفسیر
نعمة الله بائمه علیهم السلام مذکور است در تفسیر علی بن ابراهیم و در کافی در کتاب الحجة در باب ان النعمة

التي ذكرها الله في كتابه عز وجل الائمة عليهم السلام كه باب بيست و هفتم است فاولئك جواب امام است رده بكسر
را و تشديد دال اسم مصدر باب افتعال است جواب سؤال دوم مذكور است در كافي در كتاب الحجة در
باب جهات علوم الائمة عليهم السلام كه باب نود و هم است وهو على ثلثة وجوه جواب امام است الغابر بغين با
نقطه و كسر با يك نقطه و را باقي مانده و رفته و مراد اينجا معنى اول است المزبور بزاى و با يك نقطه و را نوشته
شده و مراد اينجا مستعمل فيه الفاظ قرآنست فقذف في القلوب عبارتست از انداختن الله تعالى مزبور برا در
دلهاى ائمه بترتيب منتج نقر في الاسماع عبارتست از كوفتن جبرئيل و ملائكه آن مزبور را در گوشهاى ائمه به
ترتيب منتج هو افضل علمنا يا بمعنى آنست كه آن مشكل تر است يا بمعنى آنست كه مرعوب تر است چنانچه تجار از
فانوس بيشتر لذت مى يابند محظوظ اند لا نبي بعد نبينا اشاره است باينكه قذف و نقر تذكير معلومات سابقه است
نه القاى علم بقضيه و ظاهر است كه استنباط مجهول از معلوم منافى نبوت نيست پس فرق ميان امير تيره و
مرتبه نبوت بسيار است **يعنى** و پرسيدى از جمعى كه حاضر شدند امام زمان مظلوم را بر حالى كه او معصوم
ميشد و مالش و گذاشته ميشد بر كردنش بعض ايشان شناساى حق او و منكر حق او بودند پس ايشان
ارتداد اول اند از جمله اين امت پس بر ايشان باد لعنت الله و لعنت و شكان و لعنت مردمان همگى
و پرسيدى از آنچه بان رسيده علم ما و آن بر سه وجه است اول گذشته از حوادث است و دوم باقى مانده
است و سوم تازه بهم رسيده است پس اما گذشته پس تفسير كرده شده است باين معنى كه هر امام سابق و
امام لاحق ميگويد از اوامر صريحه و احكام باستنباط عليحده از قرآن و مانند آن نداريد در علم بان و اما باقى
مانده پس نوشته شده است و تا انقراض تكليف باقى است و اما تازه بهم رسيده پس علم بان بسبب انداختن
در دلها و كوفتن در گوشهاست و آن فاضل تر علم ماست و نيست پيغمبرى بعد از پيغمبر ما محمد صلى الله عليه و آله
اصل وسألت عن امهات اولادهم وعن نكاحهم وعن طلاقهم فاما امهات اولادهم فهن
عواهر الى يوم القيمة نكاح بغير ولي وطلاق في غير عدة فاما من دخل في دعوتنا فقد
هدم ايمانه ضلاله ويقينه شكه وسألت عن الزكوة فيهم فما كان من الزكوات فانتم
احق به لانا قد احللنا ذلك لكم من كان منكم واين كان وسألت عن الضعفاء فا

من لم يرفع اليه حجة ولم يعرف الاختلاف فاذا عرف الاختلاف فليس بضعيف **شرح** امهات اولادهم عبارت
است از قدر مشترك ميان زوجات و اماء كه فرزند داشته باشند و مراد شايد كه مراد اينجا زوجات باشد بقرينه ترك
واو در نكاح و ضمير اولادهم راجع بجمعى است كه عارف ايشان منكر اند پس مستضعف نيستند و جماع و وطى بشبهه نيست
العواهر جمع عاهر زنان زنا كننده نكاح خبر مبتدا محذوف است بتقدير نكاحهم نكاح و اينجمله استينافيه بيانى سابق
بغير ولي اشاره است بآيه سوره مائده انما وليكم الله و رسوله والذين امنوا و آيه سوره نسا اطيعوا الله واطيعوا الرسول
واولى الامر منكم و هر دو مذكور است در كافي در كتاب الحجة در حديث هفتم باب هشتم كه باب فرض طاعة الائمة عليهم السلام
و آيه سوره احزاب النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم و حاصل اينست كه امام حق اختيار در كار مردمان پيش از
خود شان دارد پس نكاحى كه برضاى او نباشد از كسى كه عارف منكر است باطل و از درجه اعتبار ساقط است و جماع
زنا است طلاق في غير عدة اشاره است بآيه سوره طلاق اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن و مراد بعدة طهرست و
اين مبنى بر اينست كه مخالفان طلاق در حيض را تجويز كرده اند پس اگر طلاق ايشان در طهر واقع شود براى صحت
نخواهد بود و خلاف حكم الله تعالى خواهد بود و في بمعنى لام است و در بعض نسخ لغير است فاما من دخل بيان آنست
كه اگر مخالفان توبه كنند توبه ايشان مقبول است و اسقاط گناهان سابقه ميكند الزكوة فيهم عبارتست از زكوة
كه مخالفان ميدهند بمستحقين و حاصل سؤال اينست كه آيا جائز است شيعه امامية را گرفتن زكوة از ايشان الف
الزكوات براى عهد خارجى است و مراد زكوات مخالفان است و جمع باعتبار هر نوع زكوة است زكوة درهم و زكوة
دينار و زكوة حنطه و زكوة شعير و زكوة تمر و زكوة زبيب و زكوة ابل و زكوة بقر و زكوة غنم و ظاهر فانتم احق به آنجا
اينست كه گرفتن جائز باشد هر چند كه گيرنده داخل اصناف مستحقين زكوة نباشد بقرينه من كان منكم زيرا كه من استفهاميه
است براى تعميم و اين كان براى تعميم بعد از تعميم است و مراد اينست كه اگر غنى ابن السبيل نباشد نيز داخل است احللنا
ذلك الكم مبنى بر اينست كه جميع زمين و آنچه در زمين است مال امام است موافق آنچه مذكور است در كافي در كتاب الحجة
در احاديث باب ان الارض كلها للامام كه باب صد و چهارم است مراد بضعيف مستضعف از جمله مخالفان است كه معذور
است لم يرفع مضارع غايب مجهول از باب منع است حجة عبارتست از چيزى از آيات بينات محكمات ناهيه از پيروى ظن
امر و بسؤال اهل الذكر باعتبار اينكه هر كدام صريح است در امامت امام حق براى عارف بزبان عرب و لم يعرف معلوم

ضرب است اختلاف و عبارتست از تفاوت میان ائمه مخالفان و ائمه شیعه امامیه در اینکه ائمه مخالفان پیروی ظن میکنند
در احکام و قضا و اعمال بخلاف ائمه شیعه امامیه **یعنی** و پرسیدی از مادران فرزندان عارفان منکران و از عقد
نکاح ایشان و از طلاق ایشان پس اما مادران فرزندان ایشان پس آن مادران زنا کارانند تا روز قیامت
بیان این آنکه عقد نکاح ایشان عقد نکاحی است بی اذن صاحب اختیاری و طلاق ایشان طلاقی است برای غیر
طهری پس اما کسی که داخل شده در دین ما که میخوانیم مردمان را سوی آن پس بتحقیق برطرف کرده ایمان او اثر گناه او را
و یقین او اثر شک او را و پرسیدی از زکوتی که در میان عارفان منکر است پس آنچه باشد از جمله آن زکوات پس شما
سزاوارترید بآن زیرا که ما بتحقیق حلال کردیم آنرا برای شما هر کدام که باشد از شما و هر کجا که باشد و پرسیدی از
ضعیفان که عارفان منکران نیستند پس ضعیف کسی است که مرفوع نشده سوی او حجتی و نشناخته تفاوت را
پس چون شناخت تفاوت را پس نیست ضعیف و داخل عارفان منکر است **اصل** وسألت عن الشهادات
لهم فاقم الشهادة لله عز وجل ولو على نفسك والوالدين والاقربين فيما بينك وبينهم فان خفت على
اخيك ضيما فلا وادع الى شرائط الله عز ذكره بمعرفتنا من رجوت اجابته ولا تحصن بحصن رياء وال آل
ولا تقل لما بلغت عنا ونسب الينا هذا باطل وان كنت تعرف منا خلافه فانك لا تدرى لم قلناه
وعلى اى وجه وصفناه امن بما اخبرتك ولا تفش ما استكتمناك من خبرك **شرح** فاقم الشهادة لله اشارت
است بآیه سوره طلاق که واقیموا الشهادة لله الضیم بفتح ضاد با نقطه و سکون یا دو نقطه پایین ظلم مثل
اینکه مؤمن قرض دار صاحب عسرت را مهلت ندهند تا وقت میسره الشرائط جمع شریطه که فعیله بمعنی مفعوله است
الزام کرده شده و در بعض نسخ صراطا است و بهر تقدیر عبارتست از آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف
اند در وی ظن امر بسؤال اهل الذکر اند مثل آیه سوره اعراف الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله
الا الحق بادعم فرفنا برای مصاحبت است و مصدر مضاف بمفعول است و مراد اینست که دلالت صریحه شرائط الله بر
امامت ما را نیز بیان کن من مفعول ادع است رجوت اجابته در غیر صورت وجوب تقیه است التحصن بحا بی نقطه و
با نقطه و را بی نقطه باب تفعل است تحصن نا عبارتست از مجلس ولا دعوا امر کرده بیان شده یا عبارتست از مجلس عقد
نکاح ایشان وال آل بواو و الف و کسر لام امر معتل اللام باب مفاعله است و ایجاد استیناف بیانی سابق است برای اینکه

ان

ان ضرور مناسب سؤالات است الیمن والف منصوب است بلغت بیا یکنقطه و عین با نقطه ماضی مخاطب مجهول
باب تفعیل بتقدیر بالغیر است و ان وصیله است جبر انت بفتح خا با نقطه و فتح با یکنقطه است **یعنی** و پرسیدی
از گواهیها برای مخالفان پس برپای دار گواهی را برای الله عز و جل هر چند که ضرر باشد بر خودت و پدر و مادر و
خویشاوندان نزدیکتر در آنچه میان تو و میان مخالفانست پس اگر ترسیدی بر برادر مؤمن تو ظلمی را پس اقامت
شهادت مکن و بخوان سوی الزام کرده شده های الله عز و جل با شناخت امامت ما کسی را که امید داری قبول او را
و حاضر مشو حصار زنا را و دوست دار آل محمد را و مگوی برای آنچه رسیده شده برای تو از ما و منسوب شده سوی ما
این باطل است هر چند که باشی که شناسی از ما خلاف آنرا چه بدرستی که تو نمیدانی که چرا گفتیم آنرا و بر کدام وجه قرار دادیم
آنرا تصدیق کن با آنچه خبر دادم ترا و افشا مکن آنچه را که طلب پوشانیدن کردم از تو از چیزی که بتو دادم **اصل**
ان من واجب حق اخيك ان لا تكتمه شيئا تنفعه به لامر دنياه وآخرته ولا تحقد عليه وان اساء واجب
دعوته اذا دعاك ولا تخل بينه وبين عدوه من الناس وان كان اقرب اليه منك وعده في مرضه
ليس من اخلاق المؤمنين الغش ولا الاذى ولا الخيانة ولا الكبر ولا الخنا ولا الفحش ولا الامر به **شرح**
تکتمه بتا دو نقطه معلوم باب نصر است لا تحقد بحا بی نقطه و قاف و دال بی نقطه نهی باب ضرب و علم است
و ان وصیله است اجب بفتح همزه و کسر جیم و سکون با است لا تخل بفتح خا با نقطه و تشدید لام مکسوره نهی
معتل اللام باب تفعیل است و ان در دوم نیز وصیله است ضمیر کان راجع بعدو است و ضمیر الیه راجع باخیک
یا عکس است الغش بفتح غین با نقطه و تشدید شین با نقطه مصدر باب نصر دو رو بودن و بکسر غین اسم مصدر
است الخنا بفتح خا با نقطه و تخفیف نون و الف و همزه مصدر مهموز اللام باب منع بد زبان شدن امر بفتح
همزه و کسر میم و تشدید راء مفتوحه و کسر با یکنقطه و ضمیر راجع بآنچه مذکور شد یا راجع بفحش صیغه تعجب است و
ماخوذ است از مرارت بمعنی تلخی **یعنی** بدرستی که از جمله واجب حق برادر مؤمن تو اینست که نپوشانی از او چیزی را که
نفع رساند او را بآن در کار دنیای او و آخرت او و کینه در دل مگیر او هر چند که بد کرده باشد و قبول کن خواندن او را
چون بخواند ترا برای ضیافت و میان او و میان دشمنش از جمله مخالفان هر چند که باشد نزدیکتر
سوی او از تو و عیادت کن او را در بیماریش نیست از خوبیهای مؤمن دورو بودن و بیزار کردن و خیانت

درو زمانست و نزد برادر شیء و نزد بریدن اشیاء و نزد بعض جنبنده الخ بند کو رشد از خلاف خود میسر نزد مومنین

اصل فَاِذَا رَاَیْتَ الْمُشَوَّهَ الْاَعْرَابِیَّ فِی جَحْفَلٍ جَرَّارٍ فَانْتَظِرْ فَرَجَكَ وَلِشِیعَتِكَ الْمُؤْمِنِینَ فَاِذَا
انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ فَارْفَعْ بَصَرَكَ اِلَی السَّمَاءِ وَانْظُرْ مَا فَعَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِالْمُجْرِمِینَ فَقَدْ فَسَّرْتُ لَكَ جُمَلًا
جُمَلًا وَصَلَّی اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْاَخْیَارِ شرح المشوّه بشین با نقطه و ها اسم مفعول باب تفعیل زشت
صورت الاعرابی بفتح همزه واحد اعراب بغایت کافر و منافق و جاهل باحکام دین و این اشارة است باین سورهٔ توبه الاعراب
اشدّ کفرا و نفاقا واجدر الّا یعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله و اینجا عبارتست از مروان الرشید که امر بحبس فرمان
کرد الجحفل بفتح جیم و سکون حاء بی نقطه و فتح فاء و تخفیف لام لشکر بسیار الجرار بکسر جاء بی نقطه و تخفیف دو راء
حرف ضمّ جا و تشدید راء گزیدگان و مراد اینجا صاحب قوت و شوکت و اسباب جنگ است و در بعض نسخ جرار بفتح جیم
راء اول است بمعنی صاحب جیش و حاصل هر دو یکی است ولشیعتك بتقدیر والفرج لشیعتك است و این اشاره است
بطلب مامون امام رضا علیه السلام را و ولی عهد کردن او و راحت شیعه از ماسید در آن زمان موافق آنچه مذکور است در
کافی در کتاب الحجة در حدیث ششم مولد ابی الحسن الرضا علیه السلام که بیاید و نوزدهم است انکسفت بشین با نقطه و فاء
است و در بعض نسخ بسین بی نقطه است و بنابر اول انکساف شمس عبارتست از ظهور و خروج امام رضا علیه السلام
از حجاب اختفا و سما عبارتست از امام رضا علیه السلام موافق آنچه گذشت در کتاب الصیام در حدیث سوم باب فی لیلة
القدر که باب شصت و نهم است ما فعل الله بالمجرمین عبارتست از آنچه واقع شده در مجالس امام رضا علیه السلام با
اصناف مخالفین در حضور مامون مثل الزام حجج و حضور برایشان و ملزم شدن ایشان مذکور است در کتاب توحید
ابن بابویه مثل فرو بردن صورت شیر بعض اهل استهزا را چنانچه مذکور است در عیون اخبار الرضا و بنابر دوم
انکساف شمس عبارتست از موت امام موسی کاظم علیه السلام و سما عبارتست از ثانی ما باعتبار اینکه نزول قضا و قدر
الهی و ملائکه از آن میشود و ما فعل الله عبارتست از موت هرون و اختلاف میان پسران او و وقوع محاربات و کشته
شدن محمد امین و مانند اینها یا انکساف شمس عبارتست از وفات امام رضا علیه السلام و ما فعل عبارتست از موت
مامون و سست شدن دولت خلفای عباسیه که بعض ایشان کشته میشدند و بعضی مخلوع میشدند
و کور کرده میشدند بتسلط غلامان و منقرض شدند بهلاکو خان جملا را اول بضم جیم و فتح میم جمع جمله بضم جیم

وسکون

وسکون میم است و مفعول به است و در دوم بفتح جیم و سکون میم مصدر باب نصر است بمعنی جمع او
مصدر بمعنی اسم فاعل و حال فاعل فسّرت است یا نائب ظرف زمان و منصوب بظرفیت است مثل اتیتك قدوم الحاج
و مراد اینست که ما فعل الله عزّ و جلّ بالمجرمین عبارتست از اصناف وقایع بسیار بیشمار که جمع کرده شده در
لفظ یعنی پس چون دیدی آن زشت کافر را در لشکری با کثرت و مدت پس منتظر باش راحت ترا و راحت دوستان
پیروان تو که مومنان اند پس چون منجلی شود آفتاب برج امامت پس بردار چشم خود را سوی آسمان و نگاه کن که
چه کرد الله عزّ و جلّ با مجرمان پس بتحقیق بیان کردم برای تو چندین جمله را بر حالی که جمع کننده بودم ایشان را در
لفظ و درود فرستاد الله بر محمد و آل او که بهتران اند چهل و چهارم اصل حدیث نادر حُمَیْدُ بْنُ زِیَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ
سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اَیُّوبَ وَعَلِیُّ بْنُ اِبْرَاهِیمَ عَنْ اَبِیهِ جَمِیعًا عَنْ اَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ اَبِی نَصْرٍ عَنْ اَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ
عَنْ اَبِی بَصِیرٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اَتَی اَبُو ذَرٍّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللهِ
اِنِّی قَدِ اجْتَوَیْتُ الْمَدِینَةَ اَفَتَاْذَنُ لِی اَنْ اَخْرُجَ اَنَا وَابْنُ اَخِی اِلَی مُزَیْنَةَ فَنَكُونُ بِهَا فَقَالَ اِنِّی اَخْشَی
اَنْ تُغِیرَ عَلَیْكَ خَیْلٌ مِنَ الْعَرَبِ فَیُقْتَلَ ابْنُ اَخِیكَ فَتَاْتِیَنِی شَعِثًا فَتَقُومَ بَیْنَ یَدَیَّ مُتَّكِئًا عَلَی عَصَاكَ
فَتَقُولُ قُتِلَ ابْنُ اَخِی وَاَخَذَ السَّرْحَ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللهِ بَلْ لَا یَكُونُ اِلَّا خَیْرًا اِنْ شَاءَ اللهُ شرح وعلی عطف
بر حمید است جمیعا عبارتست از محمد بن ایوب و ابرهیم بن هاشم اجتویت بجیم و یاء دو نقطه یا بین ماضی
معلوم باب افتعال است الاجتواء ناموافق یافتن جایی مزینه بضم میم و فتح زای و سکون یاء دو نقطه یا بین قبیله ایست
از اعراب تغیر بغین با نقطه و یاء منقلبه از واو و واو مضارع غایبه معلوم باب افعال است الشعث بفتح شین
با نقطه و سکون و کسر عین بی نقطه و ثاء سه نقطه پریشان حال و کذا الموده السرح بفتح سین بی نقطه و راء
و حاء بی نقطه مصدر باب منع چرانیدن بکلا شتر و مصدر بمعنی اسم فاعل است یعنی احتمالی است غریب روایت
کرد حمید بن زیاد از حسن بن محمد بن سماعة از محمد بن ایوب و روایت کرد علی بن ابرهیم از پدر خویش هر دو از احمد
محمد بن ابی نصر از ابان بن عثمان از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آمد ابوذر نزد رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم پس گفت که من ناموافق یافتم مدینه را آیا پس رخصت میدهی مرا اینکه بیرون روم من و پسر برادرم
سوی قبیله مزینه پس باشیم در آن پس گفت که بدرستی که من میترسم از اینکه تاخت کنند بر تو سواران از عرب

پس کشته شود پسر برادرت پس بیایی نزد من پریشان حال پس بایستی نزد من تکیه کننده بر عصای خود پس گویی
که کشته شد پسر برادرم و گرفته شد گله شتر پس گفت ابوذر ای رسول الله بلکه نمیشود خروج ما مگر بخیر اگر
خواهد خدا **اصل** فاذن له رسول الله صلى الله عليه وآله فخرج هو وابن اخيه وامرأته فلم يلبث
الا يسيرا حتى غارت خيل لبني فزارة فيها عيينة بن حصن فأخذت السرح وقتل ابن اخيه
وأخذت امرأته من بني غفار واقبل ابو ذر يشتد حتى وقف بين يدي رسول الله صلى الله
عليه وآله وبه طعنة جائفة فاعتمد على عصاه وقال صدق الله ورسوله اخذ السرح وقتل ابن اخي
وقمت بين يديك على عصاي فصاح رسول الله صلى الله عليه وآله في المسلمين فخرجوا في
الطلب فردوا السرح وقتلوا نفرا من المشركين **شرح** در نسخه غارتنا از باب نصر است و آن بمعنی اغارت
از باب افعال است فزاره بفتح فا و تخفیف زای و الف و را نام قبیله ایست از غطفان بنی غفار بکسر غین با
نقطه و تخفیف فا و را قبیله ابوذر است طعنه جائفه آنست که بجوف رسیده باشد و مذکور است در کافی
در کتاب الدیات در حدیث در باب سی و ششم که باب تفسیر الجراحات والشجاج است **یعنی** پس رخصت داد
او را رسول الله صلی الله علیه و آله پس بیرون رفت و پسر برادرش و زنش پس نماندند مگر اندکی تا آنکه تاخت کردند
ستوران بنی فزاره در ایشان بود عیینه بن حصن که از مؤلفة قلوبهم است پس گرفته شد گله شتر و کشته
شد پسر برادرش و گرفته شد زنش از بنی غفار و رو آورد ابوذر میدوید تا آنکه ایستاد پیش رسول الله
صلی الله علیه و آله و بود با او زخمی که بدرون شکمش رسیده بود پس تکیه کرد بر عصای خود و گفت که راست گفت
الله و رسولش گرفته شد گله شتر و کشته شد پسر برادرم و ایستادم در پیش تو بر عصای خود پس ندا
کرد رسول الله صلی الله علیه و آله در مسلمانان پس بیرون رفتند در طلب پس برگردانیدند گله شتر را و
کشتند جمعی از مشرکان را **پنجم اصل** ابان عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال نزل رسول
الله صلى الله عليه وآله في غزوة ذات الرقاع تحت شجرة على شفير واد فأقبل سيل فحال بينه
وبين اصحابه فرآه رجل من المشركين والمسلمون قيام على شفير الوادي ينتظرون متى ينقطع
السيل فقال رجل من المشركين لقومه انا اقتل محمدا **شرح** روایت کرد ابان بن عثمان از ابو بصیر

از امام

از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که فرود آمد رسول الله صلی الله علیه و آله در غزوه ذات
الرقاع بکسر را و قاف و عین بی نقطه در پایین درختی بر کنار رودخانه پس آمد سیلی پس حائل شد میان او
و میان اصحابش پس دید او را مردی که جاسوس بود از مشرکان و حالی که مسلمانان ایستادگان بودند
بر کنار رودخانه انتظار میکشیدند که کی بریده میشود سیل پس بعد از رسیدن خبر بمشرکان گفت مردی
از مشرکان جماعت خود را که من میکشم محمد را **اصل** فجاء وشد على رسول الله صلى الله عليه وآله بالسيف
ثم قال من ينجيك مني يا محمد فقال ربي وربك فنسفه جبرئيل عليه السلام عن فرسه فسقط على ظهره
فقام رسول الله صلى الله عليه وآله فأخذ السيف وجلس على صدره وقال من ينجيك مني يا غورث
فقال جودك وكرمك يا محمد فتركه فقام وهو يقول والله لانت خير مني واكرم **شرح** شد بشین با نقطه
و تشدید دال بی نقطه بمعنی حمله آورد است نسف بفتح نون و سکون سین بی نقطه و فا مصدر باب
ضرب بمعنی جدا کردن است غورث بفتح غین با نقطه و سکون واو و فتح را و ثا سه نقطه اسم آن مرد است و اسم پدرش
حارث است **یعنی** پس آمد و حمله کرد بر رسول الله صلی الله علیه و آله با شمشیر بعد از آن گفت که نجات میدهد
ترا از من ای محمد پس گفت که رب من و رب تو پس کند او را جبرئیل علیه السلام از اسبش پس افتاد بر پشت خود
پس برخاست رسول الله صلی الله علیه و آله پس گرفت شمشیر را و نشست بر سینه او و گفت که نجات میدهد
ترا از من ای غورث پس گفت که جود تو و کرم تو ای محمد پس گذاشت او را پس غورث برخاست و او میگفت
که قسم بالله که هر آینه تو بهتری از من و کریمتری **ششم اصل** علي بن ابراهيم عن ابيه عن القاسم بن محمد
عن سليمان بن داود المنقري عن حفص بن غياث عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال ان قدرتم
ان لا تعرفوا فافعلوا وما عليك ان لم يثن عليك الناس وما عليك ان تكون مذموما عند الناس
اذا كنت محمودا عند الله تبارك وتعالى **شرح** مضمون این در فی محبتنا وطاعتنا مذکور است با اختلافی
در بعض الفاظ در کافی در کتاب الایمان والکفر در حدیث یازدهم باب دویست و سیوم که باب بی عنوان است
و بعد از باب الاستدراج است منقر بکسر میم و سکون نون و فتح قاف و را نام قبیله ایست از تمیم ما دون
استفهامیه انکاریه است ان دوم بفتح و کسر هر دو میتواند بود و بنا بر اول بتقدیر فی ان است و بنا بر دوم

شرطیه است لم یثن شاء بر نقطه مضارع معلوم معتل اللام باب افعال یا باب تفعیل است و در بعض
نسخ لا یثنی است و بنا بر آن بفتح همزه است ان در چهارم بفتح همزه است یعنی روایت کرده علی بن ابراهیم
از پدرش از قاسم بن محمد از سلیمان بن داود منقری از حفص بن غیاث از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت که امام گفت که اگر توانید که شناخته نشوید پس چنان کنید و چه باک است بر تو در اینکه ثنا بر تو
نگفته باشند مردمان بر تو و چه باک است بر تو در اینکه باشی مذموم نزد مردمان چون باشی محمود نزد الله
تبارک و تعالی اصل إنّ أمیر المؤمنین علیه السّلام کان یقول لا خیر فی الدّنیا إلّا لأحد رجلین
رجل یزداد فیها کلّ یوم إحسانا و رجل یتدارک منیّته بالتّوبة و أنّى له بالتّوبة و الله أن
لو سجد حتّى ینقطع عنقه ما قبل الله عزّ و جلّ منه عملا إلّا بولایتنا أهل البیت ألا و من عرف
حقّنا أو رجا الثّواب بنا و رضی بقوته نصف مدّ کلّ یوم و ما یستر به عورته و ما أکنّ به رأسه
و هم مع ذلک و الله خائفون وجلون ودّوا أنّه حظّهم من الدّنیا شرح رجلان رجال مجرور بدل
تفصیل رجلین است و اول عبارتست از کسی که بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله متزلزل نشد
اصلا و ثابت قدم بود در ولایت امیر المؤمنین علیه السلام مثل سلمان و ابوذر و مقداد و دوم عبارتست
از کسی است که متزلزل شده بعد از آن توبه کرد و مجموع دو قسم اقل قلیل اند چنانچه بیان میکند بقول او که
من عرف حقنا التدارک مصدر باب تفاعل دریافتن چیزی که فوت شده باشد یا در عرضه فوت باشد
منیته بضم میم و سکون نون و فتح یاء دو نقطه پایین و فتح تاء دو نقطه بالا و ضمیر است المیارد زد
و مراد اینجا بهشت و رضوان است انی بفتح همزه و تشدید نون و الف استفهام تقلیلی است نظیر
آنچه مذکور است در کافی در کتاب الحجة در حدیث سوم باب نادر فی حال الغیبة که باب هفتاد و هشتم است
و در حدیث سیزدهم باب فی الغیبة که باب هفتاد و نهم است که بل أین هم و کم هم أولئک الأقلّون عددا
با در بالتوبة متعلق بمحذوف است بتقدیر التدارک بالتوبة فا در فوالله برای تفریع بر ترک توبه
اکثر اصحاب است ان بفتح همزه و سکون نون زایده است الا بولایتنا بکسر واو و تصدیق بامامت کسی
اهل البیت منصوب باختصاص است یا مجرور بعطف و بیان است الا بفتح همزه و تخفیف لام حرف

استفتاح

استفتاح است من بفتح میم و سکون نون برای استفهام تقلیلی است در بعض نسخ او رجا بهم ثوابنا و
و بنا بر آن من عرف حقنا عبارتست از رجل اول است و او رجا عبارتست از رجل دوم است و در بعض نسخ همزه
نیست و آن موافق کافی است قوته بضم قاف و سکون واو است نصف مجرور است مد بضم میم و تشدید دال
بیفشرد عبارتست از قدری از گندم و مانند آن که در دو دست گشوده و کشیده در پهلوی یکدیگر گنجد
و آن ربع صاع است و صاع قریب سی من تبریز است که مضبوط است اکن بتشدید نون مفتوح ماضی
معلوم باب افعال است ضمیر هم راجع بمن است باعتبار تعدد معنی نظیر آیه سوره هود من کان یرید الحیوة الدنیا
و زینتها نوف الیهم اعمالهم او جل بفتح واو و کسر جیم کسی که دلش میطپد از ترس ضمیر انه راجع بتصدیق بامامت امیر
المؤمنین علیه السلام بواسطه است من بکسر میم برای بیانیت است یعنی بدرستی که امیر المؤمنین علیه السلام بود که
میگفت که نیست خیری در دنیا مگر برای یکی از دو مرد از جمله اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله مردی که زیاد می
شود در هر روز باعتبار نیکو کردن و مردی که در می یابد مردن خود را بوسیله توبه و کجاست برای او آن
دریافتن بتوبه قسم بالله که اگر سجده میکرد تا آنکه بریده شود گردن او و قبول نمیکرد الله عز و جل از او عملی
را مگر بوسیله تصدیق بامامت ما خاندان آگاه باشید و کسیکه شناخت ما را یا امیدوار شد ثواب آخرت را بوسیله
ما و راضی شد بجیره خود نیم مد در هر روزی و آنچه بپوشاند بآن عورت خود را و خانه که سایه کند بآن بر سر
او و ایشان با وجود آن ترسناکان اند دل طپانند دوست داشته اند این که تصدیق بامامت ما نصیب ایشان
باشد عوض دنیا و ما فیها اصل و کذلک وصفهم الله عزّ و جلّ حیث یقول و الّذین یؤتون ما آتوا
و قلوبهم وجلة ما الّذی أتوا به أتوا و الله بالطّاعة مع المحبّة و الولایة و هم فی ذلک خائفون
أن لا یقبل منهم و لیس و الله خوفهم خوف شکّ فیما هم فیه من إصابة الدّین و لکنّهم خافوا أن
یکونوا مقصّرین فی محبّتنا و طاعتنا شرح هو فعل در یؤتون ما آتوا از باب افعال است و مضارع در
اول و ماضی در دوم مبنی بر اینست که این اخبار است بآنکه بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله
خواهند داد حقی را که در زمان رسول الله داده بودند در روز غدیر خم و مانند آن و آن وصایت امیر
المؤمنین علیه السلام است آتوا اول از باب ضرب است و با برای تعدیه است و ماضی مبنی بر اینست که آنچه مستقبل

بوده دو زمان نزول به ماضی شده در زمان ورود این حدیث یعنی و چنان مدح کرد آیات
الله عز وجل در جایی که میکوید که در سوره مؤمنون که و جمعی که میدهند عطا از رسول الله را که
دادند در زمان رسول به حالی که دلهای ایشان لرزان از ترس است جهت آنکه ایشان را دادند عطا از رسول
نیز دادند قسم بالله فرمانبردار او را با دوستی و تصدیق امامت بحالی که ایشان در وقت دادن
ترسناک شدند از اینکه مقبول نشود آن دادن از ایشان و بینه قسم بالله ترس ایشان ترسی که از روی شک
باشد در آنچه دانند که در باختن دین است و لیک ایشان ترسیدند از اینکه باشند تقصیر کنندگان در دوستی
ما و فرمان برداری ما اصل ثم قال ان قدرت ان لا تخرج من منزلك فافعل فان عليك في خروجك
ان لا تغتاب و لا تكذب و لا تحسد و لا ترائي و لا تتصنع و لا تداهن ثم قال نعم صومعة
المسلم بيته يكف فيه بصره و لسانه و نفسه و فرجه ان من عرف نعمة الله بقلبه استوجب المزيد
من الله عز وجل قبل ان يظهر شكرها على لسانه شرح ترائی براء و همزه و یاء مضارع مخاطب معلوم
باب مفاعله است الصومعة بفتح صاد بی‌نقطه و سکون واو و فتح میم و عین بی‌نقطه عبادتخانه ترسایان
مراد اینجا عبادتخانه است نفسه بفتح نون و سکون فاء است و کف بمعنی بازداشتن است از نگاه داشتن آن
از میل به سوی آنچه چشم می‌بیند از زینتهای اهل دنیا موافق آیه سوره نازعات و نهی النفس عن الهوی یعنی
بعد از آن امام گفت که اگر توانی که بیرون نروی از خانه تو پس بکن چه بدرستی که واجبست بر تو در بیرون رفتن
تو اینکه بدگویی کسی نکنی و دروغ نگویی و حسد نکنی و خودنمایی نکنی و سلفگی نکنی به تغافل و ترک نهی از
منکر که مطلع بر آن شوی بعد از آن امام گفت که خوب عبادتخانه مسلمان است خانه او بیان این که باز
دارد در آن از حرام چشمش را و زبانش را و طبعش و فرجش را بدرستی که هر که شناخت قدر نعمت الله را
بدلش مستحق شد زیادتی نعمت را از جانب الله عز وجل پیش از آنکه ظاهر شود شکر آن بر زبانش اصل و من
ذهب يرى ان له على الآخر فضلا فهو من المستكبرين فقلت له انما يرى ان له عليه فضلا
بالعافية اذا رآه مرتكبا للمعاصي فقال هيهات هيهات فلعله ان يكون قد غفر له ما اتى
و انت موقوف محاسب اما تلوت قصة سحرة موسى صلى الله عليه ثم قال و كم من مغرور

بما قد انعم الله عليه و كم من مستدرج بستر الله عليه و كم من مفتون بثناء الناس عليه
شرح یری مضارع غائب معلوم مهموز العین و معتل اللام باب منع یا باب افعال است العافیة بی آفت
بودن و اینجا عبارة است از ترک معاصی ان بفتح همزه و سکون نون زائده است یا مصدریه است لعله
بتقدیر لعله حال است اتی ماضی معلوم باب ضرب بمعنی ارتکب است کم سه خبریه است بمعنی کثیر و مبتدا
مغرور تمیز کم است و قایم مقام نظیر حال در اخطب ما یکون الامیر و هو قایم و میتواند که بما خبر مبتدا باشد
و متعلق بفاعل محذوفی که از جنس مغرور است بتقدیر کم من مغرور مغرور بما ما مصدریه و موصوله میتواند
بود المستدرج بفتح رای بدام کشیده شده بتدریج ستر بفتح سین مصدر باب نصر است ثناء بفتح ثاء سه نقطه
و نون و الف و همزه منقلبه از یا اسم مصدر باب افعال یا باب تفعیل است یعنی و هر که رفت که بیند ایی
کاو راست به و بجای سلامت از گناه چون دید او را مرتکب گناهان پس امام گفت که دور شد دور شد
و شاید که او شود که بتحقیق بخشایش کرده شده باشد برای او آنچه مرتکب شده و واداشته شده باشی حسا
کرده شده باشی آیا نخواندی از قرآن حکایت ساحران موسی صلی الله علیه بعد از آن امام گفت که بسی بازی
خورده باینکه بتحقیق انعام کرد الله بر او بمال و فرزند و مانند اینها و بسی بدام کشیده شده بپوشانیدن
الله گناهان او را و بسی گرفتار از سود باو فریب مردمان بر او اصل ثم قال انی لا ارجو النجاة لمن
عرف حقنا من هذه الامة الا لاحد ثلاثة صاحب سلطان جائر و صاحب هوى و الفاسق المعلن
ثم تلا قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ثم قال يا حفص الحب افضل من
الخوف ثم قال والله ما احب الله من احب الدنيا و والى غيرنا و من عرف حقنا و
احبنا فقد احب الله تبارك و تعالى شرح الحب افضل من الخوف مبنی بر این است که حب صادر است
از ایمان و تصدیق او است و خوف از فعل مامور به و ترک منهی عنه است و شک نیست که ایمان
اصل سایر اعمال است و افضل سایر اعمال است یعنی بعد از آن امام گفت که بدرستی که من هرآینه
امیدوار دم رهایی از جهنم را برای کسی که شناخت حق ما را از جمله این امت مگر برای یکی از سه کس اول
پادشاه ستمکار دوم پادشاه? خود رایی و خواهش نفس و سوم فاسق آشکار کننده فسق خود بعد از آن

امام خواند از سورهٔ آل عمران که بگو که اگر بوده‌اید که دوست میدارید الله را پس تابع
شوید مرا و اوامر و نواهی او را تا دوست دارد شما را الله بعد از آن امام گفت که آیا عرض
دوستی فاضلتر است از ترس بعد از آن امام گفت که قسم بالله که دوست نداشت الله را کسی که
دوست داشت دنیا را و پیروی کرد غیر ما را و هر که شناخت حق ما را و دوست داشت ما را پس
بتحقیق دوست داشته الله را تبارک و تعالی اصل فبکی رجل فقال لا تبکی لو ان اهل
السموات والارض کلهم اجتمعوا یتضرعون الی الله عز وجل ان ینجیک من
النار و یدخلک الجنة لم یشفعوا فیک ثم قال یا حفص کن ذنبا ولا تکن راسا
یا حفص قال رسول الله صلی الله علیه وآله من خاف الله کل لسانه شرح رجل عبارت
از حفص خود اوست زیرا که او عامی المذهب بوده و از جانب هرون قاضی شده در بغداد و بعد از آن
در کوفه و لم یشفعوا مجهول باب تفعیل است کل بتشدید لام معلوم باب نصر است و مراد اینست که حکم
قضا را ترک کرد یعنی پس گریه کرد مردی پس امام گفت که آیا گریه میکنی اگر میبود آنکه اهل آسمانها و زمین
همگی ایشان فراهم شده باشند که زاری کنند سوی الله عز وجل برای اینکه رها کنند ترا از آتش جهنم
و داخل کنند ترا در بهشت مقبول الشفاعه نمیشوند در تو بعد از آن امام گفت که ای حفص باش دنبال و
مباش سر کرده ای حفص گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که ترسید از عتاب الله کند شد زبانش
اصل ثم قال بینا موسی بن عمران یعظ اصحابه اذ قام رجل فشق قمیصه ولکن اشرح
عن قلبک ثم قال مر موسی بن عمران علیه السلام برجل من اصحابه وهو ساجد فانصرف من
حاجته وهو ساجد علی حاله فقال موسی بن عمران علیه السلام لو کانت حاجتک بیدی
لقضیتها لک فاوحی الله عز وجل الیه یا موسی لو سجد حتی ینقطع عنقه حتی یتحول عما اکره
الی ما احب شرح اشرح بشین بانقطه و راء و حاء بی‌نقطه امر باب منع است از شرح بفتح شین و سکون راء
پرده برداشتن از چیزی یعنی بعد از آن امام گفت که میان اینکه موسی بن عمران وعظ میگفت یاران خود
را ناگاه برخاست مردی و درید پیراهن خود را پس وحی کرد الله عز وجل سوی او که ای موسی بگو او را که

مده پیراهنت را ولیک پرده بردار برای من از دل تو تا پیروی حق کند بعد از آن امام گفت که
گذشت موسی بن عمران بمردی از یاران خود که بر حالی که او سجده کننده بود پس برگشت موسی از حاجت
خود بر حالی که آن مرد سجده کننده بود بر حال خود پس گفت موسی علیه السلام که اگر میبود حاجت تو بدست
من هر آینه روا میکردم آنرا پس وحی کرد الله عز وجل سوی او که ای موسی اگر سجده میکرد تا اینکه بریده شود گردنش
قبول نمیکردم آنرا تا آنکه منتقل شود از پیروی باطل سوی پیروی حق فصل پانزدهم پنج حدیث است
اول اصل حب رسول الله صلی الله علیه وآله علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر
عن هشام بن سالم وغیره عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما کان شیء احب الی رسول الله
صلی الله علیه وآله من ان یظل جائعا خائفا فی الله شرح یظل بظاء بانقطه و تشدید لام مضارع
غایب معلوم باب افعال است الاظلال داخل شام کردن کسی را مهربانی و مهمانداری یعنی این حدیث رسول
الله صلی الله علیه وآله است روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم و غیر او
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نبود چیزی محبوب تر سوی رسول الله صلی الله علیه وآله از اینکه مهم
سازی کند که سیر نشد تا برای رضای الله دوم اصل عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد وابو
علی الاشعری عن محمد بن عبد الجبار جمیعا عن ابن فضال عن علی بن عقبة عن سعید بن
عمرو الجعفی عن محمد بن مسلم قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام ذات یوم وهو یاکل
متکئا قال وقد بلغنا ان ذلک یکره فجعلت انظر الیه فدعانی الی طعامه شرح المتکی بتشدید
تاء دو نقطه بالای مفتوحه که اولش منقلب از واو است و کسر کاف و همزه اسم فاعل باب افتعال اعتماد کننده
بر چیزی در نشستن یا در ایستادن نهایه فیه لا آکل متکئا فی العربیة کل من استوی قاعدا علی وطاء متمکنا
والعامة لا تعرف المتکی الا من مال فی قعوده معتمدا علی احد شقیه والتاء فیه بدل من الواو واصلها من الوکاء
وهو ما یشد به الکیس وغیره کانه اوکأ مقعدته وشدها بالقعود علی الوطاء الذی تحته ومعنی الحدیث انی
اذا اکلت لم اقعد متمکنا فعل من یرید الاستکثار منه ولکن آکل بلغة فیکون قعودی مستوفزا ومن حمل
الاتکاء علی المیل الی احد الشقین تاوله علی مذهب الطب فانه لا ینحدر فی مجاری الطعام سهلا ولا یسیغه

فصل پانزدهم

هنيئا وربما نادى **يعني** روايت كردند جمعي از ياران ما از سهل بن زياد و روايت كرد ابو علي اشعري از محمد بن عبد الجبار همگي از حسين بن علي بن فضال از علي بن عقبه از سعيد بن عمرو جعفي از محمد بن مسلم گفت كه داخل شدم بر امام محمد باقر عليه السلام در ساعتي روزي و او چيزي ميخورد و تكيه كننده بود گفت كه و تحقيق بود كه مي رسيد بما اينكه مكروه است پس شروع كردم نگاه ميكردم سوي او پس خواند مرا سوي طعامش **اصل** فلما فرغ قال يا محمد لعلك ترى رسول الله صلى الله عليه وآله رأته عين يأكل وهو متكئ من أن بعثه الله إلى أن قبضه ثم قال يا محمد لعلك ترى أنه شبع من خبز البر ثلاثة أيام متوالية من أن بعثه الله إلى أن قبضه ثم رد على نفسه فقال لا والله ما شبع من خبز البر ثلاثة أيام متوالية منذ بعثه الله إلى أن قبضه **شرح** ترى مضارع مخاطب معلوم باب منع يا مجهول باب افعال بمعنى تظن است ان بفتح همزه و سكون نون مصدريه است و مصدر نائب ظرف زمان است شبع معلوم باب علم است منذ چون داخل جمله شود ظرف زمان است و مضاف بجمله است مقصود اينست كه كراهت اين دو عمل مخصوص رسول الله در زمان رسالت است و دوام است و جاري نيست **يعني** پس وقتي كه فارغ شد گفت كه اي محمد شايد كه تو از جمله من كان كه گمان ميكند كه رسول الله صلى الله عليه وآله ديد او را چشمي كه چيزي ميخورده باشد بر حالي كه او تكيه كننده باشد از زماني كه مبعوث كرد او را الله تا زماني كه قبض كرد او را بعد از آن برگردانيد امام بر خودش پس با خود گفت كه نه قسم بالله كه نديد او را چشمي كه چيزي ميخورده باشد بر حالي كه او تكيه كننده باشد از زماني كه مبعوث كرد او را الله تا زماني كه قبض كرد او را بعد از آن امام بر گردانيد بر خودش پس با خود گفت كه نه قسم بالله كه سير نشد نان گندم سه روز پي در پي در زماني كه مبعوث كرد او را الله تا زماني كه قبض كرد او را **اصل** أما إني لا أقول إنه كان لا يجد لقد كان يجيز الرجل الواحد بالمائة من الإبل فلو أراد أن يأكل لأكل ولقد أتاه جبرئيل عليه السلام بمفاتيح خزائن الأرض ثلاث مرات يخيره من غير أن ينقصه الله تبارك وتعالى مما أعد له يوم القيامة شيئا فيختار التواضع لربه جل وعز وما سئل شيئا قط فيقول لا إن كان أعطى وإن لم يكن قال يكون وما أعطى على الله شيئا قط إلا سلم ذلك إليه حتى إن كان ليعطي الرجل الجنة فيسلم الله ذلك إليه **شرح** يجيز بجيم و يا دو نقطه پايين و زاي مضارع غايب معلوم باب افعال ماخوذ است از جايزه بمعني عطيه

بكان

نجيب با نقطه و يا دو نقطه پايين و را مضارع غايب معلوم باب تفعيل جمله حاليه است و ضمير مستتر راجع بجبرئيل است فيختار عطف بر يخيره است سئل ماضي مجهول باب منع است و ضمير مستتر راجع برسول مفعول اول و نائب فاعل است شيئا مفعول دوم است فيقول مرفوع بعطف بر سئل است و مضارع باعتبار تاخر زمان قول از زمان سؤال است و جايز نيست كه فيقول منصوب باشد بتقدير ان بعد از نفي زيرا كه فاء اينجا براي سببيت نيست ان بكسر همزه و سكون نون شرطيه است كان تامه است و ضمير مستتر راجع بشيء است اعطى ماضي معلوم باب افعال جزاي شرط است و بتقدير فقد اعطى است زيرا كه ماضي است لفظا و معنى مثل ان كنت قلته فقد علمته و بر اين قياس و ان لم يكن قال يكون جمله يكون دعائيه و خبريه ميتواند بود سلم ماضي غايب معلوم باب تفعيل است و ضمير مستتر راجع بالله است و ضمير اليه راجع برسول الله است ان بكسر همزه و سكون نون مخففه از مثقله است و ضمير شان مقدر است ضمير ليعطي راجع برسول الله و راجع برجل ميتواند بود **يعني** آگاه باش بدرستي كه من نميگويم كه بدرستي كه او بود كه نمي يافت چيزي بدرستي كه او اينه تحقيق بود كه جايزه ميداد يكمرد را صد از جمله شتر پس اگر ميخواست كه خورد هر اينه ميخورد و هر اينه تحقيق داد او را جبرئيل عليه السلام كليدهاي خزينهاي زمين سه بار بر حالي كه مخير ميكرد او را بي آنكه ناقص كند او را الله تبارك و تعالى از جمله آنچه آماده كرده براي او در روز قيامت چيزي پس اختيار ميكرد فروتني را براي صاحب كمال اختيار خود جل و عز و نبود اينكه طلبيده شده باشد چيزي هرگز پس گويد كه نه بيان اين آنكه اگر آن چيز بوده پس تحقيق داده و اگر نبوده پس تحقيق گفته كه ميشود و نداد بنا بر خزينه الله تعالى چيزي را هرگز مگر آنكه الله تعالى تسليم كرد آن چيز را سوي او تا آنكه بدرستي كه شان اين است كه بود كه هر اينه ميداد مرد را بهشت پس تسليم كرد الله از براي او **اصل** ثم تناولني يده وقال وإن كان صاحبكم ليجلس جلسة العبد ويأكل أكلة العبد ويطعم الناس خبز البر واللحم ويرجع إلى أهله فيأكل الخبز والزيت وإن كان ليشتري القميص السنبلاني ثم يخير غلامه خيرهما ثم يلبس الباقي فإذا جاز أصابعه قطعه وإذا جاز كعبه حذفه وما ورد عليه أمران قط كلاهما لله رضا إلا أخذ بأشدهما على بدنه **شرح** تناولني ماضي غايب معلوم باب تفاعل است و ضمير مستتر راجع بامام جعفر صادق عليه السلام است تناول و فرا گرفتن دستگيري با ساعد كسي يا بازوي كسي است و ان بكسر همزه و سكون نون مخففه از مثقله است

وضمیر شان مقدر است صاحبکم عبارتست از امیر المؤمنین علیه السلم باعتبار اینکه محمد بن مسلم کوفی بود
و او علیه السلم توطن در کوفه کرده خلبة بکسر جیم وسکون لام برای نوع است کلا بکسر نون وسکون کاف نیز
برای نوع است سنبلانی بضم سین بی نقطه وسکون نون وضم با یکنقطه وتخفیف لام والف ونون منسوب
است بموضعی باعتبار اینکه در انجا کرباس را میبافته اند قاموس قمیص سنبلانی سابغ الطول او منسوب الی بلد
بالروم یحیز بخا بانقطه و یا دو نقطه پایین و را مضارع غایب معلوم باب تفعیل است غلاما منصوب
وعبارت از قنبر است یا شامل دیگران نیز هست وتعدد غلام انش مذکورست در کافی در کتاب
الوصایا در حدیث هشتم باب صدقات النبی صلی الله علیه وآله وفاطمة والائمة علیهم السلم ووصایاهم که باب بیست و
چهارم است خیرهما منصوب و مفعول دوم یخیر است یلیه معلوم باب علم است حذفه بحا بی نقطه و ذال
بانقطه وفا معلوم باب ضرب است الحذف انداختن ذکر حذفه اینجا وقطعه در اول اشاره است باینکه درازی
دامن جامه مکروه تر بود نزد او درازی آستین زیرا که کشیدن دامن جامه بر زمین عادت متکبران عجم
است یعنی بعد از ان گرفته ابن تش و گفت که بدبختی کرشان اینست که بود … شما که هر اینه می
نشستن غلام و میخورد خوردن غلام و میخورانید مردمان را نان گندم و گوشت و بر میگشت سوی
اهلش و میخورد نان جو و روغن زیتون را و بدبختی کرشان اینست که بود که میخرید … پیراهن کرباسی
بعد از ان که … میکرد غلامش را بهتران دو و می پوشید باقی ماند را پس چون می گذشت از انگشتان
می برید … را و چون می گذشت از کعب پیش می انداخت گذشته را و وارد نشد او را دو کار هرگز
که کدام از انها رضای الله باشد مگر انکه میگرفت سخت تر از دو را بر بدنش اصل ولقد ولی اثنا
خمسین سنة فما وضع آجرة علی آجرة ولا لبنة علی لبنة ولا اقطع قطیعة ولا اورث
بیضاء ولا حمراء الا سبعمائة درهم فضلت من عطایاه اراد ان یبتاع بها لاهله خادما وما
اطاق احد عمله وان کان علی بن الحسین صلی الله علیه لینظر فی الکتاب من کتب علی صلوات الله
علیه فیضرب به الارض ویقول من یطیق هذا شرح آجرة بهمزه والف و میم وضم جیم و
تشدید را و تا وحدت است لبنة بکسر لام وسکون با یکنقطه است اقطع بقاف وطا بی نقطه و

عین

وعین بی نقطه ماضی غایب معلوم باب افعال برای صاحب جزی شدنست مثل اعد البعیر القطیعه
بفتح قاف وکسر طا بی نقطه وسکون یا دو نقطه پایین وعین بی نقطه وتا وحدت یکپاره از
گوسفند یا کاو یا شتر وضان بنیابت … مفعول مطلق است بتقدیر اقطاع قطیعة البیض
بکسر با یکنقطه وکسر یا دو نقطه پایین وضاد با نقطه جمع ابیض در اسم الحمر بضم حا بی نقطه وسکون میم
جمع احمر دنانیر فضلت بفا وضاد بانقطه ماضی معلوم باب نصر و علم است العطایا بفتح عین و الف
مقصوره جمع عطیه وطمانی که داده میشود از بیت المال سال بسال ضمیر علیه راجع بعلی علیه السلم است و ضمیر ابن
باستثنای علی بن الحسین علیه السلم می باید در حدیث هفتم فصل … وظاهر اینها اسنا فی سبعمائه … الخ
مذکورست در کافی در کتاب الحجة در احادیث باب ان الائمة علیهم السلم فی العلم والشجاعة والطاعة سواء که
باب بیخا و هفتم است ان بکسر همزه وسکون نون مخففه از ثقیله است وضمیر شان مقدر است یعنی
وبتحقیق حاکم شد مردمان را پنجاه سال تقریبا پس در ان پنجاه سال نگذاشت آجر بر آجری ونه خشتی بر خشتی و
صاحب نشد … ومیراث نگذاشت درهمی را و نه دیناری را مگر هفتصد درهم که زیاده مانده بود از وظایف
او میخواست که خدمتکاری … باینها برای اهلش کنیز را و تا … و کسی عمل او را و بدبختی که شان اینست که
بود امام زین العابدین صلی الله علیه که هر اینه نگاه میکرد در نوشته از جمله نوشتهای عمل علی صلوات الله علیه
پس میزد بان زمین را و میگفت که کیست که تاب می آورد اینرا سوم اصل علی من اصحابنا عن سهل بن زیاد
عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن حماد بن عثمان قال حدثنی علی بن المغیرة قال سمعت ابا عبد الله علیه
السلم یقول ان جبرئیل علیه السلم اتی رسول الله صلی الله علیه وآله فخیره واشار علیه بالتواضع
وکان له ناصحا فکان رسول الله صلی الله علیه وآله یاکل اکلة العبد ویجلس جلسة العبد تواضعا
لله تبارک وتعالی شرح فخیره بخا بانقطه و یا دو نقطه پایین و را ماضی غایب معلوم باب افعال است
و این اشاره است باوایل باوردن کلیدهای خزاین زمین که سه بار آورد و مذکور شده در حدیث …
یعنی روایت کردند جمعی از یاران ما از سهل بن زیاد از احمد بن محمد بن ابی نصر از حماد بن عثمان گفت که
خبر داد مرا علی بن مغیره گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بدرستی که جبرئیل علیه السلم

اَمد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله پس مخیّر کرد او را و اشاره کرد بر او باختیار تواضع و جبرئیل بود برای
او خالص پس بود رسول الله صلی الله علیه و آله که میخورد نوع خوردن غلام و می نشست نوع نشستن غلام
بقصد تواضع برای الله تبارک و تعالی **اصل** ثم اتاه عند الموت بمفاتیح خزائن الدنیا فقال هذه
مفاتیح خزائن الدنیا بعث بها الیک ربک لیکون لک ما اقلت الارض من غیر ان ینقصک
شیئا فقال رسول الله صلی الله علیه و آله فی الرفیق الاعلی **شرح** اقلت بقاف و تشدید لام ماضی غائب
معلوم باب افعال است فی الرفیق خبر مبتدا محذوف است بتقدیر رغبتی الرفیق بفتح را و کسر فا فعیل بمعنی فاعل
است موافق خواهش باشد و آن دو قسم است اول لذات دنیا و آن رفیق ادنی است دوم لذات آخرت و آن
رفیق اعلی است نهایة فی حدیث الدعاء والحقنی بالرفیق الاعلی الرفیق جماعة الانبیاء الذین یسکنون اعلی علیین و هو اسم جاء علی فعیل
و معناه الجماعة کالصدیق والخلیط یقع علی الواحد والجمع و منه قوله تعالی و حسن اولئک رفیقا والرفیق
الموافق فی الطریق و قیل معنی الحقنی بالرفیق الاعلی ای بالله تعالی یقال الله رفیق بعباده من الرفق والرأفة
فهو فعیل بمعنی فاعل و منه حدیث عایشة سمعته یقول عند موته بل الرفیق الاعلی و ذلک انه خیر بین البقاء فی الدنیا
و بین ما عند الله فاختار ما عند الله **یعنی** بعد از آن جبرئیل آورد نزد او کلیدهای خزینهای دنیا را پس گفت
که اینها کلیدهای خزینهای دنیاست فرستاد اینها را سوی تو رب تو تا باشد برای تو آنچه بر داشته زمین
بی آنکه کم کند از تو چیزی را پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله رغبت من در لذات بالا
تر است **چهارم اصل** سهل بن زیاد عن ابن فضال عن علی بن عقبة عن عبد المؤمن الانصاری
عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله عرضت علی بطحاء مکة ذهبا
فقلت یا رب لا و لکن اشبع یوما و اجوع یوما فاذا شبعت حمدتک و شکرتک و اذا
جعت دعوتک و ذکرتک **شرح** شبعت و حمدتنا زباب علم اشبع و اجوع منصوب بتقدیر ان او عاطف
و مرفوع بتقدیر ان و اعمال آن میتواند بود و بتقدیر اول باید ان اشبع **یعنی** روایت کرد سهل بن زیاد
از حسن بن علی بن فضال از علی بن عقبه از عبد المؤمن انصاری از امام جعفر علیه السلم گفت که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله که عرض کرده شد بر من درّه مکه پر از طلا پس گفتم که ای صاحب کل اختیار من

نمیخواهم

نمیخواهم و لیکن میخواهم اینرا که سیر شوم روزی و گرسنه شوم روزی پس چون سیر شوم حمد میکنم ترا
و شکر میکنم ترا و چون گرسنه میشوم دعا میکنم ترا و یاد میکنم ترا **پنجم اصل حدیث عیسی بن مریم علیه السلم**
علی بن ابراهیم عن ابیه عن علی بن اسباط عنهم علیهم السلم قال فیما وعظ الله عز و جل به عیسی علیه السلم
یا عیسی انا ربک و رب آبائک اسمی واحد و انا الواحد المتفرد بخلق کل شیء و کل شیء من صنعی و
کل الی راجعون **شرح** آبائک مبنی بر اینست که دختر زاده فرزند است الاسم علامت الواحد یکانه فی هذا
اسمی واحد مبنی بر اینست که مجرد مستحضر است در او و بنا بر اینکه فاعل بمعنی قول کن محضر است در او پس خالق
کل شیء مستحضر است در او و خلق چیزی اسم از تکوین است **یعنی** ابتعث عیسی بن مریم علیه السلم است روایت کرد
علی بن ابراهیم از پدرش از علی بن اسباط بفتح همزه و سکون سین بی نقطه و با یک نقطه و طاء بی نقطه که داد
امام رضا و امام محمد تقی علیهما السلم است از یکی از ائمه علیهم السلم که گفت در آنچه پند داد الله عز و جل بآن عیسی علیه
السلم را اینست که ای عیسی من صاحب کل اختیار تو و صاحب کل اختیار پدران توام نشان من یکانه است و منم
یکانه بی همتا بر هر چیزی و هر چیزی از تدبیر من است و جمیع مخلوقات سوی من باز گشت کنندگانند
اصل یا عیسی انت المسیح بامری و انت تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی و انت تحیی الموتی بکلامی
فکن الی راغبا و منی راهبا و لن تجد منی ملجأ الا الی یا عیسی اوصیک وصیة المتحنن علیک
بالرحمة حتی حقت لک منی الولایة بتحریک منی المسرة **شرح** مسیح فعیل بمعنی مفعول یا بمعنی فاعل است
و بنا بر اول بمعنی برکت کرده شده از عار رونک و عیب ظاهر و باطن است بدست قدرت و رحمت الله تعالی
مثل آنچه مشهور است در قصه ولادت و دفع توهم مردمان از او و بنا بر دوم بمعنی بری کننده مردمان
صاحبان آفت بمالیدن دست است نهایه سمی به لانه لا یمسح ذا عاهة الا برأ و قیل لانه کان
امسح الرجل لا اخمص له و قیل لانه خرج من بطن امه ممسوحا بالدهن و قیل لانه کان یمسح الارض ای یقطعها و
قیل المسیح الصدیق و قیل هو بالعبرانیة مشیحا فعرب المتحنن بحاء بی نقطه و دو نون اسم فاعل باب تفعل تحننا
شفقت الولایة بفتح و کسر واو امامت باعتبار اینکه امام اولی بمؤمنان است از خود شان موافق آیه سوره
احزاب النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم التحری بحاء بی نقطه و راء بی نقطه مکسوره مصدر باب تفعل کردن

کردن مردمتی برای نیست است المسرة بفتح میم وفتح سین بی‌نقطه و تشدید را جای بسیاری خوشنودی
والعمل صالح است **یعنی** ای عیسی توصیح شدی بفرمان من و تو بیازی از گل مانند شکل مرغان بدستوری
من و تو زنده میکنی مردگان را بسخن من پس باش سوی من راغب واز من ترسان وهم کن نمی یابی از عذا
من پناهی را مگر سوی من ای عیسی سفارش میکنم ترا سفارش بغایت شفق بر توهم بر مایی ما انکه ثابت شد
برای تو از جانب من ولایت برای گزین کردن تو نیست مر عمل صالح را **اصل** فبورکت کبیرا وبورکت
صغیرا حیث ما کنت اشهد انک عبدی ابن امتی انزلنی من نفسک کهمک واجعل ذکری لمعادک
وتقرب الی بالنوافل وتوکل علی اکفک ولا تول غیری فاخذلک **شرح** حیث مبنی بر ضم است
ومضاف بجمله است ما زائد یا مضاف ومضاف الیه است برای افاده عموم انزلنی امر باب افعال است من
برای نسبت است فاخذلک بخا بنقطه وذال بی نقطه مضارع متکلم باب نصر منصوب است **یعنی** پس
مبارک شدی بحالی که بزرگ بودی مبارک شدی بر حالی که کوچک بودی هر جا که بودی خواه در شکم مادر
وخواه در مهد وخواه در غیر اینها و گواهی میدهم اینکه تو بنده منی پسر کنیز منی فرود آور مرا منت بدل
خود مانند قصد تو و بکردان یاد مرا برای اخرت تو و نزدیکی طلب کن سوی من بنوافل و توکل کن
بر من تا کفایت کنم ترا و کار خود مدان بغیر مرا پس توفیق کنم ترا **اصل** یا عیسی اصبر علی البلاء و
ارض بالقضاء وکن کمسرتی فیک فان مسرتی ان اطاع فلا اعصی یا عیسی احی ذکری بلسانک
ولیکن ودی فی قلبک یا عیسی تیقظ فی ساعات الغفلة واحکم لی لطیف الحکمة یا عیسی کن
راغبا راهبا وامت قلبک بالخشیة **شرح** کاف تشبیه در کمسرتی برای افاده مبالغه در طاعت
واجتناب از معصیت است چنانچه کویا که عین طاعت واجتناب از معصیت شده امت بفتح همزه وکسر میم
امر معتل العین باب افعال است ومیرانیدن دل از ترس عبارت است از ترک خودرایی وخود بینی
وان باعتبار دیگر زنده کردن دل است **یعنی** ای عیسی صبر کن بر بلا و راضی شو بقضای الهی و باش مانند
جای خوشنودی بسیار من در تو چه سببی که جای خوشنودی من اینست که اطاعت کرده شوم بایزوش
که عصیان کرده نشوم ای عیسی زنده کن یاد مرا بزبان تو وباید که باشد دوستی من در دل تو ای عیسی

بیدار باش در ساعتهای غفلت مردمان و نیکو کن برای من نازک کلمات حکمت را در پند مردمان ای عیسی
باش صاحب رغبت در ثواب من ترسان باش از عقاب من و بمیران دلت را بترس من **اصل** یا عیسی راع اللیل
لتحری مسرتی واظما نهارک لیوم حاجتک عندی یا عیسی نافس فی الخیر جهدک وتعرف بالخیر حیث
ما توجهت یا عیسی احکم فی عبادی بنصحی وقم فیهم بعدلی فقد انزلت علیک شفاء لما فی الصدور من
مرض الشیطان یا عیسی لا تکن جلیسا لکل مفتون **شرح** راع براء و کسر عین بی نقطه امر معتل اللام باب فاعل است
از اعات بمعنی عبارت است از ترجیح آن بود برای عبادت زیرا که عبادت در آن دور تر است از ریا واز تشویش خاطر
اظما بظا با نقطه و همزه امر باب علم است نهارک منصوب بظرفیت است و تشنگی در روز عبارت است از روزه
در روز گرما و در بعض نسخ اظم بفتح همزه وسکون ظا با نقطه وکسر میم امر باب افعال است بقلب همزه یا واسقاط آن
بجزم و بنا بران نهارک مفعول به است و نسبت مجازیست جهدک بفتح وضم میم وسکون ها و دال بی نقطه منصوب
و نائب ظرف زمان است تعرف مضارع مخاطب مجهول باب ضرب مجزوم است بعد از امر النصح بضم نون وسکون
صاد بی نقطه وحا بی نقطه مصدر باب منع کفتن سخن خالص از شک وشبهه ومراد اینجا کتاب الهی است با در بعدلی
برای تعدیه است وعدل عبارت است از ایات بینات محکمات ناهیه از میل بهوی و ظن واز اختلاف در روی ظن در
شرع یعنی فا در فقد برای بیان است شفا عبارت از انجیل است من بیانیه است مرض شیطان عبارت از نفاق و
مانند آنست المفتون بفا و تا دو نقطه بالا فریفته شده بدنیا الکل مفتون مبنی بر اینست که هم نشینی بفتون در
حکم هم نشینی بهر مفتون است نظیر این سوره مانند من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا
یعنی ای عیسی رعایت کن شب را برای گزین کردن جای خوشنودی بسیار من و تشنه باش در روز تو برای نیاز مندی
تو نزد من که روز قیامت است ای عیسی حریص باش در عمل صالح چند انکه طاقت داری که شناخته شوی بعمل صالح هر
جا که روی ای عیسی حکم کن در بندگان من بسخن خالص من و وا دار در ایشان میزان عدل مرا پس بتحقیق فرو د
بر تو کتابی را که شفا است برای آنچه در سینه‌هاست که مرض شیطان است ای عیسی مباش هم نشین برای هر فریفته
بدنیا **اصل** یا عیسی حقا اقول ما امنت بی خلیقة الا خشعت لی وما خشعت لی الا رجت ثوابی
فاشهد انها امنة من عقابی ما لم تبدل ولا تغیر سنتی یا عیسی ابن البکر البتول ابک علی نفسک بکاء

مَنْ وَدَّعَ الْاَهْلَ وَفَكَّى الدُّنْيَا وَتَرَكَهَا لِاَهْلِهَا وَصَارَتْ رَغْبَتُهُ فِيمَا عِنْدَ اِلٰهِهِ شرح الخلیقه
بفتح خاء با نقطه و کسر لام و قاف مفرد خلایق مردم اشهد بصیغه متکلم مضارع باب علم میتواند بود ما مصدر
است و مصدریه نایب ظرف زمان است فرق میان تبدیل و تغییر اینست که تبدیل برطرف کردن چیزی بالکلیه
و گذاشتن چیزی دیگر بجای آنست مثل پیروی امام ضلالت و ترک پیروی امام هدی و تغییر مخالفت چیزیست
چیزیست مثل کم و زیاد کردن چیزی و پیروی امام هدی چنانچه باید سنتی عبارتست از طریقت الله تعالی که
مستمر بوده در هر شریعتی و این مضمون آیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف و از روی ظن امر به قبول
اهل الذکر انه ... است موافق آیه سوره بنی اسرائیل سنة من قد ارسلنا قبلک من رسلنا ولا تجد لسنتنا تحویلا
استعمال کن بکسر باء یک نقطه و سکون کاف فوراً باعتبار اینست که ابتر شدن پیر زوال بکارت ابتول بفتح با و تشدید تا
جدا کرده شدن از ابنای جنس خود در فضل و شرف ودع ان باب تفعیل است یعنی ای عیسی شهادت میدهم ایمان بیاور
بمن مردی بکر آنکه فروتنی کرد برای من و فروتنی نکرد برای غیر من بکر اینکه امیدوار شد بثواب من از پس گواهی میدهم
اینکه او ایمن است از عذاب من چند آنکه تبدیل نکرده باشد و تغییر نکرده باشد طریقت مرا ای عیسی پسر مریم
بتول کرده کن بر خود تکیه کسی که وداع کرد اهلش را و ناخوش شمرد دنیا را و گذاشت از برای اهل آن و گردید
رغبت او در آنچه نزد اله اوست اصل یا عیسی کُنْ مع ذلک تُلِینُ الکلام وتُفْشِی السلام یقظان اذا نامت
عیون الابرار حذر المعاد والزلازل الشداد واهوال یوم القیمة حیث لا ینفع اهل ولا ولد و
لا مال یا عیسی اکحل عینک بمیل الحزن اذا ضحک البطالون یا عیسی کن خاشعا صابرا فطوبی لک
ان نالک ما وعد الصابرون شرح تلین و تفشی مضارع مخاطب معلوم باب افعال است یقظان بسکون
قاف غیر منصرف است حذر بفتح حا بی نقطه و فتح ذال با نقطه و را مصدر باب علم مفعول له است اکحل امر باب
نصر و فتح است میل بکسر میم و سکون یاء دو نقطه پایین است و در بعض نسخ مملول بضم دو میم و سکون لام
اول است ضحک از باب علم است یعنی ای عیسی باش با آنکه نرم کنی سخن را و فاش کنی سلام را بیدار چون
خواب چشمهای نیکان تا احتراز کنی برای روز معاد و لرزیدنهای سخت و هولهای روز قیامت جایی
که نفع نمیکند اهلی و نه فرزندی و نه مالی ای عیسی سرمه کن چشمت را بمیل اندوه چون خنده کنند بغایت باطلان

ای عیسی باش فروتنی کننده و شکیبا پس خوشی برای تست اگر دریابد ترا آنچه وعده کرده شده اند شکیبایان
اصل یا عیسی نح من الدنیا یوما فیوما وذق لما قد ذهب طعمه فحقا اقول لک ما انت الا
بساعتک و یومک فرح من الدنیا بلغة و لیکفک الخشن الجشب فقد رایت الی ما یصیر
و لیکون ما اخذت و کیف اتلفت شرح نح دو جا بضم نون و سکون حاء بی نقطه امر معتل العین واوی
باب نصر است از نوح بفتح نون و سکون واو و التنواح بفتح تا ... در بعض نسخ زح بکسر زای و سکون
حا امر معتل العین یائی باب ضرب است از زیح بفتح زای و سکون یا دور شدن و حاصل هر دو یکی است
و مراد اینست که تعلق بجایی بقدر ماندن در آنجا می باشد پس هر روز چیزی از تعلق می باید کم شود ذق
بضم ذال با نقطه و سکون قاف امر معتل العین واوی باب نصر است لما بکسر لام است و ما موصوله عبارتست
از عمر طعم بفتح طا بی نقطه و سکون عین بی نقطه و ضمیر راجع بما منصوب است و مراد اینست که چنان زندگانی
کن که گویا عمر گذشته بهره مند کند ترا و در بند مزه امروز و آینده مباش یا در ساعتک برای مصلحت
است و مراد اینست که از تو بهره و خوردن شیر از ساعت تو و روز تو نیست زیرا که آینده در غیب است
و از آن در امروز نیست البلغة بضم باء یک نقطه و سکون لام و غین با نقطه روزیی که کافی باشد و
زیاده بر قدر حاجت نباشد و مراد اینست که بلغه اکتفا کن و باقی را به اهل دنیا واگذار و لیکفک بسکون لام
امر غایب و فتح یا و سکون کاف و کسر فاء و ضمیر مخاطب معتل اللام و مجزوم است الخشن بفتح خا با نقطه و نون
درشت ناهموار پوشش و خوراک الجشب بفتح جیم و کسر و سکون شین با نقطه و باء یک نقطه نان بی
نانخورش و خوراک درشت و ما دو جا استفهامیه است و اثبات الف در ما حرف جر شاذ است و مستعمل
در آنچه در جواب استفهام میباشد نظیر علمت این زید و آنچه عبارتست از غایط مکتوب عبارتست از آنچه
دو فرشته دست راست و چپ در نامه اعمال می نویسند اخذت و اتلفت ماضی مخاطب است یعنی
ای عیسی قطع تعلق کن از دنیا در روزی پس روزی و بچش برای آنچه از عمر بتحقیق گذشته مزه او را پس حق را
گویم نیستی تو مگر با ساعت تو و روز تو پس قطع تعلق کن از دنیا بوسیله اکتفا بقدر کفایت و باید که کافی
شود ترا درشت بی نانخورش چه بتحقیق دیدی که بسوی چه میگردد آن و نوشته شده است که چه چیز فرا

ازمال دنیا وچکونه خروج کردی **اصل** یا عیسی انک مسئول فارحم الضعیف کرحمتی ایاک ولا تقهر
الیتیم یا عیسی ابک علی نفسک فی الخلوات وانقل قدمیک الی مواقیت الصلوات واسمعنی لذاذة
نطقک بذکری فان صنیعی الیک حسن یا عیسی کم من امة قد اهلکتها بسالف ذنوب قد عصمتک
منها **شرح** اسمعنی امر باب افعال است اللذاذة بفتح لام ودو ذال بانقطه مصدر باب بضم خوش آیندگی وخوش
آیند شمردن وصنیع مضاف است بفاعل ویا بمفعول دنبا بروزن فاعلش عیسی است الصنیع بفتح صاد
بی نقطه وکسر نون وسکون یاء دو نقطه زیر وعین بی نقطه لطف ونیکویی اهلکتها متکلم معلوم باب افعال
یعنی ای عیسی بدرستی که تو سوال کرده شوی در روز قیامت پس رحمت کن ضعیف را مانند رحمت من ترا
وقهر مکن یتیم را ای عیسی گریه کن بر خود در خلوتها ونقل کن دو قدم ترا سوی جاهای نماز وبشنوان
مرا خوش آیندگی گویایی تو بذکر من چه بدرستی که سازش من سوی تو نیکوست ای عیسی بسیار گروه
تحقیق هلاک کردم ایشانرا بسبب گناهان که تحقیق نگاه داشتم ترا از آنها **اصل** یا عیسی ارفق بالضعیف
وارفع طرفک الکلیل الی السماء وادعنی فانی منک قریب ولا تدعنی الا متضرعا الی ولیکن
همک هما واحدا فانک متی تدعنی کذلک اجبتک یا عیسی انی لم ارض بالدنیا ثوابا لمن کان
قبلک ولا عقابا لمن انتقمت منه **شرح** ارفق برا وفاء امر باب نصر وعلم وحسن است طرفک بفتح
طاء بی نقطه وسکون راء وفاء است الکلیل بفتح کاف وکسر لام اول کند ادعنی امر معتل اللام باب نصر است
همک بفتح هاء وتشدید میم منصوب بالاغرا است بتقدیر الزم هما حال همک است ودر بعض نسخ ولیکن همک
است وبنابران همک مرفوع واسم لیکن است وهما منصوب وخبر است وبر هر تقدیر مراد اینست که
در دعای من یکجهت باش وقصد جز دور اغراض وپیشانیهٔ دل بسته بدنیا کن تدعنی بسکون دال وضم عین
مجزوم است زیرا که متی از کلمات شرط است اجبتک بضم همزه وکسر جیم وسکون باء مجزوم است ارض بفتح همزه
وسکون راء وفتح ضاد با نقطه از باب علم است قبلک بفتح قاف وسکون باء یا بکسر قاف وفتح باء است وبر
تقدیر من کان قبلک عبارتست از جمعی از مومنان که بزرگی وجمعیت دنیا داشتند از مثل ذو القرنین و
داود وسلیمان من انتقمت منه متکلم معلوم باب افتعال عبارتست از جمعی از ظالمان که بزرگی وجمعیت دنیا

داشتند

داشتند از مثل بخت نصر وفرعون وقارون وان عذابی بوده برای ایشان در دنیا موافق آیه سوره
توبه فلا تعجبک اموالهم ولا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا وتزهق انفسهم و
هم کافرون **یعنی** ای عیسی هموار ی باضعیف وبردار چشم ترا که بی نور شده باشد سوی آسمان و
دعا کن مرا چه بدرستی که من نسبت بتو نزدیکم ودعا مکن مرا مگر بر حالی که زاری کننده باشی سوی من
ولازم باشد همت ترا بر حالی که یکقصد باشد چه بدرستی که تو هر وقت که دعا کنی مرا چنان
اجابت میکنم ترا ای عیسی بدرستی که راضی نشدم بدنیا که ثواب باشد برای آنکه بوده پیش از تو
ونه عذاب برای آنکه انتقام کشیدم از او ومراد اینست که عمده ثواب اول وعقاب قوم در آخرت خواهد بود **اصل**
یا عیسی انک تفنی وانا ابقی ومنی رزقک وعندی میقات اجلک والی ایابک وعلی حسابک
فسلنی ولا تسأل غیری فیحسن منک الدعاء ومنی الاجابة یا عیسی ما اکثر البشر واقل عدد من صبر
الاشجار کثیرة وطیبها قلیل فلا یغرنک حسن شجرة حتی تذوق ثمرها **شرح** تفنی بفا ونون در آخر
منقلب از یا مضارع مخاطب معلوم باب علم ونیز است ابقی بباء یکنقطه [illegible] متکلم معلوم باب علم است المیقات
بکسر میم وسکون یاء منقلب از واو وقت واسم آلت باب ضرب باعث تعیین کار یا شایسته مصلحتی که باعث انقطاع
کسی در رویش وتقدیم وتاخیر در آن جایز نباشد الاجل بفتح همزه وفتح جیم دم مردن کسی الایاب بکسر همزه و
تخفیف یاء منقلب از واو وباء یکنقطه مصدر باب نصر بمعنی رجوع ولا تسأل الف منقلب از همزه مرفوع است و
جمله حالیست یا بسکون سین وفتح همزه مجزوم است فیحسن منصوب وجواب امر است ما اکثر صیغه تعجب البشر
منصوب است داخل عطف بر اکثر است عدد منصوب مضاف است **یعنی** ای عیسی بدرستی که تو فانی میشوی و
من باقیم واز من است روزی تو ونزد من است باعث مقرر شدن دم مرگ تو وسوی من است بازگشت تو
وبر من است حساب تو پس در حاجتها سوال کن مرا بر حالی که سوال نکنی غیر مرا تا نیکو شود از تو دعا واز من اجابت
ای عیسی چه بسیار است مردم وچه کم است عدد کسی که صبر کرد و[illegible] دنیا ... درختان بسیار است وپاکیزه آنها
کم است پس باید که بازی ندهد ترا [illegible] نیکویی ظاهری درختی تا آنکه بچشی میوه آنرا **اصل** یا عیسی لا یغرنک المتمرد
علی بالعصیان یاکل رزقی ویعبد غیری ثم یدعونی عند الکرب فاجیبه ثم یرجع الی ما کان علیه

فعلى بمن دام تسخطى تعرض فبى خلفت لاخذنه اخذة ليس له منها منجى ولا دونى ملجا
اين يهرب من سمائى وارضى **شرح** كرب بفتح كاف وسكون را است فعلى بتشديد يا مفتوحه بتقدير
استفهام استفهام منقطع است التسخط بضم سين و سكون خا بانقطه و فتح ذال سين و فتح خا غضب
لاخذن بفتح همزه الف و ضم خا بانقطه و فتح ذال بانقطه و تشديد و تخفيف نون تاكيد و ضمير است
اخذة بكسر همزه براى نوع است و بفتح همزه براى مره است منجا بفتح ميم و سكون نون و جيم والف منقلبه از
واو ساقط به تنوين مصدر ميمى يا بمعنى ظرف است و اينجا الف منقلبه بهمزه شده بمناسبت ملجا و لهذا بصورة همزه
نوشته شد ملجا بفتح ميم و سكون لام و فتح جيم و همزه اسم مكان باب منع و علم است يهرب بفتح را از باب نصر است
يعنى اى عيسى بلكه فريب نداده البته ترا هر كس برمن بجا الفت ميخورد در روزى مرا و پرستش ميكند غير
مرا بعد از ان دعا ميكند مرا نزد سختى پس اجابت ميكنم او را بعد از ان برميگردد بسوى آنچه بود بر آن يا پس
من سركشى ميكند بلكه آيا بغضب من متعرض ميشود پس بخود قسم خوردم كه هر اينه ميگيرم البته او را نوع اخذ
گرفتن كه نيست او را از ان خلاص و نه پناهى بجز من پناهى كجا ميگريزد از آسمان و زمين من **اصل** يا عيسى قل
لظلمة بنى اسرائيل لا تدعونى والسحت تحت احضانكم والاصنام فى بيوتكم فانى آليت
ان اجيب من دعانى وان اجعل اجابتى اياهم لعنا عليهم حتى يتفرقوا يا عيسى كم اطيل النظر واحسن
الطلب والقوم فى غفلة لا يرجعون تخرج الكلمة من افواههم لا تعيها قلوبهم يتعرضون
لمقتى ويتحببون بى الى المؤمنين **شرح** سحت بضم سين و سكون حا بينقطه و تا دو نقطه مال حرام
الاحضان بفتح همزه و سكون حا بينقطه و ضاد بانقطه و نون جمع حضن بكسر حا و سكون ضاد اضلاع
كه ميان زير بغل و تهيگاه است و تحت احضان عبارت است از معده كه جاى طعام است اصنام عبادت
اذا ثاث البيت كالاحرام بهم رسيده و ظالمان دلبستگى بآنها دارند آليت بهمزه والف منقلبه از همزه و يا
دو نقطه پائين ماضى متكلم باب افعال است يتفرقوا بقاف و را و قاف مضارع معلوم از باب تفعل است التفرق
پراكنده كى و اينجا عبارت است از اختلاف از دروى ظن مثل آيه سوره آل عمران وما اختلف الذين اوتوا الكتاب
الا من بعد ما جاءهم العلم بغيا بينهم يا عبارت است از اضطراب خاطر كه دنيا داران بآن معذب اند

انى

موافق آيه سوره توبه فلا تعجبك اموالهم ولا اولادهم انما يريد الله ليعذبهم بها فى الحيوة الدنيا وتزهق انفسهم
وهم كافرون كم جبريات النظر بفتح نون و فتح ظا بانقطه و را مصدر باب نصر مدد كردن و مهلت دادن طلب بفتح
طا بينقطه و فتح لام عبارت است از تكليف بامر و نهى و احسان طلب عبارت است از تكرار و تصريح بمضمون آيات و بينات
محكمات تا هدايت و دورى غير امر و نهى بسوال اهل الذكر از هر مشتبه موافق آيه سوره بقره لا اكراه فى الدين قد تبين الرشد من الغى
قوم عبارت است از بيرون ظن حجه بخرج استيناف بيانى سائل است كلمه عبارت است از فتوى و قضا در مسائل حلال
و حرام تعيها بفتح تا و كسر عين بينقطه و سكون يا دو نقطه پائين مضارع غايبه معتل الفا واللام باب ضرب است الوعى بفتح
واو و سكون عين نگاه داشتن بعلم يقينى التحبب بجا بينقطه و دو با يكنقطه مصدر باب تفعل خود را محبوب كردن
سوى كسى بوسيله ريا و سالوسى و اظهار قصد رضاى الهى در كارهاى دنيا و ... **يعنى** اى عيسى بگو بجا كنندگان
بنى اسرائيل را كه دعا مكنيد مرا بمال حرام در شكمهاى شما باشد و بتهاى زيور دنيا در خانهاى شما باشد پس بدرستى كه
من قسم خوردم اينكه اجابت نكنم كسى را كه دعا كرده مرا اينكه گردانم اجابت من ظالمان را يعنى بر ايشان تا آنكه پراكنده شوند
اى عيسى بسيار دراز ميكنم مدد كار ديرا و نيكو ميكنم امر و نهى را و جماعت خود را يان در غفلت اند برنميگردند از دعوى كه
دارند بيان اين آنكه بيرون مى آيد سخن از دهنهاى ايشان برخلاف كه معلوم نكرده اند آنرا دلهاى ايشان متعرض ميشوند
عذاب مرا و دوستى ميجويند بوسيله من بسوى مؤمنان **اصل** يا عيسى ليكن لسانك فى السر والعلانية واحدا
وكذلك فليكن قلبك وبصرك واطو قلبك ولسانك عن المحارم وكف بصرك عما لا خير فيه فكم ناظر
نظرة قد زرعت فى قلبه شهوة ووردت به موارد حياض الهلكة **شرح** مشار اليه كذلك واحد در سر و علانيه
است و ظرف خبر فليكن است و بر آن مقدم شده بجهت بيان واو عاطفه و فا عاطفه جايز است در صورت تفرق
انها مثل آيه سوره مدثر و ربك فكبر و ثيابك فطهر والرجز فاهجر فا در فليكن اشاره است باينكه وحدت زبان
و عادت دل و چشم ميسر نيست و مراد بوحدت دل اينست كه دوستى كسى مخصوص وقت حضور او نباشد و با موسى
و هو صديق عين اى عادت تراه و مراد بوحدت چشم اينست كه چشم پوشيدن از نگاه بر مخصوص حضور
كسى نباشد اطو بكسر همزه ساقط بوصل و سكون طا بينقطه و كسر واو امر معتل العين واللام باب ضرب است
كف بضم كاف و تشديد فا مفتوحه و مكسوره و مضمومه امر باب نصر است كم خبريه است و مبتدا است ناظر

محمود

سون است. نظرة بفتح نون وسکون ظا، منصوب و مفعول مطلق است جملهٔ قد ذعت خبر مبتدا است
یا نعت نظرة است قایم مقام خبر مبتدا، انت بادر به برای تعدیه است وضمیر راجع بکم است **یعنی**
ای عیسی باید که باشد زبان تو در پنهان و آشکار یکی و چنان پس باید که باشد دل تو و چشم تو و نگه‌دار
دل ترا و زبان ترا از حرامها و بازدار چشم ترا از آنچه نیست چیزی در آن پس بسیار نگاه کننده نگاهی که تحقیق
کاشته در دل و شهوتی را و ایراد کرد او را در موارد حوضهای هلاکت **اصل** یا عیسی کن رحیماً مترحماً
وکن کما تشاء ان یکون العباد لک واکثر ذکرک الموت ومفارقة الاهلین ولا تلهُ فان اللهو
یفسد صاحبه ولا تغفل فان الغافل منی بعید واذکرنی بالصالحات حتی اذکرک **شرح** ای عیسی
باش تو از دل بغایت نازکدل و باش برای بندگان چنانچه میخواهی که باشند بندگان برای تو و بسیار کن یاد
مرا و جدا شدن اقوام خود را و مشغول لهو مشو چه سبب هستی که لهو فاسد میکند صاحبش را و غافل مشو از من
من چه سبب هستی که غافل از من دور است و یاد کن مرا باعمال صالحه تا یاد کنم ترا در وقت حاجت **اصل** یا عیسی
تُب الیّ بعد الذنب وذکّر بی الاوّابین وآمن بی وتقرّب الی المؤمنین ومُرهم یدعونی معک وایّاک
ودعوة المظلوم فانّی آلیت علی نفسی ان افتح لها باباً من السماء بالقبول وان اجیبه ولو بعد
حین یا عیسی اعلم ان صاحب السوء یعدی وقرین السوء یردی واعلم من تقارن واختر لنفسک اخواناً
من المؤمنین **شرح** نسبت ذنب بانبیا منافی عصمت ایشان نیست زیرا که ذنب ایشان غیر ذنب سایر مردم است
مثل خطا و نسیان در سایر مردمان ذنب نیست چنانچه مذکور است در کتاب الکفر والایمان در دو حدیث باب دویست
و هشتم که بابی عنوان اسقاط لهما اینست که رفع عن امتی اربع خصال الخطا و نسیانها تا آخر و در انبیا ذنب
است موافق آیه سورهٔ طه ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزماً ذکّر امر باب تفعیل است بمعنی حرف جر
و ضمیر متکلم بتقدیر ثوابی و عقابی است موافق سورهٔ ابرهیم وذکّرهم بایام الله الاوابین بغایت بازگشت کننده
درگاه صاحب منصوب و مضاف است السوء بفتح سین و سکون واو و همزه بدکاری و اضافه صاحب بالسوء
اینجا نظیر اضافه در سورهٔ مریم ما کان ابوک امرأ سوء است پس مراد مصاحبی است که برای بدکاری مخلوق شده
تعدی بعین بی نقطه و دال بی نقطه و یاء مضارع غایب معلوم باب افعال است الاعداء رسانیدن اثر اوصاف خود بدیگری

بردی بیا و دال بی نقطه و یا از باب افعال است الارداء الاهلاک و اگر بمعنی اللازم باشد بمعنی شتی
کردن است اعلم امر است من استفهامیه است که مشتمل شده در آنچه در جواب استفهام می‌باشد شد
علمت این زید **یعنی** ای عیسی بازگشت کن بسوی من بعد از گناه و یاد آوری کن بوسیلهٔ ثواب و
عقاب من بازگشت کنندگان را و ایمان آور بمن و نزدیکی جو بسوی مؤمنان و امر کن ایشان را که
دعا کنند مرا با تو و دور دار از نیکی که بر خود را و نفرین مظلوم را چه سبب هستی که من قسم خوردم
و واجب گردانیدم بر خود که بگشایم برای آن نفرین دری از آسمان برای قبول و اینکه اجابت کنم مظلوم را
اگرچه بعد از زمانی باشد ای عیسی بدان اینکه مصاحب بدکاری سرایت میفرماید علت و آفت خود را
همراه بدکاری هلاک میکند و بدان که ترا مقارنت میکنی و گزین کن برای خود برادرانی از جملهٔ مؤمنان
اصل یا عیسی تب الیّ فانّی لا یتعاظمنی ذنب ان اغفره وانا ارحم الراحمین اعمل لنفسک فی مهلة من
اجلک قبل ان لا یعمل لها غیرک واعبدنی لیوم کالف سنة مما تعدّون فیه اجزی بالحسنة اضعافها وان
السیئة توبق صاحبها فامهد لنفسک فی مهلة ونافس فی العمل الصالح فکم من مجلس قد نهض
اهله وهم مخلّدون فی النار **شرح** التعاظم مصدر باب تفاعل سنگین بار کردن کسی را بفتح عین و سکون
نون مصدر است و مصدر بدل اشتمال ذنب است کالف سنة مما تعدّون مذکور است در سورهٔ حج
اجزی بجیم و زاء و یاء مضارع متکلم معلوم باب ضرب است توبق بواو و باء یک نقطه و قاف مضارع غایب
معلوم باب افعال است الایباق الاهلاک و جمع امهد بدال بی نقطه امر باب منع است تفسیر عمل صالح
بولایت ائمهٔ هدی مذکور است در کافی در کتاب الحجة در حدیث هشتاد و پنجم باب صد و هفتم که باب نکت
ونتف من التنزیل فی الولایة است مخلدون بخا با نقطه و دال بی نقطه اسم مفعول یا باب افعال یا باب تفعیل از
متعدی است یا اسم فاعل از لازم است و در بعض نسخ مجارون من بجای مخلدون فی است و آن بضم میم
و جیم والف و راء است بمعنی پناه داده شدگان **یعنی** ای عیسی بازگشت کن بسوی من چه سبب هستی که من
سنگین بار نمیکند مرا گناهی اینکه بیامرزم آنرا بشو بر و من مهربانتر مهربانانم عمل کن برای خود در تاخیری از اجل
ملک تو پیش از آنکه عمل نتوانی کرد برای خود و عبادت کن مرا برای روزی که مانند هزار سال

از آنچه میشمرند دارو و زجر امید هم باعمال حسنه چندین برابر او و بدرستی که عمل بد بجا آورد میکند صاحبش را
پس بکبران برای جودت در تاخیر از اجل و رغبت کن در عمل صالح پیش از مجلسی که خواستند اهل آن بجای
کرا ایشان همیشکیان در آتش جهنم اند **اصل** یا عیسی ازهد فی الفانی المنقطع وطا رسوم منازل من کان
قبلک وادعهم وناجهم هل تحس منهم من احد وخذ موعظتک منهم واعلم انک ستلحقهم فی
اللاحقین **شرح** ازهد بزای و دال بی نقطه امر باب منع وعلم وحسن طا بفتح طا بی نقطه و سکون همزه امر معتل
اللام باب بصر است ناجهم بنون و کسر جیم امر معتل اللام باب مفاعلات خواندن مردکان و کفتکو با ایشان بزبان حال
است زیرا که ایشان بزبان حال پندی رسا و نصیحتی بر ملا میکنند تحس بحا بی نقطه و تشدید سین بی نقطه مضارع
مخاطب معلوم باب افعال یا باب بصر است من در منهم برای تبعیض است من در من احد زائده برای تاکید عموم مفعول به است
ای عیسی بی رغبت شو در متاع دنیای فانی منقطع و پای زن تا رسوم منازل جمعی که بوده اند پیش از تو و بخوان ایشان را
و راز کفتکو کن با ایشان آیا احساس میکنی از جمله ایشان هیچ یکی را و فرا کیر پند خود را از ایشان و بدان اینرا که تو زود
لاحق میشوی ایشان را در جمله لاحقان **اصل** یا عیسی قل لمن تمرد علی بالعصیان وعمل بالادهان لیتوقع عقوبتی
وینتظر اهلاکی ایاه سیصطلم مع الهالکین طوبی لک یا ابن مریم ثم طوبی لک ان اخذت بادب الهک
الذی یتحنن علیک ترحما وبداک بالنعم منه تکرما وکان لک فی الشدائد لا تعصه یا عیسی فانه
لا یحل لک عصیانه قد عهدت الیک کما عهدت الی من کان قبلک وانا علی ذلک من الشاهدین
شرح الادهان بدال بی نقطه مصدر باب افعال سستی کردن و اظهار صلاح و اضمار خلاف آن لیتوقع مجزوم و منصوب
میتواند بود و در بعض نسخ بی لام و مجزوم است و ینتظر عطف بر یتوقع است سیصطلم بصاد بی نقطه و طای بی
نقطه منقلبه از تا باب افتعال مضارع غائب مجهول از باب افتعال است الاصطلام استیصال **یعنی** ای عیسی بکو
بکسی که سرکشی کرد از من بمخالفت و عمل کرد بسستی که باید که واقع شمرد عقوبت مرا و منتظر باشد اهلاک مرا او را
زود بیخ کنده میشود با هالکان خوشی برای تو ای پسر مریم باز خوشی برای تو اگر عمل کنی بفرموده آن خدائی که
اشفاق میکند بر تو از روی کمال مهربانی و ابتدا کرد ترا بنعمتها از جانب او از روی کمال بزرگی مرتبه و بود برای
تو در سختیها مخالفت مکن او را ای عیسی چه بدرستی که شان این است که روا نمیشود برای تو مخالفت او

کفتن

تخفیف پیمان کردم سوی تو همچنان که پیمان کردم سوی پیغمبرانی که بودند پیش از تو و من بر آن
از کواهانم **اصل** یا عیسی ما اکرمت خلیقة بمثل دینی ولا انعمت علیها بمثل رحمتی یا عیسی اغسل بالماء
منک ما ظهر وداو بالحسنات منک ما بطن فانک الی راجع یا عیسی اعطیتک ما انعمت به علیک
فیضا من غیر تکدیر وطلبت منک قرضا لنفسک فبخلت به علیها لتکون من الهالکین **شرح** رحمتی
عبارت از امام هدی است که عالم بهر محتاج الیه است چنانچه مذکور است در کافی در کتاب الحجة در حدیث هشتاد و
سوم باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة که باب صد و هفتم است در تفسیر آیه سوره اعراف و رحمتی وسعت
کل شیء و هیچ احسانی را شریک با او نمیتوان کرد موافق آیه سوره نسا و انعام لا تشرکوا به شیئا وبالوالدین
احسانا چنانچه مذکور است در کافی در کتاب الایمان والکفر در حدیث ششم باب البر بالوالدین که باب شصت و نهم است
بخلت بیا یکنقطه و خا با نقطه ماضی مخاطب معلوم باب علم و حسن مبنی بر خطاب با کسی و اراده دیگری است زیرا
که انبیا معصوم اند و از هلاک دورند **یعنی** ای عیسی کرامی نکردم مردمی را بمثل دین من که اسلام است و
انعام نکردم بر مردمی بمثل رحمت من ای عیسی بشوی باب از تو چرکی ظاهر را و دوا کن باعمال صالحه از تو چرکی باطن را
چه بدرستی که تو سوی من بازگشت میکنی ای عیسی دادم ترا آنچه انعام کردم بتو بحالی که فیضی باشد بی تیره کردنی
و طلب کردم از تو قرضی را تصدق و مانند آن برای جودت پس بخیلی کردی بآن بجودت تا باشی از جمله هالکان در
دو نقلت **اصل** یا عیسی تزین بالدین وحب المساکین وامش علی الارض هونا وصل علی البقاع فکلها
طاهر یا عیسی شمر فکل ما هو آت قریب واقرا کتابی وانت طاهر واسمعنی منک صوتا حزینا یا عیسی لا خیر فی
لذاذة لا تدوم وعیش من صاحبه یزول **شرح** هونا بفتح ها و سکون واو در اصل مصدر باب نصر است
بمعنی بهوان و مستعمل شد بمعنی اسم فاعل و افراد و تثنیه و جمع در آن برابر است و مراد کسی است که
رفتارش متکبرانه نیست موافق آیه سوره فرقان وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و مذکور
است در کافی در کتاب الحجة در حدیث هفتاد و هشتم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل
فی الولایة است البقاع بیا یکنقطه و قاف و عین بی نقطه جمع بقعه بضم با و سکون قاف سرزمینها که
امتیازی دارد فا در فکلها تعلیلیه است و مراد اینست که هر چند اگر نجاست سرزمینی معلوم نشده باشد

باکست شمر بشین با نقطه ورا، امر باب تفعیل است التشمیر جد در کاری فا تعلیل است شمعنی بدیکری کفت
کراطال الله بقاءک کفت کفی بالاتها، اقصر اسمعی امر باب افعال است الالذاذه بفتح لام و دال با نقطه
مصدر باب بمعنی خوش وقت بودن یعنی ای عیسی راست شو برین اسلام و دوستی مسکینان و روان
شو بر زمین بر حالی که سهل باشی و نماز کن بر سر زمینها چه همگی اینها پاکست ای عیسی معنی کن چه قرب
الانین است نزدیکست و بخوان کتاب را بر حالی که تو پاک باشی و بشنوان مرا از تو آوازی حزین
ای عیسی بنشست خوبی در خوش وقتی که منقطع میشود و از زندکانی که از صاحبش زایل میشود **اصل**
یا ابن مریم لو رأت عینک ما اعددت لاولیائی الصالحین ذاب قلبک و زهقت نفسک
شوقا الیه فلیس کدار الآخرة دار تجاور فیها الطیبین و یدخل علیهم الملائکة المقربون
و هم مما یاتی یوم القیامة من اهوالها آمنون دار لا یتغیر فیها النعیم و لا یزول عن اهلها
شرح ای پسر مریم اکر ببیند چشم تو آنچه را که آماده کرده ام برای دوستان من که صالحانند کداخته شد
دل تو و بیرون می آمد جان تو از شوق سوی آن چه بهشت مانند سرای زندکی آخرت سرایی مجاورت
میکنی در آن پاکیزکان را و داخل میشود در آن سرا برایشان فرشتکان مقربان و ایشان آنچه می
آید در روز قیامت از هولهای قیامت ایمنانند سرایی است که در آن متغیر نمیشود نعمت و زایل
نمیشود از اهل آن سرا **اصل** یا ابن مریم نافس فیها مع المنافسین فانها امنیة المتمنین
حسنة المنظر طوبی لک یا ابن مریم ان کنت لها من العاملین مع آبائک آدم و ابرهیم فی جنات
و نعیم لا تبغی بها بدلا و لا تحویلا کذلک افعل بالمتقین **شرح** امنیه بضم همزه و سکون میم و کسر نون و تشدید
یاء دو نقطه پایین است آبائک مبنی بر آنست که ترک ذکر نوح از قبیل اختصار است و مراد است زیرا که
او نیز صاحب شریعت علیحده است و بر اینکه دختر زاده کسی فرزند اوست **یعنی** ای پسر مریم رغبت کن در
سرای آخرت با رغبت کنندکان چه بهشت که آن سرای آرزوی آرزو کنانست نیکو دیدار است خوشی
برای تو ای پسر مریم اکر باشی برای آن سرا از عمل کنان با پدران تو آدم و ابرهیم در بهشتها یعنی
که نخواهی با آنها عوضی را و نه تغییر تو را چنان میکنیم با متقیان **اصل** یا عیسی اهرب الیّ مع من

یهرب من نار ذات لهب و نار ذات اغلال و انکال لا یدخلها روح و لا یخرج
منها غم ابدا قطع کقطع اللیل المظلم و من ینج منها یفز و لن ینجو منها الکبیر جبار
الجبارین و العتاة الظالمین و کل فظ غلیظ و کل مختال فخور **اصل** اهرب امر باب نصر است لهب بفتح
لام و فتح و سکون ها است الانکال بفتح همزه و نون جمع نکل بکسر نون و سکون کاف بندهای کران
روح بفتح را و سکون واو است قطع بکسر قاف و فتح طا، قطع جمع قطعه بکسر قاف و سکون طا، بعد
هو قطع است در بعض نسخ منها من بدل لیع است بجای من کان من و بنابران مراد کلیست که همگی میکند
بالمخالفة و هر چند که خود ش مخالف باشد **یعنی** ای عیسی بکریز سوی من با جمعی که میکریزند از آتشی صاحب زبانها
در کردن و بندهای کران بر سایر اعضا داخل نمیشود در آن نسیمی و بیرون نمی آید از آن غمی هرکز از پارهای
مانند پارهای شب تاریک کردها شود از آن فایز میشود بمطلوب هر که [illegible] شود از آن کسی که بود از مستحقان
هلاک آن سرای ستمکاران است و سرکشان بیجا کنندکان و هر درشت خوی سخت دل و هر متکبر بخود نازان
اصل یا عیسی بئست الدار لمن رکن الیها و بئس القرار دار الظالمین انی احذرک نفسک فکن بی
خبیرا یا عیسی کن حیث ما کنت مراقبا لی و اشهد علی انی خلقتک و انک عبدی و انی صورتک
و الی الارض اهبطتک یا عیسی لا یصلح لسانان فی فم واحد و لا قلبان فی صدر واحد و کذلک الاذهان
شرح الفکم الدار برای ... است و مراد سرای دنیاست رکن را ماضی معلوم باب علم و نصر است
القرار بفتح قاف و دو را، مسکن دار الظالمین جهنم است یا دنیاست احذرک بحای بی نقطه و ذال با نقطه
را مضارع متکلم معلوم باب تفعیل نفسک منصوب و مفعول دوم است و اشاره است بمضمون آیه سوره
یوسف ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی با دو برای بسبب است و اشاره است باینکه خبردار بودن از
نفس احتراز از ضرر است پس توفیق دادن الهی میشود اهبطتک اشاره است باینکه عیسی مخلوق شده از
روحی که جبرئیل در دامن دمید پس از آسمان آمده لا یصلح معلوم باب منع و حسن است و این تا آخر
مذکور است در کافی در کتاب الایمان و الکفر در باب ذی اللسانین که باب بعد هم است اذهان بکسر همزه
و سکون ذال با نقطه است **یعنی** ای عیسی بد است این سرای دنیا برای کسی که دل بست سوی آن و بد

جائی است سرای ظالمان بدبهشتی که من بیشتر ساختم تر از شر نفس تو ایمن باش بوسیله من نزد ار نفسهای عیسی باش
در هر جا که باشی باید برای من و گواهی میدهم باینکه من آفریدم ترا و اینکه تو بنده منی و اینکه صورت دادم ترا
و سوی زمین فرود آوردم ترا ای عیسی خوب نمیشود دو زبان در یک دهان و نه دو دل در یک سینه و چنان است
ساختکی **اصل** يا عيسى لا تستيقظن عاصيا ولا تستنبهن لاهيا وافطم نفسك بالشهوات الموبقات
وكل شهوة تباعدك مني فاهجرها واعلم انك مني بمكان الرسول الامين فكن مني على حذر واعلم ان دنياك
مؤديتك الي واني آخذك بعلمي وكن ذليل النفس عند ذكري خاشع القلب حين تذكرني يقظان عند نوم
الغافلين **شرح** لا تستیقظن بیاء دو نقطه پایین و قاف و ظاء با نقطه نهی مخاطب معلوم باب استفعال مؤکد بنون تاکید
ثقیله یا خفیفه است لاستیقاظ طلب بیدار شدن و مراد اینجا اقامت برهان برای راهنمائی کسی است مراد بعاصی اینجا
کسی است که دانسته و فهمیده راه باطل گزیده و نهی از استیقاظ او به برهان بمعنی براهینت که او برهان را میداند و
مخالفت آن میکند پس اقامت برهان برای او فایده ندارد و لهذا در عاصیا اضلها و حدود مقرر شرع
مثل حد زنا و حد سرقه و حد می زنند بنابراینکه مواعظ و نصایح ایشان لغو است لا تستنبهن بکسر نون و کسر با
و فتح هاء است لاستنباه طلب آگاه شدن با قامت آنچه باعث التفات کسی بسوی چیزی شود و آن را تنبیه مینامند
مراد بلاهی مشغول بانچه است و آن پیروی ظن و اختلاف از روی ظن است که باطل و منهی عنه در آیات بینات محکمات
هر کتاب الهی است موافق آیه سوره انبیا لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا ان كنا فاعلين بل نقذف
بالحق على الباطل فيدمغه فاذا هو زاهق ولكم الويل مما تصفون و سوره نحل ولا تقولوا لما تصف السنتكم الكذب
هذا حلال وهذا حرام افطم بفا و طاء بی نقطه امر باب ضرب است موبقات بباء و واو و باء یک نقطه و قاف اسم فاعل باب
افعال است کل منصوب و ما اضمر عامله على شريطة التفسير است مثل آیه سوره مدثر والرجز فاهجر تباعد تبعید
شهوة است و میتواند بود که کل مرفوع و مبتدا باشد و تباعد خبرش باشد اهجرها بجیم و راء امر باب نصر است و تفرد
دوم خبر آن است یا در بمکان برای سببیت است و مکان بفتح میم اصلیه بمعنی علو درجه و کمال قرب است الرسول
الامین مراد عبارت است از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و او در قریش پیش از رسالت محمد الامین میگفتند و
اینست که قرب تو نزد من بسبب وصیتی خاتم الانبیاء است و اقرار باینکه کتاب او افضل از کتب است و بشارت باید بان

او موافق آیه سوره صف و مبشرا برسول يأتي من بعدي اسمه احمد فكن مني على حذر برای نهی از ترجیح خود و او
یا دعوی تساوی است مؤدیتك بضم میم و فتح همزه و تشدید دال بی نقطه مکسوره و یاء دو نقطه پایین و تاء
تانیث است آخذك بهمزه و الف و کسر خاء با نقطه و ذال با نقطه بمعنی میلک است یقظان بسکون قاف
منصوب و غیر منصرف است **یعنی** ای عیسی طلب بیداری بکن از آنکه سرکشی با او طلب آگاهی بکن از آنکه بازیگوش را
دیر جوی است و از خواهشهای مهلکات و هر خواهش نفسی که دور کند ترا از من پس ترک کن آن را و بدان
اینکه تو از من بوسیله رتبه رسول امین پس باش نسبت بمن با احتیاط و بدان اینکه دنیای تو رساننده
تست سوی من و اینکه من میگیرانم ترا بدانش من اجل ترا و باش خوار نفس نزد یاد من زاری کننده
دل در وقتی که یاد میکنی مرا بیدار نزد خواب غافلان **اصل** يا عيسى هذه نصيحتي اياك وموعظتي
لك فخذها مني واني رب العالمين يا عيسى اذا صبر عبدي في جنبي كان ثواب عمله علي
وكنت عنده حين يدعوني وكفى بي منتقما ممن عصاني اين يهرب مني الظالمون يا عيسى اطب
الكلام وكن حيث ما كنت عالما متعلما **شرح** مشار الیه هذه فقره سابقه است زیرا که مشتمل است
فوائد بسیار و قاعده مهمه از اصول فقه جنبی عبارت از امام مفترض الطاعه است موافق آنچه مذکور
است در کافی در کتاب التوحید در حدیث هشتم باب النوادر که باب بیست و سوم است که انا جنب الله
و در حدیث نهم آن باب که جنب الله امیر المؤمنین علیه السلام و کذلك ما كان بعده من الاوصياء **یعنی** ای
عیسی این نصیحت من است ترا و پند من است برای تو پس فراگیر آن را از من و بدرستی که صاحب کل اختیار
هر کسی و هر چیز منم ای عیسی چون شکیبائی کند بنده من در پهلوی من میشود ثواب عمل او بر من و می
باشم نزد او در وقتی که دعا میکند مرا و کافی ام من انتقام کشنده از کسی که مخالفت کرد مرا بغصب حق آنکس کجا
میگریزند از من ستمکاران ای عیسی هموار کن سخن را و باش در هر جا که باشی دانای یاد گیرنده **اصل**
يا عيسى افض بالحسنات الي حتى يكون لك ذكرها عندي وتمسك بوصيتي فان فيها شفاء للقلوب
يا عيسى لا تأمن اذا مكرت مكري ولا تنس عند خلوات الدنيا ذكري يا عيسى حاسب نفسك
بالرجوع الي حتى تتنجز ثواب ما عمله العاملون اولئك يؤتون اجرهم وانا خير المؤتين

شرح افضل بفتح همزه و سکون فا و کسر ضاد با نقطه از معتل اللام باب افعال است الافضاء رسیدن
سوی چیزی باد و بالحسنات برای تعدیه و برای سببیت میتواند بود ذکر بکسر ذال با نقطه و سکون کاف
در اقل بمعنی شرف است مکر بفتح ماضی مخاطب از باب نصر است مکر میکنند کان عبارتست از امثال
استحلال ربا ببیع و خمر بنبیذ و سحت بهدیه که مذکور است در نهج البلاغه در ذیل و من کلام له
علیه السلام خاطب اهل البصرة علی جهة اقتصاص الملاحم و مکر الهی عبارتست از ادامت نعمت با وجود
معصیت در بعض نسخ حلول است بجای خلوات و بنا بر آن مراد بهم رسیدن مال و اسباب دنیا
است بجای بنقطه و سین بی نقطه و با بکیفیت از باب مفاعله است نفسک منصوب است و این اشاره
بمضمون آیه سوره حشر و لتنظر نفس ما قدمت لغد باد در بالرجوع الی برای الی است و مراد
است که در تمیز اعمال صالحه از غیر آنها معیاری غیر آنچه معلوم میشود بوحی من قرار مده یعنی ترک
خود رایی و پیروی ظن کن تنجز بنون و جیم و زای مضارع مخاطب معلوم باب تفعل است التنجز طلب
وفا بوعده ثواب الفلام العاملون برای عهد خارجی است و مراد عمل کنندگان با موافقت معیار رجوع
سوی وحی الهی است و ایشانند مشار الیهم در اولئک یؤتون بفتح تا دو نقطه بالا است اجرهم منصوب
و مفعول دوم است یعنی ای عیسی رسان حسنات را سوی من تا باشد ذخیره آنها برای تو نزد من
و دست زن بفعل ارش من چه سبب سستی کرد آنست شفای برای دلها ای عیسی ایمن مشو چون مکر کنی
مکر مرا و فراموش مکن نزد خلوتهای دنیا یاد مرا ای عیسی محاسبه کن خودت را بعدها رباز کشت سوی من
تا استیفا کنی ثواب آنچه را کردم از آن آنکه داده میشوند نزد ایشان و من بهترم نزد کا...

اصل یا عیسی کنت خلقا بکلامی و لدتک مریم بامری المرسل الیها روحی جبرئیل الامین من ملائکتی
حتی قمت علی الارض حیا تمشی کل ذلک فی سابق علمی یا عیسی زکریا بمنزلة ابیک و کفیل امک
اذ یدخل علیها المحراب فیجد عندها رزقا و نظیرک یحیی من خلقی وهبته لامه بعد الکبر من
غیر قوة بها اردت بذلک ان یظهر لها سلطانی و یظهر فیک قدرتی احبکم الی اطوعکم
لی و اشدکم خوفا منی شرح کنت ماضی مخاطب است خلقا بفتح خا با نقطه و سکون لام و قاف بمعنی

مخلوق است باد در بکلامی برای سببیت است و کلام الهی عبارتست از کتاب الهی مثل انجیل و این
اشاره بآنچه مذکور است در کافی در کتاب توحید در حدیث هفتم باب سوم که باب العرش و الکرسی
است و در تفسیر آیه سوره هود و کان عرشه علی الماء که ان الله حمل دینه و علمه الماء قبل ان یکون ارض
او سماء او جن او انس او شمس او قمر فلما اراد ان یخلق الخلق نثرهم بین یدیه و حاصل آنست که الله تعالی
در اول برافزاید بعضی را در کمال بود و صفا کرد برای اینکه ماده انبیا و حجج که حاملان کتابها و ...
و انزل نفرین کرد بعد انبیا و حجج از هر کدام از انبیا و حجج در آنوقت مخلوق شد بسبب کتاب الهی و از آن جمله است
عیسی علیه السلام و میتواند بود که کلامی عبارت از ... شد انا مریم که مذکور میشود بنا بر آن و او حافظ در ولدتک مریم
است از امر الله تعالی جبرئیل را بعزم ... مریم الرسل مبتدا است روحی خبر مبتدا است حتی متعلق بکنت خلقا
و مراد آنست که تدبیر من جدا نشد از تو تا این وقت کل مبتدا مضاف است فی برای تعلیل است و
خبر مبتدا است کفالت زکریا مذکور است در سوره آل عمران و ولادت یحیی و عیسی مذکور است در سوره مریم
در بعض نسخ بهما بیا و ضمیر تثنیه است بجای بها بلام و ضمیر غایبه یعنی ای عیسی بودی مخلوق بسبب سخن
من زایید ترا مریم بامر من فرستاده شد سوی او روح من جبرئیل امین بود از ملائکه من تا آنکه ایستادی بر زمین
زنده راه میروی همگی آنچه مذکور شد بسبب قدیم علم من ... ای عیسی زکریا بجای پدر تست و کارساز مادر
تو بود وقتی که داخل میشد بر او در محراب پس می یافت نزد او روزی را و نظیر تست یحیی از جمله خلق من بخشیدم
او را برای مادرش بعد از پیری بی قوتی که با او باشد خواستم با این آنکه نمایان شود برای او سلطنت من و نمایان
شود در تو قدرت من محبوبتر شما سوی من فرمانبردارتر شما است برای من و سخت تر شما است باعتبار
ترس از من

اصل یا عیسی تیقظ و لا تأیس من روحی و سبحنی مع من یسبحنی و بطیب الکلام فقدسنی یا عیسی کیف
یکفر العباد بی و نواصیهم فی قبضتی و تقلبهم فی ارضی یجهلون نعمتی و یتولون عدوی و کذلک یهلک
الکافرون شرح الروح بفتح را و سکون واو و راحت ... از شفقت تقدیس ... تسبیح است نعمت عبارتست
از انعام هدی است و این اشاره است بمضمون آیه سوره نحل یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها عدو عبارت از آن بما
ضلالت است و این اشاره است بمضمون آیه سوره ممتحنه یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم

اولیا ء تلقون الیهم بالمودة وقد کفروا بما جاءکم من الحق **یعنی** ای عیسی بیدار باش وناامید مشو از رحمت من و
تنزیه من مرا با انکه تنزیه کنند او را پاکیزه بخش بتقدیس کن مرا ای عیسی چگونه کافر میشوند بندکان بمن و حال انکه پیشانی
ایشان در قبضه قدرت من است وامد ورفت ایشان در زمین من است منکر میشوند نعمت مرا ومعتقد ای
خود میکنند دشمن مرا وچنان جهنمی میشوند کافران **اصل** یا عیسی ان الدنیا سجن منتن الریح وحسن فیها
ما قد تری مما قد تذابح علیه الجبارون وایاک والدنیا فکل نعیمها یزول وما نعیمها الا قلیل یا
عیسی ابغنی عند وسادک تجدنی وادعنی وانت لی محب فانی اسمع السامعین استجیب للداعین اذا
دعونی **شرح** حسن بحاء بی نقطه وسین بی نقطه ونون ماضی غایب مجهول باب تفعیل است التحسین نیکو شمردن
وفاعل محذوف شیطان یا اهل جهالت یا جبارانست وحاصل همه یکی است ما موصوله است فاعل است و
او یادشاهی بغیر حق کرباشند ما ظاهر شیء نرم و پر خط وخال است وباطنش پر شر و شور و زهر قاتل است من در
مما بیانیه ویا سببیه است ابغنی با بی نقطه وغین با نقطه امر معتل اللام یائی باب ضرب است الوساد یکسر واو و سین
بی نقطه ودال بی نقطه بالش یعنی انچه کذاشته میشود در زیر سر وقت خوابیدن وانجا استعمال شده برای انچه سر
در ان کنند یا بمعنی کرکمال اهتمام بان کنند تجد فی یکسر جیم وسکون دال است **یعنی** ای عیسی بدرستی که دنیا زندانی
کنده بوست ونیکو شمرده شده باغوای شیطان در دنیا انچه تحقیق می بینی که یکدیکر از انچه تحقیق یکدیکر را
ذبح میکنند بسران ستمکاران و دور دار از یکدیکر خود را و دنیا را چه همکی نعمت شمرده ان زایل میشود ونیست
نعمت شمرده ان مکر کم ای عیسی طلب کن رضای مرا نزد انچه سر در ان کنی تا یابی مرضای مرا ودعا کن مرا بر حالی که تو
برای من دوستدار باشی چه بدرستی که من شنواتر شنوایانم استجابت میکنم برای دعا کنان چون دعا کنند مرا
اصل یا عیسی خفنی وخوف بی عبادی لعل المذنبین ان یمسکوا عما هم عاملون به فلا یهلکوا الا و
هم یعلمون یا عیسی ارهبنی کما ترهب من السبع والموت الذی انت لاقیه فکل هذا انا خلقته
فایای فارهبون **شرح** خفنی بفتح خا با نقطه وسکون فا امر معتل العین واوی باب علم است مذنبین عبارت
است از بیرو ارهبنی بفتح همزه وسکون نون مصدریه است وجمل مصدر نیز ذات برای مبالغه است مثل زید
عدل است از هری در تصریح شرح توضیح در مبحث افعال المقارب کفته است کره واستعمل الاقتران بان لانه بود کی

الی ان جعل الحدث خبرا عن الذات وهو غیر جائز واجیب بانه من باب زید عدل او علی تقدیر مضاف اما قبل
الاسم او قبل الخبر یمسکوا مضارع معلوم باب افعال است فلا یهلکوا عطف بر یمسکوا است الا بفتح
همزه وتخفیف لام حرف استفتاح وتنبیه است الموت مجرور وعطف بر السبع است و در سوره
بقره وایای فارهبون است ایای منصوب با غراء است بتقدیر ارهبوا ایای فاما اضمر عامله علی شریطة التفسیر
است یا بتکرار مفعول به شده برای تاکید **یعنی** ای عیسی بترس از من وبترسان بمن بندکان مرا تا شاید
که کناهکاران بغایت خود را بی کنند از انچه ایشان عمل کنند که تا بدان پس جهنمی نشوند الا که با شروات
میدانند کناهی را که میکنند زیرا که مخالف نعمات محکمات هر کتاب شریعتی است ای عیسی بترس از من چنانکه
بترسی توان از درنده و مرکی که تو در می یابی انرا چه همکی این را افریدیم از این مرا پس بترسید از من **اصل**
یا عیسی انی الملک لی ما فی یدی وانا الملک فان تطعنی ادخلتک جنتی فی جوار الصالحین یا عیسی انی
ان غضبت علیک لم ینفعک رضا من رضی عنک وان رضیت عنک لم یضرک غضب المغضبین
یا عیسی اذکرنی فی نفسک اذکرک فی نفسی واذکرنی فی ملئک اذکرک فی ملاء خیر من ملاء الادمیین
شرح ملک در اول بضم میم وسکون لام است و در دوم بفتح میم وکسر وسکون لام است جوار بکسر وضم جیم
مصدر باب مفاعله است غضبت متکلم باب علم است لم یظهر لیضر یا باب یا باب افعال است **یعنی** ای عیسی
بدرستی که پادشاهی از من است و بدست من است ومنم پادشاه پس اکر اطاعت کنی مرا داخل کردم
ترا در بهشت من در همسایکی صالحان ای عیسی بدرستی که من اکر خشمناک شدم بر تو نداد ترا خوشنودی
انکه خوشنود شد از تو واکر خوشنود شدم از تو ضرر ترا خشم خشمناکان ای عیسی یاد کن مرا در دل
تا یاد کنم ترا در دل خودم ویاد کن مرا در جماعت تو تا یاد کنم ترا در بهتر از جماعت ادمیان **اصل** یا عیسی ادعنی
دعاء الغریق الحزین الذی لیس له مغیث یا عیسی لا تحلف بی کاذبا فیهتز عرشی غضبا الدنیا قصیرة
العمر طویلة الامل وعندی دار خیر مما یجمعون یا عیسی کیف انتم صانعون اذا اخرجت لکم
کتابا ینطق بالحق وانتم تشهدون بسرائر قد کتمتموها واعمال کنتم بها عاملین **شرح** فیهتز بتشدید
زای مضارع معلوم غایب باب افتعال منصوب است الاهتزاز بحرکت در امدن عرش در اصل بمعنی تخت

پادشاه است واثبات آن برای الله تعالی نوعی از مجاز است مثل اثبات ید در یدالله فوق ایدیهم

ونسبت اهتزاز با وازروی غضب مانند نسبت فوقیت ید دادیراست وعبارت است از کمال غضب

واصل آن اینست که چون پادشاه بربالای تخت باشد وبغایت غضبناک شود از چیزی که سبب برخیزد

ومی نشیند پس او می جنبد العرش مضاف الیه است طویل مذکر تاثیث ومضاف است ومراد اینست که

عمر مردمان در دنیا کوتاه است وآرزوی ایشان دراز است باعتبار اینکه جمع میکنند مالی راکه زیاد

بر عمر ایشان است نیطق باالحق گذشت در حدیث چهارم باب ششم یعنی ای عیسی دعا کن مراد دعای غرق

شدن اند و هنا کی که نیست اورا و زیاد دهی ای عیسی سوگند مخور بمن بجائی که دروغ گو باشی پس چند گفت

من از غضب دنیا کوتاه عمر است دراز آرزوست و نزد من است سرای بهتر از آنچه فراهم می آورید

ای عیسی چگونه شما می کنید چون بیرون آوردم برای شما دو زقیامت گاهی اگر ناطق شود بحق وشما

گواهی دهید بر آزهائی که بتحقیق پوشانید میدانها را و باعمالی که بود دید با آنها آنکه آن اصل یا عیسی

قل لظلمة بنی اسرائیل غسلتم وجوهکم و دنستم قلوبکم ابی تغترون ام علی تجترؤن تطیبون

بالطیب لاهل الدنیا واجوافکم عندی بمنزلة الجیف المنتنة کانکم اقوام میتون یا عیسی قل لهم

قلموا الاظفار من کسب الحرام واصموا اسماعکم من ذکر الخنا واقبلوا علی بقلوبکم فانی لست

ارید صورکم شرح غسلتم از باب ضرب یا از باب تفعیل برای مبالغه است دنستم بدال بی نقطه ونون

وسین بی نقطه از باب تفعیل است ابی بهمزه استفهام وحرف جر وضمیر متکلم بتقدیر اتنعمتی واهمالی است

تغترون بغین با نقطه وتشدید را مضارع معلوم باب افتعال است ام منقطع است تجترؤن بجیم

وتخفیف را مضموم مهموز اللام باب افتعال است همزه آن منقلب باشد وباعلال افتاده وماقبل واو مضموم

شد وتطیبون بطا بی نقطه ویا دو نقطه با زیر ویای یک نقطه از باب تفعل است بخلاف نیکا با طیب

بکسر طا وسکون یا وبفتح طا وتشدید یا بکسوره میتواند بود جیف بکسر جیم وفتح یا جمع جیفه

بکسر جیم وسکون یا است قلموا بقاف امر باب تفعیل است وتقلیم اظفار از کسب حرام اشاره است با

اهل کسب حرام مانند دکانداران اصموا بصاد بی نقطه وتشدید میم باب افعال است الخنا

بفتح خا با نقطه وتخفیف نون والف مقصور منقلب از یا افحش از سخنان که بر مردمان واقع شد مثل گوری

ولنکی مراد بذکر الخنا غیبت مردمانست با فاقی کردن ایشان است اقبلوا بقاف وبا یک نقطه امر باب افعال

علی بتشدید یا مفتوح است ومراد امر بفرمان برداری از تهدل وترک خود رایی وپیروی امر الله تعالی است

صور بضم صاد بی نقطه وفتح واو است ومراد اینست که عبادت ظاهری که موافقت دل نباشد مقبول نیست

یعنی ای عیسی بگو بجاکنندگان بنی اسرائیل اگر شستید روهای شما وچرکین کردید دلهای شما را آیا بغبن بازی

میخورید یا بکبر آیا بر من دلیری میکنید باکین میکنید خود را بخوشبوئی برای اهل دنیا ودرونهای شما نزد من در

مرتبه مردارهای گندیده است گویا که شما جماعتهای مرده اید ای عیسی بگو ایشان را اگر کوتاه کنید ناخنهای شما را

از کسب حرام وکر کنید گوشهای شما را از یاد کردن آفات مردمان دور داورید بر من بدلهای شما چه بدرستیکه من نیستم که

خواهم صورتهای شما را اصل یا عیسی افرح بالحسنة فانها لی رضا وابک علی السیئة فانها شین وما لا تحب

ان یصنع بک فلا تصنعه بغیرک وان لطم خدک الایمن فاعطه الایسر وتقرب الی بالمودة جهدک

واعرض عن الجاهلین یا عیسی ذل لاهل الحسنة وشارکهم وکن علیهم شهیدا وقل لظلمة بنی اسرائیل

یا اخدان السوء والجلساء علیه ان لم تنتهوا امسخکم قردة وخنازیر شرح افرح بفا ورا وحا بی نقطه امر

باب علم است رضا بکسر را والف مقصور با قطر بتنوین بمعنی مرضی است ابک بیا یک نقطه امر باب ضرب مثل الرمی

ضرب است الشین بفتح شین با نقطه وسکون یا مصدر باب ضرب زشت کردن ومراد اینجا زشت کننده است

لطم بطا بی نقطه ماضی معلوم باب ضرب است وضمیر مستتر راجع بغیرک است جهدک بفتح وضم جیم وسکون ها

منصوب بنایب ظرف ماولست ذل بکسر ذال با نقطه وتشدید لام مفتوحه ومکسوره امر باب ضرب است التمهید

بفتح وشین که اصل نان لاخدان بفتح همزه وسکون خا با نقطه ودال بی نقطه جمع خدن بکسر خا وسکون دال

دوستان پنهانی ودر بعضی نسخ اخوان بکسر همزه وواو است السوء بفتح سین وسکون واو وهمزه مجرور

ومضاف الیه است جلسا بضم جیم وفتح لام والف ممدوده منصوب ومضاف است العلیه بکسر وضم عین بی نقطه

وتشدید لام مکسوره وتشدید یا دو نقطه با زیر تقیه مرتفعه مثل صدر مجلس ومثل غرفه ومثل اینها ومقتضم

ودر بعضی نسخ الغیله بکسر عین با نقطه وسکون یا دو نقطه با زیر ولام است بمعنی فریب دادن ودر بعضی نسخ

الجلسا، باالف لام ومنصوب است وعلیه مجرور بحرف جر وضمیر راجع بالتوراة است استحکم بسین بی نقطه و
خا با نقطه مضارع متکلم معلوم باب صنع مجزوم است لقردة بکسر قاف و فتح دال و بفتح را و کسر قاف و دال
بی نقطه جمع قرد بکسر قاف و سکون را بوزینگان یعنی ای عیسی شاد شو بعمل صالح چه بدبختی کردن برای من
خوشنود نیست و گریه کن بر عمل بیچه بدبختی کرد آن بدکارات و آنچه دوست نمیداری اینکه کرده شود با تو پس مکن
آنرا با غیر تو و اگر غیر تو سیلی زند گونه راست ترا پس بده او را گونه چپ و طلب نزدیکی کن سوی من چندانکه توانی
داری و روگردان شو از اهل جهالت ای عیسی فروتنی کن برای اهل عمل صالح و شریک شو ایشانرا در آن و باش برایشان
نگاهبانان و بگو بجا کنندگان بنی اسرائیل را که ای دوستان در وی بدی و همنشینان بدی اگر ترک نکنید
میکردانم شمارا بوزینگان و خوکان **اصل** یا عیسی قل لظلمة بنی اسرائیل الحکمة تبکی فرقا منی و انتم
بالضحک تهجرون اتتکم براءتی ام لدیکم امان من عذابی ام تعرضون لعقوبتی فبی حلفت لاترکنکم مثلا
للغابرین **شرح** الحکمة بکسر حا و سکون کاف خردمندی و هوشمندی موافق آنچه مذکور در کافی در کتاب العقل در
حدیث دوازدهم باب اول و بفتح حا و فتح کاف جمع حاکم جماعتی که نافذ الامراند در دین و معصوم اند و بنابر اول
تقدیر اهل الحکمة است تبکی مضارع غایبه باب ضرب است الفرق بفتحتین و فتح را و قاف مصدر باب علم ترسناک بودن
تهجرون بجیم و راجع مخاطب معلوم باب نصر یا باب افعال است الهجر بضم ها و سکون جیم هرزه گوئی و الاهجار استهزا
اتتکم بتقدیر استفهام است البراءة بفتح با و را و الف و همزه نوشته که دلالت بر رهائی گناه دارد و جا متعلق
لدیکم بفتح لام و فتح دال بی نقطه و سکون یا دو نقطه پایین است تعرضون جمع مخاطب باب تفعل بحذف یک تا است
یعنی ای عیسی بگو بجا کنندگان بنی اسرائیل را که اهل حکمت میگریند از ترس من و شما بخندن هرزه گوئی میکنید آیا آمد
شمارا براءت من یا که آیا نزد شماست ایمنی از عذاب من یا که آیا متعرض میشوید برای عقوبت من پس بخودم قسم
خوردم که وا میگذارم البته شمارا عبرت و ضرب المثل برای آیندگان **اصل** ثم اوصیک یا ابن مریم البکر البتول
بسید المرسلین و حبیبی منهم احمد صاحب الجمل الاحمر و الوجه الاقمر المشرق بالنور الطاهر القلب
الشدید الباس الحیی المتکرم فانه رحمة للعالمین و سید ولد آدم یوم یلقانی اکرم السابقین علی
و اقرب المرسلین منی العربی الامی الدیان بدینی الصابر فی ذاتی المجاهد المشرکین بیده عن دینی

شرح ان تخبر بنی اسرائیل و تأمرهم ان یصدقوا به و ان یؤمنوا به و ان یتبعوه و ینصروه
احمد محمود بر اعتبار رضای پسندیده است پس بمعنی افضل است صاحب الجمل الاحمر بیان شد در شرح حدیث
اول فصل هشتم وجه مستعمل میشود بمعنی سید قوم و بنابر آن الوجه مرفوع و معطوف بر صاحب است
و بمعنی راه و روش و بمعنی رو و بنابر آن مجرور است الاقمر بفتح همزه و سکون قاف و فتح میم و را تابان مانند
ماه و در بعض نسخ الازهر بفتح همزه و سکون زای و فتح ها و را است بهمان معنی المشرق بضم میم و
کسر را طالع و آن مرفوع است یا در بالنور دعای مصاحبت است و اشاره است بمضمون آیه سوره اعراف
و اتبعوا النور الذی انزل معه و مذکور است در کافی در کتاب الحجة در حدیث دوم باب سیزدهم که باب ان الائمة علیهم
السلام نور الله عز و جل است که النور فی هذا الموضع امیر المؤمنین و الائمة صلوات الله علیهم الطاهر مرفوع
یا مجرور است و مضاف است و همچنین است الشدید الحیی بفتح حا بی نقطه و کسر یای دو نقطه پایین و تشدید
یای دوم مرفوع است الامی بضم همزه و تشدید میم منسوب بام القری است و آن مکه است موافق آیه سوره جمعه هو
الذی بعث فی الامیین رسولا منهم الدیان بفتح دال بی نقطه و تشدید یای دو نقطه پایین بغایت مطیع بدینی که
و اشاره است بمضمون آیه سوره یونس و احقاف ان اتبع الا ما یوحی الی ذاتی عبارتست از حقیقت در راه
تعالی که آن ملت اسلام است و اهل اسلام با آن مجتمع میشوند و آن مشترکست در شرایع جمیع انبیا و
آن منهی از تفرق و اختلاف در وی ظن و خود رایی است موافق آیه سوره انفال و اصلحوا ذات بینکم
قاموس ذات بینکم ای حقیقة وصلکم او ذات البین الحال التی یجتمع بها المسلمون بحرف جر و با دو نقطه
پایین و دال بی نقطه و ضمیر است و در بعض نسخ بیدیه بلفظ تثنیه است و شاید که دست او دو دو
عبارت از ما بود لا اقل باشد تقدیر مجاهد بمعنی تضمین معنی دفع است ان تخبر بفتح همزه و سکون نون و
صیغه مضارع مخاطب باب افعال البکر البتول سید المرسلین است **یعنی** بعد از آن سفارش میکنم ترا ای پسر مریم بکر بتول
بهترین رسولان و محبوب من و او پسندیده تر است صاحب جمل که سرخ و سفید است و بهتر یا آنکه طلوع
کننده با نور است پاک دل است سخت جهد بر کافرانست شرمگین است بغایت گرامی است چه بدبختی که او
رحمتیست برای عالمیان و بهتر اولاد آدم است در روزی که بر بخورد بمن گرامی تر سابقان است بمن و

نزد یکی رسول است نسبت بمن عربی است امی است بغایت فرمان بردار است بفرمان من صبر کننده در
حقیقت دین من است جهاد کننده و دفع کننده مشرکان بدست او و دین من است باینکه خبر دهد
باو بنی اسرائیل را و امر کنی ایشان را باینکه تصدیق کنند باو و اینکه ایمان آورند باو و اینکه پیروی کنند او را و
کنند او را **اصل** قال عیسی علیه السلم الهی من هو حتی ارضیه فلک الرضا قال هو محمد
رسول الله صلی الله علیه و آله الی الناس کافة اقربهم منی منزلة واحضرهم شفاعة طوبی
له من نبی وطوبی لامته ان هم لقونی علی سبیله یحمده اهل الارض ویستغفر له
اهل السماء **شرح** من استفهامیه است و چون استفهام متضمن معنی عرض نیست حتی با آن
متعلق باشد حتی برای تعلیل است ارضیه بفتح همزه و سکون را و ضاد بانقطه و الف منقلبه از
یا و ضمیر راجع بسبیل المرسلین است و مضارع متکلم باب علم است و بمعنی راضی کنم است فلک الرضا
حالیه است یا تعلیلیه است طوبی مونث اطیب است و عبارت است از جنت بهتر و حرف جر مقدر است
لقونی بفتح لام و ضم قاف و نون وقایه و ضمیر متکلم است جمله مضارع غایب معلوم باب علم و ضمیر راجع
بسبیل است یا راجع بمرجع ضمیر سبیله است و همچنین است ضمیر له و بنابراین لام تعلیلیه است و بنابر دو
لام برای انتفاع است و مراد استغفار برای امت اوست باعتبار اینکه نفع او در آنست **یعنی** گفت عیسی علیه
السلم خداوندا کیست و تا اینکه تصدیق کنم با وجه برای تست آن تصدیق گفت که او محمد رسول الله است بسوی
مردمان همگی نزدیکترین مردمانست نسبت بمن باعتبار مرتبه و حاضرترین مردمانست باعتبار شفاعت در روز قیامت
ای خوشی برای او که پیغمبر است و ای خوشی برای امت او اگر برخورند مرا بر راه او و پیرو شده بسیکند آن راه
ملائکه زمین و استغفار میکنند برای او ملائکه آسمان **اصل** امین میمون طیب مطیب خیر الباقین عنده
یکون فی آخر الزمان اذا خرج ارخت السماء عزالیها واخرجت الارض زهرتها حتی تروا البرکة و
ابارک لهم فیما یضع یده علیه کثیر الازواج قلیل الاولاد یسکن بکة موضع اساس ابرهیم **شرح** ارخت
باو خا بانقطه ماضی غایبه معلوم معتل اللام باب افعال است عزالیها بفتح عین بی نقطه و تخفیف زای و الف
کسر لام و فتح یا دو نقطه پایین است و جایز است فتح لام و قلب یا بالف و آن جمع عزلاء بفتح عین و سکون زای

والف

والف ممدوده است و آن بمعنی دهن خیک است و مراد بارخا آسمان دهنهای خیکهای خود را باران
باران بسیار قطره پی در پی است الزهرة بفتح زای و سکون و فتح ها و را گیاه و شکوفه است و البرکة بفتح با دو
نقطه پایین و فتح را و ضم جیم برای التقای ساکنین است بکة بفتح با یک نقطه و تشدید کاف که راحت و آن
است موضع منصوب عطف بیان یا بدل بکه است اساس بفتح همزه و دو سین بی نقطه بمعنی اصل بنا است عبارت و
از اساس کعبه که ابرهیم علیه السلم گذاشته **یعنی** امین است سعادتمند است پاکیزه است و پاکیزه کننده است بهترین
ماندگان نزد من است میباشد در آخر زمان در دنیا چون بیرون آید بستیکند آسمان دهنهای خیکهای خود را و بیرون
می آورد زمین گیاه خود را تا آنکه مردمان ببینند برکت را و برکت میدهم مردمان را در آنچه گذارد دست خود را بر آن
بسیار زنانست کم فرزندانست ساکن میشود مکه جای اساس ابرهیم را **اصل** یا عیسی دینه الحنفیة
وقبلته یمانیة وهو حزبی وانا معه فطوبی له ثم طوبی له له الکوثر والمقام الاکبر فی جنات عدن
یعیش اکرم معاش و یقبض شهیدا له حوض اکبر من بکة الی موضع الشمس من رحیق مختوم فیه آنیة
مثل نجوم السماء واکواب مثل مدر الارض عذب فیه من کل شراب وطعم کل ثمار فی الجنة من شرب
منه شربة لم یظمأ ابدا **شرح** الحنفیة بفتح حا بی نقطه و کسر نون و سکون یا دو نقطه پایین و فا و یا نسبت
ملت منسوبه بسوی ابرهیم علیه السلم و آن نفی شرک و نفی عبادت اصنام و شیاطین است یمانیه منسوب بیمن است باعتبار
اینکه مکه از جمله یمن است چنانچه بیت المقدس از جمله شام الحزب بکسر حا بی نقطه و سکون زا و با یک نقطه لشکر
و آنچه باآن دفع ضرر دشمن شود هرچند که یک کس باشد و گذشت در حدیث هفتم فصل دوازدهم که فقال
انه منی انا منه فقال جبرئیل و انا منکما و مثل این می آید در حدیث نهم فصل سی و سوم له الکوثر اشاره است بمضمون
انا اعطیناک الکوثر یقبض شهیدا اشاره است بحکایت خیبر و خوردن شاه مسموم و معاودة اثر آن در مرض الموت
ظاهر شد در حوض نیست که کوثر غیر حوض باشد پس شاید که عبارت از کثرتی باشد که چندین هزار فرزندانش تا روز قیامت
از نسل او باشند این قول منافقان اصحاب که او ابتر است و صلوات بر آل او در تشهد نماز بجهات باطل میشود
الرحیق بفتح را و کسر حا بی نقطه و سکون یا دو نقطه پایین و قاف شراب خالص صاف المختوم مهر کرده
برای منع بیگانگان از آن رحیق مختوم در سوره مطففین است آنیه جمع اناء است اکواب جمع کوب بضم

کاف و سکون واو کوزهایی که دسته و لوله ندارد المداد بفتح میم و فتح دال و را جمع مدد کاو دهان کیزیم و
سکون نون اسم است بمعنی بعض و طعم مرفوع بعطف بر من انت شرب معلوم باب علم است الشرب بفتح شین و
سکون را یکبار آشامیدن و آنچه یکبار آشامیده شود و بنا بر اول مفعول مطلق است و بنا بر دوم مفعول
است لم یظما بظا با نقطه و همزه معلوم باب سمع یعنی ای عیسی حوض ما و مکان حنفیات و قبله او بمانیه است و او
از حرب من است و من با او هم پس ای خوشتر برای او و بعد از آن ای خوشتر برای او و برای اوست کوثر و مرتبه بزرگ
در بهشتها یا قامت زندگانی میکند کرامی تر زندگانی و کوفتن از دنیا میشود بحالی که شهید است و وارث حوض که
بزرگ از مکه تا کار دریای شرق از شراب رحیق پر کرده شده در آن حوض است کاسهایی بعدد ستارهای آسمان
و صراحیهایی بعدد کلوخهای زمین خوشگوار است در آن است پاره از آشامیدنی و مزه همکی میوهایی که در
بهشت است هر که آشامید از آن حوض یکبار آشامیدنی تشنه نمیشود هرگز اصل وذلك من قسمي له وتفضيلي
إياه على صدق نيتك وبينة يوافق سره علانيته وقوله فعله لا يأمر الناس الا بما يبدأهم به دينه الجهاد
في عسره ويسره تنقاد له البلاد ويخضع له صاحب الروم على دين ابراهيم يسمي عند الطعام ويفشي السلام و
يصلي والناس نيام شرح القسم بفتح قاف و سکون سین مصدر باب ضرب نصیب دادن بکسی و بکسر قاف نصیب علی
برای مصاحبت ماننده مثل واتى المال على حبه لفقرة بفتح فا و سکون تا و نقطه دار مستی دین اسلام نیست طلبی
ظالمان و فتوی فاسقان حرف النفات مردمان است جهت زمان نیام بکسر نون و تخفیف یا دو نقطه پایین
جمع نایم است یعنی و آن از نصیب دادن من برای او و ترجیح من او راست بوجود مستی دین حق که میان تو
و میان اوست موافق میشود پنهان و آشکارا و راو که فعل او کرده او و ایمان این انکار میکند مردمان را مگر
بچیزی که پیشکیری میکند مردمان را یعنی که از جمله عبادات شتر که عادت او جهاد است در تنگی و فراخی مطیع
میشوند برای او اهل بلاد و فروتنی میکند برای او قیصر بر دین ابراهیم است بسم الله میکوید نزد خوردن و فاش
میکند سلام را و نماز میکذارد در حالی که مردمان خوابیده باشند اصل له كل يوم خمس صلوات متواليات
ينادي الى الصلوة كنداء الجيش بالشعار ويفتتح بالتكبير ويختم بالتسليم ويصف قدميه في الصلوة
كما تصف الملائكة اقدامها ويخشع لي قلبه ورأسه النور في صدره والحق على لسانه وهو الحق حيث

ما كان اصله يتيم ضال ابرهة من زمانه عما يراد يبر تنام عيناه ولا ينام قلبه شرح کل
منصوب است متوالیات بامعنی است که فاصله با جنبی میان اجزای هیچکدام نمیشود پس منافات ندارد
با اینکه فاصله میان نمازی و نمازی دیگر باشد الشعار بکسر شین کلمه که علامت لشکر است برای شناختن
بعض ایشان بعضی دیگر را در وقت جنگ و آن بلند گفته میشود و شاید که این اعتبار تکرار الله اکبر در اذان
و اقامت و در نماز بعنوان جهر چون وقت حرب با شیطان است اصله یتیم تا برادر اشاره است بمضمون سوره
والضحی که الم یجدك یتیما فاوی و وجدك ضالا فهدی و از این ظاهر میشود که مراد بضال نادان بمنتهای مراتب
کمال است یعنی او راست ده روز نه شیخ نماز که هر کدام پی در پی است ندا میکند بنماز مانند ندای لشکر
بعلامت و افتتاح میکند بگفتن الله اکبر و ختم میکند نماز را بسلام دادن و برابر هم میکند و قدم خود را در
نماز چنانچه برابر هم میکنند ملائکه قدمهای خود شان او فروتنی میکند برای من دل او و سر او و در نماز نور معرفت در
سینه اوست و حق بر زبان اوست و او بر حق است هر جا که باشد اصلش یتیم است غافل است در بیان
از زبانش از انجه اراده کرده میشود با و می خوابد دو چشم او و نمیخوابد دل او یعنی که خوابهای فاسد مانند
احتلام در او نیست اصل له الشفاعة وتقوم على امته الساعة ويدي فوق ايديهم فمن نكث فانما
ينكث على نفسه ومن اوفى بما عاهد عليه الله اوفيت له بالجنة فمر ظلمة بني اسرائيل ان لا يبدلوا كتبه
ولا يحرفوا سنته وان يقرؤه السلام فان له في المقام شانا من الشان شرح برای اوست شفاعت روز قیامت
و برامت او بر پای میشود ساعت قیامت و دست قدرت من بالای دست او است در وقت بیعت پس هر که
شکست بیعت را پس جزای بیعت شکستن بر خود شی و ضرر شی را وعاید میشود و هر که ایفا کرد بانچه پیمان کرده
آن ایفا کردم برای او بهشت پس امر کن بنی اسرائیل را با اینکه کهنه و بی اعتبار نکنند مکتوبهای او را و تحریف
نکنند طریقت او را و باینکه خوانند او را سلام توجه مدهی که او راست در مقام قیامت مرتبه عظیم از جمله مرتبه اصل
يا عيسى كلما يقربك مني فقد دللتك عليه وكلما يباعدك مني فقد نهيتك عنه فارتد لنفسك يا عيسى
ان الدنيا حلوة وانما استعملتك فيها فجانب منها ما حذرتك وخذ منها ما اعطيتك عفوا يا عيسى انظر
في عملك نظر العبد المذنب الخاطي ولا تنظر في عمل غيرك بمنزلة الرب كن فيها زاهدا ولا ترغب فيها

فنعفت شرح کلما در کلما ابتدا و مرفوع است و ما موصوله است پس از قبیل کلما نضجت جلودهم بدلناهم
جلودا غیرها نیست زیرا که کل اینجا منصوبست بظرفیت و ما مصدریه است و مصدر نایب ظرف زمان است
فارتد بسکون را و فتح تا افتعال و سکون دال بی‌نقطه امر معتل العین واوی باب افتعال است لا دنیا دکنی که
بهتر جای عود عفوا حال موکد ما اعطیتك است العفو پاکیزه تر ما آنکه حلال صرف است در سوره هود
العفو است فنعطب بعین بی‌نقطه و طا بی‌نقطه و با یکنقطه مضارع مخاطب معلوم باب علم یا مجهول باب افعال منصوب
است العطب بفتح عین و فتح طا هلاک یعنی ای عیسی هر آنچه نزدیك میکند ترا انبت بمن پس بتحقیق داده بودم ترا
بران و هر آنچه دور میکند ترا از من پس بتحقیق نهی کردم ترا از آن پس گزین کن برای خود ای عیسی بدبختی که دنیا
شیرین است در کام دنیاداران و جز این نیست که تکلیف کردم ترا در دنیا بی‌گناه که از جمله دنیا آنچه را که عطا داده
بودم و فرا گیر از جمله دنیا آنچه را که دادم ترا بر حالی که پاکیزه تر است ای عیسی نظر کن در عمل تو نظر بنده
گناه کار خطاکار و نظر کن در عمل غیر تو مانند صاحب [illegible] که خود را حاکر شمری و عیب مردمان کنی در عمل
ایشان باشد در دنیا بی‌رغبت و در رغبت مکن در دنیا پس هالك شوی اصل یا عیسى اعقل وتفکر وانظر
فی نواحی الارض کیف کان عاقبة الظالمین یا عیسى کل وصفی لك نصیحة وکل قولی لك حق و
انا الحق المبین فحقا اقول لئن انت عصیتنی بعد ان انبأتك ما لك من دونی ولی ولا نصیر
یا عیسى اذل قلبك بالخشیة وانظر الی من هو اسفل منك ولا تنظر الی من هو فوقك واعلم ان کل
خطیئة او ذنب موجب الدنیا فلا تحبها فانی لا احبها شرح اعقل امر باب ضرب است بعد منصوبست
است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است اذل بذال با نقطه و تشدید لام مفتوح امر باب افعال است اسفل
مرفوع است فوقك منصوبست خطیئة عبارتست از گناه صغیره و ذنب عبارتست از گناه کبیره است یعنی ای عیسى خردمند
باش و فکر کن و نگاه کن در اطراف زمین که چگونه شد عاقبت کار ظالمان که بودند ای عیسى هر سخن من برای تو نصیحت
است و هر سخن من برای تو حق است و منم من آشکار کننده طریق حق را میگویم هر آینه اگر تو عصیان کنی مرا بعد از آن
که خبر کردم ترا نیست برای تو از غیر من کارسازی و مددکاری که دفع کند عذاب مرا از تو ای عیسی خوار کن دل را
بترس و نگاه کن سوی کسی که او پایین تر است از تو تا شکر کنی و نگاه مکن سوی کسی که او در بالای تست تا فریفته دنیا

نشوی

نشوی و بدان اینرا که سر هر خطا صوابی و گناهی دوستی دنیا است پس دوست مدار آنرا که بدبختی که من دوست
دارم آنرا برای مومنان اصل یا عیسى اطب لی قلبك واکثر ذکری فی الخلوات واعلم ان سروری ان تبصبص
الیّ کن فی ذلك حیا ولا تکن میتا یا عیسى لا تشرك بی شیئا وکن منی علی حذر ولا تغتر بالصحة و
تغبط نفسك فان الدنیا کفیء زائل وما اقبل منها کما ادبر فنافس فی الصالحات جهدك وکن مع الحق وان قطعت
وحرقت بالنار ولا تکفر بی بعد المعرفة ولا تکونن من الجاهلین فان الشیء یکون مع الشیء شرح اطب بفتح همزه
وکسر طا بی‌نقطه و سکون با یکنقطه امر معتل العین یایی باب افعال است اکثر با ثا مثلثه امر باب افعال است
تبصبص با یکنقطه و صاد بی‌نقطه مضارع مخاطب معلوم باب فعللت البصبصه دم لابه کردن و تملق
از روی طمع است میت عبارت است از متملق از روی طمع است برای غیر الله تعالی کن علی حذر بفتح حا بی‌نقطه و فتح
ذال با نقطه و کسر حا و سکون ذال [illegible] مصدر باب علم احتراز بمعنی احتیاط تغتر بغین با نقطه و تشدید را مفتوح بمعنی
باب افتعال است صحه عبارت از [illegible] بالحال است مثل انجیل موافق آنچه گذشت در بعض نسخ یا عیسى کل وصفی
لك نصیحة و مراد اینست که ترك خود بنا بر نزول انجیل بر تو بازی خود شده و در بعض نسخ بالصحة بکسر صاد بی‌نقطه
و تشدید حا بی‌نقطه است بمعنی تندرستی لا تغبط بغین با نقطه و با یکنقطه و طا بی‌نقطه نهی باب افعال یا باب
تفعیل است ماخوذ است از غبطه بکسر غین و سکون با بمعنی نعم الفیء بفتح فا و سکون یا و همزه سایه بعد از زوال
وما اقبل منها کما ادبر استیفاء دنیا فی ما بقی است مراد اینست که از تبك سریع الزوال است فرقی نیست در نظر
هوشمند در میان آینده ای و میان رونده آن نافس بنون و فا و سین بی‌نقطه امر باب مفاعله است جهدك بفتح و ضم جیم
و سکون ها منصوب بنیابت ظرف زمان است وان وصلیه است قطعت و حرقت مخاطب مجهول باب تفعیل است
مبالغه است شیء و جاء بفتح شین با نقطه و سکون یا و همزه بمعنی چیز بکسر جیم بی‌نقطه و تشدید یا است و آن بمعنی
همچنان است در بعض نسخ سکون است بجای یکون یعنی ای عیسى پاکیزه کن برای من دل را و بسیار کن یاد مرا در
خلوتها و بدان اینرا که خواسته من اینست که تملق کنی سوی من باش در آن تملق زنده و مباش مرده ای عیسی شریک مکن
با من چیزی را و باش از من بر احتیاط و بازی مخور با انجیل و باشم کنم خود را چه بدبختی که دنیا مانند سایه ایست که بر
طرف شونده است و آنچه روآورد از جمله دنیا مانند آنست که پشت کرده است پس رغبت کن در حسنات بقدر آنکه

چندانکه طاقت تست و باش با خوف و رجا که نباشد هر چند که پاک پاک کرده شوی و سوزانیده شوی آتش یکی از وحش

بهم و جدا از شناخت مقتضای ربوبیت من و مباش ایمن از جمله اهل جهالت چه بسی کسی که بهجت یا باشد زود در قیامت

با بهجت **اصل** يا عيسى صبّ الدموع من عينيك واخشع لي بقلبك يا عيسى استغث بي في حالات الشدّة

فاني اغيث المكروبين واجيب المضطرين وانا ارحم الراحمين **شرح** صبّ بضم صاد بی نقطه و تشدید با

یک نقطه مفتوحه و مکسوره و مضمومه امر با بضرّ است اغیث واجیب متکلم باب افعال است **یعنی** ای عیسی فرو ریز

من چشمها اشک از دو چشمت و زاری کن برای من به دل ای عیسی داد خواهی کن به من در اوقات سختی چه بسیاری که من فریاد رس

ستم زده گان را و اجابت میکنم دعای درماندگان را و من رحم کننده ترین رحمت کنندگانم **فصل شانزدهم** فصل شانزدهم

سی و چهار حدیث است **اصل** محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن علي بن الحكم عن منصور بن يونس عن عنبسة عن ابي

عبد الله عليه السلم قال اذا استقرّ اهل النار في النار يفقدونكم فلا يرون منكم احدا فيقول بعضهم

لبعض ما لنا لا نرى رجالا كنّا نعدّهم من الاشرار اتخذناهم سخريّا ام زاغت عنهم الابصار قال وذلك قول الله

عزّ وجلّ انّ ذلك لحقّ تخاصم اهل النار يتخاصمون فيكم فيما كانوا يقولون في الدنيا **شرح** مضمون این

شد در حدیث دوم فصل چهارم و در شرح اصل شانزدهم و در حدیث هشتم فصل نهم **یعنی** روایت کرد محمد بن یحیی

از احمد بن محمد از علی بن حکم از منصور بن یونس از عنبسه بفتح عین بی نقطه و سکون نون و فتح با یک نقطه و سین بی نقطه

از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون قرار گیرند اهل آتش در آتش کم میکنند شما را یعنی میجویند از جمله

شما کسی را پس میگویند بعضی ایشان به بعضی که چیست ما را که نمی بینیم مردانی را که بودیم در دنیا که میشمردیم ایشان را

از جمله بدتران آیا فرا گرفتیم ایشان را در دنیا محل استهزا یا بلکه برگردید از ایشان دیدهای ما امام گفت و آن

قول الله عز و جل است در سوره ص که بدرستی که آن فرا گرفتن و گردیدن دیدها بحقّ واقع شدنی است

یعنی جدال خصومت اهل نار است با مومنان که خصومت میکنند در شما در آنچه بودند که میگفتند در دنیا

دوم اصل حدیث ابلیس ابو علي الاشعري عن محمد بن عبد الجبار عن صفوان عن يعقوب بن شعيب قال

قال لي ابو عبد الله عليه السلم من اشدّ الناس عليكم قال قلت جعلت فداك كلّ قال عليه السلم اتدري

ممّ ذاك يا يعقوب قال قلت لا ادري جعلت فداك قال انّ ابليس دعاهم فاجابوه وامرهم

فاطاعوه

فاطاعوه ودعاكم فلم تجيبوه وامركم فلم تطيعوه فاغرى بكم الناس **شرح** الخبيث یا عمل ابلیس

است روایت کرد ابو علی اشعری از محمد بن عبد الجبار از صفوان از یعقوب بن شعیب گفت که گفت امام جعفر صادق

علیه السلم که کیست سختگیرتر مخالفان بر شما گفت که گفتم قربانت شوم هر یکی ایشان سختگیرتر از دیگران است گفت

امام علیه السلم که آیا میدانی که از چیست این ای یعقوب گفت که گفتم نمیدانم قربانت شوم گفت بدرستی که ابلیس خواند

ایشان را سوی خود پس اجابت کردند او را و امر کرد ایشان را ... ناهیه از مردی

ظن و از شرک ... پس فرمان بجا آوردند او را و خواند شما را پس اجابت نکردید او را و امر کرد شما را

پس فرمان نبردید او را پس شورانید بشما مخالفان را **سوم اصل** علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن

ابي عمير عن معاوية بن عمّار عن ابي عبد الله عليه السلم قال اذا رأى الرجل ما يكره في منامه فليتحوّل

عن شقّه الذي كان عليه نائما وليقل انّما النجوى من الشيطان ليحزن الذين آمنوا وليس بضارّهم

شيئا الّا باذن الله ثمّ ليقل عذت بما عاذت به ملائكة الله المقرّبون وانبياؤه المرسلون و

عباده الصالحون من شرّ ما رأيت ومن شرّ الشيطان الرجيم **شرح** روایت کرد علی بن ابراهیم

از پدرش از محمد بن ابی عمیر از معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چون دید یکی از شما مردی

آنچه را که کراهت داشت آن را در خواب خود پس باید که گردد از جانبی که بود بر آن خوابیده و باید که

گوید از سوره مجادله که جز این نیست که سرگوشی از شیطان است برای اینکه غمگین شوند جمعی که مومن

اند و نیست شیطان ضرر رساننده ایشان را اصلا مگر به حکم الله تعالی بعد از آن باید که گوید که پناه گرفتم

با آنچه پناه گرفتند با آن فرشتگان الله که مقربانند و پیغمبران او که رسولان اند و بندگان او که صالحان اند

از آنچه دیدم و از شر شیطان لعین **اصل** محمد بن يحيى عن احمد بن محمد وعلي بن ابراهيم عن ابيه جميعا

عن ابن محبوب عن هارون بن منصور العبدي عن ابي الورد عن ابي جعفر عليه السلم قال قال رسول الله

صلى الله عليه وآله لفاطمة عليها السلم في رؤيا التي رأتها قولي اعوذ بما عاذت به ملائكة الله المقرّبون

وانبياؤه المرسلون وعباده الصالحون من شرّ ما رأيت في ليلتي هذه ان يصيبني منه سوء

او شيء اكرهه ثمّ انقلبي على يسارك ثلاث مرّات **اصل** رؤيا ما التي رأيتها عبارة است از آنچه

علی بن ابرهیم در تفسیر سورهٔ مجادله در آیهٔ انما النجوی من الشیطان گفته که حدثنی ابی عن محمد بن ابی عمیر عن ابی
بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان سبب نزول هذه الایة ان فاطمة علیها السلام رات فی منامها ان رسول الله
صلی الله علیه و آله هم ان یخرج هو و فاطمة و علی و الحسن و الحسین من المدینة فخرجوا حتی جاوزوا من حیطان المدینة
فعرض لهم طریقان فاخذ رسول الله صلی الله علیه و آله ذات الیمین حتی انتهی الی موضع فیه نخل و ماء فاشتری
رسول الله صلی الله علیه و آله شاة ذرآء و هی التی فی احد اذنیها نقط بیض فامر بذبحها فلما اکلوا ماتوا فی مکانهم
فانتبهت فاطمة باکیة ذعرة فلم تخبر رسول الله صلی الله علیه و آله بذلک فلما اصبحت جاء رسول الله صلی الله
علیه و آله بحمار فارکب علیه فاطمة و امر ان یخرج امیر المؤمنین و الحسن و الحسین علیهم السلام من المدینة کما رات فاطمة
فی منامها فلما خرجوا من حیطان المدینة عرض لهم طریقان فاخذ رسول الله صلی الله علیه و آله ذات الیمین
کما رات فاطمة حتی انتهوا الی موضع فیه نخل و ماء فاشتری رسول الله صلی الله علیه و آله شاة ذرآء کما رات فاطمة
فامر بذبحها فذبحت و شویت فلما ارادوا اکلها قامت فاطمة و تنحت ناحیة منهم تبکی مخافة ان یموتوا فطلبها
رسول الله صلی الله علیه و آله حتی وقع علیها و هی تبکی فقال ما شانک یا بنیة قالت یا رسول الله رایت کذا و کذا
فی نومی و قد فعلت انت کما رایته فتنحیت عنکم فلا اریکم تموتون فقام رسول الله صلی الله علیه و آله فصلی رکعتین
ثم ناجی ربه فنزل علیه جبرئیل فقال یا محمد هذا شیطان یقال له الرها و هو الذی اری فاطمة هذه الرؤیا و
یؤذی المؤمنین فی نومهم ما یغتمون به فامر جبرئیل فجاء به الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال له انت اریت
فاطمة هذه الرؤیا فقال نعم یا محمد فبزق علیه ثلث بزقات فشجه فی ثلث مواضع ثم قال جبرئیل لمحمد قل یا محمد
اذا رایت فی منامک شیئا تکرهه او رای احد من المؤمنین فلیقل اعوذ بما عاذت به ملائکة الله المقربون
و انبیاء الله المرسلون و عباده الصالحون من شر ما رایت و من رؤیای و یقرء الحمد و المعوذتین و قل
هو الله احد و یتفل عن یساره ثلث تفلات فانه لا یضره ما رای و انزل الله علی رسوله انما النجوی من
الشیطان الایة بفتح همزه و سکون نون مصدر است و مصدر بجای ... است سو بضم سین و سکون واو
و همزه عبارتست از ... اسم است بمعنی جانب ... ذا بی الرماح ذر بیته من عن یمینی مرة و امامی
و ان منصوب است محلا ... ثلث مرات ... مفعول مطلق ... است و بنا بر او لر اذ نیست

که کردن

که کردن از جانب یمین بجانب یسار بتدریج باشد بروشی که دو سکون در میانه فاصله شود یعنی روایت کرد محمد
یحیی از احمد بن محمد و روایت کرد علی بن ابرهیم از پدرش همگی از حسن بن محبوب از هرون بن منصور عبدی بفتح عین
بی نقطه و سکون با یک نقطه از ابی ورد از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه را
علیها السلام در خواب او که دیده بود از که بگو که بنا میکرم با تجربه که رفتند بانو ... کان الله که مقرب باشند ...
او که رسول الله ... و ... کان ... که ... اند ... دیدیم در ... اینکه ... از آن ... با چیزی که کاره
باشیم از بعد از آن بگرد بجانب چپ تو سه بار **حدیث اصل حدیث محاسبه** علی بن ابرهیم عن ابیه و علی بن
محمد جمیعا عن القاسم بن محمد عن سلیمان بن داود المنقری عن حفص بن غیاث قال قال ابو عبد الله
علیه السلام اذا اراد احدکم ان لا یسئل ربه شیئا الا اعطاه فلییاس من الناس کلهم و لا
یکون له رجاء الا من عند الله عز و جل ذکره فاذا علم الله عز و جل ذلک من قلبه لم یسئله شیئا الا اعطاه
فحاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا علیها فان للقیمة خمسین موقفا کل موقف مقام الف سنة
ثم تلا فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة **شرح** صدر این حدیث تا فحاسبوا بهمین سند مذکور
است در کافی در کتاب الایمان و الکفر در حدیث دوم باب بیست و هفتم که باب الاستغناء عن الناس است موقفا
بفتح میم و کسر قاف است مقام بضم میم و قاف اسم مکان باب افعال است و در بعض نسخ بجای این مقدار است و
بر هر تقدیر مقصود این است که بعض مردمان که ترک محاسبه نفس کرده طمع در اموال مردمان کنند و منغص
ارادت که دنیا شوند باین ابتلا میشوند در روز قیامت در سورهٔ معارج این است سال سائل بعذاب واقع
للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج تعرج الملئکة و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة یعنی
این حدیث حساب خود برای برات خدمت از حقوق لازم است روایت کرد علی بن ابرهیم از پدرش و از علی بن محمد قالا
همگی از قاسم بن محمد از سلیمان بن محمد داود منقری بکسر میم و سکون نون و فتح قاف و راء از حفص بن غیاث که گفت
که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چون خواهد یکی از شما اینکه دعا نکند صاحب کل اختیار خود را چیزی مگر اینکه دهد
او را پس باید که نا امید شود از مردمان از همگی ایشان و نباشد او را امیدی مگر از نزد الله جل ذکره پس چون
داند الله جل و عز این را از دل او دعا نمیکند او را چیزی مگر اینکه رسیده او را پس حساب کنید پیش خود تا پیش

از آنکه حساب کرده شوید بر خودتان چه بدرستی که برای قیامت پنجاه جای توقف هر جای توقفی

هزار سال است برای حساب بعد از آن خواند از سوره معارج که در روزی که بود مقدار آن پنجاه هزار سال

هشتم اصل وبهذا الاسناد عن حفص عن ابي عبد الله عليه السلام قال من كان مسافرا فليسافر

يوم السبت فلو ان حجرا زال عن جبل يوم السبت لرده الله عز وجل الى موضعه ومن تعذرت

عليه الحوائج فليلتمس طلبها يوم الثلثاء فانه اليوم الذي الان الله فيه الحديد لداود عليه السلام

شرح الثلثاء بفتح و ضم ثاء سه نقطه و تخفيف لام والف و ثاء سه نقطه والف ممدوده سه شنبه است

اسم یا روز سه شنبه والان الحديد **یعنی** وباین اسناد سابق روایتست از حفص از امام جعفر صادق علیه

السلام گفت که هر که اراده سفر کرده باشد پس باید که سفر کند در روز شنبه چرا که اگر سنگی جدا کرده شود

از کوهی در روز شنبه هر آینه برمیگرداند او را الله عز ذکره بسوی جای آن و هر که مشکل شود بر او حاجتها پس باید

که اختیار کند طلب آنها را در روز سه شنبه چه بدرستی که آن روزیست که نرم کرده الله در آن آهن را برای داود علیه

السلام **نهم اصل** وبهذا الاسناد عن حفص عن ابي عبد الله عليه السلام قال مثل الناس يوم القيمة اذا قاموا

لرب العالمين مثل السهم في القرب ليس له من الارض الا موضع قدمه كالسهم في الكنانة لا يقدر

ان يزول ههنا ولا ههنا **شرح** مثل دو جا بفتح ميم و فتح ثاء سه نقطه است القرب بضم قاف و سكون

ضم راء و باء یکنقطه ترکش یا آن موضع ترکش است چون سپاهی آن را بکمر بندد در بعض نسخ القرن بفتح قاف

و فتح راء و نون است و آن ترکش است قاموس القرن بکسر قاف کهو الکنانه فی التجاعنرا و عام و بالتحريك الجعبة

راجع بواصل الناس است الكنانة بكسر كاف و تخفيف دو نون تركش ضمير يقدر و يزول راجع بمرجع ضمير له است

یعنی وباین اسناد روایتست از حفص بن غیاث از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حال مردمان در روز

چون ایستند برای حساب بحکم رب العالمین حال تیر است در ترکش که مرد سپاهی نیست برای مردم در روز قیامت

از جمله زمین بجز جای دو پای و مانند تیر در ترکش نمیتوانند اینکه روند آنجا و نه اینجا **دهم اصل** وبهذا الاسناد

عن حفص قال رايت ابا عبد الله عليه السلام يتخلل بساتين الكوفة فانتهى الى نخلة فتوضأ عندها

ثم ركع وسجد فاحصيت في سجوده خمسمائة تسبيحة ثم استند الى النخلة فدعا بدعوات ثم

قال يا حفص انها والله النخلة التي قال الله جل ذكره لمريم عليها السلام وهزي اليك بجذع

النخلة تساقط عليك رطبا جنيا **شرح** مذکور داشته در کافی در کتاب الحجه در حدیث ششم باب صدم که باب انه

ليس شيء من الحق في ايدي الناس الا ما خرج من عند الائمة وان كل شيء لم يخرج من عندهم فهو باطل است که ان

علائم و انما كانت عجوة و نزلت من السماء فانبت من اصلها كان عجوة وما كان من لقاطه فهو لون

روایتست از حفص گفت که دیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که در و بعض بستانهای کوفه راه میرفت پس رسید

درخت خرمایی پس وضو ساخت نزد آن بعد از آن رکوع کرد و سجود کرد پس شمردم در سجده او پانصد تسبیح را

بعد از آن تکیه کرد بسوی آن درخت خرما پس دعا کرد بدعاها پس بعد از آن گفت که ای حفص بدرستی که آن درخت

قسم بالله آن درختی است که گفت الله جل ذکره مریم علیها السلام را در سوره مریم که بجنبان بسوی تو شاخ درخت

را تا فرو ریزد بر تو رطب چیده را **اصل** حفص عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال عيسى عليه السلام اشتدت

مؤنة الدنيا ومؤنة الآخرة اما مؤنة الدنيا فانك لا تمد يدك الى شيء منها الا وجدت فاجرا قد سبقك

اليه واما مؤنة الآخرة فانك لا تجد اعوانا يعينونك عليها **شرح** روایت کرد حفص بسند سابق از امام جعفر

علیه السلام گفت که گفت عیسی علیه السلام که سخت شد کار دنیا و کار آخرت اما کار دنیا پس بدرستی که تو دراز نمیکنی دست

بسوی چیزی از آن مگر آنکه یافتی فاسقی را که پیشی گرفته تر است بسوی آن و اما کار آخرت پس بدرستی که نمی یابی

مددکارانی را که مدد کنند ترا برای مراد یافتن که مشکلتر شدن کار دنیا و مشکل کار آخرت را **دهم اصل** محمد بن يحيى

عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن يونس بن عمار قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ايما مؤمن

شكى حاجته وضره الى كافر او الى من يخالفه على دينه فانما شكا الله عز وجل الى عدو من اعداء

الله وايما رجل مؤمن شكى حاجته وضره الى مؤمن مثله كانت شكواه الى الله عز وجل **شرح** روایت

کرد محمد بن یحیی از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از یونس بن عمار گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام

میگفت که هر مؤمنی که شکایت کرد نیازمندیش را و آزار خود را بسوی کافر یا بسوی کسی که مخالفت او

بر دینش پس جز این نیست که شکایت کرده الله عز وجل را بسوی دشمنی از دشمنان الله و هر مرد مؤمنی که شکایت

کرد نیازمندیش را و آزارش را بسوی مؤمنی مثل خود شد شکایتش بسوی الله جل و عز **یازدهم اصل** ابن محبوب

عن جميل بن صالح عن الوليد بن صبيح عن ابي عبد الله عليه السلم قال ان الله عز وجل اوحى الى سليمان
بن داود عليه السلم ان اية موتك ان شجرة تخرج من بيت المقدس يقال لها الخرنوبة قال فنظر
سليمان يوما فاذا الشجرة الخرنوبة قد طلعت من بيت المقدس فقال لها ما اسمك قالت
الخرنوبة قال فولى سليمان مدبرا الى محرابه فقام فيه متكيا على عصاه فقبض روحه من ساعته
شرح خرنوبه بضم خاء با نقطه و سكون را و ضم نون و سكون واو و با يک نقطه و تا و صحت فتح
الخرنوب وسكنتو والخرنوب وقد يفتح هذه شجرة برية ذات شوك ذو حمل كالتفاح لكنه بشيع وشامية ذو حمل كا
شبراق الا انه عريض وله رب وسويق يعني روايت كرد ابن محبوب از جميل بن صالح از وليد بن صبيح از امام جعفر
صادق عليه السلم گفت كه بدرستى كه الله عز وجل وحى كرد سوى سليمان بن داود عليه السلم كه بدرستى كه نشان مرگ
تو اينست كه درختى ميرويد از بيت المقدس گفته ميشود او را خرنوبه گفت كه پس نگاه كرد سليمان در روزى پس
ناگاه آن يكدرخت خرنوبه بتحقيق نمايان شده بود از بيت المقدس پس گفت او را كه چيست نام تو گفت كه خرنوبه
امام گفت كه پس گرديد سليمان پشت كرده الله سوى محرابش پس ايستاد تكيه كننده بر عصاى خود پس گرفته شد
روح او در همان ساعت اصل قال فجعلت الجن والانس يخدمونه ويسعون في امره كما كانوا وهم
يظنون انه حي لم يمت يغدون ويروحون وهو قائم ثابت حتى دبت الارضة من عصاه
فاكلت منساته فانكسرت وخر سليمان الى الارض افلا تسمع لقوله عز وجل فلما خر تبينت الجن
ان لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا في العذاب المهين شرح در سوره سبا چنين است كه و
لسليمان الريح غدوها شهر ورواحها شهر واسلنا له عين القطر ومن الجن من يعمل بين يديه
باذن ربه ومن يزغ منهم عن امرنا نذقه من عذاب السعير يعملون له ما يشاء من محاريب وتماثيل وجفان كالجواب
وقدور راسيات اعملوا ال داود شكرا وقليل من عبادي الشكور فلما قضينا عليه الموت ما دلهم على موته
الا دابة الارض تاكل منساته فلما خر تبينت الجن ان لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا في العذاب المهين جعلت
غائبه معلوم باب ضرب است بمعنى شرعت و اين اشاره است باينكه پيش از آن بسبب غايب شدن سليمان فتورى
در عمل ايشان در بناى بيت المقدس واقع ميشد و چون او را ايستاده و سركار ديدند شروع در سعى بليغ

نمودند دبت بدال بى نقطه و تشديد با يک نقطه ماضى غايبه معلوم باب ضرب است الدبيب رفتن
بآهستگى الارضة بفتح همزه و فتح را و ضاد با نقطه جانورى معروف كه چوب را ميخورد من بمعنى فى است
و در بعض نسخ فى است المنساة بكسر و فتح ميم و سكون نون و فتح سين بى نقطه و همزه النساة چوب
زجر و مانندان من قاموس نسا البعير زجر وساقه وكلاه ودفعه عن الحوض والمنساة كمكنسة ومرتبه
وترك الهمزة فيهما العصا لان الدابة تنسا بها ضمير منساته راجع بسليمان است التبين مصدر باب تفعل
وضوح الجن مرفوع و فاعل است ان بفتح همزه و سكون نون مخففه از ثقيله است و اسمش ضمير محذوف
راجع بجن است يا ضمير شان است و بر هر تقدير ان و مدخولش مرفوع است محلا و بدل اشتمال الجن است
مشهور اينست كه شياطين آن زمان مانند صوفيه اين زمان دعوى مكاشفه و علم غيب ميكرده اند و چون ايشان
در عمل سخت مشكل سعى كردند بگمان اينكه سليمان زنده است و مى بايد رسوا شوند حكايت شخصى از
صوفيه گفت كه چه ميشود اگر چشم و دل كسى بيند غيب را اگر ديگران نمى بينند گفتم كه اگر آيات قرآن را انكار نكنى
و بهوس خود تاويل نكنى بتجربه ميتوان كرد سطرى بر كاغذ بنويسيم و آنرا در حقه ميگذاريم و اطراف آنرا بلاک مهر
ميكنيم و بتو ميدهيم كه در جاى نهان ساحت آن چشم و دل گذارى در يكروز و دو روز يا يكهفته يا دو هفته يا يكماه
يا دو ماه و يكسال و يا دو سال يا بيشتر بعد از آن اعلام كنى كه در آن چه چيز است گفت كه شايد كه اين امتحان را نيز
گفتم كه پس از كوه قاف خبر دادن و از جاى نهان بى خبر بودن عجيب است يعنى امام گفت كه پس شروع كردند جن و
انس خدمت ميكردند او را و سعى ميكردند در فرموده او كه عمارت بيت المقدس است چنانچه بوده اند كه سعى
ميكردند در حضور او و ايشان گمان ميكردند اينكه او زنده است نمرده است هر اول روز مى آمدند و آخر
روز ميرفتند و او برپا بود حركت نميكرد تا آنكه خزيد ارضه در عصاى او پس خورد آنرا تا ديد اى او پس شكسته شد
و افتاد سليمان سوى زمين پس آيا نمى شنوى قول الله عز و جل را در سوره سبا كه پس وقتى كه سليمان افتاد
ظاهر و واضح شد جن اينكه ايشان اگر بوده اند كه ميدانستند غيب را درنگ نميكردند در آن مشقت خوار كننده
اصل دوازدهم ابن محبوب عن جميل بن صالح عن سدير عن ابي عبد الله عليه السلم قال اخبرني جابر بن
عبد الله ان المشركين كانوا اذا مروا برسول الله صلى الله عليه واله حول البيت طاطا احدهم ظهره

وَرَاَتْهُ هٰكَذَا وَعَلٰى رَاْسِهِ ثَوْبٌ حَتّٰى لَا يَرَاهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّ
وَجَلَّ اَلَا اِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُونَ اَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ
وَمَا يُعْلِنُونَ شرح مذکور است در کافی در کتاب الحجة در حدیث دوم مولد ابی جعفر محمد بن علی
علیهما السلام اینکه ابو جعفر علیه السلام گاهی از جابر بن عبدالله روایت میکرده انچه را که خودش شنیده بود
برای دفع طعن مخالفان و مراد به تثنیه صدر کبر منافقانست و این منافات ندارد با اینکه سوره هود مکیه باشد زیرا
که یثنون و یستغشون مضارع است و اخبار در مکه پیش از هجرت از چیزی که از منافقان صادر خواهد
شد در حجة الوداع ممکن است و بنا بر این مراد اینست که جمعی از روسای منافقان که در کعبه جمع شدند در
حجة الوداع و صحیفه نوشتند و عهد بستند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود خلافت را بعلی وا نگذارند موافق
سوره آل عمران افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و آن روسا مذکور میشوند در حدیث دوم
فصل نوزدهم و هر کدام از روسا چون بوعده گاه میرفت یا از انجا بیرون می آمد جمعی از منافقان را همراه
خود میکرده و خود را پیش تر رسول الله در سر راه او را نه بیند یا ردای خود بر سر خود می پوشانیده
بهانه دفع صدمه آفتاب چنانچه در مکه متعارف کار است یا مانند آن الاستخفا طلب پنهان شدن چیزی که
پنهان نیست از جمله احتمالات اینست که من در منه راجع است بمعنی بعض و مفعول به است و ضمیر راجع بکتاب حکمت
آیاته است زیرا که در سوره هود چنین است الر کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر الا تعبدوا الا
الله اننی لکم منه نذیر و بشیر و ان استغفروا ربکم ثم توبوا الیه یمتعکم متاعا حسنا الی اجل مسمی و یؤت کل ذی فضل
فضله و ان تولوا فانی اخاف علیکم عذاب یوم کبیر الی الله مرجعکم و هو علی کل شیء قدیر الا انهم یثنون و مراد
کار عمل برای طلب اینست که مردمان عمل نکنند بآیات بینات محکمات کتاب که در آنها نهی از پیروی ظن و از اختلاف
از روی ظن صریح شده و دال است صریحا بر امامت علی بن ابی طالب و اولاد معصومین او بی واسطه علی بن ابراهیم
در تفسیر سوره هود گفته که قوله الا انهم یثنون صدورهم لیستخفوا منه یقول یکتمون ما فی صدورهم من
بغض علی علیه السلام یعنی روایت کرد حسن بن محبوب از جمیل بن صالح از سدیر بفتح سین بی نقطه و کسر دال بی نقطه
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که خبر داد مرا جابر بن عبدالله اینکه مشرکان بودند در حجة الوداع که چون می

گذشتند

گذشتند برسول الله صلی الله علیه و آله در دور کعبه خم میساخت یکی از ایشان پشت خود را و سر خود را چنین
می پوشانید سر را بجامه خود تا آنکه نه بیند او را رسول الله صلی الله علیه و آله پس نازل کرد و
فرستاد الله عز و جل در سوره هود که آگاه باش به درستی که آن منافقان خم میکنند سینه های خود را برای آنکه
استخفا کنند بعض قرآن که صریح است آگاه باش در وقتی که سر میپوشند جامه های خود را میداند الله تعالی
آنچه را که پنهان میکنند از جمله عداوت علی و آنچه را که آشکار میکنند یکی در خلوت آشکار میکنند سیزدهم اصل
ابن محبوب عن ابی جعفر الاحول عن سلام بن المستنیر عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عز و جل خلق الجنة
قبل ان یخلق النار و خلق الطاعة قبل ان یخلق المعصیة و خلق الرحمة قبل الغضب و خلق الخیر قبل
الشر و خلق الارض قبل السماء و خلق الحیوة قبل الموت و خلق الشمس قبل القمر و خلق النور قبل الظلمة
شرح روایت کرد ابن محبوب از ابو جعفر احول محمد بن نعمان از سلام بن مستنیر بکسر نون و سکون یا و نقطه تا بین
و را از امام محمد باقر علیه السلام گفت که به درستی که الله عز و جل آفرید بهشت را پیش از آنکه آفرید آتش جهنم را و آفرید
طاعت را پیش از گناه و آفرید رحمت را پیش از غضب و آفرید خیر را پیش از شر و آفرید زمین را پیش از آسمان و آفرید
زندگی را پیش از مرگ و آفرید آفتاب را پیش از ماه و آفرید روشنی را پیش از تاریکی چهاردهم اصل عنه عن عبدالله
بن سنان قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول ان الله خلق الخیر یوم الاحد و ما کان لیخلق الشر قبل
الخیر و فی یوم الاحد و الاثنین خلق الارضین و خلق اقواتها یوم الثلثاء و خلق السموات یوم الاربعاء
و یوم الخمیس و خلق اقواتها یوم الجمعة و ذلک قوله عز و جل خلق السموات و الارض و ما بینهما فی
ستة ایام شرح روایت است از ابن محبوب از عبدالله بن سنان گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه
السلام که میگفت که به درستی که الله آفرید خیر را در روز یکشنبه و نبود برای اینکه آفریند شر را پیش از خیر
و در روز یکشنبه و دوشنبه آفرید زمینها را و آفرید قوتهای زمین را در روز سه شنبه و آفرید آسمانها را
در روز چهارشنبه و روز پنجشنبه و آفرید قوتهای آسمانها را در روز جمعه و آن مضمون قول الله عز و جل
است در سوره الم سجده که آفرید آسمانها و زمین را و آنچه را که در میان آنهاست در شش روز پانزدهم
اصل ابن محبوب عن حنان و علی بن رئاب عن زرارة قال قلت له عز و جل لا تعدن لهم

صراطك المستقيم ثم لآتينهم من بين أيديهم ومن خلفهم وعن أيمانهم وعن شمائلهم
ولا تجد أكثرهم شاكرين قال فقال أبو جعفر عليه السلام يا زرارة إنما صمد لك ولأصحابك
فأما الآخرون فقد فرغ منهم **شرح** روايت كرد ابن محبوب از حنان بفتح حاء بي‌نقطه و تخفيف نون
و از علي بن رئاب از زراره كه راوي امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليهما السلام است گفت كه گفتم امام را
كه قول الله عز و جل در حكايت قول ابليس در سورهٔ اعراف كه هر اينه مي‌نشينم براي مردمان در راه تو كه
راست است بعد از آن هر اينه مي‌آيم نزد ايشان از پيش ايشان و از پس ايشان و از جانب راستهاي ايشان
و از جانب چپهاي ايشان و نمي‌يابي اكثر ايشان را شكر كننده زراره گفت كه پس گفت امام محمد باقر عليه السلام
كاي زراره بدرستي كه ابليس جز اين نيست كه قصد كرده براي تو و براي اصحاب تو در هر شريعتي كه باشد پس
اما ديگران پس تحقيق فارغ شده از ايشان بجهت آنكه ايشان از صراط مستقيم كه مضمون آيات بينات
محكمات ناهيه از پيروي ظن و از اختلاف از روي ظن و امر بسؤال اهل الذكر است از هر مشتبه است **شارح اصل**
محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن محمد بن خالد والحسين بن سعيد جميعا عن النضر بن سويد عن
يحيى بن عمران الحلبي عن عبد الله بن مسكان عن بدر بن الوليد الخثعمي قال دخل يحيى بن سابور على
أبي عبد الله عليه السلام ليودعه فقال له أبو عبد الله عليه السلام أما والله إنكم لعلى الحق وإن
من خالفكم لعلى غير الحق والله ما أشك لكم في الجنة وإني لأرجو أن يقر الله بأعينكم إلى قريب
شرح ليودعه از باب تفعيل است بقرينهٔ قاف و تشديد دال و معلوم باب افعال است و تعديه آن بنفس و
با جائز است مأخوذ است از قرور كه مصدر باب ضرب و علم است يعني خنكي چشم از ديدن مطلوب
متعلق بآن خواست و مبني بر اينست كه اميد چيزي منقطع ميشود بعد از وقوع آن مراد اينست كه در روز
مرا كه نزديكست مطلوب خود را خواهي ديد **يعني** روايت كرد محمد بن يحيى از احمد بن محمد از محمد بن
خالد و حسين بن سعيد هر دو از نضر بن بفتح نون و سكون ضاد بانقطه ابن سويد بضم سين و فتح واو
از يحيى بن عمران كه حلبي از عبد الله بن مسكان بضم ميم و سكون سين از بدر بن وليد خثعمي
بفتح خاء بانقطه و سكون ثاء سه نقطه و فتح عين كه گفت كه داخل شد يحيى بن سابور بسين بي‌نقطه و ضم

با يك قطعه بر امام جعفر صادق عليه السلام تا وداع كند امام را پس گفت او را امام جعفر صادق عليه السلام كه آگاه باش
قسم بالله كه بدرستي كه شما شيعه اماميه هر اينه بر دين حقيد و بدرستي كه هر كه اختلاف كرد شما را هر اينه بر
غير دين حق است قسم بالله كه شك نميكنم براي شما شيعه اماميه در بهشت و بدرستي كه من هر اينه اميد دارم
اين را كه خنك كند الله چشمهاي شما را تا زماني نزديك **همين اسناد اصل** يحيى الحلبي عن عبد الله بن مسكان
عن أبي بصير قال قلت له جعلت فداك أرأيت الراد علي هذا الأمر فهو كالراد عليكم فقال
يا أبا محمد من رد عليك هذا الأمر فهو كالراد على رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى الله تبارك
وتعالى يا أبا محمد إن الميت منكم على هذا الأمر شهيد قال قلت وإن مات على فراشه قال إي والله
وإن مات على فراشه حي عند ربه يرزق **شرح** روايت كرد يحيى حلبي از عبد الله بن مسكان از ابو بصير كه
كنيت ديگر او ابو محمد است و راوي امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليهما السلام است گفت كه گفتم امام را
كه قربانت شوم خبر ده مرا كه آيا هر كه رد كرده اند بر من اين كار دين اماميه را پس او مانند رد كرده است دين بر شما
پس امام گفت كه اي ابو محمد هر كه رد كرده اند بر تو اين كار دين را پس او مانند رد كننده است دين بر رسول الله
صلى الله عليه و آله و بر الله تبارك و تعالى است اي ابو محمد بدرستي كه مرده از جمله شما بر اين دين شهيد است
ابو بصير گفت كه گفتم كه آيا اگر هر چند كه مرده باشد بر جامهٔ خواب خود امام گفت كه آري قسم بالله هر چند كه مرده
باشد بر جامهٔ خواب خود بيان اين آنكه زنده است روزي داده ميشود مانند مقتولان در معركه كه الله
كرمند كور ميكند در سورهٔ آل عمران و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم
يرزقون تا آخر **همين اسناد اصل** يحيى الحلبي عن عبد الله بن مسكان عن سعيد قال سمعت أبا عبد الله
عليه السلام يقول أما والله ما أحد من الناس أحب إلي منكم وإن الناس سلكوا سبلا شتى
فمنهم من أخذ برأيه ومنهم من اتبع هواه ومنهم من اتبع الرواية وإنكم أخذتم بأمر له أصل
فعليكم بالورع والاجتهاد واشهدوا الجنائز وعودوا المرضى واحضروا مع قومكم في مساجدهم
للصلاة أما يستحيي الرجل منكم أن يعرف جاره حقه ولا يعرف حق جاره **شرح** الناس در اول
عبارت از مخالفان است يا اعم است و در دوم عبارت از مخالفان است منصوب است بمخالفان

در منکم شیعه امامیه اند شتی بفتح شین با نقطه و تشدید تا دو نقطه بالا و الف مقصوره مونث شتیت
بمعنی متفرق است و رای اینجا عبارت از قیاس است و آن طریقه ابو حنیفه و تابعانش است مثل ربیعة الرای
که ترجیح میدهند قیاس را بر روایت خبر واحد مفید چون تعارض میان آنها باشد و مراد بهوی اینجا استحسان
و مصالح مرسله است و آن طریقه خلفای ضلالت است که تخصیص کتاب و سنت میکرده اند بسبب رعایت مصلحتی
که تجویز میکرده اند و مراد بروایت خبر واحد مفید ظن است و آن طریقه شافعی و پیروانش است که ایشان را اصحاب الحدیث
مینامند و ترجیح میدهند خبر واحد را بر قیاس چون تعارض میان آنها واقع شود و همگی این طریقه ضلالت است زیرا که
پیروی ظن و اختلاف از روی ظن منهی عنه است در ایات بینات محکمات پس آنها را اصلی در قران نیست مراد باصل
در و انکم اخذتم بامر له اصل ایات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن است موافق آیه سوره آل عمران
هو الذی انزل علیک الکتاب منه ایات بینات هن ام الکتاب و آیه سوره حدید هو الذی ینزل علی عبده ایات بینات
لیخرجکم من الظلمات الی النور پس جمعی که میگویند که اعتقاد امامت بقیاس بیشتر از نیست یا میگویند که برعایت مصالح
است یا میگویند که بروایت مکذوبه اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر است اهل جهنمند زیرا که مخالف ایات بینات
محکمات ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن است مراد بجنایز و مرضی و قویکم آشنایان و همسایگان از جمله
است در زمان تقیه زیرا که ترک آن باعث شهرت بناشناختن حقوق همسایه و آن باعث شرمندگی است
روایت کرده یحیی حلبی از عبد الله بن مسکان از حبیب خثعمی گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که آگاه
باش قسم بالله که نیست کسی از مردمان محبوبتر سوی من از شما شیعه امامیه و بدرستی که مخالفان سلوک کردند طرق
متفرقه را پس بعضی ایشان کسی است که جنبید برای و قیاس خود و بعضی ایشان کسی است که تابع شد خواهش
نفس خود را و بعضی ایشان کسی است که تابع شد روایت بی اصل را و بدرستی که شما جنبیدید بکاری که از آن
اصلی که ایات بینات محکمات است پس لازم باشید بپرهیزکاری و جد در عبادت را و حاضر شوید جنازه ها را
و عیادت کنید بیماران را و حاضر شوید با همسایگان شما در مسجدهای ایشان برای نماز یا شرم میکنید مراد از
جمله شما از آنکه بشناسد همسایه او حق همسایگی او را و او نشناسد حق همسایگی همسایه او را نوزدهم اصل
عنه عن ابن مسکان عن مالک الجهنی قال قال لی یا مالک اما ترضون ان تقیموا الصلوة و تؤتوا الزکوة

وکفروا

وتکفوا و تدخلوا الجنة یا مالک انه لیس من قوم ائتموا بامام فی الدنیا الا جاء یوم القیمة یلعنهم و
یلعنونه الا انتم و من کان علی مثل حالکم یا مالک ان المیت والله منکم علی هذا الامر لشهید بمنزلة
الضارب بسیفه فی سبیل الله شرح مالک بن اعین جهنی بضم جیم و فتح ها و نون راوی امام محمد باقر و امام
جعفر صادق علیهما السلام است تکفوا تشدید فا مضموم از باب نصر است و مراد بکف باز داشتن نفس از حرام
مثل خوردن روزه ماه رمضان بی عذری و مثل غیبت مسلمانان و مثل افتا و قضا از روی ظن و میتواند بود
که مراد بکف صیام باشد و بر هر تقدیر منهی این نیست که جهاد در زمان مظلومیت امام حق ساقط است و جمع دیگر
یکا رفض است و مخالفان ایشان بان کرده بوده اند من کان علی مثل حالکم عبارت است از جمعی از شیعه امامیه که
بخدمت امام زمان نمیرسند و اعتقاد امامت او دارند یعنی روایت است از یحیی حلبی از عبد الله بن مسکان از
مالک جهنی گفت که گفت امام مرا که ای مالک آیا خوشنود نمیشوید با آنکه برپای دارید نماز را و ادا کنید زکوة را و باز
دارید خود را و داخل شوید بهشت را ای مالک بدرستی که شان این است که نیستند هیچ قومی که اقتدا کرده باشند
بامامی در دنیا مگر آنکه می آید آن امام در روز قیامت بحالی که لعن میکند آن قوم را و لعن میکنند او را مگر شما
شیعه امامیه که اقتدا بامام هدی کرده اید و هر که باشد بر مثل حال شما ای مالک بدرستی که مرده قسم بالله از جمله شما
بر این کار امامت شما هر آینه شهید است در مرتبه زننده بشمشیر خود در راه الله بیستم اصل یحیی الحلبی عن بشیر
الکناسی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول وصلتم و قطع الناس و احببتم و ابغض الناس و
عرفتم و انکر الناس و هو الحق ان الله اتخذ محمدا عبدا قبل ان یتخذه نبیا و ان علیا علیه السلام کان عبدا
ناصحا لله عز و جل فاحبه ان حقنا فی کتاب الله بین لنا صفو الاموال و لنا الانفال و انا قوم فرض
الله جل و عز طاعتنا و انکم تأتمون بمن لا یعذر الناس بجهالته و قال رسول الله صلی الله علیه
و آله من مات و لیس علیه امام مات میتة جاهلیة علیکم بالطاعة فقد رأیتم اصحاب علی علیه
السلام شرح وصلتم و قطع الناس اشاره است بآیه سوره رعد و الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل
و آن صله رحم رسول صلی الله علیه و آله است و عبارت است از تصدیق بامامت اهل بیت او و بعد از وی و احببتم
و ابغض هو جمع معروف مخالطان و منکر مخالفان است و آن امامت اهل بیت است و اسطرات فصیل

صرف فی منع متقدیر فتح لـ است وضمیر مستتر راجع بالله است وضمیر بارز راجع بعلی است واین
اشاره است باینکه الله تعالی نسبت ببعض مردمان خالص نیست ومکر میکند چنانچه موافق آیه سوره اعراف
افامنوا مکر الله فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون یمن بفتح با یکنقطه وتشدید یا دو نقطه پایین
مکسور مرفوع ومنون است واشاره است بآیات بینات محکمات ناهیه از پیروی ظن واز اختلاف از روی
ظن امر بسؤال اهل الذکر از هر شبهه که حاجت افتد والامر بعد بلزوم امام عالم بجمیع مشتبهات بی
پیروی ظن در هر زمان تا انقراض دنیا زیرا که مجمع علیه امت است اینکه آن قسم امام در غیر اهل بیت نیست
الصفو بفتح صاد بینقطه وسکون فا خالص صفو المال عبارت است از مالی که حلال الاصل باشد و حلال
بودن بتوسط تحلیل امام از مردمان مثل خمس ومانند آنست واین اشاره است بانچه مذکور است در کافی
در کتاب الحجه در باب احادیث باب ان الارض کلها للامام که باب صد وچهارم است وان این است که هرچه از اموال
در دست شیعه امامیه است بتحلیل امام است والحجر در دست غیر ایشان است حرام بر ایشان است انفال
عبارتست از انچه مالک معین از جمله رعیت ندارد وچون متصرف آن شود میرد منقسم در میان ورثه
او نمیشود مثل علف زارها وسر کوهها ورودخانها وجنگلها ونیستانها وانچه خمس وانفال مذکور است
میته بکسر میم ویا دو نقطه پایین وتا دو نقطه بالا منصوب مفعول مطلق برای نوع است ومضاف با
موصول است جاهلیه عبارتست از کفر ونفاق یعنی روایت کرد یحیی حلبی از بشیر بفتح با یکنقطه و
کسر شین بانقطه کناسی بضم کاف وتخفیف نون وسین بینقطه گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت که شما شیعه امامیه پیوند کردید پیوند کردنی را وبریدید مردمان مخالف ودوست داشتید ما را
ودشمن داشتند مردمان مخالف وشناختید امامت ما را وانکار کردند مردمان مخالف وان حق است بدرستی
که الله فرا گرفت محمد ابن فرمان بردار پیش از انکه فرا گیرد او را پیغمبر وبدرستی که علی بود بنده خالص برای
الله عز وجل پس الله خالص شد برای او ودوست داشت الله عز وجل را پس الله او را دوست داشت
بدرستی که حق ما در کتاب الله صحیح است برای ما است خالص اموال وبرای ما است انفال وبدرستی که
ما جماعتی ایم که فرض کرده الله جل وعز بر مردمان فرمانبرداری ما را وبدرستی که شما اقتدا می کنید

بمی

بکسی که معذور نمیشوند مردمان بی شناختن او وانکه صریح است در قرآن و گفت رسول الله صلی الله
علیه وآله که هر که مرد بر حالی که نیست بر وامامی مرد مردن کفر ونفاق برشما باد فرمانبرداری امام خود پس
بتحقیق دیدید یاران علی علیه السلام را مثل سلمان وابوذر ومقداد وعمار ومالک اشتر ومحمد بن ابی بکر وابو
الهیثم بن التیهان که چه مقدار فرمانبرداری او کردند اصل ثم قال ان رسول الله صلی الله علیه واله
قال فی مرضه الذی توفی فیه ادعوا لی خلیلی فارسلتا الی ابویهما فلما جاءا اعرض بوجهه ثم قال
ادعوا لی خلیلی فارسلتا الی ابویهما فلما جاءا اعرض بوجهه ثم قال ادعوا لی خلیلی
فقالتا قد رآنا لو ارادنا لکلمنا فارسلتا الی علی علیه السلام فلما جاء اکب علیه یحدثه ویحدثه
حتی اذا فرغ لقیاه فقالا ما حدثک فقال حدثنی الف باب یفتح کل باب الی الف باب
ذکر الوالدین قال عبد الله بن عجلان من الاخر فقال علی وبناؤه علینا حرام وهی لنا خاصة
نسخ توفی ماضی غائب مجهول یا معلوم باب تفعل است خلیل همراز آنست که دوست درونی می باشد
ضمیر ارسلتا راجع بعایشه بنت ابی بکر وحفصه بنت عمر است فقالا از قبیل اقتصار است بنقد
فارسلتا الی ابویهما فقالا است لکلمنا بفتح میم است ضمیر مستتر راجع بعلی است وضمیر علیه راجع
برسول است یحدثه شد وجا مضارع غائب معلوم باب تفعیل است وضمیر مستتر راجع برسول است وضمیر بارز
راجع بعلی است وعطف ثم بر اول برای افاده آنست که بسیار ورود ورود راز سخن گفت با او ومضمون الف
باب آنست که مذکور است در کافی در کتاب الحجه در حدیث اول باب ذکر الصحیفه والجفر والجامعه ومصحف فاطمه علیها السلام
که باب چهلم است که رسول الله صلی الله علیه وآله علی را الف باب تا آخر بفتح مجهول باب منع است یعنی بعد از آن امام گفت
که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله گفت در مرض او که متوفی شد در آن خوانید برای من همراز مرا پس دو زن
فرستادند سوی دو پدر شان پس وقتی که آمدند اعراض کرد بروی خود بعد از آن گفت که خوانید برای من همراز مرا پس
آن دو زن فرستادند سوی دو پدر شان پس وقتی که آمدند اعراض کرد بروی خود بعد از آن گفت که خوانید برای من
همراز مرا پس آن دو زن سوی دو پدر شان پس دو پدر گفتند که بتحقیق دید ما را که میخواست ما را هر آینه سخن
میگفت با ما پس آن دو زن فرستادند سوی علی علیه السلام پس وقتی که آمد پیش خم شد بر رسول الله صلی الله علیه وآله سخن

میکفت حالا وسخن میکفت علی را تا انکه چون فارغ شد بر خود دندان و پیه علی را پس کفت که چه کفت ترا
پس کفت که سخن کفت مرا بهزار در از جمله علم کشود که هر دری میشود هر دری سوی هزار در **بیست و یکم اصل** عدة من اصحابنا
عن سهل بن زیاد عن الهیثم بن ابی مسروق النهدی عن موسی بن عمر بن بزیع قال قلت للرضا علیه السلام
ان الناس رووا ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان اذا اخذ فی طریق رجع فی غیره فکذا کان قال فقلت
قال فقال لی نعم وانا افعله کثیرا ثم قال لی اما انه ارزق لک **شرح** روایت کردند جمعی از یاران ما از هیثم بن ابی سهل بن زیاد را زده
مسروق نهدی بفتح نون وسکون ها و دال بینقطه از موسی بن عمر بن بزیع بفتح با یکنقطه و کسر زا و عین بینقطه
که گفت گفتم امام رضا علیه السلام را که بدرستی که مردمان روایت کردند اینکه رسول الله صلی الله علیه وآله بود که
چون میرفت در راهی بر میکردید بغیر آن راه یا پس چنین بود که میکرد راوی گفت که پس امام گفت آری من
میکنم آنرا بسیاری پس گفت بعد از آن گفت آگاه باش بدرستی که آن روزی دهنده تر است برای تو
بیست و دوم اصل سهل بن زیاد عن یحیی بن المبارک عن عبد الله بن جبلة عن محمد بن الفضیل عن ابی
الحسن الاول علیه السلام قال قلت له جعلت فداک الرجل من اخوانی یبلغنی عنه الشیء الذی
اکرهه فاسئله عن ذلک فینکر ذلک وقد اخبرنی عنه قوم ثقات فقال لی یا محمد کذب سمعک وبصرک
عن اخیک فان شهد عندک خمسون قسامة وقال لک قولا فصدقه وکذبهم لا تذیعن علیه
شیئا تشینه به وتهدم به مروته فتکون من الذین قال الله فی کتابه ان الذین یحبون ان
تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم **شرح** قوم ثقات عبارتست از جمعی از مخالفان که
با خنکی خود را مشهور براستی کرده اند و عبارتست از اهل ایمان در دل دارند کذب سمع عبارتست از گوش
انداختن بسخن نالایق وکذب بصر عبارتست از نکاه برادر مومن بچشم حقارت تعدیه کذب بعن بتضمین
معنی اعراض است قسامه بفتح قاف وتخفیف سین بینقطه منصوب بحال خمسون است و عبارتست از
قسم خوردن بر طبق دعوی خود لا تذیعن بذال بانقطه و یا دو نقطه پایین و عین بینقطه و نون تاکید ثقیله
یا خفیفه نهی مضارع مخاطب معلوم باب افعال استینافی بیانی سابق است و مراد اینست که با وجود پنجاه
شاهد و سوگند فاش مکن البته هیچ را بر برادر مومن تشینه بشین بانقطه و یاء دو نقطه پایین و نون

مضارع

٢٧٠

مضارع مخاطب معلوم باب ضرب یعنی عیب کنی او است و تهدم نیز از باب ضرب است المروة بضم میم وضم
را و سکون واو و همزه مصدر باب حسن مردمی فیکون منصوب است **یعنی** روایتست از سهل بن زیاد
از یحیی بن مبارک از عبد الله بن جبله بفتح جیم و فتح با یکنقطه از محمد بن فضیل بضم فا و فتح ضاد با نقطه
از امام موسی کاظم علیه السلام که گفت که گفتم امام را که قربانت شوم مرد از جمله برادران مومن من میرسد از او بمن
چیزی که بد میخواهم آنرا پس می پرسم او را از آن پس انکار میکند آنرا و بتحقیق خبر داده اند مرا از او جمعی که اعتماد بایشان دارند
پس امام گفت ای محمد دروغ گفت گوش تو و چشم تو از برادر مومن تو پس اگر گواهی دهند نزد تو پنجاه
مرد بر حالی که قسم خوران باشند و گوید آن برادر مومن ترا سخنی که منافی شهادت ایشان است پس تصدیق کن
او را و تکذیب کن ایشان را یا آنکه فاش مکن البته بر برادر مومن خود چیزی را که زشت کنی او را بآن و شکنی
بآن مردمی او را پس باشی از جمله جمعی که در ایشان گفته الله در کتاب خود و سوره نور که بدرستی که جمعی که دوست
میدارند اینکه شایع و مشهور شود رسوا شود جمعی که مومن شدند برای ایشان است عذابی دردناک
بیست و سوم اصل حدیث من ولد فی الاسلام سهل بن زیاد عن یعقوب بن یزید عن عبد ربه
بن رافع عن الحباب بن موسی عن ابی جعفر علیه السلام قال من ولد فی الاسلام حرا فهو عربی و
من کان له عهد فخفر فی عهده فهو مولی لرسول الله صلی الله علیه وآله ومن دخل فی الاسلام
طوعا فهو مهاجر **شرح** حرا بضم حا بینقطه و تشدید را یعنی آزاد مرد است و آن عبارتست از کسی که آزاد است
او صحیح است پس از مخالفان شیعه امامیه نیست عربی یعنی اصیل النسب است من کان له عهد عبارتست از کسی
که مولود در اسلام نیست و داخل اسلام شده خفر بخا بانقطه و فا و را ماضی معلوم باب علم است الخفر بفتح
خا شرم داشتن از شکستن عهد مولی یعنی کسیست که اصیل النسب نیست و خود را ملحق کرده بکسی که اصیل النسب است
یعنی این حدیث بیان کسی است که زاده شده در اسلام روایت کرد سهل بن زیاد از یعقوب بن یزید از عبد ربه
بن رافع از حباب بفتح حا بینقطه و تشدید با یکنقطه اول بن موسی از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که هر که زاده
شد در اسلام بر حالی که آزاد باشد پس او عربی است و هر که شد برای او پیمانی پس شرم ورزید بپیمان خویش
پس او مولی است برای رسول الله صلی الله علیه وآله و هر که داخل شد در اسلام بخواهش خود پس او مهاجر است

وچهارم اصل علی بن ابراهیم عن هرون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن ابی عبد الله علیه السلم
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اصبح وامسی وعنده ثلث فقد تمت علیه النعمة فی
الدنیا من اصبح وامسی معافی فی بدنه امنا فی سربه عنده قوت یومه فان کان عنده الرابع بعد
فقد تمت عنده النعمة فی الدنیا والآخرة وهو الاسلام شرح من اصبح در اول مبتدا است و
در دوم خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو که راجع بمن اصبح اول است معافی بضم میم
وعین بی نقطه وفاء والف ساقطه بتنوین اسم مفعول معتل اللام باب مفاعله است ومنصوب است
تقدیرا وحال ضمیر مستتر در اصبح وامسی است یا خبر اصبح وامسی است امنا بهمزه والف وکسر میم
منصوب است سرب بکسر سین بی نقطه وسکون را وبای یکنقطه راه ودل مراد اینست که ترسی از
ظالمان یا طلبکاری که ادای حق او میسر نباشد ندارد یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم از هرون بن مسلم
از مسعدة بفتح میم وسکون سین بی نقطه وفتح عین بی نقطه ودال بی نقطه ابن صدقة بفتح صاد بی نقطه
وفتح دال بی نقطه وقاف از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که
بصبح رسید وبشام رسید بر حالی که نزد او باشد سه خصلت پس بتحقیق کامل شده بر او نعمت
در دنیا او کسی است که بصبح رسید وبشام رسید بر حالی که عافیت داده شده است در بدن ایمن
است در راهش نزد اوست روزیانه او پس اگر باشد نزد او خصلت چهارم پس بتحقیق کامل شده بر او نعمت
در دنیا واخرت وآن دین اسلام صحیح است که موافق مذهب شیعه امامیه است وپنجم اصل عنه عن
هرون بن مسلم عن مسعدة عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال لرجل وقد کلمه بکلام کثیر فقال ایها الرجل
تحتقر الکلام وتستصغره اعلم ان الله عز وجل لم یبعث رسله حیث بعثها ومعها ذهب ولا
فضة ولکن بعثها بالکلام وانما عرف الله نفسه الی خلقه بالکلام والدلالات علیه والاعلام
شرح ضمیر کلمه راجع برجل است وضمیر انه نیز راجع بامام است فاء در فقال تفصیلیه است مثل ونادی نوح
ربه فقال ایها تعقیبیه است ومفعول قال محذوف است بتقدیر لا تکثر الکلام ومانند آن تحتقر بحاء بی نقطه
وقاف وراء مضارع مخاطب معلوم باب افتعال است اخبار است یا بتقدیر استفهام توبیخی است وحاصل هر دو یکی است

ومقصود

ومقصود نهی از قیل وقال واز سخن بیفایده مهمل است عرف معلوم باب تفعیل است الدلالات بفتح وکسر وضم دال
بی نقطه براهین که کلام مشتمل بر آنها میباشد الاعلام بفتح همزه جمع علم بفتح عین وفتح لام نشانها مثل معجزات و
مثل خلق آسمان وزمین یعنی روایتست از علی بن ابراهیم از هرون بن مسلم از مسعدة از امام جعفر صادق علیه السلم
که او گفت مردی را بر حالی که بتحقیق امر در سخن گفته بود امام را با آنحضرت بسیار با اینروش که ای مرد سهل وحقیر میشمری
سخن را وکوچک میشمری آنرا بدان بدرستیکه الله عز وجل نفرستاد رسولان خود را بجائی که فرستاد ایشان را بر حالی که با ایشان
باشد طلا ونقره ولیکن فرستاد ایشانرا با سخن وجز این نیست که شناسانید الله خود را بسوی مخلوقان او
بسخن وبراهین بر ربوبیت او ونشانهای ربوبیت او وششم اصل وبهذا الاسناد قال قال النبی صلی
الله علیه وآله لما خلق الله جل وعز خلقا الا وقد امر علیه آخر یغلبه فیه وذلک ان الله تبارک وتعالی
لما خلق البحار السفلی فخرت وزخرت وقالت ای شیء یغلبنی فخلق الارض فسطحها علی ظهرها فذلت ثم
ان الارض فخرت وقالت ای شیء یغلبنی فخلق الجبال فاثبتها علی ظهرها اوتادا من ان تمید بما علیها فذلت
الارض واستقرت شرح امثال این حدیث از قبیل تشبیه زبان حال بزبان قال است ومقصود بیان این
که هر مخلوق مقهور ومسخر الله تعالی است امر بهمزه وراء ماضی معلوم باب تفعیل است آخر بهمزه والف وفتح خاء
بانقطه وراء منصوبست تغلیبه بعین بی نقطه ویا دو نقطه یا بی مصدر باب تفعیل است وتاء وحدت
مرفوع وفاعل امر است السفلی در مقابل علو بر آمده بمعنی خود را بالا برده وبمعنی خود ستائی فیه نعت تغلیبه است و ضمیر
راجع بخلقا است وممکن است که فاعل امر ضمیر مستتر راجع بالله باشد وتغلیبه منصوب ومفعول له باشد
بنا بر مذهب بعض نحویان که میگویند که لازم نیست که فاعل مفعول له وفاعل عاملش یکی باشد ودر بعض نسخ یغلبه
بغین بانقطه وبای یکنقطه وضمیر مضارع غائب معلوم باب ضرب است وبنا بر آن ضمیر مستتر راجع باخر است و
ضمیر بارز راجع بخلقا است وفی برای تعلیل است وضمیر فیه نیز راجع بخلقا است ومراد اینست که
خودش باعث مغلوبیت خود شده چون خود ستائی کرده البحار السفلی عبارتست از دریای محیط است وجمع
باعتبار اجزاست وسفلی بضم سین وسکون فاء ولام والف مقصوره مؤنث اسفل است واحتراز است از
دریاهائی که در بالای زمین است فخرت بفاء وخاء با نقطه وراء ماضی غائبه معلوم باب منع است زخرت بزای

بزا با نقطه وراء معلوم باب منع است الزخور مرتفع شدن دریا بمعنی بغایت بسیار بودن آب الاوتاد
بفتح همزه جمع وتد بفتح واو وفتح تا میخها وتقدیرش آن بعض بتضمین معنی حفظ است ومراد آنست که کوهها
که بر روی زمین است فرو رفته در هوا ودر آب بر هوا وآب مانع حرکت زمین است چنانچه مجربست که کاغذ
پیچیده زود تر از کاغذ غیر پیچیده بپایین میافتند وآن برای ممانعت هواست باد ریا برای تعدیه یا برای مصاحبت
است یعنی وباین اسناد سابق امام گفت که گفت نبی صلی الله علیه وآله که بنیاد نهاد الله عز وجل زمین را مگر بر حالی که بتحقیق غالب
کرده بر آن آفرینش دیگر را دعوی کرد بعض دشمن است وآن اینست که الله تبارک وتعالی وقتی که آفرید دریاهای پایین
ترا آنها خودستایی کردند وبتموج در آمدند وگفتند که چه چیز غالب میشود مرا پس آفرید زمین را پس پهن کرد
از بر پشت آنها پس خوار شدند بعد از آن سبب هستی که زمین خودستایی کرد وگفت که چه چیز غالب میشود مرا
پس آفرید کوهها را پس بر پا کرد آنها را بر پشت زمین بر حالی که میخهای نگاه دار زمین بود از اینکه مضطرب
کند آنچه را که بر پشت آنست پس خوار شد زمین وقرار گرفت اصل ثم ان الجبال فخرت علی الارض فشمخت
واستطالت وقال ای شیء یغلبنی فخلق الحدید فقطعها فقرت الجبال وذلت ثم ان الحدید فخر
علی الجبال فقال ای شیء یغلبنی فخلق النار فاذابت الحدید فذل الحدید ثم ان النار زفرت و
شهقت وفخرت وقال ای شیء یغلبنی فخلق الماء فاطفاها فذلت شرح فا برای بیان است شمخت
بشین با نقطه وخاء با نقطه معلوم باب نصر است الشموخ تکبر الاستطالة مصدر باب استفعال خود را بلند
مرتبه شمردن زفرت بزای وفاء وراء معلوم باب ضرب منع وعلم است الزفیر آواز دادن آتش در وقت افروخته
شدن شهقت بشین با نقطه وقاف معلوم باب ضرب منع وعلم است الشهیق آواز کشیدن آتش
فخلق الماء مبنی بر اینست که پیش از آن آب روی زمین مخلوق نشده بوده یعنی بعد از آن بسبب هستی
که کوهها خودستایی کردند بر زمین پس تکبر کردند وخود را بلند مرتبه شمردند وگفتند که چه چیز غالب
میشود مرا پس آفرید آهن را پس برید کوهها را پس قرار گرفتند کوهها وخوار شدند بعد از آن
در هستی که آهن خودستایی کرد بر کوهها وگفت که چه چیز غالب میشود مرا پس آفرید آتش را پس گداخت آهن
را پس خوار شد آهن بعد از آن بسبب هستی که آتش آواز داد و آواز کشید وخودستایی کرد وگفت که چه

چیز غالب میشود مرا پس آفرید آب بر زمین را پس خاموش کرد آتش را پس خوار شد اصل ثم ان الماء
فخر وزخر وقال ای شیء یغلبنی فخلق الریح فحرکت امواجه واثارت ما فی قعره وحبسته
عن مجاریه فذلت الماء ثم ان الریح فخرت وعصفت وارخت اذیالها وقال ای شیء
یغلبنی فخلق الانسان فبنی واحتال واتخذ ما یستتر به من الریح وغیرها فذلت الریح
شرح حرکت معلوم باب تفعیل است اثارت بثاء سه نقطه والف منقلب از واو وراء معلوم باب افعال
است الاثاره برانگیختن القعر بفتح قاف وسکون عین بی نقطه وراء کاسه وانجا عبارتست از قعر
دریا که همگی آب در آنست ومراد اینست که همگی اجزای آب متحرک میشود بسبب باد ومستولی بود
که فقر بکسر فا وفتح قاف وراء باشد وآن جمع فقره بکسر فا وسکون قاف باشد بمعنی مهره پشت بنا
بر تشبیه سطح بالای آب که موجهای پی در پی دارد بمهره پشت ومراد این باشد که باد بوزیدن در دریا
بعضی آب روی دریا را بهوا میبرد وابر وباران بهم میرسد حبسته بحاء بی نقطه وباء یک نقطه وسین بی نقطه
ماضی غایبه معلوم باب ضرب وضمیر بارز راجع بما فی قعره است المجاری بفتح میم وجیم الف وکسر راء و
جمع مجری بفتح میم وکسر جیم وراء والف تشبیهاتی که آبها با نجاها میرود در عادت وبنا بر احتمال اول مراد
اینست که بعض آب دریا را بالا میبرد بسبب موج ومانند آن وحال آنکه عادت آب فرو رفتن بنشیب
وبنا بر احتمال دوم مراد اینست که باد مانع میشود آب را از اینکه بنشیب آید یکبار ودر هوا وامیدارد تا بتدریج
باران شود عصفت بعین بی نقطه وصاد بی نقطه وفاء ماضی معتل اللام واوی باب افعال است الارخاء
کردن الاذیال بفتح همزه وسکون ذال با نقطه ویاء دو نقطه بپایین جمع ذیل دامنها وآن منصوبست وارخاء اذیال
برزگار عبارتست که دامنهای جامههای ایشان بر زمین کشیده میشود ودر بعض نسخ لوحت بلام وواو وحاء بی نقطه
از باب تفعیل است التلویح نمایان شدن برق وشتران اذیالها مرفوع وفاعل است ومراد اینست که باد بسبب وزیدن
باعث صعود ابر میشود واطراف آن باعث برق در ابر میشود یعنی بعد از آن بسبب هستی که آب خودستایی کرد
ومرتفع شد وگفت که چه چیز غالب میشود مرا پس آفرید باد را پس جنبانید موجهای آب را وبرانگیخت آنچه را که در قعر
آبست ومانع شد آنرا از راههای روان شدن آن پس خوار شد آب بعد از آن بسبب هستی که باد خودستایی کرد

تند شد و فرو گذاشت امنهای خود را و گفت که چه چیز غالب میشود مرا پس او بر مردم را پس بنا کرد آن
خانها را و تدبیر کرد و ساخت آنچه را که در پناه شود بآن از ضرر باد و غیر باد که باران و آفتاب و مانند آنهاست
پس خوار شد باد اصل ثم ان الانسان طغی و قال من اشد منی قوة فخلق له الموت فقهره فذل
الانسان ثم ان الموت فخر فی نفسه فقال الله عز و جل لا تفخر فانی ذابحك بین الفریقین اهل
الجنة و اهل النار ثم لا احییك ابدا فترجی او تخاف و قال ایضا و الحلم یغلب الغضب
و الرحمة تغلب السخط و الصدقة تغلب الخطیئة ثم قال ابو عبد الله علیه السلم ما اشبه هذا
مما یغلب غیره شرح فترجی مضارع مخاطب مجهول معتل اللام با بعض منصوبست تقدیر او وان در اهل
النار است تخاف منصوبست لفظا و در اهل بهشت است الصدقة تغلب الخطیئة مبنی بر اینست که گناه
باعث بلا و مصیبت در دنیا میشود موافق آیه سوره شوری ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و صدقه
دفع بلا و مصیبت میکند پس غالب میشود بر گناه ما در مما اشبه موصولست و منصوبست محلا یا فعل بتقدیر
ادرکوا قد اشاره است باینکه میتواند بود که چیزی غالب باشد چیزی را از جهتی و مغلوب آن باشد از جهتی دیگر یا
باینکه غلبه غالب کلیه نمی باشد بلکه شروط میدارد یعنی بعد از آن بدرستی که مردم سرکشی کرد و گفت کیست سخت تر از من
باعتبار زور پس آفرید الله برای او مرگ را پس مقهور کرد مردم را پس خوار شد مردم بعد از آن بدرستی که مرگ خود
ستایی کرد در خودش پس گفت الله عز و جل که خود ستایی مکن چه بدرستی که من ذبح کننده توام در میان دو فریق
اهل بهشت و اهل آتش بعد از آن زنده نمیکنم ترا هرگز که امیدوار شوی یا ترسیده شوی و رسول الله گفت
نیز که بردباری غالب میشود خشم را و مهربانی غالب میشود درشتی و نامهربانی را و صدقه غالب میشود گناه را بعد
از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلم که دریابید آنچه را که مانند شد این که مذکور شد از جمله آنچه غالب میشود
غیر خود را باب و هفتم اصل عنه عن هرون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن ابی عبد الله علیه السلم
قال ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه و آله فقال له یا رسول الله اوصنی فقال له رسول الله صلی الله علیه
و آله فهل انت مستوص ان انا اوصیتك حتی قال له ذلك ثلثا و فی کلها یقول الرجل نعم یا رسول الله
فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله فانی اوصیك اذا انت هممت بامر فتدبر عاقبته فان

یك رشدا

یك رشدا فامضه و ان یك غیا فانته عنه شرح المستوصی اسم فاعل باب استفعال عمل
کننده بسفارش هممت ماضی مخاطب معلوم باب نصر است العاقبة بمعنی منقطع و کرفاف و بلاء
یعنی منقطع آخر کار که بازگشت آنست مثل اینکه بازگشت عمل بخیر و احد جامع شروط متقرب بی فتوی و قضا
مضمون آن علم باجماع اهل دین حق بر جواز آنست ضمیر ان یك راجع بعاقبتست و تذکیر باعتبار
خبر است الرشد بضم را و سکون شین یا بفتحتین راستی و درستی در راه حق الغی بفتح غین با سکون و تشدید
یاء کما هی و این اشاره است بآیه سوره بقره لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر
بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقی تا آخر حاصل اینست که فرق میان دین حق
و دین باطل بغایت ظاهر است از آیات بینات محکمات قرآن که در آنها نهی از پیروی ظن و از اختلاف
از روی ظن صریح و مکرر شده چه هر دینی که مبنی بر آنهاست رشد و نور است و هر دینی که مبنی بر تجویز
اجتهادات ظنیه است غی و ظلمات است موافق آیه سوره حدید هو الذی ینزل علی عبده آیات بینات
لیخرجکم من الظلمات الی النور یعنی روایتست از علی بن ابراهیم از هرون بن مسلم از مسعدة بن صدقه
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که مردی آمد نزد نبی صلی الله علیه و آله پس گفت او که ای رسول الله مرا
سفارشی کن مرا پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله پس آیا تو عمل کننده که من سفارشی کنم ترا تا
آنکه گفت آن مرد را آن سخن سه بار و در همگی آنها میگفت آن مرد که آری عمل میکنم ای رسول الله پس گفت او را رسول الله
صلی الله علیه و آله پس بدرستی که من سفارش میکنم ترا چون تو عزم کردی بکاری پس فکر کن بازگشت این کار را
پس اگر باشد راستی پس امضا کن آن عزم را و اگر باشد گمراهی پس باز دار خود را از آن باب و هشتم اصل و بهذا
الاسناد ان النبی صلی الله علیه و آله قال ارحموا عزیزا ذل و غنیا افتقر و عالما ضاع فی زمان
جهال شرح و باین سند مرویست اینکه نبی صلی الله علیه و آله گفت که رحم کنید عزیزی را که خوار شده باشد
و بی نیازی را که نیازمند شده باشد و دانایی را که مجهول القدر شده باشد در زمان اهل جهالت
باب و نهم اصل و بهذا الاسناد قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول لاصحابه یوما لا تطعنوا
فی عیوب من اقبل الیکم بمودته و لا توقفوه علی سیئة یخضع لها فانها لیست من اخلاق

رسول الله صلی الله علیه وآله ولا من اخلاق اولیائه قال وقال ابو عبد الله علیه السلام ان خیر ما
ورث الآباء لابنائهم الادب لا المال فان المال یذهب والادب یبقی قال مسعدة یعنی بالادب
العلم شرح الطعن بفتح طاء بی نقطه وسکون عین بی نقطه مصدر باب منع گفتگو در چیزی بیان نقص آن الابقاء
بقا و وفا مصدر باب افعال والتوقیف مصدر باب تفعیل اطلاع و شرمنده کردن علی سبیل الکنایة است ضمیر فانها راجع
بخصلت مذکوره است ورث معلوم باب تفعیل است مراد بعلم علم دین است و آن فهمیدن آیات بینات محکمات
ناهیه و پیروی ظن است زیرا که آن مفتاح سائر علوم دین است یعنی و باین سند مسعده گفت که شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلام میگفت یارانش را دوری کنید که گفتگو کنید در عیبهای کسی که رو آورد سوی شما بدوستی
خود و شرمنده مکنید او را ببدی که خوار شود بسبب آن زیرا که این خصلت نیست از جمله خویهای رسول الله
صلی الله علیه وآله و نه از خویهای دوستان او و مسعده گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که بهترین
چیز میراث که گذاشته شد پدران برای پسران ایشان ادب است نه مال چه بدرستی که مال میرود و ادب میماند
گفت مسعده که امام میخواهد بادب علم دین را اصل قال وقال ابو عبد الله علیه السلام ان اجلت
فی عمرک یومین فاجعل احدهما لادبک تستعین به علی یوم موتک فقیل له وما تلک
الاستعانة قال تحسن تدبیر ما تخلف وتحکمه قال وکتب ابو عبد الله علیه السلام الی رجل بسم
الله الرحمن الرحیم اما بعد فان المنافق لا یرغب فیما قد سعد به المؤمنون والسعید
یتعظ بموعظة التقوی وان کان یراد بالموعظة غیره شرح اجلت ماضی مخاطب مجهول باب تفعیل
است التاجیل مهلت دادن یومین واحدهما از قبیل امثال است و مراد اینست که آدمی می باید که نصف
اوقات خود را برای ادب کند ضمیر به راجع بمصدر فاجعل است تحسن و تحکمه مضارع مخاطب معلوم باب
افعال است تخلف بخاء بانقطه و فا مضارع مخاطب مجهول باب تفعیل است ما تخلف عبارتست از
مال و اسباب دنیا مقصود اینست که صرف نصف عمر در ادب باعث اینست که ترک حرص در جمع مال و
اسباب دنیا کند بلکه باعث اینست که آنچه از آدمی میماند کم و سهل باشد و آدمی را تعلقی بآنها و ندامتی در جمع
آنها نباشد و این احسان تدبیر و احکام آنست سعد بسین بی نقطه و عین بی نقطه و دال بی نقطه ماضی

غایب معلوم باب علم است یا مجهول و نظیر مجرده و مجموع است موعظة التقوی عبارتست از آیات بینات
محکمات قرآن که زاجرات از ارتکاب قبایح است و آن وصیتهاست مراد اینست که از عذابهای که
بر عاصیان امم سالفه نازل شده و در قرآن مذکور شده پند میگیرد و متنبه میشود یعنی مسعده گفت
که و گفت امام جعفر صادق علیه السلام که اگر مهلت داده شوی در عمر تو در دو روز پس بگردان یکی
از آنها را برای ادب خود تا یاری جوئی بآن بر روز مرگ تو که در آن روز با راحت باشی پس
گفته شد امام را که و چیست آن مدد جستن امام گفت که نیکو میکنی تدبیر آنچه را که وا پس میگذاری
و استوار میکنی آن تدبیر را مسعده گفت که و نوشت امام جعفر صادق علیه السلام سوی مردی بسم الله
الرحمن الرحیم اما بعد پس بدرستی که منافق رغبت نمیکند در آنچه بتحقیق سعادتمند شدند بآن مؤمنان
از جمله محکمات قرآن و سعادتمند پند میگیرد به پند داعی سوی تقوی هر چند که باشد که اراده
کرده شود پند غیر او اصل علی بن ابراهیم عن ابیه عن علی بن اسباط قال اخبرنی بعض
اصحابنا عن محمد بن مسلم قال قال ابو جعفر علیه السلام یا ابن مسلم الناس اهل ریاء غیرکم
وذلک انکم اخفیتم ما یحب الله عز وجل واظهرتم ما یحب الناس والناس اظهروا ما
یسخط الله عز وجل واخفوا ما یحب الله یا ابن مسلم ان الله تبارک وتعالی رأف بکم فجعل
المتعة عوضا لکم من الاشربة شرح الریاء بکسر را و همزه که گاهی منقلب بیاء میشود و الف و همزه منقلب از
یاء آنها عمل صالح خود نزد دیگران برای جلب نفع مراد بعمل صالح خود عملی است که مطلوب الله تعالی
است باعتقاد فاعلش اگر چه بتقیه صادر از آن نباشد و بقید صالح بیرون میرود اظهار عمل
فاسد مثل اقتدا به نماز مخالف در وجوب تقیه و بقید جلب نفع بیرون میرود اظهار زکوة فریضه
و نماز فریضه با جماعت برای دفع ضرر تهمت بمنع زکوة و تهمت ترک نماز چنانچه مذکور است در کافی
در کتاب الزکوة در حدیث هفتم باب العمل ریاء یعنی قابل ریا است خبر که منصوب است باستثناء
و مراد اینست که در عمل صالح مخالفان غیر ریا محتمل است و در عمل صالح شما محتمل نیست اخفیتم
بجای بانقطه یا منفی است که عمل صالح خود را در خلوتها بجا می آورید ما یحب الناس عبارتست از

حضور جمع و جماعت مخالفان است و آن عمل صالح شیعه نیست یسخط بسین بی‌نقطه و خا بانقطه
وطا بی‌نقطه مضارع غایب معلوم باب افعال است یسخط الله عز و جل عبارت است از عمل صالح
مخالفان و باین اعتبار است که اظهار آن ریا میشود حقنوا بحا بی‌نقطه و فتح فا ماضی جمع مذکر غایب
معتل اللام باب افعال است الاحفا یعنی برکردن شادی پنهان کنید آن و لکن اخفوا بخا بانقطه باشد مراد
این خواهد بود که مخالفان سبب این شدند که شما از دین پنهان بجا آورید و بر هر تقدیر مقصود
اینست که ایشان عمل صالحی ندارند مگر آنچه اظهار آن میکنند را فت بحا و همزه و فا ماضی معلوم باب
منع و علم و حسن است الرأفة بفتح را و سکون همزه کمال مهربانی لا امر بر بفتح همزه و سکون عین بی‌نقطه
و کسر را و یا دو نقطه یعنی منقل از اجمع سریه بضم سین و تشدید را مکسوره و تشدید
یا نسبت کنیزان خاصه جوهری السریة الامة التی بوانها بیتا تا قول او کرنقال السریة جاریة و تسری
ایضا کما قالوا تظننت و تظنیت   روایت کرد علی بن ابرهیم از پدرش از علی بن اسباط گفت که خبر
داد مرا بعضی یاران ما از محمد بن مسلم گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلم که ای پسر مسلم مردمان اهل
(در زمان) غیر شیعه امامیه در زمان تقیه و آن برای اینست که شما دین پنهان بجا آورید عمل صالح شما را که دوست میدارد
از الله عز و جل و انکار کردید عمل غیر صالح خود را که دوست میدارند از مردمان و سایر مردمان
انکار کردند عمل صالح خود را که دشمن میدارد الله عز و جل و بجز کردند آنچه را که دوست میدارد از الله
عز و جل ای پسر مسلم بدرستی که الله تبارک و تعالی کمال مهربانی کرد بشما با پرورش که کرده اید متعه را عوض
برای شما از کنیزان خاصه مراد اینست که در زمان تسلط ظالمان شما را استطاعت واداشتن
کنیزان خاصه نیست بسبب کمال متعه عوض آن میشود **اصل** عدة من اصحابنا عن
سهل بن زیاد عن معمر بن خلاد قال قال لی ابو الحسن الرضا علیه السلم قال لی المأمون
یا ابا الحسن لو کتبت الی بعض من یطیعک فی هذه النواحی التی قد فسدت علینا
قال فقلت له یا امیر المؤمنین ان وفیت لی وفیت لک انما دخلت فی هذا الامر
الذی دخلت فیه علی ان لا آمر و لا انهی و لا اولی و لا اعزل **شرح** لو یعنی تمنی است انما

دخلت

دخلت استیناف بیانی است هذا الامر عبارت از ولیعهد شدن و بودن نزد مامون اولی
مضارع معلوم متکلم باب تفعیل است اعزل بعین بی‌نقطه و زای معلوم باب ضرب است **یعنی** روایت کرده‌اند
جمعی از یاران ما از سهل بن زیاد از معمر بضم میم و فتح عین بی‌نقطه و تشدید میم مفتوحه و از ابن خلاد بفتح خا
بانقطه و تشدید لام و دال بی‌نقطه گفت که گفت مرا امام رضا علیه السلم که گفت مرا مامون که ای ابو الحسن اگر نویسی سوی
بعضی جمعی که اطاعت تو میکنند درین اطراف که بتحقیق فاسد شده بر ما امام گفت که پس گفتم او را که ای خلیفه اگر وفا
با من بشرطی که کردی وفا میکنم برای تو بشرطی که کردم بیان این آنکه جز این نیست که داخل شدم در این کاری که داخل شده
در آن بنا بر آنکه امر نکنم و نهی نکنم و حاکم نکنم کسی را و عزل نکنم کسی را از منصبش **اصل** و ما زادنی هذا الامر
الذی دخلت فیه فی النعمة عندی شیئا و لقد کنت بالمدینة و کتابی ینفذ فی المشرق و المغرب و لقد کنت
ارکب حماری و امر فی سکک المدینة و ما بها اعز منی و ما کان بها احد یسألنی حاجة یمکننی قضاؤها الا قضیتها
له قال فقال لی افی لک **شرح** ینفذ بنون و فا و دال بانقطه معلوم باب نصر است السکک بکسر سین بی‌نقطه و
فتح کاف اول جمع سکه بکسر سین و تشدید کاف کوچها **یعنی** و زیاد نکرد مرا این کاری که داخل شدم در آن در نعمت
نزد من چیزی و هر اینه بتحقیق بودم در مدینه و مکتوب من نفاذ میشد در مشرق و مغرب و هر اینه بتحقیق بودم که
سوار میشدم خر خود را و گذر میکردم در کوچهای مدینه و نبود در مدینه عزیزتر از من و نبود در مدینه کسی که سوال
کند از من حاجتی که ممکن باشد مرا روا کردن آن برای او مگر آنکه روا میکردم برای او امام گفت پس مامون گفت مرا
که وفا میکنم برای تو بشرطی که کردم **اصل** علی بن ابرهیم عن ابیه عن النوفلی عن السکونی
عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال النبی صلی الله علیه و آله حق علی المسلم اذا اراد سفرا ان یعلم اخوانه و حق
علی اخوانه اذا قدم ان یأتوه **شرح** روایت کرد علی بن ابرهیم از پدرش از نوفلی از سکونی از امام جعفر صادق
علیه السلم که گفت که گفت نبی صلی الله علیه و آله که حق است بر مسلمان چون اراده کند سفر را اینکه اعلام کند برادران
مومن خود را و حق است بر برادرانش چون از سفر آید اینکه آیند نزد او **اصل** و بهذا الاسناد
قال قال النبی صلی الله علیه و آله خصلتان کثیر من الناس فیهما مفتون الصحة و الفراغ **شرح** الخلة
بفتح خا و تشدید لام خصلة المفتون بفا و تا دو نقطه بالا فریفته دنیا **یعنی** و باین سند سابق امام گفت که گفت

نبی صلی الله علیه و آله کرد و خصلت بسیاری از مردمان در آنها فریفته است صحت بدن و فراغت
عیش **اصل** و بهذا الاسناد قال قال امیر المؤمنین علیه السلم من عرّض نفسه
للتهمة فلا یلومنّ من اساء به الظنّ و من کتم سرّه کانت الحیوة فی یده **شرح** عرّض بعین
بی‌نقطه و را و ضاد با نقطه ماضی معلوم باب تفعیل است التعریض پهن کردن و مراد اینجا آماده کردن
است التهمه بضم تا دو نقطه بالا منقلبه از واو و فتح ها گمان بد بردن تعریض خود برای تهمت
مثل اینست که زکوة فریضه و خمس فریضه را پنهان دهد بمستحق و کتمان سر عبارت از التزام بتقیه است
در زمان تسلط ظالمان الحیوة بفتح حا بی‌نقطه و یا دو نقطه پایین و الف و تا تانیث است
و بنا بر سکون اسم مصدر ثلاثی مجرد است بمعنی نیکی کردن الله تعالی با او و بنا بر فتح اسم مصدر باب
افتعال است بمعنی ترجیح احد طرفین بر دیگری فی یده عبارت از این است که حفظ زندگی خود
مثلا میکند مانند چیزی که در دستش باشد **یعنی** و باین سند سابق امام گفت که گفت امیر
المؤمنین علیه السلم که هر که آماده کرد خودش را برای گمان بد پس باید که سرزنش نکند کسی را که بد کند
با او گمان را و هر که پوشانید راز خود را از دیگران شد زندگی در دست او

شرح کتاب روضه کافی تالیف ثقة الاسلام
کلینی طیب الله روحه و قبره فارسی از ملا خلیل قزوینی
چهل فصل ترتیب نموده این کتاب شانزده فصل
از آن میباشد تصفح کننده